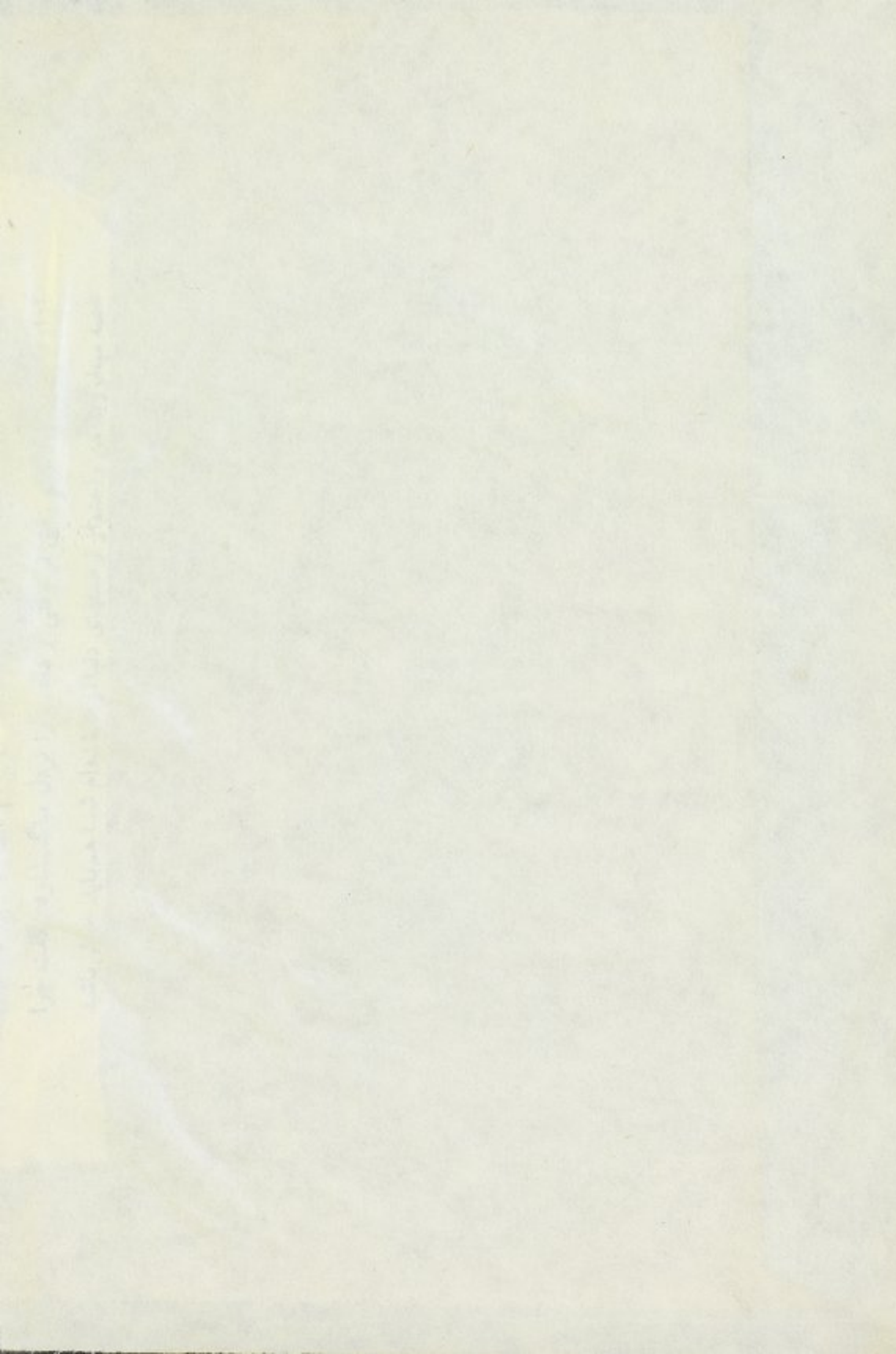


سَيِّدُ الْمَلَكِ

وَالْمَلَائِكَةِ

وَالْحَمَلِ

وَالْمَلَكِ



1627/11



کتاب

کتابک المَطَائِعِ

و کشف الضغائن

تالیف

الامام الاکبر سید الفقهاء و الاصولیین و نایب الخیر و المتکلمین

علاءت زهراء و فلیسوف زمانه ابی اللہ العظمی و

مجتبى کبری السید محمد تقی مؤسس

النیسابوری الیهندی انا لله ربنا

مطبعة مهر

ایران - قم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله وكفى وسلام على عبادة الذين اصطفى محمد وآله
اصحاب الكساء واللعن الدائم على اعدائكم ومناوئكم الى
يوم الجزاء (وبعد)

فهذا هو القسم الثالث من المجلد الاول من كتاب
تشديد المطاعن

وكشف الضعائف لامام الفقهاء والاصوليين واسوة الحكماء
والمتكلمين، أو مشيد المذهب والدين مولانا السيد
محمد قلى الموسوى النيشابورى

غم الحنفدى (طبيب الله رمه الشريف) قسماة حب تجزئنا
للكتاب والله الموفق والهادى الى الصراط الصواب

ع
(قال طعن يازدهم)

آنكه مردم را از متعة النساء منع فرمود و متعة الحج را نيز
تجزئ نكرد حالآنكه هر دو متعه در زمان آن سرور جارى بود
پس نسخ حكم خدا كرد و تخريم ما احل الله لمسود

~~BP194~~

~~.1
.M/86~~

~~mujallad 3~~

(57)

BP194

.1
11486

mujallad 3

در این معنی باقرن خود شکر کتب الهیست ثابت است جائیکه از روایت میگذرد که او میگفت متعان
 که تا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و اما نهی منها جواب این است که تدریجاً است صحیح
 کتب صحیح مسلم است و در این صحیح روایت سلیمان الاکوعی و سمره بن معبدی و در صحیح دیگر روایت
 ابو هریره نیز موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود مستدرا حرام فرمود بعد از آنکه ماسه روز نخست
 داده بود و در آن تحریم را مود بساخت الی یوم القیمه و جنگ و طاس روایت حضرت مرتضی علی بن تحریم مستدرا
 از انجمن با تقدیر شهرت و تواتر رسیده که تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن حنفیه از روایت کرده
 اند و در موطا و بخاری و مسلم و دیگر کتب متداوله بطریق متعدد آن روایات ثابت اند و شهبه که
 درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غزوه خیبر واقع شده بود و در جنگ
 او طاس با نزال شد پس جوابش آنست که این عطف فیهی خود است و الا در روایت حضرت
 علی در اصل غزوه خیبر را تاریخ تحریم لحم حرام نسبی فرموده اند تا تاریخ تحریم مستدرا لیکن عبارت موسوم است
 که تاریخ هر دو باشد این هم را بعضی محقق کرده نقل کرده اند که نهی من متعه النساء یوم خیبر و اگر حضرت
 مرتضی در این روایت تحریم مستدرا تاریخ خیبر مورخ کرده روایت میفرموده در این عباس الزم
 او چه قسم صورت می بست حال آنکه در وقت همین روایات فرموده و ابن عباس ابر
 تجویز متعه زجر شد یمنوده گفته آنک جل اند پس هر که غزوه خیبر را تاریخ تحریم متعه گوید گوید دعوی
 غلطی در استلال حضرت مرتضی علی بکنید و این دعوی شاهرا جمل حق او پس است و جا عذر محمد بن
 الهیست روایت کرده اند از عبدالله حسن پس بن محمد بن حنفیه بن ابی جعفر ابن ابی موسی بن ابن عباس
 امری هندی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابی جیم المتعه پس معلوم شد که تحریم متعه یک بار یاد و بار
 در زبان آنسرور شده بود کسی را که نهی رسیده از آن متعنه شد و کسی را که نهی رسیده از آن باز نیامد چون
 در وقت عمر و بعضی جاها این فعل شنیع شیوع یافت اظهار حرمت او دشمنی و ترویج او و تحریف و
 تهدید و تکلیف و رایبان نمود تا حرمت آن ترویج عام بشبوت پیوست و از کلام عمر ثابت نمی شود
 مگر بودن متعه در زبان آنسرور و از آن لازم نمی آید که بوصف ولایت باشد تا بقای حکم حل آن لغایب
 آید و این امر بسیار ظاهر است و قطع نظر از روایات و احادیث الهیست آیات قرآنی مرصع دلالت بر
 حرمت متعه میکند چو همگی تا فایده در آن آیات بحد تحریف میرسد کاستی و چه قسم زن متعه را
 در زوجه داخل توانند نمود و حال آنکه احکام زوجه از عده و طلاق و ایله وظهار و حصول احسان و طهلی او
 و مکان همان وارث همه متعنی است ترو خود ایشان نیز فاذا ثبتت لینه ثبتت بلوا زنده قاعده

متعه را

برین است و قد فی ابی ابی بصیر القصیح عن ابی عبد الله الصادق انه سئل عن المتقاع الخ
 من الارباع قال لا ولا من السبعین واین روایت دلیل بر نیست برینکه زن شهروز و بر نیست و الا در
 اربع محسوب میشد و در قرآن مجید بر تحلیل استماع بزنان وارد شده مقید باحصان و عدم سفاح
 قوله تعالی طحلکم ما و آراء ذلک ان تبعوا باموالکم و محصنین غیر مسافحین و المحصنات
 من المؤمنات المحصنات الذین اتوا الکتاب من قبلکم اذا یتقون اجنحهن محصنین
 غیر مسافحین و در زن متعه با براهه احصان حاصل نیست و لهذا شیعه نیز او را سبب احصان کنه
 شمارند و در جمیع بر متع غیر نکاح جاری نمی کنند و مسافح بودن متع هم بدیهی است که فرض او را بر غیر
 اربعه تخلیه و عیبه نمی میباشند نه از واری و از خود و در حمایت ناموس و غیر ذلک شیعه را در باب
 متع غیر از آیه فاستمتعتم به منهن فادقهن اجنحهن فریضه استمسک نیست که در مقابل آیه است
 تو انذگفت و سابق معلوم شد که این آیه هرگز دلالت بر حل متع نمیکند و مراد از استماع وطی و دخول
 دلیل گفته اند که برای تعقیب تفریح کلامی بر کلام سابق است و سابق و آیه مذکور نکاح است و آنچه گویند
 که عبد الله بن سعید و عبد الله بن عباس این آیه را باین نحو میخوانند که فاستمتعتم به منهن الح
 اجل مسی و این لفظ بر محبت و را که مراد متع است گوئیم این لفظ که نقل میکنند بالا جماع و در قرآن
 نیست که قرآن را تو اتر اجماع شیعه و سنی شرط است و حدیث پیغمبر نیست پس چه چیز تمسک
 می نمایند نهایت کار که روایت شافیه منسوخه خواهد بود و روایت شافیه منسوخه را در مقابل قرآن
 متواتر محکم آوردن و قرآن متواتر محکم بالیقین را که اشتق باین روایت شافیه که هیچ سند صحیح
 ثابت نمیشد تمسک کردن بر چه نقل توان کرد و قاعده اصول ترو شیعه سنه مقرر است که هر گاه
 دو دلیل تساوی و قوت و یقین با هم تعارض نمایند در حل و حرمت را مقدم باید داشت جای
 که نام دلیل است محض تا حال کسی این قوای را شنیده و در هیچ قرآن از قرآنهای عرب و عجم
 کسی ندیده میرفتو اباحت را مقدم توانیم کرد و آنچه گویند که ابن عباس تجویز متعه میکرد گوئیم که
 اتباع ابن عباس را در جمیع مسائل لازم بگیرند تا و بر آراء ذلکه ابن عباس چنین است که خود ابان هیچ
 نموده میگویند که متعه در اول اسلام مطلقا سباح بود و مالا مضطر را سباح است چنانچه در
 میتا سند الحجازی من طریق الخطابی الی سعید بن جبیر قال قلت لابن عباس لقد سارت
 بفقیه الکلبکان قالوا لینیما شعرنا قال و ما قالوا قلت قالوا قلت قلت للشیخ لما طال مجلسه
 یا شیخ هل لك فی فقیه ابن عباس فی عید تدریضه الا طرف النسبه لکن شوالیه تصلم

تصدرا لتاس فقال سبحان الله ما بهذا الفتنة انما هي كالميتة فالدم والحلم الحسنة من روى
 الزمذى عن ابن عباس قال انما كانت المتعة في اول الاسلام كان الرجل يقدم بالبلدة ليس له
 بها معرفة فبين وج الملاءة بقدر ما يرى ان يقيم بها فحفظ له مباحة تصالح له شديده حتى
 تزلت الالة الاطلاظ جهم واملكت بائنه قال ابن عباس كل فرج سواها حرام من سئل
 سعة النساء انا سعة الحج بمعنى تمتع ست يعني عمره كرون همراه حج ووكب سفر و شهر الحج بي انكم
 بخانه خود رجوع كنديس هرگز عزرا ن منع نكده تحريم تمتع برا و اقراى صريح است بلكه افراد حج و عمره
 اولي مي دانست از جمع كردن هر دو در احرام كه قران است يا در سفر واحد كه تمتع است و هنوز هم
 نذهب شافعي و سفيان ثوري و اسحق بن راهويه و ديگر فقها هيمن كه افراد و فضل است از
 تمتع و قران و دليل اين فضليت از قران صريح ظاهر است قوله تعالى تعالى الحج والعمرة لله و در
 اين آتام مرويت كه انما هما ان تحرم بهما من دويرة الهك و بعد از اين آيه مي فرمايند تمتع بالعمرة الى الحج
 در تمتع هي واجب ساخته نه بر فرد پس هر چه معلوم شد كه در تمتع نقصاني هست كه شجره هدي ميشود
 زيرا كه باستقراى شريعت باقطع معلوم است كه در حج هي واجب نمى شود مگر بجهت حضور
 وضع نما تمتع و قران هم با نرست و از حديث اختيار فرمودن ان حضرت افراد را تمتع و قران
 صريح دليل فضليت افراد است زيرا كه ان حضرت در حجة الوداع افراد حج فرمود و در عمرة القضا
 و عمره جبرانه افراد عمره نمود و با وجود فرست بافق در عمره جبرانه حج نگذار و بدو بدينه منوره رجوع
 فرمود و از راه نقل نيز فضليت افراد هر يك از حج و عمره معلوم مى شود كه احرام هر يك در سفر برا
 ادائى هر يك چون جدا جدا باشد تضاعف حسنات حاصل خواهد شد چنانچه در استحباب و ضرورت
 بر نماز و رفق بسجده براي هر نماز ذكر کرده اند و آنچه مرزا ن نهى کرده و از آنجا تجويز نموده تمتع الحج
 بمعنى ديگر است يعني نسخ حج بسوي عمره و خروج از احرام حج بافعال عمره بي فدر و بر بين است
 اجماع است كه اين تمتع الحج بلا عذر حرام است و جائز نيست آرى ان حضرت صلى الله عليه و سلم اين
 را از اصحاب خود بنا بر صلحتي گناينده بود و ان صلحت دفع رسم جايليت بود كه عمره را در اشهر
 حج انچه فخر مي دانستند و مي گفتند اذ اعفا الاثر و بر الدرد و نسخ اصغر صلت العمرة من اعتمر ليكن
 نسخ مخصوص بود بهان زمان ديگر از انما نرست كه نسخ كنند بغير فدر و ان تخصيص و ايت ابودر
 و ديگر صحابا ثابت است اخراج مسلم عن ابى ذر ان قال كانت المتعة في الحج لا صحاب محمد ص
 باخرج النساء في من حادث بن هلودى قال قلت يا رسول الله فضع الحجر لنا خاصتنا للناس عامة

قال بل لنا خاصة قال النوفی فی شرح مسلم قال المازری اختلفوا فی التمتع التي تحب
عنها الحج فالحج فقبل فسخ الحج الى العمرة قال القاضي عياض ظاهر حديث جابر و عمر بن
ابن حفصين والى معنى ان التمتع التي اختلفوا فيها انما هي فسخ الحج الى العمرة قال ولهذا كان
يضر به الناس عليها لا يضر بهم على وجه التمتع اى العمرة في شهر الحج ونحوه غير نقل كراهه انه ان
قال انما ابنى عنها سفيس بين ست كهني من ردهاى شتا تاثير بسيار و در زياره كرايه و قتم و در او
دينى شد و من معلوم شاست نبايد كه درين برد و ارت باى و زيريد و در حقيقت نهى از اين برد و
قران نازل است و خود غير فرموده قوله تعالى في التبع و رآه ذلك ما و لك هم العادون
وقوله تعالى اتفق الحج و العمرة ليكن فاق و موام انما سنجح قرانى و احكام حديث راجع بخاطر
مى آرد انجا احكام سلطانى مى بايد و لهذا گفته اند ان سلطان نيز اگر طابع القرآن پس انما
نهى بسوى خود براى اين گفته است **اقول** آنچه گفته كند و اينست صحيح ترين كتب صحيح است
پس حق است با كه خود قبل ازين در جواب بلعن با نزد هم از مطايع ابو بكر صحيح بخارى را اصح الكتب
گفته و در جواب بلعن اول از مطايع عمر گفته كه صحيح بخارى اصح الكتب است و شيخ زبير
دهلوى در ترجمه شكوه گفته مقر نزد وجه و محدثين است كه صحيح بخارى مقدم است بر ساير كتب صحيحه
تا انكه گفته اند اصح الكتب بعد كتاب الله صحيح البخارى و نيز شيخ بيدلى و دهلوى در شرح سفر السعيا
از محقق خفيف شيخ كمال الدين بن ابراهيم نقل كرده كه او گفته كه اين ترتيب كه محدثين در حديث اتقاد
و تقديم صحيح بخارى در سلم داروده اند حكم محض است و جائز نيست در وى تعليد زيرا كه باسحيت
نيست مگر از جهت اشتغال روات بر شتر و طيله اعتبار كرده اند از بخارى و سلم و چون زير
كرده شود وجود آن شرط در روات حديث غير كتابين حكم باسحيت آنچه در كتابين است عين
حكم و مكابره بود و شك نيست كه بلكم بخارى و سلم باستجماع راوى عين الشرح و راجع قطع
نمي توان كرد بمطابقت ايشان و حكم واقع را و جائز است كه واقع خلاف ان باشد و وجود دليل قاطع
بر صحت حكم ايشان و جزم بدان محل منع است و تحقيق اعراج كرده است سلم در كتاب خود
از بسيارى روات كه سالم از عوامل جرح نيستند و چنين در كتاب بخارى جامع اند كه نقل كرده
شده است در ايشان پس ما را كاز در حق روات بر ايتها علماء و مولا بد ايشان باشد و چنين
در شتر و صحت و حسن و ضعف تا انكه گفته پس جائز است كه صحيح شود و ايشان حديثى در غير
كتابين كه بخارضا مانى الكتابين كند و يا راجع آيد بر ان و ملاحظه قارى در كتاب رجال آورده

اور وہ قیامی القاس از نثری الشیخان فقد جاز الفظ هذا ايضا من التجامل التامل
 فقد روی مسلم و فیما بین للثبت عن ابي مسلم وغيره من الضعفاء فيقولون ان اوردی عنهم
 کتابه متبادر لشلو هذا المتبادر هذا لا یقوی لان الحفاظ قالوا الاعتبار امور متفرقة
 بها حال الحديث و کتاب مسلم التزم فيه الصحة فكيف يعرف حال الحديث الذي فيه بطرق
 ضعيفة و بعد ذكر نثری از فضائح و تباهی صحیح مسلم گفته و قد قال الحافظ ان مسلما لما وضع كتابه
 القصص عن علي بن زبير فالتفت اليه في حفظه و قال سميت الصصح و جعلته سلما لاهل البدع و
 غيرهم **فاما نسخة كقصة دوران صحیح بروایت سلمة بن الاكوع و سمر بن عبد جهم بن ابي محمد و شمس**
بچند و در اول انك من كلام مخاطب ظاهر يشود که در صحیح مسلم بروایت سلمة بن الاكوع موجود است
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه تاسه روز رخصت داده بود
 و آن تحریم را موقتاً ساخت الی یوم القيمة در جنگ او طاس حال آنکه این مقصود مطابقت نیست با روایتیکه
 در صحیح مسلم از سلمة بن الاكوع منقول است و الفاظش این است عن یاس بن سلمة عن ابيه قال
 و خص رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عام الاوطاس فی المتعة ثلثا ثم نهى عنها و ما سئل انست که
 رخصت داده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سال او طاس رسته تاسه روز بعد از آن نهی کرد
 از آن پس تحریم متعه درین روایت مذکور نیست لفظ نهی در آن وارد است و عبارت محمد بن الحسن
 حسب فاده مخاطب لالت سرچیدار و دربرگرفته است متعه باوصف جواز آن زیرا که او در خطاب اخرج
 در روایت از مالک و باره متعه گفته تال محال المتعة مكرهة فلا تنبغ فقد روی عن رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم فیما جاء فی غیر حدیث كالثین و مخاطب یجواب لعن قرطاس گفته که در اثر او
 و غیره که گالیبی عندی متابع نیز بر همین دعاییشی جواز رضایم تر و آنحضرت گواهست زیرا که لاینبغ
 ترك اولی را گویند حرام و کیو را اگر کسی گوید که زنا کردن مناسب نیست تر و این شرح محکم میکند
 استی پس بنا برین قول محمد بن الحسن لالت بر جواز متعه خواهد کرد مع الکراهة و اگر فرقتش تحریم آن باشد
 حسب فاده مخاطب محکم این شرح گوید پس بالضرور این قول را بر جواز منع الکراهة عمل خواهد کرد
 و هرگاه متعه تر و محمد بن الحسن متعه کرده باشد پس عمل نهی در حدیث سلمة بن الاكوع و امثال آن نیز بر نهی
 جائز بلکه لازم باشد پس تعبیر از نهی تحریم وجهی از جواز نداشته باشد و این وجه جاری است و بیخ
 روایات که در آن لفظ نهی وارد است و مخاطب و کالمی و دالود و دیگر اسلاف منیته بان تمسک نمی نماید
 و **و هم انك** از کلام مخاطب ظاهر است که مسلم از سلمه روایت کرده که آنحضرت تحریم متعه را سوتی

ص
 کتاب

ساخت حال آنکه علامه بیدخیزیم متعددین روایت مسطور نیست معلوم آنکه از کلامش واضح است که
 سلم از جمله تائید تجریم بالی یوم القيمة روایت کرده و قدیالی یوم القيمة هم درین روایت مسطور
 نیست و اما آن کذب است و همان شخص است چهارم آنکه از کلام مخاطب مراد ظاهر است که
 در صحیح مسلم بروایت سبزه بن معبد هم موجود است که آنحضرت متعبر را مراد ساخت در جنگ او کما
 حال آنکه در صحیح مسلم از تجریم او طاس بر روایت سبزه بن معبد عینی و اثری نیست آری در بعض
 روایات سبزه که در صحیح مسلم نقل کرده تجریم متعبر یوم فتح که در بعضی آن بنی ازان روز فتح المبتدع است
 و ظاهر است که فتح که غیر او طاس است و اراده او طاس از فتح که باطل محض است چه اولاد ضرورت این
 اراده ثابت باید کرده و مرتب آن بیان باید نمود و ظاهر است که اراده هیچ معنای مجازی بلا دلیل در تفسیر
 جایز نیست و اما ظاهر است که بعد فتح که غزوه حنین است و بعد از آن او طاس پس این فقره از
 طفره تقاضیه هم قطع است که حنین را هم گفته است اطلاق او طاس بر فتح که جائز باشد مستطاب
 لازم آید اطلاق هر غزوه بر دیگری مجاطه همین ترتیب یا متعرب آن جائز باشد یعنی اطلاق هر غزوه
 تا آخر بر غزوه که سابق از آنست و هم سابق سابق و مثل آن جائز شود و هم بالعکس مثل آن و نیز
 بنا برین اطلاق بر شهر بر شهر سابق و سابق سابق و بالعکس امثال آن جائز شود پس جائز
 شود اطلاق ربیع الاول بر صفر و محرم و بالعکس مثل آن و نیز جائز شود اطلاق هر سال بر سال سابق
 و سابق سابق و بالعکس مثل آن و نیز جائز شود اطلاق هر روز بر روز سابق و سابق سابق و بالعکس
 مثل آن پس جائز شود اراده جمعه از یوم الاحد و اراده سبت از آن و امثال ذلک من الخرافات و الجذبات
 التي لا يجوز ثابتهن ارباب الروایات و ثانیاً در صحیح مسلم روایت مرویه از سبزه که دلالت میکند بر آنکه
 با تجریم بر روز فتح که متعدد است و روایت آنکه بر نهی عام او طاس یک پس اربع روایات حدیده یک
 روایت دون الحکس گفته دارد و چه چشم آنکه از کلامش ظاهر می شود که در صحیح مسلم بروایت سبزه
 موجود است که آنحضرت تجریم متعدد را در جنگ او طاس بود ساخت و ظاهر است تائید تجریم در روایت
 سلم که در آن تجریم بعد تحلیل او طاس من کورست نیز مذکور نیست چه با در روایت سبزه که در آن از تجریم
 او طاسی اثری و عینی نیست **ششم** آنکه از کلامش واضح است که در صحیح مسلم بروایت سبزه تفسیر
 تجریم او طاسی بالی یوم القيمة موجود است حال آنکه اصل تجریم او طاس بروایت سبزه در آن وجود
 ندارد چه تا بعد آن و چه با تفسیر آن بالی یوم القيمة پس مخاطب برین کلام مختصر و نقل و در حد
 از صحیح مسلم خیانات و کاذب حدیده و افتراءات تفسیر قبیه گنجانیده و اظهار روایت و امانت و ثبات

و مہارت و صداقت خود بجايت قصوی رسانیده و در نقل حدیث مقری بر جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از خود
 و بخاری و مسلم نیز او بلیس و نسیج و تلخیص داده و غلط و غلط غریب بر روی کار آورده که اسطیع علی بن ابی طالب
 تعالی پس هر گاه نقل او از کتب خود کرد همین کتاب نهایت افتخار بر شتهای آن دارد و این کتاب باشد از
 غرائب تحریفات او در نقل از کتب اهل حق که با همان نمونه آن ظاهر شده چه حرف بر زبان توان آورد
 و در طرف مقام آنست که مخالفت و وصف انقدر دایت سکره سیره از مواقع کابلی آنصهار بر وقت
 و اتیان او کرده و در روایت را از بخاری برداشته تحریفات و زیادات خود مخلوط ساخته نفراتند که
 در واقع گفته العاشرة من من متعة النساء من متعة الحج و كانا على عهد رسول الله ص ففسخ حكم الله
 و من باول الله وهو باطل الا اننا انما نهي متعة النساء النبوي صل الله عليه وسلم اياها نهيها موسى
 يوم ما و طاهر فمما خرج مسلم من سلمة بن ابي كعب انه قال خص رسول الله صل الله عليه وسلم
 يوم ما و طاس ثلثا نه نهي عنها و انما رخص المصطر من اهل العسكر لا المسلمين كما في كان رخص
 زبير بن العباس الحري لدفع فو لدا الغل ثم نهام نهيها موسى و اخرج ايضا انه صل الله عليه وسلم قال قد
 كنت اذ نزلت لكم في الاستمتاع من النساء فان الله تعزوم ذلك الى يوم القيمة فمن كان عنده
 شئ فليخجل سبيلها و لا تاخذوا ما اتفقوه من شئ ازين عبارت ظاهرست که کابلی از مسلم برداشت
 مسلم بن الاكوع تحليل متع يوم او طاس من نهي ازان نقل کرده و تا بید نهی و تعیید آن لفظ الی یوم القيمة
 نقل نموده آری باین عبارت احتجاج بر نهی تا بیدی نموده بود و مخاطب اصبر و قرار بر گفتار و تقصا
 برین استدلال و احتجاج دست نداده از زبردیانت و امانت نسبت روایت تحریم تا بیدی مسلم کرده
 و بر آنهم اذ تقصار فرموده لفظ الی یوم القيمة هم افزوده بلکه من ادعی و صاحب من اقتری و نیز می بیند
 که کابلی هم تحریم او طاسی برداشت سبب بن معبد از صحیح مسلم نقل نموده آری تحریم تا بیدی و بلا ذکر
 راوی از مسلم نقل کرده و حیث قال و اخرج ايضا انه صل الله عليه وسلم اذ نزلت الی یوم القيمة
 در آن توقيت آن با و طاس هرگز نیست و نه کابلی او عای آن کرده پس محیب است که چگونه مخاطب
 بسبب زبرد تخلف با و صفا استراق خرافات کابلی موافقت او را ترک داده و غلط و تحریف
 و کذب داده نسبت تحریم تا بیدی الی یوم القيمة در جنگ و طاس سبب بن معبد داده و استدلال
 کابلی بر و ایت سلمه بر نهی بود و محمد و ش است با نکه بر ظاهرست که در روایت سلمه حسب نقل خود
 تقیید نهی تا بید مذکور نیست محیب چگونه از مطابقت دعوی با دلیل خبری گرفته و تحریف و استدلال
 جهال گوشیده و اگر گوی که ثبوت مجرد نهی مستلزم تا بید نیست بذیل بعض مقدمات خارجیه پس

و کابلی هم تا بید تا با کابلی است و کابلی هم تا بید تا با کابلی است

مفوضت بلکه حسب اطلاع محمد بن الحسن بنا بر تحقیق مخاطب علی بنی بر نهی تخریمی یا بدکردی و نهی عمر نه
تخریمی بود پس نهی تخریمی از اصل ثابت نیست تا بتأیید آن چه رسد و بالفرض اگر این نهی تخریمی باشد
چون وقوع تحلیل متعده و طاس بر روایات سفیه ثابت است عمل این نهی بر نهی تأییدی سمعی از جواز
غار و اواد و کادالت این روایت بر نهی تأییدی کذب محض پنهان صرف بر جناب سالتاب صلی الله علیه
و آله وسلم است و از طرف آنست که سناده اقد پانی پتیه که از شاخه ای عظامی سفیه است چنان گمان کرد
که قول کابلی و انما رخص قوله نهیها بود عبارت حدیث مسلم است و در نقل روایت سلم بن الاکوع چنان
گفته و هم آنکه سنه نواح را منع کرد و حال آنکه در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پس نسخ کرد حکم غدار و تحریم نمود
ماصل الله را جواب سنه نواح را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خود حرام کرده بود و اگر جمعی از اصحاب بسبب
عدم بلوغ حدیث یا بسبب تاویل آن اختلاف داشتند عرضی الله علیه و سلم موافق نهی پیغمبر علیه السلام
نهی تبلیغ کرد و بسعی فاروق حق واضح شد و اجماع انعقاد یافت و اختلاف فسخ گشت و در بیان مسلم
و ارسال آن از مسائل اجماعیه حتی است مرعرا بر امت و تقبلی است مرعرا بر طعن و حرمت سنه
روایت از جماعتی از اصحاب بنهم عرضی و ابو هریره و سبزه الجهنمی و سلم بن الاکوع ردی مالک و
جاکه من الحدیثین عن الحسن بن عبد الله و عن الحسن بن محمد بن علی بن ابي طالب عن ابیها
من علی انه قال اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ان انادى بالنهى عن المتعده و تحريمها بعد ان
كان امرها من بلغه النبی انتی عننا من لم يبلغه النبی کان یقول با باحتفالنا علم ذلك عمر ايام
خلفائه من غیرها و بالغ فی النبی و اتخرج مسلم عن سلم بن الاکوع انه قال رخص رسول الله
صلى الله عليه وسلم المتعده يوم طاس ثلاثاً ثم نهى عنها و انما رخص المتعده من اهل العسکر لا
كانه كان رخصه قبل لبس الحديد لانه نفع تولد العقل ثم نهى عنها موبداً و اتخرج ايضا انه صلى الله عليه
و سلم قال قد كنت اذنت لكم في الاستمتاع من النساء و اني قد احرم ذلك الي يوم القيامة
فمن كان عندنا من شئ فليخل سبيلها و اتاخذ و اما ايتقون شيئا انتمى و اعجابوا که سنه
با و مفت شوی حدیث و نیز سنه طره و مقابل الحق کمال تمیز در عبارت کابلی و عبارت صحیح مسلم یکست
و در نهی یا بدکردی عبارت مسلم کجا است و یا در سرای کابلی از کجا تا کجا همه را در یک سخن بسته عبارت
حدیث مسلم قراری و در حدود و چنین خلط و جنب از سنه الله چه صحبت که سابقاً و اوستی که بر حسب
هم نیز در مثل همین خلط و جنب گرفتار است که حیوان طعن هشتم از طعن مرصارت کابلی را اصل الفاظ
و در روایت ابو داود گمان کرده و برین هم اکتفا کرده خرافت کابلی را که بعد نقل روایت زهری

۱۳۳
۳۳۶

عنه

صلى

زهری افزوده نیز عبارت روایت گان برده و هر گاه او را تمیز در فراف کلامی و روایت میسر نشود
 پس عدم ادراک او ضعیف این روایت و عدم بطلان نسبت آن با کلام استتف علیه فیما بعد چه
 به قسم آنکه از کلام مخاطب انصحت که در صحیح دیگر صحیح مسلم بروایت ابو هریره و نیز موجود است که حضرت
 خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه سه روز رخصت داده بود و آن تحريم را مود ساخت الی یوم القيمة
 در جنگ و طاس مالا که در صحیح بخاری و موطا و صحیح ابو داود و صحیح شی و صحیح ابن ماجه ازین نسخه
 اثری نیست و هرگز تحريم متعه را بروایت ابو هریره نقل نکرده اند آری در صحیح ترمذی بعد نقل روایت
 بنی متعه از جناب ابی ایوب انصاری علیه السلام که آن مالمی است از تابید و توقیت آن بجنگ و طاس گفته و
 فی الباب من سببه الجهنمی و ابی هریره پس ازین عبارت صرف منقول بودن نهی متعه از ابی هریره روایت
 میشود اما تا بعد تحريم تا روز قیامت و وقوع آن در جنگ و طاس نکلا و ما شاء چون ترمذی محض نسبت
 روایت نهی متعه با ابی هریره اکتفا کرده و سند آن بیان نموده لهذا لایق اعتماد نباشد و این آنگاه
 از زیادات بدیهه مخاطب است که زیادت آن و نقل آن دفع عار استراق سموات کلامی برای تفضیح و
 تنگ ستار و اثبات فرید انشعبدی و هارت و حدیث و کلام صحیحی داشت که مخاطب زیادت
 بران جبارت میکند و طرفه آنکه اصل این اناده ما خودست از کلام و الا با جرحش فوق این است
 که و الا و بلا بد بر صرف دعای صحت تحريم متعه از ابو هریره و غیر او نموده و مخاطب بفخاد هر که آرد عار
 نو ساخت بر صرف خدا آن اکتفا کرده قیود عدیده اضافه ساخت و تفضیح خود کلامی بی پروا و سخت
 آری استحق بن راهب و ابن جان علی ما نقل حدیث تحريم متعه را از ابی هریره روایت کرده اند
 لیکن در آن تاریخ تحريم قبوک واقع شده و این روایت یعنی که سنیه مقدوح و مجرد و ضعیف است
 چه راوی آن مول بن اسماعیل از مکر بن عمارست و این هر دو راوی مقدوح و مجرد و بنیالاب
 و صاحب عروف و موصوف از قسطلانی در ارتداد اساری در تعداد اوقات تحريم متعه گفته ثم بنویس
 فیما اخرجها اسحاق بن راهب و ابن جان بن طریقه حدیث ابی هریره و هو منعیف کانه
 من طریق مویس بن اسماعیل من مکر بن عمار و فی کل منها مقال ازین عبارت ظاهر است که
 حدیث تحريم متعه که استحق بن راهب و ابن جان از ابو هریره نقل کرده اند ضعیف است که راوی
 آن مول بن اسماعیل از مکر بن عمارست و درین هر دو راوی مقال است و هر چند حکم جزئی قسطلانی
 بضعف این روایت کافی است و اجمال مقال درین هر دو راوی ضرری ندارد لیکن توضیح الجلیل
 فضاخ این هر دو بصرحیات چهارم سنیه مذکور میشود اما مول بن اسماعیل پس بخاری تفسیر فرموده

این حدیث ضعیف است و در کتاب التمهید من تراجم الصحابة

بانکه او منکر الحدیث است و هر که بخاری در حق دیگر الحدیث گفته تصحیح بخاری کا نقل از سنی فی المیزان
 روایت حدیث او حلال نیست و ابو زرعه ارشاد کرده که در حدیث او خطا بسیار است و ابو حاتم هم او را
 کثرت خطا ستوده و علامه فهیمی بترجمه حدیث مردم المتعه اطلاق و اعداء المیراث که از فکر بدین عماران
 سعید یقینی از ابی بریره روایت کرده و از زرعه فرموده و تصحیح کرده که آن حدیث منکرست و زرعیان و
 زکریا ^{و سنی} مومل بن اسمعیل ابو عبد الرحمن البصری مولی ال عمر بن الخطاب حافظ عالم محیطی
 عن شعبه و عکرمه بن عمار و عندهما حدیث بن عمار و مومل بن شهاب و طاغفنه و ثقان بن عوف و عمار
 ابو حاتم صدوق شدید فی السنه کثیر الخطا قال الجاری منکر الحدیث قال ابو زرعه و غیره
 خطا کثیر ذکرة ابو حاتم و در فقهیه وضع من شأنه مات عکمه فی رمضان سنه ست ستمین مائ
 مومل بن اسمعیل ثنا عکرمه بن عمار عن سعید المقبری عن ابی جریج ان رسول الله صل الله علیه
 قال هدم المتعه الطلق و اعداء المیراث هذا حدیث منکر من عکرمه انما غایضه من ولایت
 عن یحیی بن ابراهیم کثیر هذا رواه الدارقطنی فی مسنده و در منتهی فهیمه ذکر است مومل بن اسمعیل
 صدوق شهید و فقیه قال الجاری منکر الحدیث و قال ابو زرعه فی حدیثه خطا کثیر اما عکرمه
 بن مارسین احمد بن حنبل که یکی از ارکان از بجه سفیه است تصحیح فرموده بانکه او ضعیف الحدیث است و حضرت
 بخاری ارشاد کرده که نبود برای او کتاب پس مضطرب حدیث او دانی محرم حدیث او را که صحیح مسلم
 و باره ترویج آن جنبه مشغولست کذب کرده و فرموده که آن موضوع است بلا شک نقل کرده از
 عکرمه بن مارسین عکرمه را کاذب مخری این حدیث قرار داده و ابن الجوزی هم تمام عکرمه را بوضع
 ان حدیث ثابت ساخته فهیمی در معنی خود گفته عکرمه بن عمار الیمامی صدوق شهید قال القطان
 احادیثه عن یحیی بن کثیر ضعیفه قال احمد ضعیف الحدیث و ثقان بن عوف و غیره قال النجاشی
 اکثر مسلم الاستنباد به قال الجاری له ینکتاب فاضطر به حدیثه و وزرا و اهلها من قریه
 زکریا مومل بن اسمعیل بن عمار عن ابی ذریع بن عمار ان اباسفیان قال النبی صلی الله
 علیه و آله سالک ثلاثا فاعطاه ایاهن منها عندی لجل العرب ام حبیبیه از وجک ایاها هذا
 الحدیث غلط ظاهر اخفا به قال ابو حاتم بن حزم و هو موضوع بلوشک کذب عکرمه بن عمار
 قال ابن الجوزی فی هذا الحدیث هو من بعض الروا لا شک فیه لا ترد و قد اتوا به
 عکرمه بن عمار ان اهل النبی اجمعوا علی ان ام حبیبیه کانت تحت عبد الله بن جحش لذت
 لری حاجر بها و ما سلمان الی ارض الحبشه ثم تفرقت ثقیفتم حبیبیه علی اسلم ما نعت ^{الله}

بطلان حدیث
 قول مومل بن
 اسمعیل بن
 عمار
 صحیح الحدیث

رسول الله صلى الله عليه وسلم الى النجاشي فخطبها عليه ذرأيا لها واخذها عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم صلواتها وذلك في سنة من الهجرة وجاء ابو سفيان في زمن اهل تدوخل
عليها اثنتي عشرة من رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لا يجلس عليه خلافا لانا ابانينا
وموتها اسلمنا في فتح مكة سنة ثمان ذابنا في هذا الحديث انه قال لو مني في حق فاعقل انك
كما كنت اقاتل المسلمين فقال نعم ولا يعرف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابانينا ان
اكثرنا من كلام في هذا الحديث ونوعت طرقهم في حجة منهم من قال الصبح انة
تر وجه بعد افتح لهذا الحديث قال ولا يرد هذا شيئا لثبوتها هذا طريقا بالطلوع عند
نيل له اذني عالم بالسير في التواريخ وما قد كان في شهرهم انك تابد تحريم متودر كذا واطاس سواد
كان يرد اية ابي هريرة وغيره من الناس صلواتهم وصحت نداء ذلك كذب محض بهتان في تحليل
شعره وحيثه او ادع يد ايات ائمة سنينة ثابت ليس تحريم تا يرد في حجة او ادع در حج و
صحيح غوي او انشد خوا غرضه فتح باشد خوا غرضه او طاس مهم انك ذكر تحريم شوره در زود طاس
اختلال عقل و احتياط حواس تدر كذا في ايات سنينة بعد او طاس تحليل متودر ادع شره ليس
اجتاج تحريم او طاس بعد و هم في قياس است ايات تحريم او طاس بعد تسليم بكاره ايد و محجب راه
نشا در خطي كه در آلال تحريم معه بران عباس بر تقدير تاريخ ان تحريم متطرف ميشود بسبب ان تحظ
اسناد و ميل و حتى بخود تحريم بخير فرموده همان اختلال درين استلال بخاطب بكمال تحقيق ميشود
عجب كه از اين خلل صريح ذوال نصيح باكي بنمي دارد و بر لزوم مثل اين خلل در استلال صريح الا انتقا
انهم بخوش و خردش دارد اما اشيائ اين معني كه بعد غرضه او طاس تحليل متودر ادع شده بسبب سنينه
احمر بن بسيل مذكورت حد ثنا هبدا الله بن شير في حد ثنا استخرا اخيرا محمد بن بشير في حد ثنا
الغريز بن عيينة الغريز ثنا الربيع بن سيرة الجعفي عن ابيه انهم خرجوا مع رسول الله صلى الله عليه
في حجة الوداع حتى انما قد ساءت فقام رجل فقال ادخل في حجاج عمره فاذا قد منهم من
باب بيت من الصفا والردة فقد حل الامكان معه ^{عليه} فلما حللنا قال لنا رسول الله صلى الله
وسلم تنحوا من هذه المشاة فالاستماع يوشد هذا الفكاح قال فرضا ذلك على
فابن الا ان تضرب بيتنا بين جلا فذكونا ذلك لرسلوا الله صلى الله عليه وسلم فقالوا
فخرجت انا و ابن عمي سمي برود و برده اجود من بدي انا اشبهت من فرضا على امر
فقالوا كبر وداش ارجب اليها قال فنز و جلا كان الامل بيني و بيتها عند فاب
ها

و انما
سنة ثمان
ذابنا في هذا
الحديث

جلد اول

الآنك الليل حتى صبحت ما دى الى المسجد فلما ابرأ الله صلى الله عليه وسلم من الحجر والياب
 تحيط الناس يقولون ان انت لكرم في الاستماع من هذه النساء من كان عنده نس من شي
 فليحل سبيلها فان الله عز وجل قد حرم ذلك في يوم القيمة ولا تأخذوا بما اتقوه من شيئا و
 ابن ماجه وبن خرد اورده حد ثنا ابو بكر بن ابي شيبة حد ثنا عمار بن سليمان عن عبد الله بن
 عمر بن الربيع بن سفيان عن ابيه قال اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فقالوا
 يا رسول الله ان الغرة قد اشتدت علينا قال فاستمعوا من هذه النساء فانها تفتينا فان بين
 ان تيكما الا ان تجعل بيننا وبينهن اجلا فذكر انك التبي صلى الله عليه وسلم فقال جعلوا
 بينكم وبينهن اجلا فخرجت افا وابن عمى مبرور ومى بود بود لا يوجد من بود وانا
 اشيت من فافتيا على امرأة قتلت بود كبر فترت وجمها ممكنت عندها تلك الليلة ثم ورد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر من الركن والباب هو يقول ايها الناس انى قد كنت
 اذنت لكم في الاستماع الا وان الله قد حرمها الى يوم القيمة من كان عنده نس من شي
 سبيلها ولا تأخذوا بما اتقوه من شيئا وما على متقى وكره المال كفض عن سيرة ذات خرس
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة في حجة الوداع حتى اذا كنا مبسقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان امرؤ قد دخلت في الجمع فقال السرقة من مالك يا رسول الله علنا قبلتم قومك نما ولد اليوم
 حرمنا ههنا فما منا ههنا ام لا ليد قال على الملا يدخلها قد منا مكره طفنا بابيت من انصفا وان
 حراما عتية النساء في حيا اية فقلنا انهن قد بين الالى اجل سمع فان اخلا فخرت انسا
 وما الى على بود وعيل بود قد خلتنا على امرأة فمضت عليها انفسها فجملت نظر الى بر صاحبى
 فتراه اجود من حرد فنظرت الى فتراني اشيت من فقلت بر مكان بود وخرت في فترت وجمها
 بدمى تبت معها تلك الليلة فلما اصبحت عدت الى المسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 على اني خطبت فمعه فقول من كان تزوج امرأة الى اجل فليطها ما سمى لها ولا يستخرج
 مما اعطاها شيئا فان الله قد حرمها عليا كرم الى يوم القيمة وتبر لا على شي وكره امرأ ان تصنع سيرة
 فاكس رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فلما قد منا مكره ولنا فاذ استمعوا من هذه
 النساء فخر فشنا ذلك على النساء من ان يتزوجن الا ان نرض بيننا وبينهن
 اجلا فذكرنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني جعل بينكم وبينهن اجلا
 فخرت افا وابن عمى مى بود بود اجود من بودى وانا اشيت من فانا امرأة فاجمنا

٣٥٩
 ٤٩٨
 في ذكر كذا
 عن كذا
 عن كذا
 من الوداع
 التناخ

٣٥٩
 ٤٩٨
 في ذكر كذا
 عن كذا
 عن كذا
 من الوداع
 التناخ

٣٥٩
 ٤٩٨
 في ذكر كذا
 عن كذا
 عن كذا
 من الوداع
 التناخ

صاحب اعجابها شبلی فقالت بر میگردد متن و ختمها و جعلت ۶۳ جل بینی ۳ منها عشر فثبت عندها
 تلك اللبنة ثم اصبحت و عدوت فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم بين اليارب الركن يخطب
 الناس هو يقول يا ايها الناس اني كنت اذنت يا ستمتع من هذه النساء الا وان الله قد
 نهي من ذلك الى يوم القيمة فمن كان عنده من ذلك شئ فليقل سبيلها فلا تاخذوا مما
 ما يتوهن شيئا ابن جرير ابن روايات چنانچه مي بيني دلالت صريحه دارد بر آنکه در ترجمه اقوام
 تحليل متعه واقع شده و آنها را در امر من بجهاد خدا اساس است لال ترجمه اول و طالع لاح
 انه من وسواس الخناس فساد هرج و مرج پس استنباط التباس هم آنکه تسك بر روايات مسلم و اشمل
 او بمان اخلاف عدد نكث عهدت که بار بار بسبب تنابت بي ميالاي با قضاحت در اشتغال جبارت
 ميکنند سبحان الله التزام تسك كتيب سفيره ايل حق يمين است که خرافات مسلم را ميشس ميکنند
 و اساس صديق و امانت خود ميکنند يا زوجه هم آنکه در نهي که احاديث صحيحين و امثال انرا
 و الدنما طبيراي مناظره شعبان کافی نذاسته چنانچه در زوجه معين گفته که مناظره الجور
 ديگر يا بدنه با احاديث صحيحين و مانند ان استهي پس جرا و صيت و الواجد خوراکوش ميکنند جلا
 چنان نفسش زار روح پر فتوح اوي نماد گر آنکه بگويد که چون خوش برين وصيت عمل کرده و مصداق
 هم بقولن ما لا تفعلون گرده بنزاکوش بر حرف و غي نهم و مخالفت او و مخالفت عدم خود هم
 آغاز مي نهم و و او هم آنکه تنابت خدا مسلم با جناب اميرالمومنين عليه السلام دعايت صيت
 و بغض او با انحضرت از مقدمه صحيح اظها بر ميشود که روايتي مشتبه نسبت ضلال با انحضرت و الله
 من ذلك آورده چنانچه گفته حد ثنا داود بن عمرو انفضي قال ما نفع بن عمر بن ابني مليكة قال
 الي ابن عباس سئل ان يكتب في كتابا يخفي عنى فقلت له ناصح انا انذار له لا موطن قضا را و هم
 عند قال الله ما ايضا على فعمل يكتب منها اشبيه و مير الشئ فيقول الله ما فنى بحنا
 على الا ان يكون ضل از بن و ايت ظا بر ميشود که ابن عباس بر بعض حکام قضا باي جناب اميرالمومنين
 اعراض نمود و انرا معاذ الشيبه ضلال دانست و ولي الله هم چنانچه در ماجد سبلي ان روایت
 را دليل اعراض ابن عباس سبيلات جناب اميرالمومنين عليه السلام دانند در مقام اشباح غلط بر
 ذکرده ليس ثابت شده که معاذ ان يمين است که ابن عباس در باره قضاياي که از جناب اميرالمومنين عليه
 ثابت بود اين حرف بر زبان آورده پس در تا عيت و معانرت مسلم اصل ارب نما اند
 که چنين خرافت مشتمله را چيست ضلال بياض ضلال و وصي سولي ذوالجلال اينها مشتمله است

فما اراده ۱۳
 فكل شئ في رتبته و ان
 ۱۳
 انما هو من الضمائر
 ۱۳

ما شایع است که ایضا روایت کرده و در صحیح و ثنات پذیرفته است لکن استیصال بان نمودن معتجب
 نماید که چون نودی بر غایت شناعیت این روایت مطلع شده و نسبت ضلال را در ثنات قطع
 یافته تا چنانچه برای آن تاویلی ذکر کرده که در آن بصرحت تمام عدم امکان حد و خطا و غلط از جانب ابو
 علیه السلام بطلان وقوع مخالفت حق از آنحضرت و اخصت جناب و شرح صحیح مسلم گفته اما توله و الله
 ما یقتضی لهذا علی الا ان یكون ضل لغناه ما یقتضی لهذا الا ضلال ولا یقتضی بر علی الا ان یضرب
 ان ضل و قد علم انه یقبل فیعلم انه یقبض بمراتبی محتملی نماید که هر چند بعضی خطا و غلط از جانب
 امیرالمومنین علیه السلام عین حق و صواب و مطلوب بل حق و ایقان دارد با بیابان است لیکن این در
 روایت مسلم هرگز بران دلالت ندارد بلکه مفاد آن عکس است و تاویل نودی را بر غایت ما چاره
 میشود بر آن وجه عده از آنجمله آنکه این تاویل مخالف قاعده الایجاب مخالفست که در حق همینین
 کما سببی در مقام اثبات غلط بر جناب امیرالمومنین علیه السلام اثر از کفر و جهل بصرحت تمام استیصال و احتجاج
 بر اعتراض ابن عباسی بوجوهات جناب امیرالمومنین علیه السلام نمودن بر کار تمامی این روایت
 ان باشد که نودی ذکر کرده و صلا لازم آید که این عباسی بوجوهات آنحضرت اعتراض کرده و مناسبت
 با ثنات غلط آنحضرت اعتراضی کرده و مناسبت با ثنات غلط آنحضرت معاذ الله من ذلك داشته
 باشد چه برای این معنای این روایت تکذیب است بعضی قضایا یا با جناب باشد فاین بدانند که اکسب
 نسبت ابن عباس غلط را با جناب امیرالمومنین علیه السلام ثابت نشود و چه با ثنات غلط آنحضرت و واقع
 که در این مختار طلب سبب محال ناصبیت دل داده است از آنجمله آنکه انقطاع این روایت هم این تاویل را بر
 نمی نماید چه قول راوی مدعیان بفضار علی التح دلالت دارد بر آنکه ابن عباسی ثناتی که در آن قضایا
 جناب امیرالمومنین علیه السلام نوشته بود و طلب کرد بن کتاب قضایای کاذبه و انقراضات شنیده
 بود نسبت ان جناب امیرالمومنین علیه السلام و صحی از جواز نحو این است بلکه این نسبت باطل و کذب
 و بهتان باشد از آنجمله آنکه در این روایت ظاهراست که ابن عباسی بعضی قضایا را از این کتابی نوشت
 بعضی از آن محتمل و منبر و لائق عمل میباشد پس اگر این کتابی را ثنات و انقراضات و اشتیاق اما ذیبع و دو
 کسی که ذیبع و مقتضی اثر نوشته بود آن اصلا لائق عمل و قابل انتفاع بود و محبت ابن عباسی را از آنجمله
 و نجات قدر و علم و صحابیت و معتدرا بیت یکتا که کسی از کفریان و مغروران را در حیاتش بحدی
 رسیده بود که انقراضات بر جناب امیرالمومنین علیه السلام بر ما فخره رجوع آورد و میباید از دست
 کنار دین را بر کسی که صلا بر از عقل داد و اگر ندارد و با و نمی آرد از آنجمله آنکه ظاهراست که ابن عباسی را

کتابت انوشته باشد که کسی از صحابه یا تابعین مدد را قرا از صحابه نبرد و استنباط و ما را و او را مدد
 اقره از تابعین پس آن هم خلاف و ما وی این حضرات است خود مخاطب که بدست و هشتم از باب دوم
 گفته چون ابلهیت دیگر اصحاب که ملود و جبرایشان همان نبصوس قرانی ثابت است روایتی را او
 نمایند و می دانند که هنوز اتفاق ایشان هم به ثبوت نرسیده مروی شود اندک آن روایت
 چه بدی دارد علی الخصوص قرن صحابه تابعین که ثبوت امام لایحه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در پیش
 خیر القرون فرقی ثم الذین یلوینهم صدق و صلاح آنها ثابت گشته و عبدالحق بلوی در تحصیل الکمال گفته
 ثم خلق الله خلقا اخر لحقوا بالحقه ابدوا تبوعهم و معقولی که حدیث و اخذ العلم منهم مشتمعوا
 بالتابعین و شاع فیم من لا جهاد و لا استنباط مال یکن فی الصحابه رضی الله عنهم اجمعین
 سیزدهم آنکه در عبارات ملا علی قاری در استی که هر گاه مسلم صحیح خود را بر ابو زره عرض کرد
 ابو زره انکار کرد و بغیظ رفت و گفت که ناسیدی انرا صحیح و گردانیدی انرا زود بان بر
 اهل بیع و غیر ایشان پس هر گاه ثابت شد که مسلم منکب اترجیح و شنیع گردیده که بسبب آن ابو زره
 از مبارقه بغیظ و غضب آمده یعنی برای اهل بیع و غیر ایشان زود بان برای عروج بر مخرج خلافت
 و الحاد گذاشته و طریق برای سلوک شان در مسالک چهل و غناد مهیا ساخته پس وایت چنین است
 چگونه قابل قبول لائق اقتناء متعین فحول باشد چهارم هم آنکه مسلم حسب فاده سدید ه
 خود مخاطب با اهل حق و مخالفت معاند جناب امیر المومنین علیه السلام است زیرا که خودش گفته که هر که
 فرود خیر بر تانج تحریم متعده گوید که با دعوی غلطی در استلال حضرت رضی سیکله طین دعوی شاه
 جهل و حق او بدست انتهی ازین عبارت ثابت است که هر کسی که فرود خیر را تانج تحریم متعده گوید
 گوید او دعوی غلط و استلال جناب امیر المومنین علیه السلام می نماید و این دعوی شاه جهل و حق او
 پس است و چون در باب بعد پیدا که مسلم و صحیح خود پنج روایت متضمن تانج تحریم متعده بخیر روایت کرد
 پس جهل و حق مسلم حسب اتراف مخاطب ثابت گردید و واضح شد که او مخالفت و معاندت جناب
 امیر المومنین علیه السلام آغاز نهاده و او جهل و حق و او و هر گاه مخالفت و معاندت مسلم با جناب امیر
 علیه السلام و جهل و حق او ثابت شد چگونه روایت لائق قبول و قابل اقتناء بوده باشد یا کمتر و هم
 روایات مسلم که در نهی و تحریم متعده فرسیده و سیر و نقل کرده لائق احتجاج و استلال نیست باین
 سبب که بخاری انرا نقل کرده و اعراض بخاری را از روایتی و دلیل حج و حج و توپین ان بکند نشند
 ابن تیمیه در نهج استنسیح بر مان رابع عشر از بر این و التبرکات جناب امیر علیه السلام که

ص ۱۱۶

پایه خطبه کتابت

ما خود از کتاب عزیز از گفته است و دل زنده ثبت فی الصحیح عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال آیه
الایمان حب لا یضار ولا ینفق بغض لا یضار قال لا یغض الا بغضاً حلی یومن بالله والیومئذ لا
فکان غرض المناقین فی جسمه بغض لا یضار ولی فان هذا الاحادیث صح ما یروی عن علی بن
عنه انه قال لعبد النبی الامی الی لا یجتنی من من لا یغضنی الا منافق فان هذا من اهل ذمه مسلم وهو
من طایفه عدی بن ثابت عن زید بن جیش عن علی بن الحارثی اعرض عن هذا الحدیث بخلاف
احادیث لا یضار فانها ما اتفق علیها هل الصحیح کلهم التجادی وغیره واهل العلم یعلمون بقیننا ان
النبی صلی الله علیه وسلم قاله یحسد علی قد شاک فیه بعضهم ازین مبارک ظاهر است که ابن تیمیة
بخاری را ازین حدیث شریف که خیابان المومنین علیه السلام فرموده لعبد النبی الامی الی لا یجتنی الا مؤمن
ولا یغضنی الا منافق بتمام قبح وجرح آن ذکر نموده و از او شکر در تو جین آن معاذ الله من لک
پنداشته و فرمود مسلم بان از قواعد ثبوت آن الحاشیه و الا ذکر نفر و سلم بان و امراض بخاری
ازمان درین مقام بی ربط محض از قبیل اسوات حیوانات خواهد شد پس قطعاً ثابت شد که ابن تیمیة
امراض با امراض بخاری بر حدیث شریف پیش بنابر امراض ابن تیمیة حدیث سلمه سب و زهی متعه
نیز قروح و مجروح و لائق امراض قابل امراض باشد معالج احتیاج و استدلال و استناد و اعتماد
و الله ولی التوفیق و الرشاد و از طرف مقام آنست که طیبی با انهمه عظمت و جلالت و مهارت
در فن حدیث تا آنکه تصدی شرح شکره گردیده روایت سلمه را در زهی متعه که از افراد مسلم
بصحیح بخاری هم نسبت کرده و ذلك عجب مجاب و رماش یک شاف گفته و بیان بخاری
و سلم بن سلمه بن الاکوع قال خص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم عام او طاس الحقة
ثلثاً ثم نهی عنها **شامرو** هم اگر روایت سلم از سلمه سلم عن القح و المرجح نیست و قح
روایات سبیه هم بعد سب و زهنا بر بصر حیات نقاد اجمار و سقوط آن از باب اعتماد و اعتبار
انادات اعلام کبار هویدا و آشکار میگردد مسلم در صحیح خود گفته حد ثنا ابو بکر بن ابی شیبیه قال نا
یونس بن محمد قال نا عبد الواحد بن یزید قال نا ابو عمیس عن یاس بن سلمه بن الاکوع عن
اسد قال خص رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الاوطاس فی المقة ثلاثاً ثم نهی عنها و حدنا
قیس بن سعید قال نا لیس عن الربیع بن سبرة الجهنی عن ابیه سبرة انه قال اذن لنا رسول
صلی الله علیه وسلم بالمقعة فانطلقت نا و جلی الی امرأة من بنی عامر کنا یکتو عیظاً فخرنا
علیها انهننا فقالت ما یحطی نقلت ردائی و کان رداء صکحی اجود من ردائی کنت

صحة
الایمان حب لا یضار
ولا ینفق بغض لا یضار
قال لا یغض الا بغضاً حلی
یومن بالله والیومئذ لا

بنی
الایمان حب لا یضار
ولا ینفق بغض لا یضار
قال لا یغض الا بغضاً حلی
یومن بالله والیومئذ لا

۹
بنی
الایمان حب لا یضار
ولا ینفق بغض لا یضار
قال لا یغض الا بغضاً حلی
یومن بالله والیومئذ لا

و كنت اشد منه فاذا نظرت الى رداء صلح اعجبها وانا نظرت الى اجنبتها ثم قالت انت
 و ذاك يكفيني فقلت معاً ثلثاً ثم ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال من كان عند شئ
 من هذه النساء التي يتبعهن فيلعل سبيلها حد ثنا ابو بكر بن فضيل بن حسين المجدري قال انا
 بشريفة بن مفضل قال نامت في غزوة من الغزوات في ربيع بن سبرة اذ ابا غز مع رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فتح مكة قال فاقتابها خمس عشرة ثلثة بين ليلة و يوم فاذا لنا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في متعة النساء فخرجت انا و رجل من قومي لي عليه فضل في المجال وهو من
 من الدنيا مع كل واحد منا برد فبردى خلق و ما برد ابن عوف بن جدي يد غص حتى اذا كنا
 باسفل مكة او اعلوها فالتقتنا فثارة مثل البكرة الغنظطة فقلنا لها هل لاك السقمع
 منك احدنا قالت ما تبذلان فنشكر كل واحد منا برد فنجعلت تنظر الى الرجلين ويراها
 صاحب ينظر الى عطفها فقال ان برد هذا خلق و بردى جد يد غص فتقول برد هذا
 لا باس به ثلاث مرار و مرتين ثم استمعت منها فلم اخرج حتى حرمها رسول الله صلى الله
 عليه وسلم حد ثنا احمد بن سعيد بن محرز الدارمي قال نا ابو النعمان قال نا وهيب قال نا عمار
 بن خزيمة قال حدثنى الربيع بن سبرة الجعفي عن ابيه قال خرج مع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عام الفتح الى مكة فذكر بمثل حديث بشر بن زاد قال مع هل يصلح ذلك فيقال ان برد
 هذا خلق مع حد ثنا محمد بن عبد الله بن عمير قال نا ابي قال نا عبد العزيز بن عمر بن احمد بن الربيع
 بن سبرة الجعفي ان ابا واحد ثارنه كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس
 اني قد كنت اذنت لكم في الاستمتاع من النساء و ان الله قد حرم ذلك الى يوم القيامة
 فمن كان عنده منهن شئ فليخل سبيله و لا تاخذ و اما انتموهن شيئا و حد ثناه ابو بكر
 بن ابي شيبة قال نا عبيد بن سليمان عن عبد العزيز بن عمر بن عبد الله بن عبد الله بن ابي
 صلح الله عليه وسلم قال نا ابي بكر بن ابي شيبة قال نا ابي بكر بن ابي شيبة قال نا ابي بكر بن ابي شيبة
 بن ابراهيم قال نا يحيى بن ادم قال نا ابراهيم بن سعد عن عبد الملك بن الربيع بن سبرة الجعفي عن
 ابيه عن جده قال نا رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمتعة عام الفتح حين دخلنا مكة ثم احم
 تخرج منها حتى يها نا منها حد ثنا يحيى بن يحيى قال نا عبد العزيز بن ربيع بن سبرة بن سبرة
 قال سمعت ابي ربيع بن سبرة يحدث عن ابي سبرة بن سبرة بن سبرة بن سبرة بن سبرة بن سبرة
 عارضه مكة امرها بما بالمتعة من النساء قال فخرجت انا و صاحب لي من مسلم حتى جدي

عن ابي بكر بن ابي شيبة
 عن ابي بكر بن ابي شيبة
 عن ابي بكر بن ابي شيبة

جارية من بني عامر فكانت عيطاء تخطيناها الى نفسها وعرضا عليها بردنا تنظر فتركنا رجل من
 صاحبها وتري برد صاحبها حسن بن بردى فامرته نفسها ساعدته ثم اختارتني على صاحبها فكانت مقبلة
 تلك فأتانا من رسول الله صلى الله عليه وسلم بفراقهون وحدثنا عن لنا قد ولد بن عمر قال اناسيكا
 بن عيينة عن الزهري عن الربيع بن سبرة عن ابي ذر بن النوف صلى الله عليه وسلم بنى عن شراح المتعة
 وحدثنا ابو بكر بن ابي شيبة قال نا ابن عليته عن محمد بن ابي الزهري عن الربيع بن سبرة عن ابي ابراهيم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بنى يوم الفتح عن متعة النساء وحدثني حسن الحلواني وعبد بن
 حميد عن يعقوب بن ابراهيم بن سعد قال نا ابي عن صالح قال انا ابن شهاب عن الربيع بن سبرة
 الجهني عن ابي ابي ذر اخبر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل عن المتعة فأتانا الفتح متعة النساء
 طان ابا ذر كان تمتع بيرو بن ابي حنيفة وحدثني حرملة بن يحيى قال انا ابن وهب قال اخبرني
 ابن شهاب اخبر عروة بن الزبير ان عبد الله بن ابي لهب قال اننا سمعنا الله قالوا به
 كما اعلم بصاحبهم فيقول بالمتعة يعرض رجل فناداه فقال انك لجلف جان فخرى لقد
 كانت للمتعة تفعل في عهد امام المتقين يريد برسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له ابن
 الزبير فجزيت بنفسك فوالله لئن فعلتها لآرحمتك باحجارك قال ابن شهاب فاجزيت
 خالد بن المهاجر بن سيف الله انه بينا هو جالس عند رجل جاءه رجل فاستقفاه في المتعة
 فامر به فقال له ابن ابي عمير الا تضاي مصلحتك قال ما هي الله لقد فعلت في عهد
 امام المتقين قال ابن ابي عمير انها كانت رخصة في اول الاسلام لئن اضطر اليها كالميتة والدم
 وشحم الخنزير ثم احكم الله الدين ونهى عنها قال ابن شهاب اخبرني ربيع بن سبرة الجهني ان ابا ذر
 قال قد كنت استمتعت في عهد النبي صلى الله عليه وسلم امرأة من بني عامر يريد بن ابي حنيفة ثم
 فها نارسول الله صلى الله عليه وسلم عن المتعة قال ابن شهاب سمعت ربيع بن سبرة يحدث
 ذلك عمر بن عبد العزيز وانا جالس عند النبي سلمة بن شبيب قال نا الحسن بن ابراهيم قال
 نا معقل عن ابن ابي عمير عن عمر بن عبد العزيز قال حدثني الربيع بن سبرة الجهني عن ابي ابراهيم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المتعة وقال لا انا احلها من يوم هذا الى يوم القيامة
 ومن كان على شيئا فليأخذ به حتى يتركه ورويت اول عبد الواحد بن زياد واقع ست و
 عبد الواحد بن زياد حسب اتاوات ائمة نقاد مقدوح ومجروح است ابن معين كرازا الكبرائة وهما
 مصنفين محمد بن سعد حن او فرود ليس شيى سيني او انا حمير وبيع وانشة شي وثوق وتمام

ولقد اذروا منوره و ابن القطان هم تضعيف و کرده و ابو داود و طبرانی فرموده که قصه کرد و عبد الوارث
 بسوی ما و شی که در سال بیکه و انرا اعمش بن سحر مصلح ساخت آن احادیث را بهمه زاهد ابو اید و بن
 جبارت بر کذب و بهتان مریح و قبح و صرح تضعیف است و بهی رمنغی گفته عبد الوارث بن زیاد العبدی
 عن الامش غیره صدق یغریب قال ابن معین لیس شیئی و قال ابو داود الطیالسی عبد الوارث
 کان یصلی الی الامش فوصلها کلها و لیثمد ابن القطان و نیز ذم می بریزان الاعتدال گفته عبد الوارث
 بن زیاد ابو یشر العبدی البصری احد المشاهیر حجتا بنی الصحیحین و تجتبا تلك لما کیر شی
 علیه فحدث عن الامش بصیفة السماع عن ابی صالح عن ابی هریره قال رسول الله صلواته علیه
 و سلم اذا صلی احدکم اکرعین قبل الصبح فلیضطجع علی عینیه اخرج ابو داود قال ابن القطان
 ما اذا نزل یطلب حدیثا بالبصره و بالکوفه قط و کنت اجلس علی باب یوم الجمعة بعد الصلوة
 اذا کثر حدیث الامش لا یرف منه حرفا قال الفلاس سمعت ابابا و داود قال عبد الوارث
 الی حدیث کان یرسلها الامش فوصلها یقول ثنا الامش ثنا یحیی حدیثی کذا و کذا و قال
 عثمان بن سعید سالت یحیی عن عبد الوارث بن زیاد فقال لیس شیئی و قال احمد غیره
 ثقة حدث عند مسدد و قتیبة و خلق و حسی عثمان یضاد عن یحیی ثقة و قال النسا
 لیس به باس ثقة ۱۷۶ مارا ویت دووم پس در آن تدریح تدریح متدر و شی از آن نیست هر فرام
 بتکلیف و متعین بن بعد سه روز در آن وارد است و به غیر التدریح و التدریح عن المتعین محتمل است که چون
 عدت متعین با این ناسه روز بوده باشد لهذا جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم بعد سه روز تدریح
 آنها فرموده باشد پس این روایت از ادله جواز متعین است نازد لامل تحریم آن مارا ویت سوس پس
 در آن بشر بن مفضل واقع است و ادعای بوده یعنی منقض جناب امیر المومنین علیه السلام ابن حجر
 در تهذیب التهذیب در ترجمه بشر بن مفضل گفته قال ابن سعد کان ثقة کثیر الحدیث عتقا فیک
 و در حاشیه کاشف ترجمه او مسطور است قال ابن سعد ثقة کثیر الحدیث و کان عثمانیا و از انا
 ابن حجر عسقلانی در قبح الباری ظاهر است که عثمانیه کسانی هستند که غلو میکنند در دوستی عثمان و عثمان
 میکند جناب امیر المومنین علیه السلام یعنی سزا دادند بر شخص طعن میکنند و بسبب ذم آن شخص دروا
 خود سیاه می سازند و قبح الباری شرح صحیح بخاری در شرح حدیثی که کنا غیر بین الناس
 فی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم تخیرا با کبر تم حرم الخطاب ثم عثمان بن عفان گفته قد طعن فی
 عبد البر و استند الی ما حکاه عن عمار بن یاسر قال سمعت ابی سعید بن جبیر یقول من قال ابو بکر

ص

۲۲۲

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

ص

و عمر بن عثمان و علی و عرف لعنه سابقته و فضله فهو صاحب سنة قال فذکرت لمن یقول
 ابو بکر و عمر بن عثمان و یسکتون فتکلم فیهم بکلوم غلیظ و تعقب بان بن معین انکبری قوم
 و هم العثمائیة الذین یقولون فی حجت عثمان و ینقصون علیا و لا شک فی ان من اقصه علی ملک
 و لم یعرف لعنه فضله فهو مذموم و یزیدان عماره بن خزیمه واقع است و ابن خرم کما زا کابرو و اعلم
 اهل سنت است او را تضعیف نموده و عقیل بن هم او را و ضعفا و او را ساخته گوئی و بنیانش گرفته
 لیکن چون تضعیف ابن خرم میبود است چه ضرر با آنکه محض تضعیف عقیل بن هم برای الزام خصام
 کافی کان اثرا العقله علی انفسهم مقبول و علی غیر هم مردود پس توشین دیگران و تعقب بن
 لائق صحیفست و بنی رضی گفته عماره بن خزیمه را بنی مشهور صادق وضعف ابن خرم فقط و در
 میزان و بنی مذکور است عماره بن خزیمه صدوق مشهور انصاری متفردی و علی و صالح النسی
 و الشیخ عنده شریک الفضل و الدار و بنی و جماعة قال ابن سعد ثقة کثیر الحدیث و قد
 استشهد به البخاری و ما علمت احد ضعه سوى بن خرم و لهذا قال عبد الحق ضعه
 بعض المتأخرین و قال فیہ ابو جاتم و ابن معین صدوق صالح و قال احمد و ابو زرعه
 ثقة و قال النسائی الیقین بسو ذکره للعقیلی تبعا له فی کتاب الضعفاء و قال فی شیئا
 یلینیه بسو قول ابن عیینه جالسه کم من من فاهم اخضع عنه شیئا فلهذا تخفل عن عقیل
 اذ ظن ان هذه العبارة تلین لا والله و ابن حجر مستطافی در تهذیب تهذیب ترجمه عماره گفته
 و قال لیرتالی عن الدارقطنی لم یلقی عماره بن خزیمه النساء و هو ثقة و کذا قال الترمذی ان
 لم یلقی النساء و ذکره ابن حبان فی الثقات فی اتباع التابعین و قال الجمالی انصاری ثقة
 و ذکره العقیلی فی الضعفاء فلم یوج شیئا بد له و عنه و قال ابن خرم ضعیف قال النسی
 ابو عبد الله الذی یحیی فیما قرأت بخطه ما علمت احد ضعه غیره و لهذا قال عبد الحق
 بعض المتأخرین و لم یقل العقیلی فی شیئا سوى قول ابن عیینه جالسه کم من من فاهم
 اخضع عنه شیئا فلهذا تخفل عن عقیل اذ ظن ان هذه العبارة تلین لا والله انتمی کلایه
 و روایت چهارم هم مقدم است که عماره بن خزیمه دران و قسمت و در روایت پنجم و ششم
 بن عمر است و او را ابو سمر که از مشیره خدای و شماریر تقاضا است تضعیف نموده و امام احمد بن
 حنبل فرموده که او را اهل خط و اتقان نبوده و ابن حبان گفته است که او خطا میکند اعتبار کرده
 میشود و کتب او را که فرود یک و ثقه باشد یعنی اگر راوی دیگر گفته باشد شریک و باشد بروایت

قر
 ص
 ۱۹۱
 جلد دهم

ص
 ۲۳۱

برویت او متبا کرده می شود و الا لا ذی بهی در منی گفته عبد الغفرین بن عمر بن عبد الغفرین وثقه
 جماعت و ضعفه ابو سعید و ابن حجر عسقلانی و ترمذی و تهذیب و ترجمه عبد القریز بن عمر بن عبد الغفرین
 گفته قال ابو نعیم عبد الباقی بن سعد قال ابو حاتم یکتب حدیثه و قال ابو یوسف بن الامام سعید بن ابی
 سعید ضعیف الحدیث و قال ابو بکر بن عیاش حج بالناس سنه سبع و اربعین قال لثقه
 بن یحیی و لا یزید بن ابی ایدم و مالک بن انس و ابی یونس بن ابی اسحاق و ابی یونس بن
 محمد قلت و ذکره ابن جبان فی الثقات و قال یخطی هجتی بعد یشرا اذا کان دون ثقتی ات
 بعد سنه سبع و اربعین و ما یشد و حکم الخطابی عن احمد بن حنبل قال لیس من اهل
 و لا تقان و روایت یفتم هم قدروح و مروح ست چه دوران ابراهیم بن سعید بن یحیی بن سعید
 قطان که از اکابر ائمه متقدمین اعیان ست توین او میگرد و بهی و زینرانی لا تمدال گفته ابو
 بن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف ابو اسحق زهری المتبحر احکام اعلام الثقات
 عبد الله بن احمد سمعت ابی یقول ذکر عند یحیی بن سعید عقیل و ابراهیم بن سعد فجعل
 کانه یضعفها یقول عقیل و ابراهیم ثم قال ابی یوش یضع هذا هو لا ثقات لم یخبرها
 قال ابو اوب سمعت احمد یسال عن حدیث ابراهیم بن سعد عن ابیه عن اشرف بن نوعمه ان
 من قریش فقال لیس هذا فی کتب ابراهیم بن سعد و لا ینبغی ان یکون له اصل من الاغصان
 عن ابراهیم و ابن حجر عسقلانی و ترمذی و تهذیب و ترجمه ابراهیم بن سعد گفته ذکر ابی یوش فی الکمال
 عن عبد الله بن احمد سمعت ابی یقول ذکر عند یحیی بن سعید عقیل و ابراهیم بن سعد
 فجعل کانه یضعفها یقول عقیل و ابراهیم ثم قال ابی یوش یضع هذا هو لا ثقات لم یخبرها
 یحیی عن ابی داود السجستانی سمعت احمد یسئل عن حدیث ابراهیم بن سعد عن ابی یوش ان
 من نوعمه الا ثمة من قریش فقال لیس هذا فی کتب ابراهیم بن سعد و لا ینبغی ان یکون له اصل قلت
 سر لا جماعه عن ابراهیم و نقل الخطیب ان ابراهیم کان یخبر الغناء و العود و ولی قضاء المدینه
 و زید بن روایت عبد الملك بن ابراهیم بن سعید و یحیی بن سعید و نموده گفته که احادیث او
 ضعیف است و ابن الجوزی از یحیی بن سعید نقل کرده که گفته که عبد الملك ضعیف است و یحیی بن
 بصره تمام حکم بعد ثبوت عدالت او کرده و نقل اصحیح از و نموده یحیی او را لائق ان باشد که
 که بحدیث او احتجاج و استدلال نمایند و اصحیح سلم مرثی او را لائق اعتماد است و بهی در میزان
 الامتدال گفته عبد الملك بن ابراهیم بن سعید سیرت عن ابیه صدوق ان شام الله ضعیف یحیی

۱۳۳
ص ۳۹۸

جلد اول
ص ۳۹۸
حدیث

ص ۳۹۸
حدیث

۳۹۸
۳۰۲

بن معین فقط فقال ابن حنیفه سئل بن معین عن حادیشه عن ابیه عن جده فقال ضعاف
 وقال ابن لقطان وان سلم قد اخرج لعبد الملك فقیر مجتمع به و نیز زهبی و در عقی گفته عبد الملك
 بن لک بیع بن سیرة عن ابیه صدوق ضعفة ابن معین و و طاشی کاشف بر ترجمه ربیع بن سیرة
 الجعفی زکورت قال احمد العجلي جازى نأبى ثقة وقال س ثقة و ذکره ابن جبان فی کتاب النفا
 و سئل الجعفی بن معین عن حادیشه عبد الملك بن الربیع بن سیرة عن ابیه عن جده فقال ضعاف
 ابن حجر عسقلانی تهذیب التهذیب گفته عبد الملك بن الربیع بن سیرة بن سعد الجعفی مروی عن
 ابیه و عند ابنا اخیر سیرة و حرملة و ابراهیم بن سعد و زید بن الحباب یعقوب بن ابراهیم
 و الواقدی قلت ثقة العجلي قال ابن حنیفه سئل الجعفی بن معین عن حادیشه عبد الملك بن الربیع
 عن ابیه عن جده فقال ضعاف و حکم بن الجعفی عن ابن معین انه قال عبد الملك ضعيف
 قال ابو الحسن بن لقطان لم تثبت عدلته وان كان مسلماً اخرج له فقیر مجتمع به و مسلم
 انا خرج له حدیثا فی المتعة متابعه قد تبیر علی ذلك الموقوف و در روایت هشتم صلاوات
 بر تهی و تحریر متواتر نیست آری از ان ظاهرست که زمان متعین هین نزد صحاب تا سه روز مانده
 و بعد از ان امر فرمود بناب رسالت علی الله علیه و آله وسلم ابراق ایشان و امر ابراق شان باین
 سبب شنید که مدت متعین سه روز بود پس این روایت هم مثل روایت دوم و تحقیقت از اول
 جواز متعینست نه از اول تحریر آن روایت هم و دوم و یازدهم و دوازدهم از زهری منقولست و
 فصاح و قباح او را بعد میدانند بآنکه از روایت دوازدهم فتوای بن عباس بجواز متعین و وقوع
 آن در عهد نبوی و تشیع و تعلیظ او در حق ابن زبیر که مانع از متعین بوده ظاهرست چه مراد از رجل که
 ایام آن کرده اند بن عباسست که کشف القناع عنه الشراح فالاستدلال بهیذہ اثر و ایز علی
 الترمذی عماد البیاح و در روایت سیزدهم عن عبد الغزیزست و قدح او در یا قتی و نیز در آن
 معقلست و ابن معین او را تضعیف کرده و ابو الجحین العطاران افاده کرده که معقل تزوار باب
 حال مستضعفست و در عقی فوسمی زکورت معقل بن عبد الله الجزوی صدوق شعیب
 ضعفة ابن معین و حادیشه زهبی و زبیران لا عدال گفته معقل بن عبد الله الجزوی عن عطی
 و نافع و میمون بن مهران و عند ابو نعیم و ابو جعفر العقیلی و حادیشه قال احمد صالح الحدیث و
 نیز قولان احدهما ضعیف قال النسائی لیس به باسن قال ابو الحسن بن لقطان معقل عندنا
 مستضعف کذا قال بل هو عندنا اکثر صدوقا باسن بهی قدر وی عبد الله بن محمد بن

حدیث
۳۹۲
جلد ۲۰

حدیث
۳۹۲
جلد ۲۰

حدیث
۳۹۲
جلد ۲۰

عزایه ثقیله عن ابي بن عیینة عن ابي بن عیینة عن ابي بن عیینة عن ابي بن عیینة عن ابي بن عیینة عن ابي بن عیینة
 و انصاف من خطه یاید که در این روایات تصدیق و اخبار مجرب و صحیح روایات آن باین فضیلت و قبایح و حسن
 باشد چگونه لائق احتجاج و استدلال خصوصاً بما یحقا بل خصام متبادر شد نهایت عجیب است که اخبار و روایات
 را بر حکم عروقه بعد قضیه ممتلفه که روایات آن همه نهایت مدوح و مقبول و دلیل الشان مخاطب بود
 نمی کنند و بر ملا حکم کذب با آن قضیه می نمایند و این روایات را باین همه فضیلت و قبایح بر سر و چشم
 میکنند و در عین حق و صواب می پردازند و الله انصاف بلیدیکر و از تقصیب باید گذشت و فرقی در
 مقام باید دریافت که فرقی باین التواء و الارض است و نیز مخاطب را باب است در حدیث از امام
 و حدیث طبرداشال آن قدح و جرح آغاز نهاده و ادانصاف تحقیق داده حاله که قطعاً این روایات بسیار
 بسیار اونی اونی است ازین کا ذیب مجرب و مفسد هم آنکه خود همین سلمه بن الاکوع حسب
 روایت خود مسلم و بخاری حرف جواز شکر روایت کرده و تحریم شکر باینی آن نقل تنوی سلم
 و صحیح خود گفته حدیثی را مین بن بشرطام العیثیه قال نایز مدینه بن ذبیح قال نادح و هو
 ابن القاسم عن عرو بن زید بن عرو بن الحسن بن محمد بن سلمه بن الاکوع و جابر بن عبد الله ان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانا فاذا نانا فاذا نانا فاذا نانا فاذا نانا فاذا نانا فاذا نانا فاذا نانا
 علی قال حدیثنا سفیان قال عن الحسن بن محمد بن جابر بن عبد الله و سلمه بن الاکوع قال
 کنا فی جیش فانانا رسول الله صلی الله علیه وسلم انقلنا ذن لکن ان قسمتمنا فانانا
 و قال ابن ذبیح حدیثی یا اس بن سلمه بن الاکوع عن ابيه عن رسول الله صلی الله علیه
 و آله انما جعلت المرأة قفاً فصعرت ما بیننا ثلث لیل فان حیواناً یزاید و یتنارک اتاداً فانادى
 اشیء کان لنا خاصتاً للناس علمه ازین روایات ظاهر است که سلمه بن الاکوع خود حرف جواز شکر
 و نسخ از ایمان مکرره نقل بعض حدیث را از قبیل تمسک محمدی بکلمه لا تقربوا للصلوة و تهمة و انرا سرقه
 نام نهاده چنانچه بجواب طعن بفتح از مطامع صحابه گفته است که جواب ازین طعن آنکه درین باب حدیث
 تنمیه حدیث نموده در اصل طعن اقتصاد نموده اند و عبارت آینه را که بعین مراد و واقع طعن از صحابه
 در شکم زود برده از قبیل تمسک محمدی بکلمه لا تقربوا للصلوة و سرقه حدیث و دلیل این مقام نبی است
 قبیح است از تنبی پس اگر نهی شده بعد تجویز آن صلی می شد و سلمه بیرون مطلع بود نقل او حرف
 جواز آن را از قبیل سرقه و تمسک محمدی می شد و هو فی فایه ایشنا عتدوا لقطعاً پس قطعاً نایست
 که نقل نهی شده از سلمه بن الاکوع که خودش نقل حرف جواز است که ذیب عن بیتهای حرف

۱۷۰۱
 ۶۱۵
 باب فی الجاهلیة
 من کتاب النکاح
 ۶۹۶
 حدیث
 باب فی الجاهلیة
 حدیث
 و سلم بن عمار
 الحدیث
 من کتاب النکاح
 الاصلح

و خود
 مخاطب
 در این حدیث

خلافت

و نیز قرآنی در کتاب محمود در بحث اثبات حجت اخباریها و بعد از ذکر مباحث باین درو قایع عیون
گفته اما المقام الثانی و هو انهم انما علوا علی من فوقهم و الاخبار الاجلها فبیان من و حجین الا
لو لم یعملوا الاجلها بل الاخریها لاجتماعها و تجدهم اذ ذکرنا شیئا سمعوه من الرسول و لوجب من
حجة الدین و المعاد ان ینقلوا ذلك ما العادة فان الجمع العظیم اذا اشتد اهتمامهم بارتقاء التبر
علیم ثم زال اللبس عنهم فیه بدلیل سمعوه اولی حدث لهم فیه فانه لا بد لهم من اخبار ذلك
الدلیل و لا استیثار بسبب الظفر العجیب من هاهنا ذلك علیهم فان جاز فی الواحد ان لا یظن
ذلك لیس بجزء ذلك فی کلک اما الدین فلان سکوتهم عن ذکر ذلك الدلیل و علم عند الخوار
بوجود یوم انهم علوا لاجل کایدل علمهم بموجبه یتسمعوا علی انهم علوا لاجل ان ایهام الباطل
غیرها فن الخ ازین عبارت ظاهرست که عمل اصحاب باخبار امام و عدم ذکر دلیل آخر و صورت عدم تکلیف
دلیل درین اخبار ایهام باطل است و ایهام باطل باطنی نیز بشی نقل این دلیل آخر از روی عادت و این
و جبهت پس همچنین در مقام سیکویم که اگر سلمه بن لا کوع برناسخ متعلق بود بزرگواران در اجاب
بود چه اقتضای او بر طرف ذکر جواز بر تقدیر اطلاق برناسخ ایهام باطل است و ایهام باطل غیر باطنی نیز
ثابت شد که نسبت روایت نهی متعلق سلمه بن لا کوع کذب محض است و بهتان صرف و الا لازم آید
استلال استدلال اسلاف اطلاق است باخبار امام و این همه روایات و احادیث شان
از حجیت بررود و آفت عظیم بر سر ایشان قایم گردد و در پیشان منقلب شود و نظر الباطن بجمیع
انکه عدالت و وثوق سلمه و سیره هم بدلیلی ثابت بید کرد تا روایت شان بعد ثبوت عدالت و وثوق
روایات صلاحیت قبول پیدا کند و تمسک بجمیع صحابیت فیه نافع چه فسق و فوجر بسیاری از اصحاب
بر لائل شافیه در با بعد میداد اگر هیچ دلیل مقبول گشتند پس حرف امام خود مخاطب چه علاج است که
با تمام نام در طعن ششم از طعن عمر کذب و زورشان بدان زمانی منفره ثابت کرده حال آنکه انها اصحاب
بودند لغیر و هم انکه سبب نهی متعده روز غیر روایت کرده چنانچه در سند احمد بن حنبل مذکور است
حد ثنا محمد بن یوسف اخبرنا عفان بن مخلد حد ثنا یحیی بن عمار حد ثنا معمر بن الزهری عن یحیی
بن جهم بن مطعم عن الربیع بن سبرة عن ابيه قال سئی سول الله صلا الله علیه و سلم عن متعب
بن یوسف بن یزید بن اعلی استقی و ذکر المال گفته عن سبرة عن یحیی سول الله صلا الله علیه و سلم عن سعید
بن جهم بن جریب و غیره ثابت شد که سیره نهی متعده روز غیر روایت کرده چهل حق او صحاب
مخاطب ثابت گشت زیرا که گفته است هر که فزوه غیر از ما نسخ نخریم متعده گوید دعوی علی چه سیره
کتاب النکاح من فیه النون فی الامتداد علیه السلام

ص
س
ر
ا

ص
س
ر
ا

ص
س
ر
ا

کتاب النکاح من فیه النون فی الامتداد علیه السلام

انهم عنها واعتاب عليها بل كان يقول ان صلوات الله عليه وسلم هو الذي منها قالوا لولا صلواتك لفضل
 على عهد الصدوق وحمد خلافة النبي حقاً والطائفة الثمانية مرات صحته حديث سبعة واولي
 يصح نقل حديث علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حرم منقذ النساء في حجب حمل حديث
 جابر بن علي ان الذي خبره عن فعلها لم يبلغه التحريم ولم يكن قد اشتهر حتى كان زمن عمر بن الخطاب
 فيها التراجع ظهر تحريمها واشتهر بهذا بانك لا تجد الا حديث المولدة فيها والله الذي فيق ازين
 مبرات چند نامه طبرسته واول **اكثر** ان در نخست که طائفة از اهل سنت که طائفة ثانی را از خلفاء و اولاد
 میدانند تحریم و نهی متعده و در یکستند ثانی انگاه یکستند که طائفة کتابتها تحریم متعده و نهی از ان
 نموده و جناب سالک صاحب علی الله علیه و السلام تحریم آن تفرموده و نهی از ان نکند و چه قول او ان عمر
 بود از ان حریم و نهی عنها نهایت صحیح است و چه تحریم و نهی در ذات علی صفات طائفة کتابت کلا میرزا
 فی احد من اولی الالباب پس مفاد صحیح آن همین است که جناب سالک صاحب علی الله علیه و السلام متعده
 حرام تفرموده و نهی از ان نموده و این انگاه بعد از آنکه برای تکذیب جمیع کاذبیه باقرات اسلام
 که در تحریم و نهی متعده بافته و ساخته اند کافی و بسندست و **دوم** آنکه تعلیل این طائفة اتباع نهی از ان
 متعده با اینکه از فرموده است جناب سالک صاحب علی الله علیه و السلام با اتباع انچه سنون کرده باشند از ان
 خلفائے ذوات مرتبه دارد بطایط سیاق و سباق که تحریم متعده و نهی از ان ظاهر از سنونات طائفة کتابت
 نیز از نشادات سرور کائنات صلی الله علیه و آله آلاف التحیات و سلوهم انکه از ان مراد است و نخست که
 این حدیث سبب و بن معبر در تحریم متعده صحیح نمیدانند با بن سبب ان از روایت عبد الملک بن الریح است
 و این معین تکلم در او کرده یعنی طرح و جرح در و نموده **چهارم** آنکه از ان ظاهر است که این طائفة
 کرده اند بر عدم صحت حدیث سیره با آنکه بخاری از او صحیح خود روایت کرده با وصف آنکه حاجت بان
 شدید است و اصلی است از اصول اسلام پس اگر نزد بخاری این حدیث صحیح میشد صبر بر عدم جرح
 ان نمی فرمود پس بهین دلیل عدم صحت سائر خرافاتی که مسلم و دیگران در تحریم متعده می آرند و در جمیع جای
 مذکور نیست ظاهر شد و لا علی ذلک لیکن نه الفائده مشک علی ذکر فائده تقدیم صحه کثیرین از اهل
 اثنی عشرت بنویسند و اینها **پنجم** آنکه از ان در نخست که این طائفة بر عدم صحت حدیث
 سیره استدل کرده اند با آنکه اگر حدیث سیره صحیح میشد بر این مسود معنی میشد تا آنکه این مسود است
 فرموده برای مردم که اهماینه را بفعل آورند و در احتیاج نموده بر جواز و اباحت آن باینکه بر عید و دلیل
 هم سابق برای تکذیب رده جمیع روایات مسلم و غیر او و نهی و تحریم متعده کافی و روانی است و این دلیل

این دلیل صحت و غیر دلال که مثل آنست نیز ظاهر میشود چه سواهی این مسعود و دیگر اصحاب نیز فعل متفق نقل
 کرده اند و نیز عمران و ابن عباس و غیرشان فتوی بجز از آن داده **ششم** آنکه از آن دو نخست که این
 طائفه استدلال کرده اند بر عدم صحت حدیث سیره بانکه اگر این حدیث صحیح باشد یعنی گفت که تحقیق
 متعه بود و در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و من بعد هیچکس از آن و عقاب می نایم بر آن بلکه
 که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرام فرموده اند و از آنجا که از آن حاصل آنکه اثبات
 خلافت با متعه را در عهد جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم و اضمات نهی را از آن بنفس خود
 و آن هم بتدریج سندا لیه و عدم اضمات تحریم و نهی جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و هر
 از ذکر آن دلالت میرسد و در برابر آنکه تحریم متعه و نهی آن از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 واقع نشده بلکه این نهی و تحریم از افاضات خاصه خلافت است پس حدیث سیره که از آن حدیث تحریم
 متعه از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت میگردد بوی از صحت نهی متعه بلکه کذب بیخ و دروغ
 بحث باشد که افاده خود خلافت باطل آن میکند پس این دلیل مقبول این حضرات کذب و باطلان
 جمیع روایات که یاران و ترجم متعه یافته و ساخته اند و مخاطب هم بعضی از آن ذکر کرده بحال و ضیح
 و ظهور ثابت میشود و واضح میگردد که تحریم متعه صرف از طیفه ثانی واقع شده و بس و معتقدین
 و جانبداران این خاصه و لیکن با جسارت و شهوان با دیانت اندر اصلا قاطع و جرح کلیت
 و عدالت و دیانت و امانت خلافت با نهی دانند آری چندی از بنزدان و خوف زدگان بتقل
 عاقبت اندیشی باز دار و گیر الحقی روایات منقربات و تحریم متعه بر سر روایات صلی الله علیه و آله
 باقتدای آبی بروی کار آرد و از اجداد خلاص در صورت ظهور کمال شرافت و قطاعت تحریم
 نبوی برای اتباع و خلاف خود سازند **هفتم** آنکه از این عبارت ظاهرست که این طائفه استدلال
 کرده اند بر عدم صحت حدیث سیره بانکه اگر این حدیث صحیح باشد متعه در عهد طیفه اول نبی
 نمی آید و عهد طیفه اول عهد خلافت نبوت است تا پس بگویند وین عهد مبارک فعل شایع و حرام
 قطع واقع شود و هرگاه متعه در عهد طیفه اول واقع شد این معنی دلالت کرد بر عدم صحت حدیث
 سیره و باطلان آن و این دلیل هم بر باطلان سایر روایات تحریم متعه دلالت دارد و در عهد طیفه اول
 هیچکس در بیات ناموس هر چه چندان کوشیدند که از امانت طیفه اول بگویند عهد خلافت
 متعه نبوت واقع نشدند حرام و زنا هم ترسیدند و چون از قوه الهی باشد و الله الحمد للملک و الله اعلم
 باطلان صحیح خرافات و کذب و تحریم متعه که بر جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق الحقیقت

بافته ان ثابت ظاهر گردید چنان از آن تو بر طعن شنیع و عیب قطع بخلافتاب هم بنظهور رسید هر گاه
 شکی در لائل تحریم نه از جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم بی اهل و باطل باشد و نمی منحصر در ذات جناب
 مقصود الحق بی کلفت حاصل گشت و مراد اهل ایقان میان اهل شتان متحقق گشت که خلافت جناب
 که در زمان جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم حلال بوده و تحریم آن از آنحضرت واقع شده حرام
 ساخت اما تو هم این معنی که چون جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم امر باتباع سننات خلفا شدین
 نمود پس ااتباع تحریم عمری هم مامورید باشد از آن جهت و طرائف خرفیات است و عقل هیچ کس
 که ادوی بهره از ان ایام و سلام داشته باشد قبول نخواهد کرد که تحریم حلال خدا و رسول اگر از کسی واقع شود
 کائنات مانع آن تحریم لائق اتباع باشد و حاشا که تحریم حلال خدا و رسول بامر شاد جمع تواند شد
 رشادت نشد قیامت شد و بالجمله تسکین خاطر مؤمنه و قلوب مشغوفه معتقدین خود امر آنحضرت که
 آن بدون این تاویل هم حاصل است و سند خلافت خلفا نیز نشان چنان محکم که جملاهد و کفر صریح
 و اطلاق وضع هم سر آن نتوان کرد لکن هرگز از این سخن لائق آن نیست که بمقابله الحق تشبیه آن توان
 نمود و در آن بمقابل نشان ذلیل احتلاط عقل و احتلال حوس است چه ایشان کی خلافت جناب را از خلفا
 راشدین می دهند و معنی امضای حدیث امر باتباع سننات خلفا راشدین بر تقدیر تسلیم نه است که
 این خلفا پیشین نفس بلکه بعضی مخالفت صریح با حکم شرعی سنون سازند آن هم مامور باتباع است
 حاشا حاشا که چنین حرف هیچ مومنی که را سخا از ایمان بمشاشی سیده باشد بزرگان آرد و تخم شلال و
 جنلال و تفضیح و تبعیح خود آرد بلکه فرض از آن است که چیزی که خلفا راشدین حسب لیل شرعی سنون
 سازند و مخالفت آن با حکم خدا و رسول ظاهر نشود آن مامور باتباع است و آنچه این القیم از طائفه
 معتقد حدیث سیره نقل کرده پس کاکت آن بر ظاهر است چه مضموم بی اصل این طائفه حائض
 بی لیل است و چگونه مقابل معارض از ناده طائفه اولی که بران دلائل عدیده و براهین سیدیه و ذکر کرده
 می تواند شد با آنکه دانستی که رجال اسناد حدیث سیره مقدوح و مجروح از تبصرجات نقاد محققین
 بر نفاذ طائفه اولی بحدیث سیره است با فادات اهل فتنان بمعارضه آن محض اعتقاد طائفه ثانیه بحدیث
 حق آید و طائفه اولی بر نفس صریح حدیث سیره بصرح راوی گفته اند که و انذبلکه دلائل دیگر هم برطلان آن
 اماره کرده و آنچه این طائفه از این القیم از طرف ایشان در تصحیح حدیث سیره درین بن دیده افاده کرده
 آنکه اگر این حدیث صحیح نشود حدیث جناب ابراهیم بن علی السلام صحیح شده بطلان آن بر ظاهر است
 به بیعت ابی جرح من این حدیث منقری بر جناب ابراهیم بن علی السلام که از آنجا و او خود در اثبات

در اثبات تحریم متعه قرار داده اند و از حدیث سیره هم بیرون می آید و البته بوجه عدیده در بعضی
 ایشاد الله تعالی بیان میکنیم پس بنیاد الهی جمیع خرافات ایشان مردود است و ابواب خلاص از چاه
 بر ایشان رسد و وجعلنا من بیننا و بینهم ستلا و من خلفهم ستلا ناخوشینکم فهم لا یبصر و
اما آنچه گفته و بر روایت حضرت مرتضی علی تحریم متعه از جناب آنقدر شہرت و تواتر رسید که
تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن الحنفیه از روایت کرده اند پس مخدوش است بحدیثی که
اگر ادعای تواتر تحریم متعه بر روایت حضرت امیر المومنین علیه السلام کذب محض و بیانی صرف است عجب تا حدیث
که بهو نفسانی ادعای تواتر امری که سینه ابدی نماید و از ذکر دلیل و شاهد ولو گمان نفعی حاصل می آید
می کند سبحان الله تعصبین قوم مثل ما می و تقلیدش تواتر حدیث قدیر را با آنچه تواتر و شہرت
و استفاضه و کثرت طرف نفع کنند بیکدیگر ابرق پروازند و مخاطب هم در باب مامت از اصراف بزرگ
منسوب سازد و از اشعار بکثر طریق آن هم اعراض کند و برای ترویج باطل ادعای چنین کذب باطل علیه
باجمل این روایت نهی متعه که بر جناب امیر المومنین علیه السلام بافته اند من حضرت در زهری و توح و تاریخ
زهری و کسانیکه از ایشان روایت کرده در ابجد می شنوی پس اگر یک طریق بسند ثقات زواتر
هم روی باشد تواتر حاصل نشود و چه با کمال طریق مقذوح و مجروح باشد و کما بی و دیگر تخمین قوم نیز
که تصدق اثبات این تحریم دریم می شوند این بهمان را ذکر کرده اند این بهمان واقف از انادات خاصه
مخاطب کثیر الهی است سو هم انکه اگر عرض است که روایات تحریم متعه از جناب امیر المومنین علیه السلام
بر روایت تمام اولاد جناب امام حسن در موطن و تجاری و مسلم مذکور است پس این کذب است نهایت
تضییع و بهمانی است بنیاد قبیح چه از روایات تحریم متعه از جناب امیر المومنین بر روایت اولاد امام حسن علیه
و لو بعضهم فضلا عن کلهم و درین هر سه کتاب عینی و اثری نیست و در صحیح ترمذی و ابوداود و ابن ماجه
و فی ہی هم ثانی از ان نیست چه هر سه انکه او کار روایت کردن تمام اولاد محمد بن الحنفیه تحریم متعه
از جناب امیر المومنین علیه السلام نیز کذب محض و اقترای صرف و بهت بحت است امری زهری نسبت
روایت نهی متعه و کس از اولاد محمد بن الحنفیه نموده و این نهان ذاک چه اولاد محمد بن الحنفیه
بسیار بودند اگر جناب مخاطب زلزله اطلاع و تبحر انحصار اولاد محمد بن الحنفیه زدند کس آن کرده
باشد چه عجب و شاید این معنی در بعضی منامات یا کاشفات بر او متکشف شد یا شاید با جمله بزرگان
الباب که ترویج کتاب ناب کرده اند و در تریز احتفا و استجاب نیست کمال شتاعت زعم اولاد محمد بن
الحنفیه در دو کس چه اولاد و کور او چهارده کس بودند و کمال لاین احمد بن علی بن الحسین بن علی بن

و در کتب کثیره از روایات صحیح است

هفتادین مقبوره و عمده الطالب فی نسب آل ائمه طالب گفته قول ابو القاسم محمد بن الحنفیه امر هفتاد
 عتیرین و دامنم از هفتاد عشر کوفه و الشیخ ناج الدین محمد بن معین بن محمد بن الحنفیه طایفه ای بسیار
 ایس بالرقه که بالبحار از هفتاد و بیستم کانت بعضی بلاد و کعبه و بالکوفه از هفتاد و بیست و واحد
 هفتاد که مد فالعقب المتصل لان من محمد بن جلیل علم و جعفر تقبل الحره فاما ابنه ابو هاشم
 عبد الله لاک بامام الکلیسا بنده و عندا نقلت لبعثه الی اخی لعبا بن مفضل من فقرض اما جعفر بن
 محمد الحنفیه و قتل يوم الحره حین برجل بن یزید بن معاویه مسرف بن عقبه المثنی لقتل
 اهل المدینه المشرفه و قتلهم و فی ولد العقیه فقبه من عبد الله الحنفیه حجه که اکثر من کنت
 روایات تحریم تعد از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بروایت تمام اولاد محمد بن الحنفیه و دو موطن بخاری و سلم
 ثابت است پس این هم کذب واضح و پنهان ظاهر است موطن و صحیحین نهایت معروف و مشهور ناظران باید
 که بان رجوع آید و در یاد که هرگز ازین کتب روایت کردن تمام اولاد محمد بن الحنفیه تحریم تعد از جناب
 نمی شود آری روایت نمی متعد از دو کس از اولاد محمد بن الحنفیه بروایت زهری منقول است هم
 اگر فرض از ثبوت این چهار روایات بطرق متعده درین کتب ثبوت است که تا جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 تعدد طرق درین کتب ثابت است پس کذب محض و پنهان صرف است چه روایاتیکه درین کتب از
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام در نهی متعده منقول است مدار پنهان بر زهری است پس تعدد طرق تا
 جناب امیر المؤمنین علیه السلام هرگز ثبوت نمی رسد و اگر فرض تعدد طرق با زهری است پس آن قسمی نمی
 رسد تا کسی بظهور و تحقیق نماند که احتجاج مخاطب بروایت موطن بخاری و سلم از زیادات اوست بر
 هفتاد کابل و آنرا اخذ کرده از کلام والد خویش رقره اعینین لیکن گفتار تقلید و نگردد بعض
 اکا ذریع زیادات مخدوشه در آن و جهل ساقه عبارت والد مخاطب رقره اعینین این است اما
 صحیح حدیث در آن باب یعنی منع متعد پس از آن جهت که جمعی از فضلاء صحابه از آن روایت کردند
 و بران عمل نمودند رئیس آن جماعه حضرت مرتضی است و حدیث او در بخاری و موطن و سلم و باقی کتب
 رسیده و صحیح شده مستحق الاحتیاط برین عبارت صحیح حدیث منع تعدد از جناب امیر المؤمنین علیه
 السلام و بخاری و سلم و موطن او ماکر بوده و مخاطب که تقابیر آن نگردد در نسبت این روایت بخاری امیر المؤمنین
 علیه السلام کاتب عظمی و انحرافات غیره امینی تو اتران روایت نمودن تمام اولاد امام حسن علیه السلام
 و تمام اولاد محمد بن الحنفیه از او نقل ساخته و ذکر تعدد طرق که اصل قسمی با و نمی رسد تا حدیث نگردد
 بلکه مالک بخاری و سلم بر حدیثی متعده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند و بر هر دو

و کتب اهل بیت
 علی السلام
 اهل بیت
 فیه الثبوت
 کتب معتبره
 النسخه القدره
 فضائل
 انوار
 اقله
 معلقین
 مدونه
 علیهم السلام
 با ائمه
 فخره
 شرف
 انهم
 اولاد
 ما لا
 ترمیم
 در کتب
 با ائمه
 انفس
 اولاد
 انهم
 انفس
 انهم
 انفس

و کتب اهل بیت
 علی السلام
 اهل بیت
 فیه الثبوت
 کتب معتبره
 النسخه القدره
 فضائل
 انوار
 اقله
 معلقین
 مدونه
 علیهم السلام
 با ائمه
 فخره
 شرف
 انهم
 اولاد
 ما لا
 ترمیم
 در کتب
 با ائمه
 انفس
 اولاد
 انهم
 انفس
 انهم
 انفس

وفاحت انزاد و صحاح خود و نقل ساخته ليكن روايات مثال شمس است بر تاريخ نبوي بخبر و بوي تبعد روز
 خيره حسب افاده اكا بر سنيه اصلي نزار و ابوتهم عبد الرحمن سبيلي كه از اكا بر تحقيق عامه معتقدين خود
 افاده كرده كه نبوي تبعد از روز خيره كسي از اهل سير و روايات اشرفي و از خيا نچه در كتاب رومن لا ف كور ربا
 شرح سيرت ابن اسحق نموده گفته و تا متصل حديث النبي عن كل الخمر تنبيه على اشكال في رواية مالك
 عن ابن شهاب قال قال فيها نبوي لسوا هه صلوات الله عليه و حكم من نكاح المتعة يوم خيره من نحو الحرام
 و هذا شيء لا يعرفه احد من اهل السير و طاعة الاثر ان لمتعة حرمت يوم خيره فنه ربه ابن عبيد
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن محمد فقال فيه ان رسول الله صلوات الله عليه سلم نهى عن كل الخمر الا هاتين
 عام خيره من المتعة فغنا على هذا اللفظ و نهى عن المتعة بذلك و فخره بذلك اليوم فو اذا
 تقدم يوم و تاخير وقوع في لفظ ابن شهاب لا لفظ مالك لان مالك قد واقفه على لفظه من رواة
 ابن شهاب و قسطلاني و رار شا و تاري گفته و قال التبري الذي من نكاح المتعة يوم خيره ستم
 لا يعرفه اهل السير و طاعة اهل الاش فالذي يظهر من وقوع تقدم و تاخير لفظه الى هر ي اتي
 و معني و رعه القاري گفته قال ابن عبد البر ذكر النبي عن المتعة يوم خيره غلط و قال التبري الذي من
 يوم خيره لا يعرفه احد من اهل السير و طاعة الاش و قسطلاني و رار شا و تاري گفته قال ابن عبد
 ان ذكر النبي يوم خيره غلط و قال البيهقي لا يعرفه احد من اهل السير و ابن قيم و رار و لهما گفته و
 ان المتعة انما حرمت عام الفتح لانه ثبت في صحيح مسلم انهم استمتعوا مع النبي صلى الله عليه
 بانه و بعد ان التحريم من خيره لزم النسخ من بين و هذا لا عهد بمثله في الشريعة البتة ولا يقع غلط
 فيها و نیز ابن قيم و رار و لهما گفته فصل و لم يحرم المتعة يوم خيره انما كان تحريمها عام الفتح هذا
 هو الصواب و قد ظن طائفة من اهل العلم انه حرمها يوم خيره اجمعي با في الصحيحين من حد
 على بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيره عن كل لحوم الحرم الا نسيت
 و في الصحيحين ايضا ان عليا سمع ابن عباس يلين في متعة النساء فقال مهلك يا ابن عباس
 فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن كل لحوم الحرم الا نسيت و في لفظ البخاري
 عن ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيره عن كل لحوم الحرم الا نسيت و لما
 دأى هو ان النبي صلى الله عليه وسلم با حرام الفتح ثم حرمها قالوا حرمت ثم ايجت ثم حرمت
 قالوا لئن انا لم نعلم شيئا حرم ثم ايجت ثم حرم ثم ايجت الا المتعة قالوا فنسخت من بين و قالوا ثم
 ذلك آخرون و قالوا لم تحرم الا عام الفتح و قبل ذلك كانت مباحة و تميز بين قيم و رار و السادة

صحب
 غز و لا خير
 قول على
 من انما
 من انما
 خطا العترة

صحب
 غز و لا خير
 قول على
 من انما
 من انما
 خطا العترة

او قصه خیر لم یکنی لهما العصاره یعنی این روایات که استاذ خوانی فخرک رسول الله صلی الله
 علیه و آله نقله احد قطبی فخر الفکره و الا مان فیها المنع ذکر البینه لافضل و لا تخیریا
 بخلاف غزاة الفتح فان قصه المنع كانت فیها فضل و تخیر یا مشهوره و اگر کسی گوید که این بطلان
 نبوت تحريم متعدد در ذریع طلب این روایات بلکه بخاری و مسلم لازم نمی آید چه جائزست که اصل نمی تقم
 کردن روایات واروست صحیح باشد و صرف تعبد آن بروز خیر باطل و غلط ولی اصل سخن فرست
 اولاً با یک بام و دو هوا ندارد نیز خواب است و نیز دروغ نمی باشد بعضی حدیث را طریح کردن و بر
 بعضی عمل کردن یعنی چه ولی الله و اولاد الله بعد از نقل حدیثی و باره زوج غائب گفته اند یا خدا
 فی الجمله بعد از آنکه کیفی می تواند بعضی حدیثی می تواند بعضی بعضی باطل و در تحقیقات این معنی آن
 می آید که شخصی دعوی خود سعی می کند بیان بر صدق و در جمیع و استدلال نماید هرگاه بطلان تاریخ
 این ثابت شود و مدار آن از هند که این تاریخ غلط ولی اصل است و اصل معنون آن صحیح هرگز مطلقاً این غلط
 قبول نخواهد کرد و تأیید آنکه احتجاج و استدلال مخاطب و الداله ما بدین تاریخ اعلی است و حکم مخاطب
 بیوت آن و حکم و اکثری صحبت آن کاسیجی دلالت از حدیث وارو بر آنکه این روایات نزاد و دلاله
 معتد و معتبرست نه شکی بر امر باطل و بی اصل و چگونه حکم توان کرد بصحت حدیثی که شکی باشد بر امر باطل
 ولی اصل پس معنی مخال این روایات بر امر باطل و غلط ولی اصل از جانب مخاطب و الداله ما بدین
 چگونه لائق قبول باشد آری بیکیه و اقحام شان باین معنی بر ظاهرست **مستحکم** آنکه روایات
 موطن بخاری و مسلم حسب افاده خود مخاطب هم لائق است بار و تمام نیست چه این روایات مشتکیست
 بر تاریخ نقلی تحریف و تاریخ تحریف حسیب افاده خودش باطل است و از قبیل هم بی اصل و موجب نبوت
 نهایت جهل و حق پس عجب که چگونه بچنین روایات باطل بی اصل که شکیست نهایت جهل و حق نیست
 آنست متشک کرده و حقیقت نهایت جهل و حق خود بقبول خود ثابت ساخته پس کمال عجبست
 که خود حواله این روایات بموطا و بخاری و مسلم می نماید و آن روایات را ثابت میداند و معنون این
 روایات را انکار میکنند و از اول جهل و حق میگویند سبحان الله هم اثبات و تحقیق این روایات
 و احتجاج و استدلال بآن نمودن و هم مضمون انرا تعلیط و انکار کردن و دلیل کردن و دلیل حق جهل
 گردانیدن و چه قدر لطف اردو ازین جااست که مخاطب و ایت این کتب را با الفاظ نقل نکرده
 بنوعی تجدید و انتقال **مهم** آنکه تحريم خیرى را والد ماجد مخاطب مرقه امینین با تمام تمام باطل
 ولی اصل ساخته و بر دو انکار و توهمین آن برود و چه افاده کرده که این معنی و همست عیسی

من
 کتاب
 التاج
 فی
 تحقیق
 حدیث
 محمد
 صلی
 الله
 علیه
 و
 آله

یعنی خلط بی اصل روایت قصه فرود تخریم شود کرده اند و روایتی را که قابل احتمال عدم تاریخ تخریم
 مستقیم چیزی نباشد شاذ و غیر محفوظ است و از روایات ثقات خارج ساخته پس این همه روایات
 بخاری و مسلم و مالک که بصراحت تمام مشتمل است بر تاریخ نبی متعجبیم از جمله غلط و اوهام دشوار و غیر
 محفوظ نزد اهل علم و ناخود از غیر ثقات تمام باشد مصلاحت قبول و استناد کردن و بهمانند آشته باشد
 عجب که مخاطب چنین روایات را که اولاً با بدش چنان اتهام در توهمین و توهمین آن فرموده بر سرش
 میگذازد و بمقابلہ الحقی ذکر می سازد بارها بگرانگه گویند که سعد و شمس توان در شت بیچاره بر اصل
 صلح خود خبری ندارد و بسبب کثرت شغال لایعنی ملاحظه و مطالعه آن کرده حواله این روایات باین
 صحاح تعلیه و الدخوش نمود و از حقیقت امر خبری برده آشته و دالما و خود طریق مخفی تلمیذ و تلمیذ
 سپرده و او متاضع تهاقت داده که او در قره لعینین اولاد عوی صحت حدیث در منمنه نموده و
 گفته که جمعی از فضلاء صحابه از روایت کردند و بران عمل نمودند رئیس آن جماعه معرفت تفریست
 و حدیث او در بخاری و موطا و مسلم باقی کتب متداوله صحیح شده است انهمی این عبارات حدیث
 در آنکه ولی الله حدیث مروی از جناب امیر المؤمنین که در موطا و مسلم و بخاری مذکور است صحیح میدانند
 و استیجاب و استدلال بازمی ناید مالا که بر ظاهر است که حدیث مروی در موطا و مسلم صحیح است بر
 تاریخ نبی متعجبیم و همین روایات مسلم هم صحیح است درین تاریخ و همچنین این حدیث در صحیح بخاری
 در مقام بر این معنی واضح است و بعد این اناده خود شمس در بر توهمین روایتی که ولایت بر
 تاریخ کند گوشید و از روایات ثقات خارج ساخته و ساذ و غیر محفوظ نامیده و الله الحمد که این اناده
 از پیش برای کتب خرافات و لئیس و تفسیح و تفسیح او در تصحیح روایت موطا و مسلم و بخاری
 کافی است و بگاه حال و دالما بد مخاطب با انهملاف تحقیق و توجوه و در القاب نفس در بعضی کتب
 و انهماک و در حق گردانی کتب بیست باین شبایر که او صنف حواله باین صحاح گفته از حال روایات
 خبری بر دارد و با وصف رد و ابطال آن دست تمسک بر آن اندازد پس از تهاقت و در خطای
 مخاطب مهارت نصاب چه حرف شکایت توان کرد و مستقیم نشود که از وجه هفتم و هشتم و نهم و
 دهم سلطان روایات ناصبه تاریخ نبی متعجبیم لازم می آید که روایات دیگر که آن سخن نیست
 در تاریخ نبی متعجبیم مثل روایت بخاری در کتاب اصلاح در روایت ترمذی یک روایت
 فاسد نیز که از زهری باشد تاریخ نبی متعجبیم در روایت مروی از جناب امیر المؤمنین
 واقع است چنانچه عبارات صحیح بران ولایت و خود دارد و هر گاه ترمذی هر صلا اندک جناب

امیرالمؤمنین علیه السلام نبی متعبر بر ذریعہ روایت کرده پس بعض طرق دیگر منقول از زهری که در این نص آمده
 تاریخ نیست علی بن زهری نیز محمول برین تاریخ خود بود و لوجب حمل المطلق علی المقید و چون این کلمه منحصرست
 و در زهری پس البتہ جمیع این روایات محمول بر تاریخ نہیں بخیر باشد سواد کانت نصاباً و آلا اگر تراویح
 دیگر غیر طریق زهری ثابت میگردد و آن تراویح نص نمی بود بر این تاریخ البتہ بطلان آن از اخبار تاریخ
 خبری لازم نمی آمد و معیناً که چون روایات مسلم هم منحصرست درین تاریخ و مالک هم در موطن جفران
 روایت نکرده و مخالفین برین مقام دست بطلان در روایت مسلم و مالک زده برای تضعیف و تضعیف این مسک
 در حال این غامضات و آثار بر تود ابطال تاریخ خبری کافی و وافی است و مسندک که در این حدیث آمده
 روایت بخاری که در کتاب الصحاح آورده و همچنین روایت ترمذی و یک روایت نسائی که از طریق
 عدم ضمن تاریخ نمی متعبر بخیر می پندارند نیز در حقیقت با احتمال خبر این تاریخ نمی باید تطبیق لغت در خبر
 بلحوم هم حسب عقاید خود و بعضی از جواز ندارد و هم آنکه تحريم خبری را سنا رانده هم از الفاظ او و اما
 بی دلیل و مخالف تحقیق و انست پس این روایات مسلم و بخاری و موطن جفران هم لاین استیجاب و
 استدلال و عقاید متعارف باشد بل ہی احق با ابطال و اگر دو الاخبار و سیف سلول گفته سوال
 حضرت مرتضی بنی از متعبر در خبر که در رسال ششم از هجرت بود روایت کرده و احادیث دیگر روایات
 وارند بر آنکه در رسال او طاس که در رسال هشتم بود متعبر جعل آمده بود پس متعبر تاریخ حضرت گشته بخواب
 از آن اشکال بود چه است یکی آنکه تحريم متعبر در غزوه او طاس است فقط در غزوه خيبر و روایان قصه
 غزوه خيبر تحريم متعبر ذکر کرده اند و تحريم متعبر را بغزوه خيبر موعود مردم را این گمان از اینجا پیدا شده که
 علی رضاً که تحريم متعبر و حمر ابطی و ریکیت یت جمع کرده و تحريم حمر ابطی را موقت کرده بغزوه خيبر مردم
 را گمان پیدا شد که هر دو تحريم و ریکیت وقت شده باشند و این هم است بی دلیل تحقیق آنست که
 چون این عباس و تحريم متعبر و در تحريم حمر ابطی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو
 تحريم را ریکیت یت ذکر کردن **و یلزم** و هم آنکه امام شافعی که تبصریح ولی الله در قره العینین است
 بود از آیات الله تعالی و مقتدای جمیع محدثین فقهها و اعمق باعتبار مدرک و اقوی باعتبار فقه و
 استنباط ذکر متعبر او را روایت نمی لحوم حمر ابطی از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح و ثابت اند
 با وصف آنکه از مالک نمی لحوم حمر ابطی روایت کرده اند ذکر متعبر درین روایت سکوت و در زهره عینی در
 عمدة القاری گفته و در حدیث الشافعی من مالک با سناد و من علی رضی الله عنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام یوم خيبر من كل لحم الا هليلج و لم یمنع علی ذلك و استکت عن قصة المتعبر

ششم
 ۲۳۴

حرم
 غزوه
 المتعبر

لما علم فيما من الاختلاف ازين عبارات ظاهره يشود که امام شافعي ذکر متعه اورين وايت التيمم
 و نقل و قابل شاعت محدث نهي است که باو مصنف اصل وايت نهي حراليد انما مک نقل کرده مگر ذکر
 متعه از میان انداخته پس ثابت شد که شافعي ذکر متعه درين وايت قابل خوف اسقاط و ارجيل او نام
 و خلاط و بسته والا اصل مديت لازم می آمد که امام شافعي العياذ بالله سارق حدیث باشد چه صحیح
 حدیث بعض حدیث را سرده نام نهاده **و وارو هم** انکه ولی الله و قره لعینین گفته اهل مریدان است
 و اهل بین و اهل مصر از ترضی روایت نذاذوا لا و غایت طلع اهل کوفه روایت دارزا ما پیش محدثین کثیر
 رواه حضرت ترضی مستور الحال اندر حفاظ و روایت از ترضی پیش ایشان صحیح شده است الا از قبیل
 عبدالقبن سعود عن ابن عباس قال سمعت المنيرة يقول لم يكن يصدق علي في الحديث عند الامين
 عبدالقبن سعود و اخرجه مسلم في مقدمته صححه انتهى ازين عبارت ظاهر است که روایت از جناب امير
 عليه السلام صحیح شده است الا از قبل اصحاب عبدالقبن سعود و روایت مسلم دلالت بر صحیحه دارد بر آنکه
 تصديق حدیث از جناب کرده نمی شد مگر از اصحاب عبدالقبن سعود و ظاهر است که این روایت نهي
 متعه از اصحاب عبدالقبن سعود نیست و عبدالقبن سعود خود قابل بجز از متعه بود کما سیجی چند الخیر
 لا يصلح القبول والتصديق بل هو بالرد والجهه تحقيق والله ولي الهدى والتوفيق ونزولى الله وقره
 و عبا تیک می آید گفته است پس عدم ذکر غلطات حضرت ترضی در کتب متداوله کما سیجی است
 و خلاط قضایای دست چون روایت او مستور الحال غیر حفاظ بوده اند انتهى پس بگناه روایت جناب
 امیرالمؤمنین علیه السلام مستور الحال و غیر حفاظ باشند که باین سبب ایات شان متضمن قضایای جناب
 علیه السلام لائق ذکر در کتب متداوله نبوده پس این وايت هم بهین وجه قابل استنباط و لائق قبول نباشد
سیر و هم انکه از روایت مسلم ظاهر است که بهین حسن بن محمد روایت جواز متعه از سلمین الا کوع و با
 بن عبدالقبن نقل کرده کما سیجی در روایت کردن حسن بن محمد صرف جواز متعه از سلمیه بر روایت عبدالقبن
 بن ثابت کما سیجی نماید بشا و الله تعالی پس اگر او برناسخ جواز متعه بنده بگویند صرف جواز آن نقل
 میکرد چه از تفریر رازی لزوم ایهام باطل در صورت عمل باخبار آحاد و عدم ذکر دلیل آخر اگر اصلی داشته باشد
 در ایتمی پس لا شک در صورت اطلاع برناسخ روایت امر منسوخ نیز بهین دلیل با برناسخ و لیکن
 روایت صرف جواز از حسن بن محمد ثابت است واضح شد که او هرگز نهي متعه را روایت نکرده نسبت آن
 باو کند بهین حضرت چچا **و هم** انکه روایات مالک بخاری و مسلم لائق آن نیست که متعه
 بیان توان کرد و برای دفع و ارجع انکمال دست بان توان اندخت زیرا که بنصایت الهی جمل

خلاط و اهل بین و اهل مصر از ترضی روایت نذاذوا لا و غایت طلع اهل کوفه روایت دارزا ما پیش محدثین کثیر رواه حضرت ترضی مستور الحال اندر حفاظ و روایت از ترضی پیش ایشان صحیح شده است الا از قبیل عبدالقبن سعود عن ابن عباس قال سمعت المنيرة يقول لم يكن يصدق علي في الحديث عند الامين عبدالقبن سعود و اخرجه مسلم في مقدمته صححه انتهى ازين عبارت ظاهر است که روایت از جناب امير عليه السلام صحیح شده است الا از قبل اصحاب عبدالقبن سعود و روایت مسلم دلالت بر صحیحه دارد بر آنکه تصديق حدیث از جناب کرده نمی شد مگر از اصحاب عبدالقبن سعود و ظاهر است که این روایت نهي متعه از اصحاب عبدالقبن سعود نیست و عبدالقبن سعود خود قابل بجز از متعه بود کما سیجی چند الخیر لا يصلح القبول والتصديق بل هو بالرد والجهه تحقيق والله ولي الهدى والتوفيق ونزولى الله وقره و عبا تیک می آید گفته است پس عدم ذکر غلطات حضرت ترضی در کتب متداوله کما سیجی است و خلاط قضایای دست چون روایت او مستور الحال غیر حفاظ بوده اند انتهى پس بگناه روایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مستور الحال و غیر حفاظ باشند که باین سبب ایات شان متضمن قضایای جناب علیه السلام لائق ذکر در کتب متداوله نبوده پس این وايت هم بهین وجه قابل استنباط و لائق قبول نباشد **سیر و هم** انکه از روایت مسلم ظاهر است که بهین حسن بن محمد روایت جواز متعه از سلمین الا کوع و با بن عبدالقبن نقل کرده کما سیجی در روایت کردن حسن بن محمد صرف جواز متعه از سلمیه بر روایت عبدالقبن بن ثابت کما سیجی نماید بشا و الله تعالی پس اگر او برناسخ جواز متعه بنده بگویند صرف جواز آن نقل میکرد چه از تفریر رازی لزوم ایهام باطل در صورت عمل باخبار آحاد و عدم ذکر دلیل آخر اگر اصلی داشته باشد در ایتمی پس لا شک در صورت اطلاع برناسخ روایت امر منسوخ نیز بهین دلیل با برناسخ و لیکن روایت صرف جواز از حسن بن محمد ثابت است واضح شد که او هرگز نهي متعه را روایت نکرده نسبت آن باو کند بهین حضرت چچا **و هم** انکه روایات مالک بخاری و مسلم لائق آن نیست که متعه بیان توان کرد و برای دفع و ارجع انکمال دست بان توان اندخت زیرا که بنصایت الهی جمل

این کجاست از طرف مخاطب کمال وضوح ثابت می شود و ظاهر هر یک در ذکر اینها اثبات غلط در حدیث
جناب میرالمؤمنین علیه السلام بروایت تحریم خمیری نموده کمال اجل محقق خود بمنصه ظهور رسانیده اند و خود
بزره فواصیل معتضین و معاندین مخالفین در نقل ساخته و هرگاه مخالفت و معاندت اینها با جناب میرالمؤمنین
علیه السلام ثابت گردید و نهایت اجل و محقق شدن حساب قتراف خود مخاطب بمنصه ظهور رسید پس آیا
ایشان در هیچ باب لائق و فوق و اتما و مانند که بر روایات معاندین مخالفین جناب میرالمؤمنین علیه السلام
که نهایت جایز و احق باشند هرگز کسی از اهل بصیرت گوش نمیدهد و ازین وجه در مثل آن واضح گشت که
روایتی که بخاری و کتاب النخاع آورده اگر فرض شود که نص بر تاریخ نبی متعصب خمیری نیست نیز لائق اعتبار
در اعتبار نیست بلکه مرده و مطرود و مجروح و مقدر و حسرت پاینده و هم آنکه مخاطب خود گفته است
اگر حضرت مرتضی درین روایت تحریم متعصب را تاریخ خمیر سوخ کرده روایت می فرموده و بر این
الزام او چه قسم صورت می بست حال آنکه در همین وقت رد و الزام این روایت فرموده و ابطال
این تاریخ متعصب زجر شدید نموده و گفته که مالک اجل نامه انهی این عبارت دلالت مرید دارد بر آنکه معاذ
آب میرالمؤمنین علیه السلام روایت تحریم متعصب که مخاطب حواله آن بموطا و بخاری و مسلم نموده و جناب
استدلال بان می نماید در همین وقت رد و الزام این عباس روایت فرموده نه قبل آن و نه بعد آن هر
آنچه این روایت درین وقت کمال وضوح و ظهور با اقراراف مخاطب ثابت گردید و واضح گشت
نداین روایت در غیر وقت این رد و الزام مرد می شده چنانچه لفظ همین بران دلالت دارد و هم جناب
و استدلال مخاطب بر رد و ابطال تاریخ تحریم خمیر بر این حد دلالت نموده دارد و هرگاه این روایت
متعصب درین وقت در بطلان و انقضای آن احدی از اباب البهاب شک در اتیاب نخواهد بود
و ادنی شک و دهنی و منفی در ثبوت فخرای آن پیرامون خاطر اهل فهم و ادراک سخا هر گردید چه قسم
الزام و رد جناب میرالمؤمنین علیه السلام بر این عباس بلا هیبت شک کذب محض و تهمت است
نیز اگر جناب میرالمؤمنین علیه السلام رد بر این عباس میکرد و او را الزام میداد و روایت نسخ جو
متعصب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمیکرد و او را زجر شدید میفرمود قطعاً و حتماً
این عباس رجوع از تاریخ متعصب میفرمود حال آنکه هرگز بر این عباس مجمع از تاریخ متعصب نموده و تا زمان
مخالفات این تبریر که تا حضرت از زمان کرامت نشان جناب میرالمؤمنین علیه السلام بر زبان جاری
بجواز متعصب بوده چنانچه این اهل علم که از کلام مجتهدین اعلام شیائست در شرح القدر شرح بر این گفته
در صحیح مسلم از قول الله عند مع این عباس من فعلی الله عنهما یلین فی متعة التناک قتال

يشد و حرفي بزرايق نفي آورد و در مصفى ماشيه موطا در ضمن برآشني باب صلاح الحرم مذکور است قال
 ابن عبد البر قيل طاموس وهو شبه القلوب وانا كتم اسمه مع جلد لته لان طاموس اسما كان
 يطعن على بنى ميثية وبنو عويم في مجالسه وكان ابن شهاب يدخل عليهم ويقبل جوارحهم
 ازين عبارت ظاهرست كه اين صحابه بركي بر بنى اميه و اول مني شد و جوارح ايشان قبول ميكرد و برك
 خلاف طريقه طاموس بود كه معن ميكرد بركي اميه و بدو دعاهي نمود و حق نشان و هر گاه ثابت شد كه
 زهره را بطبع جوارح و صلوات امر او زخارف نيا بر شانه افعال و قبائح اعمال اهل ظلم و جناح سكوت ميكرد
 و انگاري بران مقي نمود بلكه معاشرت و صحبت نشان مي نمود و گوشه اش بخار و معن علماء و زانو ميكرد و قبح
 و صرح و ظلم و فسق و فجور و عايت ذم و لوم و طعن و عيب و ريب يي نماند زير كه ذم فخالطت سلاطين
 ظالمين و امر او بائرين دشامت سكوت بر باطل و عدم انكار قبح بالاتر از انست كه بيان كرده شود
 بلا على تنقي و ذكر كثر اعمال گفته مثل الذي يتعلم العلم ثم لا يحدث به كمثل رجل من قريه قاله ما لا
 فكنت لا نلم ينطق منه ابو خيمه في العلم و ابو نصر السخري في لا بائنه في هر شهره اذ انظر
 البديع و لعن اخر هذه الامه او لها فن كان عندنا علم فليندس لا فان كاتم العلم يوشك ان
 ما انزل الله على محمد صلى الله عليه و آله ان كان عندنا علم فليندس لا فان كاتم العلم يوشك ان
 فان كاتم العلم يوشك ان كان عندنا علم فليندس لا فان كاتم العلم يوشك ان كان عندنا العلم
 الله يوم القيامة بلجام من نار ابو نصر السخري في لا بائنه و الخطيب عن جابر بن عبد الله
 اني بديوم القيمة متعلق بلجامي من نار بلجام من نار بن الحنفى في العطل من ابن عمر بن سئل عن علم
 نافع فكلمته جا يوم القيمة بلجام بلجام من نار طب الخطيب ابن عساكر عن ابن عباس من علم
 شيئا ناك يكتمه و من معت عينا من حشيت الله لم يعل له ان يلج النار ابل الاحتل الر حن
 و من كذب على فليندس و ابينا في حشم طب عن سعد بن الاحباس من علم علم انتم كتمه اجمه الله يوم
 بلجام من نار بن الحنفى عن ابن عمر من كتم علما لله يوم القيمة بلجام من نار و الخطيب عن
 ابن عمر من كتم علما ينتفع به لله يوم القيمة بلجام من نار عد و السخري و الخطيب عن ابن
 مويه من كتم علما يعلمه يوم القيمة بلجام من نار طب عن ابن عباس من كتم علما عندنا و اخذ عليه
 باجره لعن الله يوم القيمة بلجام بلجام من نار عد عن ابي شي مجل من ذلك العلم لا يحل مسقه
 عن ابي اسحق بن جابر من كتم علما فكتمه فرقان الناس بن عساكر عن ابي سعيد و شيخ احمد بن
 ابي حنبله بن ابي سعيد بن مده الله بن عبد الرزاق بن حاتم و حنفى المالكى الصالحى ثم الهندي الكلبى

ص ۲۰۵ قسم الاول من خزائن العيون ۱۱

في موضع الحاجة قد قال عليه السلام التاكت من اللق شيطان اخر من بس نمايرين روايت في
 انه زهرى بسبب كوت بر باطل فكان من بروز قياست لم يلجيام تاغوا بر شد واوشيطان اخر من جود
 ويز زهرى منحرف بود از جناب ميرالموسين عليه السلام تا انك معاذ الله شمام ان امام كرام عليه الاف التحية
 واهتمام روي خود سياه بيكر و نهايت كهر و منا و فحبت و لدا و خود ثابت بيكر و چا پنجران بي اليه
 كونهات ايتام و روت حريم خلفاي سنيته وارو مطامن شان را بسعي بلوغ جواب مي نويسد و
 كمال الدين عبدالرزاق بن احمد بن محمد بن ابي المعالي الشيباني القوي در كتاب مجمع الاداب في طبعه
 بترجيم او گفته عن الدين عبد الحميد بن ابي الحسين هبة الله بن محمد بن محمد بن ابي الحديد المدائني
 الحكيم الاصولي وكان من عيان العلماء الافاضل و كان بر الصد و الامال حكيميا فاضلا كما
 كان عادنا فابصولا لكلام يذهب مذهب المعتزلة و خدم في الولايات الديوانية
 و لعدم المساطانية و كان مولده في قرية ذي الحجة سنة ست و ثمانين و خمسمائة و
 و حصل و صنعت الف فن تصانيف شرح نهج البلاغه عن ابن جملد و قد احتوى هذا
 الشرح على الاما احتوى كتاب من حنبله و ابن روزبهان نقل او ستاد و مي ناير و اورا و عقاير
 ابن الجوزي بيكر و انه يكر و انا هيك به دليله على وثوقه و اعتماد و جلوه لثبوت اعتباره قال في جواب
 ابن الحنبل و اما ما ذكر ان معاوية اذ على احوال باد فتفصيل هذه الرواية ما ذكره المورخون و ذكره
 ابن الجوزي في شرح نهج البلاغه عن ابن الجوزي في تاريخه ان زبدا ولد على فراش عبد
 الخ و شرح نهج البلاغه لفته و كان الزهرى من المتخرفين عنه يعني عن علي عليه السلام و روي جبرئيل
 عبد الحميد بن محمد بن شيبه قال شهدت مسجد المدينة فاذا الزهرى و عرفه بن الزبير
 با لسان يذكر ان عليا فانا لفته فبلغ ذلك علي بن الحسين فجاؤته و وقف عليهما فقال اما
 يا علي و اذ لائل عن زهرى از حضرت ميرالموسين عليه السلام است كه و وصف زهرى ظهور شهباز
 اسلام جناب ميرالموسين عليه السلام نفي علم اسلام كسي قبل زيد بن حارثة نوده مثلان جهال با عقاير
 اسلام ان حضرت و سبقت اسلام زيد بن حارثة و استيعاب ذكره است و ذكره معمر بن جهمر عن الزهرى
 با لفظنا احد اسلم قبل زيد بن حارثة قال عبد الله بن زفر و ما العلم احد اذ ذكره غير الزهرى و غير
 بتليد بن الحسين كتاب بيكر و در ابن سبب بهي كه با متراف مخاطب امام اهل حديث است او را

من
 المجلد
 الرابع
 شرح
 نهج البلاغه
 جلد اول
 صفحه
 ١١٢
 من
 ترجمه
 زيد بن
 حارثة

ص ۲۰

و رضعاً مقدوساً و ذکر توفه و نماز و زیارت گفته محفل بن مسلم از زهری الحافظ الحجة بن یونس
 النادر علامه ابن جوزی در کتاب تبیین غیب کتبه و من تلبدین علی علماء الحدیث بن سرط و الحدیث
 الموضوع من غیر ابن بینه و از موضوع و هذا حیاً نذ منہم علی الشرع و مقصودهم تنفیق احادیثهم
 و کثرت و در ایامهم و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم من فری عنی حدیثاً یثابری ما نکره یا یضو احد
 الکاذبین و من هذا الفن تدلیسهم فی الروایة فنادوا بقیول ائدهم فلان من فلان او قال
 فلان من فلان یومهم انہ سمع منہ و لم یسمع و هذا قبیح لانه یجعل المنقطع فی من تبه المتصل و منہم
 من یروی عن الضعیف الکذاب فیعملی سهر من ما سقا به غیر اسمه و ما باهتاه و ما باهت به الجده
 لکن یرف و هذا حیاً نذ شرع المظهر ثبت حکما بالاثبت به و نفی وثوق زهری بنیات
 از کلام والد مخاطب هم بنیات و صوح ظاهر است چه روایت کردن زهری تاریخ نبی سعه بخیر ثابت است
 قطعاً و ستا از روایات موطا و بخاری و مسلم و غیر آن و سبیل هم معترف بآنت طرافه و الدخا
 و رقة العینین هم ظاهر است که زهری تاریخ تحیم سعه بخیر کرده چنانچه گفته و تحیم سعه بنزوه و غیره و سرخ
 ن خندا لاهین حدیث باز روایت و دیگر غیره باین وقت موزع گردد انیدنوا تنهی ازین عبارت
 صراحتاً ظاهر است که زهری تحیم سعه را موزع بخیر کرده و بعد این کلام فرموده روایات ثقات متصل
 معنی مذکور است یعنی عدم تاریخ تحیم سعه بخیر و روایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است غیر
 محفوظ انتهی ازین کلام صراحت تام و نخست که روایتی که قابل این احتمال یعنی عدم تاریخ تحیم سعه بخیر
 نباشد بلکه از آن تاریخ تحیم سعه بخیر ثابت شود آن روایت ثقات نیست بلکه راوی آن ثقیفست و در
 روایت زهری تاریخ نبی سعه را بخیرشکی نیست و با عتراف خودش هم ثابت که زهری تاریخ تحیم
 سعه بخیر کرده پس تدلیس و المنه که نفی و ثوق از زهری حلیه و سدیبه و الدراجده مخاطب بحال
 و صوح و نمود ثابت گشت اساساً ثبات این خرافات که در موطا و صحیح بخاری و مسلم و غیر آن
 بر روایت زهری مذکور است و مخاطب بآن دست نراخته و والدش هم حواله بان ساخته از باب
 و اگر در نفی وثوق از زهری بکلام والد ماجدش که خودش او را آیتین آیات الله و سخره من مخرات
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیدا شده وثوق کند باری بکلام خودش از ام خود و الله لکن نفی
 و ثوق از زهری بکلام خودش ثابت میکنیم یا نشانی که خودش تعریج کرده است با کلمه که فرموده غیره
 تاریخ تحیم سعه که یگوید عوی غلطی در استلال حضرت مرتضی میکند این دعوی شاه چهل
 حق بولس است انتهی زهری صحیح روایات نامه بخاری و مسلم و مالک و غیره تاریخ نبی

در زهری
تاریخ نبی
ص ۲۰

متعه گروانیده و والد را بدش ثابت کرده که زهری تحمیر متعه را بخیر موزح ساخته و سهیلی هم از ایتام
 ثابت نموده پس بنیابت الهی بنیابت منوح و ظهور ثابت که حسب اعتراف مخالفین هر ی گوید و
 غلط و سهواً جناب میرالمؤمنین علیه السلام نموده و این موی شایه چهل و هفت و او پس است پس هرگاه
 محقق و چهل زهری حسب افاده مخالفین ثابت شد و ثوق و اعتماد کو و حجیت و اعتبار کجا بار الهام اگر کسی
 که چهل و هفت سنائی و ثوق و است بار تر و است نخی توان شد که جمیع موثوقین و معتبرین شان بار و عصا
 مخالفت جناب میرالمؤمنین علیه السلام تبلا اند و جابل و احمق پس چهل و هفت و دلیل علور تب و موثر له و ر
 و ثوق و اعتبار است نه سنائی جلالت و افتخار و عبدالله حسن که زهری نسبت این روایت بیان
 نموده نیز حسب اوقات ائمه سنیّه و اکابر شیخ شانی مقدوح و مجروح اذ ابن حجر عسقلانی و در تہذیب
 التہذیب کتبت عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب الهکشی زهری الله عنہما ابو ہاشم زهری عن ابیہ
 محمد بن الحنفیة و عن صحله من الاضواء صحابی عن ائمة عیسے و ان زهری و عمر بن یثار و
 سالم بن ابی الجعد ابو اہیم الامام بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس غیر ہم قال ان یزید کان
 ابو ہاشم صاحب الشیعة فاروی الی محمد بن علی بن عبد الله بن عباس من الشیعة الیہ و رفع
 الیکتبه و مات عندہ و قال ابن سعد کان صاحب علم و طایفہ و کان ثقة للیل الحدیث
 و کان الشیعة یلقونہ و یجلفی و کان بالشام مع بنی ہاشم فخصتہ الوفاة فاروی الی
 محمد بن علی قال انت صاحب هذا الامر و هو فی ولدک و مات فی خلافة سلیمان بن
 عبد الملك قال ابن عمیرة عن الزہری ناعبد الله و الحسن ابنا محمد بن علی و کان الحسن ابنا
 و کان عبد الله یتبع و فی طایفہ جمیع احادیث السبائیة و قال العجلی عبد الله و الحسن
 قال ابو یاسمہ احد ہما مرجی و الاخر شیعی و در تہذیب الکمال ترجمہ عبد الله بن محمد سطور
 عن ان زهری کان عبد الله یتبع و فی طایفہ جمیع احادیث السبائیة و قال احمد بن عبد الله
 العجلی الحسن بن عبد الله حد ثنا ابو یاسمہ فاذا احد ہما مرجی و الاخر شیعی انتی ابن حجر
 در فتح الباری گفته و ذکر التجاوی فی لنا و صحیح الزہری الثبرنا الحسن بن عبد الله ابنہ محمد و
 کان الحسن ابنہ و ثمرنا و محمد بن سفیان و کان الحسن رضاهما الی انفسنا و کان عبد الله یتبع
 انتی و در تہذیب الکمال فی اسما و الرجال ترجمہ الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب ابو محمد الهاشمی مذکور
 قال مصعب ابن یزید ہوا من حکم فی الاجاب و فی الزہری عن عبد الله و الحسن ابنہ
 محمد قال کان الحسن رضاهما فی انفسہما قال ابن جہان و کان الحسن یقول من خلع ابیکر

ص ۳۹۰
 حوالہ

بسیار مواخذه موافقین و طعن طامعین ندامت خود بر بعضی افعال شنیعه یا بعضی اعتقادات قبیحه ظاهر
می سازند و توبه و رجوع از آن نمیکنند و **دوم** آنکه مخاطب در طعن غائبه گفته طعن نفیتم آنکه گفته
در آخر حال میگفت که قامت علیا و لو دورت انی کنت نسبتا نسبتا و بمقام جواب گفته و در کتب صحیح است
این لفظ از حضرت امیر مروی صحیح است که چون شکست بر لشکر امیرالمومنین افتاد و مردم از طرفین مقتول
شدند حضرت امیر قتل را بملاحظه نمود را نهایی خود را کوفتن گرفت و میفرمود یا لیتنی مت قبل هذا
و کنت نسبتا نسبتا و اگر از عائشه فرم این عبارت ثابت شود از زمین قبیل ندامت خواهد بود
ما شین این مقام گفته و نیز در حدیث حجۃ الوداع ترو فریقین ثابت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود که استقبلت من امری ما استعبرت لما سقت المهدی این خبر جمعی است از ندامت بر ترک
اصح همین قسم ندامت عائشه هم باید فهمید انصاح ازین عبارت ظاهر است که مخاطب کلام عائشه را
بر ندامت بر ترک اصلح حمل میکند و معاذ الله برای میان تاسوس عائشه اثبات ندامت بر ترک اصلح
در حق جناب سالک تا بمحمد صلی الله علیه و سلم هم ثابت میسازد و هرگاه قول عائشه محمول بر ندامت بر
ترک اصلح باشد قول حسن بن محمد نیز حسب زعم او محمول بر ترک اصلح خواهد بود و موجود هم آنکه
کتابی در اعتقادی خلاف اصلح است مثبت اعتقاد بطلان آن اعتقاد و دلیل رجوع از آن نمی تواند
شد و **دوم** آنکه محض ندامت و رجوع برای ثبوت توبه از برعات و منکلات کافی نیست تا اگر در
آن کاین معنی کند چه را هم آنکه اگر فرض کرده شود که حسن محمد ازین اعتقاد رجوع کرده و توبه او محمول
شده پس چونکه معلوم نیست که زهری این روایت را در کدام حال از او صادر کرده باشد لکن تمهید
نیاشد گو عدم قبح و وجع زهری هم فرض شود و شاعت مذمب را بخاطر ظاهر است ترس
و صحیح خود روایت کرده منقحان من امتی ایس لهما فی الاسلام نصیبک امر جید و القدر
و ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه بعد از کراهق جناب امیرالمومنین علیه السلام کسانی را که قائل بر توبه
آنحضرت شدند گفته ام استمرت هذه المقالة سنننا و حقها ثم ظهر عبد الله بن سبا و کاش
یهوی یا یستقیم یا اسلام بعد وفات امیرالمومنین علیه السلام ظاهرها و باقیه قوم فسق
السنائیة و قالوا ان علیا لم یبعثنا و ان فی السماء و الاعد صوت و البرق سوطه و اذا
سمعوا صوت الاعد قالوا السلام علیک یا امیرالمومنین و قالوا فی رسول الله
صلی الله علیه و سلم غلظ قول و اقربوا علیه اعظم فیهة فقالوا کم تسعنا اعشاد الوعی
ان علی بن قوام الحسن بن محمد بن الحنفیة فی سألته التی یدکر فی الارحاء و اها عنه

ص

ص

ص
۴۰۴
۴۴۷

ص
۳۰

ص
باب
من
القضا

عنه سليمان بن ابي شيخ عن الهشيم بن معاوية عن عبد العزيز بن ابيان عن عبد الواحد بن ابي الملك
 قال شهدت الحسن بن محمد الخفعية يعلی هذا الرسالته فذکرها وقال فیها من قول هذه التیارة
 هدیتا بوحی قد فعل عند الناس علم حتی نهم عمو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کرم تسعة
 اشعار الوحی لکن کرم صلی الله علیه وسلم شیئا ما نزل الله علیه لکنم شأن امرأه زید و قوله تعالی
 تبقی مرفعات ان طلیحاتی و موید و عدم قبول روایت زهری که در موطا بخاری و مسلم و غیره
 ان مکرر است آلت که زهری روایت نهی متعده و فرغوه تبوک هم از عبد الله بن محمد نقل کرده و اینست
 بجوی نمی فرزند بلکه غلط و بی اصل محض و مانند نووی در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض نقل کرده که
 او گفته و نه کن فی رساله عن علی ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عنها فی خزنة تبوک من غیر ایتة اسما
 بن راشد عن الزهری عن عبد الله بن محمد عن علی بن ابیہ عن علی و له یابده احد علی هذا
 و هو غلط منه هم محمد هم که دلالت دارد بر بطلان روایت نهی متعده از جناب امیر المؤمنین علیه
 نبوت جواز متعده از آنحضرت حسب دایات متطافره الی الخ و روایات الحسنیه چه میدا که ارشاد با صلوات
 آنحضرت که دلالت مریخ بر جواز متعده نزد آنحضرت دارد جمعی از اکابر و ما علم سنیه مثل عبد الرزاق و
 ابوداود و ابن جریر طبری و شعبی و غیره زهری و نسیا بوری و سید علی و طاعلی متقی روایت کرده اند
 چه محمد هم بلکه اگر این روایات بخاری و مسلم و موطا سلیم هم کرده شود مثبت تحريم متعده نمی توانند
 و جهت بجز این تمام نمی شود زیرا که حسب روایات سنیه بعد خیر تحلیل متعده واقع شده چنانچه
 روایات مسلم و نیزین دلالت مریخ بر آن دارد پس تمسک باین روایات مستلزم نهی خبری تمسک
 باطل و نام و خیال ثبوت حرمت متعده بآن از قبیل اضغاث اطام و توهمات خام و الله ولی التوفیق
 و الا نعام فو رو هم بلکه تمسک بر روایات کتب خود مخالفت و کت عهد خود و اهتمام در اثبات
 کذب در دفع خودش که لاف التزام این معنی که درین رساله فی زهری روایات شیعه تمسک بر روایت
 امر باشد می زند باز با کثرت و تکرار در مقامات بسیار که احصای آن نهایت عسر و دشوار است
 و استدلال بر روایات کتب خود و آغاز نهاده بلکه جائز روایات صحاح هم در گذشته دست
 حرکات غیر صحاح هم غیر اثبات صحت ان ولو حسب طریقۀ انداخته لیستیم بلکه حسب فاعده و الد
 ما بدیش نیز چنین تمسک و احتجاج مردود و نامقبول و مثبت مجزول است زیرا که او هم
 بروی مناظره الی الخ و حدیث صحیحین و مانند انرا کافی ندانسته که سابق اما آنچه گفته و مشبه که
 درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحريم در فرغ و غیره واقع شده بود در جنگ

او طاس باز ملال شد پس در وقت با کثرت و با طبع محرم سعی می بین من از همان سواکان دست
 غزوه خیر افرید من از زمان باطل و نادرست و کذب و دروغ محض است پس هرگز کسی از شیعیان
 نخواهد گفت که تحریم معتقد در زود خیر واقع شده فانسبه الی بعضی شیعه من القول بحرم المقتدره
 خیر دلیل علی ضد خبره بدیهه اهل الحق اولی تحقیق و نظر آری اگر کسی از اهل حق بطریق الزام مخالفین
 بگوید که این روایات بنا بر دیگر روایات نیست هم لائق احتجاج نیست که اگر بالفرض در رد خبر تحریم
 معتقد واقع شده از آن چه سوگو باز در جنگ و طاس حسب روایات ایشان ملال شده البته این
 کلام بطریق الزام متین نظام است پس کلام الزامی را که بنی بر روایات سنیه باشد باین طور تعبیر
 تبدیل کردن و نشاء الزام را ذکر نمودن خیانت قضیح و تخدیج شنیع است و بر کلام الزامی الزام محقق و
 چهل مرتب است حق و خلط فیه را بلزم فسوس بافتن و یادنا بر زبان آوردن و ادکال علم و دانشمندی
 و خوشنویسی داد نیست و در حقیقت بنا برین اعتراض غرض تکزیب این روایات است که بگویند
 جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نهی منسوخ احتجاج و استدلال بر این عباس کرده باشد پس ازین
 هیچ چشم پوشیدن و در الزام چهل محقق باوصف التزام آن کوشیدن طرفه باجاست و کما
 نشاء صاحب تفسیر کبیر رجوع می آوردند که از آن در می یاقند که از ای اعتراض ثبوت حکایت
 معتقد بعد خبر بخوی نقل کرده که از آن بطلان این روایات ثابت است چنانچه گفته تالی و مائید
 ایضا علی بطلان القول بهذا النسخ ان اکثر الروایات ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن المنع
 و عن لحم الحرام اهلیة یوم خیر اکثر الروایات انه علیه السلام اباح المنع فی حجة الوداع و نه
 یوم الفتح و هذا ان یومان مناخران من یوم خیر و ذلك يدل علی فساد ما روی انه علیه السلام
 نسخ المنع یوم خیر لانه لا یمنع تقدمة علی المنسوخ و قول من یقول انه حصل التخل
 مله و النسخ و انه اضعف لوقیل باحد من الصخرین الا الذین امرادوا و ازالة التناقض من
 هذه الروایات و تحقیق اینست که این شبیه را اولی مخاطب بعد نسبت روایت حدیث تحریم معتقد
 جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بطریق فرضی تقدیر از جانب اول ذکر کرده و چون عادت مخاطب بر جرات
 جاری است و طبیعت او از مثبت تخرج جاری بنا بر این از اول خود پارا غرتر که نهاده باوصف نقلید
 و نسبت این روایت بموطا و بخاری و مسلم و قطیبا و در جواب این شبیه در نسبت این شبیه بجم غزوم
 بعضی شبیه ادعا می کنی که این شبیه بعضی از شیعیان پیدا کرده اند از روایت فرع علی الاصل مطوع
 نظر شیعه ساخته و بعد از اول مخاطب در قره العینین در طاعن عربین است از آنجا که فارغ

فاروق خلج متعه را منع کرد و بعد از آنکه در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم جاری بود و بعد از آنکه آمد بایر داشت
 که این مسئله از جمله آن مسائلی است که حدیث بر آن ولایت میکند تصحیح و جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ
 حدیث صحیح یا بسبب تأویل آن حدیث بر غیر محل او اختلاف داشتند و بعضی فاروق اجماع واقع شده و
 منکر گشت و این مسئله با آن مسائل شاہ عدل است بر فضائل فاروق و بر آنکه وی رضی الله عنه و اسطه
 بود میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امت او در تبلیغ شرایع و نیابت نبوت ازین جهت او را مسلم شد
 الاصح حدیث در آن باب پس از آنست که جمعی از فضلاء صحابه از روایت کردند و بر آن عمل نمودند
 رئیس آن جامع حضرت مرتضی است و حدیث او در بخاری و موطا و مسلم و ابی کتب آمده و صحیح است
 و در او چه بین بر عبدالعزیز عباس نیز ثابت شده و در بیع بن سبره جهنی از آن روایت کرده است که گوید
 سوید حاصل شد و حدیث او در صحیح مسلم مذکور است و اجماع است بر تحریم آن و نوع یافت، الا شریحه تعلیل
 مثل واقف هر چند در زمین صحابه اختلافی متحقق بود و همان اختلاف سبب اهتمام فاروق شده بر عقد
 اجماع و اگر مسائل بود کند و گوید که حضرت مرتضی این از متعه روز خیر روایت کرده است و احادیث
 ولایت میکند که در روز او طاس نیز جعل آمد پس آن نهی لیل نمیدانند گوئیم سائل آن نقض را در
 نمیکند مگر بر مرتضی زیرا که او را سبب استدلالت نموده و این عباس را الزام روز خیر نیز
 آورد حضرت مرتضی است پس گوئیم که در مرتضی غلط کرده درین استدلال و نهی شریع جمل جموع
 اوست نزدیک است و شریعه تفصیلیه قاطبه و عمل این اشکال بر طور قاضی عیاض است که اصل
 تحریم در غیر واقع شده و تجدید و روزه او طاس حجه الوداع متحقق یافت، بنا بر آنکه اجماع علیم بر
 و نفی غالب است که این امر متکلف شوند و مثل او مثل تجدید چندین او امر است که در حجه الوداع
 بجهت توکید و اتمام شریعت جعل آمد و تودی درین جواب گذشته میکند با آنکه از روایات مسلم
 میشود که روز فتح متعه از جمعی واقع شد بنا بر اباحت آن و بر طور جمعی دیگر آنکه در حدیث حضرت مرتضی
 تحریم عمر انسید مورخ است بیوم غیر و تحریم متعه مورخ نیست پیچیزی لکن عبارت موهم واقع شده
 و جمعی از روایات آن هم را محقق ساخته و مختار این عبد ضعیف همین جواب است بجهت آنکه در
 قصه زده غیر تحریم متعه ذکر کرده اند و تحریم متعه بفرقه خیر مورخ نساختند الا همین حدیث باز در
 دیگر غیر زهری باین وقت مورخ نگردانیدند و اگر طرق عقلی تأویل مذکور است و جمیع کردن حضرت
 تحریم متعه عمر انسید درین حدیث نیز بجهت تشریح آن هر دو است در یک وقت بلکه بجهت آنکه در
 در هر دو مسئله اختلاف داشت چنانکه بر دستگامان علم حدیث اناسی بر بیانات است و قاضی عیاض

نه شده میگذرد این جواب با کلمه روایات صحیح شده اند از طریق سفیان و غیر این بظنیکه تاریخ بر هر دو
 میکند و ما میگوئیم روایات ثقات محتمل معنی مذکورست و روایتی که قابل این احتمال نباشد شایسته
 غیر محض و در این همه مباحثه در استدلال حضرت مرتضی است اما اصل تحریم بطریق دیگر صحیحست لا غیر بطریق
 از روایت ابو هریره و سلمه بن الاکوع و سیره جنی و فاروق و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم متنی
 از ملاحظه این عبارت چند امر واضح شد **اول** آنکه از آن ظاهر گشت که این شبهه را که مخاطب حتما
 و جزا بعضی از شیعه منسوب خسته و آذکار کرده که بعضی از شیعیان پیدا کرده اند و حقیقت والد الله
 مخاطب پیدا کرده و الله الحمد والمنة که تجلیل و تحمیل او هرگز نماید بل حق نمی تواند شد کمالیت پس شایسته
 فرض مخاطب تجلیل و تحمیل والد ماجد خود که او را آیتین آیات الله و معجزه من معجزات رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم دانسته بوده باشد و در پرده شیعیان انرا ادا کرده خوشتر آن باشد که سر و زبان
 گفته آید و در حدیث دیگران **دوم** آنکه از آن ظاهر گشت که مخاطب نسبت این بموطا و بخاری و مسلم نیز
 از این عبارت برداشته لیکن از حقیقت امر خبری برداشته که در آن این روایت بچطور مذکورست آیا
 مستخرج بتاریخ غیرست یا نه **سوم** آنکه از این عبارت ظاهرست که قاضی میاض تحریم ستم را در خبر
 هفتاد میکند و مخاطب این معنی را در شکم فرو برده و بطریق عموم و کلیت گفته پس هرگز نرود خبر را تا
 تحریم ستمه گوید و یا دعوی غلطی در استدلال حضرت مرتضی علی میکند و این دعوی شایسته جعل و حق او
 برست نه پس حقیقت دیده و دانسته قاضی میاض آنکه از اکابر و ماظم ابله اهلین محققین است
 تجلیل و تحمیل نواخته و طعن او بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مخالفت و معاندت او با حضرت ثابت
 ساخته چه چهارم آنکه از حدیثه نووی در جواب قاضی میاض که ولی الله تعالی کرده ظاهر میشود که توسع
 تحریم خبری را باطل نمی داند و این معنی از ملاحظه اصل کلام نووی زیاد تر ظاهر می شود چه از آن که
 و منوع ظاهرست که نووی تحریم خبری را مین صواب میدانند و با اختیار آن تصریح میکنند پس مخاطب کلام نووی
 را که ولی الله بالا جمال نقل کرده هم بغفلت یا تعامل زده و نه با اینجه نازش و مخار بر سل آن اطلاع
 بهر ساینده نووی را هم مثل قاضی میاض تجلیل و تحمیل نواخته او را کما فیغنی زیر بشق طعن و تشنیع ساخته
 چه پنجم آنکه از ملاحظه این عبارت واضحست که قاضی میاض این جواب را که ولی الله اختیار کرده غفوس
 ساخته و روایات صحیح از طریق سفیان و غیر او که دلالت بر تحریم خبری کند نشان داده و مخاطب باو
 تطبیق بر خود و اصل جواب از ذکر حدیثه قاضی میاض در آن دل و زود دیده تا که بطلان اینها را او در **اطلال**
 تحریم خبری و لزوم حق و جعل اسلاف او بکلاش ثابت فشو و بطلان جواب او را و لی الله ازین حدیثه

خنده از ملاحظه روایات صحیح بخاری و مسلم و سوطا خود واضح و ظاهر است عجب که با وصف حواله این
کتاب ثلثه از روایات آن خبری نبرد استند و رجا بالغیب رمی التهام فی الظلام افانزنها و مذک این
روایات را که احتجاج و استدلال بان می نمایند شاذ و غیر محفوظ قرار دادند **ششم** آنکه قول او و جمع
از روایات آن را محقق ساختند ولایت صریحه دارد بر آنکه تحقیق این و هم از جمعی واقع شده و محتاط
از ذکر آن استخیا کرده بعضی این و هم منسوب ساخته تانست و هم صحیحی است نشود و بطلان جواهر
از کلام خود روشن واضح گردد و عجب تر آنست که شاه ولی الله نیز با آنهم خلاف تحقیق و تجربه درین باب عجب
رقص الجلی و اضطراب تهافت افانزنهاه که خود مشربین قول تحقیق این و هم از جمعی از روایات
نسبت کرده و باز بقول خود باز روایات دیگر غیر زهری باین وقت مورخ نگردانید تصحیح بجهت این
تاریخ و زهری نموده و این مخالف و مناقض هر چیست با قول اولینش که مدلول قول اول است
که جمعی از روایات تاریخ تحریف متعنه بخیر محقق ساختند یعنی روایت آن نموند و درین قول تاریخ تحریف
را بخیر از روایات دیگر غیر زهری نقلی می نماید پس حضرت آن در زهری میکند و هو مناقض لاول مناف
که فی کمال تصریح گوید درین قول این تاریخ را از روایات دیگر نقلی ساخته لیکن اثبات آن بر زهر
بکمال صحت نموده پس ثابت شد که زهری روایت تاریخ تحریف متعنه بخیر حسب اعتراض کرده و باز
این قول اول و ثانی هر دو را فراموش ساخته چنان ادعا کرده که روایات ثقات متصل معنی مذکور یعنی
عدم تاریخ تحریف متعنه بخیری است و روایتی که قابل این احتمال نباشد شاذ است غیر محفوظ است و این
قول ثانی و مناقض برود قول مقدم است بالبداهه چه امری که بر روایت جمعی از روایات تحریف است
شده انرا شاذ و غیر محفوظ گفتن بنیات طریف است و معنی ازین کلام صراحت و صحت که روایت
قابل این احتمال نباشد از ثقات نیست و شاذ و غیر محفوظ حال آنکه از کلام خودش ظاهر است که زهری تاریخ
تحریف متعنه بخیر نموده پس ثابت شد که نزد او زهری خارج از ثقات است کاملت و الله العلی و کل شاذ
مخاطب بین خط و غلط و تهافت و اضطراب و الله عالی جناب خود متذکر شده شناعت آن در یافته
از ذکر آن اعراف ساخته و اگر کسی بگوید که مراد از روایات در قول ولی الله و جمعی از روایات آن و هم محقق
ساختند آن روایات اند که این روایت را از زهری نقل کرده اند و مراد از روایات دیگر در قول او بار روایات
دیگر غیر زهری باین وقت مورخ نگردانید و اکثر طرق متصل تاویل مذکور است انتهی روایات طبقه زهری اند
پس مناقض برود قول لازم آید موعست بانک درین تاویل علیل بر ظاهر هر یک که صحیح است
کلام مذکور آبی و متنکف از آنست چه اگر مراد ازین روایات روایات از زهری باشند این کلام ولایت

خواهد کرد بر آنکه جمیع زروات زهری این بهم را محقق ساختند نه خود زهری پس بنا برین بر اوست زهری
 ازین دویم بحال صحت واضح خواهد شد حال آنکه در مابعد خود این دویم زهری ثابت ساخته چنانچه گفته
 باز زروات دیگر غیر زهری باین وقت موعظ نگروانید زانتهی این کلام نفس واضح است بر آنکه زهری بنحیر منتهی
 را موعظ گردانیده پس اگر یک تناقضی از کلام ولی الله بر جاست تا قاضی دیگر بنا برین تاویل دانسیگردد
 و از لطافت آفت کدولی الله درین مقام این تاریخ نهی متعه را از زهری ثابت کرده حیث قال با زروات
 دیگر غیر زهری باین وقت موعظ نگروانید زانتهی این کلام نفس واضح است بر آنکه زهری نهی متعه را بنحیر منتهی
 گردانیده و بعد ازین تصریح ادعای محتمل بودن اکثر طرق تاویل را آمانه نهاد چنانچه فی فاصله بعد ازین گفته
 و اکثر طرق محتمل تاویل مذکور است و نیز بتنگر گفته و مایگیویم روایات ثقات محتمل مذکور است ازتهی حال آنکه
 پر ظاهر است که این همه روایات صحت در زهری پس بر گاه خود زهری تاریخ نهی متعه بنحیر کرده باشد با و اما
 احتمال اکثر طرق این تاویل را چه سود می دهد چه خود زهری نهی این طرق است و ادعای متعه را موعظ
 بنحیر کرده اگر در اوست زهری این روایت را بطوری روایت کنند که محتمل تاویل باشد چه نفع خواهد رسانید
 و اگر بسبب احتمال جو اسیب است مطلقا معلوم ذلی انداخت که اکثر طرق این روایت بغیر روایت زهری
 بلکه بر روایت دیگر روایت این روایت را بر می نماید پس بطلان آن خود مستغنی از بیان است چه بر جمیع طرق این
 روایت مختصر در زهری است و هرگز روایتی از اخبار ابرار المؤمنین بغیر طریق زهری درین کتب مذکور
 پس یک طریق هم غیر طریق پدید نمی شود چه با طرق کثیره چه با اکثر طرق و قطع نظر ازین ادعای احتمال
 اکثر طرق یعنی تاویل علی الاطلاق کذب و بهتان صرف است چه در مابعد ظاهر میشود که اکثر طرق این
 روایت نفس صحیح است بر تاریخ نهی متعه بنحیر آری در یک روایت بخاری و یک روایت نسائی و در
 تاریخ نهی متعه بنحیر بعد از قطع حمله و اوردست از اکثر متعلق بعرف نهی حمله علیه گردانند این سه روایت بنا
 ز مردم شان احتمال تاویل خواهد داشت و سوا می آن دیگر روایات صحاح شان همه نفس واضح است بر تعلق
 تاریخ نهی متعه زهری که روایت مالک سه روایت بخاری و پنج روایت مسلم و سه روایت نسائی
 و روایت ابن ماجه و روایت احمد و روایت دارقطنی همه نفس واضح است و در تعلق تاریخ نهی متعه
 بطریقیکه هم تاویل بر او مکان ضعیف یا منعی تا بر عالمی غیر ذلک بالجمله فقد ظهر کلام و وضع و اباح
 ما القینا الیک و من تلقی انشاء الله تعالی من لسان الصالح ان هذا الموضع الکنوم و واللعن
 کلامه اخذ باخط العسوان و کما من العیاء و تافی غیاش الشبهات المظلمة و اضمحاض النخایط
 المسعیه و لم یصل الی طریق التیق و التفتیح منکبک من سبیل الحدیث و التوفیق المصیب

ص ۳۵۰
بیت نکاح
المنقحة

فالتوفيق المصيب بستره بانچه ولى الله گفته که قاضی عیاض گفته میکند و ریز جوابش اولاد است
واضح دارد و بر آنکه او مشا و عبارت قاضی عیاض از تفهیم زیرا که نووی در شرح مسلم گفته قال لقاضی و محتمل
ساجد من تحريم المنعة يوم خیرین فی عمره القضاء و يوم الفتح و يوم اطاس من حرمه الهی عنها فی هذا
المواطن لان حديث عن بها يوم خیرین صحیح لا مطعن فی دلیل هو ثابت من رواية الثقات لا
لکن فی رواية سفیان انه نوى عن المنعة و عن لجم الحرام اهلیة يوم خیرین فقال بعضهم هذا الكلام
ذیلة لفصل و معناه ان حرم المنعة و لم یسبق من عن معانم قال و محم الحرام اهلیة يوم خیرین
نیكون يوم خیرین لخصه الحرام خاصة و لم یسبق و قد تحريم المنعة لیجمع بین آيات قال
هذا الفائل و هذا هو الاشباه فی تحريم المنعة كان بملکة و ما تحريم الحرام فی غیره بلا شك قال
و هذا حسن لو ساعد سائل الروایات عن غیر سفین قال و لا ولی ما ملنا له انه كثر التحريم
ازین عبارت ظاهرست که قاضی عیاض در صدر عبارت تصریح کرده بآنکه حدیث تحريم متع روز خیر صحیح است
و طعنی در آن نیست بلکه آن ثابت است از روایت ثقات اثبات و بعد این روایت سفیان را که
در آن نقطه یوم خیرین بلفظ الحرام اهلیة واردست نقل نموده تاویل آن بانفصال از بعض نقل کرده
و در مقام اعتراض بر آن گفته که این خوبست اگر مساعدت کند از سائر روایات از غیر سفیان
است که روایات غیر سفیان مساعدت این تاویل نمی کند بلکه روایات ثقات اثبات که حواله بان
در صدر عبارت کرده صحیح اند و آنکه تحريم متع روز خیر واقع شده پس والد مخاطب بزیادت
در فهم کلام عیاض خود معنای واضح عبارت قاضی عیاض از التفهیم دیگر کشیده چه دلول عبارت
قاضی عیاض برین جواب بر روایات دیگر ثقات و اثبات بود و ولی الله قاضی عیاض برین جواب
بر روایات سفیان و غیره نقل کرده و عرض او آنست که ذکر روایات ثقات اثبات که قاضی حواله بان
کرده بمیان نه آورد تا در این اعتراض با دعای احتمال روایات ثقات معنی مذکور را ترس شود و خدا
که آخر بعد رجوع باصل عبارت حقیقت امر و تحریف او واضح خواهد شد و هر چند ولی الله اخفا و این
روایات ثقات و اثبات خواسته لیکن در حقیقت من حیث لا یشعر منافات عرض خود نموده است
سفیان را هم که قاضی عیاض از لائق تاویل پذیرفته بود و مترو قاضی و ال برابر تحريم متع بخیر
گردانیده و آنچه از کلام شاه ولی الله ظاهر میشود که مترو قاضی عیاض تحريم او طاس محض تجدد است
و تا کیدی بود و سابق بالا به محدث است بآنکه هر چند از کلام نووی در مقام اعتراض که او
بقاضی عیاض خستیار این معنی را که روز فتح موجود تا کیدی تحريم بی سبق با حجت بوده منسوب ساخته

چیست قال فی النهج شرح صحیح مسلم و لا یخفی ان یقال ان لا باحة مخصصة بما قبل جری التحريم
 خیر للتأیید و ان الذی کان یوم الفتح مجرد توكید التحريم من غیر تقدم اباحت یوم الفتح كما
 اختاره المازنی و القاضی لان الروایات التي ذكرها مسلم في اباحت یوم الفتح صریحة فی ذلك
 و لا یخفی اسقاطها و لا مانع يمنع تكريمها باحة و الله اعلم لكن ان نقل خود نووی قبل این عبارت
 ظاهرست که قاضی عیاض تحریم فتح که را سابق با بحت می دانند انکار این تحریم را بر مجرد توكید حل
 میکند زیرا که نووی قبل این عبارت از قاضی نقل کرده است که او گفته و ذکر مسلم من رواية سلمة بن
 اكاكيم اباحت یوم او طاس و منها و اید سبحة اباحت یوم الفتح و هما واحد ثم حرمت میسوا
 و نیز از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته لكن یبقی بعد هذا ما جاء من ذكر اباحت فی عمره القضاء
 و یوم الفتح و یوم او طاس فیقول ان النبی صلی الله علیه و سلم اباح لهم الضرب و بعد التحريم ثم
 حرّمها یوم او بعد ان یتکون حرّمها یوم خیرین فی عمره القضاء ثم اباحها یوم الفتح للضرب و قد
 ثم حرّمها یوم الفتح ایضا فتحی ما یوم بدل پس عجب است که چگونه نووی از نقل خودش زهول
 و غفول کرده نسبت اختیار این معنی که تحریم یوم فتح مجرد توكید تحریم بود به غیر تقدم اباحت بقاضی خود
 و عجب از آنست زهول و غفول شاه ولی الله و عدم ملاحظه نقل سابق نووی که بعد می هم برابر
 بلکه قبل این عبارت بچند سطر است و اطلاق غزوه او طاس که بزفتح که در کلام شاه ولی الله واقع شده
 هر چند در آن تقلید قاضی عیاض نموده لكن بطلان آن بر ظاهرست کما علمت و هرگز مافعلی اطلاق یک
 غزوه بر غزوه دیگر و اطلاق شکر بر شهری دیگر و اطلاق یومی بر یومی دیگر نخواهد کرد و چه عرض از
 ذکر تاریخ تعیین و رفع شتابه و التباس است نزایق غلط و جنبه و دوسو حسن انچه ولی الله بسبب
 بودن بوین و ضعف مقالات خود و امیر خود و توجیه و تاویل روایت فسویه بن جابر امیر المؤمنین
 علیه السلام گفته و این همه باشد و رسد لال حضرت رقیسی است اما اصل تحریم بطریق دیگر صحیح است لکن
 علیه از روایت ابو هریره الخ ملس این کلام واضح میشود که ولی الله روایت ابو هریره و سلمه و سیره
 و عمر و ایزد این روایت فسویه بن جابر امیر المؤمنین علیه السلام می اندازد لکن از کلام ابن القیم قبل
 ازین ظاهر میشود حدیث مروی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام عمده مافی الباب است و تجاری هم
 در مقام اثبات نسخ متعه حواله بان نموده و بس حیث قال بعد نقل حدیث سلمه بن اكاكيم
 بعد قولهم للتاسر عامه قال ابو عبد الله و بیذه علی عن النبی صلی الله علیه و سلم ان قد نسخ
 پس نیز اضطراب تهاوت لائق تاشای ولی ابصار است که گاهی از حدیث مروی و دیگر تراشا

ص
 ص
 اب
 اب
 التفتة

خرافات نامیده شده دست بروایت مشهوره بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانند و بجهت آن می
 نازند و گاهی بعضی از وجوه جرح و قبح آن در یافته از مثل اشکال و عیال عاجز شده طلب صنوع می نمایند
 و تصدیق موضوع و تحقیق مصنوع می گرانند و حدیث سب و مکه حدیث ابی هریره را هم بهتر از حدیث اول
 می نهند و از انرا مایه حلاوت و حلیه بخت خود می نهند و هرگاه حال این روایت که بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام
 نسبت کرده اند و از انرا عده مانی الباب می دهند و در یافتی و درین وضع آن ناز کلام ولی الله هم ظاهر است
 از حال دیگر خرافات چه می پرسد و معنی بحدیث الله حال جرح و قبح روایت ابو هریره سابقا در یافته
 پس از حدیث قبح ولی الله که مستقد نشین اتفاقا ذکر نماند نهایت بعید که بچنین روایت مقروح مجروح
 دست انداخته و از انرا مقدم تر بر سایر روایات ذکر ساخته و از روایت موطن و بخاری و مسلم و غیر آن
 هم بهتر پیدا شده و حال روایات سلبه و سبیه هم در یافتی که مقروح و مجروح و مطعون و طومست
 بوجه عدیده باقی ماند روایت خلافت ابی القاسم بن حنبله که تا ولی الله باب چه اگر نزد خلافت ابی هریره
 شده باشد و جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می بود و از انرا چه از عرض استدلال
 احتجاج بمقابل منکرین و طامینین بر او سبب تحريم شده ذکر نمیکرد و آخر انرا برای کدام روز سیاه بود
 بود و عدم ذکر خلافت ابی هریره را بچون طامینین و طامینین از روایت ابن جریر طبری ظاهر است
 که سیاهی و نیز دلائل عدیده که در عبارت ابن القیم گذشت دلالت دارد بر بطمان این روایت و غیر
 روایت نقل خلافت ابی هریره از جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بلکه دیگر اصحاب صحاح
 نقل کرده اند و سوا می این ماجرا پس هرگاه ابن تیمیة عرض بخاری را از حدیثی که مسلم از روایت کرده
 و ترمذی و نسائی هم کما فی طامین الاصول روایت آن کرده اند قاضی و جرح آن پیدا شده این روایت
 که مسلم و مالک و نسائی و ابو داؤد و ترمذی هم شریک بخاری اند و عرض از ان بالا ولی مقروح و
 مجروح باشد و مخالف است و ان هم مقروح است ابن ماجه در سنن خود آورده حدیثنا عن ابن خلف
 العسقلانی فی تنال الفریکة عن ابان بن ابی بکر بن حفص عن ابی عمیر قال لما ولی الله
 خطب الناس فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذن لنا فی المنة ثلثة ثانیة ثم دعا الله لا علم
 احدنا یتبع و هو محصن لا رجیته بالجحاد الا ان یاتینی یا ربه یتشدذ ان رسول الله صلی
 علیه و سلم احلها لعل ذمها و سزا و این روایت ابن ماجه است و بهی در او رضعفا و خود
 عارضه فرموده و افاده کرده که غیر ابن معین او را تضعیف نموده و طلاس گفته که نشنیدم چیزی را که حدیث
 گفته اند و گاهی ابن جبان نقش خطای او ثابت کرده و انقدر او بلطاکیر هم بران افزوده و نسائی بصریح

تمام نفس قوت از گروه قبح و جرح اورا متیقن ساخته و عقیل هم او را در صحفا وارد کرده و سببی در معنی گفته
 ابان بن عبد الله الجعفی هو ابان بن ابی حازم کوفی له منا کثیر حسن الحدیث و ثقة ابن معین و الثیب
 غیره و در کاشف گفته ابان بن عبد الله بن ابی حازم الجعفی الاحمسی عن عطاء و عمرو بن شعیب و عنه
 ابن المبارک و ابونعیم و عدده و ثقة ابن معین و لیثه غیره و در میزان الاعتدال گفته ابان بن
 عبد الله و هو ابان بن ابی حازم الجعفی لکن فی حسن الحدیث و ثقة ابن معین قال ابن عدس
 ابان بن عبد الله بن ابی حازم صحیح بن العیلة الجعفی قال الفلاس من ما سمعت یحیی لفظان
 یحدث عنده قط و قال احمد بن حنبل صدوق صالح الحدیث قال ابن عدی اسرجوانه
 لا یاس بل عن عمرو بن شعیب غیره و ما انکر علیه ما روی مالک بن اسمعیل الهمدانی حدیث
 سلیمان بن ابراهیم بن جریر عن ابان بن عبد الله الجعفی عن ابی بکر بن حفص عن علی بن غزالی الله
 عن مرفوعا جریر منا اهل البيت ظهر البطن ظهر البطن و ابن جریر عثمانی و تهذیب التهریب
 گفته ابان بن عبد الله بن ابی حازم بن صحیح بن العیلة و قبیل ابن ابی حازم صحیح بن العیلة الجعفی
 الاحمسی لکن فی سببی عن محمد عثمان و علی بن ثابت و عمرو بن شعیب ابراهیم بن جریر بن
 عبد الله و غیرهم و عنه ابن المبارک و ابواحمد الزبیری و کعب و الغضائری و یوسف
 و جماعة قال الفلاس کان ابن مهدی یحدث عن سفیان و عنه و ما سمعت یحیی یحدث
 عنده قط و قال احمد بن حنبل صدوق صالح الحدیث و قال ابن معین ثقة و قال ابن عدی هو
 عزیز الحدیث عزیز الآیات له حدیثا منکر الملقن فاذکره و اسرجوانه لا یاس به
 قلت قال ابن حبان کان من مخش خطاه و یافضه بالما کثیر قال ابن سعد فی الطبقات
 اوفی بالکوفی فی خلافة ابی جعفر قال احمد یضا و الجعفی ابن نمیر ثقة و قال النسائی
 فی الجمع و التعذیل لیس بالقوی و ذکره العقیلی فی الضعفاء و اخذ حج له ابن خزيمة
 و الحاکی فی صحیحها بالجملة بنیات الحمی و توفیق ایروی از میان سابق و لاحق قبح و جرح صحیح روایت
 صحاح سسته و روایت مالک که در نهی متعه یا تحریم آن ذکر کرده اند ثابت گشت چه روایت مالک از
 زهری است و مسلم روایت از سلمه و روایات عدیده از سبزه و روایات عدیده از زهری آورده و
 قبح این همه در باقی و روایات بخاری منحصرست در روایت زهری و در باقی و نسائی هم روایت
 عدیده از زهری آورده و روایتیکه از سبزه نقل کرده در ان اصلا ذکر نهی یا تحریم متعه نیست کما
 مستطیع علیه فیا بعد و ترمذی با سناد و صرف روایت زهری نقل کرده و حواله که بر روایت ابو

ابوهریره و سبیره نموده الشش شگفت شد و این ماجه درین باب وایت زهری آورده و روایت سبیره
 که عند الخزین عن منقولست قبح و درج او و روایتی و روایت عمر که ابن ماجه آورده که انجا قبح آن مذکور شد
 و ابو داود هم دور وایت و درین باب نقل کرده که از زهری منقولست و قبح زهری در یاقنی ابو داود
 در سنن خود گفته حد ثنا مسد بن سهره نا عبد الوادع عن اسمعيل بن ابي عمار عن ابي هريره قال كنا عند عمر
 بن عبد العزيز فقال اننا منعت النساء فقال رجل لربيع بن ربيعه انما منعت علي ابلي من حدث
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن خفاف في حمار الوادع حد ثنا محمد بن يحيى بن فادس نا عبد الخراف
 انا مع عن الزهرى عن ربيع بن سبيرة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن خفاف
 اما انچه گفته در پیش نقل است که این غلط فہمی خودست پس این غلط فہمی خودست بمفاد خود غلط
 است غلط افلا غلط از روایات اکابر شیخ و ائمه و سایرین محدثین که جایجا برخلافات نشان می آید
 و بمقتضا بله الحق هم خلافا بعد و ایضا و والده دست بران می آید از خود و درین عبارت حرال ابان
 کرده حیث قال و در روایات بخاری و مسلم و دیگر کتب متداوله زهری بر ذراشته باز الها اگر انکه گویند که دیده و
 دانسته برای تخدیج و فساد بیج رعاع و کثیر ماده خلاف و تراخ از البستر و خنازوه و شکم فرو برده پس
 و درین سابق باغایت تصد رسانیده بالجملة نهایت غلط فہمی است که غلط فہمی را با الحق نسبت می سازد و غیبا اند
 که افر بعد از آنکه تخصیص کرده از روی این تمییز و تالیس خواهد افتاد و حقیقت امر کا الشمس الطالع واضح خواهد گشت
 و خود در بین مقام حرال این کتب کرده است و با الزام را بمفاد آن موجب ثبوت غلط فہمی ملزم میدانم
 و نمی داند که این عین الزام غلط فہمی خودست چه اگر الزام بمفاد این روایات بجواب استدلال بان مثبت
 غلط فہمی و جعل و حقیقت پس اصل استدلال بان بلا دلی مثبت غلط فہمی موجب جعل حق غلط
 و والد غلط و سایر مستلین و مجتہدین بان که بسیاری از شیخ و مہاتمین دین سنیدانه خواهند
 و غریب تر ازین امری گویند کسی کمتر خورده باشد که کسی بردایتی خود استدلال کند بگواه مجیب علم
 تا میت استدلال مسبان روایات بیان کند استدلال تمسک را باین روایات و در عدم تائیت استدلال
 مثبت غلط فہمی موجب جعل و حقیقت گرداند اصل استدلال خود را مین حق سوای پندار و بالجملة تاریخ نهی مستور
 بخیب از روایت سوطا خود ظاهر است و در پیش از جناب امیرالمومنین علیه السلام منحصرست درین حدیث
 ناصبه و همچنین روایات ناصبه بر این تاریخ و بخاری هم سه تا روایات ناصبه برین معنی در صحیح خود آورده
 و در صحیح نسائی هم پس بطریق روایت ناصبه برین تاریخ مرویست و ابن ماجه و احمد بن حنبل هم از روایت
 ناصبه بر این تاریخ آورده و در مشکوٰۃ و صحیح هم مذکورست و در قطعی هم روایت آن نموده و شرح

در سنن
 ۳۰۶
 صحیح
 و در سنن
 و در صحیح

صحيح

صحيح

صحيح

صلوات الله عليه وسلم نهي عنها يوم خيبر من لحوم الجمل الاهلية واخرج مسلم من رواية يونس بن
 يزيد عن الزهري مثل رواية مالك والدارقطني من طريق ابن هب عن مالك ويونس
 واسامة بن زيد ثلاثتهم عن الزهري كل ثمنى ونورى وشرح صحيح مسلم كفته والتصواب المختار
 ان الثمنى يوم واحد كما كان بين وكانت حلالا قبل خيبر ثم حرمت يوم خيبر ثم ابيحت يوم فتح
 مكة وهو يوم اوطاس لانصالها ثم حرمت يومئذ بعد ثلثة ايام فحرما موتى الى يوم القيمة
 واستمر التحريم ويزيد نورى وشرح صحيح مسلم ان قاضي عياض نقل كرده واكفته وذكر مسلم من طريقه
 بن الاكوع ابا حنيفة واطاس من طريقه سيرة ابا حنيفة يوم الفتح واما الحد ثم حرمت يومئذ
 وفي حديث علي يوم قهرها يوم خيبر هو قبل الفتح وذكر غير مسلم عن علي ان النبي صلى الله
 عليه وسلم نهي عنها في غزوة تبوك من طريقه اسحاق بن راشد عن الزهري عن عبد الله بن محمد
 بن علي عن ابيه عن علي لم يبايعه احد على هذا وهو غلط منه وهذا الحديث رواه مالك
 في الموطا وسفيان بن عيينة والعمري ويونس وغيرهم عن الزهري وفي يوم خيبر كان
 ذكره مسلم من جماعة عن الزهري وهذا هو الصحيح قبل ازين سنيدى كروى ان قاضي عياض نقل
 كذا وكفته لان حديث قهرها يوم خيبر صحيح لا مطعن فيه بل هو ثابت من رواية الثقات
 الاثبات ويزيد نورى ان قاضي عياض نقل كرده كذا وكفته واما قول الحسن انها انما كانت في عمرة
 لا قبلها ولا بعد ها فزاد الاحاديث الثابتة في قهرها يوم خيبر والجزع ويزيد نورى وشرح صحيح
 مسلم كفته قال المازني واختلف الرواية في صحيح مسلم في المنع فقيل ان المنع في يوم خيبر
 نهي عنها يوم خيبر في يوم فتح مكة فان تعلق بهذا من اجاز فطرح المنع وذكر ان الا
 تقاضت ان هذا الاختلاف قاطع فيها قلنا هذا الزعم خطأ وليس هذا تقاضا لانه
 يصح ان ينهى عن ذنوب من ثم ينهى عن ذنوب من اخر فتوكيد وليست تقهر الزهري ليمع من لم يكن معه
 او لا يسمع بعض الرواية التي ضمن وسعد بن زين من اخر فنقل كل ما سمعه واصفا الى
 زيان سماعه هذا كلام المازني وقاضي القضاة محمود بن حمد العيني ورواه القاري شرح صحيح بخاري
 كفته قال القاضي عياض يحتمل انه عليه السلام ابا حنيفة للضرورة بعد التحريم ثم حرمتها بعد اذ
 فكيف حرمتها يوم خيبر في عمرة القضاء ثم اباحها يوم الفتح للضرورة ثم حرمتها يوم الفتح ايضا
 حتى امويين قال النووي والتصواب المختار ان التحريم في الايام كما نرى بين وكانت حلالا
 قبل خيبر ثم حرمت يوم خيبر ثم ابيحت يوم فتح مكة وهو يوم اوطاس لانصالها ثم حرمت

حرمت یوم شنبه بعد ثلاثه ایام تحیرا موبدا الی یوم القیة واستمر التحريم وقسطها فی درازت
 اتساری گفته قال النقی علی الصواب الخیار ان التحريم والا باحة كانا من بین تکانت حلالا
 قبل خیرشتم حرمت یوم خیرشتم بیعت یوم الفتح وهو یوم ولطاسک انصالها بعام حرمت یوم
 بعد ثلاثه ایام تحیرا موبدا الی یوم القیة وطیب وشرح نما گفته قال الشیخ محلی الدین والمصیح
 ان التحريم والا باحة كانا من بین و كانت حلالا قبل خیرشتم حرمت یوم خیرشتم بیعت یوم
 فتح مکه وهو یوم ولطاسک انصالها حرمت بعد ثلاثه ایام تحیرا موبدا الی یوم القیة و این
 در زواها گفته و مختلف فی الوقت الذي حرمت فیللمنعة علی اربعة اقول احدها انه یوم خیر
 وهذا قول طائفة من العلماء منهم الشافعی وغيره اما آنچه گفته والا در روایت حضرت علی و در
 فزوه خیر تاریخ نجوم حرانیه فرموده ان زنه تاریخ تحريم متعین لیکن عبارت موهم آنست که تاریخ هر دو
 باشد پس کاش مخاطب اصل این روایات با الفاظها نقل میکرد و باز بیان می نمود که اصل روایت موهم
 کلام است و روایت محققه الیوم کلام ولیکن بسبب کمال تجر و طلاع رجوع هم باین کتب تأوده رمی است
 فی الظلام اغار نهاده هرچو خواسته نگاشته یا آنکه گویند که دیده و دانسته اطلاق و تخفیف خواسته ازین
 سبب اراضی از نقل آن ساخته بالجله این فاده اشس خود شست بر وجهه مدیده اول ذکر روایات بخارج
 و سلم و مالک اشال شان مض است بر تاریخ نبی متعین خیر پس اگر البقی حواله بان برای اثبات عدم
 تانیت استدلال بان کنند بازای ان حرف جرح و قبح آوردن طرزه باجراست و وهم آنکه خود بان
 روایات در صد کلام حواله فرموده احتجاج و استدلال بان خواسته پس چرا باز مشغول قبح و جرح آن
 گردیده نسوهم آنکه جرح و قبح این روایات ضرری بالبعث نمی رساند بلکه عیبه بر پای مخاطب و اولد
 ما حدیثش که استدلال بان روایات می خواهند می زد که روایاتیکه تر و خودشان منسوب بوهیم و خلط
 و نسبت آن باطل و احمق است چگونه صلاحیت احتجاج و استدلال و انهم بمقابل البقی دارد چهارم آنکه
 دعوی این معنی که در روایت حضرت علی در اصل فزوه خیر تاریخ نجوم حرانیه فرموده ان زنه تاریخ متعین
 لیکن عبارت موهم آنست که تاریخ هر دو باشد ناشی از عدم تامل و فقدان اسعانت و دلیل تام است بر آنکه
 و رجب تصحیح مقررات اسلاف خود بدلولات صحیح هم دانمیرسد قاعده نحویه را که اطفال هم لمطاط آن دارند از
 دست میدهد و آنهاک عظیم در وهیم و ضبط دارد چه روایتی که در ان این تاویل علین جاری کردن میخواهد و در
 صحیح بخاری باین الفاظ روایت ان الجنة صلی الله علیه و سلم یمنی عن المتقده عن لحوه الشراة اهلین من
 خیر و مثله لفاظ الترمذی کا سمعت فی سنن النسانی یوم خیر بدل ان من خیر و ظاهر است که اگر کرم

شرح
 حرمت یوم
 شنبه
 است
 من
 عن
 المتقده
 عن
 لحوه
 الشراة
 اهلین
 من
 خیر
 و
 مثله
 لفاظ
 الترمذی
 کا
 سمعت
 فی
 سنن
 النسانی
 یوم
 خیر
 بدل
 ان
 من
 خیر
 و
 ظاهر
 است
 که
 اگر
 کرم

کتابی از مختصرات نخراهم اتفاق کند نخواهد گفت که درین روایت لفظ زین خیر یا یوم خیر متعلق است بلجوم حم
 ابلیه زیرا که از مقررات و مسکات نخوتین است که طرف متعلق نمیشود مگر بفعل یا شیه فعل بس لفظ زین خیر
 یا یوم خیر درین روایت اگر متعلق شود بلجوم حم لا ابلیه لازم آید تعلق طرف بلفظ لجوم و لفظ لجوم نه فعل
 و نه شیه فعل این معنی را که فی خوان بلکه پسترازان هم میداند پس لابد که لفظ زین خیر متعلق شود به لفظ
 نهی و هرگاه متعلق بلفظ ضعی شد وقوع نهی متعلق زین خیر ثابت گشت چه فعل نهی بر سعه و اقصه که
 سعه مفعول نهی است و چون فعل نهی مقید است بزین خیر تقیید نهی سعه هم بزین خیر لازم آمد مثلا اگر
 کسی بگوید که ضربت زیاد و عرفانی الدار بر ظاهرا که درین عبارت لفظی الدار متعلق بعروا نمی تواند شد
 لابد است که متعلق بضربت باشد و هرگاه متعلق بضربت باشد مدلول آن وقوع ضرب زیاد و عروا هر دو
 در او خواهد شد و اگر کسی بگوید که لفظ زین خیر متعلق است بلفظ الکائنه که آن صفت لجوم حم ابلیه است
 پس این دروغ است اولاً بلکه برای این تقدیر دلیل باید و امر صریح و ظاهر را که داشته بی دلیل و قرینه
 اختیار تقدیر سستی از جواز ندارد و ثانیاً بنا برین تقدیر معنای حدیث آن خواهد بود که نهی فرمود از لجوم
 حم ابلیه که آن لجوم وقت غزوه خیر بود پس نهی مخصوص بلجوم مخصوصه که در وقت غزوه خیر بود نه
 خواهد شد لازم می آید عدم نهی از لجوم حم ابلیه که بعد غزوه خیر پیدا شدند و ظاهر است که مقصود نهی از لجوم حم
 ابلیه می باشد لفظ است نه نهی از لجوم حم ابلیه که در زین خیر بودند و پس از این جااست که قسطانی در
 شرح حدیث بخاری که در کتاب کشاح آورده گفته زین خیر طرف اللهنین یعنی غزوه خیر
 من کتاب البخاری نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم خیر عن متعة النساء و عن لجوم حم ابلیه
 انتی و ملحقی و رکن کبیر شرح جامع صغیر گفته قول نهی عن المنعة و عن لجوم حم ابلیه لفظ زین خیر قرآن
 شیخنا الظرف راجع لادمن كما صرح فیها انه مسلم و خصه بعضهم بلجوم حم ابلیه و ذل المنعة و صحفه
 بعضهم فقال جنین انهمی پس ثابت شد که ادعای بیاهم از طرف او نامست و المومنه المتعاقب فی البیاء
 و انما حیث دفنناه و نهایت التبکیت و الا لزام و اسکات المکابرین الجالبین علی انفسهم کل لایم حم
 انک فرض کردیم که این روایت بخاری و ترمذی و نسائی و شمال آن نص نیست بر تعلق زین خیر بلفظ نهی
 بلکه احتمال تعلق آن بلجوم حم ابلیه و ارد پس این روایت نسبت نهی متعلق خواهد بود و روایات دیگر
 که در صحیحین مذکور است و روایت سوطا و غیر آن مقید است که در آن تاریخ نهی متعلق خیر صراحت مذکور
 و هر که ادوی بهره از علم اصول و حدیث وارد می داند که محل مطلق بر تقید واجبست پس این روایت
 بخاری و غیره محمول خواهد شد بر همان روایات مقیده و محل مقید بر وهم محل مطلق بر اطلاق مطلق

در حدیث بخاری

خلاف تحقیق مذاق و الله ولی التوفیق والارفاق اما آنچه گفته این دهم را بعضی محقق کرده
 نقل کرده اند از ابن ابراهیم بن تحقیق که حسب تحقیق مخاطب همست مالک بخاری و سلم و غیرشان که پیش از این
 سنی اند و قاطر طویل اینها بیحد و ثنا و تطهیر و اطرای شان سیاه روایت کرده اند خود مخاطب با یکجا
 بروایات اینها دست می نازد و از زمانیه غلام و شجاعت از اسکالات می پندارد و با ما مفاخرت بصحبت
 بخاری آغاز نهاده و این با افتخار بر بصحبت مسلم سر داده پس این تحقیق را دهم و غلطی اول پنداشتن این
 حضرات را از تحقیق بر ساقض و بودی جنبه و غلط انداختن است و در حقیقت این حکم تا بعد از امام علی
 که دست که هرگاه روایت مالک در روایات بخاری و سلم و شمال شان که دلالت برین تاریخ دارد
 لائق اعتبار و تمام و نزد مخاطب نیست کمال شاعت احتجاج مخاطب و اول مخاطب بان ظاهر
 و واضح گردید و نیز هرگاه این روایت ساقط از اعتبار گردد به حال مالک بخاری و سلم و این ماجره و
 فسائی اتفاق بران کرده اند روایات دیگر که بران اتفاق اینها هم واقع نشده چگونه لائق قبول
 و قابل اعتنا خواهد بود و نیز بخاری روایت منسوبه را بخیار میرالمؤمنین علیه السلام در نهایت نبوت
 پنداشته بمقام اثبات نسخ متعه دست بران انداخته و همچنین عمده مافی الباب بودن آن از اعتبار
 ابن القیم ظاهر پس هرگاه چنین حدیث بان رسوای رسیده که خود مخاطب آنرا اشتباه هم و غلط
 سیدند پس دیگر روایات چگونه قابل اعتنا خواهد بود و مخاطب حسب ادب ناصواب خود در اینجا
 هم واد تخذیع و تلبیس داده که بالا بحال بعضی این دهم را منسوب ساخته و حقیقت حال بیان نکرده
 که آن بعضی کدام نمانده شاعت استدلال او بر روایات صحیحین و موطن و شمال آن حسب
 اعتبارش ثابت شود و لیکن هرگاه واد او با انهم جلال و عظمت سالک تکمیل تخذیع و تلبیس و
 تمبیح و تلبیس گردیده که با وصف حواله این حدیث بخاری و سلم و موطن باقی کتب متداوله
 با زبیر نقل اصل الفاظ بمحض اجمال روایت ناصر بر تاریخ خیر از روایات ثقات بر آورده و از آنرا
 شاذ و غیر محفوظ قرار داده پس اگر مخاطب هم بتقلید او درین تخذیع قطع گرفتار شود چه عجب
 با ما آنچه گفته و اگر حضرت رضی درین روایت تخریم متعه را تاریخ خیر موزع کرده روایت
 می فرموده و در بران عباس و الزام او چه قسم صورت می بست پس دروغ است با آنکه فاضل
 مخاطب بسبب زبیر مجزور در مانگی و سبیلای خلط عقل و هتباط حواس از قاعده مناظره و محابره
 در قاعده دانسته که هرگاه کلام معترض یعنی بر الزام اختلاف باشد بمقابل او این سخن بی مغز که
 در حقیقت ترخیص و تصحیح روایت و کسلاف مغضین خودست بر زبان آوردن نهایت

دانشمندی و وقت نظر و محافظت قواعد مناظره ثابت کردنت معترضی که معتقد صحت رد الزام است
 امیرالمؤمنین علیه السلام است روایت این الزام و رد از کتب خود آوردند معترضی که بخواب
 آن گوید که این روایت بعد تسلیم هم مفید صحت متعه نمی تواند شد که علت آن حسب روایات ثوابین
 واقع شده بخواب و حرف لزوم صحت این الزام بر زبان آوردن طرف باجراست و تحقیق این معنی
 دلیل ثانوی در بیان انافی بر اخلاق و اختراع و افتعال این روایات است که چگونه خواب امیرالمؤمنین علیه
 بچنین الزام محتمل النظام ابن عباس المبرم می ساخت و ذلک هو المطلوب و فرض کردیم لزوم صحت
 این الزام پس باز هم معترض را چه ضرر بلکه نریزی الشیء بعد مجتنب این روایات از تترت و اقل واضح و
 واضح چه برگاه تاریخ نمی متعه تخیر سستی از جواز غار و صحت الزام ابن عباس لازم پس چرا شما با این روایات
 حواله کردید و جعل و حق خود بقول خود ثابت نمودید چه ظاهر است که در منوطا همین روایت متوجه
 تخیر مذکور و در صحیح مسلم هم نیز همین روایات مورثه تخیر مسطور و در صحیح بخاری نیز سه روایت متوجه
 باین تاریخ موجود پس باین روایات مشتبه بر امر باطل چرا احتیاج گردید و استدلال نمودید از اول
 امری بایستی از خواصقت بیدار شدن و غیر از ظریفی و تباهی روایات خود گرفتن اما آنچه گفته
 حال آنکه در وقت همین رد الزام این روایت فرموده و ابن عباس را بر تجویز متعه زجر شدید خود
 گفته **انک جبل مائیس** این فاده مکذب خراف آتیه اوست چه در با بعدا و عا کرده که نزد ایشان
 متعه حال المضطر را باج است چنانچه روم و خنزیر و مدینه پس بر خواب امیرالمؤمنین علیه السلام باین
 را اگر بر تجویز شرطاری بوده ظاهر است که بطلان این تجویز از تجویز نبوی ثابت نشود چه تحریم
 دم و خنزیر و مدینه هم ثابت است و آن مستلزم بطلان تجویز شرطاری ان نیست پس بچنین تجویز
 متعه مستلزم تجویز ان و حال اضطرار و انافی تجویز شرطاری نخواهد بود باز الها گمانکه بگویند که چون
 متعه مثل زناست و زنا و حال اضطرار هم روا نیست پس تجویز متعه مستلزم مخالفت آن با زناست
 زنا و حال اضطرار هم زناست پس متعه هم در حال اضطرار ناجز باشد باین سبب الزام ابن عباس صحیح
 باشد پس مجابست با آنکه بنا برین لازم می آید که زجر خواب امیرالمؤمنین علیه السلام حسب روایت شان از
 عباس را بر تجویز مطلق باشد و نبوت تجویز مطلق از ابن عباس کذب نفی ان نیست و نیز برگاه
 ابن عباس با آن حالات قدر و عظمت نشان که تعلیم و تفهیم و تلقین غلیظه نافی بعمل می آورد و مخالفت
 رجوع با و در مشکلات و محضلات میکرد بر حکم ناجز و تحلیل حرام اقدام کرده باشد و مستوجب زجر نسبت
 یتیم باشد پس تمسک باضلال احوال صحابه از مجابست خرافات باشد و زجر تعدیل توفیق

او توشیح پیش از نظر انفعالات اما آنچه گفته پس که غرضه خیر را تا هیچ تحریم متعه که بر گوید و
 مطلق است متداول حضرت مرتضی علی سیکند و این دعوی شایع است که حق اولیست پس این قول صحیح
 تخمین اول است بچند جبر اول آنکه هرگز اهل حق فاعل تحریم متعه در هیچ وقتی از اوقات نیستند و تحریم متعه
 نهی از نفی است و وقت کان کذب دروغ محض میدانند پس تحریم متعه روز خیر نیز متروک است نهی اصل محض
 و کذب بحسب پس هم الزام و اذن جناب میرالمؤمنین علیه السلام بن عباس را روایت نهی متعه بر
 او علی بن زرار و اقرای بحت است آری اگر کسی از اهل حق گوید که روایات منقوله از جناب میرالمؤمنین علیه السلام
 در روایات بخاری و مسلم و ترمذی آن لایق آن نیست که احتجاج و استدلال بان توان کرد بر تحریم متعه
 این روایات ششست بر نهی متعه روز خیر و بعد آن تحلیل متعه حسب روایات است ثابت پس این
 روایات بر تقدیر تسلیم هم لایق تسکین است بچراغ این تقریر سخن انوعانی مطلق است استدلال جناب
 امیرالمؤمنین بر نهی آن آوردن و الزام جعل و حق نمودن داد و فرست و فطانت و دادگوار و اجماع و اوست
 و فهم کلام و ادراک مرام را با پایه عالی نهادن فقه و الحد و المتعه که الزام جعل و حق بافتش وجه وجود و جناب
 شعلت و برات اهل حق از ان باین طرق واضح گردید و موجب که ولی الله هم با وصف آنکه خود شکر او
 صحیحین و مانند آنرا قابل آن ندید که مناظره امایته باین توان کرد و درین مقام این فاعله را بقتلت
 زده بالزام جعل و حق جبارت کرده کمال علم و عقل خود ثابت ساخته با جمله اطفال هم میدانند که احادیث
 صحیح سنیه بر شیعه حجت نمی تواند شد و اگر از ان که ادعی شیعه لازم آید اهل حق را و حجت آن لازم نمی تواند
 شد الزام شاعت لازم است پس اهل حق همانست که شخص جانی الزام شاعت جنایت خود بر مجرم
 علیه نماید و او قاتل و دزد و هم آنکه فرزند از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است
 او علی تحریم خیری داشت و در برابرین عباس باین می ساخت پس جعل و حق او هم حسب فاعله مخاطب
 نهایت ظاهر و واضح خواهد گشت در عمده القاری شرح صحیح بخاری مذکور است قلت قد اختلفت
 وقت النهی من نخلح المنعه هل کان من غیره فی من الفتحان فی خصوصه و طاس و نهی من
 عالم الفتحان فی غرضه و قبوله ان فی حجة الواقع ان فی عمرة القضاء ففرضه ایزد مالک من تابعه
 فی حدیث علی من حوله الله عند ان ذلك يوم خیر کل فی حدیثه لباب و كذلك فی حدیث
 ابن عمر و ابی البیهقه من عا ایزد بن شهاب قال اخبرنا سالم بن عبدالله ان رجلا سال عبد الله
 بن عمر عن المنعة فقال حرام قال فلان يقول بها فقال ما قلنا لعلنا علم ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و ما یوم خیر من ما کنا مسافحین و لا علی سقی و کنت العمال گفته من ساله ان رجلا سال

من کتاب...
 من حقه...

ابن عمر عن المتعة فقال الحرام قال فان قلت ما يفتى بها فقال والله لقد علم ان رسول الله صلى الله عليه
عليه سلم هو ما يوجب من غير ما كانا ساجدين بن جبر و مسند ابن عمر بن رسول الله صلى الله عليه
وسلم عن متعة النساء و غير بن جبر **سوم** انك هر چند مخاطب بظاهر الزام شيعه جمل و عمق بلفظ
الطبيعي است و لكن در حقيقت بمفاد و غير بن جبر هم قيد هم قیامت عظمی و مصیبت کبری برای حضرات
الاست بر با سانه اسالمین دین و ائمه نقیین و مشایخ محققین و معتقدان این معتدین خود را که اگر
بمسلم و اسلام تمام ایشانند با شخص و وجه و اوقع طرق و تفضیح و قبیح نموده تنگ انوشن ان بنای تقوی
رسایده مخالفت و معاندت ایشان با جناب امیر المومنین و جمل و عمق ایشان ترا کمال وضوح و ظهور
ثابت فرموده زیرا که بخاری و مسلم و مالک و احمد بن حنبل ابن ماجه و سانی و ابن اثیر و بنوی و صاحب
مشکوٰه همها روایت تاریخ نهی متعه بخیر نقل کرده اند و نوی و قاضی میاض و غیرشان هم ثابت بخیر
متعه بر فرضیه نموده و امام شافعی هم تجویز خبری زبان آورده پس هرگاه مالک شافعی و امام احمد و حاکم
و مسلم و نسائی و ابن ماجه مع اتباع و پیروان خود جاہل و اعمق باشند و مخالفت معاند جناب امیر المومنین
علیه السلام ذمب است بنایت الهی بنجاک سیاه بر این چهار هم انکه جمل حق این حضرات
و جمیع ائمه و مشایخ سنیه که با مخالفت جناب امیر المومنین علیه السلام و رسایل شریعه نموده اند
این اعتراف مخاطب افاده و دلایل جبرش نهایت ظهور و وضوح میرسد چه سخوات امومنین
و سیکلین و فقهاء است شمولت مخالفت جناب امیر المومنین علیه السلام تا انکه و خاطر طولیه بر سفته
جسمت اجماع جمیع الملیت سیاه کرده اند چه با مخالفت تنها امیر المومنین علیه السلام و انجان تک جمیع
و واحد هم الاستیلا فضلهم بشر فهم و احد و ظاهر است که مخالفت مسلم از ما غیظ و غلط و نفس حکم
انحضرت چه با محض استدلال الله الموفق العاصم من الضلال الاصلح صحیح انکه از اطراف طرف
است که جمل و عمق خود مخاطب هم حسب اتراف خود شش و دلایل جبرش بوجه اینک ظاهر و واضح
میشود زیرا که او سبب کمال جبارت و خصارت جا با بر خطیه جناب امیر المومنین علیه السلام اتمام کرده چنانچه
در طعن پانزدهم از طعنان ابي بکر روایت بخاری که از عکرمه کذاب که نامی هر تاب است منقول است و
متضمن تحقیر بن عباس انحضرت را در اوراق زندان نقل کرده و نیز رجوع انحضرت در بیع امهات است
قول عمر است بسار و ابتهاج برای حیانت بگری نقل کرده و نیز در باب امت گفته و نیز است حضرت
امیرانچند اعتقاد میکنند و در جهاد رجوع از نهی بدیهی با نیز واقع است و نیز درین باب اولاد و علم
سطاعن که از او اصب نقل کرده آورده و از آنکه است که زمین ثابت اور الزام صحیح و ادور باب

طشقی است از نام افتاده نقل کرده و در اینجا با دعای اسکان مستور ما زن غلبه های بسیار و قضایای
 رسوختار صلی الله علیه و آله لاطهار از نایت خبث نمیریزد و تخم خود خبر داده کمال استیلائی نملو
 عصبتی ظاهر کرده که خاکش بر بدن مجنون هم باطل و بر جم کاذب تنقیص و تمیز امیر کل امیر زبان و می لای
 و ناسا ادعای عرض از بن عباس سجده استخرت نموده و ساد و سار و ایت و آیه بر نسبت منطال و
 اعیان بافتد المتعال من ذاکلف و انشال کمال طیب خاطر و استبشار نقل کرده و سابعاً از و هم شک
 و اسکان و طن و تخمین ترقی کرده بر سر ستم و جرم و قطع و یقین سیده بقول خود پس عدم ذکر غلطات
 حضرت مرتضی الخ قطعاً اثبات غلطات نموده پس از این کلام ناصبیت نظام از آغاز تا انجام حق
 و جهل و مخاطب واضح و ظاهر است حسب اعتراف خود مخاطب هم حسب اعتراف خود او که او هم در این
 کتاب یعنی قره ایمنین کما علمت سابقاً توجیه غلط را بحجاب امیر المؤمنین علیه السلام در محض استدلال مشایخ
 جهل و حق ترویج شیعه تغفیلیه قاطبه است حسب اعتراف او جهل و حق او با جماع طرفین با
 وجود او وضع طرق ثابت گشت که درین کلام شاست التیام توجیه غلط و خطا بنکار و استبشار
 و از اثبات غلط و محض استدلال گذشته پس اثبات غلط و نفس سئمه تمهید رس کرده و بران انهم
 اقتضا کرده اثبات غلط بسیار و قضایای استخرت خود است که معاذ الله اثبات منطال پیش نظر
 داشته تا بعد کمال العجب ذالک البغض و العناد و الله ولی التوفیق و الاشارة هم مقتضی آنکه برین هم مصداق
 و اذات و نواصب بلیات اکتفا نیست تا که تجمل آن راضی شوند و صبر و قرار بر آن اکتفا سازند
 این جهل و حق از منطال علی هم ساریت میکند و جهل و حق محضات شده و جهات عمل و صفین رسا
 مخالفین و تابعین و ابلع تابعین که در سائل عدیده مخالفت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالیقین
 میکردند ظاهر میشود چه مخالفت استخرت گودا و فی سئله باشد مستلزم تخطیه استخرت است و نفس حکم
 محض استدلال و هرگاه قول با میر که مستلزم قتل استدلال استخرت باشد مثبت جهل و حق و مخالفت و
 سبانت استخرت باشد مخالفت استخرت و نفس حکم که مستلزم تخطیه استخرت و سائل حکم است بالادنی
 جهل و حق و مخالفت و معاندت باشد مستلزم آنکه هرگاه اثبات تاریخ تحریم تعدد بخیر حسب فاده
 مثبت جهل و حق است پس کمال عجب است که چرا بر ایت موطن و سلم و بخاری دست انداخته و تسک
 بآن فرموده چه روایات این حضرات مشتمل است بر تاریخ نهی تعدد بخیر و هرگاه در صدر کلام احتجاج
 بآن فرموده و از ادعای حجت و نبوت دانسته تا آنکه دعوی تو انترش نموده پس بعد از آن
 حق خودش برین باب کمال منوح ثابت میگردد بهم آنکه چون والد مخاطب نیز احتجاج داشته

و استناد بروایت مروط و بخاری و مسلم عنده بعین تقریباً جهل محقق او هم درین باب نزاد اولی الامر
 بکمال ظهور خواهد رسید و قدّمی المبد و الماب و بهودلی التوفیق و الصواب و بهم آنکه ازین کلام محقق
 بنسبت الحی کمال عصمت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و نهایت برات انحضرت از اخطا و خطایا و زلات
 بکمال وضوح و ظهور و نهایت انجلا ثابت می شود چه هرگاه بقول بامری که سکرتم ادعای غلط و مغر
 استدلال جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد مثبت جهل و محقق باشد ادعای غلط و خطای انحضرت در
 احکام کمال اولویت مثبت غایت جهل و محقق خواهد بود و هرگاه اثبات غلط و خطا بر انحضرت مثبت
 و محقق باشد عصمت انحضرت قطعاً و ثبوت ثابت شود و قدّمی المبد که از انفا و الد ماچرشن هم عصمت
 بکمال وضوح ظاهرست زیرا که او هم گفتن امری را که مستلزم توجیه غلط باشد استدلال انحضرت باشد مثبت
 جهل و محقق نزد اهل سنت و شیعه تفصیلیه قاطبه و انسته پس ثبوت عصمت انحضرت نزد و الد
 کدام مقام ارباب است که صرف همین قول برای انفا و عصمت کافی است چه جا که در تنهات بهم تمام
 تمام اثبات آن نموده کاسلف هرگاه عصمت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام حسب انفا و مخاطب و الد
 ماچرشن مستحق گردید بجد الله عصمت فذهب الحق اصولاً و زوا و نهایت وضوح و ظهور ثابت شد و
 اهل سنت بسیار دشوار گردید و با سطر و رکات بطلان و ف رسید و بنای جمیع اعتقادات فاسده
 و تمییدات کاسده شان باب رسید و انهدام اس خلافت خلفای جور که قطعاً غیر مصوم از تنهات
 که و غیر بطلان خرافات خود مخاطب کسلاف و خلاف شان در انکار عصمت جناب امیرالمؤمنین
 و به جهل عصمت سایر ائمه مصومین علیه السلام بر تبه بهیات و اولیات رسید و الحق که اگر در جمیع
 کتاب مخاطب و جمیع انادات و الدشس جز این یک کلمه حق نبود می گویند انقبض باطل گفته اند همانا
 برای احقاق حق و ابطال باطل کافی بود چه جا که دیگر کلمات شان هم مثبت تحقیق فذهب الحق و
 بطلان خرافات بطلین باشد پس حق است که شکر این انفا و سدید و انانوان کرد و دلگ شتر کاشته
 اما آنچه گفته و جاها از محمد بن اهل سنت روایت کرده اند از عبدالله حسن الخ پس منوعست
 او که آنکه کرا گذشت که احتجاج بروایت طریق خود خلاف عهد و کت و عهد و اثبات کذب و عذر
 خودست و ثانیاً آنکه چنین تمسک احتجاج حسب انفا و الد ماچرشن نیز مردود و نامقبول است
 و هرگاه امامیست صحیحین حسب انفا و الد مخاطب مناظره امامیه بکار نورد و مقبول نشود و احادیث دیگر
 کتب اکر می پرسد چه جای این خبر کسالتس سید و ثالثاً این هم ثابت کرده که کدام کس از محمد بن ا
 این خبر روایت کرده محض مثبت محمد بن سید ابی جلال نفعی نمی رساند نام و شان شان به پایست

ذکر کردن از احوال خودش در طعن سوم از مطامع ابی بگرفته است که هتبار حدیث خود است
 بیان حق و در کتب سنده محدثین مستخرج الحکم بالحق و حدیث بی سند نزد ایشان شتر علی چهار است
 که با کتب آن نمی آیند آنگاه پس بر ادب مقام تقدیر خود می گویند و این حدیث که وجود آن
 در کتب سنده محدثین مع الحکم بالحق ثابت نگردیده است و در دست می اندازند و بر شتر می چهار سواری شود و خود را
 در راه مالک می اندازد و حاشا مستحق و جرح عیبه بقصد حسن قبل ازین دانستی پس این روایت
 کتب غیر ائمه ازین دو کس روایت لائق اصفا و عتقانیانند و سما و سما از عبارات
 صحاح واقع ظاهر است که این روایت را زهری از عبد الله بن حسن نقل کرده اند و جرح زهری
 انفا و ریاضتی و ظاهری میشود که مخاطب اسقاط ذکر زهری بکدام مصححتم نموده و مسایبها نیز
 وجود دیگر که در روایت سابق گذشته نیز در ردین روایت جاری است و نصر الله کا
 بر صواعق گفته و فی مالک جامع من الحدیثین عن آن هری عن عبد الله بن حسن ابی محمد بن علی
 الشافعی بن ابی طالب عن ابیها ان قال ارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم ان انا و ابی بالنبی عن المنعة
 و حرمها بعد ان کان ارمها فن بلغه النبی نتمی عنها من امیر بلخه النبی کان یقول بابا اجتها
 فلما علم ذلك عمل بان خلافة نتمی عنها و بالغ فی النبی ازین عبارت ظاهر است که کابلی این روایت
 را حواله مالک جماعت زعمش نموده و بر ظاهر است که نسبت این روایت با کذب محض و هتبار حدیث
 صیبر گرد در روایت مالک که قبل ازین الفاظ آن شنیدی از امر جناب سالک مصلی الله علیه و آله و سلم
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بنیادی نمی متعه و تحمیر آن اشرفی و عینی نیست پس این نسبت مشتمل
 بر کاذب عریضه و اقترآت غیره است و ظاهر مخاطب بر لطلان و عیبه شاعت نسبت این
 روایت با مالک مطلع شده از ذکر آن استیحا کرده و کاش از نسبت آن بدیگر محدثین سنیه هم امرش
 میکرد مگر نیکو آن تقضیح خود بوجه عریضه کرده و می بیند که کابلی درین هتبار بعد لفظ ان انادی لفظ
 بالنبی عن المنعة و تحمیرها آورده و مخاطب اثرات تغییر ساخته لفظ نتمی را حذف کرده و لفظ تحمیر را
 قائم مقام آن نموده و نیز لفظ بعد ان کان امر را که در عبارت کابلی مسطور است حذف کرده و
 سناء الله بر عکس تحریف تمیز مخاطب چندان پابند تعلیل کابلی و اتباع غیر خود گو مفضی بعکس
 است اگر دیده که قول او فرض بلخه النبی تا لفظ النبی اصل این روایت کان کرده که سابق و
 قبل کابلی مستحق بر وی کذب هتبار و مجازفت و عدوان نسبت روایت حکایت ذمای ضابطها
 بنویسند و نیز متعه با مالک کرده بود چنانچه در سهام ما قبله گفته و من لاحادیث لکن لطلان المنعة

حدیث

ص
 ۲
 فی مالک
 ابی طالب
 الشافعی
 فی حدیث
 عن امیر
 المؤمنین
 علیه السلام
 من الاحادیث
 الرابع

ص
 ۲
 ۳۳۳

ان الله صلى الله عليه وسلم ما رآه مالك باسناد عن محمد بن القاسم عن
 علي بن حنبل الله صلى الله عليه وسلم قال ان نادى رسول الله صلى الله عليه وسلم نادى يوم خيبر الا ان الله
 تعالى ورسوله صلى الله عليه وسلم ينهانا عن ذلك من غير ان يروا ذلك من غير ان يروا ذلك من غير ان يروا ذلك
 بنينا بغير المؤمنين صلى الله عليه وسلم بالملك فاخته وذكر جاهد من بني تميم من بني تميم من بني تميم من بني تميم
 وقيل في اسحق بروى تفضلا فيهم حكايته نادا وذكر كرهه ولكن نسبت آن بالملك محموده اين معنی از
 ايجادات و ترجمات اوست در شرح مقام ميگويد و قد ثبت فسخ اباحه متعة النساء بالاثار
 المشهورة اجماعا من الصحابة على اروي محمد بن الحنفية عن علي بن حنبل الله تعالى عند ان نادى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نادى يوم خيبر الا ان الله ورسوله ينهانا عن المتعة ودين مبارك
 چنانچه مني تفضلا في از راه هر دو اني اجماع صحابه بر ثبوت نسخ متعة و ما كرده و اجماع را بر روايت محمد بن
 الحنفية ثابت كردن خواسته و در ان ذكر زناي نادى جناب رسالت صلى الله عليه و آله و سلم در رو
 خيبر مني تفضلا و هر دو از ذكر اجماع صحابه و استدلال بر ان باين روايت استحا نموده و بر حجابات
 و بهتان نسبت آن بالملك كرده و محض اجماع تفضلا في و كافيا نديده و كافي بر او هم ترقى نموده نداده
 خداي حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم را كدرين روايت بافته اند پس نديده نادا بخود صحابه
 امير المؤمنين عليه السلام منسوب ختمه و ذكر خبر از زمان ان ختمه تا بطلان آن بلام اعلام منقبة ظاهر شود
 اما آنچه گفته پس معلوم شد كه تحريم متعة يك بار ياد و بار ديگر ياد نشده پس واضح است
 او كذا بلكه از روايت منقبة قريشش با ظاهر ميشود چنانچه اخبارت عيني اختلاف قدرت
 نهي متعه گذشت پس اقتصار مخاطب بر يك ياد ياد و بار دليل بر دو اخبار مرات ديگر است و هر گاه رويا
 مرات ديگر قابل رد و اخبار و ساقط از درجه فتا و اعتبار باشد روايات يك ياد و بار هم بياقت
 منقادند و قات رداة التحريم كلهم من لغة واحدة وليس لامدهم على غيرهم عند التحقيق من غير في القبول ناه
 و در نتيجه بود او دهندي متعه در حجة الوداع نقل كرده پس بجهت بطلان روايت ابو داود هم نزد
 مخاطب ظاهر شده و وهم انكه اگر فرض تفرع دو بار بر لحاظ تحريم خبري با تحريم او ظاهر است پس
 خودش تحريم خبري را مثبت جعل و حق دانسته درين جا تجوز كرده و اگر فرض تفرع دو بار بر آرد آخرت
 پس بيان آن بيان كرده و در كلام سابق امري نيست كه بران تفرع دو بار كرده شود اما آنچه گفته
 كسي را كه هي رسيدان من متنع شد و كسي را كه نرسيدان باز نيامد پس عندش است بلكه
 از اخبارت شرح معاصره ظاهر ميشود كه نادى جناب رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بر نصير زنا نهي

در روایت
 فلاحت
 الزمان
 من القصد
 الزمان

یعنی متعه فرموده و تقاضای باین معنی استدلال بر نبوت شیخ اباحت متعه باطل صحابه نموده پس عدم
 عدم وصول نمی میض صحابه چگونه است آید و تقدیر المنة که دلائل عدیده بطلان صدور تحریم متعه از
 جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سابقا گذشت و بعد ازین هم ضمن دلائل مذکور خواهد شد و همچنین
 جهت از نبوی نبذای رضوی تحریم متعه نقل کرده و باز این احتمال که یک بزرگان آورده اما آنچه
 گفته چون در وقت عمر و بعضی با این نقل شیخ شیوع یافت اظهار حرمت او و شهر تبرید
 او و تخویف تهدید ترکیب و رایان نمودا حرمت آن نزد خاص مام نبوت پیوست پس متعه
 اولاً با کفر باعدت الله میدانی که جابر نقل متعه را در عهد نبوی و عهد ابی بکر و عمر از خود بصدقه تسلیم
 مع الغیر نقل کرده پس این تعین و تشیع و توهین عارضه و بجا بر دیگر صحابه که با بلخیف عذاب
 المقتدم القاهر و نیز در اید سید که جمعی از صحابه بعد جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بر تحلیل متعه
 ثابت ماندند و هم که صحابه را اهل سنت حسب یت صحابی کالجوم باهم اقتدایم اهدتیم لائق
 اقتدا و اقتدایمان از کوجب است اید اند پس گاه بعضی صحابه ترکیب متعه شده باشند حرمت
 آن باطل کرده و اگر ترکیب این متعه از تابعین بودند باز هم نسبت شیخ بایشان نتوان کرد زیرا که
 بزعم مخاطب صدق و صلاح آنها هم شهادت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت گشته
 سووم انکرا این عبارت خصوصاً مع لحاظ کلام سابق ظاهر میشود که حرمت متعه در زمان جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نزد خاص مام نبوت نه پیوسته بود و باظهار و شهر تبرید و تخو
 و تهدید عمر بوقوع پیوست پس نیز آید که معاذ الله جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم در
 تبلیغ احکام فرموده باشد که مثل جابر و دیگر اکابر ملازمین حضرت بر شیخ وضعی مطلع نشدند اما آنچه گفته
 و از کلام عمر ثابت نمیشود مگر بودن متعه در زمان انس و در زمان لازم نمی آید که بوصف حلیت باشد
 تا بقای عمل آن لازم آید و این امر بسیار ظاهر است پس بعد از سن پنجد و جبا قول انکرا کلام
 عمر ثابت میشود بودن متعه در زمان انس و بوصف حلیت پس بقای حکم عمل آن لازم آید و این امر
 بسیار ظاهر است اما ظهور بودن متعه در زمان انس و بوصف حلیت از کلام عمر پس احدی از ارباب
 ارباب و ان ندارد چه قول او استعان کانتا علی مہدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اما انہی عهدا دلت
 و اضو دارد بر آنکه این هر دو در زمان انس و مباح و جائز بوده چه مراد از بودن این هر دو متعه در زمان
 انس و یا آنست که مباح بوده یا آنکه حرام بوده پس اگر مراد اول است فهو المطلوب و اگر مراد بیان حرمت
 پس صحیحی از قول فائل کانت المتعه علی عهد رسول الله حرمت آن نمی نمود و کلام قرین است

قرنیست براراده این معنی واراده چنین معنی ازین لفظ از باطنیه و طوره هم با قرار گرفتن اشتقاق است و در
 آنکه ظهور اراده اجتهاد ازین کلام مجدیست که بنا بر حضرت الهیست هم آن امر آن از وجه از عبارت است بقیم
 و راستی که طائفة از الهیست بقول عمر استلال کرده اند بر آنکه تحریم متعده از جناب رسالت علی اند علیه السلام
 و سلم صادر شده بلکه صرف از عرواق شده سووم آنکه دیگر و لائل حصر تحریم در ذات مخاطب عدم وقوع
 آن از سر و رأس و جان علیه السلام الالاف التحیة من الملک المنان که در عبارت ابن القیم مذکور شد نیز برای اثبات
 این مطلب و ابطل و هم باطل و تحصیل لاحاصل مخاطب کافیست چه با رسم آنکه دیگر و لائل که دلالت بر عدم
 نسخ متعده از آنحضرت میکند و و با بعد مذکور خواهد شد نیز دلالت بر بطلان این تاویل و این غلطی چه
 آنکه ثبوت اباحت متعده در زمان جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که قطعاً و حتماً ثابتست حسب عبادت
 صحاح سننیه و جامع فریقین نیز برای ابطل این خرافات کافیست **ششم** آنکه در تفسیر کبری در تفسیر شریعی
 از مرتضیان کاتان مشروعیین فی عهد رسول الله و انا انهمی عنهما متعده الحج و متعده الکناخ نقل نموده و
 بمطابق جواب نگار نموده بلکه گفته فلم یبق الا ان یقال کان مراده ان المتعده كانت مباحة فی غیر زمان رسول
 علیه السلام فانما انسخ علیها ثبتت عندنا و صل الله علیه و سلم نسخها پس بحدیث صحیح مزاری کذب مخالف
 درین نظر و کمال دانشمندی درین تاویل موجب الی الابصار هویدا و آشکار گردید و ظهور دلالت کلام
 عمر بر بودن متعده در زمان آنسر در بوضف حلت بمنابر آنست که کابل هم با آنهمه کابره و عناد منع آن عنوانست
 ما چار آنستک دیگر برداشته **حلیت فی الصواع** کان کل ما کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کاینم بقاعه ابدان و ناک من الظهور و بحیثیکه ایخفاستهی بطلان این زخم کابلی از عبارت مخاطب ظاهرست
 چه از کلام او ظاهر میشود که اگر کلام عدولت کند بر بودن متعده در زمان آنسر در بوضف حلیت بقای حل آن
 لازم آید حیث قال بقای حل آن لازم آید و چون مقدم بوجه عدیده ثابت گردید بحدیث الهی هم متعده نشد و بجا
 حل متعده حسب فاده مخاطب لازم آمد اما آنچه گفته و قطع نظر از روایات و احادیث الهیست آیات قرآنی
 هیچ دلالت بر حرمت متعده نمیکند بحدی که تاویلات شیعیه در آن آیات بحد تحریف میرسد پس **مخدوش** است
 بچند وجه **اول** آنکه آیات بالحق میباید و از تحریف کابرویش آیات الهی را خبر نمی دارد مگر معنی بینی که
 نضرت کابلی که مقتدی و پیشوای مخاطبست و باسراق کتابش این همه اشتها و افتخار پیش اهل
 نخل خود پیدا کرده و در همین مقام تحریف همین آیه که میگوید که مخاطب نسبت تحریف آن بالحق میکند نموده و فتره

از طرف خود استخراج کرده نسبت قول آن بحق تعالی در دو موضع از قرآن شریف کرده و در مواقع بیجا بر من
 تحریف شده گفته و لا والله تعالی لعل بقریان من القسام الا ان وجهه و السهته فقال عن من قائل فی حق
 من کتابه الکفریم و الحاق قطب لغویهم لا یحلاز اجماع او ما ملکت یانهم و هو خاص علی حرمة المنفعة لانها
 لیست من الاصلاح المارطه ابو بصیر فی الصحیح عن الصادق انه سئل عن المنعده ای من الاربع قال لا
 کلام من التسبعین کما تنفاه احکام الزوجه من الاربعة و الا یلاد و الا طهار و الا حسان و الا طان و الا حرمت
 و الا بکالک یمن و کلا لا استثناع بالتساء انما یحلا اذا صار الی تنویح حصنا القولیه عزت کلمه القسام
 من المومنات المحصنات من الذین اولوا الکتاب من قبلکم اذا اتیتوا من ذریه من محصنین غیر محصنین
 و قوله و احل لکم ما وراثة و کما ان یتنخوا با ما لکم محصنین غیر مسافین و المتتمع لیس محصن فحالب
 بین عبارت کابلی را درین جا ترجمه نموده مگر چون بی برده تحریف کابلی در آیه قرآنی که فرموده و الحاق طون لغویهم
 الا علی انواجم الخ استخراج نموده نسبت قول آن بحق تعالی و تقدس در دو موضع از کتاب کریم نموده
 از کجای آن مخلص ساخته و آیه کریمه در قرآن شریف چنین است و الذین هم لغویهم حافظی الا علی انواجم
 او ما ملکت یانهم پس کابلی بجای و الذین هم لغویهم حافظون فرموده و الحاق طون لغویهم آورده تحریف
 کلام الهی نموده و نسبت قول آن بحق تعالی در دو موضع از کتاب کریم نموده پس نهایت حیرت است کتاب
 ازین تحریف شنیع خواجیه خود نقل خادوم نمی شود و کذب همان نسبت تحریفیات باطل حق می نماید و از غرض
 است که این آیه کریمه را در ماجده مخاطب هم دراز از آنجا تحریف نموده چنانچه گفته ام بگویند که این بنی نصره جاه
 دخل الی عمر فقال ان کلبه و طنبها و انها قد عجبنا فی افاطها ما قال آیت اطلت آیت حرمت
 اما انما لکن اقرب هذا قلت نافع البعوی فی ذلک فقال تعالی ان تجعوا اخضع فی هذا الحکم
 من قوله ان ملکت یانکم لان کایه الا ولی فی بیان ما حرم علینا و قلوه ما ملکت یانکم فی الامر
 بحسن الایثار و مثل ذلک لا یمکن کلامی و عندی ان قوله تعالی ان تجعوا بین الاخنین فی
 سیاق الکتوبات فان اردت به الجمع الشیخ لانه جعلوا من الجمع فی البیت الجمع فی المانی غیر
 طی لیس محرم فلا بد الجمع المعنی عزیز من جعلوا لا الشیخ فی سیاق الایة و قوله تعالی و الذین
 یفطنون لغویهم لا علی انواجم او ما ملکت یانهم فی بیان ملاحظه الله سبحانه و تعالی و من الخطایب لاد
 تروان تجعوا حرمت من طریق القیاس الی الاماره علی الکتوبات و قوله و الذین یفطنون

علی مطهرین غیر از اینها و علی مطهرین غیر از اینها و علی مطهرین غیر از اینها

کتاب الشیخ و غیره

یحفظون اهلن من جبال العرف و الله اعلم می بینی که ولی تدرین عبارت دو بار کلام ایز و جبار تحریف
 و تبدیل و تغییر ساخته و او حفظ قرآن و محافظت حق تلاوت داده و الحق که ولی الله اتباع و تعلیمه کالی کا بیض
 نموده که او فقره ملحوظه خود را بدو موضع کتاب کریم منسوب ساخته و ولی الله هم فقره ملحوظه خود را دو بار با نیزه
 نسبت کرده پس در نسبت کلام مترجم جنت عالی تصدیق در دو را حاصل است آری دو فرق است یکی آنکه ولی الله
 تصدیق نسبت بدو کلام حاصل کرده و کالی بیکی کلام دوم در طریق تحریف مخالفت فاشه که کالی بیجا
 و آذین هم لغو و هم حافظون و الحاقظون لغو و هم نهاده و ولی الله بجای آن و الذین یخفون فرو و هم
 آورده فاعبوا یا اعدی الابله و العجوز من تحریفات سهولاً و الکلبا پس کاش مخاطب طلاعی بر از اهل الحقا که
 در باب مامت بخص حسن ظن بلا اختیار و تحقیق مدح و ثنا و آن آغاز نهاده بهم برسانید و بر تحریف و اهل
 بزگوار خود مطلع شده از نسبت تحریف با لحن خود را باز میداشت و از طرف آنست که خود مخاطب نیز
 کلام الهی را تحریف نموده است چنانچه در کید صد و دو گفته و لهذا در نفس قرآن وارد است لیس علی المیز
 حرج و نیز مخاطب عقیده اول باب هشتم تحریف بعضی آیات کرده است چنانچه گفته و مخالفت این عقیده
 با کتاب و با ضومن انبیا و رسل و ائمه ظاهر است حاجت بیان ندارد و قال الله تعالی فاذا هم من الاجناد
 الی یتیم یتسلون و یقولون من یعدیلنا الذی فطرکم اول مرخ و ضرب لنا مثلاً و خلقنا
 قال من یحی الھنظام و حی یم علی عیبیا الذی اذناها اول مترجم الی ترکیب تحریف و الیه ترجع الهم
 درین عبارت آری میقولون من یعدیلنا بخلاف سبعین و تبدیل فابوا و یقولون که او نیده و فقره ثم الی
 ترکیب هم از طرف خود اختراع کرده کلام الهی پیدا شده و تحریف ایز و بر کیم و الیه ترجعون که در سوره هود
 واقع است باین طور ساخته و در تحریف آیات و در کتاب افلاطون از کالی و مخاطب و اهل نجاب
 چه جای چیست که اگر بر ائمه مشایخ ائسان نیز باین بلا مبتلا بودند تا آنکه بخاری که امام الامم است
 هم و در نقل آیات یکدو آیات کثیره بر خلاف قرآن وارد کرده چنانچه بر آذین محمد بن عبدالله زکریا
 شافعی که مخاطب هم در بیان الحدیث اول با بر ائمه غلبه ستوده و در تنقیح شرح صحیح بخاری که حسب اناده
 مخاطب و در شروع بسمان بیعت کثرت شهرت و طغی و کثرت نقل و وثوق اقتدار بر آن حکم کن آن حال
 شده جای که بخاری گفته آتیا اعطیا میفریذ آتیا یعنی اعطیا سرفی قال السفاقیه لعل ابن
 عباس قرأ بالمد لان اتی مقصود معنی جاکه و مد و مدعای محبته اعطی قال السفاقیه فی مالیه قدر ذکر

ان الجادى رحمه الله كان بهم فالقران وانا ودر في كتابه ايا كثيرة على خلاف ما هي في النسخة فان
كان هذا الموضع منها الا في قراءه بلغة الخ ووم الكه جسي از صحابه تابعين واساطين ودين حسين
قائل انه يجوز متعديس بنا بر عموم مخاطب لازم آيد كه انيها مخالف صحيح قران شريف و معروف آيات الله
باشند بسبب عجب كه در پرورش و تشنيع و طعن اهل حق صحابه تابعين و ائمه معظمين خود را بر مشفق طعن ميسازد
و نغمه تشليل و تو بين شان مى نوازد علامه ابن حجر عسقلاني كه محامدا و سابقا بر زبان مخاطب شنيدى در صحابه
در ترجمه سلمه بن اميه بن خلف الجهمي گفته و قال ابن حزم في المحلى ثبت على تحليل المتعة بعد النبي صلى الله عليه
وسلم من الصحابة بن مسعود و ابن عباس و جابر و سلمة و معبد ابنا امية بن خلف و ذكر اخرون
از بن جبارت ظاهرست كه حسب فاده ابن خزم از جمله صحابه بن مسعود و ابن عباس و جابر و سلمة و معبد برود
امير بن خلف غير ايشان بر تحليل متعه و تجوز آن بعد وفات بناب سائب بن علي بن ابي طالب و سلم ثابت بن
پس بنا بر جبارت مخاطب لازم آيد كه معاذ الله قطره صحابه مخالف صحيح قران و معروف آن باشند و قاضى
بيدالدين محمود بن احمد عيني در عمدة القاري شرح صحيح بخارى كه تبخير صحابه كشف الضنون شرح حلال
و كحل مست و بعض فضلاء صحيح انرا بر فتح الباري بمسأله ابن حجر عسقلاني ذكر نموده و ذكر متعه گفته و حكم
ابو عمر الخليلي و القديم فيه فقال و اما الصحابة فانهم اختلفوا في نكاح المتعة فذهب ابن عباس
الى اجازتها و تحليلها لا خلاف فيه في ذلك و عليه اكثر الصحابة منهم عطاء بن ابي رباح و سعيد بن
جبير و طاووس قال و روى ايضا تحليلها و اجازتها عن ابي سعيد الخدري و جابر بن عبد الله قال
جابر تمتعنا الى نصف من خلافه و صح حتى نهى عن الناس عنها في شان عمر بن حنيفة از بن جبارت ظاهرست
كه صحابه در نكاح متعه اختلاف كرده اند و ابن عباس بسوى اجازت و تحليل آن رفته و خلافي از ورين بايست
يعني بلا خلاف ابن عباس كامل بخوار و حلت متعه بوده و اكثر اصحاب ابن عباس كه از ايشانند سعيد بن جبير
و طاووس و عطاء بن ابي رباح قطعاً و تماماً بخوار متعه بودند و تجوز متعه از ابي سعيد خدري و جابر بن عبد
هم روى شده و روايت جابر كه متعه خود تا زمان نصف خلافت عمر كه وقت نهى و از متعه و در شان عمر بن
صريت بوده نقل كرده و دليل است بر آنكه او متعه را جاز نميدانست و نهى عمر را قبول نكرده بود و انرا از ابي رباح
ساقط ميدانست و ابو نظير يوسف سبط ابن الجوزي كه از اكابر علماء خفيعه و اعظم شهورين معتدلين است
در كتابه ابراهة الزمان گفته و تلاخلف الناس في جواز المتعة فقائمة العلماء على انها باطله و روى جوازها

بعض
عنه قد وقع في بعض النسخ ان
نعمه متعنه اوله الزمان فتاقت عليها
حججهم

جوازها عن جماعة منهم علي بن عباس بن جابر بن عبد الله و ابی سعید الخدری و عطاب بن ابی باح و ابن حجاج
 و ابن ابی ملیکة و طوائف ازین عبارت واضح است که جواز مستحب از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و
 جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری و عطاب بن ابی رباح و ابن عمر و ابن لیکه و طاوس و سید است پس کاش کتاب
 در سلف و معنی را بنده که چنین ائمه اعلام و شایع نظام سنتیه که تا بعین تمام و صحابه کرام اند بجز از مستحب فاعل گردید
 اند و خود را از ایراد تشنیعات شنیده استخر آت فطیعه و نبوت بی اصل و خرافات پرنزل که از ادب اهل علم هم
 در گذشته شایسته بر و مانده بجمادات سو قیود اهل تسخر دیده باز می داشتند و لکن چون اصلا احوال تحقیقت حال خبر سلف
 و طبع الفکار گرسنه بهار و در مضار تو بین تعیین و استخر او تسخر بر حکم شرع زنده کال جبارت و نهایت خسارت
 خود ظاهر ساخته اند و ساطین مذمب خود را با قعی الغایر رسوا نمودند بلکه در ضلال و الحاد خود حجت است
 ائمه سلف خود که تکفیر و تضلیل عامین صحابه یکسند کمال و ضوح رسانیدند و ابن تمیمه در نهج السبیه گفته
 و قد ثبت فی موضع غیر هذا ان جهادات السلف من الصحابة و التابعین كانت اکل من اجتهاد المنا
 لان صوابهم اکل من صواب المناخرین و خطاهم اخف من خطاهم المتأخرین فالذین قالوا من الصحابة
 و التابعین بصحة نكاح المنعة خطاهم ایمن من خطاهم من قال من المناخرین بصحة نكاح المحلل من اکثر
 من غیرین و جماعتی ذکرناها فی مصنف ازین عبارت ظاهر است که جواز صحابه و تابعین فاعل بجز از مستحب
 و هر چند این تمییز را درین باب غامضی می نماید و لکن براهین از اخف الیسر تجویز است انرا از حسن و بخت از تجویز
 جمعی از سنتیه نخل محلل را با کثر از بسبب و جمعی و اند پس مخاطب را چه احتمال و داعی رود و ده که تجویز سنتیه را مخالفت
 صریح قرآن و تشریف آیات که میسر می برد و همت را تبیین و تعیین و طعن صحابه و تابعین می گارد و فکر مظهر
 خود از تکفیر و تضلیل سلف خود سنتیه که طاعتین صحابه را محمد و زینب می دهند بدل نمی آرد و از عبارت ثعلبی
 که در باب بعد خوابی شنیده ظاهر است که عبدالله بن عباس و بعض صحابه و دو طائفه از اهل بیت تجویز نكاح سنتیه کرده اند
 و از عبارت زبلی که می آید نیز ظاهر است که تحلیل سنتی از ابن عباس شترست و تبعیت او در تحلیل مستحب اکثر
 صحابه بن عباس از اهل بیت و مکر کرده اند و در مختصری در سبب الا برار و در باب رسوب گفته اند مع فی اهل
 القضاء و المنعة و الماء من الماء و الوضوء ما مسته النار و ابن حجر و زینب الباری گفته اند خلف السلف
 فی نكاح المنعة قال ابن منذر جاء من اهل النخعة و راسان العیون تصنیف علی بن بران الدین
 علی بن مکرر است و الحاصل ان نكاح المنعة كان مباحا ثم نكح يوم خیر شرا یوم الفتح فنكح فی ایام
 المنعة

و صحابه کرام
 و تابعین
 و سلف
 و معنی

ص
 کتاب
 النکاح
 باب
 نكاح
 المنعة
 من
 صحابه
 و تابعین
 احوال

ص
 من
 صحابه
 کرام
 و تابعین
 و سلف
 و معنی

الفتح واستخرج من الیوم القیة وكان فی خلاف فی الصدق لاول ثم وقع واجمع علی تحریر وعباد
 جوانه انسی این عبارت هم دولت دارد بر آنکه در صدر اول در متع خلاف بود یعنی بعضی در اول قائل قائل بود
 متع بود و بعضی قائل بدم جواز و ترمزی و صحیح خود گفته و امر اکثر اهل العلم علی تحریم متع ازین عبارت هم متع
 و تحریم متع ظاهر میشود و واضح میگردد که بعضی اهل علم قائل بوجاهت متع اند و جلال الدین سیوطی در رساله انوار
 البیسیب فی خصائص الحسب گفته و شرع فی عهد اهل صلوات الله علیه سلم احکام تم سخت فعلی بها احکامه
 و عملی بها احد بعد هم منها فضع الحج الی العرق عند الجموع و متع النساء عند اکثر الامم و متع الحج
 فیما ذهب الیه عن عثمان و ابو ذر ازین عبارت ظاهرست که متع نسبتاً تکراراً متع منسوخ شده و آن دولت
 هر چه در بر آنکه نزد بعضی از مسنیة متع نسبتاً منسوخ نشده بلکه بر اباحت و جواز باقی است الا ان کما کان و الحمد لله
 و تجویز این جرح متع را چنانچه سبب ابن الجوزی نقل کرده دیگران نیز ذکر کرده اند بلکه افاده کرده اند
 که او متع را بفعل هم می آورد تا آنکه تریب نو ذرن را بکجاج متع تزییح کرده و این جرح از اکابر اعلام
 مشهورین و علمای علم معروفین است و بنا بر قولی اول کسی است که تصنیف در اسلام بنا نهاده و جمیع مفسرین
 اعلام در پی اتباع و اقتفای آثارش قاده اند و خود شش ارشاد کرده که کسی مثل من ندین علم نکرده و
 مخدین الحسین گفته که ندیدم ملقی از خلق خدا ایضا که راستگو تر باشد از این جرح یعنی بن سعید و ابراهیم
 که از ائمه اربعه سنیه است ترجیح داده و فرموده که او اثبت است از مالک ارباب صحاح سنه و آیات او را
 علی تفسیر من سئل عنه و تجاج و استدلال باومی نمایند و در صحاح خود می آرند عبدالحق دهلوی در طرالشکو گفته
 ابن جرح بضم الجیم اولی و فتح الراء و سکون الثمانیة هو ابو خالد و یقال ابو الولید عبد الملك
 بن عبد العزیز بن جرح المکی القرشی مولاهم صلوات الله علیهم فی الفقه احکامه اعلامت حکامین کلامه
 المعتمدین و هو اول من منفع الاسلام فی قول قال ابن عیینة سمعته یقول ما دون العلم
 تدویح احد و قال مخلد بن الحسین ما رأیت خلقاً من خلق الله صادقاً لجمعة من ابن جرح و قال
 یحیی بن سعید هو اثبت من مالک سمع باه و عطاء و طایسان مجاهدان بن ابی ملیک و سمع
 منه الثوری و یحیی بن سعید لا یضای و یحیی القطان قال فی الکاشف کان یبیح المنقعة فی بعضها
 لولا ان سئمته تسخین و ما تروى و قد جاءه السبعین و ابوعبد العزیز تابعی مشهور و یمن
 عاشته و یروى و یروى ان لا یقبل گفته عبد الملك بن عبد العزیز بن جرح ابو خالد المکی احد اعلام

قول علی
 اصل المتع
 سبب
 من
 من
 من
 من

۲۹۹
 ح

احد الامام الثقات يدلس هو في نفسه مجمع على ثقته مع كونه قد ترجع نحو ابن سعد بن
 امرته نوح المنة كان يرى الرخصة في ذلك كان فقيه اهل مكة في زمانه ونيز ذهبه في ركا كفتة
 عبد الملك بن عبد العزيز بن جرج ابو الوليد ابو خالد القرشي مولاهم الملكى الفقيه حله الامام
 من مجاهد وعطاء بن ابى مليكة وعنه القطان وروح وحماد بن عمار قال ابن عيينة سمعته يقول ما
 تدوى يواحد توفي ٥٥ اركان يبلغ المنة ويفعلها وحين بعض تضائل وحماد بن جرج كجارج قلوب خنا
 سعة است شنيدي الحال بعض مفاخر وساقب سعيد بن جبير وعطاء بن ابراهيم وطاهوس ابن ابى مليكة
 تجوز مئة بكر ونيزايشنيدي عمدة المحققين رئيس المدققين ايشان علامه نووي ورتبه في طباطب
 كفته سعيد بن جبير تكرر في المختصر ذكر في المذهب والوسيط في الشهادات وغيره هو الامام الجليل
 ابو عبد الله كذا في الجوهري وقيل ابو محمد سعيد بن جبير هشام الكوفي الامام الوالي
 بالوجه منسب الى الامام في البصرة والته هو ابن الحرث بن ثعلبة بن دوان بن ابي بصير
 الامام مضمون ابن سعد بن خزيمة بن زهير بن الياسم سمع سعيد جماعات من ائمة القلاب
 منهم ابن عمر بن عباس ابن الزبير وعبد الله بن فضال وابو مسعود البصري والشمس بن جهم
 من الثنايين روى عنه جماعات من الثنايين وغيرهم وكان سعيد من كبار الامامة النابغة
 في التفسير الحديث والفقه العبادة والورع وغيرها من صفات اهل الخير من ياتخذ السبع بن زهير
 الواسطي قال كان لسعيد بن جبير بك يقوى من الليل بصياحه فلم يصح ليلته حتى اصبح فلم يصل سعيد
 تلك الليلة فشوق عليه فقال ما لقطع الله صوتي فاسمع له صوتي بعد وذكر البخاري في تاريخه عن
 سفيلان الثوري انه كان قد يقدم سعيد بن جبير العلم على ابراهيم النخعي وذكر ابن ابي عمير باسناده
 عن ابن عباس انه قال لسعيد بن جبير قلت قال احدك شاهدت باسناده ان رجلا سال ابن
 عمر عن فضيعة فقال سل عنها سعيد بن جبير فانك تعلم منها ما اعلم ولكنه احسب حتى باسناده ان ابن
 عباس كان اذا اناه اهل الكوفة يستلونه يقول ليس فكم سعيد بن جبير عن شعيب بن اسحاق
 قال كان يقال سعيد بن جبير جهنم العلماء ومناقبه كثيرة مشهورة قلته المخرج بن يوسف صبرا
 ظلم في شعبان سنة خمس وعشرين ولم يعيش المخرج بعد الا اياما وكان من سعيد حين قتل تسعا
 وربعين سنة هذا هو الامام وهو في تاريخه وغيره من الامامة وسواء وقال

دون نقل

متقدم

قتل شد و پنج و تسعين هوان بن ثلث و خمسين قال ابن قتيبة قتل سنة اربع و تسعين و هو ابن
 قسح و اربعين من يمان خلف بن خليفة فاحد ثني جواد الحجج قال رايت داس بن جبر بعد ما
 سقط الى الارض يقول لا اله الا الله و كان سعيد ثلثه ثمنين عبد الله و محمد و عبد الملك و
 ابن قتيبة ان الحجج اخرا في قتل شفت قال اخرا انت لتفسك فانما القصاص امامك ان من عارت
 ظاهرت ك سعيد بن جبر امام حليل و ازجا عاقب از ائمه صحابه تابعين سبع حديث نموده و جماعتي از تابعين از
 روايت حديث يكسند و او از كبار ائمة تابعين و متقدمين ايشانست و خبر حديث و فقده عبادت و دوع و
 غير ان از صفات اهل خير و سفيان نوره افاده كرده كه سعيد بن جبر بقره بود برابر ابيم يحيى و علم و ابن عباس
 اورا امرت حديث رو بر خود كرده و اين معني را از نعم الهى بر او دانسته و نيز ابن عباس آمدن اهل كوفه را
 پيش و برى سوال با آنكه سعيد و ركونه بود دست فرسايانست و كليفت كرايانت و شما سعيد بن جبر و ان
 هم سائل امر رسول از سعيد بن جبر نموده و اعتراف با حيت او كرده و اشعب فاده كرده كه سعيد را حسب
 ميگفتند بالجهل ناقب و بسيارست و اهل بخت تبار و ابن سناقب حماد استجاب لدعا و صاحب كرامت و عرق
 عادت هم بوده و فائز بر جبر شهادت و سراو بعد بر شدن از نين نازين و واقعا دن بر نين كلمه توحيد
 گفته الهى نيز ذلك طاوس نيز از كبار تابعين و علماء و فضلا و صالحين بوده و از ابن عباس ابن عمرو بن عمرو و جابر
 و ابو هريره و زبير بن ثابت و زبير بن رتم و عائشه سبع حديث نموده و علائق تابعين از روايت كرده اند و اتفاق
 بر بلايت و فضيلت و وفور علم و صلاح و حفظ و ثبت او و عمرو بن ميار گفته كه نديم كسى اكا هم مثل طاوس نوره
 در تهذيب السالكين و القانت گفته طاوس بن كيسان اليماني النابغة مكرمه المنصور ذكره في المهدى في اوق
 كتاب حيا الخواتم ثم في دل تحمل الشهادة هو ابو عبد الرحمن طاوس بن كيسان اليماني الحجير
 مولا هم و قيل الهداني مولا هم كان يسكن الجند بقرع الجيم و اثنون بلدة معرفة باليمن هو من كبار
 التابعين و العلماء الفضلاء الصالحين سمع ابن عباس بن عمر بن عمرو و جابرا و با هريره و زبير
 ثابت ابن ابي رهم و عايشة و حمزة و عبد الله الصالح بن الصالح و مجاهد و عمرو بن دينار
 و خلف بن نوفل و تابعين و اتفقوا على جلالة و فضيلته و وفور علمه و صلاحه و حفظه و ثقته
 قال عمر بن دينار و ايت احدا قط مثل طاوس نوري بكملة في سابع ذى الحجة سنة ست و
 مائة هذا قول الجمهور قال الهيثم بن عدى ابو نعيم سنة ضعف عشرة مائة و المشهور الاول

در تهذيب السالكين و القانت گفته طاوس بن كيسان اليماني النابغة مكرمه المنصور ذكره في المهدى في اوق

والشهور الأولى فالواو كان بضع وسبعون سنة والاعطاب بن ابي رباح كخايز مقامات قنصل ومكس
بعض فضائله او سابقا شنيدى وباروزين جابض بلابل فضائله او برزبان علامه نووى باير شنيدى ودر تهنيت
والغات گفته عطاب بن ابي رباح تكرر في المختصر المندب وذكره في الوسيط الحيف والرهن في بسطة وطي
المرقن واسم ابي رباح اسلم وكنيته عطاء ابو محمد المكي القرشي مؤلف بن خيم القرشي الغزي وعطاء
معدود في كبار التابعين ولد في آخر خلافة عثمان بن عفان وقتا بكرة وسمع العبادلة الامري بن عبد
واين عباس بن ابي الزبير بن العاصم وجماعات آخرين من الصحابة ثم روى عنه جماعات من التابعين
كعمر بن دينار وان هري وقاتة واخرين وخاله نوح بن مريم وهو من فقه اهل مكة وانتم الشريفي
وهو احد شيوخ اصحابنا الشافعيين في سلسلة الفقه المتصلة بسؤال الله صلى الله عليه وسلم
سبق في اول هذا الكتاب وينا عن سلمة بن كهيل قال ما رايت من يطلب بعلمه ما عند الله تعالى
غير عطاء وعلق بن مجاهد روى يناعن لادري قال كان عطاء ارضى الناس من يناعن سعيد بن
عمر بن قيس قال اذا اجتمع اربعة لم ابال من خالفهم الحسن وسعيد بن المسيب ابراهيم وعطاء هؤلاء ائمة
الاصحاب وعمر بن ابي ديل قال حج عطاء سبعين حجة وقال الشافعي ليس من التابعين احد اكثر اثباتا
للحديث من عطاء وروى بن ابي حاتم باسناد صحيح عن سفيان الثوري عن عمرو بن سعيد عن
امه قالت قدم ابن عمر مكة فسالوه فقال ابن عمر سمعوا من المسائل فيكم ان ابي رباح وعمر بن
قال فاق عطاء اهل مكة في التصحيح وعمر بن محمد الباقر روى ما يقوله من الناس اعلم بالمرح من عطاء وقيل
الباقر روى ايضا خذوا من حديث عطاء ما استطعتم وقال اسمعيل الظن ان امية كان عطاء يليل
فاذا نظره خيل اليه ان يوقد وقال ابراهيم بن عمر بن كيسان اذكرهم في زمان بنى امية يامن في الحج
صالحا يصبح لا يقف الناس الا عطاب بن ابي رباح واقفوا على توثيقه وجلد لثه واما منه توثيقه
قال الحميري سنة خمس عشرة ومائة وقيل اربع عشرة وقيل سبع عشرة اما ابن كيسان ابراهيم بن
ابن واما ابن نبت عبد الله بن ابي رباح شكوه كفته عبد الله بن ابي مليكة بضم الميم ونسخ اللقم
سكون التثنية وبالخاف هو ابو محمد وقيل ابو بكر عبد الله بن عبد الله بن ابي مليكة تاييدت
التي القرشي لاهول المكي من مشاهير التابعين وعلماهم وكان قاضيا على عهد عبد الله بن الزبير
قال ذكرت ثلثين من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم سمع ابن عباس وعائشة بن ابي رباح

٢٢٥
٢٩٩

و در حق بنده بر جرح و مطلق سوا همات سند سبع عشر و مانند کذا فی جامع الاصول و ابن حجر زهدی
 بر ترجمه عبدالله بن عبید الله بن ابی ملیکه گفته و تاریخ الجهادی قال ابن ابی ملیکه ادرکت ثلثین من الصحابة قال
 ابن سعد کلامه ابن الزبیر قضاه المائت کان ثقة کثیر الحدیث و هو عبدالله بن عبدالله بن عبدالله بن
 ابی ملیکه زهدی کذا فی سبک ابن الکلبی غیره قال الجهادی یکتب بالجمع و له اخ یقال له ابو یکر قال العجلی
 سکتی تا بنی ثقة و قال ابن حبان فی الثقات مرای ثمانین من الصحابة بنی سعد و راکن ابن بنی نضال و محمد بن
 ابن تا بنی علاوه بر شهوات جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بنی سعد و صلاح ایشان علی ما صح به الخلیف
 باید که حضرات اہلسنت تا کم بخون نشینند و طریق توحد و ماتم و سوگواری و جرع و فرج و بیقرار می گزینند کما فی
 و صحیح عقول و فناء و لدا و ائمه و سلاف ثمان کرشنیجات تعلیم بر تجویز ستمی انگیزند و زلیات سو قیہ ر
 با جزانات ذوقیہ می کشند ظاهر و با هر گردید و برات ساحت الطبیق و ابقان و نهایت سناست طریق تفسیح التنبیاز
 شان بود و عیان گشت و تردد ملک ہم که یکی از ائمه از بر سنیہ و از اعظم اراکان دین ایشانست متوجہ بنی سعد
 چنانچه شمس اللیلة محمد بن احمد بن ابی سہیل سرخسی در بیست و بر مان الدین علی بن ابی بکر در ہادیہ بدر الدین محمود
 در شرح کثر الدقائق و زلیعی و در بیان الحقائق و وجیہ الدین و شرح مشارق الانوار و محمد بن محمود الحنفی و زلیعی
 حسن بن منصور بن محمود شہو ربیعانی خان در فتاوی خود و الیاس در شرح و تالیف و ابو المکارم نیز در شرح
 و تالیف و عالم بن العلاء در فتاوی تالیف و تالیف و شرح رضی الدین بغدادی در سراج و تالیف شرح مختصر قدوسی و تالیف
 ابو بکر محمد بن احمد در فتاوی تفسیریہ و قاضی بکن الحنفیہ در فتاوی خزائن الروایات و تالیف ابو سعید ابو سعید
 در تفسیر و صاحب فتاوی کافی ذکر نموده اند مجموعہ ائمہ سنیہ کہ فتوی بوم جزا ستمی و حسد
 نیز از او میکنند کہ ترجمہ متواتر از آن ثابت نیست و عدہ العاری شرح صحیح بخاری مذکورست لذلک تقریران سناح
 المنتفعہ غیر صحیح نقل بحدی و علی فی سناح متعہ فاكثر اصحابنا لک قالوا لا یجد لہ شبهة العقد الخلاف للمنفذ
 فیہ لانه لیس من ترجمہ القرآن و لکنہ یعاقب عقوق بر شدیدیہ ہر گاہ حسب افادہ ائمہ و شرح سنیہ ترجمہ متواتر
 قرآن ثابت نباشد و باین سبب بروا طبعیہ ايجاب حد نکند پس بنیابت الھی کہ تجلطب و کابلی و اسلاف
 شان در ادعای دلالت آیات کریمہ بر ترجمہ متعہ و انہم بعد احوال نصوبت بہایت مراحت و وضوح و ظهور
 ثابت گردید و نہایت فخری و ہوان شان حسب افادہ اسلاف عیان ثابت گشت و الحمد للہ اللہ علی اہل
 تہتم علی القرآن و استیصال کذبہم و انقراض ہم علی الملک الدیان و نعوذ باللہ من سائر الشیطان و استیصالہ

جلد اول
 ابن سعد
 ابن الکلبی
 ابن حبان
 ابن حبان
 ابن حبان

ص
 عز
 حسن
 بن
 کاتب
 ابن
 ابی
 یکر

تہتم

درست است که در بیان حضرت بهتان نشان و ادعای ثلاث آیات قرآن بر تخریم متعه تخریح
 این مباح که ملازم دلجای نلیقه ثانی بوده و در محضات و شکلات رجوع با و می آوردند و دست به امان او در دست
 حضرت و اضطرار می زدند بایست و مستحقست زیرا که مذاهب بن مباح آن بوده که آیه فاستمتعتم بهن و در تخریم
 متعه نازل شده و آیه که بر می حکمت و نسخ نشده و مخرج متعه با نرسد چنانچه نفوی در عالم التیاز کتب تخریم گفته
 و کان بن عباس رضی الله عنهما یذنب الی ان لا یتدعی حکمة و یدعی حکمة و یدعی حکمة و یدعی حکمة پس هرگاه آیه که بر می
 فاستمتعتم بهن آیه در تخریم متعه نازل باشد حکم و غیر منسوخ بود ولات غیر آیات بر تخریم آن کذب محض باشد چه
 آنکه از جانب او آفت که است با این که بر و فرود ادعای نهایت تحقیق و دقیق و دومی تفرود بحد است
 قرآن و ادوارک متعلقات آن و تخریم و تخریم حدیث بمقابله الحق چنان در تیره تعصب گذشته و سرسریه میشود
 که از متعلقات قرآن و غیره هم سهوات سنگرف می رانند و از اولیات بلیه فعلت کمی کنند و ازین قبیل است
 او کما ولات این آیه که بر می بر حرمت متعه چنان آیه یکیه است حسب تفسیر حات ائمه و سابقین ایشان و هرگاه
 این آیه یکیه باشد استدلال بان بر تخریم متعه از جانب مفسر حکام است چه شیوه تخیل متعه و جواز آن در حدیث
 سوره بلا تفاق ثابت است چنانچه عبارات و آله بر جواز متعه از صدر اسلام مانفرد و غیره و با تحلیل آن در غرضه
 او طاس بعد ازین خواهی شنید و سابقا و تخریم تحلیل متعه در تخریم الوداع در باقی پس اگر این آیه که بر می ولات بر
 حرمت میگرد و چگونه بعد از تخریم متعه ثابت میشود و اگر قابل نسخ این آیه تخریم متعه شود باز هم استدلال بان بر
 تخریم متعه درست نمی شود پس باره ازین نیست که یا دست از ولات آن بر حرمت متعه باید برداشت
 یا اعتراف نسخ آن باید ساخت و بجه صورت ثابت بان در تخریم متعه از جانب مفسر است غرائب خرافات
 و خود مخاطب و آیه بودت اعتراض تفسیر آن جناب ابراهیم بن محمد و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام یکی بود
 سوره شوری تاها نموده و همچنین اگر کسی و دوم یکی بودن آت ذالقدری حقه را دلیل قطعی بر کذب
 نزول آن در اعطاف کند پنداشته لطایف تاویل و توجیه را هم سد و ساخته است بانکه حکم است بیکیت
 آیات حجت بر الحق نیست و احتمالات دیگر هم در حجج اجماع متفرق است که درین مقام بکار نمی آید
 آنکه در روز مشهور مذکور است اخرج ابن ماجه عن النبی فی قوله لا یحل انظر انا من النساء و
 ما ملکات یا انهم قال متنازین صیارت ظاهر است که سدی تفسیر زوجه با مراده کرده و ظاهر است که بر تخریم
 هم مراده و مسلط است و غیره و من ذکر است اخرج عبد بن حمید بن المنذر بن ابی حاتم عن قنا

والرق والكفر حق او المثل العواض عادت للوازم باجمعا كما اذا صاحبت بعد التثنية و
 عتقت بعد الرق والسلب بعد الكفر بخلاف المستمع بها فانها لاجل دخول الاجل في نفس العتد
 لا تصلح لتلك الوازم فقد بان الفرق بين التصويتين على انما لم يجد ليلد نحصا للمستمع بها
 هذه الاحكام لا في كتب الشيعة لا في كتب العامة فمتمهي سعيهم ذكره لا لعل على كونها مباحة
 في باختياره لا تستلزم التخصيص وانما الفرق عظيم بين تفكك الوازم واحد وبين انفكك الوازم
 كما هو الواجب منها من منع البيان انتهى اقول قد خطب صاحب منع البيان خطبا لا يحيط به الا تكلم
 والادهان واليدى من عجائب الخرافات وغرائب الهند ان ما يلعب به النسوان والتصبيان والبالغ
 ما يدلك على بعدة عن حجة العلماء الاعيان اذ عامة ان بعض الوازم ما ينفك عن الزوجية في بعض
 الاعيان فان هذا القول المبني صريح الفساد والبطول ولا امرى يجزى على قصد يقدر احد
 وان بالغ في الفساد والفسان وان الوازم من لا تفكك ولو بعضه وان الوازم هو الذى
 يمنع انفككه في سائر الاوقات والازمان قال اليها صرح في المسلم ان الوازم حقيقة امتناع
 الا تفكك في جميع الاوقات فالعرض الذى يمكن انفككه عن العرض في بعض الاوقات لا يبقا
 عليه الوازم وما تشبه بعدم انفكك اعتبار العدة عن الزوجية استدلاله بانفكك المتسمع
 بها فما يستغربه كل عاقل ويستظف به كل فاضل لانه لو كان ذلك من الوازم الزوجية تخلفه
 في المتسمع بها دليل على حرمة المنفعة من خروج اذواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن صلوات الرزق
 والزم والعياد بالله عدم جوان نكاحه وهل هذا الا الحاد وعناد فهذا التثنية صريح البطول
 والفساد فيجعل الحاد من هذا الاشكال الشديد بالاعتياض لانت حين مناص فقد ثبت
 كون نبيك لعده في التوبة والرسالة ويرى ما يتبدل الكفر بالضلالة فعنى بالله من استيلاء
 الشقاء والجهالة ثم ليس عند بعض اهل السنة اعتبار عدة اربع شرط في سائر النكاحات فما
 ظنك بالمتسمع بها قال في بيان الحقائق شرح كنز الدقائق وقال لفا سم ابن ابراهيم بن جعفر القزويني
 بالنسخ عن الله تعالى باج نكاح ثنتين بقوله مثني ثم عطف عليه ثبوت وبراء بالواو وه
 للجمع فيكون المجموع تسعا ومثله من النكح ابن ابي ليلى انتهى فلوان اسقاط اعتبار عدة الا ربع
 في المنفعة موجبا لخروج المتسمع بها عن الزوجية فليكن اسقاطه في النكاح ايضا موجبا لخروج المتكلم

جملها

عن الرتبة فيلزم تحريم النكاح ايضا قوله فقد بان ان السمتع باليست من المنكوحات ولا
 المنفعة نتاج فكفي في تكذيبه وباطاله ما شاع ووافع في كلمات سادته وشيخه واساطينه ائمة من
 اطلاق النكاح على المنفعة قال العين في عمدة الفاري نكاح المنفعة هو النكاح الذي بلقظ المتنع الى
 معين يجوز ان يقول لامرأة تمتع بك كذا مدة بكذا من المال قال ابن عبد البر في التمهيد اجمعوا
 على ان المنفعة نكاح لا اشهاد فيه وان نكاح الاجل يقع فيه الفقرة بله ملاقى كما يثبت بينهما
 فدية العباوة صادقة على حصول اجماع منهم على ان المنفعة نكاح فالنكاح شقاقهم في العناد الصريح والاشهاد
 البواح ويجوز بعد ذلك الاشارة الى كثير من العباوة الدالة على اطلاق لفظ النكاح على المنفعة
 ومنها وعباوة النيسابوري التي ستاتي فيما بعد حيث قال ولو سكنوا الجاهل بمجاهد من متها فما
 عادة الشدة احتياجهم الى البحث عن موطن النكاح انتهى

فلو لم يكن المنفعة نكاحا لم يكن لقوله من موطن النكاح هناك معنى وغير ذلك من
 الرديات والعبارة التي بمعنى بعضها وسيجي بعضها يدل على ان المنفعة نكاح حتى ان البخاري ايضا
 لفظ النكاح على المنفعة حيث قال في كتاب النكاح باب نكاح نبي سول الله صلى الله عليه وسلم من نكح
 المنفعة اخيرا فالصحيح البخاري كما مضى خالف الخلف في نكاح المنفعة ما قيل الا
 بالمواضع الطارئة فما لا يجدي تقعا ولا يدفع التقض فعلا لان محض الاتكاف ما يفك
 عقد الامتيازات يدوم على تسويل التصاك بل لو كان هذا الامور من لوازم الزوجية ما كانت
 في حمت من الاوقات سواء طهرت عليها العلى من مكانت سليمة من الاوقات والشفت
 بابداء الفرق في هذا المفاد ليل تام على عقله عن قاعدة المناظره واداب العلماء الاعلام في التام
 بالطلاق لانهم على العارض المفاد عن قلة ما وصته بالعلوم وتقول بالقول المخادق كذا
 اثبت بهذا الفار عن حيرته وانظر اية في المضايق وعنارة في المزالق وعدم غشور على الحقا
 وما ذكر من عدم وجوب تدليله مخصصا للمستمع به عن هذه الاحكام لا في كتب اشيعه ولا
 في كتب العامة فهو من كمال انها كده في التعصبات فان لا مثل الغصيص اذكرة المحدثين
 الفخام والفقهاء الكرام وثبت بعضها ايضا من كتب الخصام كما سيظهر عليك فيما بعد استثناء
 المنفعة في العباوة مع كونها من العامة اطلاق على التسمية لفظ العامة وتلك طامة ياها من طامته

من طاعتان العامة لقب. ثم روعين ولو من زوجين بل يدبر كون السنين المتخالفين الجبال
 والفسهاء الضال من عدما الخ من حاتن الى الفصل المصام قوله باختياره لا تستلزم التخصيص
 اذا ثبت الاية ثبت المطلوب المراد بعد ثبوت الاية لا يتشبهت تلك بالاشبه الواهية الا
 الما كما حكاهنا نستشر ضعف دليل التحريم فضعف عنده الماد او كالمقيم والقاء غير مستقيم فغرضها
 الكاد على التخصيم والتقييد وانما هو ترتيب في باب الحد يد كما يضر لولا لا لا يغني عن الفتح السمع
 وهو تهديد فان عدم ثبوت التخصيص لو سلم فإتيان لا يتفك هذه الاحكام من الاستماع بكالات ان
 يكون المنقح حرما وانما كان الاية لا تستلزم التخصيص فكيف يكون عدم ثبوت هذه الاحكام
 مستلزم للقالة على المحرمية كالات ان التخصيص وابلغ انفرق بين اللوازم الواحد واللوازم
 العديدة من لانها البعية والتحكيمات لغير التولية ومع ذلك عرفت ان هذه الاحكام كلها تنفك
 من لزوجة المائة فكيف يتم حصرها في تلك في لانها واحد هل هذا الاقوى معانف العجبان قوله
 ثم اللوازم التي تنفك عن الزوجة المخرج الصحيح قلنا اللوازم المنفكة من الزوجة ان يد من لزم واحد
 وهذا لزم المخرج واحد وهو احد شاهد على انه وكا بر واحد اما آنچه گفته بودم قسم زن متعد را در زوج
 داخل توانسته بود و حال آنکه احکام از زوج از عدت طلاق و ایضا و ظاهر و حصول احصان بوطی او و امکان همان
 وارث بر مثنی است پس جوابش انست که بسیاری ازین احکام از زوج و اتمه هم در بعض حالات مثنی میشود
 پس اگر اشتداد جمله از احکام دلالت بر خروج مثنی بها از زوج و بطلان مثنی کند لازم آید که در صورت اشتداد بسیار
 از احکام از زوج و اتمه مخرج باطل شود و آن زوج مخرج از جمله ازواج گردد و او نیست مطلقا مخرج و هر دو
 مقام فائده ندارد و نیز دخول مثنی بها در جمله ازواج و بطلان آیه و الذین هم لغرضهم مطلقا بر عدم جوانز
 مثنی بهن علامه زعفرانی ثابت و متحقق است در تفهیم کتب در ذیل تفسیر آیه مذکوره گفته بخان قلت بل غیر ذیل
 علی تحریم المثنی قلت لان المنکوحه بنکاح المثنی من جمله الازواج اذا صح النکاح حاصل آنکه اگر گوئی آیا درین
 مذای تعالی و لیلی هست بر تحریم مثنی خود اتم گفت ز زبیر که در سننیکه منکوحه بنکاح مثنی از جمله ازواج است و سننیکه
 صحیح باشد بنکاح و اگر تعصبه فید از قبول لازم زعفرانی سرتا بلکه بر احتیاج و استعمال بجز مثنی مثنی زن
 اینک کردن کرده بهر جهات اتمه و ما بین و ارکان شان می تکلیف فرماری و کتاب ترجمه بهر شایسته
 گفته و اما ابو الفاسم محمد بن علی زعفرانی صاحب الکشاف فی التفسیر لای تراغ ان کان فی غیره خالی و اما

صی
 سور
 المونون
 بر ۱۸

صی
 التفسیر
 در بیان مثنی
 ان شاء الله

عظيمة من علم العربية ثم اندعزف في الكشف الشافعي بالتقدم في علم العربية في كل جميع كتاب
 الموضوع غير يمكن ان يكتبه هنا بموضعين الاول انما تكلم في تفسير قوله تعالى ذلك اني انزلت
 نزل فيه الوحي الربانية من الشافعي ذكر الوحي في تصحيحها قال وكلام مثل الشافعي من اعلام العلم
 ومن ائمة الشرع ورؤس المجتهدين حقيق بالمحل على الصحة والتدايم قال في كتابنا المسمى بكتاب
 شافعي في كلام الشافعي شاهدا بان كان عليه كتابا وطول باعاً في كلام العرب من ان يخفي عليه
 مثل هذا الموضوع الثاني لما تكلم في سورة النساء في تفسير قوله تعالى فيمضي ما يصيد طيباً وقال الربيع
 التصعيد وجملة من يربا كان وغيره ولو كان من جنس الارباب عليه ضرباً بالمتين يدعى عليه مسح لكان ذلك
 طويلاً وهو مذاهب حنيفة فان قلت فما تضع بقوله تعالى في سورة المائدة فاصحح هو
 وايدى كمن يدرى ببعضه وهذا لا ياتي في العواذ في الارباب عليه قلت لو لم يبتدأ بالفتاوى
 فان قلت هذا تصدق لا يفهم احد من قول القائل سمعت بابي من الدهن من الماء من اثار
 الامعة التبعض قلت هو كما تقول في الاذعان للحق اقول من المراه هذا كلام صاحب الكشف نقله
 بلفظه وهو صحيح بان نظر الشافعي في هذه الآية اتم وقوفه على العربية اهل مع ان صاحب الكشف
 كان على مذاهب حنيفة فكانت شهادته لا الشافعي في هذا العلم دليله على ان الامر كذلك و
 اعلم ان شهادته هو الاكابر قد بلغت في الكثرة والعوق يبلغ التواتر وجرت مجرى شهادة اهل
 في الدنيا على شجاعة على وسخاوة حاتم الرازي مبارت ظاهرست كخوارزمي خشمري والبايزاع وروبر
 وابانة عظيمه في تعبيره الاستيعاب برملات شان وطلعت وريد و محاربت او ثابت ساخته و بعد از ان باعتراف
 او بتقدم شافعي في علم عربيت اجتماع و استدلال بر فضل ترجيح شافعي بخود و از جمله مواضع اعتراف او و
 موضع نقل کرده و بقول خود هو لا الاكابر يرون خشمري از اكابر ثابت نمود پس چگونه عاقل بعد اطلاع
 برين مبارت رازي چشمتك اجتماع و استدلال بکلام خشمري خواهد زد که آن راجع بامام رازي خواهد شد و ثابت
 سفاهيت او و ثبات فضل شافعي بکلام خشمري ثابت خواهد گردید بحسب فضل شافعي بکلام خشمري ثابت
 کرده حالانکه خشمري از اهل محله شافعيست و مطلوب الحق از کلام خشمري ثابت گردد حالانکه خشمري
 از مخالفين الحق و از ائمه معتبين برانهاست و تقاضاي و عاشق کشف گفته و بعد فان کتاب
 الکشاف للشيخ العلامة احمده الله من فضل ان الشافعي قد طار صيت جلالة مدحه كالمطاني في

ص
 ٦٢
 ٦٣

في الود قطار صلوات من باهة ذكره كالا مثال في الامصار وقت شوق عيون العيون من الاناضل و
 بفضل كلمة الكلمة من اوما مثل حي وصفه بحسن التاليف طباق الافاق ووضعه للطف لترصيف
 الحدائق على الاحداق اعترف بيموج المعاند والمعادى نادى بجلوت ترتب كل نادى نادى برتاح اله
 ارباب العلم المتين والفضل المبين وينزاج به عن جوع الامحاز شبيهة المرابين عملة الروع
 منه طوبى لاناضل تلك نفوسهم ويحزوا الاستجاب منه عظامهم ويرقص رؤسهم نية لكل
 محمد مثال ولكل منصوئال وينصب الى لناظر البصير من غراب نكته اسهال تهف هو اليه
 ويح امال الفضلاء ويرف عليه فاعطوب الاذكياء يخوضون في نكته واسلر وبعوض
 على من اعد الفوائد في بجاء ^{طراء} ~~بجاء~~ بقده لها جود واهيك بهذا المدح الفاخر الثناء الباهر ^{طراء} ~~ال~~
 الالهه فعالشه بكل معاند مكابري وفعال يرتكب جاحد خاسر قال السيق في خواهد لا يكاد
 بعد ذكره ماء المشين ثم جاءه تفرقا حجاب نظري علوم البلاء غنة التي بهما يدرك وجل العجاز
 وصاحب الاكتشاف هو سلطان هذه الطريقة فلذا طار كذا في اقصى المشرق والمغرب ولما علم
 مصنفه انه بهذا الوصف قد تجلى قال محمد ثابعه ربه وشكرا بان النفا سير في الدنيا بله عند
 وليس فيها العري مثل كتمان وان كنت تبغى الهمة فالزق قراءته فالجهل كالداء والكفان كالنار
 وقد نبذ في خطبة تشير الى ما يجنب هذا الباب من الاوصاف والقصدق وتروى نسخ نظامه
 في القلوب وقر وعبدالرحمن سوامي ويسير شرح جامع صغير كفته الذهب حلية المشركين اى زينة
 الكفار سميت الحلية زينة لانها تزين العضو والفضة حلية المسلمين فيحل اتخاذ الخاتم منها لان
 الذهب للرجال والحديد حلية لاهل النار اى قبيح اهلها وسلو سلام منه ولا فاهل النار لا
 يكون فيها فاختاد الخاتم منه خلاف الاول ان غششى بقطع الزاوي الميم سكون الخاتم وفتح السين ^{المجتمعة}
 فسبلى في غشش قريته بجوارحه وهو العلامة العدم النظر محمود في خبر عن ابن مالك وزير
 زن سعة تبرجات وكرامة شبيهة بات ست علامه محمد الدين در قاسوس كفته والمفعل المضم والكسر اسم كلفت مع
 كالمناع وان تترج امرأة تفتح بها اياما ثم تغلى سبيلها وان تقم عمره الى الجحك وورامول شاست
 ذكرورت انا قال تزوجت فلان ثم شهر اهلها اقوله تزوجت فلان من الناح الا ان احتال كما
 المنة تامة فقولها شهر افسر المراد فعلنا هذا منقولة وليس يتناح وورعيات ميزان هم ودمي كراطلاق

من
 الاصل
 شاست
 ۱۰۹۱

بزکاح مستعد بوده و در جابت ترندی که خود مخاطب هم نقل کرده مذکورست فیزوج المرأة بعد من ایچی الخ
 و در روایت بخاری که از ابن مسعود منقول خواهد شد مذکورست فیخرج لها بعد ان تزوج المرأة بالثوب
 و در روایت در فتوای که از ابن مسعود نقل کرده مسطورست و منحص لنا ان تنزع المرأة بالثوب و عظمی در
 کتب غیر شرح جامع صغیر گفته نمی عن المتعة یعنی تزویج المرأة الاجل فاذا انقضت نعت المفترقة و نکاح
 المتعة هو الوقت بمدة معلومة او جمولة و سمي بذلك لان الفرض منه مجرد المنع دون التوالد و سئل
 ان الفرض النکاح و قد انما انما في اول الاسلام ثم نسخ و عبد الرؤف سنا و بی تشریح جامع صغیر گفته نمی
 عن المتعة ای النکاح الوقت بمدة معلومة او جمولة و كان جائزا في صدر الاسلام ثم نسخ و روستی که یعنی
 و عدة العاری گفته نکاح المتعة هو النکاح الذي بلفظ المنع ای وقت معین و در عبارت ابن عبد البر
 که از عینی نقل ابن مسعود مذکورست اختلافی فی نکاح المتعة الخ و نیز روستی که عینی از ابن عبد البر نقل کرده که
 او گفته اجموعا علی ان المتعة نکاح الخ و در حدیث ابن مسعود که از بخاری و مسلم و غیر ایشان در ابواب منقول خواهد شد
 مذکورست ثم منحص لنا ان تنکح المرأة بالثوب و در عبارت سبکی که بعد ازین می آید مذکورست و قد ذکره و
 ما شاء عن عبد الله بن عباس عنی الله عنهما من تزویج نکاح المتعة و در عبارت مازنی که می آید مذکورست
 ثبت ان نکاح المتعة کان جائزا و در روایت ابن جریر از سدی که در در فتوای نقل کرده مذکورست هذه المتعة اگر سئل
 نکاح المرأة الخ و بما یحکم فی الدر المنثور تفسیر آیه فما استمتعتم لکنه یعنی نکاح المتعة و از لایف آنست که مخاطب در آن
 فقہیات گفته و فقہاء شیعه نیز اقرار نموده اند که زوجیت در میان مرد و زن متعه بهم نمیرسد و کتاب اشفا
 ابن بابویه صریح سوچوست که اسباب مل المرأة عند اربعة النکاح و ملک الیمن المتعة و التعلیل الی آخره است
 ازین عبارت ظاهرست که مخاطب تهمت و بهتان اقرار این معنی که زوجیت در میان مرد و زن متعه بهم نمی رسد
 بر فقہاء شیعه نهاده و کمال شامت و ظلمات آن مخفی نیست چه هیچیک از فقہاء ای اهل حق نفی زوجیت از
 زن متعه کرده بلکه اجماع سلف و خلف شان بر اثبات زوجیت زن متعه واقعست و تصریحات شان در کتب فقه
 و کلام باین معنی شایع بقا یا چنین تصریحات و اکیادات چنین بهتان و افتراء ذکر کردن موجب است و در است
 و استلال عبارت ابن بابویه طالب تراه برین هم فاسد عجب از آنست و درین عبارات اصلا دلالتی بر نفی زوجیت
 از زن و چه متعه نیست و نکاح عامست از نکاح دائمی و نکاح منقطع پس مراد از نکاح و قول ابن بابویه نکاح دائمی
 است چنانچه اتفاقا و روستی که در عبارت اصول شامی نکاح مطلق را مقابل نکاح متعه گردانیده با آنکه

صحت
 در حدیث
 صحیح
 در حدیث

با آنکه بر طراح متعه حسب فاده پس تزوج صلاقی می آید پس ایستند که اگر چه در مقابل گویند از طراح مطلق
 خروج زن تنه از زودیر لازم نمی آید و علاوه بر آنکه در شاهی حسب تصریحات و اگر آید بنیت مثل نمیشود و غیره با آید
 و در بی مولات روایات سیدیه و دستوری که زوجیت و زرن متعه بهم میرسد پس تحقق زوجیت و زرن متعه نزد
 دستوری ثابت است و مخالفت مگر آن مرد و در مخالفت افادات ایله و اساطین و روایات اسلاف خود
 نمی برسد و عجب ترا که خود شن درین مقام معنی بالبطامن روایت الیه بر زوجیت زن متعه از نزدی نقل کرده
 و تنبیه بر دلایل آن نشده و در عموماً انتهای عدله از زودیر متعه کذب صریح و تبانی نفع است و محقق طاب نراه و در
 شراعی فرموده و اذنا نقضی جلهما بعد لدخول عدتها حیضتان و بی حیضه و هو مترک و ان کا
 لا حیض لم یستح فحیضه و ایضا و بعد من الوفاة لولد یدخل بها باربعة اشهر و عشره ایام
 ان كانت حائلاً و با بعد کچلین ان كانت جامداً علی الاصح ولی كانت امه كانت عدتها حائلاً
 شین و خمسة ایام اما طلاق پس جدا شدن بانقضای مدت متعه و ان قائم مقام مطلق است چنانچه در کتاب
 الاصلیه شرح شراعی مذکور است لایق به طلاق و هو موضع و فاق بل یبیین بانقضاء المدای فی معنا
 هبه المدای باها فینقض ذلك مقام الطلاق اذ المالد یجعیل البیونتها و وقوع ایلا و ظهور و ان
 نسبت بزودیر متعه و حصول احضان و توارث بسبب متعه در میان علمای شیعه خلاف است کسانیکه قائل بوقوع
 این امور نسبت متعه اند این امر را این بر این لازم نمی آید و کسانیکه قائل بانقضای آن شده اند جواب از طرف
 ایشان آنست که این امور از لوازم زوجیت نیست چنانچه از کثیر المرفان آنفا منقول شد و ما در تجامع فی
 در امور مذکوره بیان میکنیم اما ایلا پس سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه قائل بوقوع آن در زودیر متعه هم هست
 بجهت عموم قوله تعالی الذین یولون من نسائهم و کسانیکه این را از زودیر متعه می دانند میگویند منقض است
 بزودیر متعه و انجی از جهت آنکه حقیقتاً شانه در عقب آن فرموده بهتر یقین امر عیبه اشهر و سراج کثیر در بیان الحقائق
 و شراعی ایلا گفتند ان لا یکفی المدای منقوضه من امر عیبه اشهر و متعه و اگر کثیر از چهار راه بیاید شرح بیان
 حکم یا نسبت بزودیر متعه نگردد و نیز بعد از آن فرموده و ان فرغوا الطلاق و چون طلاق در نکاح متعه ضرور
 نباشد پس ایچم نیز نباشد و در بیان الحقائق شرح کثیر آید قائل مذکور است الا ایلا و کان طلاقاً علی الحائض
 فیها حلیة فجعله الشرع موقلاً فضا و کانه قال انما مضی امر عیبه اشهر فانت طالق و نیز در همان کتاب مذکور
 و حکم وقوع الطلاق عند ابراهیم طاهر پس در باب کثیر علمای شیعه آنست که نسبت زودیر متعه نیز واقع میشود چنانچه

ص

ص

ص

در مسائل که در فہام شرح شرائع الاحکام مذکورست و در ہیکل کتب منہم المصنف الی وقوعہما العمی الایۃ
 فان المستمع بکاد و یجوز ہذا ہوا لا قوی فی نتی مختصلا و شرح مقادیر کثیر العرفان فی فقہ القرآن گفتہ
 الظہار و ہو قشبیہ بزوجتہ لکن کثیرا ما ان منقطعاً علی قولہ بظہار ماہ ایا احد المحرمات نسبا و
 وضاعا و ابن دریس جماعتی از عمای شیعہ قائل ہوںم وقوع ان شدہ اند و ہم شیخانیست کہ در ایام مذکور شد
 یعنی ظہار و ایام باہلیت طلاق فی الحال بودہ و در شرح شریف برف طلاق موصل نقل یافته چنانچہ در بیان
 الحقائق شرح کثیر الدقائق مذکورست الظہار کان فی الجاہلیۃ طلاق فی الحال فنقل الشرح حکمہ الی عصر ہم
 موقت بالکفارة و لامۃ لیست محلاً للطلاق فلو تکون محلاً للظہار کان اذ لا یلزم ان کان طلاق قافی العا
 فاخرج الشرح الی مضامیر عبادتہ فلما ثبتت ذلک الا فیمن منیت فی حقہ الاصل الثانی و ہین دلیل بعینہ
 مستک بن دریس و غیرہست یعنی بر گاہ کہ گفتہ شد کہ برای سفارت از زوجہ منع حاجت بطلاق نیست
 بلکہ انقضای ایام مدت یا ہب ایام باقیہ قائم مقام طلاقست پس حاجت ایام ظہار کہ از فروع طلاقست در ہا
 نباشد و نیز آیہ ایام و در آیہ ظہار لفظ نسائہم واقعست بمر و ہیکہ عمای ہست برای تخصیص از زوجات
 تمسک خواہند کرد و بہان وجہ باطل آن برای تخصیص زوجہ دائمی تمسک خواہیم کرد اما لعان پس در وقوع آن
 باز وجہ منع نیز اختلافست سید مرتضی شرح مفید طالب شرہا قائل بوقوع آن نشدہ اند و جواب از
 طرف ایشان ہست کہ حکم قضیہ مشہورہ و مانع عام لا و قد خص لفظ ازواج درین آیہ تخصیص فتنہ زوجات
 عقد و دائم ہست نیز تخصیصات بسیار درین آیہ ذکر کردہ اند چنانچہ در میان الحقائق شرح کثیر الدقائق
 مذکورست قولہم ادبع من النساء لیس بینہن و بین ازواجہن لعان الیہون یتوالنظر نتیۃ تحت المسلم
 و النحرۃ تحت المسلم و اما لعماد کثر تحت الحد و اہ ابو بکر الرزی و والدہ فی ثلث طرق و ضعف
 اذا شری من طرق ہجرت بہا عرض فی موضعہ انہی بنا بر قول مخالف لازم می آید کہ ہر چہ ہر سنف نام مذکور
 در نقل ازواج نباشند و سبب شرت ہا حرام باشد و اذ لیس فیہن اما حصول توارث در میان زوجین کہ عقد متعہ کردہ
 باشد پس در ان نیز اختلافست بعض علما قائل بتوارث شدہ اند چنانچہ در مسائلک الفہام شرح شرائع
 مذکورست اختلاف العلماء فی توارث الذویین بالعقد لقطع علی قول احدہا انہ فی نفسی لتوارث
 کلام عم حق لوش شرط سقوطہ بطل الشرط کما لو شرط عدمہ فالذائم و لا یمنع الالموانع المشہورہ و علی ہر
 عنہ بان التخصیص لا یشی ہوا عقد لا بشرط شیء و ہذا قول الفاضل ابن البراج و مستند عمی الایۃ

عموم الایة الدالة علی توريث الن زوجة و هذا زوجة و لا لا عمل المحصر الایة بقوله الامحان و اجتمعت
 ملكت ايمانهم و ملك الیهم من منفعتهم قطعاً فلو لم یثبت الاخر لزم قصرهما لان الزوجة تقبل التسمیة
 الیها و الی الدالة و هو من التقسیم مشترك بین الاقسام و مع فیدخل فی عموم و كما ینصف ما ترك
 ان واجبكم و لكن الی ربع ما ترككم و الجمع المضاف للعموم كما سبق ماسل انك اختلفا كزوج و توارثت زوجین بعقد
 منقطع بر چند قول یکی از ان اینست كه مقتضى توارث ست ما تمقدوا ثم ما انیکه اگر هر دو شرط کنند سقوط توارث
 را شرط باطل میشود چنانکه در عقد دائم و منع نمیکند ارث را اگر سوانع مشهوره و تعبیر کرده میشود ازین قول
 بانیکه مقتضى ارث عقد الا بشرطی است و این قول بن براج ست و مستند عموم آیه کریمه است كه دلالت
 میکند بر توريث زوج و زنی متعه و زوجة است و اگر نه طلال نمیشد بجهت محصر حلت و در آیه کریمه بقول او تعالی
 كه ترجمه اش نیست مگر بر ازوج خود یا یا بر کنیزان خود و کنیز نبودن از زن متعه منتهی ست قطعاً پس اگر
 زوجیت او ثابت نباشد لازم آید تحریم او بجهت نیک لفظ زوج منقسم میشود بزوجه عقد متعه و عقدا عمی
 و در تقسیم مشترک می باشد در بیان اقسام خود و درین هنگام زوج متعه داخل باشد و عموم قول تعالی و لكم
 نصف ما تركنا از واجبكم و لكن الربع ما ترككم و جميع مضاف برای عموم ست و گسایكه توارث منتهی میشود
 تزویجیان عموم آیه مخصوص خواهد بود بزوجه منکوه و توارث از لوازم زوجیت نیست چنانچه در رسالک آنها
 مذکور است و مطلق الزوجة لا يقتضى استحقاق الارث لان من آل و جات من قرش و منهن من لا
 قرش كالذمیه ماسل انك مطلق زوجیت مقتضى استحقاق ارث نیست زیرا كه بعضی از زوجات دارث
 می شوند و بعضی دارث نمی شوند مانند زوجة منکوه از مسلم دارث نمی شود و محب كه حضرت است نفی از
 حضرت فاطمه علیها السلام می نمایند با وصف قول بانیکه آن حضرت بنت جناب خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله
 و جمعین بوده پس هرگاه نفی وارثت با وصف طرف با کما ان حضرت بنت جناب سالناب صلی الله علیه و
 آله و سلم بوده نزد ستید درست شود و چگونه از انشای وارثت نفی زوجیت لازم می آید و در بیان التفات
 شیخ کتوزی باب نواح الکافر مذکور است هل هذه الالانکه حکم التعة ففضل و حنیفة می حصه بنیم حتی
 یتقرب علیها و وجوب التنفقة و لا یسقط احسانه بالدخول بها بعد العقد و قبل هی عندة فاستد
 و هو قول ما و لهذا لا یقارن بوال الصبیح الاول لاننا انما ان نترکم و ما یتد بینون فصل الخطاب
 كانه لیزنزل فی حکم لان لا لزام بالتسیف المحاجه فلا یفعل الشیخ انما یعتبر فی حق من یصدق

و اما آیتوارشون بکلام الامرت ثبت بالتص على خلاف القواس فيما اذا كانت الزوجة مطقة
 بنکاح صحیح فقطصر علیه انتمی مختصرا حاصل این کلام آنکه عدم ثوارث و میان زوجین موجب نسا و نکاح
 نمی تواند شد و در توضیح شرح توضیح و ذکر و بابت مذکورست قال شیخ الاسلام فی المبسوط ان نکاح المحارم
 وان حکم بصحة لا ینبت به لادث لانه ثبت بالدلیل جواز نکاح المحارم فی غیر معتاد علیه السلام و آنکه
 کون سبب الميراث باعتقاد عدم و یا انهم لانه اعتبر به بان الذی فی حکم اذا لم یعتد علی شریعتی اننی ما
 آنچه گفته و اذا ثبت الشی ثبت بواجب پس و انسینکه امور مذکور از لوازم زوجیت نیست از طرفه شئی
 ینتفع انعکاسا که ما آنچه گفته کما ین و اب و دلیل هر حیث که زن معتد و بر نیست پس بچشمش آنکه
 روایت مذکور هرگز دلالت بر تنفای زوجیت از زن متعه نمیکند و عدم حصه از و از و متعه در اربع دلیل عدم
 زوجیت آنها نمی تواند شد و الا لازم آید عدم زوجیت از و از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم معاذ الله
 من ذلک اما آنچه گفته در قرآن مجید هر جا تحلیل ستموع بزنان وارد شده عقید باحصان و عدم ستماعت
 و در زنان متعه بالبداهه حصان حاصل نیست و مقصودش از این کلام آنکه استماع بر زن متعه طلال نباشد
 و این دلیل شرط است زیرا که لفظ حصان مشترکست در معانی متعدد و مراد از آن در آیه کریمه تعفف از
 حرامست و لفظ غیر ساقین مویرانست و مراد از حصان که در متعه بعضی علماء حکم با تنفای ان کرده اند
 معنی اصطلاحیست که از شرط ارجحست پس لول لفظ حصان در هر دو جا متحد نباشد و در نصوص ترک
 معاد وسط و صغری و کبری معنی باشد و از شکل مذکور نتیجه حاصل نشود و مطلوب اما اثبات این معنی لفظ
 حصان مشترکست در معانی متعدد و در آیه معنی تعفف از حرامست اما آنچه پس بدانکه نوی در شرح
 صحیح مسلم گفته قد اطلاق الحصان فی الشرع علی خمسة اقسام الفقة و الاسلام و النکاح و التزویج و غیره
 و در کتاب تابع المصا و مذکورست ان الحصان یقع علی معان کلها ارجح الی بعض واحد و هو ان حصی
 و ینع منها الحر بینه کقولہ تعالی و الذین یرعون المحصنات ان ینکح المحصنات فلیهن نصف ما
 علی المحصنات و لغفان کقولہ تعالی و التي احصنت فرجها و محصنات غیر ما محجوات و محصنین غیر ما
 و غیر هذا بنا کین ایضا و الاسلام کقولہ تعالی فاذا احصن فان ین بقا حشته اذا قرع بفتح الحرف تعفنا
 اسلمین و بالصن معناه تزویج و التزویج کقولہ تعالی و المحصنات من النساء انتمی و امر بن یوسف
 بن الحسن الکواشی و در تفسیر آیه در مثل کلمه و آرد کلمه ان تعفوا با بر اولکم محصنین غیر ما گفته و اصل لاصحا

ص
ص

بنا و القاس فی قوله النسا

اصل الاحصان الحفظ والحياطة والمراد هنا العفة عن الوقوع في المحرم تخصيصه بين لكم المحرم من الجلال
 لاجل ابتغائك ما هو لكم في حال كونكم محصنين وغدا قد تنزل من محرمات منسفي ورواها كقوله الاحصان العفة
 وتحصين النفس من الوقوع في المحرم ورواه في تفسيره وسبط كقوله محصنين متعقبين عن الزنا وغير مسامحين
 غير زانيين وغير تعرفوا كقوله حسان وراي كرميه معني اصطلاحا بان شديس اتقاي ان از زن متعقبا عليه جميع علماني
 نيست چنانچه شيخ مقدار و كرم الزمان في فقه القرآن فرموده وعن الثاني بان مانع من المردة الاحصان الذي
 ثبت معه الجمل هو معني النعف بيون بل لا قوله تعالى غير مسامحين سلمنا لکن بعض صحابنا احصوا
 بانهي اما آنچه گفته شده راجع به راجع به باب على متعقبا زنايه است متعقبا بهترين فاقون بن اجور بن متمسك نيست
 كه در مقابل است توانست پس مخدوش است بخند و جدا اول كه مخاطب متمسك است متعقبا
 وراي كرميه فرموده و دلالت انرا بر جواز متعقبا بقا و لا حان نهايت رد و ابطال نموده پس حاصل كلام مخاطب زنايه
 معني آن ميشود كه مخاطب جواز متعقبا متمسك و دليل نزد است ثابت نيست و مراد از جواز زنايه قول مخاطب جواز
 مطلق است كه قابليت طريان نسخ هم داشته باشد زيرا كه جواز يك از آيه كرميه ثابت است جواز مطلق است و هم
 قول نسخ بيبعد عدم ثبوت مانع است زباين بسبب كه جواز ثابت از ان قابليت نسخ ندارد پس ثابت شد كه
 مخاطب تقبي متمسك جواز مطلق نموده و از تقبي متمسك جواز و مل متعقبا تقبي ثبوت جواز متعقبا مطلقا
 لازم آيد و انكار مخاطب دلالت كلام عمر را بر بودن متعقبا و زباين جناب ساتاب على الله عليه السلام و صفت
 جواز زنايه تا بعد انكار مطلق جواز متعقبا نمايد و اين انكار از انفس تعصبات و اقيع مكابرات است و در حقيقت حقا
 اهل اسلام و كذيب خدا و رسول و صحابه كرام تا بعين نظام و علماء اعلام است و قطع نظر از ديگر دلائل قطان ان
 انكار از ماده خود مخاطب زنايه و ان ظاهر است زيرا كه خود تعبير کرده است با كمالين عباس تعبير کرده كه متعقبا
 در اول اسلام مطلقا مباح بود و در باب دوم گفته است كيد نهيم است كه گويند كه در زنايه باهل سنت لغت
 حديث است زيرا كه متعقبا احرام ميدانند گفته عمر بن الخطاب مصلوة اخي را حرام ميدانند گفته ما شكمها
 رسول قد صلى الله عليه وسلم حال آنكه متعقبا جواز بود در زمان پيغمبر و مصلوة اخي را آن جناب ميخواند زنايه چنانچه از
 ائمه مشقول است جواب از اين معني آنست كه الهنت اباحت او را در ابتداي اسلام و هم بعد از تعويم رسول
 در بعضي نزوات بنا بر ضرورت انكار نميكنند ليكن بقاي اباحت را انكار ميكنند و هي زان و تعويم ميراث ان نزد
 ايشان بطريق صحيح ثابت شده اما هي چگونه باوصف اعراف با اباحت متعقبا در ابتداي اسلام و هم اباحت

ص
ص
ص

جلد اول

در بعضی غزوات این جا ذوالحجّه باحت متعده و مطلقاً نمی بینند و از کذب خود هم نمی رسد و غزوات خود را در
تفسیر آیه فاستقم به الا یکنتم القوال ثانیاً ان الماده بعد از آیه حکم المنع و هو عبارة عن ان فیما سائر الجبل
امر انما بال معلو و الجبل معلو و معین فیما معاً و انفقوا علی انفا کانت مباحه فی ابتداء الاسلام و من
ان النبوی علی السلام قدم مکه و عرف عمره نزل فی اهل مکه فمشکاً اصحاب البیت شیخاً صلوات الله علیه سلم علی
العرب بقوله فقال استمعوا هذه النشاء و این عبارت ثلاث صریحه و آرد بر آنکه با اتفاق و اجماع متعده و بر بنیاد
اسلام مباح بوده و آنحضرت هرگاه قدم بگذرید و اصحاب ابی ابراهیم متعده از نسا و او و نیسا بوری و در تفسیر غزوات
و تفسیر آیه فاستقم به الا یکنتم القوال الماده حکم المنع و همی از نسبتا جبر الجبل الماده ایجاب معلو الاجل معلو
لیما معاً سمیت متعده استقامت بها ان تتبعها لها یا یحیطها و اتفاقوا علی انفا کانت مباحه فی اول الاسلام
ثم التواء الا اعظم من الامة علی انفا صارت منسوخه و ذهب الی اتفاق و منهم الشیعه الی انفا ثابتة کما کانت
ازین عبارت هم اتفاق بر اجماع متعده و اول ظاهر است و قول سواد اعظم از امت شیخ متعده و دلالت ظاهره دارد
بر آنکه متعده اولاً مباح بوده و در نه روز و شیخ بی معنی میگشت و شیخ عبدالحق و هروی در عبد القلوب ذکر فرموده
خبر گرفته و چهارین غزوه نخل متعده حرام شد و در ابتدای اسلام ما این وقت حلال بود و او را که در روز اول حرام
بعد از فتح مکه که خطبه بود مباح شده بعد از سه روز حرام گشت حرمت قطعی بری با اتفاق جمیع علماء و مخالفین برین مسئله
بیچکی نیست الا در افاض و در مباح النبوه و ذکر فرموده خبر گرفته و نمی از متعده که نخل است تا مدت عین نیز از مباح
است متعده مباح بود در اول اسلام تا فرموده خبر پس حرام گردانیده شد و این غزوه بعد از آن مباح گردانیده شد
در فتح مکه و در ایوم او طایف است که پس از فتح مکه است و تسمیه کرده شد بدان جهت قرب مان اتصال او ببلان
حرام گردانیده شد بعد از سه روز تحريم موبه و مخالف نیست در آن بیچکیس اگر در افض انھی ازین هر دو عبارت
ظاهر است که متعده از اول اسلام تا فرموده خبر علی التوالی مباح است تا نخل فاصل فراموش مباح بوده پس اجماع متعده از زمان
در آنکه زیاد از نه روز سال باشد و زمان کرامت نشان سه و پنجاه جان صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده
و غایت شاعت تفسیری که مخاطب تعقیبات در طعن و تشنیع بر متعده وارد کرده و همچنین نهایت قطعات غزوات
و استهزات و دیگر سلف کثیره لا تنساف او کمال و ضوح لایح میگرد و مجب که مخاطب با وصف احتمال اسلام و
و داعی علم و فضل از متعده شیعیات عظیمه استهزات خمیده بصحایه کرام علی خود و رسول که بالاتفاق تجویز متعده فرمود
بناکی بر نهفته و تعقیبات گفته بلکه اگر مطلقاً در اصل متعده نامل نماید بر آنکه درین عقده فاسد چه متعده است که هم

اول
جلد اول
صفحه
از کتاب
من و در
نشان
الغزوات
و تفسیر
آیه فاستقم
به الا یکنتم
القوال
ثانیاً
ان الماده
بعد از
آیه حکم
المنع
هو عبارة
عن ان فیما
سائر الجبل
امر انما
بال معلو
و الجبل
معلو و
معین فیما
معاً و
انفقوا
علی انفا
کانت
مباحه
فی
ابتداء
الاسلام
و من
ان النبوی
علی
السلام
قدم
مکه و
عرف
عمره
نزل فی
اهل مکه
فمشکاً
اصحاب
البیت
شیخاً
صلوات
الله
علیه
سلم
علی
العرب
بقوله
فقال
استمعوا
هذه
النشاء
و این
عبارت
ثلاث
صریحه
و آرد
بر آنکه
با
اتفاق
و اجماع
متعده
و بر
بنیاد
اسلام
مباح
بوده
و آن
حضرت
هرگاه
قدم
بگذرید
و
اصحاب
ابی
ابراهیم
متعده
از
نسا
و او
و نیسا
بوری
و در
تفسیر
غزوات
و تفسیر
آیه
فاستقم
به
الا
یکنتم
القوال
الماده
حکم
المنع
و همی
از
نسبتا
جبر
الجبل
الماده
ایجاب
معلو
الاجل
معلو
لیما
معاً
سمیت
متعده
استقامت
بها
ان
تتبعها
لها
یا
یحیطها
و اتفاقوا
علی
انفا
کانت
مباحه
فی
اول
الاسلام
ثم
التواء
الا
اعظم
من
الامة
علی
انفا
صارت
منسوخه
و ذهب
الی
اتفاق
و منهم
الشیعه
الی
انفا
ثابتة
کما
کانت
ازین
عبارت
هم
اتفاق
بر
اجماع
متعده
و اول
ظاهر
است
و قول
سواد
اعظم
از
امت
شیخ
متعده
و دلالت
ظاهره
دارد
بر
آنکه
متعده
اولاً
مباح
بوده
و در
نه
روز
و شیخ
بی
معنی
میگشت
و شیخ
عبدالحق
و هروی
در
عبد
القلوب
ذکر
فرموده
خبر
گرفته
و چهارین
غزوه
نخل
متعده
حرام
شد
و در
ابتدای
اسلام
ما
این
وقت
حلال
بود
و او
را
که
در
روز
اول
حرام
بعد
از
فتح
مکه
که
خطبه
بود
مباح
شده
بعد
از
سه
روز
حرام
گشت
حرمت
قطعی
بری
با
اتفاق
جمیع
علاء
و مخالفین
برین
مسئله
بیچکی
نیست
الا
در
افاض
و در
مباح
النبوه
و ذکر
فرموده
خبر
گرفته
و نمی
از
متعده
که
نخل
است
تا
مدت
عین
نیز
از
مباح
است
متعده
مباح
بود
در
اول
اسلام
تا
فرموده
خبر
پس
حرام
گردانیده
شد
و این
غزوه
بعد
از
آن
مباح
گردانیده
شد
در
فتح
مکه
و در
ایوم
او
طایف
است
که
پس
از
فتح
مکه
است
و تسمیه
کرده
شد
بدان
جهت
قرب
مان
اتصال
او
ببلان
حرام
گردانیده
شد
بعد
از
سه
روز
تحريم
موبه
و مخالف
نیست
در
آن
بیچکیس
اگر
در
افاض
انھی
ازین
هر
دو
عبارت
ظاهر
است
که
متعده
از
اول
اسلام
تا
فرموده
خبر
علی
التوالی
مباح
است
تا
نخل
فصل
فراموش
مباح
بوده
پس
اجماع
متعده
از
زمان
در
آنکه
زیاده
از
نه
روز
سال
باشد
و زمان
کرامت
نشان
سه
و پنجاه
جان
صلی
الله
علیه
و آله
و سلم
ثابت
شده
و غایت
شاعت
تفسیری
که
مخاطب
تعقیبات
در
طعن
و تشنیع
بر
متعده
وارد
کرده
و همچنین
نهایت
قطعات
غزوات
و استهزات
و دیگر
سلف
کثیره
لا
تنساف
او
کمال
و ضوح
لایح
میگرد
و مجب
که
مخاطب
با
وصف
احتمال
اسلام
و
داعی
علم
و فضل
از
متعده
شیعیات
عظیمه
استهزات
خمیده
بصحایه
کرام
علی
خود
و رسول
که
بالاتفاق
تجویز
متعده
فرمود
بناکی
بر
نهفته
و تعقیبات
گفته
بلکه
اگر
مطلقاً
در
اصل
متعده
نامل
نماید
بر
آنکه
درین
عقده
فاسد
چه
متعده
است
که
هم

همچنانی شیع و مضاد حکم اقصی سئل الخ فی ذلک ابن القیم و زاولها و بعد از آنکه قال ان یحرم متوروز
 حیدر گشته و خالفهم فی کت اخرون و قالوا لم تحرم الا عام الفتح و قبل ذلک کانت مناجحة ازین عبارت ظاهرست
 که متعه قبل عام فتح مباح بوده پس بنا برین اباحت متعه از صدر اسلام تا عام فتح که که سال هشتم از هجرت است
 ثابت باشد و نوی در شرح صحیح مسلم گفته قال الفاضل عیاض برهوی حدیث ابانہ اللغه جامعہ من المتعاباة
 فلذکره مسلم من حی ایتان بن مسعود طابین عباس بن جابر بن سلیمان که کنی و وسبق بن جلد الحنفی و لیس
 فی هذه الاما حادیث کلاهما انها کانت فی الحنفی انما کانت فی اسفارهم فی الغز و عند فتح مدینه و عن ابن اسلم
 مع ان بلادهم حارة و صبره و عن ابن قلیل قد ذکر فی حدیث ابن ابی عمیر انها کانت رخصه فی اوقات
 لمن اضطر الیها کالمیتة و نحوها ازین عبارت واضحست که تبصریح قاضی عیاض اباحت متعه را جامعست از
 صحابہ روایت کرده اند و مسلم اباحت متعه را از روایت ابن مسعود و ابن عباس و جابر و سلیمان الا که در سیره
 روایت کرده و انانیکه اباحت متعه در سفر بود و در حضر پس ولاتقیید سفر از روایات عدیده جابر که منقول شد
 ظاهر نیست بلکه جابر متعه خود و دیگران را باقی قیید سفر در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عهدی که
 و عهد عمر از زمان نخی او نقل کرده پس این محجب ضرورتی بود که در جمیع زمان رسالت صلی الله علیه و آله
 و سلم و عهدی که بعد از آن نصف عهد عمر متحقق بود و بعد از آن عرسه مرتفع گردید آیا اسفار مخصوص باین
 مدت بود و بعد از این سفر هم ممنوع گشت و نیز تقیید سفر و ضرورت در روایت سلیمان الا که در بخاری و ابن
 جریر و غیره نقل کرده اند و الفاظ بخاری سابقا گذشت و الفاظ ابن جریر بعد از این باید موجود نیست بلکه بلفظ
 رجل که لفظ عمومست اباحت مسعود را ثابت شده و نیز لفظ استمتعوا و مثل ان مطلقست و نفید جواز است
 علی العموم و وقوع لفظ مطلق در مال سفر موجب تقیید و تخصیص آن نمی تواند شد و قس علی ذلک روایت ادعا
 ابن ابی عمیر که متعه رخصت بود و در اول اسلام برای مضطر مثل تیره و نخوان چه که از مشغولات سفید است الی غیر
 نیست خلاصی علی بعد ثبوت الاباحت علی الاطلاق بلا تقیید و الله ولی التوفیق و انسید و نیز روایت ابن اسلم
 عهد ابن تقیید را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و ابن ابی عمیر صحابی هم نیست بلکه تابعیست
 و محض قول صحابی است و تقیید مطلق نمی تواند شد چه با قول تابعی و قد لا یحکم که خواهی مخاطب از ابن عباس نقل کرده
 که او تبصریح کرده که متعه در اول اسلام مطلقا مباح بود پس این تبصریح مخاطب بر آنکه تبصریح خود نیز متعه در
 ضرورت کافی و پسندوست و نیز نوی در شرح صحیح مسلم گفته قال المازنی ثبت ان سباح اللغه کان جائزا

اخذت و عید شصین ولادت مرید بر جواز آن دارد و الا لازم آید که العیاذ بالله صحابه کرام کتاب زنا و حرام
 میکردند و تا نیا اگر نزد جابر نسخ جواز متعه صلی میدهند چگونه مستحق خود را درین سه عهد نقل میکردند و تا
 اگر جابر صرف استماع خود را در عهد نبوی بلا ذکر نسخ نقل میکرد آن دلیل جواز و فقدان نسخ بود چه چاک
 استماع خود را در عهد با بی بکر و عمر هم نقل نماید که درین صورت اظهار تیاب در جواز متعه نزد جابر و دیگران باقی
 نمی ماند و التزام احتمال عدم اطلاع بر نسخ تا این زمان دراز و عهد طول طویل ناشی از مکاره و تخدیع و تشو
 کاستیغ فقریبا نشاء الله لطیلیل بالجلد در ولادت این دایت بر جواز متعه نزد جابر بر هیچی نیست زیرا که
 هرگاه قوی که همراه عطارد جابر رفته بود در سوال کرد از متعه و جابر بگوید آن نقل نمود که او و دیگر اصحاب
 در عهد نبوی و عهد با بی بکر و عمر متعه کردند و سکوت کرد از ذکر نسخ این معنی قطعا و حتم دلالت میکند که جابر
 تا این زمان که قوم از سوال کردند متعه را جائز ندیدند و فعل خود را دیگر اصحاب متعه در عهد نبوی و عهد
 شصین نقل میکرد و ظاهرست که این زمان تا فرست از نبی عمر از متعه قال العسقلانی فی فی هذا یب
 الله ذیاب قال ان عیفته عن عمر بن قیس سالت عطاطرة ولدت قال لعمرا من خلوا من خل
 عثمان و فکرا احد بن یونس الضبعی نزلت سنه سبع و عشرين پس ولادت عطا بود زمان بسیار از
 وفات طیفه ثانی است چه جابنهی او از متعه که بعد انقضای نصف خلافت او بود که سیف و هرگاه ثابت شد
 که جابرن بعد از آن بسیار از مرگ عمر متعه را جائز ندیدند پس ثابت شد که نزد جابرنهی عراز متعه
 اعتنا نبود که با وصف نبی عراز متعه با بر متعه را جائز ندیدند پس ثابت شد که نبی عراز متعه مستند نبی خدا
 و رسول نبود و الا چگونه جابر خلاف آن میکرد و احتمال عدم اطلاع جابرنهی عمر هم نهایت باطل و اوجی است
 و خود دیگر روایات که از جابرنقول میشود دلالت واضح دارد بر آنکه جابرنهی عراز متعه مطلع بوده پس
 با وصف اطلاع بر نبی عراز متعه تجویز آن و نقل فعل آن برای سألین دلالت مرید دارد بر رد نبی عمر و عدم
 اعتماد بر آن و ازین جا هم ظاهر شد که عمر نقل نمیدهند از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کرده بلکه خود
 جسارت بر آن نموده در روایت ابن ماجه و مثل آن از ایجابات حضرات است که در اثبات نسخ جواز متعه
 چندان اهتمام فرمودند که از افترا بر جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در گذشته بخود خلافت هم فرما
 بستند و روح پر فتوح او را با زبر پستان خستند که او بیچاره تا با فرادین باب بر جناب رسالت صلی الله
 علیه و آله و سلم در جمع اصحاب نیافت نجا را گفتا بر نبی خود از متعه نمود و بتقدیم سند الیه و غیر آن از صحبه

همی در ذات خود آگاه کرد و حشرات این معنی است و در حدیث صدر و صحیحین آمده است و از اینهاست شیخ بافته عالم
 اقره و عثمان را بر خود ملامت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سب کرده است و باید الهام که گویند که
 ملامت با نقل نسخ متعدد از جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کرده بود لکن جایز او را درین نقل کاذب و دروغ و
 داشت پس این شیخ است از اصحاب اول و بی حال مطلوب ما حاصل و دلیل دوم مسلم و صحیح خود گفته حدیث
 محمد بن داغ قال قال فاعبد الذی قال انا ابن جریر قال انبئنا ابو الازن بید قال سمعت جابر بن عبد الله
 یقول انما سمعت بالقبضة من القرء الذی قال لا یام علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر
 حتی فی عنده ثم شان عمرو بن حریث این روایت هم مثل روایت سابقین دلاله صحیح دارد بر آنکه صحابه
 کدام معنی جابر و غیره متوجه میگردند بر عهد جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و عهد ابی بکر و عمر تا کشف نمود عمر
 از آن در شان عمرو بن حریث پس اگر متوجه جابر نبود چگونه مثل جابر بن عبد الله که از اجله و اعظم و اکابر صحابه
 بوده و دیگران متوجهی نمودند و اگر لغرض باطل بسبب عدم اطلاع بر این نسخ جبارت بر آن کتاب حرام می نمودند
 چگونه بر این فعل خود و دیگران که معنی جابر نادانی از حکم ابی بکر بوده بر اسلین نقل کرده ایشان از فضائل
 گفته و ظاهر است که جبر و نبی عمر که جابر نقل کرده مثبت عدم جواز متعه نمی تواند شد بلکه عدم ذکر نبی خدا و رسول
 و صرف ذکر نبی عمری با وصف نقل فعل آن از خود و دیگران دلاله واضح دارد بر آنکه این نبی را جابر لائق توبه
 نمی دانست مگر بسبب خوف قط غلیظ از فعل متعه باز آمدند دلیل سوم در کثیر العمال سلطوست جن جابر قال
 انما سمعت بالقبضة من القرء الذی قال فاعبد الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر حتی فی عهد الناس و کنا
 نعبد من المستمع منهن بحیضه عبد این روایت هم دلاله صحیح دارد بر آنکه جابر فعل متعه را از خود و دیگر
 اصحاب و عهد جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و عهد ابی بکر تا صد و نهمی از عمر نقل نموده و دلیل چهارم در
 کثیر العمال سلطوست عن جابر قال تمسنا متعة الحج و متعة النساء علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فلما کان من زماننا فانهینا ابن جریر این روایت دلاله دارد بر آنکه جابر و دیگر اصحاب متوجه متعه میگردند
 در عهد جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و هرگاه عمر نبی کرد باز آمدند پس ظاهر شد که بسبب خوف عمر ترک هر دو
 متعه کردند تا آنکه نبی خدا و رسول از آن نزد ایشان ثابت بود پس استظهار نمودند و متعه استحقاقی بر نبی عمر نبی خدا و رسول
 دلاله صحیح بر این معنی دارد و دلیل پنجم در کثیر العمال روایت کرده عن جابر فی مسئل عن متعة النساء فقال
 استمتعت علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر متعه منی صحابه عرب ازین روایت ظاهر است

صحیح
باب
المثاق
کتاب
المتعة

در کثیر العمال
سلطوست
عن جابر قال
تمسنا متعة الحج
و متعة النساء
علی عهد رسول
الله صلی الله
علیه و سلم
فلما کان من
زماننا فانهینا
ابن جریر

ظاهرست که جابر در سوال سائل از تفسیر استعمال خود و دیگر اصحاب در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم نقل کرده و عمر از آن نهی او نقل نموده و ظاهرست این نقل افاده هر چه میکند که متعذر داد و دیگر اصحاب
 جابر نیز بوده و نهی عمری را لائق اعتقاد است و در نزد اگر نهی عمر است نسخ متعذر جابر متحقق میگشت چه استعمال
 خود و دیگر اصحاب ابجواب سائل نقل می نمود و دلیل ششم که در صحیح مسلم خود آورده حدیثنا ما حد بن عمر البکری
 قال ما عبد الله احد ايضا بن زياد عن عاصم عن ابي فضرة قال كنت عند جابر بن عبد الله فاما آت فقال
 ابن عباس بن ابن الزبير اختلفنا في المتعنين فقال جابر فلما سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم شتم
 لنا فاعلمنا انهم لم يصدلوا في رواية دلالت دارد بر آنکه جابر بحدیثی که از ابن عباس و ابن زبیر را
 نزد او ذکر نموده خواند آن تحقیق حال گردیده برای تأیید تجویز ابن عباس و تصدیق آن فعل خود و دیگر اصحاب
 متعذر را در عهد جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده و ظاهرست که اگر عرض جابر اثبات تحریم متعز
 می بود و نهی عمر نسخ آن نزد شش جابر بن تمام نسخ شش سائل نهی نبوی را ذکر می نمودند آنکه صرف ذکر
 نهی عمر میکرد و بفعل خود و اصحاب متعذر را مجازان ظاهر می نمود و این روایت را بتعبیر لیسیر ابن جریر طبری
 هم نقل کرده و چنانچه در کتب الرجال مذکورست عن ابي فضرة قال سمعت عبد الله بن عباس وعبد الله بن الزبير
 ذكرا والمنع في النساء والحج فدخلت علي جابر بن عبد الله فذكرت له ذلك فقال اما اني قد فعلنا ما
 جميعا على عهد نبي الله صلى الله عليه وسلم فانا انما عن ابن الخطاب فاهم اعد ابن جرير و دليل نهم در
 کتب الرجال مذکورست عن جابر بن سفيان يفتون من النساء حتى نفاهم عن ابن الخطاب ابن جرير این روایت هم دلالت
 داشته و در بر آنکه حسب ثواب جابر جابرتی در فعل می آورند تا که عمر بن الخطاب از آن منع نمود پس عجب که
 بر حضرت اصحاب عدم جواز متعز ضعیف شود و بر ما لکل الناس افقه من مرضي المحدثات فی الجلال ظاهر گردد و چون
 ظاهرست که حضرت ائمه بسبب کمال آنها که در تصب و تقار و اخلاص از دلالت این روایات بر جواز متعز
 مستر خواهند یافت و گویند دلالت در کمال خروج و ظهورست لکن جهت ورود و ابطال آن خواهند گفت
 بنا بر این بنده از دلالت دلالت آن بر مطلوب هم نوشته می شود و بر محض تنبیه اکتفا نمیشود **اول**
 آنکه ائمه تنبیه اخبار صحیحی را از فعل صحابه امری را در زمان جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حکم حدیث
 مرفوع میدانند آن مجوز تنبیه انکار گفته و مثال المرفوع من التظهير حکما ان خبير الصحابي منهم كانوا يفتون
 في زمان النبي صلى الله عليه وسلم كذا فانما يكون الحكم الرفيع من جهة ان الظاهر اطلاقه على ذلك و در

اصحاب

صحة قوله
بأنه لم يفت
من كتاب الصحاح

ص ۳۳۳
توضیح المذاهب
بنی کمال نظر
من کتب الرجال
من کتب الرجال
ص ۳۳۳

شرح خبر بقره قول الظاهر اطلاقه كقوله لوقفوا عليهم على سوا له من امورهم ينم ولان ذلك ان زمان نزول
الوحي ولا يقع من الصحابة فعل شئ ويستقرن عليه الا وهو غير ممنوع الفعل وقد استدل جابر بن
عبد الله وابو سعيد رضي الله عنهما على جواز الغزل بانهم كانوا يفعلونه والقران ينزل ولو كان ملبثه
عند النبي عند الغزلان ودر كتاب ما يروى في سيرته ورتعاهما اباحت لمحمد خيل نقله عن ابن حجر في فتح الباري في ذكره
الراجح ان الصحابي اذا قال كذا تفعل كذا على عهد رسول الله كان له حكم الرفع لان الظاهر اطلاقه
صلواته عليه وسلم على ذلك وتقرير ما حصل انك من سبب حج اين است كه صحابي وقتي كه بگويد كه بوديم كه ميگرديم و در
عهد رسول خدا صلى الله عليه وسلم فلان حينئذ انما حكم رفع است يعني ان حديث مرفوع خواهد بود و بزرگه ظاهر اطلاق
انخرفت است برين فعل و تقرير نمودن انخرفت اين فعل را و محمد بن الامام با كماله و شرح منهاج الوصول گفته
السابعة قول الصحابي كما تفعل في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقول ذلك على الصحيح لان الظاهر اطلاقه
صلواته عليه وسلم على ذلك لوقفوا عليهم على سوا له من امورهم ينم ولان ذلك ان زمان نزول
الوحي ولا يقع من الصحابة فعل شئ ويستقرن عليه الا وهو غير ممنوع الفعل وقد استدل جابر بن
عبد الله رضي الله عنهما على جواز الغزل بانهم كانوا يفعلونه والقران ينزل ولو كان ملبثه عند الغزلان
وغير ابن حجر وفتح الباري وشرح حاديث كتاب النكاح ودر ذيل شرح قول جابر بن كنانة انزل والقران ينزل
بعد فعل انما من ابن بريق العيد بر استدلال جابر گفته ويكفي في علمه بقول الصحابي انه فعله في عهد
المسئلة المشهوره في الاصح وفي علم الحديث وهي ان الصحابي اذا اضاف الى من النبي صلى الله عليه
وسلم كان له حكم الرفع عند الاكثر لان الظاهر ان النبي صلى الله عليه وسلم اطلع على ذلك وانه لوقفوا
وواجبهم على سوا له من الامور واذ لم يصنفه فله حكم الرفع ايضا عند قوم وهذا من الاول
فان جابر اصح بوقوعه في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد وثقت عدة طرق تصحح باطلاقه على
ذلك والذي يظهر ان الذي استنبط ذلك سواء كان جابرا وسفيان اراد بنزول القران
ما يقرب وهوام من التسديد بتلاوته وغيره ما يوحى الى النبي صلى الله عليه وسلم فكانه يقول فعلنا و
الشرح ولو كان حواما لم يقر عليه الى ذلك في خبر قول ابن عمر كما يتفق الكلام لانفسها الى ناسنا
هيبة ان ينزل فينا شئ على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فلما مات النبي صلى الله عليه وسلم انبسطنا اخر جابر
ووم انك از عبارت مخاطب در باب نقيضات كرد ما به منقول خواهد شد ظاهر مشهود كه مكوت و در ضمن بيان

صحيح
الصحاح
الاصول
الاشارة
الى
الاصول
الاشارة
الى
الاصول

بیان مفید صحت و ظاهرست که جابر فعل متع از خود و دیگر اصحاب نقل کرده جو از آن ظاهر کرده و ذکرناسخ و نقل
 آن از جابر سالک علی الله علیه و آله و سلم نموده پس کتب جابر از ذکرناسخ در مقام بیان ثابت شده اند که
 ولایت روایات جابر بر جواز متع حسب اقراف خود مخاطب ثابت کرده و سوم آنکه از عبارت فخر رازی که سابقا
 از محصول منقول شده ظاهرست که عدم ذکر صحابه دلیل آخر علاوه اخبار آحاد بوقت عمل بران از روی عادت
 و دین ولایت بران میکند و همین تقریر درین تمام جاریست که عدم ذکر جابر نسخ متع را از روی عادت و دین
 دلالت بر عدم آن می نماید **حجاء** آنکه از عبارت ابن عبدالبر که در عمدة القاری نقل کرده و سابقا گذرشته
 مراد ظاهرست که گفتن جابر که متع کردیم آن نصف زمین عین الخطاب تا که نهی کرده مردم از متع و نشان عمر و
 صریح ولایت است بر جواز متع نزد جابر و در زیر آن ابن عبدالبر بعد ذکر روایت تمثیل متع و اجازت آن
 از ابی سعید خدری و جابر بن عبدالله این قول جابر نقل کرده پس این نقل و دلالت و نسخه دارد بر آنکه این
 دلیل جواز متع نزد جابر بن عبدالله است پس هرگاه این قول دلالت کرد بر جواز متع نزد جابر باضرورة
 ثابت شد که نهی عمر نزد جابر ناشی از شخص ای و تخمین بود نه مستند با رشاد سید المرسلین صلوات الله و سلامه
 علیه و آله و صحبه و در نزد جابر باوصف معتد بودن نبی و عترت و ان بنص نبوی مخالفت آن میکرد و
 متع را جائز میدانست پس ثابت شد قطعا که ذکر جابر نهی عمر را محض برای اظهار بطلان و بی اصل بودن آنست
 و اگر فرض از آن بیان اعتماد و محبت آن می بود پس ولایت این روایت بر جواز متع نزد جابر است نمی آید
 پنجم آنکه از عبارت زبیری در میان الحقائق که منقول خواهد شد نیز ظاهرست که روایت جابر تفسیر ذکر
 تمتع خود با عهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و نصف خلافت عمر و بعد ان منهی شدن مردم
 از آن ولایت دارد و بر آنکه متع نزد جابر جائز بود و هرگاه جابر را اطلاع برناسخ باوصف نهی عمر از متع حاصل
 نباشد باوجودناسخ بعقل عاقل راست نمی آید و محبت صحابه تا این زمان دور و دراز متع بفعول آنرا و خلافت
 چنین اهتمام در نسخ و نهی و تحریم آن کند و ناسخ موجود باشد و بر جابر ظاهر نگردد و در گرداب اجتماع و جواز متع
 و بطلان نهی عمری با نذایز و بغیان عمل روایت با تیمم اقدمیم است تیمم بر صحابه بطل یافتند **ششم** آنکه
 ابن ابی امام در فتح القدر شرح بر این گفته و ما ناظر الی لفاظ التي تعطی الی جماع فاخرج الحاذی بسند
 الی جابر جماع رسول الله صلی الله علیه و آله الی غزوة تبوک حتی اذا کنا عند العقبة ما یلی اشام
 جماعة فسوة فکنا نمتنع من یطعن فی مالنا فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله فظفر الیمن قال

این حدیث در کتاب
 فتح القدر
 شرح بر این گفته
 است

من هو الا نسوق فضلنا يا رسول الله شوقا شغفنا بهن قال فغضب سوا الله صلوات الله عليه وسلم
 حول حرم و جنسها و عمره وجهه و نام فينا خطيبا محمدا لله و اشق عليه ثم نهي عن المنعة فوق ادعائهم
 الرجال والنساء ولم يزل لا ينفك اليها ابدا من عبارات ظاهرست که ابن الهمام باين روايت استدلال کرده
 بر آنکه باجماع صحابه بر حرم متعه ثابت گردیده و اين لالت بجهت مگر بلفظ لم نعد و لا نعود که بصيغه متکلم مع الغير است
 و ظاهرست که در اکثر روايات با بر تفسیر فعل متعه که گذشت نیز بصيغه متکلم مع الغير مذکور است پس اين روايات
 دليل اجماع صحابه بر جواز متعه باشند که آنرا در عهد حضرت رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و عهد ابی بکر و عهد عمر تا
 زمان نبی او ميگردند پس ظاهرست استدلال ابن الهمام باين روايت بر اجماع صحابه بر تحریم متعه بجهت تحقيقت بر يك
 خوديشه زدن است که بنا برين ثابت شد که روايات عديد صحابه که در آن فعل متعه بصيغه متکلم مع الغير
 ذکر کرده دليل اجماع صحابه بر جواز متعه است و هرگاه جواز متعه باجماع صحابه ثابت شد احتمال نسخ هم بر مرات
 چه جا و وقوع آن زير که امر که باجماع صحابه ثابت باشد قطعا و يقينا حق و مطابق واقع خواهد بود پس احتمال
 تحقق نسخ در واقع و عدم اطلاع جابر و ديگر فاعلين متعه بر آن باطل و از طريق صحت حاصل گردید و عجب که
 باوصف کفر بايات داده بر جواز متعه از جابر نهيات ثبوت آن تا آنکه مسلم آنرا در صحيح خود روايت کرده
 و تاب طرح و صرح آن نيافته باز حسب ابانصواب خود بر حضرت جابر هم روايت تحریم متعه و آنهم بشده و وقت
 بر بستند و شامت اين کذب بر ظاهرست زير که خود جابر بجهت خود در عهد جابر سالها با صلي الله عليه و آله
 و سلم و عهد ابی بکر تا نصف زمان خلافت عمر به تصريح کرده است پس عدم عود جابر بجهت تخلف کرده تبوک
 کذب محض و هتاهل صرفست در کوش ابن الهمام باين کذب فضیح و هتاهل تصحيح خلاف روايات الصحيح از جابر
 مقام و مجازيت نام و الله ولي التوفيق و الا انعام و از اين جا است که ائمه حقيقين سنه اين روايت جابر را قبح و
 جرح کرده اند اين جرح در فتح الباري بعد ذکر روايت ابو هريره و جابر تفسیر نهي متعه در تبوک گفته ان في حقيقه
 ابی هريره مقال فان من رواية موهل بن اسمعيل عن عكرمة بن عمار في كل منها مقال و ما حديث جلا
 فلا يصح فانه من طريق جبار بن كثير و هو من رواه ابی و فضائح صباد بن كثير بكثر و تفصيل از کتب رجال
 مثل ميزان الاعتدال و فخران بايست که ^{سخت} آنکه دانستی که ابن القيم از طائفة از اهل سنت نقل کرده که
 ایشان استدلال کرده اند با جبار بن مسعود از نقل متعه را که نهي متعه از جابر سالها با صلي الله عليه و آله
 و سلم واقع شده بلکه نهي و تحریم آن از عمر تنها واقع شده چنانچه گفته قالوا لولم يصح حديث سيرة لضعف

له یصف علی بن مسعود حتی بروی انهم فعلوها و یحیی بولاية النبی ازین عبارت ظاهرست که روایت
 کردن ابن مسعود فعل صحابه متعذر و دلیل است بر آنکه ابن مسعود متعذرا باینست و نسخ آن و تحریم آن
 از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم باطل و بی اصل است پس همچنین روایت جابر فعل متعذر از خود و دیگر
 اصحاب و دلیل صریح است بر آنکه متعذرو جابر باینست بود و اما نسخ آن و تحریم آن از جناب سالتاب صلی الله
 علیه و آله و سلم باطل محض و اقزای محبت است که اگر صلی الله علیه و آله و سلم متعذرا بود و دیگر صحابه تا زمان دور و در
 منی میشدند **مشهور** آنکه نووی در شرح صحیح مسلم در شرح حدیث ابن عباس کان الطلاق علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و سنتین من خلافة عمر طلاق الثلث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان استعملوا
 فی امرکانت لهم فیراثه فلو قضیناه علیهم فامضاه علیهم گفته و اما حدیث ابن عباس ناخلف العلماء
 فی جوابه و تاویلده فلا یصحان معناه آنکه کان قول الامراء اقال لسانه طالق انت طالق است
 طالق و لامنی و تاکید و الاستینافا بحکم بوقوع طلقه لقله المرادهم الاستیناف بذلک
 یعمل علی افعال اللبئی هو المراد التأكيد فلما کان فی ذلک من مرضی الله عنده و کثر استعمال الناس
 لهذه التصیفة و قبلت منهم المراد الاستیناف بها و حلت عند الاطلاق علی الثلث عمدا
 بالغالب المتأخری الی الغم منها فی لک العصر قبل المراد ان المعناد فی لزمن اول کان طلقه
 واحدة و سارا لتأخر من عمر یومنون الثلث دفعة ففقد عمر فعلی هذا یکنی اخبارا عن
 اختلاف عادات الناس لاین تغییر حکم فی مسئله واحدة قال المازدی و قد زعم من لا خیرة
 له بالعقائون اذ ذلک کان ثم فسخ قال وهذا غلط فاحش لان عمر رضی الله عنه لا یفسخ و لو یفسخ
 و حاشا له لبادرت الصحابة الی افساخه و ان اراد هذا الفائل انه یفسخ فی من النبی صلی الله علیه
 و سلم فذلک غیر متعذر و لکن یخرج عن ظاهر الحدیث لانه لو کان کذلک لم یجز للراوی ان
 یضرب ببقاء حکم فی خلافة ابی بکر و بعض خلوة عمر فان قبل فذلک جمیع الصحابة علی النسخ فقبل
 ذلک منهم قلنا انما یقبل ذلک لانه یستدل باجماعهم علی ما یفسخ و اما انهم ینسخون من تلقاهم
 انفسهم فغانا لله لانه لا یجتمع علی الخطاء و هم معصومون من ذلک فان قبل فطلعت النسخ انما
 لهم فی من قبلنا هذا غلط ايضا لانه یكون قد حصل الاجماع علی الخطاء فی من ابی بکر و
 من الاموالین لا یشترط فی انقراض العصر صحة الاجماع و الله اعلم از عبارت مازری که نووی نقل
 کرده ظاهرست که اگر حکم قبل طلاق ثلث بحکم طلاق واحد منسوخ میشد اخبار از بقا آن در زمان ابی بکر
 و بعضی خلافت عمر باینست پس این اخبار ولایت برطلان نسخ می کند و چون جابر نیز فعل متعذر و

و هو
 قول الخلاء
 باب
 الطلاق
 من کتاب
 الطلاق

زمان ای بر بعضی خلاف عقل کرده این معنی هم دلالت بر کبر خواهد کرد بر جواز تسبیح و بطلان تسبیح منته و تسبیح
 علی و کتب احمد و جلیل و غیره که فخر الدین رازی تفسیر کبیر در بیان حج تحریم منته گفته الحجة الثانیة ما روی
 عن عرضی الله عندنا فان قلت منعتان کما نزل علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم انما انی عنهما
 و اعاقب علیهما ذکر هذا الكلام فی مجمع الصحابة و ما انکر علی احد فالحال ههنا لا یغلو ما ان یقال انهم کما
 عالین صیحة المنع فسکتوا ان کما نواع المین یا نفعی مباحة و لکنم سکنا علی سبیل المداخلة و ما عرفوا
 الا باصتها لاحرتهما فسکتوا لکنهم متوفیقین فی ذلك الاول هو المطلوب و الثاني یوجب تکفیر
 عن تکفیر الصحابة لان من علم ان النبوی علی حکم یا باخه المنع ثم قال انما حرمة محظوظة من غیر فرغ لها
 فهو کافر بالله و من صدق علیه مع علم بکون محظوظا کافر کان کافرا ایضا و هذا یقتضی تکفیر الامم و هو
 علی ضد قوله لکنم غیر مة و القسم الثالث همون یقال انهم کما نواع غیر المین بکون المنع مباحة و محظوظ
 فلهذا سکنا و لهذا ایضا باطل لان المنع یتقدیر کونها مباحة یتكون کالتسبیح و احتیاج الناس
 الی معرفة الحال فی کل واحد منها عام فی کل و مثل هذا یمتنع ان یتقی غضا یا یجب ان یشتمل
 بر حکم ان کل کما نواع اذین بان التسبیح مباح و ان اباحه غیر منسوخة و جب ان یکون الحال فی المنع
 کذا لکن و لما بطل هذا القسمان ثبت ان الصحابة انما سکنا عن الاتکان علی عرضی الله عند لانهم
 کما نواع المین بان المنع صارت منسوخة فلا اسلام کمین عبارت که رازی ثابت تحریم تسبیح بان خواسته
 بنهایت منوع و ظهور جواز تسبیح ثابت میگردد و در و غلو یا ترا ابر و از هر یک اندر چه بیستی که رازی بگوید
 تمام و خصایب انزاع و ایتها هم عدم علم صحابه بحکم تسبیح باطل ساخته که اولای بقول خود نهذا ایضا باطل تصیح صریح کفر
 با که عدم علم صحابه با بابت یا محظوظیت تسبیح باطل است و ثانیلا قول او و احتیاج الناس الی ظاهر است احتیاج
 مردم بسوی معرفت بر و احداث تسبیح و نخل عام است در حق کل ناس و ثالثا از قول او و مثل هذا یمتنع تسبیح
 پسید است که تضاد حکم تسبیح منقطع و محال است و رابعا قول او بل یجب ان یشتمل العلم بدلالت صریح دارد بر آنکه
 اشتهار علم حکم تسبیح واجب لازم است و ثالثا قول او و یحتمل ان کل تسبیح دلالت صریح دارد بر آنکه چنانچه کل صحابه
 عارف بودند با بابت تسبیح و عدم تسبیح اباحت آن و واجب است که حال تسبیح چنین باشد یعنی بر تقدیر با بابت
 علم کل صحابه با بابت آن و عدم تسبیح آن و واجب و لازم و فخر آن منقطع و محال پس چنین معرفت کل صحابه
 بحرمت آن بر تقدیر حرمت آن لازم و واجب باشد و فخر حرمت بر کسی از صحابه ناجائز و محال و متمنع باشد

باشد عدم الفرق و لزوم حملان دلیل آرازی فان فرضه ابطال التوقف هو لا یحصل الا بابطال عدم العلم حکم
 المتعده ابا حه و تحریرها کما صرح به فی صدر الکلام و انما تلوی احد الشکین اعتقاد علی انتقال لافهام و سادس قول
 فلا یبطل غیران القسام مرتبست و زانکه احتمال عدم علم صحابه حکم متعده و توقف شان باطل است و هرگاه عدم
 علم صحابه حکم متعده ابا حه و تحریرها باطل و متضمن و محال باشد در ثبوت جواز متعده کمال ظهور بعد ظهور و عبور بر رویا
 باینکه دلالت بر متعده او دیگر صحابه در زمان اول و ثانی تا وقت تعیینش دارد و همچنین ثبوت جواز متعده از این
 مسعود و این مباین ابو سعید خدری و سلمه و بعد و غیرشان هملا یبوی و شکی نمی ماند و احتمال عدم بلوغ نام
 این حضرات بسیار نسبتا میگردد تقریر رازی لفظا بلفظ با دنی تفسیر و اثبات ابا حه متعده جاری میشود و این قول
 کالحال لا یخلو اما ان یتقال انهم كانوا عالمین بجملة المتعده ففعلوا المتعده و جوزوا و ان كانوا عالمین بانها مباحة و کلهم
 سکتوا عن الاشارة علی عملی سبیل التقیة و ما عرفوا الا باباحتها و لا حرمتها ففعلوا المتعده بصحابة و تهورا و سکتوا
 عن الاشارة لكونهم متوقفین فی ذلك الثاني هو المطلوب الاول یوجب کفیر جابر و کفیر الصحابة لان من علم ان
 علیه السلام حکم بجملة المتعده ثم اذکها و قال انها مباحة غیر مخطوطة من غیر ابا حه لها فهو کافر با حه و من صدق علیه مع
 علیه بکونه مخطئا کافرا کان کافرا ایضا و یزید یقتضی کفیر الامة و هو علی صدق قوله کتم جملة المتعده و کتم الثالث هو ان
 انهم كانوا غیر عالمین بكون المتعده مباحة او مخطوطة فهذا ایضا باطل لان المتعده کالتحاکم و احتیاج الناس الی معرفة
 فی کل واحد منها قائم فی حق کل و مثل یزید منع ان یسقی مضیا بل سبب ان یشتر العلم بکمال کل کافرا غیر
 بیان التحاکم صلاحه و ان ابا حه غیر منسوخه و جبان کیون الحال فی المتعده کذکب ان کیون کل عارضین بان
 المتعده حرام و ان ابا حه منسوخه و لما بطل القسام الاول الثالث ثبت ان الصحابة انما سکتوا عن الاشارة
 علی معرفة مع انهم كانوا عالمین بان المتعده تا سارت منسوخه فی الاسلام و نیابوری و تفسیر غرائب القرآن
 گفته و من عن علمه نذی عن المتعده علی المنزح من الصحابة و لو ینکر علیه احد منهم فلو سکتوا العلم بجملة
 فذکره و لو سکتوا الجاهل و جهلها فحال عادة لتدرة احتیاجهم الی البحث عن امور التحاکم
 و لو سکتوا مع علمهم بجاهلها فاختفاء الحق مدله و کفر ببدعت و ذلک محال منهم ازین عبارت واضح
 که جهل صحابه بجاهل و حرمت متعده محال عادی است چه شان را شدت احتیاج بپوشوی بحث از امور نخل پیشین
 و بطل قطعا و حتما ثبت شد که جهل جابر و دیگر صحابه کابر که حسب ایت جابر و دیگر ائمه ذوی المناظر متعده بر فعل
 می آوردند از حکم متعده محال عادی است پس ثابت شد که او کاصد و نسخ متعده التزام جهل جابر و دیگر صحابه

اینهمه
 در حدیث صحابه
 من حدیث صحابه
 است

و حقیقت بر برای خود پیشه زدن و مجال عادی را تجویز کردن و در واقع تفضیح و تفریح ائمه و مقتدا باین خرید
 و دوست ناستبر و لکن من الثمانین و هم انکه ابن الهمام در فتح القدر شرح های در شرح قول
 و ناس قول علی رضی الله عنه فی ذی الحجه من اشد ان اوجه و لیس له یذکر کل بها شیخیها و در بعضی
 علیه که بمقام احتجاج بر عدم جواز قطع در مره ثالثه سر و گفته بعد ذکر روایات متضمنه قول جناب امیرالمؤمنین
 علیه السلام میفرماید بر وی بنیابی شیبیدن بعد از کتب الی ابن عباس یساله عن الصادق فکتب الیه
 بمثل قول علی رضی الله عنه و اخرج عن سماکان عمل ستمشاد هم فی سارق فاجمعوا علی مثل قول
 علی و اخرج من سکنوا ان عمر قال اذا سرق فاقطعوا یدیه ثم ان عاد فاقطعوا رجلاه و لا
 تقطعوا یدیه الاخری و ذریه یاکل بها و شیخی بها لکن احبسون عن أسلمین و اخرج عن
 لایت ان ابن الهمام مثل بهیمة لیس له ید یاکل بها و شیخی بها و هذا کله قد ثبت ثبوت الامم له
 فیعیدان یقع فی من رسول الله مثل هذا الحوادث التي غالباً یوقفها الذی علی نقلها
 مثل سارق یقطع صلوات الله علیه و سلم اربعه ثم یقتلها بالصاعده یجمعون علی قتله و لا یخبر
 بذلک عند علی ابن عباس عن من الاحكام و لم یزلوا من بل اقل ما فی الباب ان کان یقل
 لهم ان ما یوا بل لا بد من علم بذلک و بذلک یقتضی العاده انتوی قد سبق سابقاً
 عبارت ظاهر است که ابن الهمام عدم اطلاع جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر ابن عباس بر وقوع این
 واقعه یعنی زدوی کردن شخصی عار مرتبه و حکم آنحضرت بقطع هر چاره دست و پای او و قتل او بعد دانسته
 و باین سبب قرآن واقعه نموده و متناگفته که اقل ما فی الباب آنست که نقل کرده میشد این واقعه بر
 این اصحاب اگر غائب شده باشند یعنی اگر در حضورشان این واقعه واقع شده بود پس لا اقل آنست که
 حاضرین برای نهانین واقعه نقل میکردند بعد ارتقاع غیبت شان و بعد این تتم و جزم تکمیل و تکرار
 و ترقی و تعلق گفته که بلکه چاره نیست از علم این اصحاب بوقوع این واقعه و باز بنا بر مزید تاکید گفته
 که باین معنی ضرورت علم شان باین واقعه مقتضی است عادت پس کمال تاکید و تکرار و شدید
 و اتهام ابن الهمام ثابت شد که تخای چنین واقعه جزئیه هم بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس
 و عمر بن الخطاب با نیز نیست و علت آن ملائمت اینها و ضرورت نقل و صورت غیبت است
 و ظاهراً است که حکم متعده هم و نظم است ازین واقعه جزئیه سبب کثرت حاجت با امور صلاح و نیز با
 دعوی ذی سادوی نبوی تجریم متعده دارند و نهایت اتهام آنحضرت در شاعت آن ثابت میسازد
 پس متعده بر آتای دلوریت ازین واقعه جزئیه حاصل باشد و لا اقل که مساوی آن باشد پس

در فضل
 من کتب القدر
 من کتب القدر
 اصل قول
 معتبره فی القدر
 القدر

پس نفاذ حکم تحریم متعزیز بهین دلیل و تعلیل بر جا برد و دیگر اصحاب ملازمین حضرت برگزینان نشود و آزار امصال
 آن باطل محض کرد و پانزدهم آنکه ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری در ذیل شرح جاب ادا سلیت
 است که او انصاری است از حدیثی او را در جواب بعد نقل و حدیثی مختلف از ابن عباس از ابن عمر و جمع آن گفته حکم
 الطحاوی و من بعض اصحابه آن جمع بین الحدیثین بطریق آخری همان عبدالله بن عمر کان قد اطلع علی عمر بن
 خطاب الکفای بعد از آن جان نفلذک قال قد رواها علیه بکمال جدید و لم یطلع ابن عباس علی ذلک فذلک
 قال رواها بالکمال الاول تعقب بانه لا یفطن بالتحقیق ان یجزوا بحکم بناء علی البناء علی شیء قد یكون
 الاخر یفطن به کیف یفطن یا بن عباس ان یشتر علیه نزول آیه الممتحنة والمنقول عن طریقی کثیرة یقتضی
 اطلاق علی حکم الذکوری و هو قسیم المسئلة تحت لکما فی لوق قد اشتباه علیه فی من النبى صلی الله
 علیه وسلم یجز استراجه الاشتباه علیه بعداً حتى یحدث بعداً بعد هر طویل و هو یوم حدث به یثاب
 یكون اعلم عصره ازین عبارت ظاهر است که او را فطن اشتباه نزول آیه ممتحنة بر ابن عباس باطل است و ثانیاً اگر
 اشتباه بر ابن عباس در زمان نبوی مقدم شود استمر اشتباه بر او بعد از حضرت ناجا نیست و تحدیث
 ابن عباس با بر باطل بعد از حضرت بر هر طویل ناسد و از طریق صحیح مطلق است همچنین تجویز اشتباه عدم جواز
 متعزیز مذهب جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر جا بردن باشد و اگر اشتباه بر جا بردن در زمان آنحضرت
 مقدم شود و چگونه مانع از استمر اشتباه بر جا بردن دیگر اصحاب اکابر که از آن نصف خلافت عمر متعزیز بطل آوردند
 و جا بر تحدیث بان کرد بعد از هر طویل وقت الحمد الجلیل علی استیصال شانه القال و تعلیل و احتمال کل توجیه و
 تاویل آنها که ستر کل تمییح و تسویل و وازو هم آنکه محمد فاخره ابادی در ذره تحقیق بوجوب اسباب
 علامه شوسترى طالب شرا و وضع حدیث ما صحت الله فی صدری شیئا الا و صبیبة فی صدری بلی بکر که نسیا کور
 بزیر صبیبت و فضول تمسک بان کرده بعد کلامی ال بر وضع و کذب و غایت مشناعت آن میل الی الباطل
 و زین من الحق گفته و سمعت بعضا الکبار العالمین یدعی هذه الحدیث و عدة اخرها ثبتت
 عندنا قدامین من المؤمنین و وضع بعض الصحاح الثابتة متناسدا عندهم من طریق الكشف الصحیح
 و لم یفتق الی الایحیة و صفیه و نفعنا علی المعنی او یقول بصواب الاحکام الی
 الی ینتیه فان تبلیغها کان واجباً علیه و یبلغ الی کل احد قسطاً کان ینفعه ازین عبارت ظاهر است که صحت
 جمیع احکام شرعیة و تفسیر او بر قلب ابی بکر معلل ساخته با کلام تبلیغ احکام بر آنحضرت واجب بود و آنحضرت تبلیغ

ص ۱۱۱

ص ۱۱۱
نزل اول

گردد بسوی کس تسبیح نافع بود اور پس اگر ناسخ متعه عملی میداشت حسب دعای محمد فاخر انحضرت این
 ناسخ را بجا برود و دیگر صحابه هم تبلیغ می نمود که تبلیغ بر انحضرت واجب بود و بجز کس تسبیح نافع او بود رسانیده
 و چون بجا برود و دیگر صحابه با علین و مجوزین متعاین ناسخ نویسیده ظاهر شد که آن عملی ندارد و کذب محض و
 بهتان بی مهلت باز الهاگر آنکه گویند که ناسخ متعه بجا برود و دیگر صحابه را نافع نبود فهمید که ناسخ نیز نافع حال است
 واقع لیس در واقع **سید محمد** آنکه نورالدین علی برحق الدین الجلیلی فقی که از اکابر علمای ایشانت در آن
 گفته و فی کلام بعضهم من المحدثات قالوا من حیثی بین الاذان و الاقامة الى باب المسجد فيقول
 حتى على الصلوة قيل في اول بر احد ثم مؤمن معاوية رضي الله تعالى عنه فكان يأتيه بعد الاذان و قبل
 الاقامة فيقول حتى على الصلوة حتى على الفلاح حتى على الفلاح يرسل الله اما قول الموقن بين الاذان
 و الاقامة الصلوة الصلوة فليس بدعة لان بلاد الاذان يقول ذلك النبي صلى الله عليه وسلم و اما قوله
 حتى على الصلوة فهذا له بعد في عصره صلى الله عليه وسلم ثم لم يأت في حديث المباحث في احكام البيع و الموثق
 اختلف الفقهاء في وجوب دعاء الامير الى الصلاة بعد الاذان و قبل الاقامة بان ياتي الموقن باب الصلاة
 فيقول حتى على الصلوة حتى على الفلاح ايها الامير فترجبه الشوق فاجب من قال بخلافه اي
 بسنة لان بلاد الاذان ياتي النبي صلى الله عليه وسلم ثم يقول حتى على الصلوة حتى على الفلاح
 الصلاة و يحاك الله اي كما كان يفعل مؤمن معاوية رضي الله تعالى عنه فليس من المحدثات و نه
 الحديث المشهور ان في مرضه صلى الله عليه وسلم قال يا بلال فقال لتسلم عليا يا رسول الله و حمزة
 و بركات الصلاة و يرسل الله فقال صلى الله عليه وسلم لمر ابا بكر فليصل بالناس و اجمع من قال بالنوعان
 عرضي الله تعالى عنهما فدم ملكه انا و ابو محمد و غيره فقال الصلاة يا امير المؤمنين حتى على الصلوة حتى على
 فقال و يحاك الله انما كان في دعائك الذي دعوت به ما يكفيك حتى تاتيها و لو كان هذا سنة
 لم ينكر عليا و كون عمر رضي الله تعالى عنه يبلغه فعل بلال من البعيد ازين عبارة ثابت است عدم اطلاع
 بر فعل بلال بعد است يعني نمی تواند شد که بلال بحضور شباب رسالتا بحلی الله علیه آله و سلم بیوازان آمده که حتی
 حتى على الفلاح گفته باشند و لطيف ثانی را اطلاع بران حاصل نباشد پس انکار عمر را بوجه و بسبب گفتن او که الصلوة
 يا امير المؤمنين حتى على الصلوة حتى على الفلاح که بفضیله آمده از جارقته فرمود که آيات مجنون هستی دلیل است بر آنکه فعل بلال
 از قبیل فرود و تعالی است و هر گاه عدم اطلاع لطيف ثانی تنهاستغراب و بعد و مخالف آن مردود و غیر سید باشد

سید باشد عدم اطلاع جابر و دیگر صحابه که متعین بفعلی است آوردند بر تخریم متعنه نهایت ابد و بعد پس و آیات و آن
 بر تخریم لایق قبول و قابل اعتقاد نباشد و ثابت گردد که ساخته و پرداخته کذب است چه اگر تخریم که نووی
 که حسب فاده مخاطب در رساله اصول حدیث و شرح و توضیح حدیث محل اعتنا دست و نشان آن کسانیست
 که کلام گویند و مطلب یا پس از ایشان سری زنده بلکه از کسانیست که از تصانیف شان بهره بایرند
 و جعلی متعنه علیه است و سخن او متین و مضبوط واقع در ضحاح شرح صحیح مسلم گفته فوله سئل عاتقه عن
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخفاً الى مستخفاً قالت بئس فقیل لها ثم بعد ابی بکر قالت عمر بن الخطاب
 لهما من بعد عن قالت ابو عبیدة بن الجراح ثم انتهت الى هذا یعنی و ففت علی ابی عبیدة هذا دلیل لاهل
 السنة فی تقدیم ابی بکر ثم عمر الخلد فدمع اجماع الصحابة رضی الله عنهم و فی رد لاله لاهل السنن ان خلق
 ابی بکر لیست بنص من النبي صلى الله عليه وسلم علی خلقه فمصریحاً بل اجعت الصحابة علی عقد الخلد فله و
 تقدیمه لفضلهم و اولی کان هذا فی رض علی و علی غیره لانه یقع المنازعة من انصار و غیرهم اولی و کذا ذکر
 حافظ النعمانی بعد و لرجعوا الیه لیکن تنازعوا اولی لانه ینبغی ان ینصرت صحابة اتفقوا علی ابی بکر رضی الله
 و استقر الامر فیین مبارک ظاهر است که نووی بر تقدیم انصاری خلافت ابی بکر و خلافت غیر او استدلال کرده
 بدو و بعد اول آنکه اگر انصاری بر خلافت ابی بکر با غیر او می بود انصار و غیرشان منازعت و خلافت نمیکردند و چون
 انصار و غیرشان منازعت و خلافت کردند معلوم شد که انصاری بر خلافت ابی بکر و غیر او نبود و دوم آنکه اگر انصاری
 مدعی است محافظت انصاری در وقت منازعه انصار ذکر انصاری درین وقت نکردند معلوم شد که انصاری بر
 خلافت ابی بکر و غیر او وجودی نداشت و موافق این کلام درین جا هم خواهیم گفت که اگر تخریم متعنه اصلی میدشت
 جابر و دیگر صحابه مرکب متعنه تا نصف خلافت عمر بن عبدالمطلب می شدند و نیز جمعی از ایشان که اساسی شان سابقاً شنیدنی
 قوی بچهار آن نمی دادند و نیز اگر تخریم متعنه اصلی میدشت بعد نزاع و فرقت انصاری و متعنه محافظت تخریم ذکر
 آن میکرد یا خود خلافت ابی بکر را میسر بود یا تخریم و هم آنکه فرزندی در کتاب ترجیح مذکور است فنی در ترجیح
 شافعی بر سایر محدثین با مورد رجحان شافعی گفته الخلد السادة القول بان قول الشافعی خطا در
 مسئله کذا الهان لاشافعی القرشي و هان القرشي فیر جائن فوجیل بان لا یجوز القول بخطا
 فی شی من المسائل بانما قلنا ان خطیبتاها نذله و ذلك لان اختیار الخلد ان كان للجمیل فسنسبته
 الانسان الى الجمیل هان فان كان مع العلم كانت مخالفة الحق مع العلم بكونه حقاً من اعظم انواع الخلل

جلد اول
 صفحه ۱۱۳
 من القسم الثالث
 من كتاب التخریم

من القسم الثالث
 من كتاب التخریم
 قول هذا العبارة على مستحقين من كتاب التخریم
 احد ما مستحق بمصر ۱۳

لان خطا
 الجمیل

وكانت نسبة الانسان اليها من قبلها ما تلتان اهاة القرشي فيرجا بئز تلماري الحافظ باسنادوه عن
 سعد بن ابى وقاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يرد هوان قرشي اهانته
 ويري ايضا باسنادوه من ابى هريرة ان ... زينب ابى لهيب جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم فظا
 ان الناس يصيحون بي ويقولون انك ابنة جاحل لعطب النار فقام عليه السلام وهو غضب شديدا
 فقال ما بال اقوام يوفونى في قرابتى الا من اذى قرابتى فقد اذانى ومن اذانى فقد اذى الله تعالى
 ومن اذى الله كان ملعونا القول ان الذين يوفونى ذلك الله ورسوله لعنهم الله فى آذانهم الاخرة فاذن
 وجه الاستدلال لطلبى الاية ياتي فيه عاقل وكان الحاكم ابو عبد الله الحافظ يقول يجب على الرجل ان يخذل
 من عاهدته الشافعي وبغضه وعداوته لئلا يدخل تحت هذا الوعيد وايضا فلا شك انه كان
 اكل العلماء في الجاهل المشهور ان كسى العلماء مسموقة من قرض لها رصة كان قد جعل نفسه
 لعداوتهم من حيث انه اهان لقرابتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ولرجل عالوا ما القح في غير فان لم يشغل
 حتى واحد من المحدثين فكان المرجح لما ذكرناه بتقدير المعارضة ازين عبارات بكمال وضوح ظاهريست
 تخليفة شافعي ورسلا رسائل بوجوب امانت اوست واما انت او ناجز وحرام ست ووجوب ايامى خدا و...
 ووجوب لمن خدا ورويا واخرت وظاهريست كرا وعا اين معنى كرا برود وديگر صحابه اطلاع بزايغ ستمه نه ستمه وياي
 سبب معاودة علم زمامى فزانتند نيز بوجوب تخليفة وقيامت امانت ايشانست نيز قول جعبي از صحابه بوجواز ستمه
 سابقا وياقنى پس مجرب و مخالفت شان درين مكم بوجوب تخليفة امانت شان خواهد شد چه جا ايراد شيعيات
 عظيمه و شهرات تبسبه و تصديقات ازا احكام كفار و مخالفين دين سر و فخر صلى الله عليه وآله الهار الى غير
 مايشد تون و تيفاصمون بر من قلت المتدبر و شدة الاعتزاز و چون امانت صحابه نيز على العموم وعلى الخصوص امانت
 چنين اكابر و اعانلم واجله و انا هم حسب تصرحيات امانت ناجز و حرام بلكه زندقه و كفر و خروج از اسلام است
 كما سمعت سابقا بمؤيد پس البته تخليفة حضرت جابرو ديگر اكابر صحابه در ارتكاب ستمه و تجوز آن عاجز نباشد
 بلكه من زندقه و اكلاد و قيامت الله و الله ولى التوفيق و الرضا و لا يخفى عليك ان كثير من هذه الوجود
 القابرة بجرى في الالائل الا تية الباهرة فليك بالاجرا و الامصار و ترك القنطلة و الافضا و و ليل ششم
 لا على شقى و كثره الحال گفته عن ابى سعيد قال كنا نتمتع على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالثوب
 ابن جبريين اين روايت هم دلالت برود بر اكابر و سعيد خدى و ديگر صحابه و عهد حضرت رسول خدا صلى الله عليه

وكانت نسبة الانسان اليها من قبلها ما تلتان اهاة القرشي فيرجا بئز تلماري الحافظ باسنادوه عن سعد بن ابى وقاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يرد هوان قرشي اهانته ويري ايضا باسنادوه من ابى هريرة ان ... زينب ابى لهيب جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم فظا ان الناس يصيحون بي ويقولون انك ابنة جاحل لعطب النار فقام عليه السلام وهو غضب شديدا فقال ما بال اقوام يوفونى في قرابتى الا من اذى قرابتى فقد اذانى ومن اذانى فقد اذى الله تعالى ومن اذى الله كان ملعونا القول ان الذين يوفونى ذلك الله ورسوله لعنهم الله فى آذانهم الاخرة فاذن وجه الاستدلال لطلبى الاية ياتي فيه عاقل وكان الحاكم ابو عبد الله الحافظ يقول يجب على الرجل ان يخذل من عاهدته الشافعي وبغضه وعداوته لئلا يدخل تحت هذا الوعيد وايضا فلا شك انه كان اكل العلماء في الجاهل المشهور ان كسى العلماء مسموقة من قرض لها رصة كان قد جعل نفسه لعداوتهم من حيث انه اهان لقرابتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ولرجل عالوا ما القح في غير فان لم يشغل حتى واحد من المحدثين فكان المرجح لما ذكرناه بتقدير المعارضة ازين عبارات بكمال وضوح ظاهريست تخليفة شافعي ورسلا رسائل بوجوب امانت اوست واما انت او ناجز وحرام ست ووجوب ايامى خدا و... ووجوب لمن خدا ورويا واخرت وظاهريست كرا وعا اين معنى كرا برود وديگر صحابه اطلاع بزايغ ستمه نه ستمه وياي سبب معاودة علم زمامى فزانتند نيز بوجوب تخليفة وقيامت امانت ايشانست نيز قول جعبي از صحابه بوجواز ستمه سابقا وياقنى پس مجرب و مخالفت شان درين مكم بوجوب تخليفة امانت شان خواهد شد چه جا ايراد شيعيات عظيمه و شهرات تبسبه و تصديقات ازا احكام كفار و مخالفين دين سر و فخر صلى الله عليه وآله الهار الى غير مايشد تون و تيفاصمون بر من قلت المتدبر و شدة الاعتزاز و چون امانت صحابه نيز على العموم وعلى الخصوص امانت چنين اكابر و اعانلم واجله و انا هم حسب تصرحيات امانت ناجز و حرام بلكه زندقه و كفر و خروج از اسلام است كما سمعت سابقا بمؤيد پس البته تخليفة حضرت جابرو ديگر اكابر صحابه در ارتكاب ستمه و تجوز آن عاجز نباشد بلكه من زندقه و اكلاد و قيامت الله و الله ولى التوفيق و الرضا و لا يخفى عليك ان كثير من هذه الوجود القابرة بجرى في الالائل الا تية الباهرة فليك بالاجرا و الامصار و ترك القنطلة و الافضا و و ليل ششم لا على شقى و كثره الحال گفته عن ابى سعيد قال كنا نتمتع على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالثوب ابن جبريين اين روايت هم دلالت برود بر اكابر و سعيد خدى و ديگر صحابه و عهد حضرت رسول خدا صلى الله عليه

انما

ص
 الت
 بن
 الت
 الت

ابن ابی شیبہ و البخاری و مسلم بن مسلم بن سعوط قال کنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ابليس
مغنا نساؤنا فقلنا لا نستخصي فمنا ناعن ذلك وخصنا ان تزوج المرأة بالشوب الى اجل ثم قرأ
يا ايها الذين امنوا لا تحمروا طبقات ما احل الله لكم واطاعوا نفعي وكرهنا لعمال گفته عن ابن سعوط قال
كنا نغزو مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا يا رسول الله لا نستخصي فمنا ناعن ذلك وخصنا ان يستمتع
احدنا بالمرأة بالشوب الى اجل بن جرير بن ابي زوانت كراثة علام وشرح تمام سنه نقل كرده اند و در حديث
صحت و ثبوت است كه شيخنا انرا و صحيحين اخراج كرده اند و دلالت مرجه دارد بر انكه ابن سعوط صرف تجويز
جناب سالتاب صلى الله عليه وسلم متعرا نقل كرده و سهلا ذكرنا منع ان متوده و اين دلالت مرجه دارد بر انكه هم
متعرا جناب سالتاب صلى الله عليه وسلم واقع شده چنانچه در حديث كه هورت و از عبارات ابن القيم سابقا دانسته
كه طائفة از اهل سنت هم اين روايت ابن سعوط استدلال كرده اند بزيك معني متعرا جناب سالتاب صلى الله عليه
وآدم و هم واقع شده و حديث اول بر شرح متعرا از جناب شيخ است از ازا اول لائل است بركه نزد ابن سعوط
متعرا بتر بوده و شرح آن مبني بر داشت بلكه درين آيه تعريض مرجه است بغير تكرير محال الهى متوده و ديگر دلالت
داگر بر دلالت دليل اول بر جواز متعرا درين دليل زير بار است و قطع نقل از ان دلالت اين روايت را بر جواز
متعرا نزد ابن سعوط و اكابر محققين شرح معتدين سنه ثابت كرده اند نووي و در نهاج شرح صحيح مسلم گفته
قولهم قرأ عبد الله يا ايها الذين امنوا لا تحمروا طبقات ما احل الله لكم فيا شاهد ان الله لا يظلم
يعتقد اباحها كقول ابن عباس انما يبلغها فيمنها و شيريف در ماشه شوكه گفته قول الله لا تستخصي الخ
دل على ان كان يعتقد اباحة المنفعة كما بن عباس الا انه يرجع بقول سعيد بن جبيرة استحيانا ما ابن
فعله و يرجع بغيره الى ما استعمله انما يبلغها النفس لا يعقوب بن هوري و غيره طري گفته قولهم قرأ علينا
اي عبد الله كما في مسلم في رواية الى من مفهوما و طيب في شرح شوكه گفته قولهم وخصنا انما يشار الى
الى ان كان يعتقد اباحها كما بن عباس صلى الله عنهما ولم يبلغها فيها نفس فلما استبان لابن عباس ذلك قول
سعيد بن جبيرة حين قال ما قال يرجع عن ذلك كما استحيانا لعل ابن سعوط يرجع بغيره الى ما استمر عليه
لما يبلغها النفس مسلمانى و در رتبا و همارى گفته قال النوفى فلما استشهدا بان سعوط با كراهية ان كان يعتقد
اباحة المنفعة كما بن عباس انتهى اين عبارات دلالت دارد بر انكه از اين روايت ثابت ميشود كه ابن سعوط كامل
بجواز سنه بوده و ابن القيم نيز رشيد بن تميمه كه از اكابر محققين ايشان است هم نسبت اباحت متعرا بن سعوط

ص ۲۵۰
المختصر
كتاب
الدين

ص
اب
خط
المختصر
من كتاب
الفتح

ص
خط
المختصر

ص
خط
المختصر

ص
خط
المختصر

ابن مسعود قطعاً وتماماً خود را بخیر و بر بیان مسعود فرخ گفته اند که کان ابن مسعود یروی باحتیاطاً و غیراً یا ایها الذکر
 امین لا تقرتوا طیبات ما احل الله لکم فی التخصیصین عن قتال کنا نفر و مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و لیس نساء فقلنا لا ینتخصه فیها نائم ثم فرغوا لانا ان تنزل المرأة بالشوب الی اجل ثم قرأ عبد الله یا ایها الذکر
 امین لا تقرتوا طیبات ما احل الله لکم و لا تقصدوا ان الله لا یحب العبدین ازین مبارک ظاہرست که نزد
 ابن القیم قطعاً و تماماً ابن مسعود و قائل باحتیاط مسعود بوده لکن بعد ازین هم و جزم بطریق تشکیک فرموده و گفته و قرأه عبد الله
 هذه الاية تحقیب هذا الحدیث یحتمل ان من احدها الذکر علی من یحرمها ما انها لو اتمت لکن من الطیبات
 لما اباها رسول الله صلی الله علیه و سلم و الثاني ان اخص فیها للضرع عند الحاجة فی الغزو عند عدم
 و شدت الحاجة الی المرأة فمن اخص فیها فی المخرج کشف النساء و مکان النخل المعناد فقد اعدی
 و الله لا یحب العبدین محتمل نیک ذکر احتمال ثانی که ابن القیم ذکر نموده مریح البطلان است زیرا که ابن مسعود
 از جناب سالتاب علی الله علیه و سلم ترخیص مطلق بی قید یا ن بضرورت نقل کرده و حیث حال ثم خص لسان ثم
 و بعد ثبوت اجازت مطلق بی ثبوت قید از ارشاد جناب سالتاب علی الله علیه و سلم قید و تخصیص آن
 جائز نیست و ابن مسعود قید یا ن مطلق از آنحضرت نقل کرده پس چگونه عرض ابن مسعود و حر جواز و ضرورت
 و رد بر مجوزین مسعود و حالت حضور و کثرت نساء باشد نظیر آن احتمال رد ابن مسعود علی المرخصین و نسبت علی الاقصد
 واضح المجرور مرصع لا اعتداده الله الموقوف لسلوک طریق السواء و ازین بابست که ابن القیم در بعد ازین مقام ازین
 تاویل و توجیه در یک دست برداشته بر صرف ذکر اینکه ظاهر کلام ابن مسعود و باحتیاط است که گفته نمود و چنانچه
 و ذکر مسعود و فرموده غیر گفته و ظاهر کلام ابن مسعود باحتیاطاً فی التخصیصین عن کنا نفر و مع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و لیس نساء فقلنا یا رسول الله لا ینتخصه فیها نائم لک ثم خص لانا ان تنزل
 بالشوب الی اجل ثم قرأ عبد الله یا ایها الذکر امین لا تقرتوا طیبات ما احل الله لکم و لا تقصدوا ان الله
 لا یحب العبدین و قطلانی و ارشاد است بری گفته قال النووی فی استنبها و ابن مسعود بالایة انما کان یحفظ
 الاباحة للثمة کان عباس اما احتمال رجوع ابن مسعود از تجویز مسعود که طیبی و غیره ذکر کرده اند پس صلح در یک دست
 و ذکر آن دلیل کمال عصمت و زینب است چه امریکه ثابت باشد و نه هر چه از کسی منقول شود از آنجا و جمال رجوع
 وضع نتوان کرده و آثار جمیع مزایب منقول از علما همین حرف طبری خواهد شد که شاید ایشان از مذاهب خود رجوع
 کرده باشند و باطل رجوع ابن عباس عنقریب ریافت می نماید پس هر گاه حرمت رجوع ابن عباس که در باره آن

۲۶۱
 من
 نزد
 غیره
 من
 از
 آنجا

بعضی خرافات نقل می میکنند از آن اقتضا باشد که احتمال رجوع ابن مسعود که محض وهم خیال است چه صلاحیت ذکر دارد
 لکن همانها در عصیبت بر اینها استیلا می تام دارد اگر احیاناً نزد کسی حق حسب و ایات خود ثابت می باشد دست
 و پاور در آن و نخواهد آن می زند گاهی نفع ایات رجوع از آن می آید و اگر انبان ایات نمی می باشد ناچار بر حرکت
 نزدیجی که نمی کنند و از ذکر احتمال رجوع دلورجا بالعیب خود را معذور نمی دارند و دلیل باز در هم روایت ما بر دست
 که سابقاً مذکور شد و باز درین جا مذکور میشود مسلم در صحیح خود گفته حد ثنا محمد بن بشیر قال نا محمد بن جعفر قال نا
 شعبه عن عمار بن دینار قال سمعت الحسن بن علی یحدث عن جابر بن عبد الله و سلمة بن الاکوع قال خرج علينا
 منادی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اذن لكم ان تستمعوا لعيني
 المتعة النساء و حدثنی صیبة بن جسطاط العيشية قال نا يزيد بن عيينة نا ابن ذريع قال نا روح وهو ابن القاسم عن
 عمار بن دینار عن الحسن بن علی عن سلمة بن الاکوع و جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذنا فاذن
 لنا في المتعة و نروي عن شرح گفته قوله عن جابر بن عبد الله و سلمة بن الاکوع قال خرج علينا منادی رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قد اذن لكم ان تستمعوا في الرولية الثانية عن سلمة و جابر ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اذنا فاذن لنا في المتعة فقوله في الثانية انا نا محمد بن انا فاذن رسول الله و مناديه كما صرح به في الرولية
 الاولى نا محمد بن انا صلى الله عليه وسلم علمهم فقال لهم ذلك بلسانه و بخاري و صحيح خود گفته حدنا على قال حدنا
 سفیان قال عن الحسن بن محمد بن جابر بن عبد الله و سلمة بن الاکوع قال كنا في جيش نا انا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال اذن لكم ان تستمعوا فاستمعوا و ابن اثير و جامع هم روایت آن کرده
 و لا علی متقی در کنز العمال گفته عن حسن بن محمد بن علی بن جابر بن عبد الله و سلمة بن الاکوع قال كنا في غزوة
 فجاءنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل استمعوا
 عب و ابن روایت دلالت میرسد دارد بر آنکه جناب سالناب علی الله علیه و آله وسلم اصحاب را اجازت متعه داده و نقل
 جابر و سلم بن الاکوع صرف جواز عدم ذکر ناسخ دلالت میرسد دارد بر آنکه متعه هر دو ناسخ متعه ثابت بود پس کمال
 محبت است که بر چهاره سلمه فضلا من غیر روایت نهی متعه بر بستند و قلوب اهل یافان شدند و فرض کردیم که این
 روایت فی نفس حد دلالت بر بطمان طریقان ناسخ بر جواز متعه ندارد لکن چون ناسخ متعه ثابت نیست در روایت
 صحاح سفید خود متذوق و مجروح تکلیف نیز با پس جواز ثابت ماند و الا لازم آید که معاذ الله جمیع احکام مشرک را که
 که با حدیث آیت ثابت است بجز آن احتمال ناسخ باطل سازد و شریعت را در هم و بر هم نایند و مع ذلک

ص
نا
محمد
بن
جعفر
قال
نا
شعبه
عن
عمار
بن
دینار

ص

ص
باب
فی
رسول
الله
صلى
الله
عليه
وآله
وسلم
في
المتعة

ص
۳۲
و
المتعة
۳۰
۳۰
۳۰
۳۰
۳۰

کلمه نبوت طرف جواز متعه ازین روایت بر آنکه زین مخاطبانی است که حضرت مسکات جواز متعه در آنکه یک
 نموده دلیل جواز درهم ملا علی شقی در کثر العمال گفته من سلمه بن الاکوچ ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 قال ایما رجل شاکر طاهره فضعها ثلاث لیل فانها جان بدنا تصادقنا جان یزداد فی الاجل انما
 قال سلمه لادری اکانت لنا خصمه لئلا نناس عمتنا بن جویر بخاری هم در صحیح محمد بن روایت را نقل کرده
 چنانچه گذشت و در منابع الاصول هم مطور آن دلائل مرجمه دارد بزرگ خباب سوندا اصل الله علیه و آله وسلم
 اجازت متعه علی العموم داده و تشک سلمه در آنکه این نخصت برای اصحاب بود علی الخصوص با بیری مردم علی
 مد فوعست اولاً بانکه لفظ ایما جل از انفاظ عموم است و ثانیاً اصل شهرت آن تکالیف است در سایر ناس
 ناقص التخصیص انما نشاء من الالباس و آنچه بخاری بعد نقل این روایت گفته قال ابو عبد الله و قد تبینه
 علی عن النبی صلی الله علیه و آله سلمه انه منسوخ بحدیث فوعست بانکه حدیثی را که منسوب بخباب بن المومنین علیه
 السلام درین باب میسازد و بخاری اعتماد بر آن نموده و تمام بیان نسخ متعه بخرت کرده که ما علمت بوجه معدود و مقدمه
 در دو دو تالیثت بر الاله العابد العود و الحمد للموفق الودود و معذک هرگاه جواز متعه با اتفاق فریقین
 ثابت شده و قبلیکه نسخ قطعی که مقبول فریقین باشد ثابت نشود روایات سنیه اگر مسلم از قبح و جرح
 هم نزد ایشان باشد بخاری خورد و برای منافع و المتیح سب فاد و والد ماجد مخاطب و اقراف خود مخاطب
 بجهت نمی آید چه با که مالش نیست که در استی و علاوه برین همه صرف جواز متعه در تکذیب مخاطب بیا فی
 وافی و برای مرض نکار و بلج جانی نشانی و قبسا لمن یهیم من الجهل و العصبیه فی النیافی و ابن القیم هم
 بود و در کمال بر تیریم متعه باین حدیث تحقیق شده چاره کار در وضع آن تمسک بر روایت مسلم از سلمه
 در نهی متعه بسته چنانچه در زاولها و گفته خان قیل فاقصه عنی یا ساری مسلم فی صحیح من حدیث بکابر
 و سلمه بن الاکوچ قال اخرج علینا منادی یسبح الله صلواته علیه و سلم فقال ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله سلم قد اذن لکم ان تستمتعوا بیضه متعه النساء قیل هذا کان من القح قبل التجریم ثم حررها
 بعد ذلك بلیل ما دله مسلم فی صحیح من سلمه بن الاکوچ قال نخص رسول الله صلی الله علیه و آله
 عام و طاسخ المنعة لئلا نثم نهی عنها و عام او طاس عام القح لان خرافة او طاس متصل بفتح مکة
 ازین عبارت ظاهر است که حدیث با هر سلمه بلا شبهه دلائل دارد بر جواز متعه و هیچ تاویلی و توهمی را در آن
 ساقی نیست چاره کار این است که در عمومی نسخ آن مسب روایت سلمه که مسلم آورده نموده و بطمان

۲۳۵
 ص ۲۳۵
 المصنف
 فی صحیح
 الوقت

ص ۲۳۵
 فی صحیح
 الوقت

ص ۳۳
توضیح
من قاصد
الخطاب
من حضرت
الزین العابدین
ع

این تمسک بجوانه سابقا بوجه مدبره در یافتی و کمال سیزدهم در کتبه اعمال مسطوبت عن سلیمان بن یسار
 عن عبد الله ابنة ابي حشمة ان رجلا قدم من الشام فنزل عليها فقال ان القرية قد اشتدت علي فانا
 امرأتا تمنع معا قالت فذللتها امرأتا ففساد طهارا وشهدا واعلى ذلك عنى لا فكثت معها ما شاء الله
 ان يمكث ثم انخرج فباخبر عن ذلك من الخطاب فارسل الى فضالة الحق ما حدثت قلت فتم قال
 فاذا قدم فاذ يخبر به فلما قدم اخبرته فارسل اليه فقال ما حملك على اذى فعلت قال فعلته مع
 رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم لم ينهنا عن حق قبضه الله ثم مع ابى بكر فلم ينهنا عن حق قبضه الله
 ثم معك فلم يحدث لنا فيه نهيا فقال عمالما والذى نفسي بيدى لو كنت تقدرت في نهى ابي حشمة
 يدى وحق يعرف السفاح ابن جرير بن زين روایت ظاهرست که بعض اصحاب در عهد عمر توسط
 ام عبدالله بنت ابى حشمة با زنى متعه نمود و هر گاه عراور الملب کرده از سبب متعه پرسید بچوایش گفت آنچه
 حاصلش این است که در دم متعه را حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و انجناب منع نکرد اما از ان تا آنکه
 خدا تعالی قبض روح آنحضرت نمود و بعد آنحضرت در عهد ابى بکر متعه نمودم و او هم منع نکرد اما از ان تا آنکه
 وفات یافت بعد از ان متعه کردم در عهد تو و تو برای ما احداث نهی از ان کردی و این کلام صحابی عا
 بنض هر چه دلالت دارد بر آنکه متعه در عهد جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم جایز نبود و آنحضرت نهی
 از ان نگذرد پس جواز متعه بطمان جمیع فرامات و اقرآت سنیه و زهیه متعه بکمال وضوح و ظهور ظاهر شد
 و نه لعمریه علی ذلک الطیغیر اشت که خلافت ابى بکر آنکار عدم نهی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم از متعه
 کاین صحابی ذکر نموده نفرموده پس بتقریر خلافت ابى بکر عدم صدور نهی از آنحضرت و کذب و اقرای روایات
 و ادله بر صدور نهی از آنحضرت که سلاف الهنت بفرض لطیب قلوب جابرین و میثات ناموس عری
 بافته ساخته اند و مخاطب هم بر بعضی آن دست انداخته ثابت و متحقق گشت و فعل متعه در زمان ابى بکر
 که ازین روایت و دیگر روایات سابقه از جابر و غیران ظاهر میشود نیز دلیل است بر ایهحت متعه جایز نبود
 طافعه از الهنت که مطابق واقع تحریم نهی متعه را متعذر در ذات خلافت ابى بکر و استند و بطمان و عدم
 حدیث تحریم متعه از آنحضرت ثابت میسازد و در وجه روایت سیره متضمن تحریم متعه که سلم روایت کرده
 گفته اند و لو صح له فضل علی عهد الصدیق وهو عهد خلقه النبوة حقاً كما سبق فظلموا من اد
 ابان المیثم و سخی هر دو در سهام ناقبه گفته و لیس فی قول عمر رضی الله عنه انفا كانت فی عهد ابی

مجله

ابی بکر رضی الله عنه کان عمدة الکرام فاختاره انتی پرگاه بودن متعدد در عهد ابی بکر حسب آیات جابرو این روایت
 ثابت شد انکار دلالت قول عمر بر آنکه متعدد در زمان ابی بکر بوده شود بسبب نمیدهد با آنکه اگر فرض کنیم که اکثر
 دعوی دلالت قول عمر عثمان که تا سائل عهد رسول الله انا انهمی همها بران که متعدد در زمان ابی بکر بوده کرده ام
 پس این دعوی مجرد از دلایل است نشان باید داد که کدام کس از اهل حق دعوی این دلالت کرده و اگر فرض کنیم
 محض دعوی بودن متعدد در زمان ابی بکر اهل حق است پس آن البته درست است و بر ظاهر است که بجای آن سعی دلالت
 قول عمر بر بودن متعدد در زمان ابی بکر خلاف محض است چو این دعوی از اولین دیگر ثابت است اگر از قول
 عمر ثابت نشود و چه ضرر دارد با آنکه این قول محمول است و در حساب فاده طائفة از اهل سنت بر صرحی و تحریم
 در مروان دلیل است بر آنکه از ابی بکر تحریم متعدد واقع شده و صحیحاً مذکور است که ام عبدالله بن ابی حنیفه از صحابیت
 کلمات است که بر او و هجرت شرف شده و بدو قبله نماز خوانده چنانچه ابن عبد البر در کتاب تهیة العیال گفته لیلی
 بن ابی حنیفه بن حذیفة بن غانم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن جویح بن عدی بن کعب لفرشیة
 العقیة یما سرة عامر بن دبیعة هاجرت هجرت بن وصلت لقبه بنین الخوا بن حور سقلا در انبار
 بر عمر و گفته که انت ذیج عامر بن ابی دبیعة فولدت له عبدالله قال ابن سعد اسلمت قدیما با یعت
 ماتت من المهاجرات الاولی هاجرت الی الحبشة ثم الی المدینة یقال انها اول ظعینة دخلت المدینة
 فی الحج و یقال ام سلمة و ذکر ابن اسحاق فی طایفة یونس بن بکر و غیره عن عبد الرحمن بن الحارث
 عن عبد العزیز بن عبد الله بن عامر بن دبیعة عن امه لیلی قالت کان عمر بن الخطاب من اشد الناس
 علینا فی اسلامنا فلما اتفقنا انما الفرج الی ارض الحبشة جاد فی عمر طاعنا علی جمعی فقال ابن ام عبدالله
 اذ یقول فی دیننا فنذره الی امرنا الله قال حکیم الله ثم ذهب الخ ازین عبارت ظاهر است که ام عبدالله
 بجای که گفته کتاب و در نماز گفت کفر فرود شد و میان جان با نیا و الامام علی السلام بیسته بود شرف اسلام
 بسبب زیاد عمر و قوشن هجرت سینه کرده و مهاجرین حبشه است اسما که در صحیح مسلم و صحیح بخاری مذکور است
 از عمر بن الخطاب نقل و ارجح اند پس توسط چنین صحابه مکرر کرده سلام و هجرت سبقت بر فلان کتاب دوم
 در متعه صحابه نیز دلیل زاهد است بر آنکه متعدد با نیز و مباح بود و علاوه بر آن خلافت ابی بکر ام عبدالله بخاری
 نموده بلکه پرگاه او را طلب کرده و حقیقت حال پرسید و او تصدیق با جواد عمر با و گفت که هرگاه بیاید انفراد
 آگاه کن مرا و این بدین انکار که لا ینحی علی اولی الابصار پس ترک نیکر طیفه نخر دلیل تبیین و تقریر است

رسالتا سلی الله علیه و آله و سلم گفته اند و انضیا فلو صح له فیصل عما فیها کانت علی عهد رسول الله صلی الله علیه
و سلم و انما انسی عنها ما عاقب علیها بل کان یقول انه صلی الله علیه و سلم حرما و نهی عنها انسی و لکن الحمد
که ازین عبارت بگفت و موت منقبت ایضاً هو استدلال بحجاج نهایت سلطان و ظهور واضح است که قول عمر
و لالت ارد بر بطلان ثبوت نسخ متعدد از جناب رسالتا سلی الله علیه و آله و سلم و کذب و ایات و آله بر نبی و تحمیل
آن و از آن ثابت می شود صریحاً و تخریم متعدد در عین الخطاب و ما بعد ذلک لا تقارف الکاشف عن الحجاب
جمله لرواج شبهه مراتب او اتفاق کذب منافق کذاب الله الموفق للقبوب و نیز از عبارت غیر ازین که از
موصول منقول شد واضح گردید که عدم ذکر صیغه لیل آخرا در وقت عمل باخبار آحاد و لالت ارد بر آنکه عمل
شان منصرف برین اخبار بود و دلیل دیگرند اشتداد و جمعیتی را هم بطریق دین ثابت کرده و هم بطریق عادت
پس همچنین این قول عمر که در آن ذکر نبی خدا و رسول مکتوبه هم بطریق عادت و هم بطریق دین دلالت
خواهد کرد بر آنکه نبی خدا و رسول مکتوبه ثابت نبود و الا ذکر آن عاده و و نیالایم مثلاً الله الحمد که تصحیح
در دین خلافتا بهر صورت لازم می آید خواه نسخ متعدد از آن حضرت ثابت گشته باشد بلکه در اثبات نسخ
متعدد از آن حضرت با صحت صحیح و در دین خلافتا ثابت مخالفت عادت عقلا هم لازم می آید و نیز دانستی که
تقل بعض حدیث و عدم نقل بعضی از مخاطب بر قریه است و بنیاید قریه پس اگر خلافتا بهر نسخ متعدد
بود و می آید که جناب رسالتا سلی الله علیه و آله و سلم منع آن کرده باز نقل صرف بودن متعدد
در عهد آن حضرت و عدم نقل نسخ آن از آن حضرت حیانت نهایت قضیه و سر قریه یا بهر شیخ خواهد بود پس
و حقیقت او عادی و تخریم متعدد از آن حضرت نمودن و برر کلماته مانع از حقن و سر از اطاعت بعضی
خود یافتن و حقیقت حیانت و سر قریه خلافتا ثابت ساختن است و حضرت او با افضل و کرات حیانات
و ضلالت از حقن و مطلوب الملق با بزرگ و بگرواضح نمون و با وصف اظهار فریضیت خود خلافتا بهر
کما شیخی تفضیح فرمودست و نیز خود مخاطب در باب فقیهات این کتاب گفته و نیز عن تعالی بیفرماید فان
ان لا تقلوا فی احداه او ما ملکت ایمانکم یعنی اگر تبرسید که در صورت تعدد و شکوحت عدل خواه
کرد پس بر یک منکوحه قناعت کنید یا کثیرگان خود قضا و حاجت نمایند پس در اینجا سکوت در بعضی
صریح نفی صریح منکوحه قناعت مقتضی ذکر جمیع آنچه در آن عدل واجب نیست بود و تعدد تحلیل در بین
اگر پیش قوم اند زیرا که در خارج و ملک بین آخر بعضی حقوق واجب فی خود و تکلیف آن ظلم تصور میگردد و جملاً
میشوند و دیگر

منتهی که غیر از این مرتضی صحیح و واجب نمی شود و بخلاف تحلیل که محض علو اربعی و دوست خیر از منت
 بر داری مالک فرج چیزی بر ذممتی آید آتی ازین عبارت بدو وجه دلالت کلام خطاب بر بطلاق مسدود
 نسخ منتهی از خطاب رسالت علی الله علیه و آله و سلم ظاهر میشود اول آنکه از ان ظاهرست که سکوت در
 مسخره بیان هیچ مقید نیست و چون ظاهرست که خطاب نیز تحريم و نهی خدا و رسول ذکر کرده اند بلکه نهی
 نهی صرف بخود کرده اند پس حسب اعتراف مخاطب با انصاف بحال و موضوع و صحت ظاهرست که
 قول خطاب اجرت مقید نیست و بذات مبارک است و او طاعتی نهی خدا و رسول از منتهی باطل محضست
 که کذب صرف و تحقیق این دلیل از عدم دلایل قاطعه و عظم بر این ساطعه هست که مطلوب بنسبت اش
 حسب اعتراف خود مخاطب ثابت گردید و جمیع شبهات و اعتراضات او و اسلاف او از هم پیشید
 و خود کرده و اورمانی نیست هرگاه خود با این دلیل تمسک نماید چگونه سر از ان خواهد یافت و دلالت کلام خطاب
 را بر هر چگونه باطل خواهد ساخت و و هم آنکه قول او خصوصاً مقام ذکر جمیع آنچه در ان عدل و واجب نیست
 بود و منتهی و تحلیل درین امر پیش قدم اند و دلالت صریح دارد بر آنکه چیزی یکیش قدم در امری باشد و اگر
 در مقام ذکر تعقیبات آن امر لازم دو واجب است و ظاهرست که در کلام خطاب مقام ذکر نهی متعبر بود و
 اثبات شناعت آن و ظاهرست که کلام خدا و رسول اگر در تحريم متعبر ثابت می بود پیش قدم می بود و در
 اثبات نهی و صحت و شناعت آن پس عدم ذکر خطاب نیز حسب اعتراف مخاطب دلالت خواهد کرد
 بر آنکه خدا و رسول نهی زنته نفرموده اند و الا چه خطاب نیز ذکر نمیکند و مقام متعنی ذکر آن بود و باضی در
 مرأة النبیان در سنه احدی عیاشین گفته و فیها الحكم بن ابی العاص الدمرطی قرأ بقرعة عثمان بن عفان رضی الله
 عنه و کان یفشی سر النبی صلی الله علیه و سلم و قیل کان یحاکمه فی مشیته فطرده رسول الله صلی الله علیه
 و سلم الی الطائف فله یزل طیر الی انما استخلف عثمان فادخله المدینه و اعتذر لاطن فی ذلك و یانه
 فکان شفیع فی رالی النبی صلی الله علیه و سلم فوجدت برده قلت هل کذا المرات ان ذکر عند عثمان ذم فی ذلک
 و اما قول الذهبی طرده النبی صلی الله علیه و سلم فلما استخلف عثمان ادخله المدینه و اعطاه ما یثرب
 من غیره که عند عثمان فاطله و قبیح نیست بشعه کل ذی بیان بفضل الصحابه و ابی العاص
 ازین عبارت ظاهرست که ذکر کردن ذم بر پی طرده و جناب رسالت علی الله علیه و آله و سلم حکم را داخل عثمان اول
 او بدیند و طلاء او منتهی بر غیر ذکر عند عثمان و طلاق صحیح است که مستبشع میکند از هر ذمی بیان بفضل صحابه

كما قال عليه صلوات الله وسلامه عليه انا انى عينا واخرى عليها متعة النساء ومتعة الحج وهو معنى هذا المتعة
 يظهر من احد منهم انكاره ولا الخلاف عليه لوقوعها وصحت اخبارها كشه لكان سببها ان تفسد كانه
 له يرونها شئ ويبقى اخبارها لاخرته المراد عليه السلام كما به يفسخ الحج غير ما ذكره ويكون
 بقوله واتوا الحج والعمره لله على ما دوى عنى عنى الله عنه اترى ميات ظاهرت كرايو بكر حباص بقول عمر
 استدلال كرده برانكه متعة الحج بمعنى فسخ حج بمره ثابت ودر عهد جناب سالتاب على الله عليه واكرامح بود
 وانخرت امر بان فرموده ودر عدم انكار صحابه ودر عدم خلاف شرايرين قول عمر هم دليل ثبوت فسخ حج بمره انخرت
 گرواننده پس چنين اين قول عمر ودر عدم انكار خلاف صحابه دلالت خواهر كرده برانكه متعة هم ودر عهد او
 سباح بوده وانخرت امر بان فرموده بجهت مخاطب صلانه بدلول الفاظ وادامير سد ودر انادات استقامت
 داسطين مذموب نوو طاعى هم ميرساند و باز بعض تعصيه جيسارت بر انكار و فحوات و در بهيات مى با
 ودر حج پنجا هزاران مى آيد و بايد دانست كرايو بكر حباص ازاك ابرو هانظم ائمه و فقها استنت يا فسخ
 و در مراده انجمن در سنه سبعين و ثمانه گفته فى السنه المذكوره توفى شيخ الحنفية فيفقد القفيه
 احمد بن على صاحب ابى الحسن الكرخى اليه انتهت وياسق المذهب كان مشهورا بالزهد والدين
 عرض عليه قضاء الفضائله فاستمع وله عدة مصنفات و محمود بن سليمان كوفى و در كتاب الامام الاخبار
 كفتة الشيخ الامام ابو بكر الرازى المعروف بابى الجصاص من احمد بن على مشاهير كتب صاحبنا الحنفية مستحق
 بذكره ودر رواية و مسائل مصنفاته تداره يذكر بلفظ الجصاص ودر تارة يذكر بلفظ الرازى
 بل ذكر الجصاص اما ما وقع فى بعض الكتب هو قول ابى بكر الرازى و الجصاص بالواو فقد قيل هو
 من قلم الناسخ والصواب انها واحد كان امام اصحاب الحنفية فى عصره و كان مشهورا بالزهد اخذ
 عزابى سهل الزجاج عزابى الحسن الكرخى عزابى سيد البردى عزابى بن نصر الرازى عزابى
 ابى حنيفة و تفقه على ابى الحسن الكرخى به انتفع و عليه حج و استقر المذاهب بيقول ولا فى بكر
 المذاهب وانتهت الرحلة اليه كان على طريقة من تقدمه فى الودع والزهد والصيانة الخ و
 محمد بن محمد بن ابى سهل شخصى حقى كرازاك ابرو و فقها رتنت و صاحب هداية تميزه است و
 بسوق كفتة بلقيا عن عمر بنى الله عنه قال لا صنعت لثاء فم جوق الامن الا كفاى فى هذا السيل
 عمل ان للسلطان ميل فى لا كجده فقد اضاف لمتع الى نفسه و ذلك يكون بولاية السلطنة و فيه

من كتب

و لیل ان الکفار فی الخلیف من غیر ان تنفخ نفوسها من یکا ذیها ولذا بدیع
 یعتقد بعبادتها انبی ازین عبارت ظاهرست که انصاف عمر منیع را چه بنا برین معنای قول عمر آن خواهر
 بود که منع خواهد کرد از تخریب غیر کفار پس منیع خدا و رسول از تخریب غیر کفار ثابت شد و عمر این سبب
 از آن کند این معنی برگزیده ایلی ثبوت بر برای سلطان در آنکه نمی تواند شد چه ظاهرست که مراد خرسی از ثبوت
 بر برای سلطان در آنکه نمی تواند شد و ظاهرست که مراد خرسی از ثبوت بر برای سلطان در آنکه نیست
 که سلطان برای خود جدا استناد و پیل شرعی اگر کسی در آنکه صادر کند نافذ کرده و مقبول شود بسبب لایت
 سلطنت بنفس خود دلیلست بر آنکه این منع از خود عمود نیست منع خدا و رسول زیرا که سرخصه
 بر انصاف عمر منع را بنفس خود استدلال کرده بر آنکه برای سلطان نیست در آنکه و آن بسبب ولایت
 سلطنتست و ظاهرست که اگر این منع مستند بمنع خدا و رسول می بود این استدلال صحیح نمیشد و
 ظاهرست که قولی عمر ان انبی منها نیز مثل قول اولان من میباشد بلکه المنع است در ولایت بر تخصیص می
 الیه فیه و مقابله فیه نهیه لما ثبت علی عهد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم پس در ولایت این قول بر آنکه
 نبی شده از مراد رسیده نه از خدا و رسول ربی باقی ماند و قد الحمد علی ذلک ملاوه برین ازین کلام شمس
 ظاهر میشود که سلطان را اختیار است در آنکه یعنی او را جایزست که او منع شجاع جانز کند پس در منصورت
 اگر از منعه جانز هم غنایب از طرف خود نبی کرده چه جای استغرابست تا این قولش را صرف از لیل
 آن کرده تو چه بات که یکبار ایجاد سازند و محبت نامد که شمس عمر خرسی از آنکه بر ائمه تحمل و منتقدین فروع و
 رسول بوده عبدالقادر و جواد بر ضیعه گفته محمد بن محمد بن علی بی سهل ابی بکر الشیخ نکر غیر که فی الحد
 الامام الکبیر شمس الامام صاحب الملبوط و غیره احد الفحول الائمة الکبار احباب الصوفی کان اماما
 عالما مجتهدا تقیها اصولا مناظر امام الامام شمس الامامة اباعبد الله بن الحطائی حتی تخرج
 به و صادر نظر اهل زمانه و اخذ فی التصفیة ناطق الاخران و نظراسه و شاع خیر ملامد علی سنی
 نحو خمسة عشر مجلد و هو فی العین با و چند محبوب و عن سبب الخلد من فی الدنيا ما یوجب سبب
 کله کان فیها من الناصحین سالکا فیها طریقة الراسخین لتکون له ذخیرة الی یوم القیامة و انما یقبل
 من المتقین و هو یقول الصالحین و لا یقبل من الخائضین و لا یضیع اجر المحسنین قال فی الملبوط
 عند فرغ من شرح العبادات هذا آخر شرح العبادات باجماع الصحاح فیها و غیر العبادات المذمومة

الاصح
 قول
 من
 الملبوط
 و غیره
 علی حدیث

حضرت ابو بکر محمد بن ابراهیم بن سلیمان الکوفی در کتاب الاعلام لاخیر الغمۃ الشیخ الامام شمس الامین
 الشیخ ابو بکر محمد بن ابراهیم بن سلیمان کان اماما علمیه حجة مستکمالا مناظر اصواتا مجتهدا عسلا
 شیخ الاسلام العلامة احمد بن سلیمان بن کمال باشا من المجتهدین فی المسائل لازم الشیخ الامام
 شمس الامین الحلوانی وقفه علیه اخذ عنه حتی تخرج به وصاروا نظر احبابه و اولیاده من زمانه و کان
 من الاحصاء المجتهدین فی المسائل کما ذکر فی ذکر الشیخ الامام علی الرازی فی الکلیتہ الثانیة الخ و ذرا
 صغیرا فی در مختصرات گفته نال بحی بن اکتف الشیخ بالبصره بمن احدیت فی جواز المنفعة قال بعین الخطاب
 فقال کیف هذا و غیر کان اشدا للناس فیها قال لان الخبر الصحیح قد اقر انه صعدا المنبر فقال ان الله
 یسوله احدا لکم متعین و انا حرم علیکم و عاقب علیها فقبلنا شاکرته و لم نقبل تجرید ازین
 روایت ظاهر است کہ بحی بن اکتف شیخی از اهل بصره گفت کہ بکدام کفایتی در جواز متذکر شیخ گفت کہ
 اقتدا کردم در جواز متذکر بعین الخطاب بحی بن اکتف متذکره گفت بگوئی اقتدای تو بعد از جواز متذکر است آید
 ما لکه عرضت ترین مردم بود و متذکر یعنی شدت و سبب لغز از متذکره سبب گفت کہ اقتدای من بعین
 در جواز متذکر بن سبب است کہ بفرصت آمده است کہ تحقیق کہ عمر با لارفت بمنبر پس گفت کہ بپرستی خدا و
 رسول او عمل کردند باری شما و متذکره تحقیق کہ من حرام میکنم ان هر دو برابر شما و عقاب میکنم بران هر دو
 پس قبول کردم ما شهادت عمر را بجز از متذکره قبول نکردیم تحریم عمر را انتهی پس ازین روایت ثابت شد کہ بخیر
 اکتف بحی بن اکتف نظام شیخ بصره فعل سکوت بر لب زده و جوابی از محبت او نتوانست راست و سکوت
 تز و مخاطب دلیل تسلیم است کہ با بجا با و اما ی سکوت محاب بر تصویب افعال خلفا احتجاج در استدلال میکنند
 و نیز در باب چهارم سکوت را دلیل تسلیم گردانیده احتجاج بر روایت عقیلی بی عقل که از اشد متعصبین مخالفین
 بر اهل حق نموده و اهل سنت در همین بحث سکوت صحابه از یکدیگر بر تحریم متذکره کرده احتجاج بر تصویب آن نمی نمایند
 پس قیاسی بر این شیخ بصره و سکوت بحی بن اکتف که از جمله ائمه قوم اهل سنت و هم سکوت منبر که از کابر ائمه
 طایفه اهل سنت ثابت شد که بحی بن اکتف صحیح ترویج کرده با کتف خدا و رسول متعین بر اری ما فرین عمل کردن
 خود و تحریم آن نموده و تهدید بعقاب بر آن کرده و این شهادت او تحلیل مقبول است و تحریم او بر او
 و نزول و اهل جلی السؤل و در هیچ کل اصول و این خبر در مواضع معتبره و در وجه جواب حدیث دیگر
 گفته شده است که یکنواختی در افعال امت است و این صحیح یعنی لا الیاس من فعل الله عننا و لا غیرهما

در کتاب الاعلام لاخیر الغمۃ الشیخ الامام شمس الامین الشیخ ابو بکر محمد بن ابراهیم بن سلیمان کان اماما علمیه حجة مستکمالا مناظر اصواتا مجتهدا عسلا

و لا غیره و وقت الحاجة الیہ و انما استج بعلی فی حلاله فکما مر فی الجواب عن ثامنة الشبهة فسقوة من حق
 به الی یام حلاله فانه عاض علی من عند هاد فی فهمه و عقله بانہ علم انہ لا یفرض فیہ علی حلاله فنه عقیب و فمات
 النبی صلی الله علیه و سلم انتہی ازین عبارت ظاهرست کہ ابن حجر بعدم استدلال جناب میرالمؤمنین علیہ السلام و بنا
 و غیر این بحدیث غدیر و زمان ابی بکر استدلال کرده بر آنکہ درین حدیث نص بر امامت آنحضرت نیست ^{و لکن احتجاج}
 عدم استدلال جناب میرالمؤمنین علیہ السلام بحدیث غدیر و زمان ابوبکر نزد اهل حق کذب محض است کہ تروشان
 آنحضرت باین حدیث و وقت ابوبکر ثابتست بلکه روایات سننیه هم شش روایت واحدی کمافی فواتح المعیبد
 و غیران دلالت دارد بر آنکہ آنحضرت تمسک بحدیث غدیر بمقابل ابی بکر فرموده و لکن قطع نظر از ان میگوییتم
 کہ هرگاه عدم استدلال جناب میرالمؤمنین علیہ السلام و دیگران و زمان ابی بکر بحدیث غدیر باوصف ^{لال}
 آنحضرت بان و ایام خلافت ظاهر بود که آنهم کافیست و دلیل قاطع بر نفی دلالت حدیث غدیر بر امامت
 آنحضرت باشد عدم استدلال خلافت بزوایات تحریم متعه که است نقل میکنند باولوی دلیل قطعی باشد
 بر آنکہ این روایات از اکاذیب منقرباتست و هیچ صلی ندارد و هرگز تحریم متعه از جناب سالتاب صلی الله
 علیه و آله وسلم ثابت نشده و هرگاه باین دلائل ساطعه و باین لامعه دلالت قول عمر بر آنکہ نهی متعه از طرف
 او بوده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم زان نهی فرموده ثابت گردد بر بطلان تاویل مولین و سیل
 سولین باقصی لغایر رسید با بلی در مواقع گفته اما ما شری عند قال متعتان کا ناعلیه عند رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و انانی عنها فلا ضارة بحجاز و المراء انا اظهر الیہی كما یقال نهی الشافعی عن شرب
 کل مسکر قلیان کان و کثیرا و انما اشهد القول علی ذکر الدلیل و اضاف الیہ لکونه اشد تاثيرا
 فی قلب المنکر الخائف من صلاته هذا و لا ندفع عند الامامة ان الائمة ابا حوا التحلیل فنسحقوا
 حکم الله و حلالوا ما حرّم الله تعالی فان المحللة لیست من الاطراج و الاملاک عین و التحلیل و التقدیم
 بمنوعان بر چند بطلان این تاویل علیل از وجه سابقه ظاهر و با برست لکن علاوه بران ضمنی نماند کہ نهی متعه از
 هر شخصی که بگیرد از جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشده کاسی غیر علیک نیامد باوصح
 تفصیل نث و الله الجلیل پس محل نهی متعه الحج بر اظہار نهی جائز نباشد مگر انہی من متعه النکاح و نیز در
 سیداقی که عمر گفته است کہ سه چیز بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من حرام میکنم انہار و نهی میکنم
 از انہا متعه الحج و متعه النکاح و حتی علی غیر العمل برگز از جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشده پس

که مراد از تجزیه آن تجزیم از برای خود باشد پس چنین مراد از تجزیم متعده هم تجزیم از برای خود باشد نه بیان تجزیم و تقسیم
 و الهادی الی الطریق استقیم و الصائین من الانهاک فی العباد الذمیم والاغتصاب الملیم و نیز در بلاغت روایت کرده
 بن سواد که در باب مذکور خواهد شد ظاهر است که تجزیم متعده از خود عمر بر خلاف حکم شرع محض ای واقع شده و عمر
 هم اتفاق بر این معنی کرده پس این تاویل و تحقیق کذب خود خلاف است و تحلیل کابلی ایشان این قول را
 بزرگ در ذیل و مخالفت نبی بسوی خود باینکه آن شدید ترست از روی تاثیر در قلب منکر منافع از سولت عمر
 محذور است با آنکه ظاهر است که ما درین زمان بلاغت نشان خلاف تمام صحابه بودند یا تا بعضی پس علاوه
 بر آنکه ثابت شد که بعضی صحابه یا تابعین انکار تجزیم متعده استند بر ظاهر است که در صحاح و تابعین که استند
 چهار ساله است که در مدح و ثناء اینها نمی کنند نهی عمری از نبی خدا و رسول زیاد و تر تاثیر کرده باشد چه نزد
 اهل ایمان و ارباب ایمان نبی خدا و رسول زیاد و تر تاثیر میکنند از نبی ماکم و سلطان پس این زیادت تا تاثیر
 شش می نیشود مگر با التزام خروج اینحضرات از طریق یا نید و دخول در زمره شیطانید و نیز اگر خلاف تمام ذکر
 نبی شایع میکرد و باز خود هم نبی از آن میکرد این معنی ابلغ و اکید بود و تر تاثیر از محض نسبت نبی نفس خلیف
 و لا ینفک مثل خیر پس طرح ذکر نفسی شایع را معلل ساختن با شدت تاثیر و حقیقت تعلیل الشیء با بیانید
 هست و نیز خلاف تمام بر محض نسبت نفسی نفس خود اتفا کرده بلکه اولاً باحت متعده در عهد نبوی ثابت
 ساخته نبی خود را معادل آن گردانیده پس برین مقابله کدام نکته است و چه در غایت است و تر تاثیر مگر آنکه
 بنظر ایند که شدت تاثیر این مقابله باین وجه است که از آن ظاهر میشود که خلاف تمام با وصف بیان باحت
 متعده در عهد نبوی و اعتراف بآن چون منع از آن نموده و بمالات مخالفت خدا و رسول و نقض حکم شرعی
 کرده پس او را در جم و اطلاق فاعل متعده نیز از مخالفت خدا و رسول بمالاتی نخواهد شد و مصلح حکم شرعی
 او را مانع از اجرائی خود نفس نخواهد شد پس البتة این سخن ابلغ و آندست و تر تاثیر و زیاد تر مانع است
 از ارتکاب متعده پس خواهیم گفت که این خود مطلوب است و نعم الوفاق و حیدر الاتفاق و از همین جا است که تر
 باینه و غیر آن دلالت دارد بر آنکه صحابه محض نبی عمری است از متعده باز آمدند و روایت این عمر که در ابعد از
 در مشور و غیر آن منقول خواهد شد هم دلالت دارد بر آنکه این عباس بنحو فایداک عرفی نبوی بجواز متعده نبی او
 و تقیید و اظهار آن میکند اما امتد از آن نمی باینکه انما علیهم السلام باحت تحلیل فرموده اند پس خرافت محض
 و کلام بر وجه محبت است چه انما علیهم السلام حسب لالت و لا علی طایفه معصوم اند و قول فصل ایشان محبت

بجست و سابعاد استی که سولوی نظام الدین و الله سولوی عبد علی تصریح کرده است بلکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 سیدانه اشیا را که ای بقوت الهام المعنی که نمی آید از انرا شک لاسن بین یدیه و لاسن خلفه و نفعی خطا از امام رضا علیه السلام
 بنص جناب سالناب علی الله علیه وآله وسلم استی پس قول ایشان خود دلیل شرعی است مگر اینست که اینست از آنجا نفع
 حکم خدا بند استحق که در فضلال خود ثابت ساختن است و ظاهر اخصاب هم بر شناخت این امراض متنبه شده از در آن
 دوم در کشیده و محله و زمل از وجع است یا ملک بین عموم الملک من ملک العین و ملک المنفعة فاخرج المحلله من الازواج
 و ملک العین محض تحریف باطل و فاسد تخمین بچلب التحین و التوبین و الله الموفق العین و سابعاد استی که عطا
 ابی ریح هم جلیل فاکل کلبه با بن حکم عامل بود پس کلامی در پرده امراض بر این کفیر و تضلیل آن امام جلیل
 و سلاف اساطین دین خود را که اتفاق بر مدح و تعظیم و ثنا و تکریم او دارند و افادات او را بر سر و چشم کلمه
 بنهایت مرتبه تفضیح و تبحیح میکند و طاعتش هم که از اکابر تابعین و اعلیای مکه معتقدین ایشانست و بنزدی از محمد
 و صفای او شنیدی فاکل مجاز تسلیل بود بکلی سبب زید که او اتهام اینی و حلال تر بودن آن از طعام ثابت
 میفرمود و چنانچه در رد مشهور تفسیر آیه و الذین هم لغفروهم ما قطنون گفته اخرج عبدالرزاق عن طاووس انه قال
 هو اجل من الطعام فان ولدته فولدنا لذي اعلت بهی سیدنا الاول انتهی ازین روایت ثابت است که
 طاووس ارشاد کرده که تحلیل حلال ترست از طعام و اگر است محله برای پس و لا و بر کسی است که این است
 برای و حلال کرده شد و این است محلوک سید اول است فاجیب کل العجب من یولد الا لا خفا و الهام الفاضلین
 لا حلام کیف یطیلون سنة التشیخ و اطعن علی مذهب الالحق الکرام الماخوذ من ذیة الانام علیهم السلام
 اکتیه و الهام و طاووس هم الامام و قدوتهم العظام لبقول انه اجل من الطعام فلو اذوا اطعم الاسلام لما تقوسوا بان
 ذیة الهام و انزل شهاج العظام و کبار الانام فان الله تعالی سببهم و حسببنا لهم من المتجاسمین الاقرام
 و مجاز هم علی تشیع منبجهم یوم الایام و اگر سبب زید تعصب نخوس تجویز عطا و طاووس مانع از طعن
 و استهزا و فوسن گردانند اینک زید که تجویز تحلیل تحلیل از جلیل و سبج جلیل اعلم منهم انفسیه و طاووس
 طیفهم الخیر المتجاوزة و فضائله من القیاس الصحابی العادل ابن عباس ثابت است پس چاره نیست
 از فصل سکوت بر لب هرزه و زدن و خطایخ بر زرافات و جزافات زون علامه سید علی تفسیر در مشهور
 بتفسیر آیه و الذین هم لغفروهم ما قطنون گفته اخرج علیه الرزاق عن ابن عباس شی الله منها قال باذ اعلت
 امره و الرجل و انقبته لونه و انقبته لونه چاره تها طیف صباه هی ایما ازین روایت ظاهر است که ابن عباس ارشاد کرده

صواب قول علی بن
 من الدین
 فکله استخوان
 من الطیفة
 معر و غیر
 الایات از
 سوره و غیر
 بزم

بیب
 سبب

بودند و بعد بر عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی از آن تبعیج است و دیگری متعین پس خلافت جابر
 روایت صرف بودن تبعیج و متعین بر عهد جناب سالک علی علیه السلام نقل نموده و نسخ آن ادعا کرده
 پس جواز متعین ثابت باشد و ثبوت آن اصلا بری و مشکوک نشود و هر گاه دلالت این روایت بر جواز متعین از
 بیانات سابقه ظاهر است معنی تغییر رازی و اخبار آحاد و تقریر مخاطب را فاده سکوت حضرت ادر استلال ظاهر
 از اینست بقول عمرو بن لادن و زین جاجاری است و والد ماجد مخاطب هم این روایت را در زواله الخفا نقل کرده
 لکن تفسیر آن بقره نیست تا بعد از طرف خود زیاد نموده چنانچه گفته احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله عن متعنا
 مع رسول الله صلی الله علیه و آله مع ابی بکر فلما ولی عمر بن الخطاب الخلفه خطب للناس فقال ان الله
 هو القران وان رسول الله صلی الله علیه و آله هو الرسول کانما متعنا ان علی عهد رسول الله صلی الله
 علیه و آله احد ما متعنا الحج والاحزی متعنا التمسک معنا لیسنا بعدا و این تفسیر محض تحريم و تعیین و تصرف
 موجب تعیین است و قره کانما متعنا ان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله هرگز دلالت بر نفی این برود و تبعه
 بعد از حضرت نداد بلکه استمرار شریعت است حضرت مقتضی دوام و بقا را ثابت علی عهد صلی الله علیه و آله و سلم
 پس این تفسیر و تحقیق عکس ماول روایت است و اگر گوید که چون نبی عمر از تعیین حسب روایات دیگر
 ثابت است لهذا این روایت را هم حمل بر نفی تعیین بعد از حضرت باید کرد پس مفهوش است باینکه این حمل
 وقتی لازم میشود که حمل این روایت بر بیان جواز تعیین ممکن نیست مگر آنکه ماول صریح آن بیان جواز
 تعیین است و جابریست که خلافت جابر در اول ولایت خود بیان تجویز تعیین فرمودند و اقرار بحق نمودند
 و هر گاه نصف زمان خلافت مقتضی گشت تحریم ممال و تفسیر حکم رسول رب تعالی آغاز نهند و ظاهر است
 که قبا در این روایت همین است که این خطبه در اول ولایت خود فرموده حیث قال فلما ولی عمر بن الخطاب
 الخلفه خطب الناس الحج و نبی از متعین بعد آنصاف زمان خلافت عمر به حسب روایت خود جابر که از عده
 القاری منقول شده واقع گردید پس جابر حمل این روایت مستند بر جواز تعیین اقرار هر دو روایت جابر
 بر سخنانی قبا در از آن بی گفتمت ممکن است و ملامت تجویبه و تاویل نمی آید بخلاف آنکه اگر این روایت
 را محمول کند بر نفی تعیین لازم آید که معنای ظاهری عمر بن الخطاب بطلاقتی نصف زمان خلافت عمر بن الخطاب
 خواهد بود و معنی برین تفسیر بیلی نیست و مجرد و رود نبی در روایات آخر مستلزم حمل آن بر نفی تعیین
 لازم آید که معنای ظاهری عمر بن الخطاب بطلاقتی نصف زمان خلافت عمر بن الخطاب خواهد بود

ص ۲۲۲
 کتاب الحج
 من غیرین
 ع ۱۲

برین حدیثی نیست و در مورد و نهی در روایات آخر مسلمین محل آن نیز متعین نمی تواند شد الا آنرا مجمع
 ذکر نماید عدم نیامد دلیل علی تصحیح حدیث در اول قول المتناقضه عن محمد بن قیسام الدلیل علی جوازہ بل قویہ کما ثبت نیما
 سبق و اگر گوید که این تفسیر چرب است که عمر برون متعین او در عهد السرد ذکر نموده و بودن آن هر دو بعد آن
 حضرت چون ذکر کرده پس این دلالت بر تخصیص حدیث و نهی آن از ما بعد آن حضرت نماید پس خواهیم گفت که بر مطلوب
 ما حاصلست زیرا که عمر در قول خود متعین کما شاع علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم اما نهی عنہا نهی متعین از آن حضرت
 ذکر کرده بلکه مراد نهی نسبت بخود نموده و آنهم بقدم سند الیه پس این قول دلالت خواهد کرد بر آنکه سنه
 متعین از آن حضرت واقع شده فقد الحمد که برای دلالت این کلام بر مطلوب دلیل دیگر هر سید و منکک که این
 تفسیر هم نرفقی بمقصود نمی رساند چه متعارف است که متعین بعد آن حضرت نیستند و در زمان کرامت نشان
 اسرد بودن و در این خود مسلمین طعن و طام و تکلیف افحام است که چگونه امر که در زمان اسرد باشد بعد
 آن حضرت ترفع گردد و دلیل شایسته هم ولی الله در زمانه آنجا که خود مخاطب مولف و موافق هر دو در آنهاست صحیح
 و ستایش در باب است این کتاب نموده است گفته قال ابو جعفر محمد بن جریر الطبری فی تاریخ خود در
 عبد الرحمن بن ابی نعیم عن عمران بن سواد الیه قال صلیت البقیع مع عمر فقرأ سبحان الله و الحمد لله
 و سوره معارفه انصرف فتمت معه فقال احاجه قلت حاجه قال فالتحق فلحققت فلما دخل اذن فاذا
 هو علی مال سدر یس فیس فیه شیء فقلت فیصفا قال امرها بالناصح عند و اعستیا قلت عابت
 او قال رعینک علیک اربعا قال فوضع الدرته ثم ذن علیها هکذا من علی بن قتیبه و قال ابو جعفر
 فوضع رأسه فذنه و وضع اسفلها علی فخذها و قال هات قال ذکرنا انک حرمت المنع
 فاشهر الحج و زاد ابو جعفر منی حلال و لم یحرمه رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا ابو بکر فقال
 انک اذا اتمرت فاشهر حکم را بقیو ها بمنزله من حکم فصرح بحکم و کانت قائمه قوب عامها
 و الحج بها من بهاء الله قد اصبحت قال و ذکرنا انک حرمت متعة النساء و قد کانت رخصه من الله
 فسمع قبضته و فارق عن ثلث قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اهلها فی زمانه فصرح
 و رجع الناس السعد ثم لم یعلم احد من المسلمين عا د الیه و لاعل بها فالان من شاء تبع قبضته و
 فارق من ثلث بطلدق و قد اصیبت قال و ذکرنا انک عتقت الامه ان و ضعت ذابطنها
 فصرح انه سیدها قال الحقیقه من متعجبه و ما لربنا الا الخیر و استغفر الله قال و شکر الله

منك عن المسياق وشدته النهر للرحمة قال فضع الله ثم مسح حتى ان علي سبوحا وقال وانا
 زليل عند علي الله عليه سلم في غزاة قرقر الكدور له فوالله اني لا ارفع فاشبع واسقي فارس
 واني لا ضرب المرحض او جرجول وادب قلدي واسوق خطوتي وارث الالفوت واظم العنق والكنز
 والفرج واطل الضرب واشر بالصاكن وادع باليد وكولا ذلك لا غدرت قال ابو جعفر فكان معاك ية
 اذا حدثت بهذا الحديث يقول كان والله عالما برعيمة بن روايت كه معاوية انما كبر بيان ميگرد بعد
 بيان تايد وتصديق خلافت اب و نخر و سبا تا شمس منود ولالت احمد دارد برانكه عمران بن سواد ليشي سجدت
 خلافت اب عرض كرد كه عيبك خدامت تو يا عيت تو چار جزيا يعنى زبان طعن و طام و عيب و ايلام بسبب چار
 چيزيكيت نيد و ايجام خلافت اب را مخالف حكم خدا و رسول ميدانند و ميگويند كه عمر حرام كرده متعذر اما لكه متعذر
 نخصت بود از جانب خدا كه استمناع ميگرد و صحابه بقبضه و مفارقت ميگرد و بعد سه روز و پنجاب بن طعن و
 عيب خلافت اب مصلحتي نسخ متعذر كرد و نه نهي و تخريم انرا اصناف پنجاب سالتماب صلي الله عليه و آله بود
 پس سكوت خلافت اب از ذكر تا نسخ پنجاب طعن طامنين و عيب طامنين تمام حاجت و شدت فاقيت بكر
 عذر بود دليل طلعي بران يقينيست كه نسخ ان از جانب رسالت صلي الله عليه و آله نيز خلافت اب صلي الله
 و زنه بگو نماند و رنج او ذكر نميگرد و آخر مرامى كلام روز سياه آنرا برداشته بود و لا عطر بعد عروس و لا خفا بعد
 بوس و تقير رازي در اخبار احواد و بايد ذكر كه بران آن درين مقام نهايت اولويت ظاهرست و همچنين
 تقرير خود خطاب كه سكوت و مقام بيان مفيد هست و لزوم ذكر چيزيكه ميثم قوم باشد و مرامى بمقام ذكر
 مقتضيات آن امر و همچنين استدلال طائفة از نهنت بقول عمر انما نهي و اما قب عليها و درين جا بايست
 الى في ذلك و علاوه بر همه قول خلافت اب فدا طامنيني زمان ضروره و رجع الناس الى السنة صحت و در
 تحليل متعذر از جانب رسالت صلي الله عليه و آله و سلم واقع شده لكن چون آن زمان ضرورت بود و حال
 مردم بر جمع بسعت كردن از اين سبب خلافت اب متعذر درين زمان جائز نميگردد و اين هم دلالت واضح دارد
 بر آنكه تخريم متعذر از خلافت اب بمحض تخريم تفصيلي ضرورت بوده نه بسبب صدور نسخ آن و تخريم آن از
 جانب رسالت صلي الله عليه و آله و سلم و بطلان اين توهم بر ظاهرست چه اگر تحليل امرى در زمان ضرورت
 واقع شود از ان تفصيلي ضرورت لازم نمي آيد و اعتبار بمجموع فلفظ بطلاق آنست و مسئله العبرة بجمع اللفظ
 لا ينص على السبب كونه ضروريست و خود خطاب در باب اذلت كونه نهنت و بعدة بعد اللفظ كونه
 ضروريست و در باب اذلت كونه نهنت و بعدة بعد اللفظ كونه ضروريست

قاعده هوسیه متفق علیهاست بین الشیخین اتحقی و الفاطمیه و آله بر ابحاث طایفه در روایات سابقه گذشته
 مثل آنچه جابر و سلمه از رسول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند معنی لفظ استتمتوا که مشتمل
 دیگر خطابت شمرید مطلق است و غیر مقید بضرورت و نیز قول آنحضرت اینا رجل شارط امرأه الخ که سلمه
 روایت کرده عام است الی غیر ذلک ما نسیم پس هرگاه امر مطلق و اجازت نام تحقق باشد گوید در زمان ضرورت
 واقع باشد این معنی موجب تخصیص و قید آن بزمان ضرورت نمیشود اندک باشد و با تکلیف است و نیز
 ازین روایت ثابت است که بسبب تحریم متعه بخلایف ثابت فرین زمان جلالت نمانش طعن و عیب بر حضرت
 او سیکر و ند پس ثابت شد که طعن تحریم سلفی و قدیم و نهایت مضبوط و مستقیم است زیرا که اگر این طاعنین از
 صحابه بودند فالاقدا و بهم فی ذلک الطعن بوجوب است و اگر این طاعنین از تابعین بودند پس صدق و صلاح
 ایشان هم باقراف خود مخاطب بشهادت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است پس این
 طعن راست و درست و صادق و صحیح باشد شهادت نبوی عجب که صدق و صلاح تابعین برای الزام
 اهل حق حجت شود و برای انجام سنیه و الزام خلفا بوجوی نه از زمان نبوتی بحجاب بالجملة و رد ولایت این
 روایت بر آنکه تحریم متعه را بعضی رای دشمن و استحسان بودند مستند به حدیث مرفوع و اثر منقول
 استلاری بی دشمنی نیست و اگر با وصف نهایت ظهور آن مکاره و جلال را ترک کنند اینک بغایت
 الهی عود اعلی بدو دستنا فاسن راس تبصریح ابن القیم که از اکابر محققین و اعوانم تبرجین و اعوانه معتدین
 و فاضلم مستندین ایشانست این لالت را و انهم بطریق اولویت ثابت سازیم پس مخفی نماند که ابن القیم
 و زواید بعد و مقام اثبات جواز نسخ حج گفتند یدل علی ان ذلک برای بعضی لایسب الی ان غیر مرفوع
 الی النبی صلی الله علیه و سلم از عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله و سلم قال له ابو موسی الاشعری یا ابی القیم
 ما حدثت فی شان النسک فقال ان ناخذ بکتاب بنا فان الله تعالی یقول و انما یحلح لعمری
 فان ناخذ بنسبه رسول الله صلعم فان رسول الله لم یحلح حتی یخرف هذا اتفاق من ابی موسی و عمر
 علی ان منع الفسخ الی المنعه فلا حرام بها ابتداء انا هو برای من عمل حدیث فی النسک لیس عن
 رسول صلعم فان استدله بالاستدلال ابو موسی کان یفتی الناس بالفسخ فی خلافة ابی بکر
 کلها صدرا من خلافة عمر حتی فاوز عن عمر نهیه عن ذلک اتفاقا علی انی احد شریک النسک
 ثم صح عند الی حوج عند ائین مبارک ظاهر است که ابن القیم با حدیث شکر کماله ابو موسی با عمر بن

قول
 ابن
 القیم
 ما
 حدثت
 فی
 شان
 النسک
 فقال
 ان
 ناخذ
 بکتاب
 بنا
 فان
 الله
 تعالی
 یقول
 و
 انما
 یحلح
 لعمری
 فان
 ناخذ
 بنسبه
 رسول
 الله
 صلعم
 فان
 رسول
 الله
 لم
 یحلح
 حتی
 یخرف
 هذا
 اتفاق
 من
 ابی
 موسی
 و
 عمر
 علی
 ان
 منع
 الفسخ
 الی
 المنعه
 فلا
 حرام
 بها
 ابتداء
 انا
 هو
 برای
 من
 عمل
 حدیث
 فی
 النسک
 لیس
 عن
 رسول
 صلعم
 فان
 استدله
 بالاستدلال
 ابو
 موسی
 کان
 یفتی
 الناس
 بالفسخ
 فی
 خلافة
 ابی
 بکر
 کلها
 صدرا
 من
 خلافة
 عمر
 حتی
 فاوز
 عن
 عمر
 نهیه
 عن
 ذلک
 اتفاقا
 علی
 انی
 احد
 شریک
 النسک
 ثم
 صح
 عند
 الی
 حوج
 عند
 ائین
 مبارک
 ظاهر
 است
 که
 ابن
 القیم
 با
 حدیث
 شکر
 کماله
 ابو
 موسی
 با
 عمر
 بن

حضرت الخطاب استدلالت بخود بر آنکه ابو موسی و غیر اتفاق کرده اند بر آنکه منع حج بر این نیست که را می است
 از آنکه احداث کرده اند و در آنکه نیست این معنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گو استدلالت کرده عمل
 برای منع منع یا آنچه استدلالت کرده یعنی استدلالت مفید نیست و بکار نمی آید و منظار الشایکه که از این استدلالت
 هم منع منع از آنحضرت ثابت میشود و نیز قول او و اتفاقا علی از رای احدی عرفی الفسک بنا کنید و فکر اظهار
 میکند که این روایت و دلالت دارد بر آنکه منع منع محض رای محدث بود که عمر از آنرا در آنک احداث کرده و مستند
 بارت اسر و عباد نبوده پس هر گاه این روایت حسب آنچه در این القیم دلالت کند بر آنکه منع منع منع نزد عمر
 هم محض رای بود و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده و آنحضرت منع از منع حج کرده پس
 روایت عمران بن سواده بکمال مراحت و دلالت خواهد کرد بر آنکه عرافت اتفاق کرده بر آنکه تحریم منع را
 بود که عمر نیز احداث کرده و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز ارشاد فرموده چه هیچ فارقی
 درین دلالت در هر دو روایت موجود نیست بلکه هر دو نهایت تماثل و تقاریر بنا مذکوره روایت عمران
 بن سواده ابلغ است در دلالت بر بطلان ثبوت منع منع از جناب صلی الله علیه و آله و سلم او لا
 قول عمران بن سواده نقلت نصیحه دلالت و آنچه دارد بر آنکه عمران تحریم منع را در مثل آنرا منع و قطع است
 که ذکر عیب مردم را بران عین مصلحت خلافت است و ترک آنرا موجب نصیحت بی حساب در روز حساب
 دانموده و تقدیم تمهید بزرگتر از آنکه نزد او نسیحی است و دلالت بر تعظیم و تقدیم بنی امیه و نیز قطع و تقبیح با صدر
 عنه دارد کلا لا یخفی و در روایت عمران بن حصین این تقدیم تمهید نیست دوم آنکه قول او عابت تنگ
 او عیب تنگ دلالت مرسیه دارد بر آنکه عمران بن سواده تصریح کرده بعیب است یا رعیت خلافت است بر تحریم
 منع و غیر آن و این تصریح هم دلالت بر کمال استعظام و استنشاع دارد که با وصف آن همه مهابت و عظمت
 خلافت بسبب فریضه شاعت احکام خلافت است ضبط نفس توانسته تعریض عیب است یا رعیت برین
 پایه چیزی نموده سوم آنکه روایت عمران بن سواده دلالت دارد بر کثرت مابین خلافت است یا رعیت برین
 مثال آن چه تمام آنکه روایت عمران بن سواده دلیل بر برین است یعنی او وجه عیب و طعن مردم
 را بر تحریم منع با دلیل نقل کرده یعنی گفته که امت یا رعیت تو ذکر میکند که تو حرام کردی منع را
 و حال آنکه تحقیق بود منع رضت از خدا که استماع میکردیم بقبضه و مفارقت می نمودیم بعد از
 پس درین کلام صراحت اثبات مخالفت حکم عمر تحریم منع با حکم خدا و فضل همین تحریم آنکه درین روایت

خود هر چه بطلد و طالعین که ثبوت تحلیل منه است از منابع شرح کرده یعنی گفته که بر سینه که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بر آن تیزه چال کرد و منه را در زمان ضرورت و این کلام که موکد است بوجه مدبره یعنی لغظ آن و بطلد است
 و لفظ قد و لالت صحیح دارد و بر آنکه جناب سالک علی الله علیه و آله و سلم منه را طلال ساخته گودر زمان ضرورت
 باشد و ظاهر است که از حد و حکمی در زمانی تقید آن حکم بمثل آن زمان لازم نمی آید تا تقیید الفاظ حکم بآن زمان
 ثابت نشود و در غرض القاء ششم آنکه در روایت عمران بن سواده عرا حجاج و استدلال بر تخریم صحیح
 نه از کتاب نموده و در آنست بلکه صرف توهم تقیید عمل بزمان ضرورت ظاهر کرده و دلیل بر آن وارد نموده
 بخلاف روایت عمران بن حصین که در آن بر منع نسخ حج بکتاب سنت استدلال نموده پس هر گاه با این
 هر فروع ظاهر و روایت عمران بن حصین دلیل باشد بر آنکه عمر منع نسخ حج را رای محدث خود میدانست
 بسبب آنکه عمر بسبب احداث را بجهت انکار نموده و منع نسخ حج از ارشاد نرسد و نقل نکرده پس کمال آنکه
 حتی اولویت ششم مرتبه ولالت روایت عمران بن سواده بر آنکه تخریم صحیح است از خود عمر بوده نه از جناب سالک
 صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهد شد و الحمد لله رب العالمین دلیل نهدیم سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته فصلی در
 احوالیات عمال العسکری هو اول من سملی المومنین و اول من کتب اللادعج من الهجرة و اول
 من اتخذ بیت المال و اول من سن قیام شهر رمضان و اول من سن اللیل و اول من عاقب علی
 الجبار و اول من ضرب فی الخمر شاکین و اول من حمل المنعة و اول من فحی من بیع امارات الاولاد و
 اول من جمع الناس صلواته الجائز علی اربع تکلیفات الخ ایزن مبارک ظاهر است که عمال کسی است که
 تخریم صحیح کرده و تخریم صحیح از احوال است و این معنی ولالت صحیح دارد و بر آنکه تخریم صحیح از جناب سالک
 صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشد و بسبب ضوح این دلالت بعضی کاتب محققین ایشان را بلا خطه آن حیرت و
 محذور و او که بعد نقل قول بعضی صحاح سنیه تحلیل صحیح است و تخریم آن چار بار برابر بر امر بخوان با این قول انکشاف
 علی بن بران الدین طبعی در بیان الحیون و ذکر منه گفته و من بعضهم اجمعت و حرمت اربع حرمت و بنظر
 جامع قول بعضهم ان اول من حرّم المنعة سیدنا عمر رضی الله عنه انتهى و غرض از آنکه بنظر آنست که از تخریم صحیح
 هر دو قول تعبیر باید ساخت که قول اول دلالت دارد بر آنکه چار بار تخریم صحیح در زمان جناب سالک صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم و قول ثانی دلیل است بر آنکه یکبار تخریم صحیح در زمان آنحضرت صادر شده بلکه تخریم آن ابتدا در زمان
 عرواق شده پس هر دو قول در نهایت وجه و مخالف است و در حقیقت نهایت عجب تخریم دلیل بر تخریم صحیح

صحت
 در
 کتب
 صحیح
 ۱۳

صحت
 در
 کتب
 صحیح
 ۱۳

و تفسیر طبعی زکورت اما الحسين بن محمد بن الحسين بن عبد الله ناموسی بن محمد بن علی بن عبد الله ناموسی
 بن محمد بن عبد الله الجبال نام محمد بن الصبیح انا عبد الله بن جاسن عمران بن سلیم من ابی وجال الطراد
 عن عمران بن حصین قال نزلت ایه الممتعة فی کتاب الله تعالی لانه نزل ایه بعد ما نزلت ایه بعد ما نزلت ایه بعد ما نزلت ایه
 بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مات له منهننا عنها قال
 رجل بعد برائه ما شاء قلت فلم یخص فی شطاح المنعة الا عمران بن حصین و عبد الله بن عباس و بعض
 اصحابه طائفة من اهل البيت فی قول ابن عباس یقول الشاعر قول للکبک ذطال النوا بیا یا حکم
 هل کم فی فتوی ابن عباس + هل کم فی مخصه الاطراف ناعمة + تكون مشواک حتی یرجع
 الناس ازین عبارت ثابت است که عمران بن حصین گفته که ازل شد آیه منعه در کتاب خدا تعالی و نازل شد
 آیه بعد از آن که نسخ کند آنرا و حکم فرمود بمقتد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وفات کرد و شخرت و نسخ نکرد
 و از آن زمان گفت مردی بعد از شخرت بر می خود آنچه خوشت و طبعی با این روایت استدلال نموده بر آنکه
 عمران بن حصین تجویز شطاح منعه نموده و غیر از این روایت تفسیر دیگر گفته و اختلافی فی آنها نیست ام لا فتن
 التوا و الا عظم من الایة الی انها صادت منسوخة قال الشواذ منهم انها بقیت مباحة كما كانت
 و هذا القول من عن ابن عباس عن عمران بن حصین اما ابن عباس فعنه ثلث آیات الخان قال
 بعد ذکر الایات عن ابن عباس اما عمران بن حصین فانه قال نزلت ایه الممتعة فی کتاب الله و لم
 یزل بعد ما ایت نخصها و لم ینزل بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمتعنا معه و مات له منهننا
 عنده قال و جل برایه ما شاء و نیز غیر از این روایت تفسیر کبیر بعد نقل حجت ثالثه بر تجویز منعه که استدلال است
 بقول عمر گفته و هذا هو الحجر التي اخرج بها عمران بن حصین حيث قال انما نزلت فی المنعة ایه و ما
 نسخها ایه اخرى من انما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالمنعة و ما نفا ناعمتها ثم قال جل برایه ما شاء
 یرید ان عمر عنونها و نسا بوری و تفسیر ائمه القرون گفته و اما عمران بن حصین فانه قال نزلت ایه
 الممتعة فی کتاب الله و لم ینزل بعد ما ایت نخصها من انما بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمتعنا معه
 و مات و لم ینسخها منها ثم قال جل برایه ما شاء یرید ان عمر عنونها باجملة از عبارت طبعی و رازی و
 نسا بوری که اگر بر ائمه شیعیه اندر واقع و شیخ مشهور که عمران بن حصین حاضر بجزا رسته بود و جواز آنرا از کتاب
 شیخ و امرضاب سال کتاب علی الله علیه و آله و سلم ثابت فی ساخت و بوضوح تمام نمی ترول نامخ آن در قرآن

ص
 المسئلة
 الثالثة
 من اية
 فاشتمع
 ١١٣

انهم
 ٢٤٠
 اية الممتعة
 من سور
 النسا
 فاس

جلد اول

میفرمود و چهار مرتبه تاکید تفسیر بعد از آنکه منی جناب سالتاب علی الله علیه و آله وسلم از متعه می نمود و نهی عمری را
از نفس رای او میداشت و بودن آن خلاف حکم خدا و رسول و از قبیل مساوس بود پس اصل ظاهر میگوید و اگر
کسی بگوید که در اعلان بن حسین از متعه متعه الحی است نه متعه ناسی پس در قوعست با کمال غلبی و طرازی و نسیا بود
این روایت عزان را بر متعه نسیا برای الزام و اتمام کافی بلند است البته راضی باید بدان نشان او میخوان
و خاک تفسیر بر سر امیر و متعه ایان خویشین بخشن با الهی چرا می سینه و ناسی با ایشان می آید و نیز از افرین اکابر
امیر و هایشین وین نشانده محامد و مناقب غلبی از ازا از القوادله مخاطب و دیگر کتب امیر سنیة ظاهر و با هر و طوفا
و متوجبات و مشهوره و ضائل غلبه و نهایت کالات رازی و در کتاف و اطراف و اثر و سائر و نسیا بوری نیز گو یا
سماول و کتافی و ثانیة الایمانی و خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته لیکن اینقدر باید دانست که در شرح
و توجیه احادیث کلام گو ناگون و ربط یا بسبب سیار بوقوع آمده مالا استخاصی را که درین باب عمل افتاد اند
باید شناخت و از کتب تصانیف آنها بهره باید برداشت امام نووی جمعی گفته است یعنی و ابوسلیمان حکایه
از جمله علمای شافعیه خیلی متعه علیه و سخر الی ان تین و مضبوط واقع و علااده برین دانستی که در روایت مبارک سلم
از حسن علوانی نقل کرده و در دلیل اول مذکور شد لفظ متعه بی خنید مذکور است و از آن اسم که از انکار بر آمده
و امام امیر محدثین ایشان است بر متعه ناسی عمل کرده که از ان در کتاب النکاح آورده پس حمل روایت عزان بر متعه الحی
بحقیقت تحقیق و تفسیر مسلم بن الحجاج و انهار کمال مناد و نکابره و بلجاج و غایت عناد و لاداد و اعوان مست بر محراب
در حل متعه طلق بر متعه ناسی سلم و دیگر امیر سنیة همراه یعنی باشند نکابره نکابره یعنی نسیا نشان غیر نسیا
و نووی شارح صحیح سلم که از انکار بر امیر تحقیق اعانم حیانه منقدین ایشان است نیز در حمل این روایت بر متعه
نسیا واقف با سلم کرده چنانچه در شرح گفته قوله استمتنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و ای بکر و عمر هذا محمول علی ان الذی استمتع فی عهدی بکرو عمر لم یبلغه النسخ و تحقیق نووی نهایت
مقبول این عقرات است و نیز میانی که متعه حقیقت است شرعا و متعه ناسی طلاق متعه محمول بر متعه ناسی
خواه بود و صرف آن بمقتضی دلایل میخاهد و آن مفعول و ابن عبد البر اجماع بر نسیا که متعه نکاح مخصوص است
ذکر کرده که سابق پس بعد الله بالاجماع مطالبه ملحق ثابت کرده و حجب که بمقابله ملحق مخالفه ملحق تحقیقات
امیر متقدین خود میگوید تجویزی نمایند و با این همه بنا بر حمل متعه بر متعه الحی نیز ظاهر میشود که ظاهر است
اینی که در پس در استکفاف از مخالفت عمران باطل است و در متعه ناسی اثبات مخالفتش ناسی او در متعه الحی صحیح

صحیح
بارتفاع
المتعه
نسیا
النکاح

تحقیق

چند سو و گیل نوزدهم در سنن ای نکرست اخبار قتیبه قال ثنا اللیث بن سعد بن سیرق الجعفی عن
 ابیہ ان قال اذن رسول الله صلی الله علیہ وسلم بالمنعة فانطلقت انا و رجل الی امرأة من بنی عامر فخرنا
 علیہا انفسنا فانکلت ما نطینہ فقلت ذانی قال صاحبہ ذانی وکان ذانہ صاحبہ اجود من ذانی کنت
 اشب متفانا نظرت الی ذانہ صاحبہ اذ انظرت الی اعجبته ثم قالت انت مرد آرد یکفینہ فکلت
 معہا ثانیان ثم ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال من کان عندہ شیء من هذا النساء اللذات لیستمع
 فیخل یسلیہا واین روایت سابقا از صحیح مسلم هم منقول شد و آن دولت و نعمه دارد و بر آنکه جناب سالک صاحب کتاب علی الله
 علیہ واکه وسلم اصحاب را اجازت شده و او در تخریب بعد سه روز دولت بر تحریم یا نهی متعه هرگز ندارد که سابق
 و از عبارات تا موسس که سابقا گذشته مراد و آنست که تخلیه زن متزوج بعد تمتع با او تا چند ایام و نهل ماهیت شده
 است پس از جناب رسالت صلی الله علیہ واکه وسلم تخلیه زنان منتمتع بہن کہ درین روایت و مثل آن مسطور
 دلیل تحقیق بر ما بهیت شده است نہ دلیل ابطال و افساد و کاینکه من لخط لرسن الرشاء و نیز سابقا استی کہ
 مسلم این روایت را با الفاظ دیگر نقل کرده و در آن امر جناب سالک صاحب کتاب علی الله علیہ واکه وسلم اصحاب خود را تمتع
 ازین و امر بفرق شان بعد سه روز مذکور است و آن ہم دلیل جواز تمتع است و الا امر بالفرق لایدل علی عدم
 ابرالاشفاق کا که شیخی علی بن مخنف جن الامتصاف بخلق و الله ولی التوفیق و الارفاق و لیکن قسم از اولان طبع
 و بر این باہر و حج قطعیه و شواہد قطعیه بر جواز تمتع و بطلان نسخ آن و اقزای روایات و الہ بر نہی تحریم
 است ارشاد و باسد و جناب امیر المؤمنین علیہ السلام است کہ از ان وصحت کہ اگر منع از متعه نمیکردن تا نمیکرد
 کہ بدینچی یا مذکی و این روایت را بقوات پسیر جوی از علام خذاق و شایر افاق و امیر محدثین و افاض
 نقدین و ارکان دین سنیان روایت کرده اند مثل عبدالرزاق و ابوداؤد که یکی از ارباب مصلح ستمه است
 و این جریر طبری و قطری و خزاززی و فیسا بوری و سیوطی و طحا علی متقی و غیر ایشان و در کثیر العمال مسطور است
 عن علی قال لعلہ ما سبق من علی بن الخطاب کمرت بالمنعة ثم ما زنی الا شیخ غب ای ۱۷۰
 عبدالرزاق فی جامع طبری و ابو اؤد فی ناسخ طابن جبرئیل ازین روایت ظاہر است کہ جناب امیر المؤمنین
 علیہ السلام فرموده کہ اگر نمی بود آنچه سابق شد از زاری عمر بن الخطاب بر اینست مکم میکوم بتعه بعد از ان زمانا نمیکرد
 کہ بدینچی یا مذکی پس این ارشاد و باسد اولالت مرید دارد و بر آنکه متعه بائزست و مباح و تحریم آن در شرع
 از کتاب سنت ثابت شده عمر بعضی را می خواند ان منع نموده و ملاک صحیحی کہ بعد و دین سفید در انما

سیرق الجعفی
 بن سیرق
 بن سیرق
 بن سیرق
 بن سیرق

در کتاب
 جامع
 طبری
 و
 ابوداؤد
 و
 ابن کثیر
 و
 ابن کثیر
 و
 ابن کثیر
 و
 ابن کثیر

احوال من فرغی من من بیع الاقل ان لا یتینها سین الاستعمال الدالة علی استیفاء المنفعة فیکون
 مضافا ما دخلتم به من النساء وحصل بها التمتع فانها اجرها و ما لم یتخلو ولم یحصل بها تمتع فانها
 نصف اجرها ولا لوان كان مقصود الاية ما ذکرتم کان یقول الله تعالی فانتمتعتم به نهن لان اسمها تمتع
 ما اسمها استمتاع انتهى و شاعت این خلاف هرگز بیع محصله تمتع نخواهد بود لیکن بر اینست بمقابله این
 و بی بیات هر طبعی و شنبه میشود و باید دید و دانسته بر نگار و بطلان آن اقدام می نماید بالجمله طلاق استمتاع بر
 سه در روایات کثیره و احادیث مدیده و واقعست و نهایت شرایع و ذواته پس حقیقتنا صبا عورت در بی بیات
 رسالت صلی الله علیه و آله و صحاب کرام میکند و بظاهر هر چه در روایتی و در بیان او نخته مصائب عظیمه برای اهل
 سخر خود اینگونه در روایت ابن ماجه از سیره منقولست فعالوا یا رسول الله ان الغریبه قد اشتدت علینا
 قال فاستمعوا من هذه النساء و نیز در همین روایت مذکورست انی کنت اذ نمت لکم فی الاستمتاع الخ و در
 روایت نسائی بر روایت سیره مسطورست که آنحضرت فرمود من کان عندہ شئ من هذه النساء الا انی
 یتمتع بهن فیفضل سبیلها و صحیح مسلم مسطورست که آنحضرت فرمود انی کنت اذ نمت لکم فی الاستمتاع من
 و نیز در صحیح مسلم بر روایت جابر و سلمه مذکورست قداؤن لکم ان تستمعوا و در روایت بخاری واردست قداؤن
 لکم ان تستمعوا فاستمعوا و در غیر تبیین کواشی تبیین آیه تا استمعتم به الا یر مسطورست او نزل فی بیحاح المذبحه
 ثم نضح بقله صلوات الله علیه سلم ایها الناس کنت اذ نمت لکم فی الاستمتاع من النساء و ان الله حرم ذلك
 الی یوم القیة و در روایت ابن سعید و شکوة مسطورست ثم خص لهما ان تستمتع الخ و در صحیح مسلم در روایت
 سیره مسطورست استمعتم علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الخ و در روایت جابر که از صحیح مسلم
 منقول شد مذکورست استمعنا علی عهد رسول الله و نیز جابر گفته کنا استمتع بالقبضه کما سبق من صحیح مسلم
 و در حدیث جابر که از کثیر العمال منقول شد مذکورست کنا استمتع بالقبضه و نیز در روایت جابر و کثیر العمال مذکور
 استمعنا علی عهد رسول الله الخ و نیز در روایت جابر و کثیر العمال منقولست استمعنا علی عهد رسول الله
 و در روایت ابو سعید که از کثیر العمال منقول شد مسطورست کان احدنا یتمتع علی الفرج سو قیاد و در روایت
 ابن سعید که در کثیر العمال مسطورست مذکورست و رض لنا ان یتمتع احدنا بالمرأه و نیز در کثیر العمال مذکورست
 استمتع ابن حریر و ابن طحان کلاهما الخ و علی الله در ان الذی انما گفته مالک الشافعی عن عروة عن خولة
 بنت حکم دخلت علی عی بن الخطاب فقالت ان ربیة بن امیة استمتع بامرأة مولود فخلت منه فخرج

۱۰۲۲ تمامها الخ من فقهایت عس
 جلد اول

در حدیث آمده و فیما ظالم هذا المنفعة و لو كنت تقدمت فيه لرحمت پس ازین روایات مدبره و مطلق
استماع بر ستم ثابت است عبرت است که اولیای ناصب امور مجتهد این روایات هر خواهند که آیا مساوات تطبیق
افضل مصومین علی التعلیه و اذ سلم و صحابه کرمین هم خواهند کرد یا با چهره متعارف بزیست ستمت انکار دلالت استماع
بر ستم خواهد نمود و علاوه بر ثبوت مطلق استماع بر ستم

در اجادیت و روایات از کلمات کاتبه فقهاء سنییه هم ظاهر است که استماع بعضی ستمه است و رعایت تخریح هر ای
تصنیف محمد بن محمود بن احمد غشی که از کاتبه فقهاء و محققین شیعی است ذکر است و التناح الوقت باطل مثل
ان ینویج امراته بشهادة شاهدین عشر علیهم الذی بهم من عبادة المصنف مع فی الفرق بیننا شکیاً
احد ما وجد لفظ ینکار و المنفعة فی الاشتغال كما ذکرنا اتفاقاً فی تنحح المنفعة و التناهی فی شهود الشاهد

فی التناح الوقت مع ذکر لفظ التزوج او التناح وان تكون المدة معتبرة و قال فی شرح صحیح لوزم
لان التوقيت شرط ناسد لكونه غائبا عن المقتضى عند التناح و التناح لا یجبل بالشرط و الفاسدة
ولنا اننا فی بعض المنفعة بلفظ التناح لان بعض المنفعة یعملی الاستماع بالمرأة لا بقصد مقاصد التناح
وهو موجود فیما نحن فیه لانه لا یحصل فی مدة فلیطه و العبره فی العتق للعانی و ذل اللفظ الا

تروی لکناله بشرط برائة الاصل خوالة و الحوالة بشرط مطابقتها الاصل کفالتناحین عبارت ظاهر است
که مستمعین استماع است و در عبارت ابن الهمام که می آید مذکور است قال شیخ الاسلام و رحمه الله فی الفرق
بینه بین تنحح الوقت ان یدکر الوقت بلفظ التناح و التزوج و فی المنفعة اتسع او استمع انتهى و در

تفسیر سیاروری در تفسیر آیه نما استمعتم به الا به ذکر است قیل المراد بها حکمة المنفعة و همان یتناجر الرجل
المرأة بمال معلوم الی اجل معلوم لیسما سمیت منعة لاستقناعه بها او تمتع به لیسما یطیبها الخ
و مطلق استمع به ازین منعه که در عبارت شیخ البیان که مخاطب در حاشیه باب تهمیات آورده که

سبق واقع است الی غیر ذلک ما لا ینحی و لطیف تر است که بسبب فریب زود صحت مطلق استماع بر ستم
و نهایت شیوع آن خود مورم قبل ازین مطلق استمع به ازین منعه شونده نهایت شاعت شده و
خود ثابت کرده است چنانچه قبل ازین گفته و منها حل المنعة محققین بدلیلین احدها انها كانت ذوق
صلی الله علیه و آله بانها كانت من حکم و الحاکم الحاکم الی الخ و ذوقه الای و
نحوه و علیها الاسلام ناستمرت الی عین نزول المناسخ کافی غیرها من الاحکام کالخروج من حق

۳۲۳

وحق و التناسخ فی القرآن موضوعان لاول قوله تعالى والذین هم لفریضهم حاطون الا انهم اذ جاءهم
 او ما اوتوا من کتابهم فانهم غیر ملومین فی البقیة و برآء ذلك فای کتفک هم العادون لم یرجع الله علی فادوة
 المذکر ثم غیر ان وجده ملک الیومین حریم غیر ما قبله فی البقیة برآء ذلك فای کتفک هم العادون فالاول
 المستمع بهما زوجه فلنا ان زوجه لخصها الطلاق و لخصها نصف المسمی قبل الدخول و جمیع بالدخول و غیر
 الطلاق ثلث ثلث و یتجلی بالعود الی الاول ای محلی یتجلی بالفرقة الخ وی عدل عندنا لولا خصیة
 و یتجلی بالباث الی الاول و بالرجوع و ذلک لاذن و غیر ذلک من الاحکام المستمع بهما لیس کن
 فاستغنی ان تکون زوجه بر طلاق منوات امور و کذب بهتان او در نفی طلاق استماع بر متعه حسب
 تخرج خود مشرب گردید که اطلاق استمع بهما بر زوجه بر متعه منوده پس در طلاق استماع بر متعه و اراده
 محل تعدا از استمع بهما بی تفاوت بود و لکن اگر بزرگوار بود بیستق حاق او طایفی از فرق و لفظ استمع بهما
 بهمانا نیکه اراده بر زوجه بر متعه لفظ استمع بهما جائز و استمد و از صحت اراده بر متعه لفظ استمع بهما
 استماع نمایند فعلی الا انفسو کمن من باب لا ضاحیک الله العاصم من کل قول شیخ و منزل ریکت تعدیه باب
 امور متعه از احکام باهلیت و تشدید آن بنحو و نواح حقین در زوجه اب محض باهلیت شنیده و عصیت برده است
 چه مشروعت است بر شادات جاریه سالک باهلیت علی الله طیه اکر و سلم ثابت است کما سبق نمود چه
 پس مکینیکه با امر و شاد انحضرت ثابت باشد اثر از احکام باهلیت و انمودن در حقیقت نسبت باهلیت بر میل
 باهلیت کردن است الحق که ما صاب موردین مقام و او کمال غلط و خطبه و نهایت مجانبیت از صحت
 و قرآن و او که این جانب صحت اراده تعدا از استمع کرده و بعد ازین بعضی آیات کریمه که بعضی تخویف
 و تهدید کفار است استدلال بر صحت متعه منوده چنانچه گفته الموضع الثانی قوله تعالی کلوا و تمتعوا علیها
 انکم مجرمون و قوله تعالی ذرهم باکلوا و یتمتعوا و یلهه لامل صنوف و علی و انشال ذلك کثیر
 فی القرآن و هذا معنی فی تخریج التمتع فان قبل هذا الیس لهذا المعنی خاصه قلنا دخل فی عمومه محجب
 تا آنکه استدلال ناصب مورد قبول او تعالی کلوا و تمتعوا آید ذرهم باکلوا و یتمتعوا بر تخریم متعه در حقیقت
 ایضا است کفار و طابت باهلیت آن اشهر است که آیات الهی ایلا تدبر و تأمل بر محافل فاسده علی نمود
 زبان ملین بر سلام یکت و در چنانچه از البربری ملون بآیه انکم و ما تصدون من دون الله صحبت جهنم استدلال
 کرده بر آنکه معاذ الله از آن تعدیه بلکه در غیر ذرهم علی نیتیا و اگر علیهم السلام لازم می آید و این استدلال

نامحب نهایت مانا داشته بر این استدلال است بلکه آنچه و جنبش از آنست و هیچ عاقلی که ادنی بهره از شعور و ادراک
 داشته باشد راضی باین خرافات و سفاهت نخواهد شد که کمال شفاعت و بطلان آن بوجه مدیده ظاهر است
 لکن تمتع بجمع بقدر متعده و رسوم تمتع لغوی و ذیل نیست زیرا که اطلاق تمتع لغوی بر مقدار قبیل مجازتست من قبیل اطلاق
 استنب علی التبع پس تمتع بجمع بقدر متعده مجاز لغوی حقیقت شرعی است مثل اطلاق صلوة بر ارکان مخصوصه و چنانچه
 از تحریم منافی صلوة لغوی در بعضی مواضع مثل دعا برای کفار تحریم صلوة شرعی لازم نمی آید چنانچه لزوم تمتع لغوی
 درین مقام تحریم تمتع شرعی لازم نخواهد آمد و نیز صوم لغوی در بسیاری از مقامات حرام است مثل سکوت و رقام
 و جوب تخم و نیز ج بعضی لغوی با ما ممنوع است مثل قصد شرک و زنا پس آید بنا بر توهم باطل امور که در این مقام
 بر هم شود و صلوة و صوم و حج که از اصول عبادات اند با جزو حرام گردند و هم آنکه اگر از تمتع تمتع عام باشد
 لازم آید که وقایع بخلج و داعی هم حرام شود زیرا که وقایع بخلج و داعی نیز از قسم تمتع لغوی است بلکه بنا برین لازم
 آید حرمت جمیع قسم معاشرت و با کلام مباح و ساکن و علی الخصوص تحریم اکل مقدم تر از همه ثابت شود که لفظ
 کلوا و یا کلوا هر دو آید موجود است پس نامسب عور را می بایست که اول لغوی بحرمت اکل علی الاطلاق پیدا
 و جمیع اطمینان را حرام میساخت همچنین جمیع انواع و قسم مباحات تمدد و تنم را با جزو میگردانند بعد از آن
 این حرف ای بر زبان می آورد سووم لکن خطاب برین برود و آیه یکبار است چنانچه بر ظاهر است و همه از اختیار
 هم باین تصریح کرده اند و تفسیر کبری مسطور است اما فوقه تعالی ذمهم یا کلوا و یتعوا و یا لهم لامل
 فسوف یعلمونی فقیه مسائل المسئلة الاولى الخذوا کلکم و یاخذوا حظوهم من دنیاهم فذلك
 خلاصه و لا خلاف لهم فی الاخرة و تفسیر در مشهور گفته اخراج اهل بوجاهت علی بن زینب رضی الله
 فی قوله ذمهم یا کلوا و یتعوا الاية قال هو لاء الكفره و در تفسیر کشاف مسطور است و کلوا و یتعوا احاطت
 الملكة بین اهل اولی نابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا و یتعوا فان قلت کیف یصح ان یقال ذلك فی الاخرة
 قلت یقال لهم ذلك فی الاخرة ایذنا فانما انهم كانوا فی الدنیا احقاه بان یقال لهم و كانوا من اهل تذكیر اجماعا
 السجود و باجنوا علی انفسهم من ثیاب المناع القلیل علی النعیم الملك الخالد فی طریقه قوله اخوتی
 لا یبعث الابد و بلی الله تدجد و ایرید کنتم احقاه فی حیوة کما بان یدعی لکم بذلك و عئل ذلک لکن
 مشرکین لاله علی ان کل مجرم بالاله الا کل لا تمتع ایما طلع مثل ثمر البقاء فی الهلاك و ابد
 و یصح ان یکنی کلوا و یتعوا کل ما سئنا فخطا بالملكة بین فی الدنیا و هرگاه ثابت شد خطاب برین

ص
 ایضا
 یا کلوا
 الا لکم
 من الدنیا
 من العباد
 س

ص
 نشانی
 س

درین برود آید کفار است پس اگر نرسد بطل و محال تقدیر وقوع و باجا از تحريم مقتدا زمان ثابت شود و در حق کفار ثابت
 خواهد شد و تجویز تحلیل سعه در ادوات و روایات بجلاب ابل اسلام متحقق شده و از تحريم جزیه و در حق کفار لازم
 نمی آید تحريم آن و در حق مسلمین که تحلیل آن فرض واقع شود چه جا که از تحريم امری برای کفار تحريم آن در صورت منصوص
 البوازی بودش لازم آید و در این غایبه الظهور مگر نمی بینی که مقتضای از صلوة بر منافقین منع فرموده است قال الله تعالی
 ولا تصل علی احد من مات یا یتیم علی قبره و از منع صلوة بر منافقین منع آن بر اهل اسلام لازم نمی آید پس چه
 عیب است که با صبا مور صلوة را بر یونین و مسلمین نیز بسبب منع آن در حق کفار حرام سازد و شریعتی دیگر در اسلام
 نماند چه حرام اگر در اول اکل و تمتع در آید در هم یک کلو و تیمقوا بقبرینا بلهلم لامل آن اکل و تمتع است که مقتضی
 از ناروایان از اتباع امر خدا باشد پس اگر در تمتع سعه داخل هم باشد باز هم مطلق سعه ثابت نخواهد شد بلکه
 قوت سعه مخصوص که موجب مفاسد گردد و آن مثل قوت نجاسی است که مستلزم قبایح و مفاسد باشد و تفسیر کبیر در
 این آیه مذکور است المسئلة الثالثة ولت لا یغنی عننا الذل والذل ذواللنعم با یودی لیه طول الامم لیس
 من اخلت فی المؤمنین و من بعضهم التبرع فی الدنیا من اخلت فی الالهة لکن الخ ازین عبارت ظاهر است که ازین آیه
 قوت و قوت مطلقه و ستم چیزی که موقوفی شود بان طول اهل ثابت میشود نه قوت مطلق بلکه در تمتع ستم چیزی که از اشیاء و نحو
 سعه و تمتع در آید در هم حسب ذنوب و اسلاف سنیة مستلزم ثبوت تجویز تحلیل سعه است زیرا که حسب ذنوب
 اسلاف مستغنیین سنیة که العیاد با تفسیر غنیمت و از تعالی ما یتسکنند از روز هم برای تجویز و اذن است عجب که
 ذنوب است معاند کاذب بر حسب اسلاف و مقتدا یان خود هم اطلاع ندارد و باز همت مناظره و مقابله الهی می
 کلام الهی را بر محل اطل انداخته و شایسته فرمودی رود و از وعید شدید من فی القرآن بر آیه طیبته و سعه من البار
 نمی برسد و تفسیر کبیر مذکور است المسئلة الثانية اخرج احبا بنا بهذا الایة علی انه تعالی قد یصد عن الایما
 ویفعل بالکلف ما یكون له مفسدة فی الدین و الدلیل علیه انه تعالی قال لیس ذرهم یا کلو و یقتعلی و
 یا هم لامل حکم یان انما قال علی التمتع و استعرا قتم فی طول الامم لیه هم عن الایان و الطاعة ثم انه تعالی
 اذن لهم فیها قال لعل اوله لیس هذا اذن و تجویز بل هذا تهدید و تحویف و دعید قلنا ظاهر قوله
 ذرهم اذن قصه ما فی الباب انه تعالی نه عیان انما قال علی هذا الاعمال بضرهم فی بینهم و هذه عنی ما ذکرنا
 من انه تعالی اذن فی شیء مع انقص علی کون ذلك انقص مفسدة لهم فی الدین **قسم** اگر ازین همه در ستم
 و بجا قطع نظر کنیم و تسلیم کنیم که سعه درین برود آید و اذن است و از آن منع آن ثابت میشود بسبب ولایت عموم باریهم

من
 سوا
 حقه
 در
 شرح

از
 ذر
 هم
 یا
 کلو
 و
 یقتعلی
 و
 یفعل
 بالکلف
 ما
 یكون
 له
 مفسدة
 فی
 الدین

سعه
 من
 البار
 و
 ستم
 کبیر
 مذکور
 است
 المسئلة
 الثانية
 اخرج
 احبا
 بنا
 بهذا
 الایة
 علی
 انه
 تعالی
 قد
 یصد
 عن
 الایما
 ویفعل
 بالکلف
 ما
 یكون
 له
 مفسدة
 فی
 الدین

قسم
 اگر
 ازین
 همه
 در
 ستم
 و
 بجا
 قطع
 نظر
 کنیم
 و
 تسلیم
 کنیم
 که
 سعه
 درین
 برود
 آید
 و
 اذن
 است
 و
 از
 آن
 منع
 آن
 ثابت
 میشود
 بسبب
 ولایت
 عموم
 باریهم

چونکه دلال تجویز و تحلیل خاص است و این دلیل عام مقتضای قاعده اصولیه که جهانه فقها و محدثین و فقیهین بر آن
 عمل دارند تقدیم خاص بر عام و حکیم عقیده بر مطلق است پس برین صورت هم این عموم مانع از عمل بر دلال و دلال خاص
 نخواهد شد بلکه تخصیص عام و عقیده مطلق با این دلیل لازم و واجب خواهد بود مگر چون ناصب امور مذکور بر من اصول مطلق
 دارد و نه مجرد و فقط و غیره می آید آنچه میجوید مجنونانه بزرگان می آید هشتم آنکه اگر این قاعده اصولیه هم قطع
 کنیم و تقدیم خاص بر عام جاری می داریم بگماییم بر دو آیه رسانافی و معارضه دلال خاصه بنذاریم باز هم ضرر
 باطنی و نفسی باطل خلاف نمی رسد و کلمه ای امام شان از طعن و طام غمی نماند زیرا که هر دو آیه یکی هستند و چون
 تحلیل شده در مدینه منوره تمام و قطعاً ثابت است این تجریم منسوخ خواهد بود و نسخ تقدم متاخر از معنی نداشت
 هشتم آنکه اگر از تقدم تزل این بر دو آیه هم قطع نظر کنیم و دلال این بر دو آیه و ما شایهها بر تجریم تبعه علی
 فرض غیر الواقع مسلم نایم باز هم نفسی با ایشان نمی رسد به اثبات تاخر تزل این بر دو آیه از تحلیل تبعه بر دو آیه ثابت
 و نیز اثبات تاخر فائده با ایشان نمی رسد چنانچه این القیم و زوال معاد و در تزل و ما شایه نسخ صحیح تقریر کرده که
 سیجی است و از تقاضای و از فائده سیکله که در بعد می آید نیز ظاهر است که من تاخر هم برای اثبات نسخ کانیه
 نپوشد و هر جا که من هم منقود باشد و بعضی حال تمسک کرده شود و لغت اناد فی لغت الیومیه فی جواب
 الامور انما نصبت بها الله بعدا فی نصب هم ناصب ایضا ما ذکره فی دلایله الاخری التي عبر عنها بالتمتع
 الدانی فبطلانه ظاهر لا یخفی علی من له ادنی فطنانه ما ذکرک فی من الیوم و اتباع من هذا قول الناصب الشیخ
 و هذا صحیح و غیر هم التمتع بعدا عن التصحیح و قوله دخل فی مع کذب ظاهر که لازم نسخ العقد
 الدائم ایضاً لان ارتفاعه لا لئذ فیه کثیر بل جمیع انواع التمتع من لاکل والشرب و غیرها بطلانه
 ظاهر ایضا مذهب الیه ناصب الشیخ من هذا الراء الفیه لم یندب الی احد من المفسرین و هو قول
 من ان يكون من المستنبطین و یؤید ذلك ما ذكرت لك من كلام صاحب التفریب من ان ليس
 فی القرآن ما يتعلق به فی نسخ نواح المتعة ایضا ما ذکره من قوله و هم و قوله کلای الیتیم فانها مملکتا
 ایضا لان احدی من الناحیه الاخری فی سوره المصلوات و مملکتین بله خلاف فیکون الی
 فی الاستدلال بها بالعکس کیف یقول الجاهل الناصب الشیخ ان رضی صحیح فی تجریم المتعة و عمل
 هذا الاجل محض و نذ ظاهر لقوله فی القرآن المجید برانه الحامل و بلد تفرقه خارج التزل الیعلم
 جمله فیما یقول و الله سبحاننا فیما مثلت منم فطام و عالم بقوله انما یتدبرون القرآن ام

الاستغناء

ام على كونهم اهلها وقول الناصب لان مهاجمة اسمها استغناء بل هو من كان سيقا
 هنا سين الطالب فلو تأثر لها في فخر معنى التسمية كان يجب على الناصب ان يفسر قول تعالى واستشهد
 بان يقول اسمها اشهاد واسمها استشهاد ولكن لا يخفى على عالم فاضله ايضا فان في قول الناصب مردا
 على رسول الله وعلى اولات المنعة من الصحابة وغيرهم بدليل ما اخرج البخاري في مسلم في صحيحهما
 حديث جابر بن سلمة وقولها في اذن لكونه تستمعوا فقد اتى بالسين فيجب على قول الناصب العين
 الا لا تكن متعة وهو ظاهر البطلان ومثله ما ذكره صاحب الكفر يرب ايضا قال اخرج مسلم ايضا حديثا
 سبعين من جلد نزل كان مع رسول الله صلعم فقال يا ايها الناس اني قد كنت اذنت لكم فلا استمعوا
 من النساء فاتي بالسين فتح الله هذا الناصب هل احد من له اذني ملاه مستبطل العلم يستحسن لنفسه
 مثل هذه الشنيعة او يدعى بها وكونه خواصه كالملي برزير شامت انما هو اطلاق استعمال برزير بتبليها
 كوام كجواب سفيوات امور نورية انما تستبدد روازي انما رواض فاقه رواد استعمال الحق بعنوان وغيره فلو
 ولدت ظاهره واراد برزيرها بغيره مجانبت اواز علم قول وفاتت بعد اواز تحقيقات كما برقول حيث قال في بيان
 او جواب الثاني من وجه الاستدلال بآية فما استمعتم الاية الثانية ان المنعة بمنح العقد الموقوت الذي له
 ولي ولا شاهد حقيقة شرعية وفي غيره مما ذكره فلو حل على غير المنعة لزم الجواز ولا يصار اليه من غير ضرورة
 وهو باطل لان كون المنعة حقيقة شرعية ممنوع لاحتمال ان يكون حقيقة نفعية او عرفية وانما ثبت
 ذلك او ثبت ان هذا العقد يمكن في الجاهلية او كان ولم يكن مسمى بهذا اللفظ وودنا ثبات ذلك
 فخط فناد لان المراد من المسالم المتزوجات ومن التمتع منهن بالوطى بالنكاح فان الاول ^{القدم} مسوق
 لبيان ما حل من النسب بالنكاح واما ما فرضه من وهو من وجواز خطها كلها وبعضها بالتزويج
 وبذلك العين وما حره منهن لان قوله عز من قائل حصنين نص على ان المراد بالاستغناء الوطى بالنكاح
 دون المنعة فان المنفعة ليست محصنة فلا يجوز الاستدلال به على الاباحة ولا يجوز حمل الاجسام
 على التعفف لان الاحتصان لفظ شرعي معناه تحصين النفس من الوقوع في الزنا بالتزويج وهو بهذا
 المعنى حقيقة شرعية وفي غيره مما ذكره وهو الذي يثبت معه الرحم وان كلام صحيح انفسا وقول النكاح است
 نيزه كطاهه بركه تقي حضوره في سائر عقد موقت غير صحيح هرگاه متعه وبقية مخصوص حقيقة نفعية باع فيه بشه
 بازم مطلوبه الحق لا كلفت حاصل است وتوهمات مخالفين زائل پس نفى حقيقة شرعية التزويج حقيقة نفعية

عربی لغوی بحالین شود او و بودن مقدمه و طابیت و سعی بودن این اسم شایق با ثبوت حقیقت شریعت
 یک کالی نیز معنای حقیقت شریعت هم فقهیه یا تدبیر و قائل استین بمناط و المحی بر چیده و او کا اراده و کلام
 و از استماع نیز معنی سابق کلام اند فاشش غیرت و ریافت میکنی و جب که از ثبوت حقیقت شریعت برای معنی استماع
 استماع میکنند و لا دلیل و اعراض بودن محسین بر آنکه مراد از استماع و طلی بخلج است می نماید و عمل احسان بر
 باطل میباید و اما حقیقت شریعتی بر آن می نماید حال آنکه ائمه سفیه درین آیه احسان ابعفاف نفی کرده اند و
 او سا کالی حقیقت شریعتی برای لفظ احسان و تکذیب با و که نفی حقیقت شریعتی بزرگی لفظ معنی نموده کافی است چه استعمل
 معنی استماع در وقت مخصوص زیاد ترش اعم و فانی است نسبت اطلاق احسان بر معنی مذکور و لا اقل مساوی
 است و محسین نفس الذوق فی الزمان بالترجیح بر معنی صادق آید لفظ هو صدق التزوج علی التبع کالمعنی
 کالنفی احسانی که بیان می نماید شود از معنی اجماعی المحی نیست بلکه مختلف فیست بعضی نفی کرده اند و بعضی اثبات
 زنده ماییم الحی علیهم و از ما ائمت است که از همین کلام کالی حسب فاده مخاطب حقیقت بودن معنی و عقده
 مخصوص ظاهر است زیرا که مراد از لفظ معنی و قول او و لان قوله عن قائل محسین نهی علی ان المراد بالاستماع
 و طلی بالخلج و ان المعنی لا شیه معنی است پس ثابت شد که لفظ معنی مطلق اراده معنی خلج نموده و خود
 مخاطب اراده خلج و ای می از لفظ خلج مطلق در عبارت شیخ صدوق طاب ثراه استدلال کرده است بر آنکه زن
 معنی نیست و این استدلال تام نیست و مگر باین تقریب که چون شیخ صدوق از مطلق خلج خلج و ای می اراده
 کرده و در خلج و در خلج و ای می منجبر باشد پس این معنی هم در خلج معنی منحصرا باشد در عبارت قاضی عیاض که سابقا
 آن شرح علم فوری منقول شده کورست روی حدیث ابانته المعنی جماعه من الصحابه و مراد از معنی درین قول
 معنی است پس این قول هم حسب فاده مخاطب ثابت کند بر آنکه معنی محسوس است در معنی خلج و معنی و جمله
 کاسیه کاسیه قال ابن عیاد القوم فی التمهید اجمعوا علی ان المعنی خلج الا شهدا فیه انه خلج الی اجل یقع فیه
 الفرض و بدو اطلاق و کالی است بینما الخ ازین عبارت ثابت است که با جماع معنای معنی خلج معنی است
 پس معنی کالی ساکت است از تمسیر و مخالف است علی اخبار و الله ولی التوفیق و الا متعجباً و در روایت ترفیع
 که خود مخاطب نقل کرده نیز از لفظ معنی مطلق معنی اراده شده است و قائل انما المعنی فی اول الاسلام پس این
 روایت هم حسب فاده مخاطب دلیل صریح در معنی است و در کلام مخاطب در باب تعقیبات که در باب
 است و الله تعالی منقول میشود نیز محسوس در خلج معنی ثابت است و عمل طیبی و رازی و نسیا بوری حدیث

حديث عمران بن ابراهيم باوصف اطلاق لفظ متعة مران يزول مع حرمة من حيث برانك معناني تحقيق متعة من نكاح متعة
 وصدق كذا مسلم بن الحجاج يزيل على استماع مطلق وروايت باكر كور دليل اول ذكره شره بر نكاح متعة من نكاح متعة
 وبنو ي هم موافقت با وكرهه وفي ذلك كفاية للمستبين وغنية للمستبين والحمد لله رب العالمين على ابطال شبهات
 الرباين وقع خرافات الباطلين ومخاطب با ائمة با لا يتهاجون بر بطلان وبنون اين مجازفت وصدوان كابل كور ستم
 ثبوت حقيقت شريه براي متعة في زمان بكار بروه مطلع شده از ذكر ان استخيا نموده بخيرات وگروست انداخته
 و ابن الهمام و فرغ القدير شرح بايه گفته قوله و نكاح المتعة باطل هو ان يقول لا امرأة خالصة من الموانع تمتع
 بك كذا عشرة ايام مثله ان يقول ايا ما او متعينة نفسك ايا ما او عشرة ايام اوله يدكر ايا ما وكذا من
 المال فالشيخ الاسلام رحمه الله في الفرق بينه وبين النكاح الموقت ان يذكر الموقت بلفظ النكاح
 والتزويج وفي المتعة تمتع او استمتع انتهى معنى ما اشتمل على مادة متعة والذو نظير مع ذلك عدم اشتراط
 الشهوة في المتعة تعيين المدة في الموقت الشهوة وتعيينها ولا شك انه لا دليل له على تعيين
 كون نكاح المتعة الذي ابا حرمه صلى الله عليه وسلم ثم حره هو ما اجتمع فيه مادة م مع القطع من اللام
 بان التحقيق ليس الا ان اذن لم في المتعة وليس معنى هذا ان من باشر هذا الماذون فيه تعيين عليه ان
 يخاطبه بلفظ تمتع وضوء الماعرف من ان اللفظ انما يطلق ويراد معناه فاذا قيل تمتعوا من هذا النسق
 وليس مفهوما قوا او تمتع بك بل وجدوا معنى هذا اللفظ ومعناه المشهور ان يوجد عقدا على امرأة
 لا يرد به مقاصد عقد النكاح من القبول للولد وترتيبته بل ما الى مدة معينة فيبقى العقد بانتهائها
 او غير معينة بمعنى بقاء العقد مادامت معك الى ان تصرف عنك فلا عقد والحاصل ان معنى المتعة
 عقد موقت ينتهي بانتهاء الوقت فيدخل فيه ما مادة المتعة والنكاح الموقت ايضا فيكون النكاح
 الموقت من افعال المتعة وان عقد بلفظ التزويج واحضر الشهود وما يفيد ذلك من الالفاظ التي
 الواضع مع المرأة على هذا المعنى يعرف في شئ من الالفاظ لفظ واحد من باشرها من الصحابة بلفظ
 تمتعت بك ونحوه والله اعلم وبين عبارات وحدهم مقام از متعة طلق اراده نكاح متعة كرهه اول قول او
 وفي المتعة تمتع او استمتع وروم قول او عدم اشتراط الشهوة في المتعة تسوم اذن لهم في المتعة جهار
 قول او والحاصل ان معنى المتعة التزويج قول او من اذنا المتعة ليس من عبارات حسب فاده من المتعة
 خمسة ايات ميكند برانكه متعة منحصرست و نكاح متعة طلاه برين از قول او والحاصل ان معنى المتعة عقد او

بوجه

که معنی ستمه شمر عا هین مقدر وقت است که تمبی میشود با آنها وقت و از هر اول مطلوب و نیز از قول او و معناه
 ایش هوز الخا برست که معنای شهوتی که مضامین بنا باشد ایجاد عقد مخصوص است و این هم برای اثبات
 مطلوب الحقی که انبیا لزوم حل ستمه باشد متفق منتهی عند الاضطرار الی النساء بر عقد مخصوص است کافی و دوافعی است
 و از این بطلان مع کابلی اشغال او نهایت ظاهر است و از قول اول القطع من الاثار الخ ثابت است که از آثار و اتحاد
 بالقطع و الحکم و السبب الخزم ثابت است که جناب سالک سالی الله علیه و آله و سلم احباب اجازت ستمه داده پس اجازت
 ستمه قطعاً و متناً ثابت شد اما رکیه بالقطع و الخزم با متراف مخالفین ثابت شود و اجماع الحقی بر آن متحقق باشد
 هیچ عاقلی بگویند بروایات اهل سنت و نسخ و تحریف آن نخواهد کرد که این روایات مختلف فیهاست و تحلیل ستمه
 متفق علیه و خود مخاطب در باب امامت تعریف کرده با کمال متفق علیه را نپذیرد و مختلف فیه را ترک میکند
 و این قاعده استدلال بر تصویر اهل سنت در اخذ روایات صحیحاً کرده پس اگر این روایات اهل سنت سالم
 از جرح و قدح و ایرادشان میبود نیز لائق تشبیه نبود چه چاکر مقدوح و مجرد حسرت کالعلت نیز درین عبارت
 اطلاق نواحی است بر ستمه در دو مقام اول نواحی لعمده باطل دوم علی تعیین کون نواحی لعمده الفی و اطلاق نواحی
 بر ستمه بیشتر از آنست که احصا کرده شود و الا کله خلیفه فانی نیز اطلاق نواحی بر ستمه فرموده که سیمیش شرح کرده
 الله تعالی و عجیب که با دو مصنف این همه شهرت از کذب کابیر و شیخ و اساطین خود بلکه کذب نواحی
 نیز سیمیده ستمه را خارج از مصداق نواحی میسازند که سابق و بعد دوم آنکه بروایات شیعه دستنی نیست
 که این آیه کریمه در چهار ستمه نازل شده پس نزول آن در جواز ستمه متفق علیه باشد و نزول آن در غیر ستمه
 فیه و ترجیح متفق علیه بر مختلف فیه برهین است و معنی خود مخاطب اعتراف کرده با کمال متفق علیه را نپذیرد
 و مختلف فیه را ترک نمی نماید چنانچه در باب امامت در جواب ایلی چهارم از اوله علیه السلام جواب میرالمؤمنین
 علیه السلام بعد کلامی گفته پس اهل سنت متفق علیه را نپذیرد و مختلف فیه را که محض شیعه با وصف معلوم
 بودن حال روایات ایشان روایت میکنند طرح کرده اند ان العاقل با عند المتفق علیه و غیرک المختلف فیه یعنی
 عجیب که چگونه درین مقام دو دیگر مقامات خود را از جمله عقلا خارج ساخته باشد مختلف فیه و ترک متفق علیه پرورد
 خود را بر رویه و ستمه سازین و کابیرین با مدین انما ختمه حکم مخالفت حکم عقل بقول خود از ختمه و روایات
 الحقی که دلالت بر نزول این آیه کریمه در ستمه میکند مستثنی از بیان است و خود بر متذبح کتب شان مخفی
 اند و روایات و احادیث اهل سنت که دلالت بر نزول آیه کریمه در جواز ستمه میکند پس از هم بیارست و بسیار است

و بسیاری از ائمه اعلام و باطنیان تمام دارکان دین و سلام سنیان از او کتب بن و ایمان خود آورده اند مثل
 عبدالرزاق و ابو داود و عبد بن حمید و ابن المنذر و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و بیهقی و نحاس و طبرانی
 و بغوی و قرطبی و مخزومی و نسا بوری و زعفرانی و زبیدی و سیوطی و در نشور آورده اخرج صید در
 صید و ابن جریر من جامعها استمتم بر شهرت قال یعنی تلخ المنة نیز در نشور مذکور است اخرج ابن المنذر
 عثمان مولى المشرك قال سالت ابن عباس عن المنة اسفاح هل من نخاح فقال لا سفاح ولا نخاح قلت
 فاهي قال هي المنة كما قال الله قلت هل لها من عداة قال نعم عداؤها حضة قلت هل يتوانان قال لا
 و نیز در نشور مذکور است اخرج ابن جریر عن انس بن مالك قال هذه المنة الرجل ينكح المرأة بشرط
 الی اجل مسمى فاذا انقضت المدة فليس له عليها سبيل نهی منه بتة و علیها ان تستبری ما فی جماعتها
 بینها ایلت ليس یرث واحد منها صاحبها و روایت عطا که عبدالرزاق و ابن المنذر نقل کرده اند در مایه می شود
 و از آن هم واضحست که جواز متعه درین آیه مبین شده و روایت عبدالرزاق و ابو داود و ابن جریر از حکم که ولایت
 بر نزول این آیه در جواز متعه و عدم نسخ آن دارد قبل این از تفسیر در نشور منقول شد و ثعلبی هم روایت حکم نقل
 کرده که سابق روایات ابن عباس که ولایت برین مقصود و ادو نیز ثعلبی آورده که سببی و از آن فاده بغوی
 و زعفرانی که می آید ظاهرست که نزد ابن عباس آیه که بر جواز متعه نازل شده و منسوخ نشده بلکه آیه حکم است
 و روایات ابن ابی حاتم و طبرانی و بیهقی و نحاس که ولایت بر نزول این آیه در جواز متعه وارد در نشور مسطور است
 و در مایه خواهی شنید و قرطبی تفسیر این آیه گفته قال مقاتل یعنی بالمنة انتهى و از عبارت تفسیر که گذشت ظاهرست
 که قول یا نیکه مراد از آیه استمتمم آیه یکم تعدست و منسوخ نشده بلکه بر اباحت باقیست از ابن عباس و
 عمران بن حصین هر دو شده و زبیدی در تبیان الحائق فاده کرده اند که ابن عباس استدلال بر تجویز متعه باین آیه
 می نمود و کاسطعلع علیه نیا بعد و ما قطع می استمتعت بغوی و تفسیر معالم التنزیل گفته فااستمتمم به منین
 فی مضاهة فقال الحسن و یجاد لاد ما انتفعتم و تلذذتم بالجماع من النساء بالنخاح الصحیح فاقول چون
 ای مه و حق و قال الخزن هو نخاح المنة و هو ان ینکح امرأة الی المدة فاذا انقضت تلك المدة
 بانث منه بلاد طلاق و یشتری و جمها و لیس بینها میراث و کان ذلك مباحا فی بداء الاسلام ثم نهی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اخبرنا اسمعیل بن عبد القاهر نا عبد القاهر بن محمد القاسمی نا محمد بن
 علی بن الجعفی نا انا ایل هم بن محمد بن سفیان نا مسلم بن الحجاج نا محمد بن عبد الله بن نمیر نا ایل نا عبد
 العزیز

نسخ و انجی اراده کرده است لکن خود بر آنکه زوجیت در میان مرد و زن مستحب نیست و این مستحب تمام
 نمی شود مگر با این معنی که هرگاه از نفسی بی قید اراده معنای کنشند اطلاق آن لغت بر معنای دیگر با تفسیر می شود
 و چون مخاطب درین کلام از مطلق متعده متعده اراده کرده ثابت گردید که متعده منحصرست و متعده است پس روایت
 عمران بن حصین امثال آن از روایات ابن عباس غیر او که در آن متعده مطلق است نیز مراد متعده باشد نه متعده بلج
 و چه سوم آنکه فخر رازی در تفسیر کبیر و جوده مدیده و ولالت آیه کریمه بر جواز متعده نقل نموده جواب بعضی آن از ابو بکر
 نقل کرده رو آن فرموده و بعضی وجوه و اسماح خود گذشته در پایه جواب حرفی نگاشته و چاره جزاد معانی ششم
 نیافته نیز آنچه در تفسیر کبیر گفته است اما الفائلون با با حمله المتعده فمما استحووا بوجوه الحجۃ الأولى التمسک بهذا
 الآیة یعنی قوله تعالی ان تبغوا باموالکم محسنین غیر مسالمین فاستمتعتم بهن من فاقوهن فاقوهن ^{هت}
 و فی الاستدلال بهذا الآیة طریقان الطریق الاول ان تقول نکاح المتعده داخل فی هذه الآیة و ذلك
 لان قوله بان تبغوا باموالکم یتناول من یتبغی بالذلا الاستمتاع بالمرأة علی سبیل النابذ و سبیل
 بالذلا الاستمتاع بها علی سبیل التوقیت و اذا کان کل واحد من القسمین داخل فی کونه و حمل
 لکما و امرآء ذلک ان تبغوا باموالکم یقتضی حمل علی القسمین و ذلك یقتضی حمل المتعده الطریق الثانی
 ان نقول هذه الآیة مقصودها علی بیان نکاح المتعده و بیان من وجوه الاول ما روی ان ابی بن
 کعب کان یقول فاستمتعتم بهن من الی اجل ستمی فاقوهن اجورهن و هذا هو قرأه ابن عباس و الآیة ما
 انکر و علیها فی هذه القرآءة فصار ذلك اجماعاً من الامة علی صحة هذه القرآءة و تقریریه ملذ کبر معنی
 فی ان هر نه مانع من المتعده الصحابة ما انکر و علیه کان ذلك لجماعاً علی صحته ما ذکر فکذا ههنا فاذا ثبت
 بالجماع صحة هذه القرآءة ثبت المطلوب الثانی ان المذكور فی الآیة انما هو مجرد الاستمتاع بالمال ثم انه
 تعالی امر باعطائهن اجورهن بعد الاستمتاع بهن و ذلك یدل علی ان مجرد الاستمتاع بالمال مجرد ^ط
 و مجرد الاستمتاع بالمال لا یتناول فی نکاح المتعده فاما فی النکاح المطلق فهناک الحمل انما یحمل بالعقد
 مع الولی و الشوق و مجرد الاستمتاع بالمال لا یفید الحمل فدل هذا علی ان هذه الآیة مختصه بالمتعده الثالثة
 ان فی هذه الآیة وجوباً لیس بالاجور مجرد الاستمتاع ولا استمتاع عبارة عن الثلث و بالارفع و اما
 فی النکاح فایجاب لاجور لیس علی الاستمتاع البتة بل علی النکاح الا ترى ان مجرد النکاح یلزم نصف
 المهر و ظاهر ان النکاح لا یمشی استمتاعاً لایباینا ان الاستمتاع هو الملهذ و مجرد النکاح لیس كذلك

الرابع انما لو حملنا هذه الآية على حكم النكاح لزم تكرار بيان حكم النكاح في السورة الواحدة لانه تعالى قال
 في اول هذه السورة فاعلموا انما طاب لكم من النساء منثى وثلاث وراجم ثم قال وانا انزلها على رسلي
 تحفة انما لو حملنا هذه الآية على بيان نكاح المنعة كان هذا حكما جديا فكان حمل الآية عليه اولى بالحجة الثانية
 على جواز نكاح المنعة ان الامة مجمعة على ان نكاح المنعة كان جازا في الاسلام ولا خلاف بين احد
 من الامة فيه انما الخلاف في طريقتي ان النسخ فنقول لو كان النسخ موجودا لكان ذلك لناسخ
 اما ان يكون معلوما بالقرآن او بلاحد فان كان معلوما بالقرآن كان على بن ابي طالب عبد الله بن عباس
 وعمر بن الخطاب بن الحسين شكريين لما عرف ثبوتها بالقرآن من بن محمد وذلك يوجب تكفيرهم وهذا باطل
 قطعا وان كان ثابتا بالاحكام فهذا ايضا باطل لانه لما كان ثبوت اباحة المنعة معلوما بالاجماع والقرآن
 كان ثبوتها معلوما قطعا ولو فسختها بغير الواحد لزم جعل المظنون واقفا للمقطع وان باطل قالوا
 وما يدل ايضا على بطلان القول بهذا النسخ ان اكثر الروايات ان النبي عليه السلام نهي عن المنعة وعن
 نحو الحر الاحلية يوم خيبر اكثر الروايات انه عليه السلام اباح المنعة في حجة الوداع وفي يوم الفتح
 وهذا ان اليومان متاخران عن يوم خيبر ذلك يدل على فساد ما روى انه عليه السلام فسح المنعة
 يوم خيبر لان النسخ يقع مقدم على المنسوخ وقول من يقول انه حصل التعليل مراد بالفسح اطلاق
 قول ضعيف لم يقل به احد من المعتز بن الاما الذين المراد ازالة التناقض من هذه الروايات الحجة
 ما عرى ان عمر بن خالد بن علي المنبر متعتان كانتا مشهورتين في عهد رسول الله وانا انفي عنها متعة الحج
 ومتعة النكاح وهذا منه تنصيص على ان متعة النكاح كانت موجودة في عهد الرسول وقوله انا انسخ
 ولا على ان رسول الله ما فسح انما هو الذي فسح واذا ثبت هذا فنقول هذا الكلام يدل على
 ان حمل المنعة كان ثابتا في زمن الرسول عليه السلام وانما عليه السلام ما فسح وانما ليس له ناسخ الا في غير ما اذا
 ثبت هذا وجب ان يصير منسوخا لان ما كان ثابتا في زمن الرسول عليه السلام وما فسح الرسول عليه السلام
 يمتنع ان يصير منسوخا بنسخ عمر وهذا هو الحجة التي اخرج بها عمر بن الخطاب حيث قال ان الله
 اتزل في المنعة آية وما فسحها الا بتأخر في الخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمتعة وانها ناسخة
 قال رجل يراثة ما شاء يريد ان عمرى عنها هذا جلد ووجه القائلين بجواز المنعة والمجوب عن الوجه
 الاول ان نقول هذا الآية مشتقة على ان المراد منها غير نكاح المنعة وبيان من ثلثة وجوه الاول
 على

الاول انه تعالى ذكر الحركات بالانكحاح اولاً في قوله حرمت عليكم اتيانكم ثم قال فآخر الاية واصل لكم ما
 وراء ذلك فكان المراد بهذا التحليل ما هو المراد هناك بالتحريم لكن المراد هناك بالتحريم هو النكاح
 والمراد بالتحليل ههنا ايضا يجب ان يكون هو النكاح الثاني انه قال محسنين والاحصاء لا يكون الا
 في نكاح صحيح والثالث قوله غير مسافحين سمي لئلا يسفحوا لانه لا يفتق في فيه الا سفح الماء ولا
 يطلب فيه الولد وسائر مصالح النكاح والمنفعة لا يراد منها الا سفح الماء فكان سفاحاً هذا ما قاله
 ابو بكر الرازي وهو ضعيف ما الذي ذكره في الوجه الاول فكانه تعالى ذكره اصناف من حجره على الـ
 وطهرين فقال ما حل لكم ما وراء ذلك في اهل لكم وطهى ما وراء هذا الاصناف فاقى فساق في هذا
 وما قوله ثانياً الاحصان لا يكون الا في نكاح صحيح فلم يذكر عليه ليل ولا ما قوله الثالث ان ناسي سفاحاً
 لانه لا يراد منه الا سفح الماء والمتعة كذلك تقول ان ناسي سفاحاً لانه لا يراد منه الا سفح
 والمتعة ليست كذلك لان المقصود فيها سفح الماء بطريق مشروع ما يؤمن فيه من قبل الله فان
 قلتم المتعة محرمة فتقول فهذا اول البعث فلم قلتم ان لا ترك ذلك فظهر ان الكلام منزه عن النكاح
 يجب ان يعتد عليه في هذا الباب ان تقول اننا لا نتكران المتعة كانت مباحاً انما الذي نقوله
 انها صارت منسوخة وعلى هذا التقدير فلو كانت هذه الاية دالة على انها مشروعة لكانت
 ذلك كادعاً في نكاحها وهذا هو الجواب ايضا عن مسألتهم بقراءة ابن عباس فان تلك الفرة تنبذ
 بثوبها لا تبدل الا على ان المتعة كانت مشروعة وغير متنازع فيها الذي نقوله ان النسخ طرأ
 عليه وما ذكرتم من الدلائل لا يدفع ما قلنا قوله لنا سفحاً ما ان يكون متواتراً او انا قلنا لعل
 بعضهم سمعوا ثم شئنا ان عملنا ذكر ذلك في الجمع العظيم تذكره وعن فواصدت فمضوا الا
 لقوله ان عرضاً من المتعة الى نفسه قلنا قد بينا انه لو كان مراداً ان المتعة كانت مباحة
 في شرع محمد عليه الصلوة والسلام انما هو عندنا من تكفيره وتكفير كل من لم يحارب به بيان معنى
 ذلك في تكفير اهل الجور من غير ما قلنا من ذلك القول عليه وكل ذلك باطل فليس
 الا ان يقال كان مراداً ان المتعة كانت مباحة في شرع رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما الذي ثبت عندنا
 انه صلى الله عليه وسلم فضحا على هذا التقدير بصير هذا الكلام محبة لنا في مطلوبنا ما امرنا ان
 ابدت من غير وجهه وانما وجهه وجهي اولى بمسألة انما يتبين انما يتبين انما يتبين

غیر مسأله این فاعل مستمع به منتهی فاعل من چون حق و در استدلال باین آیه کریمه دو طریق است اول آنکه
گوئیم که نخل مستعد و نخل است و زمین آیه زیر که قول او تعالی ان یقتوا باواکم تناول و شامل است کسی را که استماع
کند ببال خود بر بنیاد بید و دوام کسی را که استماع کند ببال خود بازنه بر سبیل توقیت و هرگاه که هر یک
ازین دو قسم زمین قول و نخل باشد قول تعالی و اصل لکم ما ویرا ذلکم ان یقتوا باواکم مقتضی علت هر دو
قسم استماع باشد و این معنی مقتضی علت مستعد است طریق ثانی اینکه گوئیم این آیه کریمه مقصودست بر بیان علت
نخل مستعد و بیان آن پنجم و چهارم است اول آنکه روایت کرده شده است که ابی بن کعب میخواند این آیه را باین
افعال فاعل مستمع به منتهی الی اجل سستی فاعل من اجور بن و همین قرات ابن عباس است و امت نخل از کوزه بر
ابو بن کعب و ابن عباس زمین قرات پس حاصل شد اجماع است بر صحت این قرات و تقریر این اجماع چنان است
که ذکر کردید شامی است و اینکه عمر هرگاه که منع کرد مستعد اصحابه بر او نخل از کوزه پس عدم نخل اصحابه اجماع بر
مستعد شد و هرگاه که باجماع است صحت این قرات ثابت گردید مطلوب ما که صحت مستعد ثابت شد ثانی اینکه
در آیه مذکور نیست مگر مجرد ابتداء ببال و بعد از او تعالی شانه حکم فرموده که بزنان اجور ایشان بدهند بعد استماع
بایشان و این دلالت میکند بر آنکه مجرد ابتداء ببال اجماع جائز میشود و جواز اجماع مجرد ابتداء ببال نیست مگر در نخل
مستعد اما در نخل دائم پس مجرد ابتداء ببال مفید عمل نیست بلکه عمل در آن حاصل نمیشود مگر بعد با حضور ولی و
شهود پس دلالت کرد این قول که این آیه کریمه مخصوص مستعد است و چه ثالث اینکه زمین آیه کریمه واجب
گردید و آن اجور مجرد استماع و استماع عبارتست از تلذذ و ابتداء و اما در نخل پس دادن اجور واجب
نیست بر استماع یا که بر نخل آیه نمی پیشه که مجرد نخل لازم می شود نصف مهر و ظاهر است که نخل را استماع
نمی نمایند زیرا که مایان گوئیم که استماع تلذذ است و مجرد نخل تلذذ نیست و چه چهارم آنکه اگر اجماع کنیم این
در حکم دوام لازم آید مگر بیان حکم نخل در سوره و هدیر که او تعالی شانه در اول سوره فرموده پس نخل است
آنچه طیب باشد برای شما از زنان و دو سه صد و چهار چهار و بعد از آن فرمود بدین زنان را که در قید نخل
آورده آید که اینها میباشند را در حالتی که هست طهید و اگر عمل کنیم این آیه را بر نخل مستعد بر آنینه خواهد بود و حکم
جدید پس عمل آیه کریمه بر جواز نخل مستعد ولی باشد حجت مانع بر جواز نخل مستعد آنکه اجماع کردند بر اینکه
نخل مستعد جائز بود در سهام و خلاف نیست در میان هیچیک از امت مگر در طریق ما نسخ پس میگوئیم که آن
اگر موجود باشد بر آنینه این نسخ معلوم بتواتر باشد یا معلوم باجماع اگر معلوم بتواتر باشد لازم آید که جناب

جناب علی بن ابیطالب عبد الله بن عباس عرانی بن حسین و غیر ایشان منکر چیزی شده باشند که در کتابها مذکور شده باشد
 نبوت آن بتواتر ازین محمد و نبعی موجب کفر ایشان است و کفر ایشان باطل است قطعاً و اگر ثابت با جاود باشد پس آنهم
 باطل است زیرا که هرگاه که اباحت متعده معلوم باطباع و تواتر باشد این نبوت قطعی خواهد بود پس اگر منسخ و ایم اثر آن خبر
 و امد لازم آید که در این مدعی امر مطلق را رافع و نسخ امر مطلق معلوم و این باطل است و گفتند فامان باحت متعده
 و از جمله آنچه دلالت میکند بر بطلان قول باین نسخ آنکه برستی که در اول اکثری از روایات آن است که درستی که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نمی کرد از منته و انجوم عمرا لم یدر روز خبر و اکثر روایات آنست که آنحضرت علیه السلام مباح گردان
 متعده را در حج و احوال و در منته که در این هر دو روز متاخر است از روز خبر و این معنی دلالت میکند بر قساده آنچه مذکور
 کرده شده است که آنحضرت نسخ کرد متعده را در روز خبر زیرا که تقدم نسخ بر منسخ ممنوع است و قول کسیکه
 که حاصل شد تحلیل چند بار نسخ چند بار قوی است ضعیف که قائل شده باین هیچیک از معبرین مگر کسیکه اراده
 کرده اند از آن متاخر از این روایات حجت سوم چیز نیست که روایت کرده شده است از عمر که گفت بر منبر بود
 متعده در عهد جناب رسول خدا مشروع و من از آن نمی میکنم متعده صحیح و متعده نكاح و این کلام از توضیح است بر اینکه
 متعده نكاح موجود بود و در عهد جناب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و قول او انا انی منتها دلالت میکند بر اینکه حضرت
 رسول خدا نسخ نکرد آنرا و نسخ نکرد آنرا مگر عمر و هرگاه که ثابت شد این معنی پس ما میگوئیم که این کلام دلالت میکند بر اینکه
 حلت متعده ثابت بود در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنکه آنحضرت نسخ آن نکرده و میگوید نیست برای متعده
 نسخی غیر نسخ عمر و هرگاه که این ثابت شد واجب گردید که نسخ نباشد زیرا که هر چه ثابت باشد در زمان حضرت
 و آنحضرت آنرا نسخ نکرده باشد ممنوع است که منسخ گردد آنچه ثابت باشد در زمان رسول خدا و آنچه نسخ آن نکرده
 باشد منسخ نمیشود و نسخ عمر و این آن محبتی است که تجلی کرد بآن عمران بن حصین در جاییکه گفت بدرستی که
 خدا تعالی نازل کرد و رحمت متعده آیه قرآن و منسخ ساخت آن آیه را آیتی دیگر و امر فرمود از حضرت رسول خدا
 بمتعده و نمیگوید که در آن بعد آن گفت مردی بر خود آنچه خواست مراد او است که عمری که در آن این جمله وجود
 قائلین بجزوا متعده است و جواب از جواب اول آنست که این ایراد که پیش می آید نیست نكاح متعده را و بیان آن بعد و حجت است
اول آنکه خدا تعالی ذکر کرده محرمات نكاح را اول در قول خود صریحاً علیکم اتهاکم بعد از آن در آخر آیه گفت و لا
 کرده شده برای شما و در اینها هم پس مراد ازین تحلیل آن باشد که مراد است در اینجا از تحریم و مراد در اینجا از تحریم
 نكاح است پس واجب است که مراد تحلیل در اینجا نكاح باشد ثانی آنکه خدا تعالی گفت محسین و احسان

گوید و نوح صحیح و ثابت است که خدا تعالی گفت غیر ساقین و نامیده شد زنا بسفلیخ زیرا که مقصود از آن نیست مگر ریختن آب
 منی و طلب کرده نمی شود و در آن ولد و سائر مصالح نوح و از ستمه نیز او نیست مگر ستم یعنی ریختن آب منی پس ستمه ستم نوح
 باشد بعد از این کلام فخرالدین مازی گفته این ضربت گفته است از ابو بکر رازی و آن ضعیف است اما آنچه
 در جواب اول گفته که خدا تعالی ذکر کرده است محرمات نوح پس چوایشان که خدا تعالی اول اصناف زمانی که در اول آنها بر
 آدمی حرام است ذکر کرده پس از آن گفت و طلال کرده شده است آنچه سوای از آن است یعنی حلال کرده شد بر آن
 شاد و طلالی زمانیکه سوای این هفتانگه که در این بی نظام چه فساد است اما آنچه در جواب مازی گفته است که همان باشد
 گوید نوح صحیح پس علی بن عقیلی ذکر نکرده اما آنچه در جواب سوم گفته است پس سبب ستمه ستم نوح نیست زیرا که
 مقصود از آن ریختن آب منی است بطریق مشروع مازون فیه از جانب خدا تعالی پس اگر بگویند ستمه حرمت
 در جواب نیز همین گفت که این اول بحث است پس ظاهر شد که کلام ابو بکر رازی ضعیف است و آنچه در جست
 که اکتفا کرده شود بر آن درین باب آنست که بگویم که اگر نگوییم که بدستیکه ستمه ستم نوح بود و جز این نیست که
 مایگیویم که منسوخ گردید و برین تقدیر اگر این آیه که بر دلالت کند بر شریعت آن قاضی و در فرض مایست
 و همین است جواب از تمسک ایشان بقولت ابی بن کعب بن عباس زیرا که بر تقدیر ثبوت آن دلالت
 نمیکند مگر بر اینکه ستمه مشروع بود و ما درین معنی تراعی کنیم جز این نیست که مایگیویم که نسخ طاری شد بر آن
 و آنچه ذکر کردیم تا از دلایل دفع نمیکند این قول ما را در جواب قول ایشان که نسخ یا ستمه است و یا احواد
 مایگیویم که شاید بعضی از ایشان مانع باشند و خواوش کرده باشند بعد از آن هر گاه که عمر ذکر کرد
 این معنی را در مجلس عظیم ما و کردند و شناساندند صدق او را درین معنی پس تسلیم نمودند از این عبارت ظاهر
 میشود که کلام ابو بکر رازی در رد دلالت این آیه که بر جواز ستمه ضعیف است اما ما در ضعیف نقل نظام و مورد بحث
 و کلام و بسبب رکاکت علی طرف نظام است که ما چنانچه رازی بزرگ انصاف مصیبت مذموب را ترک کرده بر روی
 بر وقت ضعیف رکاکت آن ظاهر است پس محمد الله ستمت اول اهل حق بر دلالت این آیه که بر جواز ستمه از
 سکوت مازی کمال و ضوح ظاهر شد که سکوت صحابه را خود رازی و برین عبارت دلیل مباحث عمر کرده اند و نیز از
 قول ابو الفدی بعبان بن یسعلج ظاهر است که ترو رازی و در جواب لا یتقوا و برین باب همین است که انما بایست
 ستمه کشنده دست بدان ثبوت نسخ زنده و ثبوت دلالت آیه که بر جواز ستمه قاضی و در فرض خود نمیدانند
 پس اگر نسخ دلالت آن بر اجماع امکان و شکی بگویم که بوجوب این معنی راست است نه ادعی کمال عیب است که طلب

مخاطب تشبیه بازی متنبه شده و از افادات او استغای بهم نرسانیده بهمان شبهات خفیفه منقولات که یکبار
 رد آن کرده و ضعف ناماقی آن ثابت ساخته دست انداخته و فخر رازی بسبب نریزید مجز و نامی پاره یکبار مضمود
 نسخ متنبه یافته خواتمی بنیغیر نگاشته که رکاکت و سخافت آن کمال و ضوع و ظهور است و در حقیقت مایه استهزا
 و مسخره بیارباب شعور چون انسیان و جباب حجت اهل حق بر ابطال نسخ متنبه آوردن و حقیقت جوانب و اطراف
 کلام را بنسیان یا ناسی زدندست زیرا که در اصل حجت و صورت تو اثر نسخ لزوم انکار جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
 و ابن عباس و عمران بن حصین چیزی را که ثابت شد بتواتر از دین جناب رسالت با صلی الله علیه و آله و سلم
 نقل کرده بجا آن حرف نسیان بر زبان آوردن و حقیقت نسبت نسیان بنجباب امیرالمؤمنین علیه السلام و
 ابن عباس و عمران بن حصین نبودست و بنا برین معنای کلام فخر رازی چنین خواهد شد که شاید معاذ الله جناب
 امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس و عمران بن حصین شنیده بودند نسخ متنبه بعد از آن فراموشش کردند از
 و هرگاه مورد ذکر در نسخ را در جمع مظیم یاد کردند از او شناسند صدق آنرا پس تسلیم کردند نسخ متنبه را بر
 عرفانیت شناسمت این خرافت بالاتر از آنست که در میان کجند و فساد آن قطعا و تماما از اندک تا مل و در
 عبارت خود رازی ظاهر میشود و دو فاعل برای تفصیل ابطال آن می باید اجلا بعضی علمهای آن بیان میشود
 پس اول ظاهر است که تجویز نسیان امری بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و خصوصاً نسیان چنین امر مهم و عظیم
 که نذای آن بر خود انحضرت بر یافته اند هرگز از عاقلی و متدینی نمی آید چه بنا برین لازم می آید که معاذ الله انحضرت
 نسخ تمیلین نام و حرام فرموده باشد و چگونه مسلمی جبارت تواند کرد بر نسبت نسیان بن ترتت فیه تعیها اذن
 و اعیه سبحان الله تعالی جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را بوعی و خطه و صف فرماید و رازی بجا زفت و عدوان نسیان
 چنین امر طویل شان انحضرت ثابت کرده اند و ظاهر است که نسبت نسیان بانحضرت اثبات غلط بر انحضرت و اثبات
 غلط انحضرت حسب فاده و والد مخاطب و خود مخاطب مثبت جهل و محقق است کما سبق آنفا و نیز دیگر دلائل در آن
 بر صحت انحضرت و ابطال آن نسبت خطا و غلط بانحضرت و در بحث سابقه گذشته و اینهمه که میوست بجهاد که کتب
 رازی از قول خودش ثابت است چه سابقه استیکه خود او در مقام اثبات هر چه بطل گفته و من اقتدی فی دینه
 صلی الله علیه و آله و سلم است و البته او الحق صدقیتها دارد استدلال بر آن کرده پس کمال عجیب است که خود اقتدار را
 بنجباب امیرالمؤمنین علیه السلام و درین موجب اهدا بالیقین میدانند و ملازمت حق با انحضرت ثابت می نماید و با نه
 نیز در صحتیت و فساد و تمیلائی استغناء استخوان نسیان حکم سرور النسخ و جان صلی الله علیه و آله و سلم بر انحضرت تجویز

می نماید و از ظهور کذبش با فاده خودش سابق میکند با جمله فاسد و فضیلت و قباحت تجویز نسبیان نامحسوس بر جناب
 امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر از آنست که بیان کرده شود و در حقیقت اثبات نهایت بغض عناد و نامحبیت خود نسبت
 و تأیید روایت و آنکه بر تجویز جناب امیرالمؤمنین علیه السلام متعذر است که خود را زنی اهل کرده و مرتبیت در آنکه جناب امیرالمؤمنین
 بعد از آنکه میفرمودند پس نسبت مذکور نامحسوس بعد از معرفت صدق او و تسلیم امر برای او و بعد از آنکه حضرت
 نبی است و در بیان و الله استعان و تأیید نسبت نسبیان بعمران نیز صریح البطلان است چه نسبت قبل خود را زنی
 عمران بن حصیب گفتند که در بستیکند تا نازل کرد در متعذرتی لایق و کفر آنرا ای دیگر حکم کرد ما را جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم متعذرتی کرد ما را از آن بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست اراده میکرد که عمری کرد از آن
 پس ازین عبارت کمال ظهور و آشفتگی که عمران بعد از آن مرد بر او میکرد و نهی او را از متعذرتی قبول نمی دانست
 و تصریح بعد از آنکه جناب سالما صلی الله علیه و آله وسلم از متعذرتی که نسبت نسبیان و مذکور معرفت صدق عمر
 و تسلیم امر برای او حسب نقل خود را زنی کذب محض و پنهان حرف و اقترای بخت است مگر چون را زنی بسبب
 صعوبت افعال و غموض اشکال هوشش و حس باخته است از افاده خودش که نهایت قریب است بین
 نهان خبری بر نهفته و نظری بر تناقض و تهاوت نماند خفته در اباحت نسبت نسبیان نامحسوس و معرفت صدق
 عمر و تسلیم امر برای او و ذکر نامحسوس بن عباس نیز باطل محض است بلکه از روایات بسیار ظاهر است که این عباس بن
 نامحسوس قبل از آنکه مرگش دیده و نه بعد از آن و ذکر آن کرده و در تسلیم تحریم متعذر کرده و در صدق عمر شناخته بلکه بعکس آن
 و عاوی یا طلحه را زنی ظاهر است که این عباس علیه السلام عمر را و صف علم نهی از فتوی بجز از متعذرتی داد و او را عاوی
 خدا و رسول درین باب ای نمود و نهی او را از متعذرتی بلا رحمت و متعذر اعنایت و رحمت میدادند که سنی
 علیک ان اشب انشاء الله تعالی و فاسد ابن جریر و در جواب حدیث قدیر گفته و تجویز نسبیان علیه السلام
 التامین تجویز نسبیان مع قریب الهدی و هم من هم فی الحفظ و الدعاء و الفطنة و عدم التفتی و
 فی الاستیعاب منه صلی الله علیه و آله و سلم محال عادی یعنی العاقل با دنی بدیهه بانه که تصحیح منم نسبیان و لا
 تصریح ازین عبارت ظاهر است که صحابه در حفظ و کما و خلقت و عدم تفریط و فعلت و در هر یک از جناب رسول خدا صلی
 علیه و آله وسلم شنیده بودند بر کمال و غایت تصوی سیمیه بودند و جزم میکنند مطلق یا اینکه از صحابه هیچ شیعه
 و تفریطی واقع نشد پس نسبت نسبیان بعباس همان مرجع الفساد و البطلان و محض نه در بیان و مخالف حکم
 بهت نقل و جزم و حتم اهل نقل باشد و آنچه گفته که اگر مراد عمران باشد که متعذر مباح بود در شرع جناب

رسالتا علی تقدیریه که در سلم و من نهی سیکم از ان لازم است که غیر او پس از زود تم کثیره کرام حج و فساد است که از او
 این ابطال لغزوم میخواند و معذرت است که ما نفعه از این است بین معنی را که نسبت کثیره مرد است ثابت ساخته
 اند و اتهام تمام در ایراد و لامل بر این این معنی نموده و میراث فرموده که متعده مباح بود و شرح انور نهی تحریم
 این از جناب رسالتا علی تقدیریه که در سلم واقع شده در روایت و آنکه بران غیر صحیح بی اهل است و نهی و تحریم
 این مفسر است و در آن خلافتاب و نیز روایت عمران بن سواده برین مطلوب دلالت صحیح دارد و نیز که او
 گفته است مذکور و آنکه فرست متعده النساء و قد کانت رخصه من التذلل و دلل این کلام کمال صراحت همان
 معنی است که رازی انرا تسلیم تغییر مرد است و در اینستی که کلام ابن سواده را مرهم تبویل نموده و اتفاقا
 بران کرده حسب تقریر این القیم در حدیث عمران بن حصین پس ثابت شد که حضرات صحابه یا تابعین که در خلافتاب
 ثابت میگردند و خلافتاب هم از تسلیم فرموده و اتفاق بران نموده و بلیضحا قلیلا و لیسکو اکثره و دیگر دلایل
 دلالت قول عمر بر اختصاص نهی متعده با و عدم صدور آن از جناب رسالتا علی تقدیریه که در سلم قبل این تشبیه
 و درین باب با خود خود رازی و دلالت این قول بر آنکه نهی متعده از جناب رسالتا علی تقدیریه که در سلم صادر شد
 ثابت کرده میشود پس بر آنکه در کتاب ترجیح فرقی معنی و اثبات فضائل او تصنیف فخر رازی مذکور است ^{المسئله}
 الثالثه من هذا ان من اعطى التسمية مباح الاكل قال ابو حنيفة ان حرام و سمعت ان نعيم من مباح
 و يقول القول بالحرمة ها هنا يقيني حتى لو تفصل لفاضة بالحل ينقض تضاؤلا فيه قالوا لان قوله
 تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه نص صريح في المسئلة وهذا جهل بالمراد من كلام الله تعالى
 قال الامام الذي الى الله تعالى فتم الله تعالى له بالحسنه و لما حضرت بعض المخاض و سألوني ان تكلم
 بهذه المسئلة نقلت متن المسئلة مباح و الدليل عليه قوله تعالى ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه
 و انفسق و جلا استفلال ان الواو ها هنا يجب ان تكون اما للعطف و الحال و الدليل على هذا
 ان الاشارة الى خلاف الاصل فكان تقييده او قول الاصل اذا ثبت هذا فنقول لا يمكن ان يقال الواو
 ضمنا للعطف لان قوله لا تأكلوا جملته فعلية و قوله و انفسق جملته اسمية و عطف الجملتين الاسمية
 على الفعلية مباح لا يصح اليراد الا للضرورة كما في آية الفذف الاصل عدوها و لما بطل ان تكون الواو
 ضمنا للعطف ثبت انها الحال كما يقال طرقت الامير ان اكل نصا و تقديرا الآية و لا تأكلوا مما لم
 يذكر اسم الله عليه حال كونها مستقام ان المراد من كونها مستقام غير مذکور مكان جمل الا ان وصل بيانه

فایه آخری می نویسد ای فسق اهل لغیر الله بند خدا را فسق نفس را با نه الذی اهل لغیر الله به نصارتین
 الایة و لا تا کلاما المیدی که اسم الله علیه حال کون نه ملام به لغیر الله فاذا ثبت هذا فنقول و بحسب القول
 جلی بالا کیونکه کذا لک الدلیل علیة بیوه الاول ان تخصیص لشیء بالذکر یدل علی نفی الکلمه اعدا ۳
 فلما دلک الایة علی تخصیص التخصیص بهذا الصogue و حیلان لایکون التخصیص حاصل فیها مساویها
 الخ ازین عبارت ظاهرست که تخصیص شیء بذكر دلالت بر نفی باعلای آن یکسده و چون در آیه و لا تا کلاما ملام بذكر اسم الله
 علیه تجدید حالت جمله و نه الفسق حرف منع ازین صورت خاصه واقع شده و واجب لازمست که توجیم در غیر این صورت
 حاصل نخواهد شد بلکه جمیع صوره غیر این صورت لامل و با نیز و مباح خواهد بود پس همین تقریر ثابت میشود که این
 قول مرد دلالت میکند بر آنکه نبی سعه از خدا و رسول ۲ واقع نشده و نبی سعه خاص با و بوده و زیرا که مرئی شده
 را بجز و نسو سینه خنده و بر سر سهره تخصیص خود بذكر دلالت خواهد کرد و حسب قراف رازی یعنی نبی سعه از
 خدا و رسول چه با که بیع سیاق کلام و دیگر روایات بر این معنی دلالت انچه داشته باشد عیب که رازی بقا
 تخصیص لشیء بالذکر یدل علی نفی ما عداه تجلیل حلام الهی بر او از دو در مقام حمایت خلافت است با نیز انصاف است
 انما ندو از تهافت فضع و تناقض هیچ باکی سازد و نیز مخاطب در جواب لعن دوم از مخاطب او بگر گفته اتفاقا
 مالک بخصوه خالد و در مقام سوال و جواب در حق جناب پیغمبر این کلمه گفت قال ربکم او صاحبکم و این انصاف
 بسوی اهل اسلام نه بخود شیوه کفار و مرتدین آن زمان بود و اتمی هر گاه این انصاف تر و مخاطب پیشوایان
 او دلیل ارتداد مالکین نوبه و بران خروج او از اهل اسلام باشد بلکه انصاف مرئی سعه را بسوی خود در سوره
 خدا و رسول ۲ دلیل باشد بر آنکه این نبی از خدا و رسول ۲ صادر شده بلکه مخصوص بخلایف است بود چه ظاهرست که
 استدلال بر ارتداد مالک تمام نمی شود و گر بانه انصاف فقط صاحب بخاطبین دلالت میکند بر آنکه انصاف است
 تسلیم نمودن و این استدلال با آنکه مستلزم خرابی بسیارست کما علمت سابقا باشد دلالت خواهد کرد بر آنکه
 انصاف مرئی سعه را بسوی خود دلیلست بر آنکه نبی سعه از خدا و رسول ۲ صادر شده و این تقریر بنا بر الزام تمام
 و در جواب آن رک کردن در رازی نمی توانست کرد و بنا بر تحقیق استدلال بر سعه و نه انصاف نبی بسوی خودست
 بلکه مقابله نبی خود با باجت عهد نبوی دلالت مریح برین مطلوب ارد و تقدیم سینه الیه و عدم ذکر نفی خدا و رسول
 با وصف سینه طبعیت آن از روایات آنست و شهاب الدین احمد انصافی در شیم الریاض شرح شمله فی
 حیاض بعد ذکر اجماع علماء بر کفر شام جناب رسالت با و در متنقص حضرت و کفر شامگ و کفر شام و متنقص حضرت

انحضرت گفته و جامع ابراهیم بن حسین بن خالد الفقیه فی مثل هذا فی نسخة علی مثل هذا بقول خالد بن الولید
 مالک بن نويرة علمه من تصغیر ان لقوله من النبو صلى الله عليه وسلم ما حکم یعنی بر اینی صلوات الله علیه
 وسلم و فیة تنقیص له بتعبیر عند صاحبک دون رسول الله و نحو و باضافه لهم و نال مشعر من لکن
 من صحبتہ و باقیه استخفاف و هو فی غایة الطهی انہی این عبارت ہم دولت دار و برانکہ باضافه لفظ
 صاحب بخاطریں زبیر سوی خود شاعر یکند تبری و استکفاف از صحبت و اتباع انحضرت پس قول عمر محمد بن زبیر
 شد بر نفسی ہی از خدا و رسول و تخصیص آن بعلوم قبول اما زوم مکفر دیگران سبب ترک نکرد انضا آن
 تکفیر ادای امیر کل امیر صلوات الله و سلامه علیه کہ بزیر و حاجت و جسارت بر زبان آورده پس مدو مست کبک
 تکفیر تا کین اگر شواظ تکفیر محقق شود لازم نمی آید چه هایت تکفیر و جوبست و بس و تارک مجرود و جب را تکفیر
 کردن و حقیقت تکفیر بسیاری از صاحب تا بین در سلاف اساطین خود ثابت کردندست جدا اما یکله بغرض رد
 اهل حق دست از زهد مجاہد تا بین و ائمہ سفید برده شد تکفیر تا ک مرتب اجب تا کله گردید و در حقیقت
 تکفیر بسیاری از صاحب تا بین مرتکبین کیا تر ظاہر ساخته نشد بعون اللطیف الیزیز ان القول باستلزام ترک
 و تکفیر تکفیر مسلمند از الخور و لا ینبک مثل خمیر یا انکہ وقوع تکفیر بر تخریم تعدیم از روایت عمران بن سواد
 واضح و ظاہرست و علاوه بر ان امام رازی در احتجاج بعدیم تکفیر مخالفت کرده و مذہب امام خود یعنی شافعی کہ
 علاوه بر تعلیقش برگردن اذناخته غایت شناعت تخلیہ او نموده کہ انرا مسلمند بغض خدا و رسول و نفس
 خدا و انستہ سابق چه مذہب شافعی است یا شمس آنست کہ ترک تکفیر بر مذہبی مشبہ بحیث آن نیست بلکه اطراف
 طرائف آنست کہ خود رازی ہم باین مذہب قائلست و در بحث علم اصول آنرا باہتمام ثابت می نماید و بمقابلہ
 اهل حق راہ عقلت و عصبتت پیاید محمد بن الامام الکاملید در شرح منهاج بیضاوی گفته التادسہ فی اذخل
 فی الاجماع و لیس منه اذا قال البعض من اهل عصر واحد ان جماعة قولوا لو سکت لبا قون عندهم معرفتم
 بدو لکن یکر احد منهم و لیکون بعد استقرار المذہب بل قبله و هو عند البحث عن المذہب بالنظر
 فیما تالیس باجماع و لا یجدوا خانة الفاض و نقله عن الشافعی قال انما خرافة قاله من قال امام الحرمین
 انما ظم مذہبہ و قال لقلالی نقص علیہ فی الجدید و خانة الامام الازلی و اتباعہ و قبل اجماع و
 حجة و نقل ان الامام احمد طاکر الحنفیة و یوافقه استدلال الشافعی باجماع السکوت فی مواضع و
 اجاب ان الشافعی انما استدلاله مع ما شاع تکررت کثیرا بحیث ینفی جمیع الاحتمالات الاتیة و طلب

ایضا بان ثلاثی لوقائع ظہرت من لسا کتین فیہا قرنیۃ الرضی فلیست من محل الترع کا ادعی الا تھا
 علی فکاک اریحی کے من لسا تعنیہ و العاضہ عبد الوہاب من لسا لکئیۃ و قال ابو علی الجبائی المعتزلی انہ
 اجمع و محمد بن حم ای علی نقل من العصر لادل و بہ قال البند بنجی قال الشیخ ابو اسحاق فی اللع انہ لکن
 قال ناما قبل انفرادہ فہو یقول انہ لیس جماعا قطعاً و علی الخلاف طرہان و قال ابنہ ابو ہاشم ہو حجۃ
 و لیس جماع من معتزل عن التصیر قال الراضی من کتاب القضاء کو نہ حجۃ ہوا مشہور قال و حل ہوا جماع
 فیہما ہما اما فانما ان التکویت بعد استقرار المذاہب فی لایدل علی الموائفۃ قطعاً ازلا عادیہ بانکا
 ظہر یکن حجۃ لانا علی ما لیس جماع ولا حجۃ قول استقرار المذاہب نہ ہر یا سکت لتوقف لانہم عتید ہو
 فلا یرای لہ فی المسئلۃ ابو سعید فوقف لغار عن لادلۃ او خوف من الفتنۃ نظماً لروا ہا یادی القننۃ
 فسکت لذلك ان اری تصویب کل عتید فسکت لہ لا یرعی الا نکار فی ضام مع قیام ہذا الود
 لایدل علی الموائفۃ فلا یکن الجماع ولا حجۃ و ردہ ابن الحاجب بانہا وان كانت محتملہ فی خلافہ
 لا علم من ہا ہم ترک التکویت فی مثلہ فیہ تطر قبل من حجۃ ابی ہاشم یتسک فی کل عصر بالقول
 بین الصبار ما یعرف لہ مخالف فدل فکاک علی ان قول البعض سکوت لتناہین حجۃ و جماع بل مع
 الاکلا سلم ان جمیع الناس یتسکون بہ من غیر تکیس فان وقع شیء فعلہ و وقع من یتقلد حجۃ و علی الاکلا
 او علی جبلا استیناس بہ و انہ ای ہذا الدلیل عند التحقيق اثبات لکنی بنفسہ فان القول المنتشر مع
 الاکلا ہو قول البعض سکوت لتناہین فیکون اثبات الجماع التکویت عینہ لکنی عبارات ظاہرست
 کہ قول بعض و وصف سکوت باقین جماعست و نہ حجۃ و قاضی کہ مراد از و ابو بکر باقانی ست این مذہب را
 اختیار کردہ و از شافعی نقل ان منودہ و کفۃ کہ این مذہب آخر اقوال شافعیست یعنی از قول شافعی ان جموع
 کردہ و در آخر ہما ہون منودہ و امام الحرمین گفتہ است کہ این مذہب ظاہر مذہب شافعیست و غزالی درود
 کہ شافعی نفس کردہ است برین مذہب و در جدید امام رازی و اسیاع او این مذہب اختیار کردہ اند و بیاضوی ای
 بچین مذہب پیہندہ و در ترک انکار ذمتبار سکوت و وجہ عدیدہ متطرقست کہ از جملة آن خوف ذمتست در
 کلا و ظہار حق و رد ابن حاجب و در مجابا تحفا و عدم ظہور بکر و وود و منظور ذمتست خدا رب اب لادراک شعور
 و حجۃ فائین مذہب ابی ہاشم حضرتش و موہون و وود و طہونست کہ او لا تمسک جمیع مذہب بقول منتشر
 کہ سکوت از رد ان کردہ ہا شد ثابتست و لکن اثباتا تمسک کہ بچین قول ثابت شود لاتی حجاج

اتيهت يست و انما ايجبت من قول شمس بن محمد بن ابي اسحق بن عمار
 و طبقات فيها و سافيه كفته و قد سال بعضهم البخاري عما بينه وبين محمد بن يحيى فقال البخاري كره يحيى
 محمد بن يحيى الحسن العارم و العلم و رذق الله عطيه من يشاء و لقد طرف البخاري و ابان عن عظيم ذكامة حيث
 قال و قد قال له ابو عمرو الخفاف ان لنا من خاضوا في قولك لفظي القران مخلوق يا ابا عمرو احفظ ما
 اقول لك من نعم من اهل نيسابور و توسن الرعي همدان و بغداد و الكوفة و البصرة و مكة و المدينة
 ان قلت لفظي القران مخلوق فهو كذا يا في امر اقله الا اني قلت فقال العباد مخلوقه قلت ما لم يكن
 ما لا ذكاه و عنده و العلم عند الله اني امر اقل لفظي بالقران مخلوق لان الكلام في هذا خوض في مسائل
 الكلام و صفات الله التي لا ينبغي الخوض فيها الا للضرورة و لكني قلت فقال العباد مخلوقه هو
 قاعدة مغنية عن تخصيص هذه المسئلة بالذکر فان كل ما مثل يعلم ان لفظنا من جملة افعالنا و افعالنا
 مخلوقه فالفاظنا مخلوقه و لقد فصع بهذا المعنى في و ايتاخرى بصحة من اها حاتم بن احمد الكندي و
 فقال سمعت مسلم بن الحجاج فذكر الحكاية و فيها ان رجلا قام الى البخاري فساله عن اللفظ بالقران
 فقال افعالنا مخلوقه و لفاظنا من افعالنا و في حكاية انه وقع بين لقوي ما ذكرا اختلاف على البخاري
 فقال بعضهم قال لفظي بالقران مخلوق و قال آخرون لم يقل قلت فلم يكن لان الكلام لا يخرج من لفظ
 في القران فالحاصل ما قد سناه في ترجمه الكرايبسيه من ان احمد بن حنبل و غيره من السوات المتوفين
 فهو من الكلام في القران جملة و ان لم يخالفوا في مسئلة اللفظ فبانظنه فيهم اجلا كلام و هما من
 كلامهم في غير رواية و ربما تخلفهم من قول لا يشده معقول ولا منقول و مترنا الكرايبسيه البخاري و
 غيرهما من الامية المتوفين ايضا انصحو بان لفظهم مخلوق لما احتاجوا الى الاصلاح هذا ان ثبت عنهم
 الاصلاح بهذا ولا فقد نقلنا ذلك قول البخاري ان من نقل عنه هذا فقد كذب عليه فان قلت اذا
 كان حاله لا فصع به قلت سبحان الله قد ابانا ان السرفيه تشد بهم في الخوض في علم الكلام فخشية
 ان يخرج الكلام فيلوي ما ينبغي ليس كل علم يفضح به فاحفظ ما تلقيه اليك و اشدد عليه يدك
 و يهيج ما انشد الغزالي في منهج العابدين لبعض اهل البيت ه اني لا كم من علي جاهد
 كي لا يرى الحق ذو جمل فيقتنا + يارب جوه علم لو اوج به + لقبل لانت من يعبد الحق
 ولا يستقر احوال صاحبون دعي + يردن اصب ما يا قوته حسنا + و قد تقدم في هذا ابو حسن الى

من
 ابن
 محمد
 بن
 عبد
 الله
 بن
 ابي
 اسحق

سلطان حجت نبی اند و بسکوت صحابه استدلال می نمایند باطل برگاه ترو شافعی و بخاری که امام لایحه آنها و نجای آنها
 استند و میراث این از اکابر و عاظم علماء و محققین ترک کبیر و سکوت حجت نبی است نسبت بان بمقابلہ اجماعی نهایت
 قوی و قوی است بحسب که حضرت از مال خانه خراب خود خبر برده است ترک کبیر صحابه بر بعضی اقوال و افعال خطابه و قائل
 اجماعی احتجاج نمایند و از خود روشن بودن این تمسک از سر تا پا خبری نگیزند که اولاً ترک کبیر خبر و اجماعی غیر مسلم و ثانیاً ترک
 کبیر صحابه که اکثرشان برده استمان خلفا بودند نزد اجماعی چه لیاقت التفات دارند و ثالثاً مجرد احتمال خوف و تقیة
 این تمسک اسباب و منبتی است سازد و از بجا نشانی خوف و تقیة حسب دلائل و بر این متحقق و خاسا این اقوال
 علمای شمار باره عدم محبت ترک کبیر مسای تقریر و مثبت بطلان و شناعت تمسک شماست و این مضم
 و کتاب محلی و رساله لاجمل لاحادان بیع مال غیره بغیر از آن صاحب لمال لر فی بیع فان وقع نسخ ایدایلو
 طون صاحب لمال حاضر ایری و ذلک و غائب و لا یكون سکوت رضی بالبیع طالبت الحدیث ام قصرت گفته و السلکو
 لیس فی الامن اثبتین فقط احدھا رسول الله المأمور بالتبلیان الذی لا یتاہد لباطل من بیونین
 و لا من خلفه الذی لا یقر علی باطل الذی ورد القرآن ما سکت عنه فهو عفو جائز و الذی لا حر
 الا ما فصل لتأخیرین کلا واجب لاما امرنا به فالمدیر به و لا یخفی عند فقد یخرج ان یتكون فضا و احرامها
 جنسی ان یتكون مباحا کلا یتدخل سکوت الذی لیس امرنا لا نهیاتی هذا القسم ضرر و تعدو الثانی لکبری نکاحها
 لذکر الحرام و فی ذلک نقطه ما کل من عدل کل من ذکرنا فلو یتكون سکوت هر ضاحتی یقر یلسا ند بان در اض
 لان قال القیاس کلم باطل ثم لو کان حقا لکان ههنا فی غایة البطلان لان ما عدل رسول الله یسکت تقیة
 او تدبیرا غامضا و تدویة یا لا تدبیر ان سکوت نه لا یلزم تدبیر شی و هذا هو الحق نتی ازین عبارت و در
 که سوای جناب سالتاب علی الله علیه آله و سلم و سوای بکر که نفس باره سکوت او وارد شده سکوت کسی دیگر حجت
 نیست چه غیر جناب سالتاب علی الله علیه آله و سلم گاهی از روی تقیة سکوت میکند گاهی بسبب تدبیر و تدبیر و تفکر و
 گاهی باین سبب که اعتقاد می کند که او را بسکوت چیزی لازم نمیشود پس غایه ضرر نیز برای باطل و رد این
 تمسک بی اصل که متبیین بر چندین شجاعت و عظمت است نیز کافی است و این مضم از اکابر علماء و محققین است
 است و خود مخاطب در باب ماست تصریح کرده است با کلام این مضم از علمای است و کتاب الفیصل او در دفع
 سلطان نواصب جده کرده و از انما ده علامه ذهبی که تصریح مخاطب در باب ماست امام الحدیث است و کلام
 تصریح با کلامی فی الصواعق ظاهر است که بسبب این مضم نهی شده بود و کما و حدت و این وسعت علم کتاب و

در کتاب الایمان
 من السنه
 ۱۲
 قول خط
 استنای الخط
 و سبب
 ای بجز
 مینویسد
 الی
 التشریح
 فی
 کتاب راه

سکوت عمر از اجواب آن که بزعم باطلش احتجاج او بآیه قرآنی باطل بود بر کمال ادب کتاب الله و نایت دل شکسته اسکن
 زن و تحریص او و دیگر مردم بر پیشه مخال با جهاد و استنباط عمل کرد پس چرا سکوت صحابه از انکار بر عمل نمیکند تراویح
 خلافت ابی بکر و دوم بر جهاد و استنباط و چرا نمیگویند بر طبق تفسیر مخالف این سکوت از باب تنصیح
 و هضم نفس و حسن خلق است که طایفه خیال بجمع بسیار دخلی در شیع کرده اگر دخل او را بتوجهات حق باطل کنیم دل
 شکسته میشود و باز رغبت با استنباط معاصر کتاب الله و سنت رسول خدا و جهاد و غمی نماید ابد او را تحسین و
 آفرین و خود را بسجایب و معترف و قائل و انما نیکم که ایزده او را دیگران از تحسین باشد بر تنصیح معانی قرآن و استنباط
 و قائل آن و جهاد او این تا ادب بلیغ و حرص بر پیشه مخال مردم با جهاد و استنباط که از این قصه صحابه و از قصص
 ایشان ثابت میشود و منقبتی است که مخصوص ایشانست و الا کدام صاحب فهم گوید که این سکوت حکمی نهایت باطل
 که صریح رو بر خدا و رسول باشد بخشود و گویند او سکوت نماید چه جای که تحسین و آفرین بر آن کند این قصه را در
 اصلاح طعن خلافت ابی بکر در آن کمال بی انصافی است و قرالدین در رساله نوار لکرتین بچوب طعن تحمیر عمر معاذ
 هور گفته حضرت عمر رضی الله عنه که سکوت از جواب نمود و حقیقت همین جواب بکوت بود و ناقص الفطیله که آیه قرآنی
 بی موقع بخواند او را در تب جواب بگونه نهانند تفاوت طلیل از مثل یسئلونک عن الاهله قل هی و اوقات اللان
 و الحج باید شود و ظن بی طلی در حق ارکان دین نباید بر حضرت عمر رضی الله عنه این سکوت را که در معنی جواب است
 نعم ان ناقص العقل و باقتقاد آنها که در نقصان عقل و سوء ظن عامل دشمنان زن اند هضا النفسه و تطیبها نفسها
 و نفسهم تعبیر بالشرام لازم فرمود و درین ضمن بطریق متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم پیچید و زنی بچوب
 اقدس آمده عرض نمود که من نمیتوانم دید که پس من ترو یک بائش و او سبحانه تعالی ارحم الراحمین است پس چگونه
 بدمای خود بر وزخ خدا بدناخت فاکت رسول الله صلی الله علیه و سلم یکی پس سر برداشت و فرمود غدا کتاب میکند
 او سبحانه تعالی از بندمای خود اگر کسی را که ما در ترم و غیر موجود باشد و این جواب مثل جواب از یسئلونک عن الاهله
 جوابی است که بان لحال مقدمه سوال نمی تواند تعیین کرد و این بایستی بود و هیچ ستری از اجناب معنی مستور نگردد
 سخن با مآزله فهم است ازین عبارت ظاهر است که طایفه ثانی که سکوت از جواب زنی که معارضه او در منع مخالفت کرد
 نموده و حقیقت جواب بسکوت داده و آن زن آیه قرآنی بی موقع خوانده یعنی استدلال باطل بقرآن نموده بود تا
 آن نبود که مراتب جواب یا نهانیده شود پس سکوت از او در معنی جواب است و نیز برای هضم نفس خود و تطیب
 نفس آن زن و تطیب قلبی که در نقصان عقل و سوء ظن عامل مشابه آن زن اند ازین سکوت خود تعبیر بالشرام

الزام کرد پس چنین توان گفت که صاحب حاضرین که سکوت از جواب عمر نمودند در حقیقت همین جواب بسکوت بودند
 اکتفا که مخالف آیه قرآنی و حکم رسول ربانی یوساوس المانی و بهر تفصیل نمی رازد و حکم خود را مقابل حکم سرور
 و جان صلوات الله علیه اگر وسلم کرده اند اما مراتب جواب بگونه نهادند بنفادت طویل از مثل سینه که من لا اله الا الله
 سوا قیت نفس و التبع باه و شمر و وطن بی طلی با بی و نبی و روح ارکان دین نسبتی نباید برد و نیز بنا برین اگر واقفیت می
 بیض صحابه با عمر و ترجیح شمه ثابت شود الزاماتوان گفت که حضرات صحابه این سکوت را که در معنی جواب است بر
 طبق زعم ان ناقص العقل و باعتبار انها که در نقصان عقل سو وطن معادل مشابه آن کمتر از زن اند نه ما اناسهم
 تعلیبا بالنفسه و انفسهم تعبیر با الزام موقوفه و فرمودند درین ضمن طریق متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پیروی از الخ و نیز در نه الا که تعیین معیاریت سابقه گفته در وقت اعتراض زن و التزام حضرت عمر با صحابه و تابعین
 جمع بود در غالب که حضرت علی کرم الله وجهه نیز در آن مجمع باشد که وقت خطبه بود مستوی محتوای جمیع مؤمنین و اوصیای
 عهد بعد التزام التزام خطاب بجامه حاضرین کرده فرمود و چنانچه در کتاف مذکور است تسعونی قول مثل نه انما ذکره و نه
 حتی بر علی امر آید لیست از علم اساره و فعل تجویز نمیکند که چه در سوال ان سفیه یا وجود انکه ظاهر و بین است این
 همه را که عالم بالکتاب التعارف با سالیب الحات عربیه بودند پر شیده اند تا انکه بعد از آن حضرت عمر را انها که از
 جهت ترک تعرض انها کرده بود نیز احدی لب جنبنا یا پس تمیز گشت که ترو این همه متحقق بود که سوال از
 قبیل سفاهت است نه از باب نقاهت و التزام این سوال کردن و اعتراض بر ترک تعرض آن نمودن بر سبیل
 تسخیرت یا بر سبیل تعجز ازین عبارت ظاهر است که اصحاب تابعین حاضرین همه با انکه احدی التمسد که کلام زن از
 قبیل سفاهت است نه از باب نقاهت سکوت از رتوان کرده و لب جنبنا نیز پس همچنین حاضرین تحریم تعدی
 و صف علم با اینکه کلام غلامت از قبیل سفاهت است نه از باب نقاهت اگر سکوت کرده باشند و لب جنبنا نیز
 کدام مقام برت و نه خطاب است و نیز در نو اگر تمیز گفت حضرت علی کرم الله وجهه و حتی که بر نه بر بند و فصل بر دم
 میفرمود و شصت سوال کرده فرمود لا ادری با زکر از چیز دیگر سائل شد بان جواب مکرش نیندی ادا بانگفت بهرین
 علم بر نه بر شستی بر بر دم رفت جستی فرمود بقدر علم خود رفع شده ام اگر مقصدی جلی که دارم رفع می گشتم از
 هفت آسمان بلا یکنه شتم در کلمات ترسیده مره ترا دوست کرم الله وجهه را بر طلی کیدی اذ اسکتت غا
 لا و علم انما قول الله انم و نیز سعد بن ابی وقاص فرمود تخلفین را که تر خلف خود دلال آورد و نه جوابی نهاده سکوت
 فرمود را و کرم الله وجهه که سکوتی عاشتم میفرماید بر چه معنی دارد که از جمله جواب آن و این نیز بر این معنی است که

در این کتاب از کتب معتبره است
 ۱۱۷۲

مکتوبه
 کتب معتبره

اگر نفس مستحق طارش خواهد بود و خصوص وجه دفع اوله متعلقین که بر مردم جواز قتال بومنین قائم کرده بودند و
 چگونه بی حجت شری بر این امر نظیر قتل لشکر کثیر است اقدام میفرمود ازین عبارت ظاهر میشود که نیزیم این بزرگ
 جناب میرالمومنین علیه السلام بپایب سائلی ادوری فرمود و هر گاه مان سائل از چیزی دیگر سوال کرد نیز لا ادوری فرمود
 نیز آنحضرت صید پناهی و فاس و دیگر متعلقین که متخلف از آنحضرت کردند و اول برخصیت و عدم جواز قتال آنحضرت
 با مخالفین آن روز مجاری داده بلکه سکوت فرموده و این همه اقرار بعد در ایت و سکوت از جواب متعلقین محمول
 بر آنکه آنحضرت با وصف علم بپایب سکوت فرمود پس بگواه جناب میرالمومنین علیه السلام در جواب سائل که از اظهار امر
 حق فرموده بلکه با وصف علم بپایب حق بلکه لا ادوری نیزم او گفته و نیز دفع اوله متعلقین که معاذ الله حجت خود در
 تخلف و مخالف آنحضرت ثابت میکردند و از کتاب کبائر عظیمه یا آنحضرت معاذ الله نسبت می نمودند یعنی سنگ
 و ما جمع کثیر و جم غیر نیما حق که شان کسانی است که بر توبه قصوی در ظلم وجود و عدوان و طغیان رسیده اند
 بر آنحضرت ثابت میکردند سکوت فرموده پس اگر صحابها نیزین از وضع ندان عمر که پیش از بهتان این متعلقان نبود
 نیز سکوت کرده پسندید مای بی حجاج الی حجاج است و محتجب تا که قرالدین مذکور از اکابر علماء و فضلا و سنیست
 چنانچه نظام علی از او بگرمی در سجنه المومنان فی انما زهد و ستان گفته مولانا السید قمر الدین الحسینی علیه السلام
 جعل الله باللیل نهارا و اياما و لیلان فخالق طالع فی میزان الشرع المبین و کتب ساطع فی اوج
 الشرق الی صین اضاء بالانوار الابدیة تا نطبع بالعلو من السیدة الی الشرق علی علی السلف و العلو
 و احاط بعلی المصطفى و المعنوی ابایه الکوا من سادات نجد و از هنرهای منم کثیر من الولد و السید
 ظهیر الدین منم حاج من نجد الی الهند و قولن فی امن با و من توابع لاهوری و ملو سوجها بالقری و
 الی شرق و شم السید محمد بن ابی بخرج من الوطن و حل الی الدکن و السید عنایت الله بن السید محمد الی
 کان من اعرافه و خواص اولیاء اخذ الطریق النفسینة من الحافل بالعلم لتظرفه و الضروری کون
 الشیخ ابی الطاهر البرهانفوی عن غیر السموات و الخوی مولانا الشیخ محمد معصوم عن بیهامام
 ائمة المعانی مولانا الشیخ احمد السمرندی المجدد الالف الثاني قدس الله امرهم و وطن السید عنایت
 بیلده بالافق علی اربع منازل من برهانفوی اعلمه الهدایة و وصل الی الکابین الی الهایة و فی
 سنه سبعة عشر مائه و الف و مئین یکان نور صانها الله عن المصطفى خلفه الصادق السید من ائمة
 قدس ترکان من لمتقطعین الی الله و المنیب الیه و العارفين بالحق و المقربین الیه و فی سنه اربع

وبنين هاتين ولف ولدته الارشد مولانا السيد قري الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلاث وعشرين
 وثمان مائة ولف لما فتحوا هذه اهل من الفروع ووصل من النقل الى منتهى العشر اخذ لسياحة في مناجح الفتوى
 وظهر مسانها من السهول والحزون واكد البسوة العقلية والتقليدية من الفصول الاجل وصادف
 العقليات اماما بارعا في العقليات بها ناسا طعا مشه المشايخ في كل برى شام الاشرافيون في مصر
 صحابه وى نوع حفظ القرآن العظيم فاجل الامانة من لكثر القدم واخذ الطريقة لتقشدت به عن
 وانما من بلايات التشبيبه الى نفايات التنزيه وقران العلم والعمل واخرج نارا على لفلان تصدق
 الى شاهجهان بادابرج وى فتحها في الايام داخل الصاوية الفقراء وجمعة العظماء فخرج عن اورنقا باد
 في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين ومائة ولف دخل شاهجهان باد في السابع والعشرين من
 ذي الحجة من ذلك العام لى بلجاعة من المشايخ الاملاء ومن شاهجهان باد الى سرى ندى وابل
 سنة سبع وخمسين مائة ولف زار مرقد شيخه لاسكبر العارف الربانى المجدد الالف لثانى
 واخرى من المرات المنوعة والمشاهدة المعطرة برواهه مضاجهم ومنها الى اهل حرمه الله تعالى
 من اشهر واجتمع بطائفة من علماءها وى جماعة من فاتها وى عاد الى شاهجهان ابادى شهر ربيع
 من الالف العام واثام بها ما قد لله من الايام ثم فصل الانظار الى الكون والشتاق الى مساجد
 فخرج عن شاهجهان ابادى في الثامن والعشرين من ذي الحجة من العام المرقوم وى سبيل الحرمين الشريفين
 وى في العشرة الاولى من شهر ربيع الاخر سنة ثمان وخمسين ومائة ولف ببلا فوطا طان بلقاء
 والقاء العفوق وى جاء في جمادى الاولى من هذه السنة الى اورنقا ابادى التعمير من خواص العباد
 وى لى لقد عاد العرف الى بلجاعة وشرى تدا الصوم على فاجردى لما وردت انا اورنقا ابادى انفق
 وى بينه العود اذ فخص من كان في تلك الاثناء ولفنا بفرصة من انمان وى صهيحة مشيخين في روح وى
 ثم شتاق مولانا الى الحرمين الشريفين فخرج عن اورنقا ابادى في العشرين من جمادى الاولى سنة اربع
 وى سبعين ومائة ولف الموعود فيج البارى شرح صحيح بخارى ذكره ست قوله لوان لى بكره قوله قال ابن
 بطال جواب لوجده وى قوله قال لملت بينكم وى بن ماجه من انفساد قال وحده ابلغ لانه يفسد
 بالقرى من لى لى وانا الموعود على يد العبد من الرجال والا فهو يولد من الله تعالى وى كما شد به
 ولكن جرى على الحكمة الظاهرة قال وتضمنت لاية البيان مما يوجب حال المؤمن اذا وى متكررا
 بعد

لا يقدر على ذلك فيسرع فقد لعين على فقه يفتنه وجوه حرها على طاعة ربه وخرجها عن استقرار
 معصيته ومن ثم وجب ان يتكلم بلسانك ثم قلبها اذا لم يطوق اللفظ انتهى از بن مبارت و اخست که قول حضرت
 لوط علی نبینا واکه وعلیه السلام دلیل است بر آنکه آنحضرت بسبب عدم قوت و قدرت و فقدان اعمان و انصار طایل و ابلع
 از فساد و شکر ترا کردیده و منصف جواب اول دلیل است بر آنکه آنحضرت جمیع قسام و انواع منق و جلوت را از خود فر
 فرموده و ظاهر کرده که از آنحضرت هلا منعی صادر نشده و با آنکه از جانب الهی رکن شدید و قوت و مدوام داشت لکن
 این قوت بوجوب منع فساد و مستلزم دفع شر اهل عناد و کفر و بد بلکه بسبب نفع قوت ظاهر بر اعراس فرموده و کفار را
 از فساد نشان منع نمود پس اگر صحابه محبت نیز مثل حضرت لوط علی نبینا واکه وعلیه السلام از منع و شروع شران پیش
 الا شدار و دفع و منع فساد ان عالی تبار سکوت و هموت فرموده باشند چه جای تعجب و استعجاب است و از
 قول ابن بطال و تصمنت الا کیر الی الخ ظاهر است که ازین آیه ثابت و سبب میشود که موجب و مقتضای حال موت
 و است که هرگاه سکر می را چه بیند و قدرت بر ال آن نه داشته باشد تخم و تاسف ترجیح و تلف بسبب نقد
 معین و دو کار بر وقع و انکار میکند و از روی وجود معین حرصا علی طاعة رب العالمین و جرحا من معصية الله
 فی الدین می نماید و ازین بابست که بر مومن و پیوست که انکار سکر تر بیان کند و اگر فاجر بر وقع سانی تیاست که
 قوی نماید پس اگر حضرت صحابه هم بسبب عدم قدرت بر دفع سانی انکار نکار نمی کرده باشند و مقتضای حال اهل
 ایان عمل نموده چه از صفات الهیست این عمل با نی را کفر شیطانی میکنند و بحقیقت نیک کفر و ضلال بر تو است
 خود میکنند و قاضی القضاة تاج الدین عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی الشیبکی در طبقات فقهای تاسفیه ترجمه
 اسحق بن ابراهیم بن محمد المشهور بابن ابرویر گفته اخبرنا المحدث ابو حنیفه یحیی بن یوسف بن ابي محمد
 المقدسی المعروف بابن الصیرفی قال سمعته قال سمع فی سادس رجب سنه خمسین ثلثین و سبع مائة
 بمصر قال انا عبد الله بن ابي جهم بن ابي اجمان قال انا الحافظ ابو طاهر السلفی سماعا علینا انا البارک بن عبد الجبار بن
 احمد الصیرفی بیضا و قراءه انا ابو الحسن علی بن اجمان بن علی الفالی انا القاضی ابو عبد الله احمد بن اسحاق بن
 خربان النہاوندی انا القاضی ابو محمد الحسن بن عبد الرحمن بن خلاد دارالرحمیزی حدثننا ذکرنا الی السبکی حدیث
 جملة من اصحابنا ان اسحق بن ابراهیم ناظر لشافعی اجمان بن حنبل حاضر فی جلوس المیته اذ دفت فقال
 طهرها فقال اسحاق ما الدلیل فقال لشافعی حدیث لزهري عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس عن رسول
 انما اتبعوا علی الله علیه و سلم من دناءة میته فقال هل انفعتم عملها فقال اسحق حدیثنا بن حکیم کتب الینا لیسوق

تجدید
 قول
 طاهر

صلى الله عليه وسلم قبل موته بشهر فشفعوا من الميت قباهايت لا عصية اشركت يكون ما شئت الحديث يقول
لا تقبل موته بشهر فقال الشافعي هذا كتاب ذلك سماع فقال اسحاق ان النبي صلى الله عليه وسلم كتب الى
كسرى وقيصر كان حجة عليهم هذا الله فكنت الشافعي فلما سمع ذلك وجد بن جنبل ذهب الى حديث
ابن عكيم اذ سقى به ورجع اسحق الى حديث الشافعي فافتحه بعد ميت بمجوعة قلت هذه المناظرة حكاه
البيهقي وغيره وقد يظن قاصر القوم ان الشافعي يقطع فيها مع اسحاق وليس له امر كذلك يكفيه مع
فيه ان يتامل رجوع اسحاق الى الشافعي فلما كانت حجة قد نهضت على الشافعي اذ رجع اليه ثم تحقيق
هذا ان اعراض اسحاق فاسد الوضع لا يقابل بغير السكوت بيان ان كتاب عبد الله بن عكيم كتاب
عاصم سماع كسر تيقن ان مسبووق بالسماع وناظر ذلك فلما القرب الثاني خرج وجرى هذا
بالنسخ اما كتب سول الله صلى الله عليه وسلم الى كسرى في قصر فلم يعارضها شيء بل عند بها
القرآن وساعدها التواتر اللال على ان هذا النبي صلى الله عليه وسلم جاء بالدعوة الى ما في هذا
فلاح بهذا ان السكوت من الشافعي تفصيل على استحقاق ان اعتراضه فاسد الوضع فلم يسبق هذا
جوابا وهذا شأن الخارج عن البحث عند الجدل بين فانه لا يقابل بغير السكوت ورب سكوت
ابلع من نطق ومن ثم رجح اليه اسحاق ولو كان السكوت لقيام الحجة لا كذلك ذلك ما عند اسحق
فانهم ما يلحق اليك ان من عبارات ظاهرست كشافى بجواب اسحق بن راهويه كبره دم هارت طيلو هتته
ببافت استدلال كروه بجديت ابن عكيم كوران نهى از استماع باب واسبب هتته مكرست سكوت بنود
واين سكوت سركي حل كروه برا كوا اعتراض اسحق فاسد الوضع بود و قابل ان بنود كرتا بل ان بغير سكوت
كروه شود واين سكوت تفصيل واثبات و اظهار اين منى است ك اعتراض اسحق فاصلا الوضع است و
استحقاق جواب ندارد و ترو جولين مقررست كرتا بله خارج از مبحث بغير سكوت نيشود و كاست
سكوت المانع از نطق مى باشد پس همچنين سكوت صحابه نظام در عتقاد از انكار و نظام بران مكرم سلام
محمد حضرت خير الانام صلى الله عليه وآله الكرام حل ميكنم برا نكده كرجون كلام ان كلام بنام فاسد الوضع و الحكم
بود متقابل ان بسكوت كرونه و از انصاح و اضع اعراض نمودند كخوش اعتراف بابا حث منه در زمان
ان حضرت مى نمايد باز عرف ضحى و تحريم ان كبرزيان مى آورد صراحتا نزيه جبارت و ضاربت خود نايست
مى نمايد و بر طبق كلام سكيكى كويم قد يظن قاصر القوم ان الاحتيايتا انقطع حول فيها مع وجود كاتوا على
تحريم المنفعة و شفعها فلذلك سلوا حكمه من ليس الامر كذلك يكفيه مع قصصه فمما ان يتامل
رجوع عمر بن لا استدلال بحكمه النبي صلى الله عليه وآله وسلم حيف قال متعنان كاتوا على محمد صلى الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم حين طأوا عليه ذلك ذكره عليهم عمران بن سواد فلو كانت عند عمر حجة
 بآيات تخرج المتعة ليرجع اليها ولم يرجع منها ثم تحقيق هذا ان كلام عمر فاسد الوضوح لا يقابل
 بفيل السكوت بآيات ان كتاب الله وسنته سواد يدلان على حل المتعة وقد اعترف عمر ان
 المتعة كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم واغفان نهي المتعة الى نفسه فمن عمر حتى
 بنى منها فلاح بهذا ان السكوت من الصحابة تبجيل على عمران كلامه فاسد الوضوح لم يتحقق
 عندهم حيا يا وهذا شأن المكابر المعلن الجائر الغشوم العائد عند المتدينين فانه لا يقابل
 بفيل السكوت وربت سكوت المبلغ من نطق ومن ثم اتى جمع من الصحابة بجواز المتعة ولم يبر
 ولو كان السكوت لقيام الحج بينهما عرف فثبت بها ما عند الضرورة ومسئول الحاجة فانهم
 ما نطقوا باليث وتبرأوا قول سبكه فظاهرست كمجود جمال سبوقيت مفيد نسخ ينشود ليس يا برين
 مطلقه كدر تريم متد بقره ان ذبوا تريم حرام ان نسخ جواز الاجت متعذرات تشود وروايات مقيدة
 بتاريخ حجت اختلاف ونهطراب زنا نسخ لا ترق تمسك واجتياح نيت فانهم انطقوا بالك واستبرحا
 تنهي له يك من الحق التبريد لقد كنت في غفلة من ذكركم غفلة غفلة فاصبرك ليوم وفوام الدين
 محمد بن محمد بن احمد الكاكي وراجع الاسرار شرح شار كفته وموافق له قال انكم و ما تقيدون من
 دون الله حجبهم اي حطها والحجب ما يحجب بر اي يري يقال حجبهم التمازي
 بالحسبام وهذا عام محقق خصوصه تراخ ايضا فانما نزل جاء عبد الله بن الزبير الى عمر بن
 عليه السلام فقال يا محمد ليس عيسى والعزير والملاؤ ملكه قد عيذوا في يدونا فقالوا لهم عيذون
 في النار فانزل الله ان الذين سبقتم مننا الحسنة لاية فاجاب الشيخ من هذا الاستدلال
 بقوله انكم و ما تقيدون لم يقابل عيسى لا انخص بقوله ان الذين سبقتم لانهم لم يبقوا
 في هذا العام لا خصاص ما لا يعقل على ان الخطاب كان لاهل مكة وانهم كانوا عبدة الاله
 وان كان يرم من حبيبي من الملوك فله يمكن التلادم متناهي الاله و ما سواها انما ان جبر
 كان بناء على خلق ظاهر فمن يعقل او مستعمله في جلاله كما في قوله تعالى وما خلقنا الذكر
 والانثى الا انتم حايين ما اعيد لا يقال لو كان كذلك لرت رسول الله و لو ريكيت على
 تخطين لان ذلك غير مسلم الماروي انه قال لما ذكرنا ذكر اهلنا انما لا يعقل ومن ان يعقل
 هكذا فذكره في شرح اصول ابن العاجب لئن سلمنا انه سكنت الى حين قوله الوحي فذلك لما غف
 من تحت القوم و جازاتهم باليا طل فله من من جوارهم حتى بين الله نعمتهم في سوا رضتهم بقوله

و ان الذين سبقتم لهم من الخبيث لا ياتيهم هذا الكلام حسن موقفة ان لم يكن مخا جالبيه في حق
 ان لا يتعنق وهو نظير انتقال ابراهيم في حجاب العين بقوله ان الله ياتي بالشمس من المشرق فان بها
 من المغرب لا يات لتعنق القوم و مكابن هم لا ان انتقال حقيقة فذلك هذا ابتداء بيان و غير
 المعاندة الخصم لا ان تخصص حقيقة ايزن عبارت يد است که اگر سکوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 از احتیاج دستمال باطل کافرین بکلام رب العالمین بر لزوم نهایت ذم و نقیص و تبیین بلکه و بعضی نیاید
 معصومین فرض کرده شود و از این حقیقت کلام کافر تسلیم حضرت ثابت نمی شود بلکه حضرت چون گفت کفار و
 مجاولان بیشتر باطل اینجار می آید از ایشان فرود و همچنین حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چون
 گفتند که کفار و دست از زور کلام لعین عرض فروده بجهت دیگر انتقال فرمودند که انتقال حقیقت که در
 شان و ناچار ترست اختیار کرد و پس هر گاه سکوت و اعراض از رد باطل بر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 و حضرت ابراهیم علیه السلام با نرسد بسبب فرید تعنت و عناد و کبار و مجاول باطل چرا جا نترست که حضرت
 صحابه نیز نظر فرید تعنت و کبار و مجاول باطل خلاف کتاب عرض زور و زبان و کلام فاسد البیان او کرده
 باشند و از آنست که نوع تعنت و کبار است که آدمی در جمیع علما و فضلا بگوید که فلان چیز در عهد جناب سالتاب
 صلی الله علیه و آله و سلم مباح بود من از احرام میگنم من کلام و تحقیقت از کلام ابن الزهیری و فساد و عدم
 اهتمام زیاده ترست چه آن ملعون آخرت بشیر و لو کانت رکیکه تشبیه کرده و در خلافت ابی اسد در قول خود
 مستعان که تا صلی الله علیه و آله و سلم در رسول الله انما هی و نهما و جوی یکیک هم بر استخیم خود بیان کرده بلکه بر عکس آن دلیل
 این دو صدر کلام مبرم ساخته و محتجب نماد که توأم الدین از اکابر ائمه سنیة و اعاظم علماء و فقهاء حقیقیة شیخ
 عبدالقادر بن محمد بن محمد بن نصر بن سالم قرشی در کتاب الجواهر المصنفة فی طبقات الخفیه گفته الکافی ایما
 توأم الدین محمد قدم الی قوم تم الی الفاضل فانما یجامع الماد وانی یوم بی ویدرس للطائفة الخفیه
 الی ان مات سنة تسع و اربعین و سبعمائة و تقدر من علی عبدالعزیز شیخ الاخشیکتی و
 ساله ان یضع کتابا علی الهدایة فوضع و لم یتم بل و صل الی کتاب التکلیح و کان یدرس فی سنه
 بالفارسی و محمود بن سلیمان کنوی در کتاب اعلام ائمه گفته شیخ الامام العلامه محمد بن محمد بن احمد
 البخاری المعروف بقول الدین الکافی اخذ الفروع و الاصول عن الامام ع و ما الدین عبدالعزیز
 احمد البخاری صاحب الکشف قد علیه الهدایة یسئله عن مذ و وضع عبدالعزیز شرحا علی الهدایة

نقل
 از
 کتاب
 التکلیح
 فی
 طبقات
 الخفیه
 و
 من
 التکلیح
 فی
 طبقات
 الخفیه

على الهداية وحوال قوام الدين الكافي حين قرأها وصل الى كتاب الشرح فاخرته المنية ولم تيسر
 له هذه الامنية ثم كان قوام الدين قد ام الى القاهره فاقام بها مع المارديني يوم ويدي من قبله لظافة
 الختمة الى ان مات رحمه الله سنة تسع واربعمين وسبعائة ووضع شرحا على الهداية في اربع مجلدات
 اختار سماها بمصباح الدرر اية وانه كتاب هيون المذاهب هو مختصر لطيف جامع شريف جمع فيه
 اقوال الائمة الايعة وقوال اصحابنا رحمهم الله وعلما كاتب علي وكشف الغنون وزكرنا الاثنا عشر
 وشرحه قوام الدين محمد بن محمد بن احمد الكافي النوفلي سنة ٤٢٩ هـ وسماه جامع الاسرار له الحمد لله
 الذي ايد بالصالحه معالمة الدين الخ قال في آخره هذه فوائد النقطتها من فوائد شيخنا طاهر الدين
 عبد الحسين بن احمد الجباري ومن فوائد حافظ الدين القسبي ومبدا في شرح محمد بن محمد الجباري و
 كشف الاسرار شرح اصول زروعي گفته ومنها قوله تعالى انكروا ما تعبدون من دونه الله حسب
 جهنم اى خطبها والحصبة محسب به اى يرى يقال حصبتهم السماء اذ انتم بالمحصبة فعل بمعنى
 مفعول وهذا عام لفته خصوصا متراخ ايضا فانما تزل جاء عبد الله بن الزبير الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد اليس عيسى وعزير والمذكبة عبد من مولى لهما من مولى
 في لثان تاتر الله تعالى ان الذين سبقتم ام منا الحسين اى التساوة او التوفيق للطاقه او لك
 عنها اى من لثان بعين ناجاب بان لا ضلوك في ذلك تخصيصا لا يقد له من دخل النصوص
 تحت لعمى قول المضمون او لك لم يدخلوا في هذا العام لا خصصا من اجمالا يعقل على ان الخطاب
 كان لاهل مكة وانهم كانوا عبدة الاولاد وما كان فيهم من عبد عيسى والملائكة فله يكن الكلام متساوا
 ايم ولا يقال لى لم يد خلق الما اورد من ابن الزبير نقضا على اية وهو من الفصحاء واخره الرسول
 صلى الله عليه وسلم وانما نخطيت لا ناقول لعل سؤال ابن الزبير كان بناء على ظنه
 ان ما ظهر من يعقل او مستعلة فيه يجازا كما استعملت في قوله وما خلق الذكر والانثى ولا
 انتم عابدون ما عبدو وقد تفوق على صرود يعنى الذى المتناول العقول الا انما اخطا لانه
 ظاهره فيما يعقل والاصل في الكلام هو الحقيقة وما عدم سؤال رسول عليه الصلوة والسلام ثم ضمير
 سئل الجباري انه عليه الصلوة والسلام قال لابن الزبير ما ذكر ما ذكره عليه السلام بله في قوله
 اما علمت ان ملا لا يعقل من ان يعقل هكذا ذكر في شرح اصول الفاضل ابن حاجب لئن سلنا

اینه سکت لی عین تروال الوسی فقالک لما عرف من نعمت القوم و عبادتهم بالباطل بعد تبیین الحق لهم و امام
 بان کلامه لا یتناول الملائکة و السیخ فانهم كانوا اهل اللسان فاعرض عن جوابهم استنساخا لقوله تعالی و اذا ا
 سمعوا للقرآن عرفوا منه ثم یقول تعالی تعنتهم فمعانیتهم بقوله تعالی ان الذین سبقت لهم منا الحسنى الا
 یتلوا هذا الکلام و یتکون ابتداء کلام حسن موقعه وان لم یکن محابا الیه فی حق من لم یتبعینت و هو
 تطیر استقال ابراهیم صلوات الله علیه فی حاجة اللعین عن التمسک بالاحیاء و الا لانه انی قوال ان الله
 یلقی بالتمسک من المشرق فانت بجان المغرب لتعنت القوم و سبابتهم و کان ذلک تاکیدا للوجه الاول
 و نفع التلبیس للعین لانه استقال حقیقه تکذک ذلک هذا ابتداء بیان وضع علمان الذم لانه تخصیص
 حقیقه و مخاطب و کلمه نو و فیم گفته در خبر نقل است که عمر بن الخطاب بمشایان را ازین سبب بر کرد پس بیان
 یو و کرا این حرکات سبک را با لواجه حضرت پیغمبر علی الله علیه و سلم اگر چه در کتب و روایات باشد نو می از سو و ادب مهسید
 و سکوت و نجابت محل بر وسعت اطلاق یکجا آفاق نمود و ازین عبارت ظاهر میشود که کلام کتاب بر خباب کتاب
 معلی الله علیه و سلم تجویز کرد که آنحضرت بر افعال سبک که نو می از سو و ادب آنحضرت است سکوت فرموده و عجب
 که کلام کتاب تجویز سکوت جناب سالتاب معلی الله علیه و سلم بر امر سبب است اطلاق نماید و اینست سکوت
 صحابه بر شکر می یا وصف تطرق و جوده عدیده برای جوانان از اعمال پندارنده و علامه سعد الدین سعید بن مرتضی از
 شرح قصه زین الدین مرین محمد بنی گفته در بحث عصمت انبیا علیهم السلام حضرت الشیخ صدر المصنف و الکبیر تالی
 و بعد گفته هم جز و اظهار الکفر تقیه و تا نسل خیالی در حاشیه شرح قصه که بتبریح صاحب کشف الغنون حاشیه
 است و سخنان کرده میشوند آن اذ کبار و طلاب و خود خیالی هم از ابریح و نما و تعلیم یاد کرده که امر با خدا ن نموده و
 نبراس بران کرده و گفته که آن کتابی است که در آن هدایت و نور برای مردم است گفته قول الامام الکفر تقیه
 ای نحو نالان الامام الاسلام القاء النفس فی الهلکة و حقه با تدقیق فی الخفاء الدعوی بالکلیه اذا و
 الاوقات بالقیه وقت الدعوی و ایضا منقوض بدعوی ابراهیم و حق فی ذنوب غرور و حق و حق شدت
 خوف الملوک و فی وجهت الجحاد و دفع خوف الملوک فی بعض الصور باعلام من الله ازین عبارت ظاهر
 که فاضل خیالی در تجویز اظهار کفر از روی تقیه بحث نموده و تجویز اظهار کفر بر انبیا علیهم السلام بر می دفع خوف الهک
 در بعض صور باعلام الهی نموده پس کلام اظهار کفر بر انبیا علیهم السلام بسبب خوف باشد اگر حضرت صحابه سکوت
 اظهار باطل کرده باشند کلام تجویز استجاب است و هر کفر سبب است و معشین لازم آید و تجویز مذکور خیالی از آنجا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از اكا بر ملا و فضلا رشه پوزين امهنت ست چنانچه احمد بن حنبل في الموقوف بلا شكيري زاوه در كتابه شجره ثمانية
 في علماء آل الله و آل عثمانيه كدر كشف الفنون و ذكر ان منوره گفته و منهم العالم العامل و الفاضل الكامل شمس الدين
 احمد بن محمد الشيرازي الحنظلي كان رحمه الله عالما عابدا تقيما زاهدا متوقفا و كان ابوه قاضيا قراهنده بعض
 العلوم الخ و ملاك تاريخ علي و كشف الفنون و ذكر كفايه الفقه كفته و من حواشي شرح العقائد حاشية المعاني
 احمد بن محمد علي الشيرازي المتوفى بعد ثلثة ستين و ثمان مائة و هي مقبله سلك في مسائل الاله
 يتحقق بها الاذكيه من الطلوت قال في تاريخ باليه في و اخره مضافا سنة ۸۰۹ اثنين و ستين و ثمان
 حل سوره شرح العقائد و له ما بعد الحمد لمستعمله الخ قال في كتابك فيها التاكيد بهذا التبراس
 كتاب في هدي و في الناس ارشادك الى المعاني الخفية من شرح العقائد الفسفيه و الخاطيه
 است كره و رازي و تفسير كبر و مواقع عديده جواز تقيه ثابت كرده تا انكه جواز اجرائي كره بر حذر تا بر تمام
 عليه السلام با تمام تمام متفق ساخته و باز درين تمام چندان اعتراف و بيان كرده و زني جواز سكوت بر ترجمه شريفه
 كرا تا استمكن كغير كراينده و در تفسير كبر و تفسير قوله تعالى طاجن عليه الليل لري كوكبا قال هذا راجح
 فاما اقل قال لا احب الاكفيلين الخ كفته الوجه التاكيد من اجله الله عليه وسلم ايراد ان يبطل قوله
 بروي بية الكواكب الا انه عليه السلام كان قد عرف من تقليد هم لا سلام فهم و بعد طباعهم من قبول الاله
 انه و مع بالذوق الاله لم يقبلوه و لم يلقوا اليه قال الى طريق بياستد هم الى استماع الحجة
 و ذلك بان ذكر كل ما يوم كونه مسامد على مذاهبهم بروي بية الكواكب مع ان قلبه كان مطمئنا بالاله
 و مقصود من ذلك ان يتبين من كراهيل على ابطاله و فساد و ان يقولوا قوله و تمام النظر به
 انما لم يجبه الى الذوق طريقا سو هذا الطريق و كان عليهم ما مودله و الذوق الاله تعالى كان بنز
 الكبر و على طه الكفر و حلق و ان عنده لا كراهيه من اجمل طه الكفر على لسان قال الله تعالى لا
 من اكره و قلبه مطهر بلا حرج و انما بيان ذكر طه الكفر اصله و قوله شخص واحد فان يجوز ان اكره كله
 الكفر فليخص الله من المصلد من الكفر و العقاب الموت كان ذلك و لولا ايضا الكفر على ترك
 الصلوة على طه حتى مثل استخراج اجد كعظيم ثم اذا جاء وقت القتال مع الكفار علم انه لو اشتغل
 بالصلوة اذن و عسكرا اسلام فبها يجب عليه ترك الصلوة و لا اشتغال بالقتال حتى لو صلى
 و ترك القتال اثم و ترك الصلوة و قال استخراجه على انزل الله من كتابه

جلد اول
صفحه ۱۱۸۱

في التسليم

اعلی

الواجب شرف علی عرق او حرق و جب علیہ قطع الصلوة لانتفاء ذلك الطفل وذلك لا يعمى عن ذلك
البداء و فكذلك اهل بيتنا ابراهيم عليه السلام حكم بهن الكاهن ليهظرن نفسهن و انفسه المومنين حتى اذا اذرت
عليهم الدليل المبطل لقولهم كان قلوبهم لذلك الدليل اتموا و انفعاهم باستماعه كل و بما يتبع
هذا الوجه انه تعالى حكى عن مثل هذا الطريق في موضع آخر و هو قوله تعالى قطر قطرة في البحر و خفا
التي سقيم فقولوا عند مدبرين و ذلك لانهم كانوا يستدلون بعلم البحر على حصول الخوف المستقبلة
فما فهم على هذا الطريق و الظاهر مع انه كان بريئا في الباطن و مقصود ان يتوكل بهذا الطريق الى
كسر الاصنام فاذا جازت الموافقة في الظاهر سماع انه كان بريئا في الباطن فلهذا لا ينبغي ان يكون في
مسئلتنا كذلك انتهى من عبارات يوجهه حديده برأي ابطال جميع هفوات و ذرات و ارضي و سلاوة اطلاق او
و تشنيع و تعجب و تقييد و تمسك برك و انظار و واقفت كافي بسندت بر اول قول و ذكر كما في ظاهر
ان حضرت ابراهيم علي بيتنا و اذ عليه السلام انظار ساعدت كفا برزق شين فزوده يعني برهريت كوكب انظار خود
يا اذ انك قلب انحضرت مطهرين بايان بود و مقصود از انظار ساعدت مكن از ذكر دليل ابطال و فساد اين مذہب بود
پس چنين اگر چنانچه موافقت بعض محققين با بطلين و بعضين من اهل بيت قطعاً و متناً ثابت شود انرا برين محل خواهد بود
و هر گاه انظار موافقت و كفر نيز مكن از ابطال آن جائز باشد انظار موافقت و بعضين من اهل بيت خود نيز يا از نگاه
بعض انفعال بلاولى جائز باشد و غرض از آن صيانت خود و اتباع خوازان اشرار و مكن بالاعتقاد بر انظار حرق مختار
باشد و هر گاه انظار كفر نيز فرض جائز باشد جواز سكوت از كبر و تخريم متوجه مثل آن كبرنايت است از انظار كفر
بلاولى جائز باشد دوم انكه از قول اول ما لم يجد الى الدعوة طريقا لعل انظار است كه هر گاه دعوت كسى سجدى بود وقت
بر انظار كفر باشد و نيز لم كره بركه كفر ميشود و واجب اى كلكه كفر و حالت كراه جائز است پس بر او اى الى الحق هم چنانچه
طالع جائز است و هر گاه بر سجدى اى الى الحق اجزاي كلكه كفر محض توقف دعوت بران بدون تحقق كراه و الجاه كراه و
خوف فزود انرا اشرار جائز باشد انظار موافقت بعض من اهل بيت خود نيز است و دعوى آن در حق جناب امير المؤمنين
عليه السلام و ديگر ائمه اطهار و عليهم السلام نهي نمائيد بلاولى جائز كرد و نيز اكر اول انظار كفر باشد و اتيج است از انظار است
در بعض مسائل خود عيه و انما دعوى جناب امير المؤمنين عليه السلام و امير المؤمنين عليه السلام خوف ضرر مخالفين
نسبت لغو سبيل كراهينها و تقوس اتباع شان متحقق است و اول احتمال آن متطرق و ظاهر است كه خوف لغو سبيل
ابلاغ و اذ است از انحصار دعوت و طريق خاص من مذلك كلكه سكوت از رد و ابطال كبر است كبره چون و صفت

و اخف است از انهار کفر باریب سوم انکا از قول خود اذاجاز ذکر کلمه کفر از انظار است که ذکر کلمه کفر برای مصلحت
 شخص واحد بائزست و باین جواز از انهار کلمه کفر بر حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیها السلام برای تسلیخ
 از عقاب انکه در عقاب مؤید بالاولی ثابت میشود پس متحقق گردید که انهار کلمه کفر برای نبی معصوم مصلحت است
 واحد هم بائزست و انهار کفر برای تخلص عالم از عقاب هم نبی را بالاولی بائزست پس انهار موافقت در بعضی
 نزوعیه و صورت مصلحت بقا شخص واحد یا بقا نفوس متعدد بالاولی بائز باشد و سکوت و ترک کلمه کفر بعض
 مسائل فرود عینه خلاف حق که براتبه پست بوجه عدیه از ما سخن فیه بالاولی بوجه مراتب جائز باشد سوم از قول
 او ثم اذا جاد وقت الفصال الخ متحقق است که ترک صلوة برای تائید شکر سلام واجب است تا انکه اشتغال
 بصلوة و ترک فمال موجب اثم و معصیت و غضب نیزه و ذوالجلال است پس انهار موافقت در بعضی مسائل
 فرود عینه با ترک کلمه کفر باین بسبب خوف فروریس اهل اسلام و اهل اسلام نیزه واجب باشد و ترک انهار موافقت
 و تیار کلمه کفر در مقام خوف نامجا نیزه و حرام گردد چهارم از قول او فکذا همسان ابراهیم علیه السلام الخ ثابت است
 که حضرت ابراهیم علیه السلام تکلم کلمه کفر برای انهار موافقت کفار از نفس شریف خود فرموده تا که کفار لیس
 انحضرت بوجه تمام قبول نمایند و انفعاع باستماع آن کامل سازند همچنین نیزه اطمینان اگر در مقامی موافقت
 با مبطلین در بعضی امور و سکوت از انهار بر بعضی شرو ثابت شود خواهند گفت که ایشان انهار موافقت
 با سکوت از چهارت باین سبب کرده اند که این مبطلین در استیصال اهل اسلام نکوشند و از تکلم کلمه کفر سلام نیزه
 و بر خلاف نفوس سادات نام و اتباع کرام شان بسارت نکشند چه انکا از قول او و اما یقوی بالاولی جوب الخ ثابت
 که حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام دیگر نیز بسبب ضرورت انهار را باطل فرموده یعنی استدلال نجوم بعضی حوادث
 مستفید بر موافقت کفار کرده با انکه در باطن از موافقت شان در استدلال نجوم بری بوده فرض انحضرت از این
 انهار موافقت توسل بسوی کسرا منام بود و همچنین میگویم که اگر جناب پیرالمؤمنین علیه السلام و اتباع آنحضرت
 در بعضی اوقات انهار موافقت شان در بعضی مسائل فرموده باشند یا از کلمه درو اعراض فرموده نیزه جائز
 باشد و نیزه انحضرت آن باشد که توسل فرماید بجنط خود و اتباع خود از شر و صنی قریش اتباع شان و نیزه انهار
 این موافقت و سکوت از کلمه کفر در حقیقت توسل کسرا این منام بود که این موافقت و سکوت وسیله انهار حق
 بود حسب استطاعت در مقامات دیگر ششم از قول رازی فاذا اجازت الخ ظاهر است که جوف موافقت انهار
 حضرت ابراهیم علیه السلام با کفار در استدلال نجوم مجوز موافقت ظاهره انحضرت با کفار در قول بر بوسیت

کواکب است پس همچنین جواز موافقت حضرت ابراهیم علیه السلام در حق هر دو مقام مجرد از موافقت تعیین بتمام
 نشسته و ترک یک برایشان خواهد شد با ولایت تمام با الجبلان کلام رازی از اول تا آخر شش قسمت بر اثبات جواز تعیین
 و هرگاه اظهار کفر بر نبی معصوم بنا بر ضرورت جائز گردد در جمیع احوال و انواع و اقسام تعیین که از جهت تجویز آن مایل اند
 جائز گردد و در همه آن انواع اخف است و این است که از تجویز اظهار کفر بر نبی معصوم است و لطیف تر آنست که با
 آنکه تصریح تجویز اظهار کفر بر نبی در حالت تعیین در کلمات اصحاب یافته شده و با این معنی و تشبیح بیخبر از محرم
 می نمایند و نمی دانند که اگر تصریح آن با لغزش ثابت هم شود جای لعن و عقاب تشبیح نیست ازین قاعده رازی بطلان
 آن کمال و منوع ظاهر شده و قد الله علی ذلک نیز فخر رازی در سراسر التمهیل در جوده تاویل قول حضرت ابراهیم
 بنیاد و آرد علیه السلام بر تری گفته الساد من علیه السلام از زمان بیطل قولهم بر بویبیه الکواکب الا انما یکتلم
 کان قد عرف من تغلیبهم لاسلامهم و نقور طباعهم عن قبول الدلائل المنو صرح بالدعوى الى الله
 تعالی لم یقبلوا و کم یلتفتون الیه قال الی طریق استدراجهم الی الاستماع الخیر باظهار ضرب من التمساعده
 لهم فی اظهار حج طایفه طلبه علی الایمان حتی یتکون بعد ذلك من بیطل ما ذکره اما ما استعمل ذکر هذه
 الکلمه لانه یتکون لمریوق الی الدعوی غیره فان ذلك ینزل الکره علی کلمه الکفر عند اکثر المفسرین
 اجل کلمه الکفر علی اللسان قال تعالی لا من الکره و قلبه مطمئن بالإیمان فاذا جاز ذکر کلمه الکفر لصلحه بقاء
 الشخص لو اخذ فان یجوز اظهار کلمه الکفر لخلص عالمه من الناس عن الکفر العقوبه الایبیه کان ولی و
 ایضا المکره علی ترک الصلوة لوصلی حتی یتل استحق الاجر العظیم ثم اذا جاء وقت الفئال مع الکفار و علم
 انه اشتغل بالصلوة انهم عسکر اسلام فیهضنا یجری علیه ترک الصلوة و الاستغفال بالقتال
 حتی لو صلی ترک الفئال انه لو ترک الصلوة و قاتل استحق الاجر بل نقول ان من کان فی الصلوة
 فرأی طفلا و اعمی علی شرف علی عرق او حرقه فجب علیه قطع الصلوة لانقاذ ذلك الطفل الایمانی عن ذلك
 الکلمه و فکنا ههنا ان ابراهیم علیه السلام تعلم بهذا الکلمه لیظهر من نفسه و اذنه القوم حتی اذا
 امرهم علیهم الدلیل البطل قولهم کان قبولهم لذلك الدلیل اتم و انتفاعهم باستماعه کل و ما یروى هذا
 الخبر عنه تعالی حکى عنه مثل هذا الطريق فی موضع آخر و هو قوله فظفر فتر فی الجوی فقال انی سقیم
 فلو اعمد بعد یزین و ذلک انهم کانوا یتد آلی بمله الجوی علی مفرق الحوادث المستقبله فی انهم
 ابراهیم علیه السلام علی هذه القاعدة فی اظهار حج انه کان من یا حشر فی الباطن و مقصود من ان یشترک الی

قوله لا من الکره و قلبه مطمئن بالإیمان
 فان یجوز اظهار کلمه الکفر لخلص عالمه من الناس عن الکفر العقوبه الایبیه کان ولی و
 ایضا المکره علی ترک الصلوة لوصلی حتی یتل استحق الاجر العظیم ثم اذا جاء وقت الفئال مع الکفار و علم
 انه اشتغل بالصلوة انهم عسکر اسلام فیهضنا یجری علیه ترک الصلوة و الاستغفال بالقتال
 حتی لو صلی ترک الفئال انه لو ترک الصلوة و قاتل استحق الاجر بل نقول ان من کان فی الصلوة
 فرأی طفلا و اعمی علی شرف علی عرق او حرقه فجب علیه قطع الصلوة لانقاذ ذلك الطفل الایمانی عن ذلك
 الکلمه و فکنا ههنا ان ابراهیم علیه السلام تعلم بهذا الکلمه لیظهر من نفسه و اذنه القوم حتی اذا
 امرهم علیهم الدلیل البطل قولهم کان قبولهم لذلك الدلیل اتم و انتفاعهم باستماعه کل و ما یروى هذا
 الخبر عنه تعالی حکى عنه مثل هذا الطريق فی موضع آخر و هو قوله فظفر فتر فی الجوی فقال انی سقیم
 فلو اعمد بعد یزین و ذلک انهم کانوا یتد آلی بمله الجوی علی مفرق الحوادث المستقبله فی انهم
 ابراهیم علیه السلام علی هذه القاعدة فی اظهار حج انه کان من یا حشر فی الباطن و مقصود من ان یشترک الی

اولاً ان لا یستقام فانما جازت الموافقة في الظاهر على التمسك بجملة البقوع من كسر الاستقام فلا يجوز
 انظار كلمة الكفر باللسان لغرض ابطاله بالدليل القاطع وايضا المتكلمون قالوا لا يتبع من انظار
 خوارق العقائد على يد من ادعى الالهية لان صوته هذا المدعى شكه مكذب لدعواه فلا يحصل
 بسبب ظهور الخوارق عليه ولا يمكن لا يوجب على يد من يدعى التبع ولا لا يفضي الى التلبس فكذا
 هو صفاقه هذا في كلامه لا يفضي الى الاستدلال لان دليل فساد جملته في اظهار هذه الكلمة
 عظيمة وهي استدل بهم لقبول الدليل فكان جائزاً واين مبادت هم مثل مبادت تفسيره كبري واولى ابطال توبه
 فزوم تقيده تاركين وادبارها كالفساد وسك او دوسلاف من ترك كبري اسباب خلفا وفعال جسيمة والحكام شديدة
 كافي ست وادب آخرا ن ومنتحست که رازی برای تجویز انظار کفر حضرت ابراهیم علیه السلام احتجاج نموده بقول استکبرین
 بین لهم که ایشان تجویز انظار خوارق مبادت پر دست کسی و دعوی الوهیت کند نموده اند زیرا که صورت دعوی
 الوهیت کذب و دعوی دوست پسند ظهور خوارق پر دست او تلبیس لازم نخواهد بچنین قول حضرت ابراهیم
 علیه السلام زیرا بی مقصی باضلال نیشود زیرا که دلیل فساد آن روشنست و در انظار این کفر منفعت عظیمست
 که ان استدراج کفارت بسوی قبول دلیل است و علم این کفر با نتر گردید و همچنین با یگوئیم که ترک کبر بر قول
 عمر بن سبیب بود که دلیل فساد آن نهایت روشن و جلی و واضح و فیرضی بود چه امری که در عهد کرامت محمد
 جناب سالک با صلی الله علیه و آله و سلم با نتر و مباح باشد تجریم دیگری حرام نمی تواند شد پس بنا بر تقریر رازی اگر
 صحابه موافقت عمر بن دین قول ظاهر سیکه زجر می نبود که انظار موافقت و امر صحیح اهل بیان بسبب بعضی صحابه
 جائزست و موجب تلبیس و اضلال نمی شود چه جا بعضی سکوت از روی دیگر که در آن هیچ وجه اضلال و تلبیس لازم نمی
 آید و منفعت عظیمه سیانت نفوس و دفع شرخوس استدراج بقبول دیگر احکام و توسل ترویج اسلام نیز درین
 و مرض و سکوت یا موافقت علی تقدیر الثبوت متحققست سیومی و تفسیر در مشور کفایت احضار این جرمین در آن
 ابو حاتم عن السدی قال ذهب الفیطی فاقته علی بن مرقه لانی قتل الرجل فطلبه فرعون و قال
 خذوه فان لانی قتل صاحبنا قال القین فطلبوه فطلبوه فبنیات الحریق فان موسى غلوه
 لایه قدی الحریق فخذ موسى فبنیات الحریق وقد جاءه الرجل فاحبر ان الملاء یا تمه ان باق
 ایتملواک فخرج انی لک من اثنی عشرین فخرج منها خاتفا یترقب قال ویتخفی من القوم الظالمین
 قال اخذ فی بنیات الحریق فکلمه سلاک بظلم من یدعی عنده ظلمه او دعوی حمله له من القوم فقال لا

در این کلام نیز بی مقصی باضلال نیشود زیرا که دلیل فساد آن روشنست و در انظار این کفر منفعت عظیمست
 که ان استدراج کفارت بسوی قبول دلیل است و علم این کفر با نتر گردید و همچنین با یگوئیم که ترک کبر بر قول
 عمر بن سبیب بود که دلیل فساد آن نهایت روشن و جلی و واضح و فیرضی بود چه امری که در عهد کرامت محمد
 جناب سالک با صلی الله علیه و آله و سلم با نتر و مباح باشد تجریم دیگری حرام نمی تواند شد پس بنا بر تقریر رازی اگر
 صحابه موافقت عمر بن دین قول ظاهر سیکه زجر می نبود که انظار موافقت و امر صحیح اهل بیان بسبب بعضی صحابه
 جائزست و موجب تلبیس و اضلال نمی شود چه جا بعضی سکوت از روی دیگر که در آن هیچ وجه اضلال و تلبیس لازم نمی
 آید و منفعت عظیمه سیانت نفوس و دفع شرخوس استدراج بقبول دیگر احکام و توسل ترویج اسلام نیز درین
 و مرض و سکوت یا موافقت علی تقدیر الثبوت متحققست سیومی و تفسیر در مشور کفایت احضار این جرمین در آن

تجدید و لکن ایضا تا بقصد عفو بدین تا نطق ملک حتی انبی بر الی مدین تا رسیدن بنی قریظ
 از تاتیه حصان کانت تلك العصا عصا استوی عیایاها ملک فی صورته رجل فذبحها الیه فذلت
 ایما ریه فاخذت العصا فانتبه بها فلما راها الشيخ قال لا یفتنه ابنته بفرها فالفتها واخذت من ید
 ان تاخذ غیرها فلما تقع فی یدها الاله وجعل یردها وکل ذلك لا یخرج فی یدها غیرها فلما راها
 ذلك محمد الیه فاخرجها معنوی بها ثم ان الشیخ ندم وقال کانت مدینه فخرج بنی قریظ فموسی فلما
 راها قال اعطیني العصا فقال موسی هو عصا نابی ان یعطیني فاختصا ففرضیا ان یجعل بینهما اول
 رجل یلقاها ناناها ملک عیینه ففرضی بینهما فقال معنوی فی لادرض فی حملها ذیله فمالها ^{الشیخ}
 فلم یطعها فاخذها معنوی بیدة فی فیها فنزکها للشیخ فزی له عشر سنین ازین عبارت بوضوح تمام
 ظاهرست که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیته سلام هرگاه بخوف طلب فرعون کافر و خوف نفسش لب خود از
 ضرر آن جائز که اراده مثل انحضرت کرده بود برون رفت در راه بادشاهی را و بیکر پرستش نیز چه بود و او را
 کرد بسبب خوف او آن بادشاه او را از سجده منع کرد و گفت که سجده کن برای من و لکن پس من بیاد حضرت
 موسی پس آن ملک فت و هرگاه در حالت خوف و شدت فرغ و اضطراب و فقدان اعوان و انصار برای کسیکه
 طالب سجود نبود بلکه مانع از آن شد نبی معصوم سجده کرده باشد اگر حضرت امیر معصوم صلوات الله و سلامه
 علیه اجمعین بسبب غنا و ولد و اموال عین و ستملا و تسلطنا تقیید شدت خوف و تحقق اضرایش اراد و ظن
 ثوران عداوت قوم بخار اظهار بوقفت در بعضی اعلام اسلحلال و حرام یا روح و ثناء بعضی تسلیین اسلام
 یا سکوت بر بعضی سخوات و خرافات معانین اسلام فرموده پس بدین سلام مقام طعن و تشنیع و استعجاب و تحقیر و استعجاب
 و استعجاب استکفاف نباشد و اعجاب که بنا بر روایت امیر قوم حضرت موسی نبی سبب خوف وجود کند بر
 کسیکه طالب آن نباشد و ملاحظه در دین حق و عصمت انحضرت لازم نه آید و جزا سبب برای ملک ثابت
 گردد بلکه محمول بر محض خوف تقیید دفع شر باشد و در حق امیر علیهم السلام و اتباع شان باب تقیید کبر مسدود شود
 و تقیید محض نفاق و کفر و ضلال و اضلال و مایه طعن و تشنیع و تشخیر و حال گردد تا آنکه سکوت این حضرت از ردیال
 هم بنا بر این گردد و تحقق اسباب بسیار برای خوف سلام و اضرای مجوز اظهار ادنی موافقت با سکوت نگردد و جواب
 چنین بیاید و کار بره بر سکوت نیست و علاوه بر این همه تقیید این عباس مخصوص مسئله استعد از غر ثابت است
 که او بسبب خوف غرقوی مجوز استعد در زمان عمر زاده و هرگاه این عباس از خوف مانع از اظهار مجاز استعد در

در زمان عمر باشد و کبریا نیز همین جهت که کبریا بر کرده باشد بحال الدین سیوطی در مجمع البحار روایت کرده
 عن نافع ان رجلا سئل ابن عمر عن متعة النساء فقال هي حرام فقال له ابن عباس من نهي بها فقال ابن عمر لا نرى
 بها ابن عباس من نهي عمر لو اخذها احدنا لجدنا من حين نزلت روایت در نخست که هرگاه حکم ابن عباس بجواز متعه
 "تزوین مفضل کرده شد این عمر گفت که آیا تکلم کرد ابن عباس آن در زمان عمر اگر اخذ میکرد که
 در آن برآید برجم میکرد و مراد او این روایت دلالت مریه دارد بر آنکه ابن عباس سبب خوف فتوی بجواز متعه در
 زمان عمر زاده و اظهار آن نگردد و بعد از آن خوف مرتفع شد فتوی بجواز آن داد و محبت تمام کرد ضمیر مجرب در قول
 ابن عمر لو اخذها بالفتوی راجع است و مراد است که اگر کسی فتوی بجواز متعه در زمان عمر میداد و مراد از جم میگرد
 این معنی نهایت مریست در مطلوب یکدیگر بنا برین حساب رشتا و این غرابت خواهد شد که عمر او تحریم متعه چندان
 اهتمام و مبالغه بود که اگر کسی مخالفت او درین باب میکرد و فتوی بجواز آن میداد او را هلاک می ساخت پس
 ثابت شد که خوف اطلاق و هلاک نفس در مخالفت عمر متحقق بود و در خوف کمتر از قتل ترسید چنانچه می شود چه با
 خوف قتل و هلاک و اگر ضمیر مجرب در قول ابن عمر راجع بمتعه است و مراد است که اگر کسی متکلم متعه شد عمر
 او را برجم میکرد پس این معنی هم دلالت دارد بر آنکه خوف از عمر در فتوی بجواز آن متحقق زیرا که هرگاه عمر
 متعه را هلاک می ساخت لابد که متفق بجواز آن را نیز از قتی میرسانید پس خوف ز فتوی هم متحقق و ظاهر است
 که اگر برجم ترکیب متعه مستلزم خوف برای معنی بجواز آن نباشد این غرض که آن درین مقام نمیکرد چه مقام
 بیان و چه عدم حکم ابن عباس فتوی بجواز متعه بود و سوید احتمال اول آنست که سبط ابن ابی یزید در کتاب
 مرآة الزمان گفته و کان عن صفوان الله عليه يقول ما لله لا ادنى رجل اباح المتعة الا وجدته اى ازین
 ظاهر است که خلافت تبصره صریح و عید بیع متعه برجم نموده و با وصف این تهدید شدید و وعید غیر شدید
 انکار از خسار و اشدن و تمسک بکوت شان ساختن از غزایب و زکار و محابث توهمات دور از راست و
 صحیح بناید که ابو علی جای تمسک ترک نکیر و عمر کرده بود و در جوابش جناب سید مرتضی طاب ثراه کلام لطیف فرمود
 بنام خود در شافی فرموده ما اما اقتداء على الكلف على التلکیر فقد تقدم ان تلکیر لا على شلک شرط شرک
 على نقدی ان عمر قال بعد نهیه عن المتعة لا اوق باحد تزوج متعة الا عذبت به بالحجارة ولو كنت
 تقدمت فيها لرجمت و ما وجدنا احدا انکر علیه هذا القول لان المتع عندم لا یستحق الرجم و انما
 تزول التلکیر علی صوابه و ازین جواب نهایت تمین و شافی است که عمر درین مقام بدین ایزد امر از شایسته تر

برجم تصحیح بر زبان آورد و کسی نگذرد بر آن نگوید پس عجب که ترک کرد و بر بعضی کلام بحث داشته و بعضی غیر بحث و از هر طرف
 نظر لغت گرفت که مخاطب در ماشیه این سخن او کلام صاحب منشی مشتمل بر احتجاج بزرگ نیکو نظر کرده بعد از آن کلام
 جناب سید رضی طالب نراه تغییر تدریل الفاظ ذکر نموده بعد از آن بسبب بجز میرت فصل سکوت بر لب زده هر سه
 بجز آن نکشاست نه خدا لکن در سکوت او مسامت کلام بلاغت تمام جناب سید نهایت اصابت آن ثابت شد و
 مثل شهو که من خراخیه قلبیاد وقع فیہ و یا پیش آن که چون بسبب سکوت صاحب احتجاج بر الحظ که عدم تامیت آن
 بوجود مدیده ظاهرست تمسک کرد در سکوت خود مخاطب که بر اباب بالا تراژین سکوت است عدم حجت سکوت
 ظاهر شد با آنکه علاوه برین سکوت بقول مخاطب نیز عدم حجت سکوت ظاهر شده و الله العبد علی ذلک باید دانست
 که مخاطب در ماشیه گفته قال ابو علی الخیاطی عطان ذلک بمنزلة ان يقول انی اعاقب من صلی الی بیت
 المقدس فان کان قد صلی الی بیت المقدس فی حیاته رسول الله یدل علی ذلک ان الصحابة یاجتمعون کفوا
 من الذخیر علیہ بعد سماع هذا القول منهم فان من المومنین ۱۲ آنکه علی بن عباس صلوات الله علیه در بیان
 عن النبی صلی الله علیه و آله عن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما ما انا ما اعتد علیه من کتبت الصحابة
 من الذخیر فقه و علی بن عمر قال بعد نهی عن المعتدا و فی باجد تدریج معتدا لاخذ بته بالجماع و لو
 کنت قد مت فیها لرحمت ما وجدنا احدًا آنکه علیه هذا القول مع ان المنتهع عندهم لا یستحق ان یجم
 فله یدل **ترک التکرار علی صوابه** ۱۲ شافی المنتهع و بعد از این عبارت **صحت** بر زبان نر آورده سکوت بحت
 اختیار کرده اما آنچه گفته و مراد از استماع و علی و دخول است دلیل گفته که بر این تعقیب تفریح کلامی بزرگ
 سابق است و سابق در آیه مذکور مخاج و هرست پس دانستیکه حسب تاوالت مفرجات ائمّه و اسلاف سنیّه مراد
 از استماع درین آیه مستعدت و آیه کریمه در مخاج متعه نازل شده پس اگر کلمه فادالت بر عدم اراده متعاضدین آیه
 یکدیگر چگونه کار و مخاطب صاحب مشعل عبدا قد بن سعید و ابن عباس و ابن عمر بن حصین از انفعیدند و همچنین اکابر
 تبعین مثل مجاهد و مقاتل و سندی و عاتقه اهل علم و فقه که خود را زنی استلال ابو بکر رازی را بر حتمیت اراده
 مخاج و ائمه از آیه و اصل کلمه آورده و کلمه باطل ساخته که فساد دارد اراده و علی عام از آیه و اصل کلمه تفسیر نموده پس هر گاه
 آیه سابق مقصور بر ذکر مخاج و ائمه نباشد اراده مخاج و ائمه از آیه فاعا استمقم بالآیه چه ضرورت اما آنچه از س
 در آخر کلام ادعا کرده که مراد عمل است که مستعد بباح بود در زنی رسول علیه السلام و من منع یکلمه از آن برای آنکه
 ثابت شده نزد من که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسخ آن فرموده پس چونکه اصل رازی را فاسد کرده و هر دو

بود بطلان بنای او کمال و منوع ظاهر استیم این را ما خود بخود باطل شد و نسبت او عای نسخ جناب سالک علی
 علیه السلام متذکر بود و حقیقت او را بزرگی بیفتیج و تفتیح و تفتیح و تفتیح است چنانکه اگر عواد عای نسخ متعارف جناب رسالت
 منقذ علیه السلام کرده و مسلم کرده باشد چنانچه این ماجه و غیره می آرند و رازی هم این کلام را بآن منفسر ساخته بنا برین
 ظاهر خواهد شد که مراد او به تخریم طلال اتمام برگذشت افزایم خود چه بطلان نسخ متعدده باطل عدیده و برابرین سیده
 و استحقاق و تحدیث جابر و سلم بن الاکوع جواز تعدد را دلیل قاطع است بر آنکه نسخ آن اصلی داشت که سابق و نیز
 حسب اتادات محققین و در عقین امره سنیه تحدیث با مری بعد ارتفاع نسخ بوفات جناب سالک علی است
 علیه السلام و سلم دلیل است بر آنکه آن منسوخ نشده و بر صحابه کرام تمجوز روایت منسوخ و نسخ هر دو بلا بیان
 چه چاره روایت تنها منسوخ و نیز روایت سنت متذکره که اسخفت از آن عدول فرموده باشد جائز نمی دانند
 ازین عبارت ظاهر است که علامه قدس شاهی نسخ یکی از دو حدیثین متعلقین است که یکی از آن متضمن لبس نسخ است
 را در عین است و دیگری مخالف آن جائز نمی داند و استدلال کرده بر عدم جواز نسخ آنیکه تحدیث باین هر دو حدیث
 بعد ارتفاع نسخ بوفات سرور کائنات علیه السلام آت الف الحیات نموده و جائز نیست که صحابی روایت مانع نسخ
 بغیر بیان علم خود نسخ کند پس هر گاه روایت منسوخ با نسخ بغیر بیان نسخ جائز نباشد و کفار روایت محض
 منسوخ بالاولی ناجائز و ناروا باشد و نیز از قول او او دیگر استماع و نهجت که جائز نیست که صحابی ذکر کند
 سنت متذکره را حال آنکه دانسته باشد که جناب سالک علی علیه السلام از آن عدول فرموده و هر گاه روایت
 سنت متذکره که بر تقدیر نسخ آن هم منوع الفعل نیست جائز نباشد آخری که حرام و ناجائز و محض ناگزیر بود باشد
 چگونه جائز باشد روایات جابر و سلم و ابن مسعود که دلالت بر محض جواز تعدد دارد و دیگری از تخریم شارع در آن
 نیست سابقا شنیدی و شیخ عبد الحق در لغات شرح مشکوٰه و شرح حدیث ابن مسعود گفته قولم ثم رخص
 لنا ان نستمتع ذکره هذا الحدیث المرفعه فی المصلحة و لا بدیکر غیرها فصل الله تو شستی در سیرم صحابه گفته
 حدیث من رخصی الله عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس خاتمه فضة فی عینیه الخیث قلت قد عا
 هذا الحدیث اخره الذی یتلو هذا الحدیث لا ادعی لقلی بر ذلک احدیها بل اخره لانهما صحیحان لا الذی
 و اجدهما الا النسخ لان حدیثها بعد ارتفاع نسخ و فاته الرسول صلی الله علیه و سلم و ان یکین الصحابة یخبرون
 بالنسخ مع المنسوخ من غیر بیان علم بقباله و قد کان فی السنة التی روکت و قد عرف ان النبوی عدل عنها
 انتهى اما آنچه گفته و آنچه گویند که عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس این آیه را باین نحو می خوانند که

صحیح است
 فصل اول
 در بیان بطلان
 نسخ
 در بیان بطلان
 نسخ
 در بیان بطلان
 نسخ
 در بیان بطلان
 نسخ

فاستمتعتم بهن الى ابل سمي الخ لم ين يداست كواين قرارت بردايات واجار ائمه واطمين دين سنه وثمان
 وثمانين وادعاهم حين مشهورين شان ثابت شده چواين قرارت را از ابن عباس عيدين عبيد بن جريز و ابن
 ابي عثم بن ابي عياري و مالك و طراني و هيب و ثعلبي بنوعى زنى و سيب و نعل كرده اند و قاده حسب و ايت عبيد بن عبيد
 و ابن جريز ثبات اين قرارت از ابي بن كعب هم نموده و حبيب بن ابى ثابت هم چون اين قرارت در صحف اهل بيته
 و ثوروى قرارت الى ابل بن سعو و ثمار و بنو ثابت نموده علامه سيبويه كه با تواتر مطالب در رساله اصول حديث
 مستند و مانع وقت بود و تصانيف او دائر و سائر دها نيدا و در افاق مشهور معروف است و تفسير ترمذى ذكر گفته
 اخراج عبيد بن حميد طاب بن جريز و ابن ابي عياري فى المصاحف الحاكه و صححه طرق عن ابيه نصره قال قرارت
 على بن عباس فاستمتعتم بهن فاق من اجود هرت خير منه قال ابن عباس فاستمتعتم بهن الى ابل حتى
 فقلت ما نضرا ما كذا فقال ابن عباس الله لا تزل الله كذا الا في من و ايت كه اكا بر شام و عداق مؤمنين است
 عبيد بن حميد و ابن جريز و ابن ابي عياري و مالك و طراني و سعو و ثمار و بنو ثابت نموده ظاهر است كه ابن عباس
 حديث آي لفظ الى ابل سمي مى فرود و هر گاه ابو نصره و نحو حدثن خود اين آيه را باين طور بيان كرده و ابن عباس قسم شمرى بر ايت
 اين لفظ فرود و گفته كه و الله بهر آيه نازل كرده است الله تعالى بچنين و نيز و تفسير ترمذى ذكر كوست اخراج عبيد
 بن حميد طاب بن جريز عن قتاده قال فى قرارة ابي بن كعب فاستمتعتم بهن الى ابل سمي فاق من اجود هرت
 و قال ابن عباس فى حديث ابي ابل سمي بن حايث ظاهر است كه تصحيح صحاح و در قرارت ابي بن كعب لفظ
 الى ابل سمي حتى ايت است و ابن عباس هم ثبات اين قرارت نموده و نيز و در ترمذى ذكر كوست اخراج ابي ابل سمي
 فى حديث ابن عباس قال كانت المنعة و اول الاسلام و كانوا يقران هذه الآية فاستمتعتم بهن الى
 ابل سمي الى الخ و ابن روايه ثابت است كه تصحيح ابن عباس سعه در اول اسلام بود و صحاح بر اين آيه لفظ الى ابل
 سمي فرود و نيز و در ترمذى ذكر كوست اخراج ابن ابي حاتم عن ابن عباس قال كانت منعة النساء و اول الاسلام كان
 الرجل يقدم اليه ابليس معه مباح ضيعته و يحفظ متاعه فيرتجج المرأة الى وقت ما يركضان يفرغ من حاجته
 فنظله ساعة و يصلح له ضيعته و كان يفرغ فاستمتعتم بهن الى ابل سمي الخ اين روايت هم بر ثبات قرارت
 الى ابل سمي حتى صحاح است و عبارت در رساله اصول حديث كه از ان نهايت مع جلال الدين سيوطى ثابت
 ميشود و با لفظ بركبان بر تزان بود و واسطه با سده واسطه بلكه كثيره و شجره و فقهه شيخ زين الدين زكريا شيخ جلال
 سيوطى شيخ الدين سكا و عبد الحق سناطى و كمال الدين محمد بن خرقه الحسينى ميرسند و هر يك از اين ذكر كوين سند

سند و حافظ وقت خود بود تصانیف آنها را در حدیث و روایات بسیار و اوقات مشهور و معروف است و حکم در
 سند که بسند خود را بر او سلم روایت کرده قال سمعت ابا نصره یقول قرأت علی بن عباس فما استمعت به
 سنن الی اجل حتی قال ابو نصره نقلت ما نقرأها کذا قال ابن عباس ان الله لا یزولها کذا قال ابن عباس
 روایت این حدیث فرموده در حدیث صحیح علی شریف مسلم و حافظ معنی استه البغوی و فی سیر عالم التقریب گفته و
 ابن عباس صحی الله عنهما بندها الی الایة بحکم من یخص نصح المقتدری عن ابی نصره قال سالت ابن عباس
 عن المنة فقال ما نقرأ فی سوره التساءه استمعت به من الی اجل حتی قلت لا اقرها هكذا قال ابن عباس
 هكذا اقر الله ثلاث و قبل ابن عباس صحی الله عنهما جمع عن ذلك ایزن عبارت هم ظاهر است که ابن عباس
 در بی یلفظ الی ابن سنی میخورد در نگاه ابو نصره از خودن باین طور انکار کرد ابن عباس سه بار فرمود که چنین نازل
 کرده است صحابی و نیز ازین عبارت ظاهر است که ابن عباس بخوار ستمی داد و ذهب و آن بود که آیه جو از
 ستمی ستمی که حکم است و در تفسیر تطبی ذکر است اختلافی فی الایة قال الحسن و جاهد بنی فما استمعت
 و نزلت فی الموضع من النساء بالفتح و القوم اجمعون ای سو مرتب فاذا جامعنا مرتب واحد فقد
 وجب المهرک ملاک الایة اخرون هو نصح المنة اختلاف فی الایة بحکم هم منسوخه فقال ابن عباس
 صحیح حکم و یخص فی المنة و هم ان ینکح الرجل المرأة یولی و شاهدین الی اجل معلوم فاذا انقضی الی
 ظلیل علیها بیلیل و هم من یزید و علیان یستبری ما فی جمعها و لیس بینها یاریت قال جیب بن ابی
 ثابت اعطانی ابن عباس مصحفا فقال هذا علی قراءة ابی ذرکوت فی المصحف فما استمعت به من الی اجل
 سستی و انجز فی الحسن بن محمد بن یحیی و المنة ناعمر بن فوح الجلی تا ذکر بن محمد لقزاز نا ابو سلمه نا عبد الله
 عن ابی ذر بن ابی نصره قال سالت ابن عباس عن المنة فقال تقرأ سوره النساء قلت بلی قال فانقرأ
 فما استمعت به من الی اجل حتی قلت لا اقرها هكذا قال ابن عباس ان الله هكذا انزلها الله تعالى
 ثلاث طرات روایت ابی ذر که تطبی آورده و ولدت وارو بر انکه ابن عباس سه مرتب قسم ایزد قهار یاد کرده
 یزاد که صحابی این آیه کریمه نازل فرموده و از روایت جیب بن ابی ثابت که تطبی نقل کرده ظاهر است
 که ابن عباس در مصحفی داد و گفت که آن بر قراوت ابی ست و جیب در ان مصحف زین آیه لفظ الی اجل سه
 یا نصره فر ازین عبارت ظاهر است که ابن عباس میگفت که آیه ستم حکم است یعنی نسخ نشده و تجویز ستمه میگرد و در
 در کتاب که خارج مؤلف و مؤلف قبل ابن سنی در تفسیر آیه فما استمعت به من الیة گفته و عن ابن عباس

همه عکله یعنی نفع و کان یقرأنا استمتم بهنن الی اجل مسمی ویدو علی نذرج من فمک عند موتی
 و قال اللهم انی اقباب الیک من قولی بالمعنی و قولی فالضرب ازین مبارت ثم ثابت ست که ازین عباس و برین نام
 لفظ الی اجل مسمی میخواند و این آیه را حکم و غیر منسوخ می دانست و جواب تهمت رجوع عقرب سید مکن من المیزان
 و نووی در شرح صحیح مسلم گفته در فقا و تاین سحوقی فاستمتم بهنن الی اجل مسمی و تاین سحوقی هذین
 شاذة لا یجتمع بها جزایان لا خلیل کلین الی اجل مسمی که این مبارت دولت میریزد دارد بر او که در قراءت ابن سعید لفظ الی
 اجل ثابت است و جواب شد و در را بعد می شنود که امام عظیم ابو سفیان و تابعش فائل علی فقا و تاین شاذة اند و در مسلم
 و بران این جواز ثابت کرده و در شهاب منکرین فرموده و ازین ماست که جمل از شافعی هم ناچار بجهت قراءت
 شاذة فائل شدن دست از نهنگ شافعی برداشته و از محابب مقام آنت که با وصف آنکه علامه نووی اثبات
 این قراءت از ابن سعید نموده که تمام جزا از ابن سعید نسبت داده و با مخاطب در باب نقیبات بسبب غیر
 تجرد اطلاع مبالغه و زنی روایت قراءت ابن سعید نموده چنانچه گفته در آنچه روایت کنند که عبد الله بن سعید این
 آیه را با این لفظ میخواند فاستمتم بهنن الی اجل مسمی پس اول در صحت این روایت حرف است زیرا که در
 کتب معتبره یافت نمی شود و این موجب است که چگونگی زنی این روایت از کتب معتبره بود و صفی و نووی از این
 شرح صحیح مسلم می نماید مالا که خودش در رساله اصول حدیث نووی را بیع عظیم و شاذ و فحیم یاد کرده او را بر بسیاری
 از شرح حدیث مذکور خود ترجیح داده که ماملت سابقا با کما این قراءت از ابن عباس و ابی بن کعب هم دیگر از شیخ
 و سایرین حدیثین شان نقل کرده اند که روایت آنقا و طهر بن حرف که از کما بر این حدیث است نیز لفظ الی اجل
 مسمی درین آیه می خواند و تفسیر تعلیمی مسطور است بخبر فی الحسین بن محمد بن نجوین نالی بن علی بن حبیب العتبات
 نا ابن القاسم بن الفضل المتحرر بن محمد بن حمید نام و ان بن ابی عمر بن عیص بن عمر بن محمد بن حنفی قر
 فاستمتم بهنن الی اجل مسمی و حق است اجود و سعید بن حمیر نیز این لفظ درین آیه که بر می خواند چنانچه در
 تفسیر تعلیمی مذکور است اخبار ابن نجویننا احد بن ابی ابراهیم بن شاذان نام بن احمد القطنان نام محمد بن اسمعیل
 نا کعب بن عیص بن عمر الحدادی عن عمر بن عمر بن سعید بن جبیر بن قتال فاستمتم بهنن الی اجل مسمی
 و اما آنچه گفته گوئیم که این لفظ که نقل میکنند با جماع در قرآن خود نیست که قرآن را قوا ترا جماع شیعه
 سنی شرط است و حدیث پیغمبر هم نیست پس بجز هر تمسک می نمایند پس حدیث شریف چند و در اول
 ذکر از کلام او ثابت میشود که چیزی که از قرآن متواتر و حدیث پیغمبر خارج باشد مجبور و متروک و غیر معمول است

ص
 باب
 نقل حدیث
 در بیان
 حدیث
 صحیح
 مسلم
 در بیان
 حدیث
 صحیح
 مسلم
 در بیان
 حدیث
 صحیح
 مسلم

برست پس لغایت اتمی بتایرین فساد و بطلان بسیاری از قاضی است که تاجرت ازین برود ظاهر
 گردد و چه اینها مقیاسات فاسده و احتمالات کاسده بسیاری از ذهاب باطله اعتبار کرده اند و بدیهی که تاجرت
 نشان در قرآن متواتر حدیث پیغمبر موجود نیست و دوم آنکه بنیابت اتمی حسابین افاده مخاطب بطلان نشان
 قطعا و ثلثه که رسم بلا یا و عمده زبانت است نیز نکمال وضوح و ظهور روشن و بی چون گشت زیرا که خلافت نشان
 نه در قرآن متواتر مذکور است و نه در حدیث پیغمبر زیرا که خود مخاطب رباب است اعتراف کرده است نصقت ان
 نص بر خلافت ثلثه پنجانچه در عقیده پیغمبر گفته باید داشت که این هر سه شرط را امامیه برای آن افزوده اند که تاجرت
 قطعا و ثلثه نیز خود در عین دعوی سرانجام نماند و محتاج بچواب است نشود زیرا که خلفا و ثلثه ترویج است
 نه مصوم اند و نه منصوص علیه و تفصیلت هم گنجایش بحث بسیار است انتهى این عبارت نص است بر آنکه ترویج
 است نه ترویج است لکن خلافت ثلثه نص اتعنه و هر گاه نص بر خلافت ایشان متحقق نباشد باریب و لا ینسب خلافت
 تاجرت از قرآن متواتر حدیث پیغمبر باشد پس پیغمبر تشکیک می نمایند و علامه جلال الدین محمد بن اسعد السیوطی
 الدردانی در شرح عقاید معتزله گفته و لم یصح رسول الله صلوات الله علیه و سلم علی احد من فلوله فاما لکن
 فانهم من علی النص علی ابی بکر رضی الله عنه فانهم من النص علی علی رضی الله عنه اما لکن انصافا جلیبا و
 اما انصافا خفیا و الحق عند الجمیع قیما سو هم آنکه بنا بر بصیرت و قرآن متواتر حدیث پیغمبر لازم آید
 که اقوال صحابه و تابعین و فقهای سنی نیز محبت نباشد و هر گاه ککن حضرت است با سبب ثابت بها
 صحابه و تابعین و امامان فقهای خودی نمایند پس مخاطب و حقیقت این افاده بر تفصیل و تحقیق و تفسیر است
 و این خود که پیغمبر قرآن متواتر حدیث پیغمبر خود را پیغمبر بود و الحق لازم از اثبات قضای خود قیاس نشان سبک
 می سازد و گفته در و علیه ابره مثبت ان ذالک الحصر المقصر صدق قولهم بی قصار هم مصر چهارم آنکه
 بتایرین بر محدود و قصر لازم آید که قولت مشهوره فی متواتره که در جمع و تدوین برود و قسم اثر تنبیه امام غزالی صرف
 کرده جانهای نامرتج را در تعب مانده همه بکار و غیر معمول بها تاجرت از صلاحیت آنها و قبول باشد و عمل
 بان و امتدادیران نامرتج و محض باطل و ناروا چه برین همه قرائت صادق است که از قرآن متواتر است و در حدیث
 پیغمبر پس پیغمبر تشکیک می نمایند سیوطی و در اتقان گفته و احسن من تعلم فی هذا النوع امام القاری فی تفسیر
 شیخ شیخ خنا ابوالخیر بن الجریجی قال فی اول کتابه الفتنه کل قراة و اذنتا لکریة و لوی و یجوز
 احدی لمصاحف الغنایة و لوی و احتمالا و صح سند هاهن الفراه فی الصحیح الی الخیر فی حدیثه و ما یجوز احدی

وبل هي من الاثر في السبعة التي نزل بها القرآن، وجب على الناس قبولها سواء كانت من امة او من
 امة من العشرة او من غيرهم من امة القبطيين وتي اصل ركن من هذه الامم كان للامة اطلاق عليها
 او بناء ذوا او باطلا سواء كانت من السبعة او من غيرها كبر منهم هذا هو الصحيح عند ائمة التحقيق من السلف
 والخلف صحيح بذلك لداني وبكى المحدثين وابونامة وهو مذهب السلف الذي لا يعرف من احد منهم
 طاعة فذقال ابونامة في المشهد الوجين لا ينبغي ان يغترب بقرائة تعزى الى احد السبعة وينطلق عليها
 لفظ الصحابة وانما الترتب هكذا الا اذا دخلت في ذلك الضابط وخبرته لا يتقدم نقلها مصنف غيره
 كما يختص ذلك بنقلها منهم بل ان نقلت من غيرهم من القراءة فذلك لا يخرجها من الصحة فان الاعتقاد
 على استصحاب تلك الاوصاف لا يعمل من نفسه فان القراءة المستوحاة الى كل امة من السبعة وغيرهم
 منقسمة الى اجمع عليه والتاثيران هو السبعة عشرتهم وكثرة التصحيح المجمع عليه في قراءتهم تركن
 النفساني ما نقل منهم فوق ما يتقبل من غيرهم ثم قال ابن الجزري فقوله في الضابط ولو وجد من يدين به
 وبها من يبيع الضمى سواء كان اضعافا فصحا او مجعلا عليه او معتقلا فياخذن فلا يضر مثله اذا كانت
 القراءة ما شاع وذاع وتلقاه الامم بالاستناد الصحيح وهو الاصل الا لعظم الركن لا قوم ركن
 قراءة انكوا بعض اهل الضمى كثير منهم ولم يثبت اخبارهم كساكن باؤنكم ويا صرحه خفض الاحكام ونصب
 الجزري قوما والفصل بين المتماثلين في قولهم لا ادهم تركها ثم وغير ذلك قال لداني وائمة القراء لا تعلم في شيء
 من حرفي فان القران على الاقسام في اللغة ولا تيسر في العهية بل على الاثبت في الاصل صحيح في النقل وانما
 ثبتت الرواية لمدية هاتين عهية ولا فتوا لانه القراء سنة متبعة يلزم قبولها والمصير اليها ان
 عيارت واهمحت كبر وراقي كسندان صحيح باشد ووافق عهية ولو بود ووافق كبري از صافه عهية
 باشد ورواها لان روايت صحيحه است كبر وانما كثر وجرام وانما ان غير مباح وغير مباح است بلكه قبول
 ان جردوم واجب لازم و تيزان ظاهر است كبر كراهه وراقي شايخ ذوابع شود وعلق كسندان ائمة بسناد
 صحيح ضري يمكنه تهم اهل نحو كنان اضعف نيت يا تصحيح نيت بلكه بر شيعه وصحت سندت كبر ان اهل علم
 وكن اقوم صحت ولبساري از قرأت صحت كبر بعض اهل نحو البسار از ايشان اخبار كبره اند وانما اخبار ايشان
 اعتباري كسند وانما شاد جمع قاضي ذواني ملاذد ظاهر است كبر ائمة قراء اهل نبي كسند وبيع حرفه از جرد وكن
 برخاشي در لغت و موافق تزيباس در عهية بلكه اهل ايشان بر چيزي صحت كبر ثابت تر وراشرو صحيح نقل

زعم
ال
هو

تعلقاً بشده و براهه روایت ثابت می شود و در می کند تا از قیاس معرفت و قسوة لغت زیر که قرائت سنت متوسم است
که قبول آن لازم و بوجه بیان واجب است پس کمال و ضوح ازین قیاسات ظاهر است که ثبوت قرائت متوسم
تواتر نیست چنانچه سید علی و اتمام تصحیح بیان هم از ابن الجزری نقل کرده و حیث قال قال بعض ابن الجزری قولنا
و صح سندها گفته بان روی نوار القراءاة العبد الضابط عن شله و هكذا حتى تنقو و تكون مع ذلك
عندنا هذا الشأن غیر معدوده عندهم من الغلط او ما شئت بها بعضهم قال و قد شرط بعض المتأخرین التواتر
فی هذا الرکن و لم یکنف بصحة السند و عن ان القرائن لا یثبت الا بالتواتر ان ما جاء بحی الاحاد لا یت
به قران قال و هذا ما لا یخفی ما فیها فان التواتر اذا ثبت لا یحتاج فیها لکنین الا خیرین من الرسم و غیر
افما ثبت من احرف الخلف متواتر عن الفقه علی الله علیه و کلامه و جب قبوله و قطع بکنی قراناً سأل
و اقول الرسم لا و اذا شرطنا التواتر فی کل حرف من احرف الخلف لا یتفق کثیر من احرف الخلف و انما
عن التسبیح و قد قال ابو ثناء شاع علی السند جاء عن المتأخرین انما خیرین و غیرهم من المتأخرین ان التسبیح
کما متواتر عن ای کل فرع ماری عنهم قالوا و اقطع بانها متواتر من الله واجب نحن بهذا القول
و انکن فی اجتماع علی نقله منهم المطرق و اتفقت علیه لفرق من غیر تکلیف لفلان اقل من شرط اوله
اذا لم یفقد التواتر بعضاً ازین عبارت و نخست که مجرد است سند به شریعت کافی است و شرط بعض متأخرین
تواتر ادانگار ثبوت قرائت بر روایات امام و موجود و ما مقبول است و بسیاری از احرف که از قرآن سینه ثابت شده تواتر
در آن متحقق نیست پس اگر قرائت شرط باشد لازم آید که احرف بسیار که از قرآن سینه ثابت شده متفق گردد و روایات
ابو شامه هم ظاهر است که جمیع قرائت سینه متواتر نیست و هم تواتر جمیع آن از نعومات متعین غیر تحقیق است
و نیز سید علی و اتمام فرموده انقر الامام ابن الجزری هذا الفصل جدا و قد خرد لی من ان القرائات انواع
الاولی التواتر هو ما نقله جمیع لا یتنوا علی کذب عن مبداهم الی منها و غالب القرائات
کذلك لثباته و هو ما صح سنداً و لم یبلغ درجة التواتر و وافق العریة و الرسم و اشتهر عند
فلمه بعدی من الغلط و لا من التواتر و یقال علی ما ذکره ابن الجزری و یفهم کل من ابی شامه السابق مثلاً
ما اختلفت المطرق و نقله عن التسبیح فربما بعض الروايات عنهم دون بعض امثلة ذلك کثیره و قد شرط
من کتب القراءات کالذی قبله من مشهور ما صنف فی ذلك التیسیر للذی و قصیدة الشاطی و اعمیة
التشریح القراءات العریة و غیره لالتسبیح کلها لابن الجزری ازین عبارت ظاهر است که بسیاری از قرائت است

که بعد از آن رسیده و کتب چون مستوفی جمع شده در موافق بریت و رسم است و در قرآن مشهور گردیده از آن حکم متواتر
پیدا شده که قرات هم آن جائزست فصلی من الاجماع والاستدلال بر فی ثبات کم و در جمع این قرات غیر متواتره
کتب عدیده تصنیف شده پس کمال عجیب است که مخاطب اصلا بر افادات و تحقیقات ائمه و مقدایان خود اطلاعی بهم نرسد
نعم و در قرات متواتر حدیث نبوی این قرات کثیره اند در بر حجیت ساطع ساخته و محتجی تا که قرات الی اصل
ستیم هم صحیح است و شهادت هم در صدر اول ظاهر است که جمعی از صحابه و ائمه این قرات را خوانند و لفظ کاتوا بقرآن
در روایت بخبرانی و بعضی نیز نسبت شهرت آن در صدر اول است پس این قرات مثل دیگر قرات مشهوره است
علی با فکوه و پیوستگی قرات یک از یک محاسبه هم پس صحیح ثابت شود و موافق بریت و رسم و شهرت اقرایا شده و
و این قرات از سه صحابی مروی شده و قرات تابعین هم این نایت و شهرت آن هم در صدر اول ظاهر پس این بعضی
قرات مشهوره که این شایسته رسیده تمام و جزا بهتر باشد چنانکه اگر این قرات بالفرض قرات شاذه هم باشد
ضرری ندارد که عمل بر قرات شاذه هم ترا نام فطم سنیة و اتساع او و دیگر اکابر ائمه و ساهلین و مذاق متحقق است
جائزست چنانچه قاضی ابولطیف قاضی حسین در ویاسته و راقی عمل را بر قرات شاذه ذکر کرده اند و از آنرا بجز
خبر اعداد داشته اند و این یکی هم نصیح این مذہب در جمیع الجوامع و شرح مختصر فرموده و ابو سعید هم معترف شده
با نیکو مقصد از قرات شاذه غیر قرات مشهوره در زمین معانی است محبت الله بهاری در رسم الثبوت گفته
القرآن الشاذة حجة ظنية خلق فالشاذة في نواحيه لتتابع الظاهره فان سعتي لاسمع من اتبع حجة الله
عليه و ان ظلموا كان سمع الله حجة في ايضا اما قران او غيره كل منها يجب العمل به و تجوز في كل منها حيا
قرا تا بحج قالو اليس بقران اذ لا تناقض ولا خربص العمل به اذ لا يتقل خبران هو شرط صحة العمل قلنا من بل الاشرط
السمع عند صلوات الله عليه و سلم مطلقا و رعمده القاري شرح صحیح بخاری مذکورست اختلاف اصحاب لا هو نقل
لحاذا و منه لقرائة الشاذة كصحف بن سعوط وغيره حل هو حجتنا من لانفاة الشاذة في ائمة ابو حنيفة و غيره
عليه و جواب لتتابع في صوم كفاية اليه من ما نقل عن صحف بن سعوط من قوله ايام متتابعات و يقول
التشاذي قال الجمهور لا يستدلوا بان لا راوي له ان ذكره على انه قران فخطا ولا لا فهو متردد بين ان يكون
جزا و منه حيا له فلا يكون حجة للاختلال لا خبل لان الخبر ما صح به الراوي فيه بالحدیث عن النبي صلى الله
عليه و سلم فعل على انه من فعله قال ابو حنيفة اذ الرشيعة كوز قران انا نقل من كوز خبل قال الغزالي
والتخالف الراوي خبر الازاح لعل على كذا فيمكن باطنها و الخبر المقطوع بكلفه لا يجوز ان يعمل به و نقله قران خطا

و اما في قوله تعالى و انظروا الى خلقكم ماذا اتواكم بالقرآن و انظروا الى خلقكم ماذا اتواكم بالقرآن

حد را واجب نمیدانند مگر باسبب نقله عن عمدة النصارى العینی جویش نذیر بر تقدیر تسلیم شنیدی و ادعای این مصنف
 که این روایت هیچ سند صحیحی نماند ثابت نشده از غرض با کاذب و دروغهاست مگر محتاط باین بیانست که بنا
 بر دروغ و جهل آنرا صلح طیب می شمارد و اینها را تقبیح خود و تفضیح اسلاف ندارد و نه الحد که محبت این روایت
 بچند وجه ثابتست اول آنکه امر حاکم که از اکار محمد شینست بر حجت روایت این قدرت از این عباس آنفا
 شنیدی و جلالت حاکم و عظمت قدر او بالاتر از آنست که حاجت بیان داشته باشد تا آنکه حسب فاده والد خطاب
 حاکم از جمله مجتهدین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجماعینست و در راه ترا بعد اعیان دین و احکام علم حدیث
 نموده چنانچه در قره لیسین گفته و نیز در انداز نیکه بر اس بر آیه آمده می پدید خواهد شد و همچنان واقع شد
 و بر سر بر آیه میگردی که از سر نو اعیان دین نموند چه می آید بر آیه اول عربی عبد العزیز جوهر ملوک را بر آیه
 در سوم صالحه نهاد و بر آیه ثانیه شافعی تاسیس اصول و تفسیر فقه کرده بر آیه ثالثه ابوالحسن اشعری احکام
 قواعد است کرده و با بنده ان شاظر نمود و در راه ترا جرمه و بیعتی و غیره از آن احکام علم حدیث نمودند
 و ابوجامد و غیره از آن تفریقات تقبیح آورند و در آیه نهمه نیز از راهی عبودیت پیدا کرد و نقد و تعریف کلام بر دم
 آنحضرت و از بیان مخالفی این فنون نزاع برخواست و در آیه سادهم مازی اشاعه علم کلام کرد و امام نووی
 احکام علم فقه و همچنان ممالک بر سر بر آیه مجتهدی پیدا شده آمده است انتهى کمال حیرت است که مخاطب بر حرف
 چنین امام علی بن عثمان که حسب فاده والد ماجد شش از محمد دین دین جناب عبد المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت
 موجودشان بشارت و فعه بوده و اعیان دین آنحضرت و احکام و اتقان علم حدیث در راه ترا بعد نموده و بر آیه
 و غیره مقدم تر بوده گوش شنیدی و بیعتی است این روایت کمال بعد خود تحقیق و اطلاع ثابت می نماید و نیز در آیه
 بر مخاطب در فتح الزمان فی ترجمه القرآن گفته دستاورد این کتب در نتیجه تعلق نقلست از اصح تفاهت محض
 که تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی و حاکمست کرده شده است این عبارت ظاهرست که تفسیر حاکم از اصح تفسیر و قویتر
 تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی است و از اینک جلالت و وثوق فادانست که خود مخاطب با مجار دیات ماکم و انهم
 بحال المصنف تسبیح نموده است و تصحیح بهم دست انداخته بجواب طعن باینتردهم از طعن الی بکر گفته جواب این
 دلیل آنست که قطع دست چه سارق از ابوبکر بود بل بر واقع فعه یکبار در روزی سوم چنانچه سنای مفضل
 از عادت بن خطاب لحنی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند حاکم گفته است که صحیح الاستاد و همینست حکم شریف
 تر و اگر تاملات حق نهایت محبتست که تصحیح حاکم بلوی مایه خلیفه اول است باشد و برای استیجاب اهل حق معتبر نگردد

۱۱۰
کتاب

مگر در این کتاب از امام باقر و تصدیح و غیره مخالف بجا بر علم چهارم از طاعتی که گفته بر بنو قریظه و غیره
 صدیق بود چنانچه حکم از سلمه بن اکوع روایت میکند که امر رسول الله صلی الله علیه و آله را با بکر فخری تا ناسان
 نقل عقلاً در زمان امام باقر فخر سنانا فلما صلینا الصبح امرنا ابو بکر فخر سنانا الفارغ الی اخر الحدیث و در
 کتب مسند و مکتب و چون روایت خلیفه نیز صحیح است بر وجه کردیم بر روایات صحابه دیگر از ابو بریره ابن حبیب است
 که در کتاب منافع شد خارج آنکه حکم علیه من اجماعی من ابی جریق قال انما بال قاتل الجرح کانی ما یبذل لیس فیها
 حقیق معلوم شد استی و در کتب نو و دیگر گفته و اینست چه قسم دشمنان اهل بیت را دوست دارند حال آنکه در کتابها
 ایشان روایات صحیح بنی مضمون موجود اند که من و هو بغض لاک محمد و نزل النار و ان صلی و صام و این روایت
 را طبرانی و حاکم آورده اند استی بنی عبارت ظاهر است که حکم از اینست است و مخالفت اینست روایت او را
 مثل روایات دیگر سنیه نامکن است عجب که جای مخالفت روایت حاکم از اینست نامکن و اندو جای روایت او
 که صحیح آن نیز کرده املا منعنا کند و دلوی آنرا بر ابطال و انکار و کند یب نماید آن را شایع است و تحقیقت
 خود را این بخار و ابطال از اینست باقران خودش خارج کرده چه بر گاه باقران و مخالفت اینست باقران
 کتب خودش نامکن باشد و در این روایات روایت حاکم را ذکر کند و باز خود درین مقام مخالفت روایات
 کتب جمعی کثیر از اینست که حکم نیز از جمله اینست نماید بلا شبهه و از اینست خارج باشد و هم آنکه از کتب
 تصحیح بن روایت سیوطی و در دفتر ثور از حاکم نقل کرده و سکوت بر آن نموده و سکوت بعد نقل روایت صحیح
 هم نزد مخالفین دلیل تسلیم است و سبب احتجاج و استدلال آن بر اهل مذاهب است چنانچه از باب چهارم این
 کتاب ظاهر است پس سکوت سیوطی بر تصحیح حاکم بلا دلی و دلیل تسلیم و حجیت آن باشد و نیز رازی و غیره اهل سکوت
 صحابه در همین بحث متعه و نیز رازی و دیگر اهل سلف سنیه و مخالفین هم در بحث متعه و سکوت و نیز کتب صحیح
 بر اصابت خلفای نمایند پس چرا سکوت سیوطی دلیل ظاهر و حجیت باهر نباشد که خود کرده را درانی نیست
 آنکه درستی که این روایت را بنوی و تفسیر معال نقل کرده و باقران ابن تیمیة شیخ اسلام سنیه و از کاتبین
 و اعظم شهوین ایشانست بنوی و تفسیر خود هیچ خبری موضوع ذکر نموده بلکه حدیث صحیح در آن وارد
 کرده چنانچه در نهج استند و ذکر تفسیر سیوطی بیگواران کانی الالباح حدیث الی فیدی فی تفسیر التعلی حقیقه
 ماه و کذب با تفاق اهل العلم و لهذا اختصر ابو عمیر الحسین بن مسعود البغوی و کان اعلم بالحدیث
 و السنن و القدر منای من التعلی التعلی اعلم باقول المعین ذکر البغوی من اقول المعین و التفتاح

۱۹۴

الاحادیث و سنن صحیح

و تخلص لاینیاء هذا الامتی نقلها البغوی من التعلیل اما الاحادیث فلم ینکر فی تفسیر شیخنا من
 الموضوعات التي رطها التعلیل بیدکما التصحیح منها و بعض الایجاد فی غیره فان صنف کتاب شرح السنن
 و کتاب الصحیح و ذکر ما فی الصحیحین و السنن لم ینکر الاحادیث التي ظهر علماء الحدیث انها مشعرة
 كما فعله غیره من المفیرین کالی احدی و ایضاً بعد من غیره واقع کردیم که این روایت بسند صحیح مروی نشده
 لکن چون بطرق مدیده مروی شده بسبب یاد بعضیها بعض روایت کردن جمعی از مذاق محدثین و ائمه معتمدین
 سنیه انرا از سکوت بران حسابند و خود مخاطب افاده پیشوایان او قابل احتجاج و استدلال خواهد بود اما آنچه
 گفته و قاعده اصولی نزد شیعه سنی مقررست که هر گاه دو دلیل متساوی در قوت و یقین باهم تعارض
 نمایند و محل حرمت را مقدم باید داشت پس محدودشست باگذا دهی تحقق تعارض درین مقام از
 مجانبه اولی و ثانی و ثالث کاذب باشد انظام است و هرگز احدی از محصلین انبار بر زبان نخواهد آورد زیرا که
 شائبه از تعارض هم درین باب متحقق نیست چه جا که محل تعارض متحقق شود چه جواز متعه و علی آن بالا باع
 و الاتفاق قطعاً و تماماً ثابت است مافعلی در آن کلام نتواند کرد فایده الامر است که الهست او مای نسخ آن
 میکند و ظاهرست که روایات الهست که بزعم شان و حسب قاعده مقرره شان در قصای ثبوت و صحت
 و غایت متاد و اعتبار باشد بر الحق حجت نتواند شد و هر گاه مناظره الحق با مادیست صحیحین که اقصای
 مافعلی باب آنرا می اندخی توان نمود چنانچه از اعتراف الا مخاطب ظاهرست بغیر آن چه رسد از افاده
 خود مخاطب هم در صدر کتاب عدم صلاحیت اخبار الهست ببری احتجاج و استدلال بر الحق ظاهرست پس هر گاه
 اخبار صحیحیه کفالی از قبح و حرمت روایان باشد لائق ذکر بمقابله الحق نباشد اخبار تحریم متعه که قبح و
 حرمت آن مسلمات است اما بر محققین شان در یافتی کی لائق است که بمقابله الحق ذکر کرده شود و چرا الحق
 همتانین خواهد کرد پس تعارض از کجا خواهد داد و داعی لالت قران بر تحریم متعه خود کذب صریح و محض است
 است و قد لهد که اعتراف سنیه بانکه تحریم متعه از قران ثابت نیست شیعیه و علاءه برین جمله تعارض
 خود بر نفسی تحریم متعه است و قران سابقاً در یافتی پس این هم ظهور و وضوح حق ادعای تعارض در
 و اولی محل حرف مجازفت صریح و مدوان قیاس است پس اگر این قاعده درین مقام صرفی ندارد و حق است
 که مخاطب بزرگ قاعده تقدیم تحریم بر تحلیل بسیاری از اساطین و بن خود را کما شینی رسوا نموده است که اینها با
 تقدیم تحلیل کرده اند چنانچه شافعی و تابعش باوصف نهی قرانی از اکل مالم بیدکر اسم الله علیه که بفایده

که بجاست صحیح است در عدم جواز فتوی بجز آن و او مانده و فریاد و اثبات جواز آن تقدیم تحلیل بر تحریم
 و صورت تعارض اوله ثابت نموده و نیز بعضی دلیل دیگر تحلیل وارد کرده که در تحلیل متوجه بجاست چنانچه در تفسیر
 کبیر در تفسیر آریه و الاکوا تا لم یزکرا سم الله علیه و آله لغسق و در بیان اثبات باحت متروک التسمیه که در شب فحش است
 گفته المقام الثالث هو ان نقول ان هذا الدلیل یوجب الحرس من الاذان سابقا لکمال التذکره فی هذا
 المسئله یوجب الحیل و فی تعارضت وجبت لیکن الی اجمع الحیل لان الاصل فی الماکولات الحلال ان یضا
 یدل علیه جمیع العیاشیة لقتضیة الحلال الاصل و الا شفاع کفوله خلقکم ما فی الارض جمیعاً و قوله کلوا
 ما شرعوا لانه مستطاب بحسب المحسوس فی ان یحل لقوله تعالی حل لکم الطیبات و لانه مال الطیب
 الطیب یحیل الیه فوجب ان لا یحس ما روی انه صلی الله علیه و سلم نهی عن ضاعت المال فهذا تفسیر الکل
 فی المسئله و مع ذلك فنقول الاولی بالمسئله ان یحتمل ان ظاهر هذا النص قوی ازین علت ظاهر است
 که فریاد و صورت تعارض اوله و جواز هر دو را در می شده پس ظاهره را که متفق علیهاست باعتراف طبیب
 نقض کرده و استدلال را زی بر جواز متروک التسمیه بموجب مقتضیة حل شفاع نیز مثبت جواز متعه است و نیز اثبات
 جواز آن باستطاب آن حاشا نمید جواز متعه است لکن بواسطه تطایر شفا فوجب ان یحل لقوله تعالی حل لکم الطیبات
 و کیف و قد ساءده استدلال این مسعوده ایضا علی بقا آن متعه علی الاباحه و عدم تحریمها بآیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا
 طیبات ما حل الله لکم ذمیر استدلال را زی بر حل آن باین دلیل که آن مال است باین سبب که طبع میل میکند بسو
 آن پس واجب است که حرام نشود زیرا که روی شده از آنحضرت که نهی فرموده از مناعت مال و تحلیل متعه بجاست چه
 و ظاهر است که متعه نیز مال است باین معنی که طبع مایل میشود بآن بالجمله تمام اندک تا مل است که بکونه شافی و آبش
 نفس صحیح کلام الحرس ایا طیب ساخته بود نفسانی فتوی بجز متروک التسمیه که محض حرام است می دهند و آنرا بوضف
 قوت نفس تحریم پاکیزه و طیب بپندارند و نهوات ترکیب بزر باین معنی رند و باز شدت و قاحت بر تحلیل متعه ز بان
 طعن در را زی سابقه مال که این دلیل ایشان یعنی ما در تحلیل متعه بجاست پس اگر تحلیل متعه سبب گیرد لاقطع
 و بر این قاطعه کرده کاش حسب این دلیل که خود آن متمسک کرده اند فتوی بجز آن می دادند لاقطع است
 از شنیع و طعن ان میکشیدند و علامه ربیع القادری ابو محمد بن ابی الوفا القرطبی در جوابه نصیحتی فی طبعات و تخفیف
 بر محمد بن الحسن بن علی التمدنی النیب بوری گفته قال ابو العالی یوم النجاج بینه فی هذه المسئله
 خلاف یوم ای ضیفه و بین رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یا امرأة تلکت غیر ذن و لیتها ان تصاحها

باطلاق قال ابو حنیفہ بل تکا حما صحیح فسارت هذا من ابي المعالي فخص مع السنن والشمسية
عنه لذي يبيح حمل وطبخته لا فقال الصمد في هذه المسئلة خلاف بين الشافعي بين الله تعالى فان
فقال في حكايا ما كذا ما لزيد كذا اسم الله عليه الشافعي قال وكلوا ويزار بارات طبقات سلكه كقول
كشتمه ظاهر است كشاف في تقديم تحليل بر ترجم در سله بارات سینه برفنت نموده است الى غير ذلك مما لا يحصى وخصا
شافعي اصحابه بل من بلية كان كمن بلكه امام علم شان واتباعه شريبانين بلا تلافيا كذا ما تقدم تحليل بر ترجمه كرده اند
بناظره بفتح كسبه الفقهية والناظر لسلا الترازي في ترجيح ذهب الشافعي والحق على غلابي في حنفية اما آنچه گفته
اين جا كه نام دليل است محض پس در حقيقت اين جا در سنده نام دليل است محض وبعدها بده جواز سنده و لا بل كثره
و بر اين صده شنيده و ثبوت جواز ان بروايات بسياري از صحابه و را فتي پس دليل جواز سنده حقيقت است
امده و اسلاف و سالفين و من بلكه كذيب حضرات صحابه و تابعين است عجب كه بر صحيح مسلم كرده و من بفتح
تمام بران نموده كذا امر صحيحين كتب السنه و احتجاج بان فرموده نيز نظري مانده اخذ تا خود را از جن بارات سرا
خبارت سنده و دري دشت و اين حرف هاي بر زبان روان نبي ساخت مگر ندر با فتي كه مسلم از جمعي از صحابه جوا
سنده را نقل كرده چنانچه قاضي عياض هم بان اقرار نموده كذا سبق اما آنچه گفته تا حال كسي اين قراوت
را نشنيده پس كذب مي رسد و در وقوع نضع است چه اين قراوت را بسياري از اكابر و اعان علم از دانش
شنيده شنيدند و در سلك افادات و روايات خود كشيده و با خراج آن در كتب معتده معتبره مشرف گردیده
حیرت است چنانچه مخاطب بر چنین كذب با نفع حسرت مي فرمايد بار الها مگر آنكه تمام عالم را در ذات مالي منفات
خود منفر گرداند و بيش نيند خودش كه بسياري از اخبار صحيحه و روايات و افادات و آنچه شنيدند نفي شنيدن
آن را پس نايه مد و چنین فرافات از اداني طلبه محصلين مقام صدگونه است عجب است و تفرست چه عا و سلك
كبار و لكن العصبية والعدا يمد على الكذب لانكارا اما آنچه گفته به طور اباحت مقدم تو انيم كرس چون كذا با
سند بروايت جمعي از صحابه ثابت شده و اولالت كلام الهی هم بر آن در مائتي واجمع و اتفاق بر ثبوت جواز ان
واقع و ناسخ مقبول غير ثابت بلكه روايات نسخ از مقدمات اسلاف منفيه است و قدح و جرح آن در يافتن
لهذا اباحت مقدم باشد باريه و دلائل عديده و بر اين كشيده بر عدم حدود نسخ منته از جناب رسالت صلي الله
عليه و آله رسك قبل از اين شنيدى ما انك بجهاد الله اتفاق خود كرده بران قبل از اين ثابت شد اما آنچه گفته و آنچه
گويند كه اين عباسي توحيد منته مي كرس الحق بر اني الزام است بخير تر نه اين عباسي كه نمي كند بلكه بخير تر

جمعی از صحابه و تابعین از معتدین بقریبات و منزلتات سنیه ثابت میکنند چنانچه نمونه آن گذشت و مخاطب سبب
 مزید مجاز از جواب تجویز دیگر و تابعین و علمای متبحرین سکوت و رزیده محض تجویز این عباس فرموده عزراغات سکوت
 تحریر کشیده اما آنچه گفته گوئیم کاش اتباع این عباس در جمیع مسائل لازم بگیرند تا در بره آرن پس خودش است
 آنچه در جواب اول آنکه اهل حق تجویز این عباس بمن باشد را برای الزام نیست ذکر میکنند ایشان حدیث صحابه
 علی بن ابی طالب مقدم است بر اهل حق ایشان فرود آورده اند و جایجا در اثبات مسائل شرعیه دست با قوال و ا
 ایشان می زند پس بجواب این الزام اتباع کسی از غیر معصوم بر اهل حق لازم کردن طرفه حکایره است منتفی است این
 دلیل کتاب جویاب استدلال اهل اسلام کتب محرفه قان اتباع جمیع مافی نزه کتب بر این لازم عازند
 و رسم آنکه کاش در کشف الاسرار شرح اصول بزودی بعد ذکر جواب احتجاج حدیث نجوم در جواب تقلید صحابه گفته
 حال الفاضل امام هذا التصحیح علی القضاة و فهم من لا یحیی تقلید کلامه بالاجماع کلاما عرب فثبت انما ادا به
 اهل البصر باهل البصر اما الاری بعد الکتبات السنیه فی الجای قبله من فی ذلک سووم که کاش مخالفت
 این عباس باشد بعد در مسائل حسنیات شان میگرد و باز تمامی بی محل بر زبان می آورد و در این اثبات
 زود و ترش است این الزام ظاهر و واضح است با آنکه بعد نبوت مخالفت نیز منبری با اهل حق نرسد چهارم آنکه حرمت
 اینست تا در صفت که طوق نهایت اعتقاد و خلفا و کشته خود و در گردن انداخته جایجا و عقائد و اعمال بداهت خلفا خود
 احتجاج و استدلال میکنند باز با اعلام مخالفت اینها افزایند از بس عجب که مخاطب بر این خود الزام اطاعت
 خلفا نمی ناید و راه نصیحت ایشان نمی پیاید و زبان را باز زوی اتباع این عباس از شیعه می آید اما آنچه گفته
 قصد این عباس چنین است که خود بیان تصریح نموده که متعه و راول اسلام مطلقا مباح بود و حالا مضطر را مباح است
 چنانچه مردم و غیره در میت پس جای شکست که مخاطب در این با اعتراف کرده با آنکه این عباس تصریح نموده که
 متعه و راول اسلام مطلقا مباح بود و این اعتراف مخاطب با انصاف برای تکذیب بعضی اسلاف او که سبب
 آنهاک فی الایستفاف حصر نبوت جواز متعه و ضرورت می نمایند و نقلی نبوت جواز مطلق در اسلام می خوانند کافی
 است
 کما سبق و هرگاه با اعتراف این عباس تصریح او جواز مطلق در ازل اسلام ثابت شد این هم برای الزام و اتمام
 کفایت میکند چه بعد نبوت جواز مطلق بر تقیید آن باضطرار و دلیل می باید و بعضی از محققان نفسانی تقیید
 شریعتی می گرد و قول این عباس بجواز شرطی منافی نمی و تجویز متعه است یا تا اگر نیست پس چرا در جواب
 امیرالمؤمنین علیه السلام بر این عباس نهی متعه یافته اند و تا بر این ثابت خواهد شد که در حقیقت اثبات خلفا در

الهدایة

حضرت امیرالمؤمنین عی نایند و آن شاه چهل و حق ایشانست و اگر این قول شافیست با نهی و تحریم متعین پس معنی مستحق
خواهد شد بر خلاف سبب سبب این عباس و لالت بین مناس چه بنا برین ثابت شد که در این عباس نهی عراز
متعده و تحریم آن جائز نبود و نیز سابقا از عبارت عبدالحق و استی که متعه از ابتداء اسلام تا غزوه خیبر مباح بوده و از
عبارت علامه ابن القیم ظاهرست که قبل غزوه فتح جانز نموده پس اباحت متعه از صدر اسلام تا غزوه خیبر با غزوه فتح
متحقق باشد و این زمان بسیار طویل و درازست پس تخصیص اباحت مطلقه متعه بصدد اسلام که از این عباس
تعل کرده معقول نمی شود چه اگر فرض آنست که در صدر اسلام متعه مطلقا مباح و بعد آن حرام گردید پس این را
تکذیب میکند ثبوت امتداد اباحت متعه تا غزوه خیبر با غزوه فتح و اگر فرض آنست که در صدر اسلام مطلقا مباح بود
و بعد از آن اباحت مطلقه باقی نماند و اباحت مقیده بضرورت باقی ماند تا غزوه خیبر با غزوه فتح پس اثبات دفع
اباحت مطلق قبل از غزوه خیبر با فتح بطریق که قابل قبول باشد بفرموده ایشانست حال آنکه هیچ روایتی منتهی است
آنهم که دلالت بر رفع اباحت مطلقه متعه قبل غزوه خیبر کند و کتب ایشان که پیش نظر حاضرست دیده نشد و قد
که قیوح روایات صحاح شان در نهی و تحریم متعه در باقی و مرجع روایات غیر صحاح از افاده ابن تیمیه یاقنی هر
روایات تحریم متعه علی الاطلاق مقذوح و مجروح گردید و قطع نظر از این همه تجویز این عباس متعه را علی الاطلاق
تقیید آن بضرورت شائع و ذائع است و تصریحات ائمه سنییه باین واقع و دلیل تقیید که ذکر کرده مخدوش و
سوءهست پس دعای تقیید اباحت با نظر مقبول اولی الا بصارثا باشد اما قبح روایت تقیید پس معتبر
بر تو ظاهرا میشود و اما کسانی که اباحت متعه از این عباس بلا تقیید بضرورت آورده اند جمعی کثیر و جمعی غیر از
اعلام و صدق تمام اینها از مثل عبدالرزاق و ابن ابی شیبة سلم بن الجراح و نسائی علی ثنی فتح القدیر و ابن المنذر
و ابن جریر طبری و ابن عبد البر و تمس الامم سرخسی و ابن بطال شارح بخاری و زحرفی و بقوی و قرطبی و ابن
جزیری و سیطان الجوزی و سیبک و سقلائی و ابن الهمام و زبیلی و عینی و قاضی ثمان قرطالی و قاضی کلینی
و صاحب کافی و محمد بن محمود حنفی و سیوطی و علی قاری و زرقلانی و شهاب الدین احمد و علاء علی متقی و محمد بن طاهر
گرانی و اولی اند و در مخاطب غیر ایشان سرخسی در بسوط گفته بلغنا عن رسول الله ۳۰ اذ احل المتعه ثلاثا
ایام من الدهر غزاة خزاعا اشتد علی الناس فیها العزبة ثم نهی عنها و نفس المتعته ان يقول لا ملأه الله
لیك كذا من لمة بكذا من الملال و هذا باطل عندنا جاش عند مالك بن اشرس هو انظاره من قول
ابن عباس این عبارت ظاهرست که چنانچه مالک بجهت جواز متعه قائلست همچنان جواز متعه از قول ابن عباس نیز ظاهر

تاریخ
تاریخ
تاریخ

لما يريشود وفخر الدين ابو محمد عثمان بن علي بن محمد بن زبيري ورتبان الصحابي شرح كنه الاقايق وشرح قول
 مصنفه بل نكح المتعة گفته قال مالك هو جائز لانه كان مشرفا فيبقى الى ان يظهر ناسخه واشهر عن
 ابن عباس تحليها وتبعه على ذلك اكثر اصحابه من اهل اليمن ومكة وكان يستدل على ذلك بقوله تعالى
 فاستمتعتم بهن من انوهن فاجورهن وعرضها انه سمعت جابرا يقول تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ابى بكر ونصفنا من خلفه فترجمهم نبي الناس عنده وهو يحكى عن ابى سعيد الخدري في
 ذهب الشيعة ازين عبارت ظاهرست كه تحليل تعدا از ابن عباس بترتبه شهرت وشيوع رسيده واكثر اصحاب
 از اهل يمن واهل مكه مقوله متابعت ابن عباس تجوز سعه كروه اند و ابن عباس استدلال بر تجوز سعه بايكر بر مي نويد
 و نیز ازین عبارت ظاهرست كه در حديث سعه و ذهب بن عباس در تجوز سعه موافق است پس تعبير بفرورت بلار
 باشد و ابو محمد محمود بن محمد يعني در رتبه الصحابي شرح كنه الاقايق گفته و جعل نكاح المتعة وهو ان يقول
 بك كذا امدك كذا ابدا من الممال او يقول متيعه نفسك بلكذا من لدرام مدك كذا انقل متعتك
 كلاه من لفظ التمتع في قال مالك هو جائز لانه كان مشرفا واشهر عن ابن عباس تحليها وتبعه
 على ذلك اكثر اصحابه من اهل اليمن ومكة وكان يستدل على ذلك بقوله تعالى فاستمتعتم
 بهن من انوهن فاجورهن واليه ذهب الشيعة ازين عبارت هم ظاهرست كه تحليل تعدا از ابن عباس شهرت
 و استدلال بران بايكر بر مي نمود واكثر اصحاب بن عباس از اهل يمن و مكه هم قائل بر تجوز سعه اند و در حديث
 و ذهب بن عباس موافق ليس بينهما فارق زير كه ذهب احد را بن عباس وشيعة نسبت كروه پس اگر بن
 قائل با بحت اضطراري مي بود قول او و اليه ذهب الشيعة است نهي آيد و التزام نوع من الاستخدام استلزام
 من مدلول الكلام فرع ثبوت التقييد بليل مقبول تمام وفخر الدين قاضي خان حسن بن منصور بن محمود فرغانه
 در فوايد خود گفته كه لا ينعقد النكاح بلفظ المتعة وهي باطله عندنا لا تقيد الحل خان قال ابن عباس
 ومالك صح الهم ودر رتبه آروايات مسطورست في الكافي نكاح المتعة والموقت باطل وصريح المعتان
 يقول لامرأة تخذى هذه العشرة لا تمتع بلها يا ما قال مالك جائز لان ابن عباس كان يبيحها ويجعل
 العدة فيها خمسة اناخ ودر كافي كذا كتب فقهاء حنفية مذكورست ونكاح المتعة والموقت باطل وصريح المتعة
 ان يقول لامرأة تخذى هذه العشرة لا تمتع بلها يا ما قال مالك و جاش لان ابن عباس حوا لله عند كان
 يبيحها ويجعل العدة فيها خمسة اناخ ودر رتبه شرح ما ي تصنيف كحل الدين محمد بن محمود حنفي مذكورست قال نكاح المتعة

مصنفه
 ابن عباس
 قوله تعالى

مصنفه
 نقله
 من كتابه

في
 النكاح

قوله
 في
 النكاح

اوله في رتبه استله بن علي
 شهيد وقت ملكه

بابل صوت المنة ما ذكره في الكتاب ان يقول الرجل لا ثمرة اتمتع بك كذا مدة يكذب المالك او يقول
خذى هذه العشرة لا تمنع بك يا ما ان تمنع نفسك اياما او عشرة ايام او لم يقل اياما هذا عندنا بابل
وقال مالك هو جائز وهو ظاهر من قول ابن عباس رضي الله عنه انه كان يملك بالانفاق فيبقى الى ان
يفترقوا ثم يبيعون ويكفون وطبقات فيها رشا فعية كفته واشتغل الاحباب منهم ابن الصباغ في التكاثر وقد ذكرنا ما
شاع عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما من تجوزين نكاح المنة ان شاعرا في عصره قال - قالت قد
حلفت سبع حلال كعبتها - يا صالح هل لك في فتوى ابن عباس + يقول هل لك في بيضاء
بمكنته + تكون فتواك حتى يصله الناس + ازين عبارات ونسخت كما صاحب نية تجوز نكاح مستورا ازين
عبارت من جرائم تارة وتارة
عباس مكره فرمود اندوا بن الصباغ انه ذكر كتاب مل ذكر كراهة وتجوز منة ازين عبارات ثم وذا الم كراهة ورويت
ذكر ان در شمار سید و قد مرید شی یا اثری در اشعار حسب فاده ائمه سنه و لیل شهر شان در صدر اول وصحت
چنانچه سید و طی و رساله الا زدر فیه عقده اشراء من الا اگفته هذا جن جمعیت فیه اشعار التي عقدت
فیه اشی من الاحادیث والا فان و ستمینه بالا زدها فیه عقده اشعار من الا فان له فوائد منها الا
على شهر الحديث في الصدر الاول وصحة وقد وقع ذلك في جامع من الحديثين واين مجرد فتح الباري كفته
وقد اختلف السلف في نكاح المنة قال ابن المنذر جاء عن الا وائل الرخصة فيما لا يعلم اليوم جدا
يبين حال بعض الا فضة ثم قال وجوز جامع عن الا ائمة بغير ابن عباس با با احتياقي من المسئلة التي
وهي من قول الخالف لكن قال ابن عبد البر صاحب ابن عباس من مكاة تا ليمين على با احتياقي ثم اتفق فيها الا
على فتحها ازين عبارات ثابت است كه سلف و رفته خلاف كراهة اندوا بن المنذر تصريح كراهة با كراهة اول خصت
ورفته كراهة مست يعني صدر اول تجوز منة كراهة اندوا جامع ازين ائمة سنه بزم تفر و ابن عباس با باحت منة كراهة اند
وهي من ازين بزم هم بزم باري وضع نفوات سنه و تشيعات شان بزم بزم منة كراهة اندوا بن عبد البر زعم تفر
لا بابل ساخته كراهة فرموده كراهة ابن عباس ازين عبارات بزم بزم منة كراهة اندوا بن عبد البر زعم تفر
فشرح الموطا بكذا و تعقب قوله في الخالف الا الروافض اذ ثبت اليوم ازين جمع من الصحابة كذا
واين مستحق باري سعيد و حقا و حقا سما و بنت و بكر و ابن عباس الخ و اول الله و راز الله كراهة ازين
بكمال ظم خود و تركت بجزا سئل مخالف جميع مجتهدين شراخج الكادي عن ابراهيم قال خالف ابن عباس في
تارة ازين بن قال لا دم الثلث من جميع المال و بزمين و رول و سئل مستحق الحج و منة ائمة و بيع صرف في

ص
ت
ع
ال
و
من
ال
ال
ال

ص
اب
من
ن
ال
من
ال

ص
اب
من
ن
ال
من
ال

صلی الله علیه و آله وسلم و او حدیث میکند از ابی بکر و عروایت قول دلالت صحیح دارد بر آنکه جوارشعین را از ابن عباس با خبر
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم سند می ساخت درین باب مخالفت شیخین میکرد و ایشان را مخالف جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در منع شیخین می دانست پس ازین جا ثابت شد که نسخ منتهی اصل ندارد و روایات
تجویم و نهی آن از اقوال قطعیه اکاذیب ظاهر است خصوصاً روایت آنکه بزرگوار نسخ آنرا از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم
علیه و آله وسلم روایت نموده چه اگر عمر بنی خود را سند بکلم بنوی می ساخت این معنی اصلی میداشت بگونه این
عباس امر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم را مخالف نمی او ظاهر میکرد و مخالفت شیخین درین باب ثابت است
و بگونه فتوی بیوز سندی از ادب پس اگر بالفرض عمر روایت تجویم شده از آنحضرت کرده باشد نزد ابن عباس برین روایت
کاذب مخفی بوده پس اثبات روایت عمر نسخ شده از آنحضرت در تحقیق از تفسیح اوست که هم تجویم او طایف
الصلی اثابت میشود و هم بسارت بر فقره کذب بهتان و الله استعان و سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان گفته و در
ان عرقه بزنان بیزن ابی بن عباس اهلکت نفسا و اهلکت للناس فقال له ما هو اعدی قال اباحه
المنعة وقد كان ابو بکر و عمر یخیمان عنهما فقال اخباره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و تجعنه عن ابی بکر
و عمر فقال عرقه ها کانا اعلیه بالسنه منک انهی و اگر کسی گوید که از روایت ابن جریر ظاهر است که مرده ابن
برده بوده ابن عباس نموده ذکر اعلیت ابو بکر و عمر نسبت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم را در بیعت ایشان بر زبان
آورده و ابن عباس سکوت و زریه پس ازین کلام ابن عباس لائق استندال و اجتناب نیاشد که بر دعوه مرده و شد
و سکوت ابن عباس بر دوش لیل ثبات آنست زیرا که میگوئیم که کلام مرده بمقابل فاده قیمته ابن عباس استند
باشد و جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم است لائق اعتقاد و استعانت خصوصاً از ابی و احمد کازرونی و ر
منافع الفتح شرح مصابح آورده از عرقه کان یحدث عن النبی صلی الله علیه و سلم ان فریب خیر نباته
فیبلغ ذلك علی بن الحسین فانطلق الی عرقه فقال ما حدیث بلغنی عنک انک تحدث به تنقص به
حق فاطمة قال عرقه ما الله ما احب ان لی ما بین لثقی و المغربان ان نقص فاطمة حقها لها اما
بعد ذلك انی لا احدث بل بلای ازین عبارت ظاهر است که مرده روایت میکند از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم
علیه و آله وسلم که معاذ الله آنحضرت فرموده در سببیکه زینب بهترین بنات من است و هر یک که را بکرم ازین و ایمان
بشش سیده و با دینی تسبیح روایات مستفیضه اما حدیث شهبیه فائز گردیده قطعا و صحافی و اندک این کذب
اصح للطلان و افزونی است بنیان است و نه یک بر دیلا طاعها و بر آنرا علی خرید عداوت و شدة ناصبیه

خبر
۱
۱
شع

تا مبدیة و ظهور کذب و موضوع فریبه و استبانة عقیده پس مگر کلام این مایه بر کتاب معاند کذاب که بهمان واسطه بر کتاب
رسالت مایه علی الله علیه و آله بافته و تحقیق و از او تحقیق حضرت فاطمه علیها السلام خسته لائق قبول و قابل مسفا
باشد و نه حدیث که بطلان این حدیث و کذب آن و نقص عروه حق حضرت فاطمه علیها السلام بر دایت آن از ارشاد حضرت
امام زین العابدین علیه السلام نیز ظاهر است و نیز این مزم قول عروه را در نسبت نمی تتبع الحج و عدم معل آن بشیخین
معتبره نماند و این عباس را افضل و اعلم و صدق و او حق از عروه گفته نقل روایت ال بر مجمع جناب سالک صاحب
علیه و آله وسلم را بوی که عمر و عثمان را اولیت شخصی منسوب از آن کذب عروه بنایت و موضوع نبایت ساخته چنانچه این مضم
در زاد المعاد و بعد نقل بعضی روایات مناظره عروه با این عباس نقل جواب این مضم از قول عروه گفته فال ابو محمد مع
اندت منی فضا حله و ما قال عرفه من هو خیر من عرفه و افضل و اعلم و اصدق او ثق ثم ساق من
طریق البراز عن الامام جمع عن عبدالله بن درین لادی عن الکلیث عن عطاء و طار من عن ابن عباس جمع
و سئل الله صلوات الله علیه و آله و سلم و ابوبکر حق مات و عمر و عثمان كذلك اول من نهي عنها معونه قلت عجلت
ابن عباس هذا رواه الامام احمد في المسند الترمذی قال حدیث حسن و سکوت ابن عباس بتسلیم محمول
بر آنکه بسبب ظهور زینب و عفا و بواج اعراض فرموده چه این عروه اولاً بمقابل ارشاد جناب سالک صاحب علی الله علیه و آله
نهی شیخین بآنکه کرده و ظاهر است که هرگز نمی کسی کائنات کان مقابل ارشاد آنحضرت نمی تواند شد و آتینا با وصف تنبیه
ابن عباس بر شرافت این مقابل و معارضه از جواب غفلت میدارنده بهمان عناد و دلداد تمسک مانده و جواب فاده
ستیند این عباس بر طریق اهل علم توانسته تا پارسا مثل جمله مقلدین که حسان مجزش عن و حق متوجهین خود بی دلیل
میشوند صرف اعلیت شیخین نیست تبعیت شان آورده و چگونه مجرد اعلیت تبعیت کسی نیست بتسلیم دلیل
را حکم شرعی میتواند شد این را اطفال هم می فهمند چه چاه خصلین ذاکا بر ملا پس حقیقت این تمسک افشش استغ
از حبارت اولینش بوده با آنکه اعلیت تبعیت هنوز محل نزاع و مطالب با ثبات و میان بلکه بین بهمان و
پز بیان ست پس اگر ابن عباس بلا خطه زینب و عفا و عثمان و لغت عروه سکوت و اعراض زور کرده باشد
هرگز دلیل تسلیم نمی تواند شد و قد سبق من الدلائل علی جیه استکوت اینی من التکثار و الا کثار کیفی نهانک استکوت
و الصموت و حال اعلیت شیخین از با حث سابقه بر ظاهر است که بعد ملاحظه آن عاقل این بهمان را تصدیق نخواهد
کرد چه چاه ابن عباس با جمله هر چند بطلان پز بیان عروه و مسانت جواب ابن عباس و عدم مضرت سکوت او بر
ظاهر است لکن محمد و حسن توفیق حسب فاده این القیم تمیز رشید این تمیز که از اعطای مضمون و جمل محض

اینست ثابت کرده میشود و کلام ابن عباس نهایت تین و زین جواب و جواب علماء محققین است و معارضه عروه خارج
از جواب محصلین بجز طریق زمره باطلین معاندین است و همچنین اقتراض اخیرش لائق توهمین و سکوت ابن عباس
نیز غیر تحقیق اولین و الحمد لله رب العالمین باید دانست که ابن القیم در زار و المعاد و مقام رب بر این سخن صحیح گفته قائل
عبدالله بن عمر بن ساله عنهما قال لکن بالذی یخافان رسول الله صلی الله علیه و سلم احق ان یقعوا بی و قال
ابن عباس بن کان یعارضه فیما بانی بکرم و محمدی شایان تنزل علیکم بحار من السماء اول قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم تهوین قال ابو بکر و عمر فهذا جواب لعلماء الجواب من یقول شیطان و ابو هریرة علم الله
صلی الله علیه و سلم منکة فهلا قال ابن عباس عبدالله بن عمر ابو بکر و عمر علم الله صلی الله علیه و سلم
تا اولی که یکی احد من الصحابة و الا احد من الکتابعین برضی بهذا الجوابی دفع نص من رسول الله صلی الله علیه
و سلم هم کانوا علم بان الله و بسؤله و اتفق له من ان یقدها علی قول المصنوع و غیر المصنوع ازین عبارت
ظاهر است که ابن عباس یک معارضه او در متعه الحج با بی کرد و عنونه گفته که قریبت که نازل شود بر شما سنگی از آسمان
می گویم که گفت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میگویی که گفتند ابو بکر و عمر ابن القیم این جواب ابن عباس را
نهایت پسندیده که از جواب علماء است و جواب یک نیکه میگویند که عثمان و ابو ذر اعلم انه برسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نه پسندیده و قول ابن قیم فهلا قال ابن عباس عبدالله بن عمر ابو بکر و عمر اعلم برسول الله منا ظاهر است که جواب
با طاعت ابو بکر و عمر قابل آن نیست که ابن عباس و ابن عمر را بر زبان آرند پس ثابت شد که تمسک عروه بان در حدیث
ابن جریر باطل محض و مخرافت بحت است و از قول اولی که احد من الصحابة الخ ظاهر است که کسی از صحابه و تابعین را
باین جواب غیبت پذیرفتند شد که چون عروه بهین جواب در حدیث ابن جریر در رد متعنه و بهین متعه الحج
که ابن القیم در باره آن توهمین آن جواب یکسند تمسک نموده امری را که کسی از صحابه و تابعین اضی بان نبود اختیار
کرده خود را از طریق رضیه علماء صحابه تابعین خارج ساخته نرود مثال و تخریج جهال بانته و از قول ابن القیم هم
اکنون اعلم بان الله ظاهر میشود که عروه درین جواب نهایت بی دینی و ضایع جهل عدوان و مجازفت و طغیان را
کار فرماده که تقصیر می نیز معصوم بر قول معصوم فرموده پس هرگاه بوجه مدیده کمال شناسمت این جواب
عروه در باره متعه الحج ثابت شد نهایت خطا است آن در حدیث ابن جریر نیز ظاهر میشود که این حدیث نیز
شامل است بزرگ متعه الحج و قطع نظر از این متعه آنست که متعه الحج سیدایش ابن جریر در یک سلسله است

فان الله اعلم بان الله ظاهر میشود که عروه درین جواب نهایت بی دینی و ضایع جهل عدوان و مجازفت و طغیان را کار فرماده که تقصیر می نیز معصوم بر قول معصوم فرموده پس هرگاه بوجه مدیده کمال شناسمت این جواب عروه در باره متعه الحج ثابت شد نهایت خطا است آن در حدیث ابن جریر نیز ظاهر میشود که این حدیث نیز شامل است بزرگ متعه الحج و قطع نظر از این متعه آنست که متعه الحج سیدایش ابن جریر در یک سلسله است

ظایر تکب الغسل والتفریق الامن لیس الخلف تحقیق والله ولی التوفیق وکلام عاقل باور توان کرد که جواب هر دو
متعبر الحج نهایت شنیع و ضعیف باشد و در باره متعه الناس صحیح و مقبول بل نه الا کلام مجنون و محمول حج این عباس بن
جواب مرده و در باره هر دو متعه استجاب کرده و نافه و نموده که مرده متعالی شیخین از متعین با تخریب خراب براتی با
ساقی الله علیه و آله و سلم متعین را که ابن عباس نقل کرده و میکند و این معنی خود مثبت غایت شتمت این طرفه
پس کمال عجب که کلام ابن عباس و در باره متعه الحج بر سر و چشم گذارند و از قبول کلام او و متعه آنها سزاوارتر
صحیح بین الروایات مقتضی آنست که کلام ابن عباس را ابن القیم ذکر نموده و معنی پوشکانی که تفریحی بمقابل ابن زبیر
متعین بوده و نیز ابن القیم در زاد المعاد گفته فضل اماما فی حدیث ابی لاسوه عن عروة من فعل ابی بکر و عمر علیهما
والانصار و ابن عوف قد اجابا بن عباس فاحسن جوابا یفکیف یجوابه فی ذی الاعمش عن فضیل بن عمر
سحید بن جبیر عن ابن عباس تمخ رسول الله صلی الله علیه و آله فقال عروة انما ابوبکر و عمر عن النعة
فقال ابن عباس انما یسئلون اقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تقول قال ابوبکر و عمر قال
عبد الوهاب ثنا عمر بن یوب قال قال عروة لا بن عباس الا سئلی الله ترخصه المنعة فقال ابن عباس
سئلتک یا عدیة فقال عروة اما ابوبکر و عمر فلم یفعلوا فقال ابن عباس ما اریکم نتهیا عن یومئذ
احدکم عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عدیة عن ابی بکر و عمر فقال عروة انما العلم بسنة رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و اتبع لها منک فی صحیح مسلم عن ابی سلیمان ان عروة بن الزبیر قال لرجل من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من الناس بالعمرة فی هذا العشر لیس فیها عرفة فقال الا لا تسئل ما من
ذلك قال عروة فان ابوبکر و عمر لم یفعلوا ذلك قال الرجل من ههنا هلکم ما اذی الله عزه یجزل الا
سبعذتکم فی احد ثکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تخبر فی ابی بکر و عمر قال عروة انما والله کانا
اعلم حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منک فسکت الرجل ثم اجاب ابوبکر بن حزم عن عروة من قوله
هذا یجواب تذکره و تذکره جوابا باحسن منک شیخنا قال ابی حمیل و معنی نقول لعروة ابن عباس علم استتر
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر منک و خیر منک و اولی بهم ثلاثهم منک لایسک فی ذلک
مسئلوی عائشة قالوا منین اعاد صدق منک ثم ساق من طریق التوفیق عن ابی اسحق السبیعی عن
عبد الله قال قالت عائشة من استعمل علی المویم قالوا ابن عباس قالت هل علم الناس بالحج ازیر عمارت
و اضع است که جواب ابن عباس از حج مرده نهی ابی بکر و عمر و احسن و کافی و برای مرض شکر و تشکیک

محمول

صالح
سیاق
حجته

که ابن القیم این جواب را پسندیده و منع آن نموده و از آن کافی و وافی دانسته و ابو محمد بن حزم از خرافت ثانی عروه که بعد
 جواب کافی ابن عباس علاج و وسوس تمسک باعلیت شیخین کرده و نیز جواب اده و از زرد کرده و سکوت ابن عباس را
 از رد آن موجب تسلیم دانسته و حاصل جواب ابن حزم است که ابن عباس اعلم است نسبت حضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و علم است باین که بر عمر از زرد و بهتر از وادلی است بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شیخین از زرد و شک
 نمی کنند و این با پسلی یعنی هرگاه ابن عباس علم است نسبت عالم کمال شیخین باشد کلام ابن عباس که مخالفت شیخین را
 با رشاد جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بجوی تحریریه و نهی از استعمال حکم شرعی قابل التفات دیده و لکن
 اعتبار و تمام و مقبول است بدین ایجاد باشد و احتیاج عروه باعلیت فرعی شیخین بر تقدم نبی ایشان و مقابل آن با حکم
 جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم مانع از طریق سداد و رشاد بلکه محض ضلال الحاد و غایت فتنه و فساد پس بعد از آن
 از اناده ابن حزم هم کمال شناعت خرافت عروه و عدم مضرت سکوت ابن عباس و امراض و از زرد نگارنده عروه ظاهر
 و با هر گردید نیز از اناده ابن حزم ظاهر است که حسب تصریح حضرت عائشه که علم و هدایت است از عروه اعلیت ابن عباس
 صحیح ثابت است و هرگاه اعلیت ابن عباس صحیح است تصحیح حضرت عائشه متحقق باشد اعتماد بر قول او باید کرد
 نه آنکه دست باعلیت شیخین باید زد و چه ظاهر است که فرض ابن حزم از ذکر اعلیت ابن عباس درین مقام نیست
 اگر ثابت تمام و اعتبار قول ابن عباس رد احتیاج و تمسک عروه باعلیت شیخین فاکنط بجهاد غلط و الدین و تهازل
 الحق من اللین فلا یفرک بعد فرافات الجالبین علی انفسهم الحین و المرجین شده عقولم الشین علی الزین و باید دانست
 که بر چند راوی روایت ابن جریر اقتصار بزرگ است جواب ابن عباس از مقابل نبی شیخین با حکم جناب سالتاب صلی الله
 علیه و آله و سلم نموده که انهم برای اثبات کمال شناعت جسارت عروه و من مانکه کافی و وافی است لکن ازین روایت
 که ابن القیم ذکر نموده و ارسال که ابن عباس بر محض استجاب گفتا کرده بلکه بصراحت تمام استحقاق عروه و اما شکر
 برای عذاب بیلارباب بیان فرموده چه از روایت یوشک ان نیرل علیکم حجاره من السماء ظاهر است که ابن عباس
 چندان این معارضه شرح و دانسته که استعجاب تزل حجاره عذاب در عابض خلاصن اکبیل بر اینها کرده خصار
 استعجاب تزل حجاره العذاب علی هؤلاء و ان کتاب حتمنا علی ابائنا الاستجاب از روایت سعید بن جبیر که ابن القیم
 نقل کرده ظاهر است که ابن عباس بجهاد عروه که معارضه ابن عباس بیکر نهی بود که عمر از زرد کرده کلامی گفته که حاشا
 است که می بینم آنها را که پاک شوند که من میگویم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفته و تو میگوئی که
 ابو بکر و عمر چنین گفتند یعنی قول ابو بکر و عمر استعمال قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می غایب و آری

شهر چون ابن عباس این عرض شنید تبصریح صحیح او را بلف باقی گفت و هلا منع او از منع اعتنا نکرد
 بلکه استدلال بر توجیز آن بفرمود آن در زمان جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و این خبر بحجاب این
 استدلال متین حرف درست توانست راست نامچاز زبان فراموش تو ان تهدید و وعید شده بر کشاد و حکما
 معارضه عبدالله بن زبیر را بن عباس در سینه صحیح علم سابقا منقول شد و نووی در شرح صحیح مسلم گفته قول ابن
 ناسا اعمی الله قلوبهم کما اعمی بصرهم بالمشقة یعنی در جمل یعنی در عرض یا بن عباس قول که آنکس بخللف
 حیاف بخللف بکسر الحیم قال ابن کثیر غیر بخللف هو الجافی و علی هذا قبل ان جامع بینهما توكید الاختلاف
 اللفظ والجافی هو الغلیظ الطبع القلیل الفهم العلم کلا و بعد عن اهل ذلك و ابن القیم در زاد المعاد گفته
 و کیف تقدم و رایة بلادل بن الحرث علی و آیات الثقات لا ثبات جملة العلم الذین و لعن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم خلاف و رایة ثم کیف یکن هذا تا بیان رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابن عباس
 یفتی باغیا لفه و یناظر علیه طویله عمره بمشهد من الخاص العام و احباب رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر
 و لا یقول لرجل واحد منهم هذا کان مختصا بنا لیس لغيرنا حتی یظهر بعد موت الثقات بان باذکر ان بری و
 بروی اختصاص ذلك بهم ازین عبارات ظاهرست که ابن القیم بر روی بلادل بن عمارت متضمن اختصاص فرسخ
 اصحاب که نسائی و ابوداؤد و امام احمد بن حنبل روایت کرده اند استدلال کرده با آنکه بگویند ثابت شود این خبر از
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه ابن عباس فتوی بخلاف آن میداد و مناظره میکرد بران طول عمر
 خود بشهد خاص عام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متوافر بود و نمیکفت برای ابن عباس بروی از اصحاب
 که فرسخ مختص بود با و نیست برای غیر ما آنکه ظاهر شود بعد موت صحابه که ابوداؤد اعتقاد میکرد و روایت می نمود
 اختصاص فرسخ صحابه و ظاهرست که همین تقریر در رد روایات و آله بر تخریم سعه ثنسا و ابطال روایت اختصاص
 آن صحابه جاریست پس میگویم که بگویند این اخبار ثابت شود از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه
 ابن عباس فتوی میداد بخلاف آن که تخریم میکرد متعرف را و مناظره میکرد بران مسئله خاص عام و اصحاب حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله متوافر بودند و نمی گفت مروی از ایشان که سعه نساختن بود بجای ابد اباحت حرام
 گردید آنکه ظاهر شود بعد موت صحابه که ابوداؤد اعتقاد میکرد و روایت می نمود اختصاص سعه نساختن صحابه که ذکره
 مسلم فی صحیح و نیز ظاهر شود روایات مدیده تخریم سعه شکره تا فتنه عظیم و اضطراب فاشست بخلاف شدید
 که ماقبل متدبر را تخریم میاورد و موجب و پریشانی می اندازد و اگر گوی که عدم ظهور روایت صحابه بر ابن عباس متص

ص

مشقة
نفس
عربی

در تعجب است بلکه در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درین باب عیاس تحقیق است پس مجابست با کبر روایت
 در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر این عیاس برین باب نقل نمی شود برای او قبح و بوجوه مست بود چه حدیده که شایسته
 دانستی و بعد نبوت است بر این عیاس بر توجیه معتاد از حدیث صحیح مسلم عاقلی شک در بطلان آن نمیکند و چگونگی بر این
 با چار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کبر اخذت با قتراف مخاطب مفید تعیین است عمل نمیکند و رجوع از آن نمی نمودند
 این حکایت الانزم والبر حقیقه بالکذب الکردوان تدوانها انفس الکره والجد و محبت ناکه چنانچه مناظره ابن عباس
 با عروه در ستمه الحج منقول است همچنان مناظره ابن عباس با عروه و ستمه نسا از همین روایت ابن عمر ظاهر است
 مناظره ابن عباس با عبد الله بن زبیر درین باب علاوه بر آنست پس بر لیلیک تفسیر طول عمر شمس در شام عام و شام
 ابن عباس در ستمه الحج ثابت خواهد شد بجان دلیل یا اولی از آن قید و مناظره ابن عباس در ستمه حج
 مستحق خواهد بود و نیز تفسیر در مشهور مذکور است اخرج عبد الرزاق عن خالد بن لهيا عن قال خص ابن
 عباس للناس في المنعة فقال لرا بن ابي عمير ان تصاري ما هذا يا ابن عباس فقال ابن عباس فعلت
 مع امام المتقين فقال ابن ابي عمير اللهم غظرا انما كانت لمنعة رخصته كالخرف من الخالي المبتدع والدم وحم
 الخنن من ثم احكم الله الدين بعد زين روایت ظاهر است که ابن عباس تجویز ستمه برای مردم فرموده بی عیب و عار
 و هرگاه ابن ابي عمير افاض بر آن کرد باز هم رجوع از آن ننمود بلکه علی رغم آنف ابن ابي عمير اثبات جواز آن بود
 در عهد کرامت عهد جناب سالت علی الله علیه و آله و سلم کرد و حقیقت تجویز خود ظاهر فرموده و اما سکوت ابن عباس
 بر روایت ابن ابي عمير بعد تسلیم ضرری ندارد که نشان آن خوف تقییه بوده باشد چنانچه روایت نافع دلالت دارد بر آنکه
 ابن عباس در زمان عمر بسبب خوف و قوی سبوز ستمه نداده و نیز محتمل است که بنا بر ظهور فرید بطلان هذیان ابن ابي عمير
 افاض از جوبش فرموده باشد علی قیاس مذکوره ایسکه فی سکوتات الشافعی و غیر ذلک معاشرت سابقا و باید دانست که
 ابن ابي عمير محامی نیست چنانچه ابن جبر حقه در تهذیب التهذیب ترجمه گفته قال ابن ابي حاتم لیست له حجة نهی
 و در تهذیب التهذیب گفته عبد الرحمن بن ابي عمير انصاری البخاری یقال ولد فی عبد النبی صلی الله علیه
 و قال ابن ابي حاتم لیست محبته پس قول ابن ابي عمير معارض قول ابن عباس نمی تواند شد و در صحیح بخاری
 در کتاب النکاح مذکور است من ابي جرق قال مع ابن عباس سئل عن ستمه النساء فرخص فقال حنی لانا
 ذاک فی الحال تشدید فی النساء قلنا و نحوه فقال ابن عباس نعم این روایت مرجح دلالت میکند بر آنکه ابن
 جبر سوال سائل تجویز ستمه نموده و هرگاه بعضی موالی او گفت که بر این نیست که این معنی یعنی تجویز ستمه در حال

سور

عنه
عنه

ص

تشهد بود و در زمان یکی بود یا مثل آن ابن عباس گفت که بل این معنی موجب ثبوت تخصیص و تعقیب جواز متعه بحالت ^{مشطرا}
 نمی تواند شد و در **اول** آنکه جایز است که فرض این مولی آن باشد که تجویز متعه از جناب سالتاب علی الله علیه وآله
 حکم در وقت شدت حال و قلت زمان واقع شده بود و این مبنای تصدیق آن کرده و ظاهر است که از صد و حکمی در
 زمانی و عالی تعقیب آن حکم بآن زمان و حال لازم نمی آید چه در تخصیص و تعقیب برنت که در اصل الفاظ تجویز و حکم تعقیب
 واقع شود پس اگر در حال شدت و قلت زمان بلفظ عام یا مطلق تجویز حکمی واقع شود تخصیص آن لازم نمی آید
 پس از چه تصدیق وقوع تجویز متعه در حال شدت و قلت زمان لازم نآید که ابن عباس تصدیق تعقیب جواز تجویز
 ضرورت کرده باشد که تعقیب تجویز را بنا برین خود آن مولی او ماکرده تا با اقرار ابن عباس باین تعقیب چه رسد
 و **و** هم آنکه بالفرض اگر فرض آن مولی تعقیب تجویز بحال ضرورت باشد باز هم از تصدیق ابن عباس باین تعقیب
 بطلاق اول لازم نمی آید چه اول این مبنای مطلقا تجویز متعه نموده بلا تعقیب بعد از آن محتمل است که بنا بر خوف تعقیب
 تصدیق تعقیب کرده باشد چنانچه بیخوف عمر مسئله مول بلکه همین مسئله متعه در حیثش ظاهر کرده پس اگر تصدیق
 تعقیب بضرورت نیز بخوف و تقیه کند چه بجهت بالفرض اگر در اول این روایت جواز متعه نزد ابن عباس بحال ضرورت
 باشد باز هم بطلاق روایت و آیه تحریم آن ظاهر میشود چه اگر متعه حرام می شد محض قلت نسا و شدت شبق مجوز
 نمی شد چه ضرورتیکه مجوزا کل میتة و ارتکاب حرام میشود آن ضرورت خوف تلف و ضیاع نفس است و مجوز و قلت
 و شدت شبق مجوز حرام نمی تواند شد و نیز در مشور و کور است اخراج عبد الله الزراق و ابن المنذر بن طریق عطا
 عن ابن عباس قال یوم الله عما کان الملعنة الا اذ حد من الله رحم بها امة محمد و کولوا نهیة عننا ما احتاج الی
 الننا الا شقة قال و علی لقی فی سوترا النسا فا استمتعتم به منهن الی کذا و کذا قال و لیس بینهما و لثة
 فان یدی اهما ان ینراضیا بعد لاجل فعم وان تعشا فتم و لیس بینهما نكاح و اجزا ینسمع ابن عباس یراهما ان
 حلاله این روایت که عبد الله الزراق و ابن المنذر که از اکابر و اعوانم محدثین و شایخ و ارکان معتدین ایشانند نقل
 کرده اند و دلالت دارد بر آنکه ابن عباس بعد و محارمت در حق عمر گفته که بنود متعه که جمعی از بنایضه اگر حرم کرده بود
 خدا باین امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را اگر نمی بود نمی او یعنی عرازان متعه محتاج نمی شد بسوی زمان اگر آنکه
 یا بدستخنی و این کلام دلالت و نحوه دارد بر آنکه عمر رحمت خدا بر او داشته رحمت را بر نعمت تبدیل ساخته یعنی معارضه خدا
 بحال مراجعت نموده مردم را در وبال و نکال زمانند و آنچه او بجایه که تصدقی بر بنندگان ترجم کند و متعه را بر
 نشان شرعی سازد و مکتوب حاکمیت خدا آغاز و مصلح مریخ در دین اندازد و تجویز مطلق الهی مردم را در زمان و

و حرام آن نزد و نیز این روایت دلالته دارد بر آنکه تجویز شده و سوره نسا و آیه فاستمتم به من من شیه و نیز این روایت
 دلالته دارد بر آنکه عطا از ابن عباس شنیده که او گفته را آن نیز ظالم میدانیم یعنی نسخ آنرا باطل محض و اقرا و بحت اتفاقا میکنند
 و تقریبی در تغییر خود و تغییر آیه فاستمتم به من تا آیه گفته قال مقاتل یعنی بدل منعه و وی عطا عن ابن
 عباس است قال ما كانت المنعة الا منعه من الله بواجده الا منعه لولا انهم علموا من عندها ما ذلوا لاشق و ابن شيراز
 صاحب جامع الاصول در نهضت گفته و فی حدیث ابن عباس ما كانت المنعة الا منعه من الله بواجده محمد صلی الله
 علیه و سلم لولا انهم علموا ما احتاج الی الله الا لاشقوا ای لای قلیله من الناس انهم و در مجمع البحار مذکور است و
 فی حدیث المنعة لولا انهم علموا ما احتاج الی الله الا لاشقوا ای لای قلیل من الناس قلیل و لاشقوا ای لای ان
 شیئا ای چیزیست علی آن که لای واقعه اما احتمال رجوع ابن عباس از تجویز شده که طیبی غیره ذکر کرده اند پس باطل
 محض و کزانی بی صحت و باطل میکند آنرا افاده این مجرد وقوع الباری که گذشت چه از ان مراد است و نخست که اول
 اشتباه حکم آیه قرآنی بر ابن عباس باطل و ناجائز است و ثانیاً اگر فرض شود اشتباه بر او در زمان نبوی است
 بر او بعد از حضرت با صحت از جواز ندارد و دیگر دلیل آنکه بطلان عدم اطلاع جائز و دیگر اصحاب بر نسخ شده که گذشت
 نیز در مقام جاریست و علاوه بر ان بطلان این همان بوجود دیگر نیز ظاهر است اول آنکه از روایت ابن علی که از
 کثره اعمال منقول شده ظاهر است که ابن عباس با وصف اطلاع بر نفس عمر از نسخ تجویز آن سیکو و او را باطل است
 هم درین باب مخالف جناب رسالت صلی الله علیه و سلم می دانست پس میگویم که نهی جناب رسالت صلی
 علیه و سلم صلی است یا نه اگر نهی جناب رسالت صلی نهی است پس برین تقدیر رجوع ابن عباس
 از تجویز شده باطل محض است که چگونه ابن عباس بعد از این همه اصرار و اهتمام در تجویز شده که نهی هم اقتضا کرده
 و ایشان را مخالف حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم درین باب ظاهر بود رجوع از تجویز شده کرده باشد یا نه
 برین تقدیر مطلوب باطل محض حاصل است که رجوع ابن عباس فرض شود که بنا برین تجویز او بر حق خواهد بود و رجوع
 او باطل و اگر نهی از حضرت از نسخ صحیح بود پس ابن خطاب تسک آن کرده یا نه اگر تسک بان کرده چنانچه در
 روایت ابن ماجه بافته اند پس برین تقدیر مخالفت ابن عباس که از روایت ابن جریر و غیر آن ظاهر است دلیل
 ساطع است و بر مانع قاطع بر آنکه ابن عباس عمر را در نقل نهی شده از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 در نسخی می دانست که با وصف آنکه عمر نقل نهی شده از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم کرده باز این
 جمله آن که در کتب صحیح از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم شده را تسک شده تجویز تحلیل شده که در هر گاه حرمه

و کفری شیخین که از این تجویز باز نه آمد بلکه مخالفت شان با جناب سالتاب با استجاب زمتا بله نهی
شان با تجویز انحضرت روشن و میرین فرمود و هرگاه ابن عباس عمر را در نقل شی متعه کاذب دروغگو استیانت
بهتر از عمر است پس تنبیه کرده که ابن عباس با جناب او رجوع از تجویز متعه کرده باشد اما انیکه عمر او صفحت شکر
جناب سالتاب علی الله علیه آله وسلم از متعه تمسک بان نکرده و اظهار آن نموده ازین سبب ابن عباس شی اورا
از متعه لائق اعتقاد نداشت و تجویز متعه کرده و هرگاه مطلع بر آن شد رجوع از تجویز پس اولاً حسب استدلال
التنودی با جری فی السقیفه علی اطلاق النص علی الخلافة مطلقاً عدم تمسک عمر و تخریم متعه نهی جناب سالتاب
صلی الله علیه آله وسلم با وصف نزاع در آن دلالت دارد بر آنکه نهی متعه از انحضرت صحیح نبود و هرگاه نهی متعه از
صحیح نباشد چگونه ابن عباس بعد از همه اصرار و اتمام در تجویز متعه بسبب نهی موضوع رجوع از تجویز شروع کرده باشد
و نیز بنا بر این ثابت میشود که بنا بر اعتقاد ابن عباس عمر تخریم متعه از طرف خود کرده پس ابن عباس تخریم عمری را
باین سبب باطل دانست و هرگاه از کسی دیگر نهی نبوی جماع کرده رجوع بان کرد و درین صورت نیز طعن از عمر ساقط
نمی تواند شد هرگاه نزاع ابن عباس عمر خان جسد و متهور بوده که ترو او نهی عمری از متعه بلا استناد بهی نبوی
بوده پس ثابت شد که ترو ابن عباس عمر غیر عادل و غیر لائق خلافت بوده که مکمل شری را که موافق واقع بود از او
قبول کرده و دو هم انکه همین تقریر که در دلالت روایت ابن جریر بر اطلاق جماع ابن عباس بر زبان تلم فیت
روایت لولانه میهنها اما اجاج الی الزمان الا شقی که از در مشهور و غیر آن گذشته دلالت دارد بر اطلاق جماع علی
سواء انکه حسب تعریحات محققین و حقائق انکه سنیه عدم رجوع ابن عباس از اباحت متعه استمرارش بر این سبب
ثابت و محقق است حکایت الرجوع لایمن و لایمنی من جموع فانها عندنا علیهم کذب موضوع و بیان مردوع و علقه
ابن کثیر شافعی در تاریخ خود گفته و قد کول بعض العلماء ان جمیع عن حدیث علی بان موقع فیه تقدیر
و تاخیر انما الحفظ ما و احوال احسان علیا قال لابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن
المنعة و عن لحم الاحلایة و من غیر قالوا فاعتقدوا لکروی ان قوله من غیر طرف للنی عنهما و لیس
کذلك و انما هو طرف للنی عن لحم الاحلایة و اما نضح المنعة فله یکن انظر فی انما جمعة کلان
علیاً بلغة ابن عباس اباح لحم الاحلایة و نضح المنعة کما هو المشهور عند فقال علی انک امرت انما ان
رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن نضح المنعة و عن لحم الاحلایة و من غیر مع الیهین این یلم
علمان علیهم فی عقادته انما نضح و الی هذا التفرد یکن سئل شیخنا ابی الحجاج المزنی و مع هذا ما رجح ابن

ابن عباس همان دنیا هبنا لیهذا المختار الخ ازین عبارت ظاهرست که اباحت نکاح متع از ابن عباس بجز مشربت است
 و ابن عباس از اباحت متع رجوع کرده و با وصف آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نبی از ان علی با برودت بر اباحت
 بپوشیده است بابت نافه و علی بن زین العابدین علی بن ابی طالب گفته اند فی کلوم فقها شاکا ما انھی من نکاح المتع
 فخر القسین الذی لو بلغ ابن عباس من خوا الله عنده لیستم علی القول باباحته لکن تخاف ان نناغلق فی ذلك
 طاعة العلماء انھی ازین عبارت ظاهرست که حسب فاده فقها کتفیر نهی نکاح متع با ابن عباس سرسیده و بجهت
 اوست بر قول اباحت متع برای خائفان نافه خلاف کافر علماء و زین باب نموده پس ثابت شد که رجوع او از
 اباحت باطل و کذب بی جهت است و روایت رد جناب امیر علیه السلام بر ابن عباس بیان نهی متع برای او بهمان آنست
 و در فقه پیروی و شهاب الدین احمد و حنفی الحنفی شرح سنن ابی حنبله با الفقه المربع الذی اولیغ ابن عباس
 العسیر علی طهاغا لفا لکافة العلماء حکایة الرجوع عنه لوضع بل صرح کما قال بعضهم عن جمع من السلف انهم
 وافقوا فی العمل لکن خالفوا فی القول لای تذب علیه احکام النکاح انھی و علام ابن حجر که حماد و مناقب و اهل الزین
 یزید بن مخالف بنیدی و تبریح ابن زین و زینان در شرح شمائل تبریحی بر محمد بن زینری امام اهل شیخ الاسلام
 امیر المؤمنین فی الحدیث است و کتاب فتح الباری که حسب فاده مخاطب درستان و حکیم صحیح بخاری گفته قال ابن
 بطال فی اهل یمن و مکة بن ابن بکس لیس باحة المتعة و منی عند الرجوع باسانید ضعیفة و اجازة المتعة
 ضائع و هو مذهب الشیعة ماعدا ابن بطال گفته که روایت کرده اند اهل یمن و اهل کوفه از ابن عباس اباحت
 متع را و روایت کرده شد از و رجوع باسانید ضعیفة و اجازت متع را و صحیح است و این مذهب شیعه است انھی ازین
 عبارت ظاهرست که مذهب ابن عباس مذهب شیعه است پس تعیین اباحت با نظر از ان که اولیغ بشیر باشد
 ویژه از ان و نخست که اسانید روایات رجوع ابن عباس ضعیف است پس شکی نیست از تعیین رجوع ابن عباس
 از تعیین رجوع و دو سوس است و الله العالم من نکر کل مثل خاسر فلان علی ماری در فقه شرح مشکوٰه گفته و العجب من
 الشیعة انهم اخذوا بقول اهل ابن عباس و نکر کل مذهب لیس فی قول الله عندهم فجمع مسلم ان علیا رضوا لله عندهم
 ابن عباس یلین فی متعة النساء فقال هبل یا ابن عباس نافی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یمن
 خیر من نحو الکفر لا فیسیتة قال ابن الهمام بدال علی انه لم یرجع حیون قال له علی ذلك ما فی جمیع مسلم من هرقة
 بن ان زین عبد الله بن الزینیر قاریة قال انانا اعمی الله قلوبهم کما اعمی ابصارهم ینقون فی المتعة یدر من حیث
 فتاداه فقال انک لجلیف کاف فلعمری لقد کانت المتعة تفعل فی عبد امام المتعین یرید رسول الله فقال

فمنه
 من قول
 ابن عباس
 من متع
 من

ص
 غایب
 ازین
 نکاح

فصل
 فی
 نکاح
 المتع

از آن میں خبرت نفسک فوائده لیس فظنا لا یجوزک باجماع الحدیث و در امامان ائمه علیهم السلام نیز در حدیث
 از ابن عباس **هو الرجل المرص به مکان قد کفر به و فلذا قال ابن عباس** **بیرکما اعمی بصره و هذا انما کان فی حدیث**
خطه فلما بنی بصره و فاعلمه فقد ثبتت ذمته المقول علی جوارحه ازین عبارت در نیست که ابن عباس
تأخلف ابن عباس بن جریج بن مسعود و بر تحلیل آن مستقر بوده و حکایت روایم حضرت امیر المومنین علیه السلام با در رسانیده
ایشی حسب فرعون ابن الهمام با که جناب امیر المومنین علیه السلام ابن عباس را خبر داده از آنکه جناب سالک علی الله علیه
و آله و سلم نجی از ستم فرموده از ابن عباس علی بر انبار حضرت مکر و بر تحلیل و اباحت ستم فرموده و هر گاه ابن عباس
بر انبار حضرت امیر المومنین علیه السلام علی حسب موهوم عمل نکرده باشد هیچ عاقل تجویز نخواهد کرد که انبار دیگری از تحلیل
و اباحت ستم رجوع کرده باشد و هر گاه حسب آیات و افادات اکابر اساطین و جهادیه متحققین قول ابن عباس بجز
ستم و احرام را و بران و عدم رجوع از ان ثابت شد نهایت شناعت خرافات موضوعات و اکاذیب مغزیات و
و غایت قطاعت تعصبات فاشحات این خضرات و رانبات تحیم آن از روایات و آیات و کمال تفسیحات و استنباطات
شان بر تجویز ستم ظاهر شد که اگر این و آیات و نهوات و علی سیداشت بر گزینند افادات اساطین خود اینها
منی شود که ابن عباس انهم طایلت شان اعلی بر این روایات و دوات این آیات بهم رسانیده تمام هر تنبک
و تحلیل حرام باشد و کسی از صحابه تنبیه و هم برین ضلال مرص کرده و تنبذی از فضائل ابن عباس هم درین جا مذکور میشود
تا کمال شناعت آنرا و افادات تحلیل حرام و عدم او را در آیات خالق نعمان و اما ویت سرور امام علی علیه
و آله و سلم حسب افادات ائمه شیعه ظاهر و با بر شود و گزینند احوال مسطورت حق ابن عباس قال سالت عن رجل خطیب
عن قول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا بظواهر الشیاء ان تبدلکم فی حقکم قال کان رجالا من
فی قبا بهم شیء فقالوا یومئذ قال الله لود و ان الله انزل قرآنا فی قبا نافی قبا نافی فاقرا نافی ما قرأت ثم قال لی ان ضا
هذا فی علی بن ابیطالب ان لی لیکن اخصه بحبته نفسه ان یدهب به قلت یا امیر المومنین ان صاحبنا
من قد علمت ان الله ما نقول ان الله عز وجل لا یبدل ولا یخطف رسول الله صلی الله علیه و سلم ایام حبه فقال ولا
فی نبث ابی جعل هو یدید ان یخطبها علی فاطمه قلت قال الله فی معصیه آدم عزه و سلم جدله عن افضا
له و عن علی استخاط رسول الله صلی الله علیه و سلم و لکن الحق طویل الیقین لحد و فها من نفسه و ربها
کانت من لقیه فی ذین الله العالم بالبرایته فاذا نبت علیها و جع و تاب فقال یا ابن عباس من نطن انه یرد بحدی
کیف یومئذ ما عکرت و یبلغ قمرها فقلظن محمد ان من یکن فی الحق فقیات ازین روایت ظاهرست

عه قضا علی بن عباس من باب تفسیر الحجاب مفسر
 مرتباً علی ترتیب حدوث و المعین کتاب الفضا علی من قسم الاموال و حبه و نفاذ

ظاهرست که خطا قناب اعتراف کرد میز کسی که اراده مطرفه و مقابل ابن عباس نماید و ظاهرست که طهنت را ثابت است
معه حاضرند و مقابل ابن عباس می نمایند که تجویز او مستعد را قطعاً ثابت است پس حسب اعتراف خطا قناب طهنت

از اثبات جواز شکر و بطلان دلائل ایشان ثابت شد و قد العمد علی ذلک و نیز در کسر العمال گفته عن یعقوب بن زید
قال کان عمر بن الخطاب یستشیر عبد الله بن عباس فی الامور الا انه یقول فی بعض غواصیل بن سعد و

عمر بن الخطاب
بن سعد
بن سعد

که خطا قناب در امور همه پشماره ابن عباس می نمود و او را غواصیل بن سعد را تحقیقات بکار می داشتند و در باب
معه هرگز نشا ورت او نکرد و اگر نه نبوی اصلی داشت او را از آن آگاه نمودند و نیز ظالمی منقح در کسر العمال گفته

عن عطاء بن یسار بن عمر بن عثمان کانابید عوان ابن عباس یشیر مع اهل بدر فی کان یفتی فی عهد عمر و عثمان
الی یوم مات ابن سعد و نیز در کسر العمال گفته عن ابی النناحان عن ابن الخطاب دخل علی ابن عباس یقول

ابن عباس
بن سعد
بن سعد

یوم نقال لک علی اهل بنامضک الله المستعان ابن سعد و نیز در کسر العمال گفته عن سعد بن ابی وقاص قال
رایت لحد احضرت کما البت لایا لکن عمار لا اوسع حلما من ابن عباس لعدولیت عن ابن الخطاب بد عو

العضلات ثم یقول عندک قد جاء تک معضلة ثم لا یجوز قولهم ان حولک اهل بدر من المهاجرین و لا
ابن سعد ازین روایت ظاهرست که سعد بن ابی وقاص نهایت بیالذنه و انفاق و ریح ابن عباس کرده و نهایت

ذکا و فهم و عقل و کثرت علم و وسعت علم برای او ثابت کرده و نیز از ابن ظاهرست که ابن عباس ملاذ و لجمای
ثانی در معضلات و شکلات بوده و باوصف حضور کبار مهاجرین انصار عمل بر قول ابن عباس سیکرد و تجا و از ابن

نمی فرمود پس عجب که ابن عباس معتدی و پیشروی خلیفه در شکلات باشد و حضرت ابن عباس را بر اعانم
و انصار تقدیم بدو کرده و تقلید او در گردن اندازد و قول ابن عباس بجواز شکر برای انحام و اسکات کالیسیان

خلیفه ثانی کافی و بسند نشود و نمیدانم که خطا قناب چه بلا ذکر در باره معده املا عثمانی ابن عباس نکرد و مشا و ر
با او نمود و در کسر العمال گفته عن ابن عباس قال دخلت علی عمر بن الخطاب یوما فسالنی عن مسئله کتب الیمیم

یعلم بن امیه من الیمین فاجبتة فیما انقال عراشید انک تنطق من بیت نیق ابن سعد جحان الله فلا تمای
ذو رقت نزول مسئله شکر که علی بن ابی مرثد ازین من در شکر دست و پاچه شده و بر جمع ابن عباس است آورد و گنا

بجواب با صواب او می شود و ضبط نفس است نه هادت می دهد با کلام ابن عباس نطق میکند از بیت نبوت پسر
حسب هادت خود و خطا قناب ابن عباس در تحلیل و تجویز معده نیز اطلق از بیت نبوت باشد و عجب است از

فریبی باکی این حضرت که بچهار شینفات شنیفه السنه خود را بر تجویز و تحلیل معده می آید و نمی دانند که این همه

تشیعات و استهزات راجع ابن عباس میشود چون ابن عباس تعدادی تعلیف ثانی بود و باقی را شیخ عظیم بن عباس
 جلیل بن عباس تعلیف نموده این همه توپین و شیخ و همچنین عابد بن خطاب نیز مشهور و نیز در کتب الرجال
 گفته عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة قال ما رأيت أحدا أعلم بالسنة ولا أجل لها إلا ألقب فظن ابن
 ينظر بن عبد الله بن عباس ان كان عمر بن الخطاب يقول له قد طرأت علينا غصن اقفية انت لها في العلم
 المن ذى في العلم ان ابن روايت ظاهر است که عبيد الله بن عبد الله بن عتبة گفته که در يوم کسی را که عالم تر هست و
 شوی تر از روی رای و آقب تر از روی نظر باشد از عبد الله بن عباس عمر بن الخطاب با بن عباس سبقت که طار
 شده بر اشکلات اقصیه که تو برای آن و سوال آن استے جب که خلافت ابی طالب استناد با بن عباس رویت کرد
 اشکلات و مضلات نجایه و نیز میفرمود کسی که برای آن ناید و چاره کار جز رجوع با و نماند و باز حضرت است
 ابن عباس او در تجویز ستمه مخالف و آیات کثیره و آیات عدیده پندارند و نیز در کتب الرجال گفته عن ابن عباس
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم علمه الكتاب فنه في الدين ابن النجار مرآة نجاب سالمة
 صلی الله علیه و آله و سلم و معای تعلیم کتاب و تفهیم دین برای ابن عباس فرموده باشد چگونه سبب این عباس را
 در تجویز ستمه مخالف صحیح کتاب دین می گردانند و او را از علم کتاب مهم دین برات قاصیه و در ترمی ادا از فر
 نیز در کتب الرجال گفته عن المداينه قال قال علي بن ابي طالب لعبد الله بن عباس انك لنظر الى الغيب من ستم
 رقيق لعقله و فطنته بلا موارء الدين و مني و نیز در کتب الرجال گفته عن مجاهد قال قال ابن عباس لما كان ا
 صلى الله عليه وسلم اهل بيته بالشعب في ابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد اني ارا الفضل قد ا
 على رجل فقال لعلى ان يفر عينكم فاني بالنبى صلى الله عليه وسلم انا في حفرة فحكني و ربيعة قال مجاهد
 فلا تعلم احد حثي برحق النبي صلى الله عليه وسلم غيرك كروا له مخاطب و راز الة النفا گفته ابو بكر ان عمر بن
 ابن عباس و يقرب و يدنيه و يشاوره مع حلة الصفا برة و كان عمر يقول ابن عباس في الكهول له لسان سئول
 و قلب عقول و كان عبيد بن الفضل مع اجتهاد عن نظر المسلمين و نووي و ربيعة لا سما و الثقات
 در ترجمه عبد الله بن عباس بن عبد المطلب گفته كان يقال لابن عباس جبهة متروحة كقشرة علمه عالم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بالحكمة و حنكة بر يقين و اللد و هم في الشعب قال ابن مسعود نعم تجمان الفران ابن
 و عاش ابن عباس بعد ابن مسعود نحو خمس و ثلثة ثين سنة يشد اليه الرجال و يقصد من جميع الاقطار
 و مشهور في التصحيح عظيم عمر الخطاب لابن عباس اعتماد و به و تقدیم جمیع حدیثه مستند و عاش

طريق
 عوف
 بن
 مهران

وعاش بعده ابن عباس نحو سبع واربعين سنة يقصد ويستفاد ويتعد وهو احد العباد لثلاثة اربعة
 ابن عمر بن عباس بن ابن ابن بن عباس بن عمر بن لعاص بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن
 احطلا سنة من الصحابة الذين هم اكثر من اية من رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم ابو هريرة ثم ابن عمر ثم جابر بن
 وان ابن عاكفة من بني ابي امام احمد بن حنبل قال سنة من اصحاب رسول الله م اكثر من اية من
 عمر بن ابي بكر ثم ابن عباس اكثر الصحابة تقوى كذا قاله احمد بن حنبل وغيره قال علي بن ابي طالب
 من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم احد له اصحاب يقولون بقوله في الفقه الا ثلثة ابن مسعود وزيد بن ثابت
 ابن عباس قال سفيان بن عيينة كان الناس ثلاثة ثمة ابن عباس من زمانه من الشيعة في زمانه من سفيان
 الثوري في زمانه ونيز نوري بن اسلم سيره كفته وعلية محمد بن الحنفية قال اليوم مات برئان هذا
 وبن يمان بن ميمون بن حران قال شهدت جنازة ابن عباس فلما وضع ليصلي عليه جاء طائر ابيض فوقع
 على كفاه فدخل فيها فالتفت لم يوجد فلما سوي عليه التراب سمعنا من فمعه صوت ولا نرى شخصه
 يقول يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي واخلي جنتي ونيز نوري
 وزهيد بن اسلم كفته قال عبد الله بن عتبة ما رايت احدا اعلم من ابن عباس باسبقه من حيث
 ورسوله الله صلى الله عليه وسلم بقضا ابى بكر وعمر عثمان رضوا الله عنهم ولا افقه منه ولا اعلم بنفسه
 وبالعبادة والشعر الحساب الفاضل وكان يجلس يوم الثلاثاء ويوم الجمعة ويوم الثلاثاء
 ويوم الجمعة ويوم الثلاثاء العرب ما رايت عالما فظ جلس اليه الا خضع له ولا سئل سئله الا وجد
 مندوا علما وثبت في صحيح البخاري ان النبي صلى الله عليه وسلم فتم ابن عباس الى صدره وقال اللهم
 علم القلوب في رواية البخاري اللهم علم الحكمة وفي رواية مسلم اللهم فقده ومناقبه كثيرة مشهوره
 حرمه سقاني وزهيد بن زهيد ترجمه بن عباس كفته قلت اختصر اولئك ترجمته الا في ذكره
 والى ما عرفت ذلك من فضائله ومناقبه لا باس ان تلح بشئ مما فتح ابن عبد البر ما قاله اهل
 ان كان لعند موت النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة عشر سنة وقال ابن مسعود لو ادرى ابن
 عباس ان سنانا ما عاش مع منا احد وعنده كان يقول نعم ترجمنا القرآن ابن عباس من روى ابن جنيث
 بسند في جابر بن جعفر ان ابن عمر بن عباس يقول ابن عباس اعلم امه محمد بما اتى على محمد وروى ابن سعد
 صحيح ان ابا هريرة قال لما مات زيد بن ثابت مات اليوم محبلا لثمة ولعل الله ان يجعل في ابن عباس

من خلفا قال ابن زياد عن هشام بن عروة عن أبيه مالك بن ميار قال قال ابن عباس قط وعبد العزيز بن محمد بن
 ابن جرير وكشف الاسرار وذكر آية وحمله وفضاله ثلثون ثم الكفة ثم هذا النص سوق ابيان بن عبد الوالد
 لا نه تعالى ابراهيم الخليل الى الوالد بن ثم بين السبب في جانب الام يقول له وحمله وفضاله ثلثون شهرا
 اى مشقة الحمل ليرى ان مقتصر على زمان قليل بل مع مشقات الرضاع عند هذا المدة وفيه شارة
 الى ان اقل مدة الحمل ستة اشهر كما قال علي بن عباس رضي الله عنهم فيما جرى ان امرأة ولدت لستة
 اشهر من وقت التزويج فرفع ذلك الى عمر بن ابي اياد الى عثمان رضي الله عنهما فممن بنهما فقال علي بن عباس
 رضي الله عنهم انا انما لو كنا حمتكم بكباب الله لخصمكم اى غلبتكم في البصوة قال الله تعالى وحمله وفضاله
 ثلثون شهرا قال عن اسرة التوالدات برضعت اولا دهن حرابين كاملين في ستة اشهر لهما فاخذ عمر
 رضي الله عنده بقوله وانني عليه وبعثنا بعد قال ابو اليسر ح و هذه اشارة غامضة في قوله عليه الله
 بن عباس رضي الله تعالى عنهما بقية فهو قد اختلف هذا الحكم على الصحابة فلما اظهر قبلوا منه اما ^{في ذلك كذا يذكره المصنف الممن است من كلامه} ^{كيفية} اسند الحارثي الى ليس مستحب انك حارثي اين رواية رابطين الخطابى ان شهال از سعيد بن جبير نقل كروه بن ابي
 ابن الهمام وروى القديس في حد حكي عندي عن ابن عباس اننا انا ابا جاحا لثا لا اضطر اب والعت في
 الاسفار اسند الحارثي من طريق الخطابى الى المنهال عن سعيد بن جبير رضي الله عنه قال قلت
 لابن عباس رضي الله عنهما لقد سارت بغتيا كذا الى بكان قال فيها الشعر قال وما قالوا قلت يا علي
 قد قلت للشيوخ ما طال مجلسه + يا صاح هل لك في فتى ابن عباس + هل لك في خصه لا طرا ^{نسبة}
 كتفى مشوا كذا حتى يصدر الناس + فقال سبحان الله ما بهذا الفتيت ما هي الا كالميتة والدم
 ولم الخنزير لا تهل الا المصطر انتهى وشهال حسب فاوات ائمة رجال ومحققين بالمال مقروح وتعمل الحال
 دستوجب حال ووبال وفارج از زمره فعات باجلال ست و يكونه خنين نباشد كفا سدا لدهيب روى الشرسا
 بود و علاوه بر بدنه سى بمفا و زواقي القنبور نغمة و خازنه خود طنبور مى نواخت ايا و ديگر مى سماع آن مى ساخت
 و بهين سبب شعبه ترك روايت از و نموده و يحيى بن سعيد كذا از اعظم سفيدن قوم ست و فضائل او طرح
 از سبيله مقصود استيعاب و راعيب نموده و جزو جالي او را در ضعف او رواسته و گفته كند بدنه سبب و ابن حرم
 هم بره حرم رفته تخم و لا و كفا ز نهاده يعنى باب جمع و فتح او كشاده برابى حديث او و زنى تنهاده و جمل
 باين كروه و بهي و معنى گفته المنهال بن عمرو عن زهير بن بكار و الثابت بن عوف بن عيين و غيره و ذكره

و تركه شعبة عدالت انما تركه شعبة لانه سمع من بيته طنبول فرج ولم يسمع منه ولا يحق بن غيلان
 عن مذهب عن شعبة وقال احمد ابو بشر اخب الي من المنهال واثق وقال الحاكم عن يحيى بن سعيد
 ودر ميزان الاعتدال گفته المنهال ابن عمر الكوفي عن زبدي بن جيث واذان وانه يولي ولا يحفظ له
 سماع من الصحابة وانه يروي عن النابيين الكلبيا و عن شعبة والمسعودي و يحتاج بنا حطالة ثم في الا
 تروا الرطايه عن شعبة فما قيل لانه سمع من بيته صوت غناء و هذا لا يوجب عن الشيخ قال ابن حسين
 المنهال ثقة وقال احمد العجلي كوفي ثقة وقال احمد بن حنبل ابو بشر اخب الي من المنهال واثق و
 قال الحاكم عن يحيى بن سعيد وقال في الضعفاء له سئل للذهب كذا لك تعلقه في بن خرم ولم يصح
 بعد بيته الطويل في مناقب القبر تفرغ الا عن من المنهال عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال اتى
 القران الى سماء الدنيا ليلة القدر جلة واحدة قد فرغ الحبيب بل كان ينزل ووجهه مرقع ووجه رو ايت
 مازي كمال منوع وظهر متحقق كشت پس احتجاج و استدلال بان از خرم و پوشياري و امات و وينداری نهايت
 بعيدت و ثبتت مخاطب كه مهلا از حقيقت حال و مرجع آن بوقوع منهال خبري ندارد و محض تعليل كمالی گرفتارست
 چه عجب كس كمالی و در مقام نهايت تخليع و تلميع و كار نبند شده كرفع و در جنين اثر شههور و شائع و ذائع را برين ايت
 نقل الحال و مرجع المانع قال خواسته اما آنچه گفته و روي ترمذي الح پس من و شست بچند وجه اول
 ائمه اين روايت ترمذي شل روايت مازي مقدوح و مجروح و مطعون و موهورن ست و از اين بابست كه
 كمالی برى تخليع و منلال جهال انرا با سنا و نقل كرده و ادل عبارت ترمذي يا يوشيند بعد از ان بحقيقت حال
 بايد رسيد ترمذي و صحيح خود بعد نقل روايت زهرى كه سابقا گفته و العمل على هذا عند هل العلم من اجاب
 النبي صلى الله عليه وسلم وغيرهم و انما روى عن ابن عباس نهي من الرخصة في المنعة ثم رجع عن قول جيث
 اخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم و امر اكثر اهل العلم على تحريم المنعة و هو قول الثوري و ابن المبارك
 و الثاقفي و احمد و اسحق و حنبلنا محمد بن غيلان و ناسفيان بن عقيبة اخو قبصة بن عقيبة ناسفيان الثوري
 عن موسى بن عبيدة عن محمد بن كعب عن ابن عباس قال انما كانت المنعة في اول الاسلام كان الرجل
 يقدم البلدة ليس له بها معرفة في تزوج المرأة بقدر ما يريد ان يقيم فتعطل له متاعه و تصح له شرايته
 حتى اذا نزلت الآية الاعلان واجهم و ما ملكت ايمانهم قال ابن عباس بكل فرج سواها فهو حرام اذ ينزل
 ظاهر شد كه درين روايت موسى بن جيد واقع ست او خبري كانه متحققين و معتدين مقدوح و مجروح ست احمد بن حنبل

عن ابن عباس

ابن عباس قال

اشاد كرهه كز نوشته نفي شود حديث او وزير فرموده كه حلال نيست روايت از و نسائي وغيره گفته اند كه حديث
 او بن زهدى گفته كضعف بر حديث او ظاهرست و ابن معين فرموده كه ليس بشئ و باره گفته كه احتجاج كره نشود
 حديث او يحيى بن سعيد گفته كه بوديم باكم هرگز ميگوييم حديث او را الى غير ذلك و حديث ثابت ساخته در
 ميزان ذهبي مذكورست موصوف بن عبيد الله الرزدي عن نافع و محمد بن كعب القرظي و عن شعبة و مروح ابن
 عباد و عبيد الله و جماعة قال احمد لا يكتب حديثه و قال النسائي و غيره ضعيف قال ابن عبد
 الصغفر على حديثه بين و قال ابن معين ليس بشئ و قال مرة لا يخرج حديثه و قال يحيى بن سعيد كما
 نفع حديثه و قال ابن سعد ثقة و ليس بحجة و قال يعقوب بن شيبة صدوق و ضعيف الحديث
 جدا و وزير ذهبي و مرغني گفته موصوف بن عبيد الله بن زهدى مشهور و ضعيف و قال احمد لا يجل الرواية عنه
 و محمد بن عبد الله بن طيب صاحب كتاب في رجال شكوه گفته موصوف بن عبيد الله هو موصوف بن عبيد الله الرزدي
 عن محمد بن كعب محمد بن ابراهيم التيمي رضي الله عنهم و عن شعبة و عبد الله بن موسى مكي ضعيف مات
 سنة ثلث و خمسين و مائة و مئتين و مئتين و مائة و مائة و مائة و مائة و مائة و مائة و مائة و مائة و مائة
 عن محمد بن ابراهيم التيمي عن شعبة و غيره ضعيف توفي سنة ثنتين و خمسين و مائة و في التمهيد
 ابو عبد العزيز اخو عبيد الله و محمد قال احمد ليس به باسن قال يحيى لا يخرج به و قال ترمذ ضعيف و
 ابو زرعه ليس بقوي الحديث و قال ابو داود احاديثه مستوفية الا عن عبد الله بن دينار و قال ابن
 عدي و الضعيف على ظاهره بين و قال النسائي ضعيف و قال ترمذ ثقة و قال ابو داود سمعت احمد
 غير ترمذ يقول موسى بن عبيد الله لاشئ و قال ابن سعد ثقة و ليس بحجة انتهى و در كاشف في ذكور
 موسى بن عبيد الله بن زهدى عن القرظي و محمد بن ابراهيم التيمي و عن شعبة و عبيد الله بن موسى و كعب
 ضعيف توفي في ٥٢ و ابن جرير علق في در تقريب التمهيد گفته موسى بن عبيد الله بن زهدى بن زهدى بن زهدى
 و كعب بن الحريتي مائة و ثمانين و قال ابن جرير في كاشف في ذكور موسى بن عبيد الله بن زهدى بن زهدى بن زهدى بن زهدى
 لا سيما في عبد الله بن زياد و كان عاديا من خيار السادة ستمائة و ثمانين و ابن خزيمة در كتاب
 به نقل روايت گفته فهذا خبره قد روي عن موسى بن عبيد الله الرزدي و هو ضعيف ضعفة القطان و الخزاز
 و ابن المديني و قال احمد بن حنبل لا يجل الرواية عنه انتهى و في الدين ابو زرعه احمد بن عبد الرحمن بن الحسين
 بن عبد الرحمن الرازي و شرح الاحكام مغربي و شرح حديث مصراة گفته و قيل لفي حديث النبي عن سماع الكاهل

لث
خليل بن

ص
ص
ص

ص
ص
ص

ص
ص

سبع الطال بالكال لاق ابن الصرة دين فذمة المشتري اذا الرضا في ذمته صاعا من تمر كان الطعام
 سبعة وينا بدين قال البيهقي وهذا من الضرب الذي قضى كفايته عن جوابي ابي يعقوب بن يعقوب بن
 بالتمحق يكون ذلك بيع دين بدين ومن ائلف على غيره شيئا فالملف غير جائز في ذلك فبينا بدت
 حتى لا يوجد الضمان ويعدل عن ايجاب الضمان الى حكم آخر وقد يكون ما جلد من اللبن حاضر عند ابي بيته
 فيعل ذلك عمل الدين بالدين او يكون خارجا من ذلك الحديث وذلك الحديث لو كان يصح ينسخ
 الصرة لم يكن فيه حجة لانه من رواية موسى بن سعيد الرندي عن عبد الله بن يار عن ابن عمر
 هو ضعيف عند اهل العلم بالحديث كيف ليس محمد بن عمار قومه قائل هذا شيء والله المستعان
 وابن جبرئيل بن ابي رافع في قوله موسى بن عقبة وانا هو موسى بن عبد الله بن عقبة ثقة وانا بن عبد
 ضعيف انتهى پس تسك بغيره روايت مقدومه مجردة كما راوي ان ابن فضال وبقا سوسوف ابن طاهر
 وتوافق سر وقت از غراب مورد مجازي سرورست و تسك بان از كايلى و مخاطب اشال او چه عجب
 كك مثل ابن الهمام نيز انهم تحقيق و تبحر معتقدش اتفاقا و ان دارند بسبب عصبيت مذموبت بران انداخته
 بعد خود از علم ريال ظاهر ساخته چنانچه در فتح القدير بعد عبارتي كه سابقا گذرشته گفته فالا و ان يحكم باندرج
 بعد ذلك بناء على ما رواه الترمذي عنه انه قال انما كانت المتعة في ذلك الاسلام كان الرجل يقصد
 البلد وليس له بها معرفة فينتج المراجعة بعد ما يرى انه يقيم فتحفظ له متاعه و تصح له شيه حتى اذا
 تزلت الآية الا على ان واجم او ما ملكت بائنه قال ابن عباس رضي الله عنهما فخرج سواهما فهو حرام انتهى
 فهذا جعل على ان اطلع على ان الامران كان على هذا الوجه فخرج اليه وحكامهم ووم انك از روايت ترمذي
 ظاهر ميشود كه ابن عباس آيه الا على ازواجهم او ما ملكت اياهم را نسخ جواز متعه قرار داده و اين آيه كيه است و بعد
 تزل ان تحليل متعه ثابتست سوهم انك آيه الا ازواجهم او ما ملكت اياهم برگزولت بر ترجم متعه قرار دادست
 بيانه التفصيل فبسته اثبات ترجم المتعه بر الاله الطليل كذب واضح مالي ثبوت من سبيل دلائل عديد و بدخول
 تتمتع بها و از راج شنيدى و طرفه است كه خود هين روايت ترمذي دليل تامست بر تكذيب ادعائى نسخ
 آيه الا على ازواجهم او ما ملكت اياهم متعه را زيرا كه راوي اين روايت بمفاد انك در و عكس با نطق باشد خودش
 و مطلق تروج بر نخل متعه نقل كرده حيث قال في تروج المرأة بقدر ما يرى الخ ليس بمفاد اين روايت كه خطاب
 هم بلان تسك كنه ثبات شد كه متعه تروج مست و هرگاه متعه تروج باشد متتع بها و وجه باشد نسخ آيه الا على

اهل
 فخر
 تاريخ

از او جهاد و مالکیت با نام تنه با باطل محض و کذب صریح باشد زیرا که این آیه را نسخ نموده نمی تواند شد مگر با نسخ از تمام خروج صحیح
 بهما از ازدواج و هرگاه میفاد و خواند روایت متمنع بهما از و چه باشد هرگز دلالت این آیه بر نسخ متمنع نخواهد بود و نیز در روایت
 ابن ابی حاتم از ابن عباس که می آید مذکورست نیز تزویج المرأة الخ و در روایت طبرانی و بیهقی مسطورست نیز تزویج بقدر ما
 یزی الخ و نیز باید دانست که اخراج متمنع بهما از ازدواج باین شبهه که احکام نکاح مثل میراث و غیره در او تحقق نمیشود
 نهایت آیه و در یک است و مبنی است بر عدم طلاق در سبب نام اعظم سنیه ابو حنیفه کوفی که تزویج بابت و تعلقه نش
 احکام مذکور از زماند اصلیه مطلق نکاح بوده باشد بلکه تزویج بابت و شریعت نکاح برای مرف مکه متمنع است و سوا
 نکاح متمنع دیگر انور هم از فروع نکاح است نه از اساس اصلیه زیرا که این امور نیز محصورست که ممکن نیست منبسط آن و گاه نیست
 آن یافت می شود و بعضی آن مقنن و می شود ابو الحسن بن احمد بزودی در کتاب اصول فقه گفته و بعدی متمنع اخذ
 من ائمة السلف عن استعمال الجواز قد یفقد نکاح التبی علیکم بلفظ التبی بماذا استعار الا انما یفقد
 هبة لان تملیک الممال فی غیر الممال لا یتصور و قد کان فی نکاحه وجوب الفعل فی القسم الطلاق و العتق
 و لم یتوقف الممال علی القبض ثبت نه کان استعاراً و اختصاصاً للربا لذلک بالاستعانة تزویج و وجوب
 بل الناس مع وجوه التکلم سوا ما ثبت ان هذا فصل خلاف فی غیره ان الشافعی یسجد الله بان ینفقد
 الا بلفظ نکاح و التزویج لا ینفقد شرعاً لامر لا یخص من مصالح الدین و الدنیاء لهذا شرع یهدین
 الا قتلین و یسجد بهما عن التملیک بل فیها اشارة الی ما قلنا تلخیصاً عن الفاعل عند تقصیر اللفظ
 عن اللفظ الموضوع له فی البایت هذا معنی قولم عقد خاص شرع بلفظ خاص من هذا کلفظ الشهادة لما
 موجبا بنفسه و له اشهد الله لکم یقیم البین مقامه هو ان یقول اخلفت الله لانه موجب بره و تم
 الاستحسان و کذا ک عقد المفاوضه لا ینفقد الا بلفظ المفاوضه عند کم کذا ک حتی اکثر یحیی
 غیره لا یودی معناه لهذا المبرحی و طایفه الاحادیث بالمعانی و الجویب ان لفظ التبع و التبعه فی
 الممال آریه و مالک آریه سبب الممال المتعلقه لان مالک المنعة یتثبت به تبعاً فاذا کان کذا ک
 تام هذا لاقصال مقام ما ذکرنا من الجواز الخ و طریقه الاستعاره فتمتع الاستعاره لهذا الاتصال
 بین التمسین العکین و الجواب عما قال ان هذا الاحکام من حیث هی غیر محصوره جعلت فرغ عاشر
 اما و التمسین الفاعل التملیک انما نکاح
 التبع و بی التبع حکم الممال له علیها لانه امر محقق معلوم لانه تری ان المبرحین هم العقد المالی
 کان ما ذکرنا اصله و هو شریک لما صح ایما الخ و من علی احدهما کذا ک ان الطلاق یبید الزوج لا

ص
 ما
 انکاح
 و الجواز
 و التبع
 و التملیک

لانه هو الملك فاذا كان كذلك فلنا الماشع هذا الحكم بلفظ النسخ والتزويج كما يختصان بالملك وضعا
 ولغة فلان ثبت بلفظ التملك في البيع والهبة وهي التملك وضعا والى وانما صح لايجاب بلفظ
 النسخ والتزويج وان لم يوضعا الملك لانها اسان جعله على هذا الحكم والعلم بكون وضعا بمعناه
 بمنزلة النص في كل الشرح وانما قبلنا في صحة الاستعارة على نحو ما استعمل المقياس فلما ثبت
 بها وضعا صح التقوية به الى وهو صحيح في التملك ومبايعه بن احمد بن محمد البخاري وكشف الاسرار شرح
 اصول يزودي كقوله غير ان الشافعي مع استثناء منقطع عنه لكن من قوله هذا فضل الاحاطة فيه
 ايضا ان شافعي مع بوا فقنا في جواز جريان الاستعارة في الالفاظ الشرعية لانه لا يخفى استعارة
 لفظ التملك للنسخ وبان ينعقد النسخ الالفاظ النسخ والتزويج لما يذكره لان الاستعارة لا تجوز
 في الالفاظ الشرعية ما بيان المسئلة فنقول النسخ ينعقد بلفظ النسخ والتزويج والهبة والصدقة
 والتملك عندنا ولا ينعقد بلفظ الاعارة ولا باحة والاحول واختلف مشاخذهم االله
 في تقادير بلفظ الاجارة والهن والقرض والصحيح انه لا ينعقد بها واختلفوا ايضا في تقادير بلفظ
 والشراء فيقول ينعقد لان تقادير بلفظ الهبة مثبت نصا بخلاف القياس فله يلحق به الا ما كان
 في حناه من كل وجه والبيع ليس من الهبة قيل ينعقد وهو الصحيح كذا في الطريقة الحجازية
 وانما ينعقد بلفظ الهبة انا طلب التزويج عنها النسخ حتى لو طلب منها التمكن من الولى فقالت
 وهبت نفسه لك وقيل التزويج لا يكون نكاحا كذا في المطمع والمياشيرة في تاروى لفاضة الامام محمد
 وكان شيخنا يقول ان قوله من بعض الفتاوى ان شرط النية في الهبة لان بالثبت لو قال وهبت لك
 لغيرك فقال قبلت يكون نكاحا فلما احتملت الهبة الحديثة والنسخ لا يتعين النسخ الا بالنية
 وما ظفرت بهذا الرواية وعندنا شافعي لا ينعقد الالفاظ النسخ والتزويج عن بيان اللفظ
 في الرفع في قول لا ينعقد بغير الوصل فان لم يحسن العادة العربية فيقول الى من عسنا في قول انكا
 يحسن العربية لا ينعقد ولا ينعقد واخصه في النسخ شرح لمقاصد جملته تاروى الى مصالح
 الدين والعتيان من مصلحته وجوب النفقة والمهر جريان الوارث وتعيين الدين وثبوت
 الاحسان وغيرها وانما ثبتت الملك فيه بما منزه تحصل هذه المقاصد المطلوبة شرعا بلفظ النسخ
 لا مقصودا في باب شرح بلفظ ينوي من هذا المعنى لغة وهو النسخ والتزويج فان النسخ في اللغة

عبارته من لقم الذي يدل على الاعتقاد بينها في القيام بمصالح العيشة وكذا لفظ التزويج ينبئ عن هذه المقامات
لان في لغة عن لادراج واللفيق بين الشبيين على وجه الاعتقاد بينهما كقولهم الخلف مصرعي
الباب ليس هذا من اللفظين ما يدل على التملك لهذا لا ينبت بهاملك العين اصلها والحقبة و
سائر الالفاظ الموضوعية للتمليك ينبئ عن هذه المقاصد فلا يجوز الانتقال عنه اعني عن اللفظ الموصوف
له وهو التناح او التزويج الى هذه الالفاظ لقصدى ها عن اللفظ الموضوع له في هذا الباب انما هو اللفظ
المطلوب بالتناح كما لا يصح الانتقال الى لفظ الاجارة والاحلال فان لا يجوز الى غيره من الالفاظ كما
اولى الا ان في حق النبي صلى الله عليه وسلم كان يعتقد بلفظ الهبة مع تصور فيه تخفيفا عليه في تسمية
اللفظ وحقه كما لا يقال في خالصة ذلك هذا معنى قول الشافعي مخرج ان عقد نكاحي يختص بلفظ
لا ينبت بدنه شرع بلفظ خاص بل بلفظ يختص بهذا العقد لا يستعمل في غيره وبعدنا ما لم يكن من كونه
ما الكلام من حيث اللفظ كما اشار اليه الشيخ في الكتاب بقوله والجواب عما قاله الشافعي مخرج انه لا
انما الالفاظ التمليك مقام لفظ التناح والتزويج لا يقدم الجوز في هوان لفظ الهبة والبيع وسائر
الفاظ التمليك وضع على كل واحد منها ملكا لثبوتها في ملك الرقبة بسبب الملك المنفعة اى يجب
له اذا كان المحل قابلا له لان ملك المنفعة يثبت به تبعاً فكان اللفظ التمليك سبب الملك المنفعة وقد
ثبت من هذا الوجه استعمالات اللفظ لغيره اذا كان سبباً كما استعار اللفظ التملك للكلوم في قولهم
اذا سقط السماء بارض قوم اى لكانم بدليل قوله وعيشة وان كانوا غصبا بالان السماء سبب المطر
والمطر سبب الكلال كما استعاروا لفظ الس للجماع لان المس سبب شبات الشوق وذلك موافق الى
الجماع واذا كان كذلك اى لسان ما ذكرنا من مجموع الاتصال بين ملك المنفعة واللفظ التملك هو
ملك الرقبة فلهذا الاتصال مقام الاتصال الذي بين المحسوسين فصحت الاستعارة لهذا اللفظ
اى لاجل هذا الاتصال الوجود بين التسمين والتمكين المراد بالتسمين افاظ التملك اللفظ التناح
ومن التمكين ملك الرقبة وملك المنفعة كالاتصال بين التسمين ثابت من حيث ان كل واحد منهما
ملك المنفعة احدهما بولسطة والاخر بغيره واسطة وكذا بين التمكين لان ملك المنفعة يثبت بملك
الرقبة فيجوز ان يكون هذه الالفاظ للتناح لان ما هو المقصود بالتناح وهو ملك المنفعة يثبت
بالفاظ التملك بولسطة ملك الرقبة فان قيل ملك المنفعة في التناح غير ما ثبت في ملك الرقبة

مخرج

بطلان

ملك لياين لتغائرهما في الاحكام المتعلقة بهما من حيث ملك الاطلاق ولا يلزمه وانما هو في احداهما
 دون الاخر في الفاظ التملك لم تعرف سببا للتفرقة الاول من ملك المتعة بل عرفت سببا للتفرقة الاخر
 فان عرفت اثباته بها لثبات ملك المتعة عبارة عن ملك لا يتفرع والوجه في اختلاف في التناضح وملك الياين
 لكن تغاير الاحكام لتغايرها حالها لانها في باب التناضح يثبت مقصودا به في ملك الياين يثبت
 تغايرها وقد يختلف الحكم بتغاير الحالة مع اتحاد الذات كالتمتع المتصلة بالتمتع يتعلق بها حق الشفيع ولا
 يتعلق بها اذا كانت منفصلة فاختلاف الحكم بتغاير الحال دون لذات ونحو
 انما اعتبارنا اللفظ لا ثبات ملك المتعة في الحال فيثبت على حسب ما يحتمل الحال فاذا جعلنا اللفظ الصفة
 بما اذا ثبتنا ملك المتعة اصلا لا يتبعها تثبت فيلزم احكام التناضح ولا يثبت احكام ملك الياين وزير كسفت
 كسفة والجواب عما لا لا الشافعي ان التناضح عقد شرعي لا يجوز تخصيصه من مصالح الدين والدنيا فلا
 الا بلفظ التناضح والتزويج انما لا نسلك ذلك بل هو تزويج لا امر واحد وهو ملك المتعة وما راعى من
 فروع التناضح وثمراته لا من الامور الاصلية فيلزم انها غير محصورة ولا يمكن ضبطها ولا يصح وضع التناضح
 لا موقوف غير معلوم ولا نهان بالمحصل وان لا يحصل في قد يحصل بعض دون بعض فلا تصلح ان
 تكون هي المقصود الاصل في بان يكون التناضح مبنيا لها اذا لم يرد الاصل ان يثبت عقيب
 علته لا محالة كما لا يحكم عقيب سببا بها فيجعل مبنيا على حكم الملك للمرجل على المرأة لان ثبوت
 الملك للمرجل معقول بدليل ان الرجل قوام على المرأة كالمولى على الامتة بدليل ان البديل وهو
 المهر يلزم بالعقد لها عليه ولو كان ما ذكر الشافعي من المصالح اصلا في التناضح لما كانا عاينين
 على احد هاتما خاصة لان تلك المصالح مشتركة بينهما الخ ايز عبارات بوجهه عديده دلالت وادبر صوت اطلاق
 تناضح وتزويج برتبه ودخول متمتع بها وازواج واطلاق استعمال اهل افعال بر خروج متمتع بها وازواج تخلف
 بعض احكام ازواج اول انكحة ازين عبارات كمال ووضوح ظاهر است كزواج حرة حنفية ادعاه شافعي كالتناضح بر
 امور لا تخص ازواج دين ودين شرعيه سلم نيت بل كزواجها تناضح برزى صرفا مراد شرعيه شده كه
 ان ملك متعه است در او از ملك متعه بخرج خود صاحب كسفت لا سر ملك اتناضح است يعني اتناضح وطلبي كزواج
 مختلف مني شود در تناضح وملك بين وظاهر ديده ميست كه ملك متعه يعني ملك اتناضح در تناضح متعه هم با
 پس تصور اولي تناضح در متعه تحقق باشد در جاه مقصود اولي تناضح در متعه تحقق باشد اطلاق زواج متعه خبر

برابره صحیح شود و تخلف احکام قاطع و صدق نكاح و تزویج گردد و دوم آنکه از قول اولاد یا غیر محصوره قول اولاد یا صلح
 وضع النكاح لا یورث غیر معلوم ظاهرست که وضع نكاح بجز این احکام که غیر محصوره و غیر معلوم اند نمی تواند شد پس ثابت شد
 که وضع نكاح برای هیچ کس از احکام شده و هیچ حکمی علت فائده نكاح هم نیست پس اگر این احکام با جمعی از نكاح متع
 تخلف شود قاطع و صدق نكاح و تزویج بر آن نخواهد کرد و مانع از دخول تمتع بها و از ازوج نخواهد شد چه با که جمیع
 احکام از نكاح متع تخلف نمی شود قطعا و شما بلکه بسیار از احکام در نكاح متع تحقق مثل حرمت مصاهرت و
 تحسین دین و مثل آن معلوم آنکه قول اولاد و ما و راهه من فروع النكاح و ثمرات نصرت بر آنکه سؤی ملک متع دیگر است
 که شافعی ذکر نموده یعنی حرمت مصاهرت و وجوب نفقه و بر این توارث و تحسین دین ثبوت صفت احسان و غیر آن
 هم از فروع نكاح و ثمرات است و از امور اصلیه در نكاح نیست پس هرگاه بنص این عبارت توارث و احسان و دیگر احکام
 که در آن انهد حکام که بشافی ان از تمتع بها تمسک می کنند تا نقله الخاطب عن شیخ البیان و نقلت مقصود
 اصلی از نكاح نباشد و لفظ سببی از ان در انعقاد نكاح در کار نباشد بالفرضه انتقاد این احکام با جمعی از متع دلیل
 عدم صدق نكاح و تزویج بر متع و خروج تمتع بها از ازوج نخواهد بود چه با که این احکام با جمعی از متع نمی شود و
 چه با هم آنکه قول اولاد و قد یحصل بعض من بعض نص صریحت در آنکه کما به بعض این احکام در نكاح حاصل میشود
 و کما به بعض آن حاصل نمی شود و بنا بر این حال المتع فانها یحصل فیها بعض الاحکام دون بعضی که قول اولاد
 تعلیق آنگون بی المقصود الا سلی فی بعض صریح است بر آنکه این همه احکام که توارث و احسان هم از جمله است
 صحیح بقی تقریر دلیل اشافی مقصود اصلی از نكاح نیست کمال عجب است که تروا ام عظم سنیه و اتبا عین جمیع
 احکام مقصود اصلی در نكاح دائمی هم نباشد و این سبب بسیار لفظ معنی از ان در انعقاد نكاح دائمی ضرور نباشد
 و حضرت البسنت با تدبر و تأمل بمقاله المصنف جمیع این احکام را بلا دلیل از لوازم غیر متفککه نكاح مطلق گردانند
 و تخلف بعضی از نكاح متع استلال بر تحسین آن و خروج تمتع بها از ازوج نمایند ان بدالشی عجاب تحسیر
 ذی الالباب ششم آنکه قول اولاد و ان یکون منبیا لها نیز صریح است در آنکه نكاح برای این احکام مبنی نشده بر
 استلال حضرت بخلف بعضی از احکام از متع صریح الاختلال و وجوب حیرت ارباب کمال است که معتقدایان
 شان این همه اتهام در سلب نامی نكاح دائمی برای این احکام می کنند و اینها این احکام را از لوازم مطلق نكاح بلا دلیل
 می سازند و هضم از قول اولاد بلا دلیل اصل الظاهر است که امر اصلی عقیب علت خود ثابت می شود لا محاله مثل
 سایر احکام که عقیب بها بخود ثابت می شود و این احکام عقیب نكاح ثابت نمی شود و لزوم او و وجوب بلکه حکما

کتابی مختلف از آن میشود پس تخلف این احکام از نكاح در بعض حالات دلالت میکند که این احکام امور اصلیه هستند و نه
نكاح علت اینهاست در سبب آن پس این تقریر نهایت تأیید و تصدیق تحقیق تحقیق الطبی که از اکثر العرفان
مستقول شده می نماید و شبها صاحب شرح البیان را که مخاطب نقل کرده که او این اشکات بر آنچه می سازد **مجموع**
قول او فیجبل بنیای علی حکم الملک لقرن الخ دلالت دارد بر آنکه بنای نكاح برای محض حکم ملک مرد بزرگ است که بقوت
ملک است معقول است یعنی بنای نكاح برای دیگر احکام که غیر محصور و غیر معلوم و معقول است واقع نشده پس **مجموع**
بنای نكاح دائمی برای این احکام نباشد تخلف بعض آن از نكاح مستغنی که موجب سلب طلاق نكاح و تزوج بر آن
خواهد شد **مجموع** آنکه قول او در دلیل آن البدل الخ که لزوم محرم بزوج بقدر دلالت دارد بر آنکه مقصود اصلی از
نكاح همان ملک است نه غیر آن و **مجموع** آنکه قول او و لو كان الخ صریحت در آنکه آن مصالح و احکام که شافعی
ذکر کرده یعنی توارث و تحصین دین و احسان و مثل آن مهمل در نكاح نیست و اگر مهمل در نكاح می بود ایجاب
بطل بر صرف زوج نمی شد زیرا که این احکام و مصالح مشترک است در مرد و زن هر دو و این اختصاص موجب بطل
بزوج دلالت دارد بر آنکه این احکام مقصود اصلی نكاح نیست بلکه مقصود اصلی بیان ملک استماع است ملک
عشره کامله و از زنا شب سوراقت است که نزد امام اعظم سنیه و اثره تزوج چنان واضح و وسیع است که از طلاق
آن بر نكاح مادر که محض ناو حرام است نیز شامی ندارد و باین جمله ردیه قدرنا از نكاح این فعل شیع ساقط
می گرداند و تعلیلین متعصبین او از سبب نام خود خبر بر نهشته از اطلاق تزوج بر نكاح متعهم سر بازمی تدر
و متعهم به از تزواج اخراج کسی شد بدل خدایا عناد و بیع و تعصبی فضع قال ابن خزم فی المحلی فی بیان مذہب
ابو حنیفه فی سقوط الحد من الزانی بلا ما اذا انکحها اخرج ابو حنیفه و من قلده بان اسم الزانی غیر اسم
النكاح فوجب ان یکون له غیر حکم فاذا قلتم نایا معقلیه ما علی الزانی و اذا قلتم تزوج امره فالزواج
غیر الزانی فاولوحد في ذلك انما هو نكاح فاسد حکم حکم النكاح الفاسد من سقوط الحد طلاق الولد
و وجوب الطهر و ما علمتم توهمها غیر هذا و هو معلوم فاسد و احتجاج باطل و عمل غیر صالح اما قول ابن ام
الن غیر اسم الزواج فحق لا شک فیله ان الزواج هو لذی مر الله تعالی به و باحو وهو الحد **الطیب**
والعمل المتبرک و ما عمل عقدا و علی امرایه الله به و لا باحد بل فی عنده و هو الباطل و الحرام و المصیبه **الضلال**
و من سمي ذلك زواجا فهو كزنا فك معتد و لیست التسمیه فی التبرکة الیسا و لا کرامة انما هو الی الله **مجموع**
قال الله تعالی ان علی الا اسم اسم تسمیه هی انتم و باء ما انزل الله به و من سلطان الی قوله **فلا** **مجموع**

جملالي

والاول عام من سمي كل عقد فاسد ووطي فاسد وهو الزنا المحض فزواج يتوصل به الى اباحة
ما حرم الله عز وجل او سقاطه ودائه كن سمي الخنزير كذا يستعمله بذلك الاسم وكان سمي الخنزير
بنيدا او خلا يستعملها بذلك سمي البيعة والكديسة وسجدا وكن سمي البيوتية اسلاما فما هذا هو
من الاسلام ونقض عهد الشريعة وليس في الحال اكثر من قول القائل هذا نكاح فاسد وهذا ملك فاسد
هذا الكلام ينقض بعضه بعضا وليس كان نكاحا او ملكا فانه صحيح حال الطلق ويصح طيبك لا مثله فيه لا
ما ذكره وكل ما كان في الاول وقتا ثم طليس في واجبا ولا ملكا مباحا للوطي الا كرامة بل هو العدم ان والزنا المحرم
لا شئ الاخر ايش وعمره ارفان وجد تناوبه ان فقلى نكاح فاسد او طراج فاسد او ملك فاسد فاما
هو حكايه اقوال لهم وكلام على معانيم كالفال تعالى جزاء سيئه مثلها وكما قال فن اعتد عليك فاعتد
علي مثل ما اعتد عليك الله يستهزئ بهم وقد علم المسلمون بان الجزاء ليس سيئه وان القصاص ليس
عدا انا وان عارضة الله تعالى على الاستنزاه ليس من حق بل جدي حق فصح من هذا ان كل عقد له امر به الله
تعالى فمن عقده فهو باطل ونيز وكشف الاسرار وكسرت على انما ثبتت النكاح باقظ الهبة بطريق المحاذ
وانما ثبتت بطريق الحقيقة لان الهبة بحقيقتها توجب الملك في اليقين وملك النكاح عند نافي حكم الملك
لان عين المرأة تصير ملوكة للزوج في حق الوطى الا انه ثابت من جردون وجرد ملك اليقين ثابت
من كل وجه وكان ذلك حق فان لم يكن اثباته والا اثبتنا ملك النكاح بطريق الحقيقة لا بطريق المحاذ
وان منافع البضع في حكم العين على ما عرفت ملك النكاح عبارة عن ملك منافع البضع ازين عبارته
ان ملك النكاح عبارت عن ملك منافع فرج ودمه نيز تحقق بشي وپس تنه نيز نكاح باشد و نيز ازين عبارته
و نهضت ان ملك نكاح و ملك كاي عين است پس ما نرست كه تتمع بها و ملك عين و نزل باشد و نيز ازين عبارته
است كه منافع فرج و دم عين است و چون در تحليل جوارى منافع فرج ملكو ميشود پس اين فاده هم بر اثبات
ذخول مثلا و ملك عين و ابطال توهم خالفين عدم تحليل تحليل سبب فرج ملكا از زوجه ملك عين كافي است و نيز در
كشف الاسرار سطورت فواله امثاله ايضا في ظهير ترجيح الاعلى على الادنى و قوله في بيضا قولي على
و جمله فقه فين تزوج امرأة الى شهر بان قال تزوجتك شهرا و الى شهر فقالت زوجت نفسي منك و الله
متعة فليس بنكاح و قال زفرح هو نكاح صحيح كذا في التوقيت شرط فاسد فان النكاح لا يحتمل التوقيت
و شرط الفاسد لا يبطل النكاح بل يصح النكاح ويبطل الشرط كاشترط للزوجة الميعة و اشترط الخيار ثلثة

اعلم ان النكاح في حق الزوج
اعلم ان النكاح في حق الزوج
اعلم ان النكاح في حق الزوج

ثلاثة أيام كالطلاق الى شريوعه نزل شرطان يطلقها بفتح شخ النكاح ويطل الشرط فلذا ان تزوجها
 شهر او لاحد يث عشر نحو الله عنده قال الا وني يجعل تزويج امرأته الى اجل الا حتمه ولو ادر كنه ميتا كنت
 على قبره والمخة في النكاح التي شرها يتعن المنعة لان قويت الملاك بالمدة لا يكون الا في المنافع التي تحدث
 في المدة وعند المنعة حين كان مشروعا كان وقتا لا جارية فلما نال الى شهر هذا لا يلحق الا في عقد المنعة
 ولا يعتله ملك النكاح على ما هو مشروع اليوم واللفظ التزوج والنكاح يحتمل معنى المنعة لانه في الحقيقة
 للملك التمتع بها صان للمعتل من حد كانه محمول على الحكمين سيما قد ازين عبارات بوجوده صديقه ثابت است
 كالمحقق تزويج بر نكاح متعة ما نزلت اول الكما ازان واضح است ككسيك بزني بگويد تزويجك شهر او اولى
 وزن بگويد زوجت نفسي نكاح اين عقد متعه خواهد بود پس هر گاه بلفظ تزويج عقد متعه محقق شد زن متعه نيز با
 زويم خواهد بود و قوم اگر روايت عمريه كه بان صاحب كشف الاسرار بزهد نكاح خود اجتناب نموده و مرست
 در انك خود خلافتاب بر عقد متعه طلاق تزويج نموده پس زن متعه حسب فاده خلافتاب زوجه باشد و انكار
 استمع بهاد از اوج رد ميرج بر خود خلافتاب است و قوم انكه قول او و لفظ التزوج والنكاح الخ صريح است و نك
 متعه در تزويج ونكاح داخل است چهارم انكلا قول اولانه في الحقيقة ملك التمتع بها بكامل و صرح محقق
 ك تزويج ونكاح در حقيقت موضوع براي ملك التمتع نزلت و چون ملك تمتع در نكاح متعه محقق ميشود اين ازداد
 صطلاح تزويج ونكاح متعه نزل باشد پس نكاح اين عبارت ثابت شد كه متعه در صدادق تزويج ونكاح متعه
 داخل است و قد الحمد على ذلك فمن كرهه بكم طلاق زوجه بر تمتع بها حقيقة جائز نيست لكن الطلاق ان مجاز باشد
 جائز خواهد شد تحقق المناسبه و لست بهت بين التمتع بها وبين المنكوحه بالنكاح الدائم و هر گاه طلاق مجازي جائز
 باشد بازم مقتضاي جمع بين الدلائل است كه مراد از اذواج بطريق عموم مجاز عام باشد از تمتع بهن و منكوحه
 بنكاح دائمي نه انكه اين آيه را ناسخ و دلائل ابحاث متعه گردانند زيرا كه باوصف اسكان جمع در دلائل اوليات است
 المجازي في البعض مير بسوي نسخ مساعي ندارد چهارم انكه تبصر انكه سنهيه و هلام داركان دين اينها دريا
 كه تخريم متعه از قران شريف ثابت نيست پس اين حضرات متعصبين را چه بلا زده كه بريك آيه هم انكفاي گفته
 و آيات عديده را كه اصلا ربط بمقتضوي ندارد و ناسخ متعه نگردانند و نسبت آن با بن عباس عه نمايند چشم
 انكه روايت ترمذي را كه مفاد شمس است كه نزد ابن عباس نسخ جواز متعه آيه الا على از واجهم بوده روايات
 ديگر ابطال ميكند چه بعضي و آيات دلالت دارد بر انكه ناسخ جواز متعه نزد ابن عباس آيه محضين غير متقين

بود چنانچه در روز شنبه فرمودت از خراج ابن ابی حاتم عن ابن عباس قال كانت متعة النساء اول الاسلام كان الرجل
 يقدم البلدة ليس معه من يصلح صنيعته ويحفظ متاعه فيتزوج المرأة الى قدر ما يرى ان يفرغ من حاجته
 فنظيره متاعه وتصلح له صنيعته كان يقرأه الاستمتاع بمنهن الى اجل سنة لئلا ينجسها عصفين غير خاسر
 وكان الاحصان بيلا لاجل يسلك متى شاء ويطلق متى شاء وان بعض روايات ظاهرست که نسخ جواز متعه
 از ابن عباس آیه محصنين غير فحشين است چنانچه در روز شنبه مسطور است اخراج الطبرانی والبيهقي في سننه
 عن ابن عباس قال كانت المتعة في ذلك الاسلام وكانوا يقرأون هذه الآية فاستمتعتم به منهن الى اجل
 مسمى الآية فكان الرجل يقدم البلدة ليس له بها معرفة فيتزوج بقدر ما يرى انه يفرغ من حاجته ليحفظ
 متاعه ويصلح له شأنه في تزكيت هذه الآية حرمت عليكم ان تنكحوا منكم الاية فنسخ الولى وحرمت المتعة
 وقد يدعى بها من اقران الاصل واجهها وما ملكت ايانهم فاستوى هذا العرج فهو حرام وان بعض روايات
 واضح مشهور که نسخ جواز متعه نزد ابن عباس آیه يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن من لدهن الاية است چنانچه
 در روز شنبه گفته اخراج ابوداؤد في ترمذ وابن المنذر في التماس من طريق عطامن ابن عباس في قوله
 فاستمتعتم به منهن فاقوهن اجوهن فخرية قال لئلا ينجسها بايتها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن
 لعدة يمت والمطلقات يتقين بائنهن ثلاثة قفرء واللك في يئس من الحيض من شاءه كان امره بقوم
 فعدت من ثلاثة اشهر بين اطلاقها وبين انكاحها انكحوا ما يئس من الحيض من شاءه كان امره بقوم
 بسبب ارتفاع دود و فرام باطلاق مكرم حضرت نيرانام عليه آله آلاف التحية والثناء كما هي طرائف فترات
 بر حضرت در نسخ متعه تر بشند و گاهی باقرای دعائی نسخ آیات بر ابن عباس غیره تطویل انصاف می نماید
 و گاهی فترا علی الملک الملائمة و علا لیت آیات کریمه بر نسخ متعه می نماید و نمی پرسند بجملة بیات ظاهرست که هرگاه
 حکمی بیک نسخه شده دعائی نسخ کر برای آن بی معنی است چه معنای نسخ آنست که ملکی ثابت باشد از نسخ
 پس نسخ اباحت آنست که اباحت اولاً ثابت باشد باز نسخ آن بجزیم کرده شود و هرگاه اباحت یکبار بجزیم نسخ
 اباحت بی معنی مخصوص است چه اباحت مالا بکاست که نسخ آن کرده شود و اگر گفته بود که جمع در روایت ترمذی و ابن
 در روایات مکمل است باین طور که متعه چند بار حلال شده باشد و چند بار نسخ آن شده پس بعد از نسخ هرمت و درست
 باشد جوازش آنست که اولاً اباحت و تجزیم متعه دو بار هم سبب افاده این قیوم باطل زمانا بآنرست و در شریعت
 نظیر و قابل آن منقول پس بعد از اباحت و تجزیم چهار بار که بنا برین جمع لازم می آید جزو باطل محضست و تا نیاید از روایات

روایات بطرفی و بیطرفی و ابن ابی حاتم و نحاس بود و او ابن السکندر ظاهرست که آیات اربعه مرتبه تا مع آیه کما قسم
 بهین است پس نسخ سه آیه یک آیه را معنای نزاره مگر آنکه قائل شوند با آنکه آیه خاسته مستقیم چهار بار در تحلیل است و نازل
 شده پس بنا برین مکتوب مکتوب لالت این آیه بر مستوع با قضی المراتب ظاهر خواهد شد که با وضیفه سبب بر اقسام و
 هزار و دگر چهار بار از مقدار کم چو از مقدار نازل فرموده و در قرآن شریف تکرار و التا بیان نموده باز حضرت دست
 از انکار بر نمی دازد اما دعای نسخ ظهور شش اشع الا قرآت التي لا تصلح الالفتات و التالی خود مخاطب در باب
 چهارم گفته و اگر کسی تصحیح کتب ایشان نماید برو ظاهر شود که هیچ خبری از اخبار ایشان بحدیث نرسیده و از اخبار
 تساویر نگرفته و اگر اخبارنا خبری از اخبار ایشان بروایت جمعی وارد شد بیک لفظ یا الفاظ مستعار به نیست و اختلاف
 الفاظ و خطراب آن نهی می آید که جمیع و تطبیق و شواهدی افتد و تعدد رواه چون باین رنگ باشد که هر یک
 در قصه واحد خبری روایت کند که مخالف دیگر باشد تا وح صحت خبر پیشوند نه منید شهرت الخ ازین عبارت ظاهرست
 که اختلاف الفاظ و خطراب نهی جمعی تطبیق و شواهد افتد و تا وح صحت خبری شود و ظاهرست که درین مقام
 نیز اختلاف الفاظ و خطراب اطلاق باب نهی است که جمیع تطبیق و شواهد افتد پس حسب افاده خطاطین این
 اخبار متوجه الصحت است و تدالیم علی تک و ایضا مخاطب در باب سوم کتاب خود گفته و نیز احوال بزرگان است
 خصوصاً انما از روی تواریخ یقین معلوم است که از بهترین بندگان خدا و حق پرست و تابع دین و
 جد خود بوده اند و روغ گفتن و برای یاست خود مردم را فریب دادن از ایشان اسکان نزاره پس معلوم شد
 که اهل بیت ازین همه روایات و حکایات بری و بی خبرند و این فرقها و مختلف روایات خدیب خود بالا بالا
 ساخته اند که مسلمی نزاره قول تعالی و احوال من عند علی بنه لوجود و انبیه اختلاف فاکثیرا و منافی که در است
 است اول اختلاف جهاد می است که ایشان از قرن صحابه گرفته تا نوبت نقیبا و اربع را مجتهد اند و مجتهد بر
 خود عمل میکنند و اختلاف را بچلی نوع ایشان است اختلاف روایت نیست که شاهد دروغ و اقرار تو اند شد ازین
 عبارت صراحت ظاهرست که اختلاف معایت شاهد دروغ و اقرار می باشد لکن کامل باید کرد و در انصاف است
 بنیاید داشت که مخاطب بلا تامل و تدبر اختلاف فخری باطله را دلیل بطلان اختلاف اعمی میگردد و از خود نسیم
 بر اهل اسلام باکی ندارد و در آخر حکایت خبر ما اختلاف روایت را شاهد دروغ و انحراف میگردد و خود ازین اختلاف
 اسلاف انصاف خود خبری نمی گیرد و بنیز خبر روایت ترمذی بمقابل اعمی فرامی نهد و از اختلاف نا حش
 که در روایت ناسخ از ابن عباس و داده مبالا قی نمیکند و ازین عبارت مخاطب بطلان دیگر روایات است

که در تخریم منه بر خراب سالتی علی الله علیه و آله وسلم فرموده اند و مستعمل بر اضطراب با حشر و اختلاف عظیم نیز ظاهر
 میشود و ناسا یوسف و واسطه و در سوره خود که در روایتی نوشته گفته و نه ان الله تعالی لیلته المخرج خالطی
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم یلیغه علی فقال یا رب انت تقاطبونی و علی قال بل انما لکن لما سمعتک تقول
 انت معنی بنزله هاتین من موسی فاطلعت علی قلبک فخالطتک عجب اکثرین علی فخالطتک بانفسته
 لیطریق قلبک قلنا کذب هذا ظاهر من وجوه اولی ان هذا الحدیث کان فی زمانه یلیغ حین
 استخلفه فی المدینه علی النساء و الصبیان و هو اخر قول الله و المخرج علی لسان بعضی سنه من عمره
 فی سکه و هذا من تلیق من لا یرف کیف یلکن بل ذینها فرق عشرين سنه این عبارت هم بر
 رو جمع در بیان این روایات مخلصه و نیز برای ابطال توفیق و دیگر روایات مخلصه که در تخریم منه بر خراب رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم بافته اند کافیست سنا و سایرین آیات که اوهای نسخ انرا بر این مباس یافته اند هیچیک از آن
 نسخ منه نمی تواند شد پس نسبت او ما نسخ آن باین مباس کذب میرسد و نهان فضع است الماثبات این معنی که
 آیات ما نسخ تحلیل منه نمی تواند شد پس برایشان که گفته اند ما نسخ آنست که ما نسخ آن معلوم باشد و وجود و تمایل
 نسخ ثابت نمیشود و تاخر این آیات از آیه منه و تحلیل آن که تاخره حیرت فساد و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد
 نیز ثابت بلکه تقدم و عدم تاخر آیه الله علی از او جمع و غیران ثابت است المایان این معنی که مجر و اسما ل نسخ ثابت نمی
 شود و علم تاریخ ضرورت پس تبریحات کایر و عالم مذاق و جهانه خاریشان ثابت است سابقا و آتی که
 زعم اسحق بن ایهویه سخیست حدیث ابن عکیم حدیث بیحونه لا قدر انما سدا لوضع و انسته و اما و کرده که آن لائن
 جواب نیست بلکه تعالی آن نیز سکوت کرده نمی شود زیرا که کتاب بن عکیم با صلح سار من است و یقین نیست که این
 کتاب بوق بسطع باشد و جز این نیست که این تاخر مضمون است بسبب قرب تاریخ و جرد این من مثبت نسخ نمی
 تواند شد پس بر گاه تشبیه نسخ در مقام من تاخر و وجود بودن قرینه آن بغیر حصول علم قطعی تاخر میانه نباشد
 بلکه وجب تعیین تشبیه که در تشبیه نسخ درین مقام که سلطان هم درین با مستحق نیست چه باینین و الاقرینه
 ضعیفه تاخر درین جایا تسمی شود نهایت باطل و فاسد و نهایت شنیع و قبح و ستمچین باشد و در حقیقت این
 جواب قابل توجه ارباب الهاب نیست بلکه از قبیل خرافات جهال است و نه از اول اصطلح و المرحه السامه
 و کفی الله من اتعالم و ولی الیزین ابوزر دا همن الحافظ زین الدین ابی الفضل السمرقانی در شرح الاحام منی
 در شرح حدیث صحرا گفته است الخفیة و من وافهم فی مخالفة هذا الحدیث بلین احدنا الخفیة

منسوخ و مختلف و فاعله نقل فعله تعالى وان ما قبله ضا قيوما بمثل ما عوقبتم به و جابره ان حنا ان
 المتعلقات ليس من باب المعقوبات ان شرط النسخ معرفة النسخ و ليس عندنا يقين بان هذه
 الآية اخذت عن حديث المصراة و بتقدير ان يكون من باب واحد و يعرف النسخ بالآية عامة
 و هذه قضية خاصة و بالخاص مقدم على العامة انتهى ازین عبارت ظاهرست که شرط نسخ معرفت تاریخ است
 و نیز معرفت تاریخ و حصول یقین تاخر بایدی که در نسخ قول نسخ همان جواز مستعد را باطل و از حلیه صحت ظاهر
 باشد و نیز ازین عبارت ظاهرست که اگر علم تاخر حاصل شود و عام نسخ خاص نمی تواند شد و ظاهرست که این
 آیات بر تقدیر و دلالت آن بر مطلوب ما لعین عامست و دلالت جواز مستعد نامس این آیات هرگز نسخ
 جواز مستعد نمی تواند شد و نیز احد بن عبد الرحیم عراقی در شرح احکام صفری و در شرح حدیث مصراة گفته قال شیخ
 نعمی الدین فاذ عام النسخ هو ضعیف فانها اشبات النسخ بالاحتمال وهو غیر سائغ ازین عبارت ظاهرست
 که ادعای نسخ با احتمال نامجاز و نارواست و ظاهرست که چنانچه حضرت ادعای نسخ حدیث مصراة با احتمال
 می نمایند همچنان ادعای نسخ این آیات جواز مستعد را بسبب بر احتمالات است و نصی از جناب رسالت صلی
 علیه و آله وسلم بر نسخ این آیات جواز مستعد را نقل کرده اند و نیز عراقی در شرح احکام صفری و در شرح حدیث مصراة
 گفته و قبل ان النسخ له ما نسخ العقبی فی العزایات با کثر من المثل فی مانع ان کوی انها توخذ
 نسخ شرطه الیه و بمقام جواب آورده ثم من اخرج بعضه الشیخ علی الله علیه سلمه فی المصراة کان قبل
 نسخ العقبی فی الاموال حتی جعله منسوخ الخ ازین عبارت هم بر محبت و بلکه ادعای اینکه نسخ مقوبات
 در عزایات با کثر نقل نسخ حدیث مصراة نموده سمیع نیست زیرا که این ادعا موقوف است تاخر نسخ مقوبات
 و تقدیم حدیث مصراة و بین تقدیر و بین تمام جاری است و نیز ابو ذر عمیر عراقی در شرح احکام صفری و در شرح
 خیاب مجلس گفته فانیها ادعی اند حدیث منسوخ اما لان علماء المدينة اجمعوا علیه عدم ثبوت خیاب المجلس
 و ذلك لیتد علی النسخ و ما لم یثبت اختلاف المتبیین فانما یقتضی الحاجة الی الیهین و ذلك یتسلز
 لزیم العقد و لو ثبت الخیار لکان كافیا فی رفع العقد عند الاختلاف حکما الشیخ تقی الدین و ما
 وهو ضعیف جدا و النسخ لا لعل اهل المدينة عقد تکلیف علی النسخ ولا یثبت الاحتمال و مجرد
 الخالفه لا یلزم ان یتحقق نسخ لیس ان یتقدم دلیل اخر لیس فی ظنهم عند تعارض الدلالت عندهم
 و ما حدیث اختلاف المتبیین لا استدلال به ضعیف جدا لان مطلق او عام بالنسبة الی من
 التفرق و لاحاجة الی النسخ و النسخ لا یصار الیه الا عند الضرورة ان عبارت هم برای رد ادعای نسخ
 آیات مذکور جواز مستعد را کافی است چه ازین عبارت ظاهرست که عام یا مطلق نسخ خاص نمی تواند شد و ظاهرست که این

منه النسخة العامة من زمانه و هو من زمانه و هو من زمانه

با احتمال نسخ مقوبات

حاشیة ازین عبارت ظاهرست که اگر علم تاخر حاصل شود و عام نسخ خاص نمی تواند شد و ظاهرست که این آیات بر تقدیر و دلالت آن بر مطلوب ما لعین عامست و دلالت جواز مستعد نامس این آیات هرگز نسخ جواز مستعد نمی تواند شد و نیز احد بن عبد الرحیم عراقی در شرح احکام صفری و در شرح حدیث مصراة گفته قال شیخ نعمی الدین فاذ عام النسخ هو ضعیف فانها اشبات النسخ بالاحتمال وهو غیر سائغ ازین عبارت ظاهرست که ادعای نسخ با احتمال نامجاز و نارواست و ظاهرست که چنانچه حضرت ادعای نسخ حدیث مصراة با احتمال می نمایند همچنان ادعای نسخ این آیات جواز مستعد را بسبب بر احتمالات است و نصی از جناب رسالت صلی علیه و آله وسلم بر نسخ این آیات جواز مستعد را نقل کرده اند و نیز عراقی در شرح احکام صفری و در شرح حدیث مصراة گفته و قبل ان النسخ له ما نسخ العقبی فی العزایات با کثر من المثل فی مانع ان کوی انها توخذ نسخ شرطه الیه و بمقام جواب آورده ثم من اخرج بعضه الشیخ علی الله علیه سلمه فی المصراة کان قبل نسخ العقبی فی الاموال حتی جعله منسوخ الخ ازین عبارت هم بر محبت و بلکه ادعای اینکه نسخ مقوبات در عزایات با کثر نقل نسخ حدیث مصراة نموده سمیع نیست زیرا که این ادعا موقوف است تاخر نسخ مقوبات و تقدیم حدیث مصراة و بین تقدیر و بین تمام جاری است و نیز ابو ذر عمیر عراقی در شرح احکام صفری و در شرح خیاب مجلس گفته فانیها ادعی اند حدیث منسوخ اما لان علماء المدينة اجمعوا علیه عدم ثبوت خیاب المجلس و ذلك لیتد علی النسخ و ما لم یثبت اختلاف المتبیین فانما یقتضی الحاجة الی الیهین و ذلك یتسلز لزیم العقد و لو ثبت الخیار لکان كافیا فی رفع العقد عند الاختلاف حکما الشیخ تقی الدین و ما وهو ضعیف جدا و النسخ لا لعل اهل المدينة عقد تکلیف علی النسخ ولا یثبت الاحتمال و مجرد الخالفه لا یلزم ان یتحقق نسخ لیس ان یتقدم دلیل اخر لیس فی ظنهم عند تعارض الدلالت عندهم و ما حدیث اختلاف المتبیین لا استدلال به ضعیف جدا لان مطلق او عام بالنسبة الی من التفرق و لاحاجة الی النسخ و النسخ لا یصار الیه الا عند الضرورة ان عبارت هم برای رد ادعای نسخ آیات مذکور جواز مستعد را کافی است چه ازین عبارت ظاهرست که عام یا مطلق نسخ خاص نمی تواند شد و ظاهرست که این

آیات نیز اگر سناعات با جواز متعدد داشته باشند سناعات کن مثل سناعات دیگر عموماً و اطلاقاً با خصوصیات است
 پس این جواز متعدد مخصوص این اطلاقاً یا عموماً خواهد بود نه انکه اطلاقاً یا عموماً این آیات ماسخ جواز است
 کرده و سابقاً این آیت که قول مفسر آن منسوب باین مباح است مباحه اندک بلکه باقیه آن مملو است بر حرمت متعدد
 پس چگونه ماسخ جواز متعدد می تواند شد ما عدم دلالت آیه اعلی از وجه بر حرمت پس باقیه تفصیل بهترین است
 اما آیه اذ اطلقتم فی سائر آیات از دلالت بر حرمت متعدد در آن نیست زیرا که حاصل این آیه بیان شرط طلیق
 مطلقاً است پس بیان شرط طلیق را با تحریم متعدد چه ارتباط عجیب قاحت دارد بلکه باقیه آن مملو است
 آیات که بر یک حال جسامت قول نیست مگر علی الفسخ مطلقاً همچنین بر طویل و بحرینیل که خود تیر همان القرآن اور
 طلق میسازند نسبت می کنند و از ظهور بهمان و تقرای خود نمی ترسند مقام انصاف است که بیان شرط
 طلاق را با تحریم متعدد چه ربط است و استدلال با این آیه بر تحریم متعدد بدان می ماند که کسی بگوید که آیه فاصحوا
 و جرح حکم آید که الی الامر لکم لای دلالت میکند بر نسخ حکم فصل یا بیان شرط از کراهت دلالت میکند بر نسخ صلوة
 و حج و بیان شرط از حج دلالت میکند بر نسخ صلوة و زکوة و حج و امثال ذلک من الخوفات و الخوفات و اما آیه
 حرمت علیکم اتهاکم در روایت طبرانی ماسخ آیه متعدد گردانیده پس بر ظاهر است که اثر این جواز در حرمت
 سناعتی نیست بجا تحریم اتهاک و دیگر عموماً نسبی و کجا تحریم متعدد و شاید فرموده آنها است
 که ایضا و یا نه متعدد با اتهاک و دیگر حرام جائز بود که این آیه نسخ آن کرد و طرفه تر است که آیه حرمت علیکم
 اتهاکم در ترتیبی بانی مقدم است بر آیه متعدد پس چگونه مقدم ماسخ ماسخ می تواند شد و اگر نسبت بود از
 رعایت ترتیب نماید پس چرا الب هر زود می خود با اعتراضات و ایه نشینات شنیع بر اهل حق می کشانید
 ولی نقد و الدخا و ما از آن اخفا بعد که آیه ناولیکم الله گفته و بسبب نزول و ملاحظه این آیه میدونی که
 قطع عام است شامل همه محققین و دخول بسبب تطبیق وجهت این عموم با برین عبید الله گفته است نزولت فی
 عبد الله بن سلام لما هجرت قوم من الیوم و اخرج البغوی عن ابی جعفر محمد بن علی الملقب بعتا
 و ایضا الله و رسوله و الذین امنوا نزولت فی المؤمنین فقیل انها نزولت فی علی فقال هو
 البقیة منین نه چنانکه شیعه گمان کرده اند و نقد مصنوعه روایت میکنند و رکون رحال از یونون الزکوة می گویند
 و بر ترفیق گشته می بیاید فقیری و حالت کوع فرود می آید و سیاق سابق آیه را بر هم زنده نماید
 و ضایع ایشانرا از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات فسقه بعضها بعض را از هم جدا گیرند انهمی مقام عبرت
 کرده اند و مخالف توهم لزوم جدا گرفتن آیه ناولیکم الله از سابق این شنیع ماسخ بر اهل حق می زنده و اصل
 استخانی کند و سلف این ضیوعه مقدم را بر آیه متعدد ماسخ آن می گردانند و از آن فروری و از دلالت نا

فصل سوم در بیان اطلاق و عموم

کار بر فرض و تحقیق که خود بخاطر رب با مقدمات اتهام و اثبات آن دارد خبری بر نمی دارد و خبری بر نمی دارد و خبری بر نمی
 عسای ایشان از آن هم می باشد از چنانکه ایشان آیت تسبیح بعضها بعضا از هم جدا گیرند و طرفه تر از همه آنست
 که قول بروی و تصدیقها من العز و دلالت ارد بر آنکه آیه حرمت علیکم اتماکم از قرآن نیست و اگر فرض آنست
 آیه حرمت علیکم اتماکم نیست که فقط محسنین غیر نجسین و در آخر آن مذکور است نسخ کرده چنانچه از روایت
 ابن ابی عاتم ظاهر است پس عدم ارتباط آن با مقصود نیز ظاهر است چه همان ریز آیه یعنی عفاف است چه
 تصحیحات ائمه سنی که علمت سابقا و عفاف در متعه نیز تحقق است و حل احسان بر مصلحت خاص غیر لازم باشد
 احسان مطلقا نیز در متعه تزویج و محسنین غیر نجسین هم در ترتیب مقدم است بر آیه
 متعه پس مقدم چگونه تا سفر باشد و التمسک بعد از دم مراعات ترتیب بعد از تمسک و باقی و بعد از آن
 سعیدیه تا هفت لایه یعنی بیست ناقص است قطع کل اربب بالجملة تمام کمال استجاب است که بر آیه
 متعه نوبت است مدید تو را و اند که سه تا از آن بر آیه متعه که منسوخیت آن میخورد مقدم است یکی مقدم است
 تزوید و تا مقدم است ترتیب و با این هر سه منافاتی با آیه متعه ندارد که مانع آن تواند شد و مانع از آنست
 تا صیبه دلالت بر منافات تجویز متعه در ترتیب و امور اگر از این نوبت است که مانع است از آنست
 تزوید و لا بر چه و در آیت دیگر از طرف خود آورده که اصلا بوج من الوجوه از باطنی نسخ ندارد و با این همه
 سکارات و اقرآت اصلا استیجابی نیستند و بر آنست که باطل و مجادله کمال حسرت می خیزند و تا تا قول بر چه
 بجا آورده که حسب فوات ائمه سنی ثابت شده دلالت مری میکند بر آنکه این آیت دلالت بر حرمت متعه می کند
 و الا لازم آید که این بیاس با آنهمه تفاسیر کالات و مناقب عالییه که آنفا شنیدی مخالفت بسیار از آیات
 سیکو و نیز لازم آید که دیگر صاحب کلام را جمله تا بعین که اساسی شان سابقا شنیدی نیز مخالفت آیات مدیده
 قرآن شریف می نمودند و عبدالمسی در شرح مسلم و در کرمول گفته تمام الدلیل الذی یقتلونی عنه
 ای ابن عباس حج باطل العول غیر معقول فان قال العول لا یقولون بنصفین قلت حتی یرد
 علیهم ما ادری بل هم ایضا یقولون ان الله جعل التهام کف ینقص مهم کل حق لا یلزم نصفان
 و ثلث فالذی یخ به هو بعینه حجته لم و هذا الفرض الرد بعید عن ابن عباس کل البعدین
 دلالت مریجه دارد بر آنکه مدد و کلام غیر معقول از ابن عباس نهایت بعید است
 پس مخالفت آیات مدیده از ابن عباس نیز نهایت بعید باشد پس معلوم شد
 که این آیات دلالت بر حرمت متعه نمیکند و در نهایت شرح صحیح مسلم تصنیف نووی بر بیان آنچه مختصر
 افراد پروردگوست و اما ابن عباس محله من العول و الفقه فی الدین و الفهم الثاقب معروف
 ص ۱۲۴۱ باب بیان وجه الاحتمال با یحیی و افاد الحج و القصد و القرآن من کتاب الحج

و در ترتیب مقدم است بر آیه متعه نوبت است مدید تو را و اند که سه تا از آن بر آیه متعه که منسوخیت آن میخورد مقدم است یکی مقدم است تزوید و تا مقدم است ترتیب و با این هر سه منافاتی با آیه متعه ندارد که مانع آن تواند شد و مانع از آنست تا صیبه دلالت بر منافات تجویز متعه در ترتیب و امور اگر از این نوبت است که مانع است از آنست تزوید و لا بر چه و در آیت دیگر از طرف خود آورده که اصلا بوج من الوجوه از باطنی نسخ ندارد و با این همه سکارات و اقرآت اصلا استیجابی نیستند و بر آنست که باطل و مجادله کمال حسرت می خیزند و تا تا قول بر چه بجا آورده که حسب فوات ائمه سنی ثابت شده دلالت مری میکند بر آنکه این آیت دلالت بر حرمت متعه می کند و الا لازم آید که این بیاس با آنهمه تفاسیر کالات و مناقب عالییه که آنفا شنیدی مخالفت بسیار از آیات سیکو و نیز لازم آید که دیگر صاحب کلام را جمله تا بعین که اساسی شان سابقا شنیدی نیز مخالفت آیات مدیده قرآن شریف می نمودند و عبدالمسی در شرح مسلم و در کرمول گفته تمام الدلیل الذی یقتلونی عنه ای ابن عباس حج باطل العول غیر معقول فان قال العول لا یقولون بنصفین قلت حتی یرد علیهم ما ادری بل هم ایضا یقولون ان الله جعل التهام کف ینقص مهم کل حق لا یلزم نصفان و ثلث فالذی یخ به هو بعینه حجته لم و هذا الفرض الرد بعید عن ابن عباس کل البعدین دلالت مریجه دارد بر آنکه مدد و کلام غیر معقول از ابن عباس نهایت بعید است پس مخالفت آیات مدیده از ابن عباس نیز نهایت بعید باشد پس معلوم شد که این آیات دلالت بر حرمت متعه نمیکند و در نهایت شرح صحیح مسلم تصنیف نووی بر بیان آنچه مختصر افراد پروردگوست و اما ابن عباس محله من العول و الفقه فی الدین و الفهم الثاقب معروف ص ۱۲۴۱ باب بیان وجه الاحتمال با یحیی و افاد الحج و القصد و القرآن من کتاب الحج

ما سمعت فتیاً أحسن من فتیة ابن عباس لا يقول قائل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 طار من درکت خوف خمس ما نكده من صحاب النبي صلى الله عليه وسلم اذا ذكره ابن عباس فقال لوق
 لوزل يقربهم حتى ينهوا الى قوله وقالت بن يد بن الاحم خرج معوية آتيا معا بن عباس فكانا في
 موكب لابن عباس موكب من طبل العلم وروى شيرازي عن الامشش بن الاضي عن سرق ان قال
 كنت ناطرت عبد الله بن عباس قلت اجل الناس فاذا تكلم قلت فصح الناس واذا تحدثت قلت
 اعلم الناس ذكر الحول في فاش ابواسامة ثنا الامشش بن اسحق ابو راشد قال خطبنا ابن عباس
 وهو على المنبر فافتتح سورة ثم انقض فجعل يقرأ ويفسر فجعلت قول ما رايت ولا سمعت كان
 رجل مثله لو سمعته فارس والكرام والكرام قالوا لا سمعت قال و ثنا يحيى بن ابراهيم ثنا ابو بكر بن عباس عن
 عن شقيق بن سلمة قال قال ابن عباس ما رايت مجلسا اجمع لكل خير من مجلس ابن عباس الحول والحرام
 والعربية والاضاب احسب ان الشعر قال ابو ان اذ عن عبد الله بن عبد الله ما رايت احدا كان
 اعلم بالسنن ولا اجله الا ان لا انقب نظر ابن عباس ولقد كان يعرف بالعضودت مع
 عمر بن قطر السمين وقال الثاقم بن محمد ما رايت في مجلس ابن عباس باطل قط وما سمعت شيئا
 اشبه بالسنن من فتوى او كان صاعدا يسمونه بالحمل يسمون الحبر قال عبد الله بن زيد الجاهلي
 ولدنا الفضل والحبر بعد اعنيثا نا العباس بن الفضل والندي وقال ابو محمد بن احمد بن محمد بن
 الی ابن عباس في مجلس من الخطاب فالبا عليه فقال من هذا الذي قرع الناس بعلمه ونزل عنهم
 بسنة فقال عبد الله بن عباس فقال فيه بياننا اني وجد بيان المرادلة في حله وقد جرت العی
 كالصقير المراد في يبقی سائر الكلام وقد يلوم الفقي يوما والويله وفيه يقول حسان
 بن ثابت ه اذا ما بن عباس بفلك وجهه رايت له في كل احواله فضلا - اذا قال امرتك مقام
 لقائل بمنظومات لا ترى بينها فضلا - كفي وشقي ما في النفوس فلم يدع - لذي ربة في القول جدا
 ولا هزلا - سموت الى العليا بغيب مشقة + نلت ذرها لا دنيا ولا دنيا - خلقت حليفا
 لذي ذوالندي - يلجوا ولم تخلق كما ما ولا خيل - وروى ان معوية نظر الى ابن عباس يوما
 يتكلم فاتبه بصبر ثم قال متمثله اذا قال لمررتك مقالا لقائل - مصيد لم يثن اللسان
 على جسد يرض بالقول اللسان اذا انتحى - وينظر في اطرافه نظر الصقر - وروينا ان عبد الله بن
 صفوان بن امية بن عبد الله بن عباس فرأى فيما جماعت من طالوا لفقوة ومرايا بن عبید الله بن
 عباس فرأى فيما جماعت بنوا بها للكلام فدخل على ابن الزبير فقال له اصحت والله كان الشاعر

فان تصيبك من الايام ما عثره لم ياك منك على نياك من قال ما ذاك يا امير فقال
 هذا ان ابنا عباس احد ما يقبل الناس الاخر يطعم الناس فابقيا لك مكرمة فادع عبد الله بن
 مطيع قال له انطلق الى ابو عباس فقل لها يقول لك امير المؤمنين اخراجنا من انا ومن انصوى
 الكيا من هل التراقي ولا فعلت فعلت فقال عبد الله بن عباس قل ابن ابن من الله ما يا نينا من
 الناس الا رجلا من رجل يطلب فقوا ورجل يطلب فضله فاني هذين تمنع وكان بالخصم ^{الفضل} ابن
 عامر بن داثة الكنا فجعل يقول لا تدري من الكيا الى كيف يصحكنا + منها خطيب عاجب ^{بن} نينا
 واتحدث الايام من غيري + ابن ابن من الدنيا نينا + فكانوا بن عباس في قبسنا + فقها
 وكسبنا اهل ويهدينا + ولا يزال عبد الله مشرعة + جفانه مطعنا ضيقا وسكينا + فالير
 والد بن الدنيا بارها + تنال منها الذي بنى واقتنا + ان النبي هو النور الذي كسفت +
 بهامات ما ضينا باقينا + ورهطه عصفق يتناهم + فضل علينا حق واقتينا جقيم
 تمنعنا من ومنهم بنا + وفوقهم يتنا وتوقنا + ولست ناعلمها الا لام ببرها + يا ابن ابن
 بلا اولى بردينا + ان يوت الله افسانا ينعضم + في الدين عزوا في الارض فكسنا + واما
 ابن عباس ربه الله قد عني من اخر عمره وروى عنه انه رأى رجلا مع النبي صلى الله عليه وسلم
 فله يعرفه فقال اتبعك عليك عند فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايت قال نعم قال ذلك
 جبرئيل ما انك ستفقد بشر فبعه لك في اخر عمره وهو مقاتل في ذلك في ارض من
 وجوه عنه فان يا خدا لله من عيني نورها + ففلساني وقلوبنا نور + تليق كي ومقلى غير
 ذي خل + وفي فمها كالسيف ساثور ويبرقان طائر ابيض خرج من ثوبه تنا ووا
 على صبح الى الناس يقال بل دخل قبره طائر ابيض فقيل انه يصح في لنا ويل قال ابو نينا
 مات بالطائف فجاء طائر ابيض فدخل في نعشه حين حمل فادى تا حرامنه شهد عبد الله
 بن عباس مع علي بن ابي طالب وصديق النعمان وشهد مع الحسن والحسين ومحمد بن
 عبد الله وفتح ابنا العباس ومحمد وعبد الله وعون بن جعفر بن ابي طالب المعير بن فو
 بن الحوش بن عبد المطلب فقيل بن في طائيف عبد الله بن محمد بن الحسن بن عبد المطلب
 ما قل مستبصر ابي ابي بكر باذرك اسمان ودين قضا على طيلة اثنان بن عباس زمان القرآن تكلموا بان
 برز جبارت ابن حضرات كبر خرافات ويزليات كور باره تجوز شعير بان عني آرد تعجبها ما يدور من حكم
 ابن زبير بن عباس براد الحسن مبدور رفق بسبب عليان مراد سد وعادوا استماع فضل كرم وبلات

و جلالت شان شان از زبان ابن مسعود نهایت بعد از نبی زبیر اصلاح و تدبیر و تقوی و خشیت صلوات
 و زبیر نه پاک او در فسق و فجور و ظلم و عدوان و جور و طغیان و نخست و ازین جاست که عازمین در آثار صحابه
 جلیل شان بجهت زین عباس شعار بلاغت شعار در کمال و تم و کلام و تبحر و تشنیع آن ظالم مستکار و با کبر
 قدراتش کرده و عجبک با این همه ظلم و فسق و مجور و بی دینی این زبیر حضرت الهست لیاقته بر تیره عالمه متصل
 و جلالت و وثوق و عدالت می نهند و املا استحقاقی کنند فائده تعالی حسیبهم بالجله هر گاه قول بن میا
 بیخیز از تنقه ثابت شد و زبیر سابقا قول دیگر اجدید صحابه تابعین بجز از آن رای فنی اقل باقی البایانست که
 تشنیعات الهست بر تیره زبیر چه با به باطل خواهد شد و سر مایه غایت سلامت و تجملات بزی ایشان خواهد کرد
 عجب ترا کلامه بنیده شد و تمام هم بکوشش ثبات تصویب جمیع مجتهدین خود و رسد و در تیره صحابه است جمیع
 صحابه مجتهدین فی الغرض هم می نماند و حضرت تعصبتین بمقابل الحق ازین نادان شایع و اساطین خود را
 آن نقلت نمایند و خود را با برادر تشنیعات شقیقه استم از آن تیره بر تیره زبیر که در هیچ صحابه و تابعین
 و اکابر علماء ایشانست متحکه عالم گواهند که کتاب طبعی کشف الفنون در زوکر مطا گفته سروی
 ابو نعیم فی الحلیه عن مالک بن انس انه قال سئلت زبیر بن العنبر عن رجل یعلق الحواری لکعبه
 و یقول للناس علی ما فیه فقلت لا تفعل فان اصحاب رسول الله صلواته تعالی علیهم و سلمه اختلفوا
 فی القیم و تفرقوا فی البلدان و کل مصیب فقال و فقلت لله تعالی یا ابا عبد الله و سرک
 ابن سعد فی الطبقات عن مالک بن انس قال لما حج المنصور قال لی قد فرمت علی ان یکتبک
 هذه القیم فبعتها فتنسخت ابیث الی کل مصر من مصاد المسلمین منها فتنسخوا امرهم ان یعلوا بها
 فیها و لا یقعد و الی غیره فقلت یا امیر المؤمنین لا تفعل هذا فان الناس قد سبقت الیهم قال
 و معوال الحدیث و رواه ایات اخذ کل قوم بما سبق الیهم و انوا به فذبح الناس ما اختاروا
 اهل کل بلد منهم لا یفهم کذا فی عقی الجمان از روایت ابو نعیم ظاهرست که هر گاه در وقت یا مالک
 کرد و خواست که در مطا و نماز کعبه زواری الله شتر تا و تعظیما آویند و مردم را بر عمل بان بیدار و مالک ازین سخن
 منع کرد و داشت و کرد که بدستیکه صحاب سونی اصلی الله علیه و آله و سلمه خلاف کردند و فرج و متفرق
 شدند و در بلاد و هر یک از ایشان مصیب سنت پس نفس این عبارات اصابت ابن عباس و دیگر صحابه را
 بجز از تنقه ثابت و متحقق گردید و وضع شد که حدیث نهی متحکه در مطا مذکورست حسب ارشاد امام مالک
 عمل باین لازم و واجبست و عمل ناس بران در امثال آن لائق منع و نهی و ماصوابست نه قابل ترغیب
 و تحویر و بجا پس مالک عجبست که چگونه حضرت الهست بر خلاف ارشاد امام مالک این همه تعصبت

من ۳۴۸

فما ذكره من ان قوله صلوات الله وسلامه عليه في الحديث ما رواه ابن سعد في الطبقات من قوله
 وروى في تاريخه في الحديث ما رواه مالك بن نويرة في حديثه عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله
 ما رواه ابو نعيم في حديثه عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله ما رواه ابن سعد في الطبقات من قوله
 ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله ما رواه ابن سعد في الطبقات من قوله
 في تركه فان لم يكن في كتاب الله سنة منى ما ضيقه فان لم يكن سنة منى فانما لا صحابي ان صحابي
 بمنزلة النجوم في السماء فاما اخذتم بآراءهم واختلفوا صحابي ككفرهم في هذا الحديث فواضح
 اجابة صلى الله عليه وسلم باختلاف المذاهب في الفروع وذلك من مجزأة لانه من اجزاء كتاب
 وقرآنك ونعم من عليه وسد حله حيث جعله حجة والتغيير للكلف في الاخذ بابها شارة
 غير تعيين لاحد ها وليستبط منه ان كل المجتهد بن علي هدى وكلم على حق فلا لوم على احد منهم
 ولا ينسب الي احد منهم تغطية لقوله فاما اخذتم بآراءهم فلو كان المصديق احدا لبا في خطاء
 لم تحصل الهدى به الاخذ بالخطا ولذلك سئل لطيف من ذكره قريبا قال ابن سعد في الطبقات
 انا قبصة بن عقبة بن افصح بن حميد بن القاسم بن جهم قال كان اخلاف صحابي محمد حجة للناس
 واخرج البيهقي في المنهاج قال ابن سعد انا قبصة بن عقبة بن سفيان بن اسمعيل بن عبد الملك
 عن عروة بن عبد العزيز قال ما شئتم باخلاف صحابي النبي صلى الله عليه وسلم حجة للنعم
 ورواه البيهقي في المنهاج بل يفتخر ما شئتم لو ان صحابي لم يختلفوا لانهم لو لم يختلفوا لم يكن
 واخرج الخطيب البغدادي في كتابه في طرقة مالك بن جهم بن اسمعيل بن ابي الجالد قال قال
 طرقة بن اشيد لما لك برانس يا ابا عبد الله فكاتب بهذا الكتيب نصرتها في انا الاسلام التحمل
 عليه لامة قال يا امير المؤمنين ان اخلاف العلماء رحمة من الله على هذه الامة كل يتبع ما وضع عند
 وكل على هدى وكل يريد الله واخرج ابو نعيم في الحلية عن عبد الله بن عبد الحكم قال سمعت ابا
 برانس يقول سمعنا من ابي ذر بن اشيد فان يعلق الموطن في الكعبة ويحمل الناس على ما فيه
 فقلت لا تقبل فان صحابي سئل الله صلى الله عليه وسلم اختلفوا في الفروع ونصر قوا في البلاد
 وكل صديق قال وعقلك الله يا ابا عبد الله واخرج ابن سعد في الطبقات عن ابان بن عثمان قال
 سمعت مالكا بن انس يقول لما سمعنا من النصوص في ابي ابي قحافة ان امرؤ كتبك هذه التي وضعها
 فتسخر ثم ابعت النحل مصر من اصحاب المسلمين منها نسخة فامرهم ان يملوا بها فيما يتعدون الى غيرها
 فقلت يا امير المؤمنين لا تفعل هذا فان الناس قد سبقتم اليهم ما اوتوا به وصحوا الحديث وصحوا

ص
 من
 حديث
 ابن
 سعد

ص

ورب طرقت ايات واخذ كل قوم بما سبق لهم وداوا به من اختلاف الناس فمدع الناس وما اختلف
 احد كل به منهم لا تقسم وقد وقع الاختلاف في الفرع بين الصحابة رضي الله عنهم وهم خير الامة فاذا
 احد منهم احد لا عادى ولا عدوان ولا نسب احد احد الى خطا ولا قصور والسر الذي اشرت اليه
 قد استنبطته من حديث ورد ان اختلاف هذه الامة رحمة من الله لها وكان اختلاف الامم
 السابقة عذابا وهاذا كاهذا او عناه ولا يحضر الا ان لفظ الحديث ففوق بذلك ان اختلاف
 المذاهب في هذه المللة خصيصة فاضلة لهذه الامة وتوسيع في هذه الشريعة السمحة ^{سهلة}
 فصل اعلم ان اختلاف المذاهب في هذه المللة نعمة كبيرة وفضيلة عظيمة وله سر لطيف ادركه ^{من}
 العالمون وعي عنه الجاهلون حتى سمعت بعض الجهال يقول النبي صلى الله عليه وسلم جاء اشرف
 واحد في ابن مذاهب اربعة ومن العجب ايضا من ياخذ في تفضيل بعض المذاهب على بعض
 تفضيلا يودى الى تنقيص المفضل عليه وسقوطه ويرآ ادى الى الخصام بين الصنفين ^{وان}
 عصبية وحمية الجاهلية والعلماء مترهون عن ذلك ^{وان} واول تقسيم مبداء الرحمن بن عبد الله سبيلي ^{وروي}
 كفته وكقوله عليه السلام لا يصلين احدكم العصر الا في بني قريظة فغزبت لهم الشمس قبلها فصلوا
 عشاء فاعاب الله عليهم ذلك ولا سولوا في هذا من الفقه انه لا يعاب على اخذ بظاهر حديث
 اوية فقد صلت منهم طائفة قبل ان تغرب الشمس قالوا لم يرد رسول الله صلى الله عليه
 وسك الخراج الصلوة من قتها وانما المراد بالحدث الاجمال فاعتف احد من الفريقين وفي هذا
 دليل على ان كل مختلفين في الفرع من المجتهدين مصيب في حكم داود وسليمان في الحرب ^{صل}
 لهذا الاصل ايضا فله قال سبحانه ففهمناها سليمان وكان اتينا حكما وعلما ولا يصح ان يكون
 الشيء صوابا في حق انسان وخطا في غيره فيكون من اجتهد في مسألة فاذا واجهته اذ الى التخليص
 مصيبا في استعمالها واخر اجتهد اذ واجهته اذ ونظر في تحريمها مصيبا في تحريمها وانما الحال ان
 يحكم في التان لانه يحكمين متضادين في حق شخص احد انما عندهم هذا الاصل على طائفتين ^{الطائفتين}
 والمعتزلة اما الظاهرية فانهم علقوا الاحكام بالنصوص فاستحال عندهم ان يكون النص في خط
 وابطاح مع الاله على وجه التبع والاعتزلة فانهم علقوا الاحكام بتبقي العقل وتحسينه فصار
 الفعل عندهم او توجه صفتين فاستحال عندهم ان يتصف عقل بالحسن في حق زيد والتبع في حق
 عمرو ولا يصح ذلك في الالوان ولا يكون وغيرهما من الصفات القائمة بالذات واما معداها ^{تص}
 الطائفتين من رباب الحقائق فليس الخطر الا بابطاح عندهم بصفات اعيان وانما هي صفات اعيان

90

من

وان

صل

الطائفتين

تص

والحكم من الله تعالى يحكم بالخطى في لنا زلة على من اذاعتظرت واجتهاداً الى الخطى كذلك اذاعتظرت
 والذنب الاجابات الكراهة كلها صفات احكام فكل يجتهد وافتق اجتهاداً وجهان لنا ويل وكان
 عندنا من ادوات الاجتهاد ما يتفرع به من خصيصة التقليد الى هتقبلة النظر فهو حصيد اجتهاد
 مصيب الحكم الذي تعبد به وان تعبد غير في تلك لنا زلة بعينها بخلاف ما تعبد هو به وان
 يعد في ذلك الاعلى من لا يعرض للحقايق وعدل بالهوى عن وضع الطريق **ميرزا محمد باقر**
 قبح ورجح روايات صحيحة تحريم سعة سائبا شنيدى وورياتى كروايات صحاح سنهيه بهر مقدمه ورجح
 وروايات غير صحاح حسب افاده ابن تيمية سيبى ورامن ارباب صحاح مخدوشن مطعون لكن ذريخا مودا
 على يدواي كلاسى ورتجج روايات تحريم سعة ونهى ان كروهى شود پس بايد دانست كدر روايات مفيدة
 تاريخ ست خلافت اشطرايك خشرت هانت عظيم واقع ست چه بعض ان ولات ميكنه برانكه نهى سعة روز
 خيره واقع شده واز بعض ان نهى در عروقضا ظاهريه شود واز بعض ان نهى نسخ بر فرزند واز بعض ان نهى
 بر روز اول اسر از بعض ان نهى در حنين واز بعض ان نهى روز شوك واز بعض ان نهى در حجة الموداع ابو تمام
 سبيله وركتاب رومن لائف شرح سيرة ابن ابي عمير واما متصل بخديت انبى عن اهل الحرم تنبيه
 على اشكال في رواية مالك عن ابن شهاب انه قال فيها نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نكاح
 المتعة يوم خيبر عن نجوم الحرم الاهلية وهذا شئ لا يعرفه احد من اهل السير واما قوله لا تنكح
 حومت يوم خيبر فقد رواه ابن عيينه عن ابن شهاب عن عبد الله بن محمد قال قيل ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كمنى من اهل الحرم الاهلية عام خيبر عن المتعة فعنا على هذا اللفظ ونهى عن
 المتعة بعد ذلك اوفى غير ذلك ليوم فبواحدة اتقدم من تاخير وقع في لفظ ابن شهاب لفظ
 مالك لان مالك قد وافقه على لفظه جماعة من رواة ابن شهاب كما يختلف في ما نكح
 نكاح المتعة فاغرب ما روى في ذلك من اية من قال ان ذلك كان في غزوة تبوك من رواة
 الحسن ان ذلك كان في عمرة القضاء والمشهور تحريم نكاح المتعة من اية الريع من سيرة
 عزايبه ان ذلك عام الفتح وتخرج مسلم الحديث بطوله في هذا ايضا حديث اخر حجه
 ابو داود وان تحريم نكاح المتعة كان في حجة الوداع من قال من رواة انه كان في غزوة او طاه
 فهو موافق لمن قال عام الفتح فتاسله والله المستعان وابن جرير في الباري شرح صحيح بخارى كفته
 قال السبلي وقد اختلف في وقت نكاح المتعة واغرب ما روى في ذلك رواية
 من قال في غزوة تبوك ثم رواية الحسن ان ذلك في عمرة القضاء والمشهور تحريمه وان ذلك

صلى الله عليه وسلم
 من اهل الحرم
 تنبيه على اشكال
 في رواية مالك
 عن ابن شهاب

صلى الله عليه وسلم
 من اهل الحرم
 تنبيه على اشكال
 في رواية مالك
 عن ابن شهاب

ذلك كان في غزوة الفتح كما اخرج مسلم في رواية عن ابي هريرة عن ابي ابيدان ان كان في حجة
وقال من قال من الزيادة كان في غزوة او طاس فهو موافق لمن قال عام الفتح انتهى فحصل ما
اليستة موافق اوله خير شقة من القضاء ثم الفتح ثم او طاس ثم تبلى ثم حجة الودع وبقي منه
حينئذ لا يهاوي وقعت في رواية قد نبهت عليها قبل فاما يكون ذهل عنها او من كمال الخطاء
من انها او يكون من غزوة او طاس حين واحدة وورودة القاري شرح صحيح بخاري ذكره في كتابه قلت قد
اختلفت في وقت النبي من سباح المشعة هل كان في من خيبر في من الفتح و في غزوة او طاس
وهي في عام الفتح او في غزوة تبلى او في حجة الودع او في عمرة القضية ففي رواية مالك ومن تانا
في حديث علي رضي الله عنه ان ذلك من خيبر في حديث الباب وكذلك في حديث ابن
عمر و ابي بصير في رواية ابن شهاب قال لفرنا ساله بن عبد الله بن جابر قال سال عبد الله بن عمر
عن المشعة فقال حرام قال فلان يقول بها فقال لا والله لقد علم ان رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم ما كنا ساسا حين في حديث سيرة بن عبد الجبني عند مسلم انه اذن بهانه
فخرج مكة وفيه ولما خرج حتى حرمها في حديث سلمة بن الاكوع عند مسلم ايضا ان خص فيها
عام او طاس ثلاثة ايام ثم نوى عنها في حديث سيرة عند ابو ابي ابي عن النبي عنها في حجة الودع
و في بعض طرق حديث علي رضي الله عنه ان ذلك كان في غزوة تبلى ذكره ابن عبد البر
وكذلك حديث ابو هريرة ان ذلك كان في غزوة تبلى في الاطحاوي والبيهقي وكذلك في
حديث جابر بن عبد الله خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله الى غزوة تبلى حتى اذا كنا عند
بابي الشام جاءت نسوة فذكرنا متعنا ومن يحلن في رحلتنا ان قال يطعن في رحلتنا فجاءنا
رسول الله صلى الله عليه وآله فنظر اليهن فقال من هؤلاء النسوة فقلنا يا رسول الله تمنعنا
بهن قال فضبت لسوا الله صلى الله عليه وآله حتى احرت وجننا او تمع لوزرنا واشتد غضبه
فقام فينا خطيبا بخدا لله وانى عليه ثم نوى عن المشعة فتوا وعنا ابو سفيان الرجلي والانسائي
فقد ولا نعود لها ابل سميت ابو سفيان نية الودع وذكره عبد الرزاق عن عمر بن الخطاب
حلت المشعة قطا لانه في عمرة القضاء ما حلت قبلها ولا بعدا ولم يركب من شاة من المشركين
فقد رواه في المشعة من نحو المشرك الهلية من غير قال شيخنا الظرفي راجع في كتابه
في رواية تبلى ونخصهم بلحق الحرج وقد المشعة وحقه بعضهم فقال حين في قال السهيلي
اختلف في تحريم المشعة على احوال قيل في خيبر قيل في عمرة القضاء وقيل على الفتح وقيل

٢٤
ص
باب
غزوة
خيبر
من
تاريخ
الغزوات

الغزوات
من
تاريخ
الغزوات

خلاص

في غرضه اطلس قيل في غرضه تليق قيل في حجة الوداع وفي كل حديثه وقال ابن جرير انهما من
 حيث ان روايته خيرا للفتح والثاني مع اذ لا غلظه وقد اعلم الاول بعلوم العلماء في متعلق النظر
 وكذا قال التمهيد المشهور في من التبع بالجملة وتاريخ منتهى اختلاف فاضل اضطراب عظيم ست واروا اهل كذب
 اربابا فتراهيات مضطرب كاضطراب رشيق في الطوى البعيدة وازين جاست كراين عبد البر كراين اعظم واهل
 مصقين نوم ست تن باعتراف اختلاف شديد ودين باياده چنانچه عيني در عمدة القاري بعد عبارت سابقه گفته
 وقال ابن عبد البر في هذا الباب اختلاف شديد وفيه احاديث كثيرة تركبتها واين اختلاف في
 اضطراب عظيم مرتد براتبة مانع از وقوع اعتبار بر اين اخبار است وخواه منتهى در مقامات بسيار اختلاف
 اضطراب دليل سقوط اعتبار سگروانند بلكه بما اهل الطوى هم اين چه در در بعض اخبار خود تمسك كمي کنند
 بلكه اخبار الطوى هم اين وجه مطعون ومجروح ميگردانند واز اماكن جميع مختلف مي نمايند عبارت خود مخاطب كراين
 ازان بدلائل مطابقي وافضحت كرا اختلاف الفاظ وخطراب اين نه چيكي جمع وتطبيق وسوالات فاد صحت
 خبري ميشود اتفاقا شنيدى ونيز دانستى كرا اختلاف وايت را شاهد در وقوع واقعا گرواننده پس حجت افاض
 خود مخاطب اين اخبار هم بر مقدم الصحة وساقط از اعتبار و اعتماد باشد بلكه قطعا وتماما مخفي وكذب وبتوجه
 وجمول يقيسد ونيز دانستى كرا عورثوت حديث منزلة را در خزوه تبوك دليل قطعي كذب رو وآن وقت ام
 ديگر نكته است و اين سبب يث ليله المعراج كه مثل است بر حديث منزلة تمام قطعا كذب صحيح وپهتان فصيح
 اشكاسته پس حسب فاده عورثوت وايات شديده الا اختلاف بالاولي كذب وجمول ورو ورونا مقبول باش
 وند الحمد على ذلك ابن عبد البر در كتاب استيعاب در ترجمه سائين ابى السائب گفته قال ابن هشام و ذكر ابن شهاب
 عن عبيد الله بن عبيد الله بن عنتبة عن ابن عباس ان السائب بن ابى السائب بن عائد بن عبيد الله بن عمر بن
 مخزوم فبينما هم على الله صلى الله عليه وسلم فاعطاه يوم الجملان من غنائم حنين قال ابو عمر هذا الذي
 ساعول عليه في هذا الباب قد ذكرنا ان الحديث فبين كان شريك لسوا الله صلى الله عليه وسلم من
 مضطرب جمل منهم من جعل التركبة للسائب بن ابى السائب منهم من جعلها لابي السائب بن كاذوك
 من الذين بها هانوا منهم من جعلها لقيس بن السائب هذا اضطراب لا يشبه به شئ ولا يلزم به حجة
 والسائب بن ابى السائب من الموافقة قلوبهم ومن حسن اسلامه منهم وسيل در روفا نفك وردة قال
 ابن هشام في كتاب ابن شهاب عن عبيد الله بن عنتبة عن ابن عباس في قوله الله عنهم ان السائب
 بن ابى السائب بن عائد بن عمر بن مخزوم من هاجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم واعطاه يوم
 الجملان من غنائم حنين قال ابو عمر هذا الذي ساعول عليه في هذا الباب قد ذكرنا ان الحديث فبين كان

فمن كان شركا بن رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطرب جدا منهم من جعل الشرك التائب من
 ابن التائب منهم من يجعلها لابن التائب منه كما ذكرنا من الذين بيننا منهم من يجعلها القيس بن الحنا
 منهم من يجعلها لعلي بن ابى التائب هذا اضطراب يثبت به شئ ولا يقو به غيره والنايب بن
 ابن التائب من المؤمنة ملوك دهم من حسن اسلامه منهم هذا اخر كلام ابن عمر في كتاب الاستيعاب
 پس هرگاه در روایتی به طور و رایج هر یک جناب سالناب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت اضطراب عظیم باشد
 و این عبد البر بن سید بیث شرکت را با لکه ساقط از اعتبار گرداند و از امری است بیخیزد و در هیچ حدیثی
 را آن قائم و لازم نشاید و بالاولی این اضطراب حش و تحجیم متعده که برات زان دست از اضطراب حدیثی است
 موجب سقوط اعتبار آن و عدم ثبوت چیزی بآن و عدم قیام و لزوم حجی بآن خواهد شد و نایت سلی بن حضرت
 و زاید و تو جوی این اضطراب اختلاف فاحش و وارمی تواند شد یکی آنکه نهی خبری است تحلیل بود و نهی فتح غیره
 نهی تکییدی بود بری تشبیهی نوئی و شرح صحیح مسلم گفته قال المادزی و اختلف الروایة فی صحیح
 مسلمة النوی عن المغة انما صلی الله علیه و آله و سلم فیها یوم خیر فیها انما فیها یوم فتح مکة
 فان فلق بهذا من اجاز تخارج المغة و ذم ان لا ما حدیث تعارضت و ان هذا الاختلاف قادم
 ذیما قلنا هذا الذم خطا و لیس هذا تناقضالا بل یصح ان ینهی عن ذی فی من ثم ینهی عن ذی من آخر
 و کما یلا و لیس تناقض فی حدیثی لیس من لکن سمعه او لیس من بعض الروایة الذی فی من و سمعه
 اخر فی من اخر ففعل کل منهم ما سمعه و اضافة فی خبر ان سمعه و ظاهر است که امری این تاویل است
 درین روایات نبی بر ذم قطع نظر از دولات و شهرت است زیرا که عمل خبری یوم فتح بر مجرد تکییدی
 مکن بود که در روایات فتح سببیت نبی تحلیل مذکور نمی بود و حال آنکه از روایات خود مسلم که مازنی توجیه آن
 و بر سر کرده فضلا عن غیرها هر است که نهی غرضه فتح بعد تحلیل متعده در آن بود و هرگاه این تاویل برای اختلاف روایات
 خیر و فتح کافی باشد برای رفع اختلافات دیگر روایات چگونه کفایت خواهد کرد و چه روایت عمره القضاء که از حسن
 می آید در حدیث و تحلیل متعده و عمره القضاء و تحلیل در سه روز و آن سناعات مرید دارد و تحلیل متعده که از
 صد سلام تاغزوه خیر متحقق است و نیز سناعات دارد با نبوت تحلیل در فتح و نیز سناعات دارد با نبوت تحلیل
 حجة الوداع که در روایت کثیر العمال ابن ابی سسطوس است که سابق و نیز روایت حجة الوداع سناتی است با هر دو
 روایت خیر و فتح پس این تاویل نهایتی است بی دلیل تام بر ففعلت از تاویل در روایات مسلم و عدم
 حضور روایات عمره القضاء و روایات حجة الوداع است و روایت تبوک که از اخباری است از تفسیر شمس است
 صحیح است و او الترام از کتاب صحابه شمس را با وصف مرست آن قبل ازین نهایت باطل است که سابق است

من
 اضطراب
 اضطراب

پس منافات این تاویل با این روایت ظاهر است با جمله اگر چه ما زنی این تاویل را در باره جمع نبی می بینیم

این بود الفتح بر زبان آورده و بر روایت عمره تقضا و غیر این که در این نداشتند لکن طریقه آنست که ماضی عیاض باوصف
 ظاهر روایت عمره تقضا و غیر این با بر همین دلیل است مذاکره در شرح مسکن گفته قال انما فی و یجمل
 ما جاء من تحريم المنعة يوم خبير في عمره القضاء ويوم الفتح ويوم وطاس ان وجد التي عنها في
 هذا الما لمن لان حديث عمرها يوم خبير لا يقطع في قبل هو ثابت من رواية الثقات لا
 لکن في رواية سفيان ان زنی عن المنعة ومن لحوم الحرم اهلية يوم خبير فقال بعضهم هذا المكان
 فيه نقصان معناه ان حرم المنعة ولم يبين من تحريمها ثم قال وهو الحرم اهلية يوم خبير فيكون
 فيكون يوم خبير التحريم المخصوص لم يبين وقت تحريم المنعة ليعلم بين الروايات قال هذا القائل
 وهذا هو لا شبك ان تحريم المنعة كان بمكة والى الحرم في جميع بلاد مكة قال القاضى وهذا
 لو ساعد سائر الروايات من غير سفيان قال والاولى ما قلناه ان ذكر التحريم لکن يبقى بعد هذا
 ما جاء من ذكر اباحتها في عمر القضاء ويوم الفتح ويوم وطاس فيجمل ان النبي صلى الله عليه وسلم اباحها
 يوم الفتح ثم بعد التحريم ثم سورها فتحها موبدا فيكون هو مباح يوم خبير في عمر القضاء ثم هو مباح يوم الفتح
 ايضا فتحها موبدا وتسقط اباحتها يوم حجة الوداع لانها من غير سيرة الجهنى انما هي
 الايات عند اباحتها يوم فتح مكة والذى في حجة الوداع انما هو التحريم في وقت من حديثنا اتفق
 عليه جملة الروايات فانفة عليه غير من الصحابة رضي الله عنهم من النبي صلى الله عليه وسلم والفتح ويكون فيها
 يوم حجة الوداع تاكيدا وان شاعه كما سبق محتمل في ذلك روایت عمره تقضا نبی مروی شده که هرگز صورت
 جمع و توفیق با روایات غیر روایات فتح خار وزیر که در آن تحلیل شده و عمره تقضا روایت چنانچه خود تاضی
 عیاض علی ما نقل انووی قبل هذه العبارة گفته می از من الحسن الجعفی انها ما حلت قط الا في عمره تقضا
 و روی هذا عن سيرة الجهنى و لا على سقى و ذكر كثر العمل گفته من الحسن قال ما حلت المنعة قط الا في
 عمره تقضا نانا ما حلت قبلها كما بعد ما عاب پس مولود این روایت مراد آنست که تحلیل شده
 مخصوص بعمره تقضا و هرگز تحلیل شده قبل آن و بعد آن واقع شده و این روایت مناقض و منافی و ناسخ
 روایات غیر و فتح و وطاس است که از آن سابقیت نبی با اباحت ظاهر است پس جمع این روایت این روایت
 ممکن نیست و ازین بابست که خود ماضی بعد این بر بطلان این توجیه متنبه شده تا با منافات این روایت با و
 خیر و اباحت فتح و وطاس ظاهر ساخته اما جمع این روایت يوم الفتح و يوم وطاس پس آنهم ما مکن است که
 روایت فتح مثل است بر تائید تحريم و روایت او طاس بر حیسبت و در سابقیت نبی تحلیل شد و احتمال

این تاویل را در باره جمع نبی می بینیم
 ظاهر روایت عمره تقضا و غیر این با بر همین دلیل است
 مذاکره در شرح مسکن گفته قال انما فی و یجمل

و احتمال اطلاق الفتح علی وطاس من سائر الفحش نیز می رود و این امر اقتضای روایت تا بیدریم فتح باروایت
 حجة الوداع مانکن است که روایت حجة الوداع کما سبق من ابن ماجه و کثیر العمل سیبویه نمی بیاخت ثابت
 و اما ادعای سقوط الایحتمس روایت سبیره فهو ساقط من الامتبار و عمالا یقبله اولو الابصار و ارباب العلم و التمسیر
 فان الایحتمس و ایه سبیره مانقله ابن ماجه و حیدر بن کابره و الحار و ابن ماجه من سلطینهم العزیزین الموسومین
 بتحقیق الاخبار الشافعیین مفضلهم فی الامصار و کتاب ابن صاحب التمی بالعمون فی المراءاة فی حجة الوداع الحق الاحبار
 بالجملة بطلان تاویل مازنی و تاضی علیها فی مجدی ظاهر است که خود ائمه سنیه بر ذمه ابطال آن پرونده نمودند و چنانچه
 نووی در شرح صحیح مسلم گفته و الصواب المختار ان التحرام و الایحتمس کما ناهت عن و کانت حلا لا قبل
 خیرت حرمت و قوی خیرت هم بحدت یوم فتح مکه و هو یوم او طاس و نصابها هم حرمت یوم نبوه
 ثلثه تا یام غیر ما موبدا الی یوم القیمة و استمر التحرم و لا یجوز ان یقال ان الایحتمس مختصه باقبل خیر
 و التحرم یوم خیرت استاید و ان الذی کان یوم الفتح مجرد توكید التحرم من غیر تقدم اباحته
 یوم الفتح کما اختاره المازنی و القاضی لان الروایات المتذکره مسنده الایحتمس یوم الفتح مرجه فی
 ذلك فلا یجوز اسقاطها و لا مانع من کسب الایحتمس لانه علم و لم یس و کاشف گفته قال الشیخ ^{الذی} فی
 و الصبح المختار ان التحرم کلا باحة کانتا مرتین و کانت حلا لا قبل خیرت حرمت یوم خیر
 ثم بیعت یوم فتح مکه و هو یوم او طاس و نصابها هم حرمت بعد ثلاث تا یام غیر ما موبدا الی یوم القیامة
 و لا یجوز ان یقال ان الایحتمس مختصه باقبل خیرت و التحرم یوم خیرت استاید و ان الذی کان
 یوم الفتح مجرد توكید التحرم من غیر تقدم اباحته یوم الفتح کما اختاره المازنی و القاضی عیاض لان
 الروایات المتذکره مسنده الایحتمس یوم الفتح مرجه فی ذلك فلا یجوز اسقاطها و لا مانع من کسب
 تکبیر الایحتمس و هم آنت که نووی التزام آن کرده یعنی وقوع نسخ مرتین که تسعیر نیر بطلان بود و در خبر
 شد و باز در فتح مکه حلال گشت و باز حرام شد پس بطلان آن هم بر ظاهر است که اولاً التزام مکرر نسخ هم منع صحیح
 اختلافات این روایات نمی تواند کرد و روایت عمرة القضا که از حسن آرزوی است و در صحت تحلیل تعدد روایت
 و عمرة القضا و مفادش آنت که نسخ متعد و یار هم واقع نشده چه جا که زیاده از دو بار واقع شده باشد پس
 روایت حسن کذب سائر روایات غیره فتح و غیر است و اما تا که نسخ حسب فادات ائمه محققین و ابله تجرین
 اینحضرت ستمی از جواز ندادن و باطل محسوسیت و بصدول و بیان تماشای از آن دارند و نظیری برای آن در کتب
 مستحق نمیدانند این القیم در زاد و له و گفته فی الصحیح ان المتعمدنا حرمت عام الفتح لانه قد ثبت فی الصحیح
 انهم استمعوا عام الفتح من رسول الله صلی الله علیه و آله و ان کان التحرم من غیر نسخ الفتح

من بين وهذا لا عهد بمثله في القربة وايضا فان خير لم يكن فيها اسلمات وانما كان يوميات واما
 نساء اهل الكتاب لم يكن ثبت بعدنا اهل لكل الطيبات الا في وقتها والمحصنات من الذين اوتوا
 الكتاب من قبلكم فهذا متصل بقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم وبقوله تعالى اليوم ينزل الذين
 كفروا من بينكم من هذا كان فاخر الامم بعد حجة الوداع او فيها لم يكن باحة نساء اهل الكتاب ثابته
 من خير ولا كان للمسلمين غيبة فالاستماع ينساء عدتهم قبل الفتح وبعد الفتح استرق من استرق
 منهم وروى امام المسلمين فان قيل فاصنعون بما ثبت في الصحيحين من حديث علي بن ابي طالب
 رضي الله عندهما رسول الله صلى الله عليه وسلم عن منعة النساء وخبير عن كل يوم الحرام
 وهذا صحيح صحيح قيل هذا الحديث قد صححنا وايضا بلطفين هذا احدهما والثاني الاتصاف على
 نبي النبي صلى الله عليه وسلم عن صلاح المنعة وعن يوم الحرام اهلية يوم خير هذا هو ابي بن عبيدة عن
 ابن عمر قال قال تاسم بن ابي صفيان قال سفيان بن عيينة فيمنعه من يوم الحرام اهلية من خير لان
 صلاح المنعة ذكره ابو عبيد بن عمير في كتاب التمهيد ثم قال على هذا اكثر الناس انتهى فقوم بعض الرواة
 ان يوم خير ظرف للخير عين في الاحرام رسول الله صلى الله عليه وسلم المنعة من خير والحرام اهلية
 واتصروا بعضهم على رواية بعض الحديث فقال احمد رسول الله صلى الله عليه وسلم المنعة من خير
 نجاء بالخلط البين بين الزمان القيم وزوال المعاكفة واما صلاح المنعة فثبت عندنا احكامها عام الفتح و
 ثبت عندنا في غيرها عام الفتح واختلف هل نهي عنها يوم خير على قولين والتصحيح ان النبي عنها
 انما كان عام الفتح وان النبي يوم خير انما كان عن الحرام اهلية وورق الباري شرح صحيح بخاري وشرح
 زهرى وكتاب المغازي مذكورست قيل ان في الحديث تقدما وتأخيرا في التصويب نهي يوم خير عن
 نحو الحرام اهلية وعن منعة النساء ليس يوم خير طرفا المنعة النساء لا يقع في وقت خير
 تمتع بالنساء وسيا بسط ذلك في مكانه من كتاب لصلاح اخلاء الله تعالى وسطلاني وراشدا
 كفته قال البيهقي في آخره في كتاب الفقه في كان بن عيينة بن ممان تاريخ خير حديث على انافا
 من نحو الحرام اهلية لان صلاح المنعة قال البيهقي يشهد بان يكون كمال فقه في عن النبي صلى
 عليه وسلم ان خص فيه بعد ذلك ثم نهي عن نهيكم في اجماع على نهي خير حتى يقوى الحجة على ابن عباس
 انتهى وانظر انك انت كرمي بن كرمي بن روايت جمولة في نهي منعه وخبير كثره فالحاجب والوش تمسك
 بانه لم يكن من حق ست تمسك نموده راه ماسون زوه كوا ورا تحليل تنه بر كوا نيره علامه بن ادين سكة وطبقات
 فقها رثا تفسيره مترجم من مثل بمقاسيكة ذكر ماسون استطراد آءه كفته ولسنا استنوب رجعة للمعنى

عن
 رسول بن
 منصور
 بن
 الفتح

ص
 ذكر
 اقتصرة
 في
 الفتح
 في
 قوله
 باب
 في
 قوله
 من
 كتاب
 المغازي
 عن
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 في
 قوله
 في
 قوله
 في
 قوله
 في
 قوله

روایت تحریم فزوه دیگر روایات بر سلول سنت نقلی علت منحصر در روایت فزوه قبح است پس حکایت قدح
 و بر جمع روایات و سلول و دخول بودن کل منقربات سواهی روایت فتح با تراف این ملازمه خبری و محقق
 ششم سنه ثابت شد و سطلانی در انشاء الساری بود کلام در روایت تجرود و ان گفته فله یبق صحیح صحیح سنه
 خیر الفتح مع ما وقع فی غیره من الخلق فلا بد ان القیم فالقصد بان احصا به لکه یکنوا ایستمنعوا
 بالیهی ثبات انشی ازین عبارت نیز ظاهر است که خبر روایت فتح دیگر روایات بر خالی از کلام نیست و محتمل
 در روایت فتح است تا آنکه در روایت خبر هم کلام است و حال روایات تحریم یوم الفتح تا بهیچ منفتح میشود
 که این روایات که مسلم در صحیح خود آورده هر مقدم و مجرد است و لطیف تر گفت که با وصف قرای
 تا بید تحریم در روز فتح با تحلیل شده در روز اول اس نقل یکشنبه و از تهافت و مرفوع مرجع انفعال نمی در زنده
 ما روایت تا بید تحریم در روز فتح پس بنیادی و غیره انوار ازین نقل تغییر آیه متذکره گفته و قیل ان
 الا یثقی فی المتعة التي كانت ثلاثه ایام حين نفضت مكة ثم نفضت كما روی فی نه صلا الله علیه سلم
 اباجا ثم صحیح بقول یا ایها الناس ان فی کنت امر تکبیر بلا استماع من النساء الا ان الله حرم ذلك الی
 یوم القیامة و قاضی عیاض هم تحریم تا بیدی در فتح ذکر نموده چنانچه علی نقل فی نه النووی فی شرح مسلم و لیکن
 فی عمدة القاری گفته من صحیح ما یوم الفتح ایضا صحیح ما یوم الفتح و سطلانی در تعدید مواضع تحریم صحیح سنه
 ثم الفتح كما فی مسلم بلقطانها حرام من یوم مکة هذا الی یوم القیامة و وقوع تحلیل سنه در او طاس من
 ان هم یطعنون بانها ثابت است چنانچه در عبارت قاضی عیاض که نووی نقل کرده و اتفاقا گذشته سلطنت
 و ما جاء من اباحتها یوم فتح مكة و یوم او طاس ازین عبارت کمال مراحت و محبت که اباحت سنه در
 او طاس ثابت محقق است و ثبوت اباحت او طاس اباحت فتح رد قول غیر سن که حصر اباحت سنه در
 قضای خود می نماید و نیز قاضی عیاض گفته لکن یبقی بعد هذا ما جاء من ذکر اباحتها فی عمدة القضاء
 و یوم الفتح و یوم او طاس الخ و در سیف سلول گفته سنه و در بار سلول شد و در اجرام گشت اول در
 فزوه غیر تحلیل تحریم آمده دوم در فزوه او طاس که بعد فتح که شده بود تحلیل و تحریم آمده و آخر ازین به تحریم سنه
 چنانچه استدلال علی بر این میاس بران دلالت دارد و اجماع برین منعقد گشته بوجهی که اباحت سنه در
 جنگ او طاس تصریحات و اعتبارات ائمه سنه ثابت شد و سطلانی روایت فتح که شتمل است بر تا بید تحریم
 هیچ ربی باقی نماند و این شافعات بعدی ظاهر است که خود ائمه سنه بان تسنید شده اند ازین مجوز فتح البکر
 گفته و بیعدان یقع الاذن فی غزوة او طاس بعد ان یصح التصريح قبلها فی غزوة الفتح بانها حلت
 الی یوم القیامة و حله خلا من این شکل شد و الاغتیا من غزوه جزا که شتمل بجزا اطلاق فتح بر او طاس نماند

ص ۱۲۴

چنانچه در وی گفته شد که ایست و در حق مکتوبی و در حدیثی که در آنجا آمده است که در آنجا آمده است که در آنجا آمده است
 بر فرزند دیگر نموده و در حقیقت این از دلالت الفاظ بر ناست ساقین و امر را شرح کرده اند که این یکی آن بر تعیین است
 مهمل و یکی اصل که در آمدن و تسکین است اشتباه نمودن است ما روایت نمی ما و طاس که سلم آورده اند نیز مستند است
 که سابق اما روایت خیرین و التمسک به کلام الراجح یعنی خیرین که آنها من مریح الکذب و واضح الیقین و خود آمده است
 بر دو وجه آن شتم از جانب بقره قادی و جرح جاری ندارد و قطعی گفته و اتفاق اصحاب آن هر یک کلام
 علی بن ابی طالب المعجزة و الراء آخر کلامه لا یطاع الا بعد الاوهاب لثقفی عن عیسی بن سعید عن مالک بن
 هذا الحدیث فقال خیرین بالجملة المهملة و التوفین اخر جملتنا و بالدار قطعی فقال انه و هم تفرقه به
 اما روایت نبول پس آن خود هم متوکرت سابقا و استی که روایت ابو هریره را که شتم است بزور که نبول
 قبیح کرده و جرح تفصیلی سول بن اسحق و مکر بن عمار که راوی آتدر ریافتی و همچنین حدیث جابر مقدوح و
 جرح است که راوی آن مباد بن کثیر نبض مستطانی متروک است و محتجب نماند که مباد بن کثیر و تانگی علی و دیگر
 بعضی و تفصیح بر و در کتب بال ظاهر است و همی و در زبیر بن الامتدال گفته عباد بن کثیر بن قیس از علی
 الفلستین قال انما اری فی نظر من اراه العقیلة ثنا ادم بن موسی ثنا البخاری عن قال النسائی عبا
 بن کثیر الی علی لیس بثقة فاصله من عباد بن کثیر البصری و قال ابو زرعه عن زرعه ضعيف قال عثمان عن
 ابن عیینة ثقة و جوی بن لک و جرحه عن ابن عیینة مباد بن کثیر بن قیس الی علی لیس به باس و قال
 ابن ابی عمیر سئل ابی عنه فقال ظننته حسن کلاما من البصر فاذا هو قریب منه ضعيف لیس
 و قال محمد بن عثمان بن ابی شیبة سمعت علی بن ابی طالب یقول عباد بن کثیر الی علی کان ثقة لا باس به
 کما مباد بن کثیر و اخر بصری کان ینزل مکه لیس بشی و قال الحاکم بن علی عن سفیان الثوری
 الحدیث موضوعه و هو صحیح حدیث طلب الحدول فزیفة بعدا لزیفة و قال ابن جبار
 عن عیسی بن عیسی بن عیینة یوثقه و هو عثمک الاشقی لانه زری عن سفیان عن منصور
 عن ابراهیم بن لقیمة عن عبد الله بن مرفوعا طلب الحدول فزیفة بعدا لزیفة ثم قال و الدلیل علی
 انه لیس عباد بن کثیر الذی کان بمکه ان الذی کان بمکه مات قبل النبوی و اشد شهید النبوی
 و کان عیسی بن عیسی فی ذلک الوقت طفلا و زید بن ابی الزرقان عن عباد بن کثیر عن عوشب بن الحسن
 عن انس بن مرفوعا الصبی ثبنا علی بن اسد الخیر عن اعمان المتأخر المرفوعا و قال عفا
 حدیثان یؤیدان ان عیسی بن عیینة یقال له عباد بن کثیر من اهل فلسطین حدیثی امرانه ثنا و قال لها
 لیس عثمک باحا یقول سالت ابا سواقه صلواته علی سلم عن العصبیة فقال ان عیینة الی

يعين الرجل فومه على الظلم وقد روى عن عروة بن زبير وعاش له بعد الثمانين مائة وهو أقرب
 ابن المبارك ونحوه قال النخعي ثنا عباد بن كثير الرمي عن عروة بن زبير عن ابن عمر وهو قال كان الحجاج على
 باب أحدكم فلا يخرج إلا إذا ن ابوية معوية بن يحيى فيه لين عن عباد بن كثير عن محمد بن جالب
 عن قيس بن طلق عن أبيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا جامع احدكم اهلا فلا يجملها اقل
 شيئا ابو الحجاج روى عن ثور بن زيد وابن طائوس والشمس ورجل جماعة وروى اخذ بن ابي حنيفة
 عن ابن معين قال عباد بن كثير الرمي الخواص ثقة وقال علي بن الجنيد متروك وزين بن يحيى روى
 عنه عباد بن كثير الثقفي البصري العابد الحجازي بمكة عن ثابت البناني وابن عمر الجوني وعبد الله
 بن دينار وابن واسع ويحيى بن ابو كثير وابن الزبير وكثير وخلق وعنه ابراهيم بن ادهم
 وابو نعيم والفرابي وابو بصير وبديل بن الحارث وابو عاصم والدرادجى عبد الله بن
 ولقد اخرج روى ما حرم كان يحدث عنه جرير بن عبد الحميد فيقولون اعضنا منه فيقول
 ويحكم كان شيئا صالحا وقال ابن معين ليس بشئ وقال البخاري سكن مكة تركوه وقال رافع
 بن اشرف سمعت ابن ادريس يقول كان شعبة لا يستغفر لعباد بن كثير وقال للنسائي عباد
 بن كثير البصري كان بمكة متروك وقال ابن حبان ليس هو بعباد بن كثير الرمي وقد قال
 اصحابنا انهما واحد يعنى فاخطا واعبد الرحمن بن سنان ثنا جيب بن موسى قال كنت مع
 سفين اللؤلؤ بمكة فمات عباد بن كثير فلم يشهد سفين جنازته ابن راهويه قال ابن
 المبارك انتهيت الى سفين هو يقول عباد بن كثير احد رواه ابن راهويه قال سمعت
 ابن المبارك يقول ما ادرك من ايت افضل من عباد بن كثير في ضرب من الخير فاذا جاء
 الحديث وليس منه في شئ وروى محمد بن ابي ربيع عن ابن معين لا يكتب حديثه وفي
 خطبة مسلم قال ابن المبارك قلت للثوري ان عباد بن كثير من يعرف خاله واذا حدث جاء
 بامر عظيم فاول للناس ان تاخذوا عنه قال بلى اما وابت بوبك كما زنا بامير المؤمنين عليه السلام
 اوروه اندرس انتم قطعنا وحننا باطلت ابن حجر عسقلاني في رفع الباري بعد ذكره ورويت
 وانزب من خلك واية اسحاق بن راشد عن الزهرى بلغظ في غزوة تبوك عن بكلم
 المتعة وهو خطاء ايضا وثور بن رشيد صحيح مسلم ان قاضي حياض اوروه وذكر غير مسلم عن
 ان النبي صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك من واية اسحق بن راشد عن الزهرى
 عن عبد الله بن محمد عن علي بن ابيه عن علي ولم يتابعه احد على هذا وهو غلط منه

ص
 لا دون عبد الوهاب بن ابي حنيفة
 لا يفتي في شئ من شئ
 لا يفتي في شئ من شئ
 لا يفتي في شئ من شئ

ص
 باب كل من التقى
 في شئ من شئ
 في شئ من شئ
 في شئ من شئ

وتمت شرح حج كفته قال المدعون للشيخ قال عمرو بن الخطاب بن الحسن ثنا الفارابي ثنا ابان بن عثمان
قال حدثني ابو بكر بن جعفر عن ابن عمر بن الخطاب انه قال لما ولوا ايها الناس ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم اهل لنا المتعة فزحمتها علينا واه التزارة مسندة قال المجيدون للشيخ عبد الكرم في
مقاومة الجبال التي لا تزعمها الرياح بكتيب جميل ففيه الرياح علينا وشماة فهذا الحديث مستند
ولا من اما مسندة فانه لا يقو به حجة عند اهل الحديث واما منته فان المراد بالمتعة متعة
النساء التي اهلها رسول الله صلى الله عليه وسلم فزحمتها لا يجوز فيه غير ذلك العتبة لولا
ان عبارته وضحت كما بينت وايت برزق ايل اعتماد وعتباريت بل كما بينت ووليت توده ربي است فزويت
كسرى بره انزاد باءين من مشال من ايت مقروح وجرجوت وحتي بان نزود الحديث قائم في شود
وروايت ابن باجه از عمر بن ياسد فريل ان ابان است مؤش ينز قريب باين است بله وحققتاير باين است
كه تفيديران واقع شده وعبج كه پدر خطاب از فضال و قواح اين وايت ابن باجه شرم پوشيده برانج
عالم و جمال انزاد و تكبير اى ثبات حرمت متعة در ازالة الحفا وار كرده مگر ضعفت است كه مخاطب
تقليد كابل ان ثبت بان اعراض نموده و نيز اين القيم در زاد المعاد بحث فخرج كفته فاما النعذ الاول
وهو الشيخ فيحتاج الى اربعة امور احوالها ايشى الى نصوص اخره تكون ذلك النصوص
معارضة لهذه ثم تكون مع المعارضة مقاومة لها ثم ثبت تاخرها عنها باين عبارات
ظاهرت كه نسخ امرى ثابت بنصوص محتاج بجمار امرت كى اورون بنصوص آخره ووم ثبات معا ضل
نصوص بنصوص اولين سوم ثبات نقاومت اين بنصوص بان بنصوص چهارم ثبات تاخر نصوصى كه
ادعاهى نسخ كان ميكنه از ان نصوص كه از نسخ معى انند و بغير ثبات اين امور اربعة ادعاهى نسخ حتى از
جواز نداد و ظاهرت كه در نسخ متعة نيز بهين تقرير جارى است نيز كه جواز متعة بلا شبه قطعا و حتما
با جماع انت بنصوص حضرت رسالتنا صلى الله عليه و آله و سلم كه تنفق عليها بين الطرفين است ثابت و بين
نسخ هر كره بنصوص آخره معارض و مقاوم بنصوص اولين باشد و اجماع بران تحقيق كرده و نياورد اندوه علم
حجيت بنصوص مطلقه غير قيد بتاريخه اگر مقاومت و معارضت آن در صحت قبول و دلالت فرض كره
شود و بعد ثبوت تاخر ان خود ظاهرت پس اگر چند بنصوص بيارند و ان لهم ذلك بازم حسب
القاده ابن القيم و ديگر افادات سابقه لائق اصفايت و نيز مسلم در كتاب الحج بر ايتى مشتمل برانحصا
منه و نسا يصاير و ايت كره و چنانچه كفته حد شافعية ثنا جبري عن فضيل بن زيد عن ابي
القيس عن ابيه قال قال ابو ذر لا تقصم المتعتان الا لنا خاصة يعصمتة النساء متعة الحج

ص ٣٢٤
فصل في ما اسقط
فصل في ما عليه وسلم
من فضل في حجة و غيره

ص ٣٢٤
فصل في ما اسقط
فصل في ما عليه وسلم
من فضل في حجة و غيره

باب جواز التمتع
من كتاب الحج

ص
صل العذر
و غیر آن خصوصاً
باصحاب
که در آن
بسیار
توجه
شود

در چند مدلول این روایت اختصاصاً متوجه نشاء با صحاب و خلافت است و بر مبنای تخریم متوجه علی الاطلاق برای اصحاب غیر صحاب
کرده و آن هم برای توجیه ملحق کافی است لکن علامه ابن القیم در رد و جرح این روایت و امثال آن سعی بلج بقدر
رسانیده چنانچه در مابعد میداد که بعد نقل روایات عدیده که از جمله است روایت لا تصحح المتقارن اللان تا
یعنی تعدد النساء و تخریم کفنه هذا مجموع ما استدلوا به علی التخصیص بالصحابه قال المحزون للفسخ و
الموجوب له لا حجة لکم فی شیء من ذلك فان هذا الاثر باین باطل لا یصح عن نسب الملیه البتة و
باین صحیح عن قائل غیر معصوم که معارضیه نصوص المعصوم اما الاصل ان المرع لیس عن
روایته حجة فضلا عن ان یقدم علی النصوص الصحیحة غیر المرعیة قال احمد بن حنبل قد
جدیته و المرع الاستسکا وقد عثر ابو ذر عن النبی صلی الله علیه و سلم الا من یفسخ الحج الی العرة
وغایه ما نقل عنه ان صح انک مختص بالصحابه و قد قال ابن عباس و ابو موسی الاشعری انک
عام للامة فری ان فی رد معارض لایحتمل و سلمت النصوص الصحیحة الصبیحة ازین عبارات ظاهر
که این روایت که مسلم از نقل کرده و متضمن اختصاص متعین بصحاب است یا باطل است صحیح است که یکسبعت با و کرده
اند و با صحیح است لکن قائل ان غیر معصوم است و معارض نصوص معصوم نمی تواند شد و علی کلا التقدیرین قائل التفات
و لایق صغایست اما آنچه گفته امانت کما که یعنی منع است یعنی عمره کردن بهراج در یک سفر و
یعنی آنکه سخنان خود و رجوع کند پس هرگز عمره از ان منع نگردد پس بدانکه حسب افادات و روایات اکابر محققین
و ائمّه محدثین اهل سنت ظاهر و واضح و محقق و ثابت است که خلافت با تشیع یعنی عمره کردن و راجع منع نموده
و نهی بران کرده پس انکار منع عمره از ان کذب محض و دروغ بی فروغ ناشی از مزید عجز و حیل است سابقاً و
که در روایت ابو جعفر طبری که خود و الدماجد مخاطب از او از التامخا و ارد فرموده و اثبات فضل عمر
بان فرخاسته مذکور است که عثمان بن سواده بعد گفت ذکر و انک برمت المتعنه فی شهر الحج و هی حلال لکم
بجز همان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ابو بکر و عمر و در جواب آن گفته پس با اعتراف و تصحیح عمر ظاهر شد که او
متعد را و اشهر حج حرام ساخته و حج که مخاطب تکذیب خلافت با هم تکذیب اهل حق می نماید و از تفصیح تصحیح
پیشوایان خود می هر سده و بالفرض اگر خلافت با بن اعتراف کاذب هم بود چون بعد ایلان اعتراف
تخریم آن بیان کرده و نحو اصابت خود در ان نمود باز هم تخریم او متعنه را و اشهر حج ثابت می شود و حج
دو بالا میشود که هم کذب و دروغ خلافت با ثابت می شود و هم تخریم منع واضح میگردد پس در صورت
تکذیب خلافت با و اعتراف تخریم منع نیز مطلوب حاصل و بر مخاطب شعور مشهور صادق است
و اما کتا نادان بلیک بعد از خرابی بسیار و ملا علی تقی در کتا العمال آورده عن سجد بن المسیب

تخریم

سئل الثالث من الباب
فی جواب الحج و حقه
کتبنا باین فاعلموا

بر السبب ان عمر بن الخطاب نهی عن المتعة فی سراج و قال فعلنا مع رسول الله صلا الله علیه وسلم
 لنا انہی عنہا و لا یحکم احد کما یقین ان حق من لا یطاق شعثا نصبا معتمرا لفاخر الحج و انما شعث و نصیب
 و طلیبتی فی عمر ثم یقدم فی طوف بالبيت حیث یطیب ین تطیب یتبع علی اهلہ ان کانوا معہ
 حتی اذا کان یوم التری یز اهل بالحج و یرجع الی من یلبی بحجۃ لاشعث و لا نصیب و لا طلیبتہ الا یوم بان
 افضل من العقر او علی ما بینہم و بین هذا لما تفوهت تحت الاثر مع اهل البيت لیس لهم صل
 و لا یخرج بان ما یعمون فیمن یطرا علیہم حل ای طرا ابو نعیم فی الحلیۃ ازین روایت مراد و نخست که
 بر صریح این سبب عمر بن الخطاب از متعه در اشراج نهی فرموده و گفته که تحقیق که در دم من متعه الحج را با نسیب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من منع سیکتم از ان و در توجیه این نهی و جہی عرضی و تخفیفی که فرموده
 ان ظاهر و در نخست بیان کرده پس ازین روایت چند امر متحقق شد اول انکه از صریح سعید بن مسیب
 ظاهر و واضح گشت که عمر بن الخطاب نهی کرد از متعه در اشراج و اگر کسی بگوید که این نهی تشریح بود و در
 پس از آنکه استدلال است بروایات نهی من المتعة بتحریم متعه بر همه می خورد و از یاد می آید و ثانی
 روایت طبری مشتمل بر لفظ انک حرمت و غیر ان رد این توجیه غیر و جمیع می نماید و ثالثا بر تقدیر سیم
 منی متعه ہی نیز برای اثبات طعن ابتداء فی الدین کافی است چه امر که بفعل و قول جناب رسالت صلی علیہ
 علیه و آله و سلم ثابت باشد از از پیش خود بوجه واهی کرده ساختن نیز بدعت مرصع و منسلال بیعت است
 و و هم انکه از قول خود غرضها مع رسول الله و انما انہی منها ظاہر است که عمر با وصف اعتراف بفعل
 متعه الحج با حضرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته که من نمی سیکتم از ان و این عبارت حرمت
 در انکه عمر از متعه الحج یعنی عمر کرده و در اشراج متعه را نند و رسول نمی کرده سبحان الله فلا تناب این
 جبارت و تهور و این مبالغه و کبر برای بلند نهی متعه الحج میدهد و منی خود را مقابل سنت نبوی گزاف
 و مخاطب با جلال انبیا استرالدلیل نگار از منع او دارد و شرم نمی آرد سووم انکه و ذلک ان احد کم
 یاتی الحج حرمت و انکه این نهی عمر از متعه الحج منی بر منی ای و مخرم تخمین بود و مستحکم و درین باب
 از سنت و کتاب داشت و این دلالت قطع نظر از انکه بر و نخست حسب فاده ابن القیم که گذشت
 بکمال وضوح ظاہر است و در صحیح ترمذی در باب با جبار فی الجمع بین الحج و العمرة مذکور است حدیثا قتیبتہ
 بن سعید عن ابن ابی شیبہ عن ابن شہاب عن علی بن عبد الله بن الحارث بن زوقل انہ سمع سعید
 بن ابی ذؤانب عن الضحاک بن قیس و ہما یدکر ان التمتع بالعمرة الی الحج فقال الضحاک بن قیس لیس یصح
 انک لا من جعل مرافقہ فقال سعید بشیء قلت یا ابن اخی فقال الضحاک فان عمل الخطاب قد

کتاب ما جلد فی الحج من الحج و العمرة
 من کتاب ما جلد فی الحج من الحج و العمرة

ص
الفتح
بن
عبدالله
بن
عبدالله
بن
عبدالله

نهی که فقال سعد قد صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعناها مسرعة حديث صحيح
 وورسني سائى مذکورست اخيرا فقتبه بن مالك عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الله بن الحارث بن
 نوفل بن الحارث بن عبد المطلب انه حدثنا انه سمع سعد بن ابى فاصن الضحاك بن قيس عام حج
 ساءو بين سفيان وهما يذكران التمتع بالعمرة الى الحج فقال الضحاك لا يصنع ذلك الا من جعل اراقة
 فقال سعد بشر ما قلت يا ابن ابي تال الضحاك فان عرض الخطاب نهى عن ذلك قال سعد قد
 صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعناها معه ازين روايت مرارة طاهرست كه عمر بنى التمتع
 نموده وهرگز عمل آن فرسخ حج نتوان کرد چه اولاً لفظ التمتع بالعمرة الى الحج در آن مرارة مذکورست و مراد از
 تمتع بفرج مخاطب در بين قول عمره کردن است بمراد حج در يك سفر و در شهر الحج بى انكه بجا نهد خورج
 كه حديث قال اما سنة الحج كى بمعنى تمتع است يعنى عمره کردن بمراد حج در يك سفر و در شهر الحج بى انكه بجا نهد
 جوع كنند و آن بمراد حرف تمتع محمول بر عمره و در شهر حج باشد لفظ تمتع مقيد بالعمرة الى الحج بكونه محمول بر حج
 نخواهد شد و ثانياً ايراد ترمذى اين روايت را در باب ما جازى الجمع بين الحج والعمرة مرسحت در انكه اين روايت
 در باب تمتع است نه شرح و در انكه در ضمن معاوية و انكه بر تمتع و انكه در ذكره سهوه انكه قول سعد قد
 صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم نص مرسحت است براكه مراد از اين تمتع حج نیست زیرا كه قطعاً
 و تماماً جاب السالك صلى الله عليه وسلم حج را بجا نهد و پس لا بد كه مراد از ان تمتع يعنى فعل عمره در
 حج باشد و قول ضحاك بن قيس لا يفيض ذلك الا من جعل اراقة و سيل مرسحت براكه نهى عمره و سيل
 تمتع است و اگر محمول بر اولويت مى بود اين تشييع تشييع و بهي نه است و نیز صحيح ترمذى مذکورست
 عبد بن حميد اخبرني يعقوب بن ابراهيم بن سعد نا ابي عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب ان
 سالم بن عبد الله حدثنا انه سمع رجلاً من اهل الشام وهو يقال عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة
 الى الحج فقال عبد الله بن عمر حلال فقال الشامي ان اباك قد نهى عنها فقال عبد الله بن عمر
 ارايت ان كان ابى نهى عنها صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابى باتباع امر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال الرجل بل امر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعبد صنعها رسول
 صلى الله عليه وسلم هذا حديث حسن صحيح اين روايت هم دليل مرسحت است براكه عمر بن الخطاب التمتع
 يعنى عمره در شهر حج نهى نموده چنده و مراد اول انكه در ان سوال از تمتع بعمرة الى الحج است و معنای تمتع بفرج
 مخاطب بدين عمره و در شهر حج است كما ذكره دوم انكه گفت ابن عمر و صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم
 مرسحت در انكه مراد از تمتع درين روايت بدين عمره و در شهر حج است چنانچه در اخبرت قطعاً بجا نهد

دره سوم آنکه قول ابن جریر در حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت بر مردم الله و شرع حکمت
 در تری این روایت را در باب ماجرای الحج بین الحج و العمرة نیز دلیل صحیح است بلکه مراد از متعجم
 حج نیست و متعایل کردن مرد شاهی نه خلافت را بجزو تحلیل سلیل آن مقتضای طویل از اول دلیل
 در او توجیه مقابل تحلیل است و همچنین عدم روان سلاخ خلافت بر تقابل شامی و مکتفین این معنی که چنانچه
 بی در مقابل و معارض تحلیل من بگردانی و نمیدانی که غرض از نبی اولویت بود دلیل صریح بر آنکه
 در خلافت تحریم بود و کیف لاک تحریم متع با ترف خود و خلافت ثابت کافی روایت الطبری است
 زنده از جندشان برآم آن عالی مقام و اثر سیده مثل مستولین و ما ولین ساخرین تاویل کلام بالا
 در معنی تاویل و توجیه بقول بالیسر و جوا بله میفرمود و خود را در کشکش موافقه و تفصیح علی طاعت لهذا
 تا چنان سلاطه الاطیاب ازین تاویل نامصوب اراض فرموده و متعایل شامی را تسلیم کرده و در آن
 نبود بلکه بقول خود امر را بی متع ام رسول الله می باید و تصویب مقابل شامی فهم او نمود و خود
 نبی و والد بزرگوار خود را مقابل امر سرور و اخیرا صلی الله علیه و سلم اظهار گردانید و نسائی در صحیح خود گفته
 اخبرنا محمد بن علی بن الحسن بن شعیب قال حدثنا ابی قال اخبرنا ابی جعفر عن مطرف عن سلمة
 بن کعب عن عطاء بن عن بن عباس قال سمعت عمر يقول لا لله الاي لا تهاك عن المتعة وانها
 لغی کتاب الله و لغت فعلها من قول الله صلی الله علیه و سلم بینه العترة بالحج ازین روایت ظاهر است
 که خلافت بر سر خلیفه کرده گفته که بر سببیکم بر این منع شیار از متعه و بدستیکم آن بر این روایت کتاب است
 و بر این تحقیق کرده است آنرا سر اولی اصلی الله علیه و سلم و نیز ظاهر است که مراد خلافت ازین
 متعه متعه الحج یعنی متع است که دلیل علیه قول یعنی العمرة بالحج و نیز از روایت منوان
 متع دلیل صحیح بر آنست و نیز اقراف خلافت با بودن آن در کتاب خدا و کردن حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم آنرا برین اراده و دلالت صریح وارد پس کمال عجب است که خلافت با این دلیل
 نبی خود از متع ظاهر میسازد که قسم شری بران یاد میکند و مخاطب عجا با انکار منع او منی نماید و قات
 جسارت خلافت مع فریبی بی بالائی حضرتش قابل تا ناست که خودش اقراف می کند با که متعه در
 کتاب خدا ثبت است و جناب سالتا صلی الله علیه و سلم آنرا فعل آورده و بازمی بیان کند
 نبی از ان میکند و در صحیح مذکور است حدیثنا محمد بن یوسف قال حدثنا یحیی بن یونس بن مسلم
 عن طارق بن شهاب عن ابی معمر قال اخبرني النبي صلی الله علیه و سلم اني سمع النبي يقول يا ايها
 الذين آمنوا قال يا ايها الذين آمنوا قال يا ايها الذين آمنوا قال يا ايها الذين آمنوا قال يا ايها الذين آمنوا

این روایت در صحیح خود
 در کتاب من
 در کتاب من

وای قطیعة و نیز بخاری و صحیح بخاری التمتع علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم حدیثنا من ابی اسحق
 قال حدیثنا هم عن قتادة قال حدثني مطرف عن عمران بن حصين قال تمتعنا على عهد رسول الله صلى
 عليه وسلم ونزل القرآن قال رجل يراة منا عليه وروى صحیح ابی اسحق است اخبرنا ابراهيم بن يعقوب قال
 حدیثنا عثمان بن عفان قال حدیثنا اسحق بن عمار بن محمد بن واسع عن مطرف قال قال لي عمران بن حصين
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد تمتع و تمتعنا معه قال فيها فائل يراة ان من روايت ظاهر است که عمران
 عمده الايمان تمتع خود را و در عهد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن بان نقل کرده بعد آن ابراهیم
 ترمذی و شیع و تبیین و تغییر تعبیر اختلاف باب رجل کرده مخالفت حکم او با سنت و کتاب ظاهر فرسوده
 و ظاهر است که مراد از تمتع درین روایت عمره و در شهر حج است نه فرسخ حج پس عبادت که بشارت شهادت
 شما طیب بفرقی تمتع خلاف ابی اسحق و صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت بخاری ظاهر و با هر شایع که مخالف با این هم خلاف
 و کزاف بر وجه صحیح بخاری و اشنا که از شایع کتب مختلف است و خود شش شهرت آن جا بجا در
 می زند تا آورده چنین خرافات آغاز می نهد و هر چند دلالت روایت بخاری بر مطلوب بر ظاهر است و در
 که مراد عمران از رجل فائل ان الرجل لیجوز است لایزال کن چون بعض غیر متخصمین ناواقفین راه از سیلاب و
 پیش گشته اند و از تتبع و تفحص در کتب شایعه حدیث مثل صحیح مسلم و غیره خطی نبرد داشته اند تحقیقات
 بعض اعان شرح که در وضع او نام و ایه در وضع شکوک باطله ناید ذکر میشود و ملازمین جو مستطانی که بخاری از محمد او
 بر زبان خود مخاطب شنیدی و در صحیح بخاری گفته قطیعه قال رجل یراة ما شاء فی صحایة ابی العلاء و اناء
 کل امر یهد ما شاء ان یرای فائل ذلك هو عمران بن حصين و هم من زعم انه مطرف ان راوی
 عند شوبت ذلك فی صحایة ابی رجا عن عمران کا ذکر نه قبل و یکی الحمید که آنه وقع فی البخاری
 صحایة ابی رجا قال البخاری يقال ان عمری الرجل الذی عناه عمران بن حصين و هو هذا فی
 من الطرق التي اتصلت لنا من البخاری لکن نقله الامام عیلة عن البخاری كذلك فهو هذا الحمید
 فی ذلك و بهذا جزء القوی و القوی و غیره و کان البخاری شاکر بذلك الی صحایة البحر
 عن مطرف فقال فی لخره ان راوی رجل یراة ما شاء یعنی عمره که فی الاصل اخبر مسلم عن محمد بن
 من و کعب عن الثوبی عن قال ابن التین یجتاز ان یریدها عمر و عثمان ما فریب لکن ثما فقال طاب
 سیاک کتاب البخاری ان المالدیر عثمان و کانه لقریب عمده بقصة عثمان مع علی بن عمر و بذلك و
 غیره قد سبقتم قصة عمر ابی موسی فی ذلك و وقعت له و یترایضا مع سعد بن ابی
 و تاس فی صحیح مسلم قصة فی ذلك الا لی ان یفترع بعض من اول من یخی عنها کان من صحاب

ابن اسحق
 صحیح بخاری
 صحیح مسلم

ابن اسحق
 صحیح بخاری
 صحیح مسلم

المرانان یعترفا فی شرح الحج قد خلعت العرق فی شرح الحج الی یوم القیة وقد خالف باذنی علی سعد
 ابن عمر و عمر بن حصین و سائر الصحابة و سائر المسلمین قال عمر بن الخطاب مع رسول الله علیه الصلوة
 و السلام یوم نزل فی القرآن فلم ینها عنه و رسول الله علیه الصلوة و السلام فلم ینها شیئا فقال
 فیها رجل باریه ما شاء متفق علیه قال سعد بن ابی وقاص فعلنا ما مع رسول الله علیه الصلوة
 و السلام یعنی المنفعة و هذا فیمنه الذی نهی عنها یومئذ کافر بالعرش یعنی بیوت مکه و وادیها
 فان قلت قد نهی عنها مع عثمان و معاویة قلت قالوا قد نکر علیهم علماء الصحابة و الخلفاء مع
 مع آنکه بن علیهم و ذم این عبارت ظاهرست که عمر و عثمان و معاویة هر سه نمی از شتر الحج کرده اند
 و علماء صحابه مخالفت با ایشان کرده اند و انکار بر ایشان نموده و حق بانگنیزن یعنی طامنین بر این اصحاب
 ثلثت و حق باطعنون نیست و این عبارت برای رد جمیع تأویلات و توهمات فرزند سلاف و
 خلاف سنیه کافی و دافی است که ازان کمال ملاحظت ظاهر شد که عمر و ابی سفيان مخالفت حق کرده اند
 نهی شتر الحج و طامنین شان بر حق اند پس صحاح الله تعین طعن الحج بر خلاف کتاب باطل و اوضح
 طرق بر آن گشت که مثل سنیه عدله الامیان بعین بصیرت قبح حکم خلاف کتاب دیده خط ابطال و رد بر آن شد
 و اگر عمل نمی ثانی و ثالث الاثانی امنی معاویه الجافی بر تنزیه و ترفیض نژاد ستمی از جوازی و شتر یعنی
 با انهم تعصب بزاز کلون تن باین اعتراف می داد و بر ملا مخالفت این ثلثه با حق و حقیقت طامنین
 شان ظاهری نموده و نیز عمل شتر الحج بر نسخ ستمی از جواز ندارد و مراد از شتر الحج و ذم عبارت بان
 تمتع است یعنی عمره کردن در شهر حج و نسخ هرگز نژاد نمی تواند شد و قول یعنی قلت قالوا هذا الخلفاء ستمی
 بر آنکه در تمتع است نه نسخ حج زیرا که درین قول بقول حتمی من منع بالعمرة الی الحج استدلال کرده
 مخالفت خصوصیت شتر الحج با کتاب و مراد از تمتع درین آیه نسخ حج نیست قطعاً پس ظاهر شد که حجت
 سعاد متعلق بعمرة و شتر حج است نه نسخ حج و نیز باید دانست که معنی مخالفت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 و سعد و ابن عمر و عمر بن حصین و سائر صحابه و سائر مسلمین با امی در در ادعای خصوصیت شتر الحج
 ثابت ساخته و عند تحقیق کونست این ادعا بخبر ابی ذر محض اقتراست لکن عرض آنست که ادعای
 این خصوصیت از هر سکه واقع شده باشد حسب فاده معنی باطل محض و خلاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام
 و سعد و ابن عمر و عمر بن حصین و سائر صحابه و سائر مسلمین است پس نهی عمر نیز که مثل همین ادعاست
 نیز مخالف جناب امیر المؤمنین علیه السلام و سعد و ابن عمر و عمر بن حصین و سائر صحابه و سائر مسلمین
 و کس ملامت امینا در صحیح مسلم مستطرد است حدیثی در صحیح مسلم حدیثنا امیر المؤمنین علیه السلام

و این
 و این
 و این

حد ثنا الجیرسی عن ابی اهلاد عن طحرف قال قال لی عمران بن حصین اتی احدک بالبعیث
 الیوم یبغضک الله به بعد الیوم ما علمت من رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عطا ثمنه من اهلته فی العشر
 فلم یزل اید تنسخ ذلك وامرینه عند حقی مضمی لوی جمه امرای کل امری بعد ما شامان ین تاوی حدنا ه
 اصحیح بن ابی ابراهیم و محمد بن حاتم کلها من یکسب حد ثنا سفیان بن الجیرسی فی هذا کما سنا و قال ابن
 حاتم بن ابی ائمه ارقای حمال بویه ما شاکه یعنی عمران بن روایت کلهم است که بنی عراز متع یعنی عمر کردن در ابر
 حج بود زیرا که عمران بعد نقل امار انحضرت طائفة از اهل خود را در شرفه و ذکر عدم نزول آن یا سندان و عدم منع آن سرور
 از آن نفر و امرای کل امرای گفته و ظاهر است که فرض از آن فرضی تشبیه بر حکم خلافت است چنانچه در روایت ابوی
 تریح است بان و اگر غمی خلافت متعلق متعلق متعلق فی بود این فقره درین باب مصرف داشت و نیز در صحیح مسلم طهورت
 حدثنی عبید الله بن معاذ حدنا ثنا اوج حد ثنا شعبه عن حمید بن اهلاد عن طحرف قال قال لی عمران
 بن حصین حد ثک حدینا عبید الله ان ینفعک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع بین حجته و عرفتم
 ان لیرینه عن حق مات و لم یزول فیہ قران یجریه و قد کان یسلم علی حقی کثویت فترکت ثم ترکت
 الکی فعد و نوروی و شرح صحیح مسلم گفته و معنی الحدیث ان عمران بن حصین کانت به یواسی و کان یبصر
 علی اللها و کانت للملکه تسلم علیه فاکتوی فانقطع سلامهم فترک الکی فعد و سلامهم علیه ازین روایت
 ظاهر است که عمران بن حصین جمع در حج و عمره از جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و بعد هم نبی انحضرت
 از آن مافات و عدم نزول قران تجریم آن تریح کرده و چون این سنی مثبت مزید شناعت حکم خلافت بود چنان
 آخر الداء الکی حدیث کی و تسلیم بلکه بر خود نقل کرده تا مزید و ثوق کلام سنانت تطارثش بر ان نام ثابت لا صح کرد
 و مستفیدین جلالت عظمت خلافت است بر سبب این که این معنی که عمران با این طایفه نشان که ملکه معصومین
 بر او سلام میکردند و حکم خلافت کرده بطلان آن ثابت نموده از اسراع و اشیاع در دنیا فی ضلالت و بدعت متنا
 کشند و ذکر عمران عدم نزول تجریم جمع بین الحج و عمره در قران بر آن واضح است بر آنکه خلافت تجریم این
 جمع خلافت لا شرع نموده قنابل الهی بالتزیه قنابل الهی بالا انک سفید فانه محض تخدیع و تویه و هر چند
 جلالت شان عمران تخلیج بیان نیست و خودش اظهار آن با بلوغ و جوه کرده لکن بنا بر مزید توضیح بعض دیگر
 عبارت هم که مثبت قیامت عظمت است نقل کرده می شود در سستی عاب در ترجمه عمران بن حصین ذکر است که کان
 عمران بن حصین من فضل الصعابة و فقها هم یقول عنه اهل البصر ان کان روی الحفظة و کانت کلامه
 حتی اکتوی قال محمد بن سیرین افضل من قلی البصر من احکاب سول الله صلی الله علیه عمران بن حصین
 و ابی بکرین سخن عمران بن حصین البصر و مات بها سنة اثنتین و خمین فی خلافة معاوية روی

ص

ص

ص
بن
ص

ص
۳۳

عنه جماعة من تابعي أهل البصرة والكوفة وابن عمر وطلحة بن عمار بن محمد بن عثمان بن حنين كفته واخرج الطبراني
 وابن مندة بسند صحيح عن ابن سيرين قال لم يكن يقدم على عمران احد من الصحابة من نزل البصرة وقال أبو
 كان من فضلاء الصحابة وفضماهم يقبل عند أهل البصرة انه كان يروي الحفظة وكانت تحمله حتى اكوى
 واخرج الحديث بن أبي سامة من طريق هشام بن الحسن بن عمران انه اشتمكي بطنه فلبث زمانا طويلا
 فدخل عليه رجل فذكر قصة فقال ان احب ذلك الى اجبه الى الله قال حتى اكوى قبل فانه يمشي
 وكان يسلم على الكوفي فقد تم عاد اليه وقال ابن سيرين افضل من نزل البصرة من الصحابة عمران و
 ابي بكر وكان الحسن انه قدم البصرة والبرقي لم يسم من عمران اخرج في آره من سفيان قال كان الحسن يروي
 نحو وكان قد اعتزل الفتنة فلم يقابل فيها وقال ابو نعيم كان يجاب الدعوى وقال له ربي ثنا سليمان
 بن حرب ثنا ابو جلد ثنا قتادة عن مطرف قال عمران بن حنين اني حدثتك حديث ان كان يسلم
 علي ولما بن نيا اصر فاكثرت فاحتبس عني حتى ذهب ثل الكوى فذكر الحديث وابن القيم ورواه
 يعرج كرهت بكر عمران بن حنين اعظم استرمان ويزيد مسلم وروى عنه حديثا ثنا علي بن شيبان
 قال ابن شيبان ثنا محمد بن جعفر بن شعبة عن قتادة عن مطرف قال حدثني عمران بن حنين في قصة
 الذي توفي فيه فقال اني كنت عندك باحد اديك لعل الله ان يتفعلك بها بعد فان عشت
 علي طاب ثنت فحدث بها ان شئت انه قد سلم علي واعلم ان نوال الله صلى الله عليه وسلم قد جمع بين حج
 وعمرته لم ينزل فيها كتابا ولم يره عنها نبي الله صلى الله عليه وسلم قال رجل يرايه فيها ما شاء
 ان يروى روايت فاهرت كمران جمع بين الحج والعمرة ازجباب سالت ابى الله عليه وكره وسلم نزل كره وبعدهم
 كتاب خلافتهم ودمهم هي ان حضرت ازان شهدك بر بقاي ابن كرم نموده ونبي عمرى را ازان مخالف سنت و
 كتاب وخرج از صواب نموده ويز ازان فاهرت كاهار جواز جمع بين الحج والعمرة خلاف نبي خلافتهم بود كمران
 از روايت آن بر خود از زيره واز فساد مفسدين وعضاومعادين ترسيده امر كتمان فرموده طريقه روض
 ص پيش گرفته رسالت خود از انتم نحو فراهنا وستر وستره ويز وروى مسلم ذكر است حد ثنا اسحق بن
 ابراهيم اخبرنا عيسى بن يونس حد ثنا سعيد بن ابى عمرو بن قتادة عن مطرف بن عبد الله بن ابي
 عن عمران بن الحنين قال علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع بين حج وعمرته ثم لم ينزل فيها كتابا لم
 ينهنا عنها فالا فيها رجل يرايه ما شاء وحدثنا علي بن شيبان ثنا محمد بن عبد الله حد ثنا هارم حد ثنا قتادة
 عن مطرف عن عمران بن حنين قال تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم ينزل في القرآن
 قال رجل فيها يرايه ما شاء ويزيد مسلم ذكر است وحدثنا حامل بن عبد الكبري وعبد بن ابي بكر

١٢٤٢

طحاوي

موسى بن
ابن حبان
ابن حبان
ابن حبان

فيها

بگو المقدم تا احوالنا بشرنا المنفل اخبرنا عن ابن سلمة عن ابي هريرة قال قال علي بن ابي بصير
 انزلت آية التمتع في كتاب الله في سنة الحج وامننا بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نزل
 آية تنسخ آية التمتع وامننا بها رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى مات قال رجل بريدعيا
 شاعداين روايات هم روايات صحاح وادبروا انك خلافتك منع از تمتع کرده وازين بابست كه نووي با چهار جلد است
 اين روايات برين مطلوب اقرا نوده چنانچه گفته قوله عن عمران ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اعطى آية من اهلها في العشر لم ينزل آية تنسخ ذلك وامننا به حتى خشي لو جهنم في الآخرة
 الاخرى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع بين حج وعمرته فلهذا لم ينسخه حتى مات وامننا
 فيه قران بجمرة وفي الآخرة في قوله تعالى قال رجل بريدعيا يعني عن الخطاب
 صلى الله عليه وفي آية الاخرى تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم ينزل في الاخرى
 قال رجل بريدعيا وفي آية الاخرى تمتع وامتعتنا معه في آية الاخرى نزلت آية التمتع
 في كتاب الله يعني تمتع الحج وامننا بها رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الروايات كلها متفق
 علي ان مراد عمران ان التمتع بالعمرة الى الحج جائز وكذلك القران وفيه التصريح بانحلاله على عمر بن
 الخطاب منع التمتع اذ من عبارات فاهرست كه تصريح نووي اين روايات بالاتفاق دلالت دارد بر آنكه
 مراد عمران آنست كه تمتع بمره سووي حج جائزست وبعين قران و عمران تصريح بانحلال بر منع عمر از تمتع کرده بامر
 عمر از تمتع تصريح عمران مجابى دليل شان كه كلاً بر وسلام ميگردانند ثابت شد بجهت مخالفت ارشاد عمران را نه بيان
 مى دانند و بر انكار اين منع مى نمايد و هملا از تمتع روايات بخارى و مسلم و ترمذى و نسائى و ابونعيم
 و فدادات اصوليين مثل قاضى ضد وغيره و تحقيقات اعانم شرح مثل مستطابى و عيني و قسطلانى و
 نشان بهره بر داشته آنچه خواسته باند بر و تاى خلافت با بخار و منع جنين منع شهر و روج و امامت و هودى
 و روايت و كمال تحقيق و علاج خود را بقايت مرتبه رسانيده و آنچه نووي بعد عبارات سابقه گفته و قد
 سبق تا دليل فضل عمران را بعد با بطلان التمتع بل تصحيح افراد پس چنانچه آنست كه بطلان تا دليل منع
 عمر بجز آن بر ترجيح از اول ظاهر بطلان و الفساد است چه اين تا دليل صدق مثل شهرت كه گواه است
 است كه خود و ملاقات حجيم تمتع را قبول نموده و اعتراف بان فرموده پس تا اول دست و پا زدن نووي
 و مثال او نفعى نمى رساند و از كشمكش الزام و تضييع و انهمى نماند و نيز اين تا دليل دليل خلاف فهم عمران بن ابي بصير
 كه او اين نهي را بترجيم حمل کرده و در تلخيص بران نموده كمال عجب است كه عمران بن حصين با اين همه جملات
 منزهات كه اعظم و فضيل از تليفه ياكث بوده و بشرف باب است دعوت هم شرف و ملكت بر وسلام ميگردانند و بولم

او بود و در آن روز یافت و ملکه هم در این سلام کلام تنبیه و برادران قضاوت کردند و وی و غیره را بنی براد
 و رسیدند و بحقیقت امر تنبیه کردند و بنی براد و محلی در حبس فرستادند و بعد از آن عثمان
 عن ذلك هذا حجة عليهم لا لهم لان ان كان فيهما حجة فقد صح عنها النبي عن متعة الحج وهم يفتن
 في ذلك فتاخذ بن حجة الطلبي فتا ابراهيم بن صالح بن ابراهيم بن احمد بن ابراهيم بن صالح بن علي
 بن زيد الصائغ ثنا سعيد بن منصور ثنا هشيم بن عمار بن زيد قال قال هشيم ثنا خالد بن محمد بن
 قال حماد عن ابي ثوبان السجستاني ثم اتفق ابي ثوبان خالد بن محمد بن خالد بن محمد بن خالد بن محمد بن
 متعتان كانا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا افرغتهما فاضرب عليهما هذا لفظ ابي
 و في رواية خالد انا انهي عنهما و انا في متعة النساء و متعة الحج و به الى سعيد بن منصور
 ثنا عبد الله بن زهير اخبرنا عمر بن الخطاب عن عبد العزيز بن ثنية عن ابيه ان عثمان بن عفان
 سمع جده يقول و حرم الحج فقال علي بن المهدي في خبره و حمله و الحال انهم يخالفونها و يحرمون
 المتعة حتى انها عندنا في حنفية و الشافعي افضل من ذلك فزار فثبتنا من جعل بن عمر عثمان عن
 فسخ الحج عمر بن محمد و لم يجعل بينهما عن متعة الحج و ضربها عليه عثمان هذا الحديث فان قالوا قد با
 سعد بن ابي وقاص بن غير قلنا قد اوجب الحج ابن عباس بن غير و لا خلاف في عبارات بن جرير
 و لالت و ادور و رد و ابطال انكار و اسي مخاطب اقول انك از قول ولادة النخاس نهيها حجة فتعني منها
 عن متعة الحج ظاهر است که در او از متعة الحج نیز فسخ حج است و متعة الحج متعنا فسخ حج همین متع متع یعنی عمر
 کردن در شهر حج و هم انکه قول او و هم بخالفونها في ذلك و لالت و ادور و رد و ابطال فسخها و سنه مخالفت
 در متعة الحج می کنند و این مخالفت نشان این حرم حج بر عدم حجیت نهی شان از فسخ حج کرده که
 ثابت شد که در او از متعة الحج متع نیست فسخ حج و نیز واضح گردید که این نهی عمر و عثمان خلاف حق و
 صواب است که با چار فقها و سنیه هم مخالفان بزرگ می بود و حج و با انزال لائق توجه نیز بدیدند و هم انکه استدلال
 این حرم بر روایت ابو قلابة و لیا ای مخاطب اکسور و حجت و ما ی املی با در کمال ظهور است که از ان
 نهایت و وضوح پدید است که در او از متعة الحج و درین قول متع است فسخ حج پس تاویل علیل مخاطب صحیح
 از متع خطاب متع لا کذب بین است و چون درین قول اخبار غیر در فی لفظ و عقاب است اخبر متعة الحج
 مذکور است لهذا عمل این نهی بر تنبیه هم امکانی ندارد چه رسد انکه قول او و الحال انهم بخالفونها و یحرمون
 المتعة عن حجیت و را که در او ازین متعة الحج که این حرم اثبات مخالفت فقها و سنیه با عمر و عثمان و در ان
 میکند همین متع متع مقابل انرا و در افضل است ترو شافعی و ابو حنیفه از او و ظاهر است که مقابل انرا در متع

متع است زینسخ حج پس این قول است که هر چه بکند بر آنکه او در آن وقت الحج که نهی از آن کرده و نسخ حج نیست
 بلکه متع است و نیز از آن مراد وضع است که نهی عرفان لائق تاویل و توجیه نیست که باقی آنها سنیة مخالف است
 آن کرده و نیز ظاهر است که اگر عمل آن بر تنزیه و تنزیه نافی و مخالف آن اسکانی سید است التزام مخالف نمیکرد
 آنچه که قول افوسنجان بن حلال الخ ظاهر است و آنکه متع الحج مقابل و معایر نسخ حج است و این فرم تعبیر میکند
 از تعلق و تفاوت آنها سنیة که نهی نافی ثالث از نسخ حج تسکین شست می نماید و آنرا حجت و دلیل نزد
 خود می سازد مالا که خودشان نهی هر دو از متع الحج التفات نمیکند و بسبب فریضه ظهور بطمان و فساد آن و زنی
 برای آن نمی دهند و آنرا حجت نمیکند ششم آنکه از قول او در خبرها علیه ظاهر است که عمر و عثمان هر دو بر آن کتاب
 متع الحج هر دو مرامی زدند و این دلیل واضح و برهان کساح است بر آنکه عمر و عثمان هر دو حج متع را با نماز و حرام
 می دانستند که ترکیب آنرا می زدند هر هفتم آنکه قول او فان قالوا قد اباها سعد بن ابی و مائل الخ صحیح است و در
 عمر و عثمان اباحت متع الحج یعنی نمیکردند و آل انصاری فقها سنیة است که اعتقاد از مخالفت خود با آنها
 و ثالث ششبت باحت سعد و غیره نمایند و آن مرد و دست با یحیای بن عباس غیر نسخ حج حرام است
 عاقلی تجویز نمی تواند کرد که امری که کتاب است او سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ثابت باشد و صحاب
 آنحضرت همراه آنحضرت جعل آورده باشند و آنحضرت بزرگ آن فضا که شده باشد و مائت صدقه سفیان
 آن در عابد خول ناز فروده کاسیجی و خود آنحضرت تمنای آن فروده باشد در کس رئیس لمیت علیه السلام
 آنرا جعل آورده و سوخت آن با کتاب سنت بیان فروده و اکابر صحاب مثل عمران و ابن عباس جواز آن
 ثابت ساخته و بر نهی آن طعن و تشنیع فروده نهی وضع از آن و وعید بضر و عقاب بر آن بلکه ارتکاب
 ضرب و طلق ترکیب آن سمی از جواز داشته و لا یجتری علیه لان کان مناعة اللدین مستهرا بالشرع المبین
 سنا قال الحق و یقین غیر تسکین عمل ال البيت الظاهرین و بالعرض اگر متع مفضول هم باشد باز هم نهی از آن
 و وعید بضر و عقاب بر آن و ضرب و طلق ترکیب آن هرگز شرعاً جایز نیست و الا لازم آید که نهی وضع از جمیع
 انواع مبادات قسم حسنت که بعضی مبادات افضلیت از آن داشته باشد و وعید بضر و عقاب بر آن کتاب
 آن و در کتاب بضر و طلق ترکیب آن جایز باشد و غیر اینها و الا حلال الا یخفی و شمس لائمة سرخی در
 عیسو و بعد از آن معنی که در قرآن و در مسکت گفته اند ثابت اندم فسک فایکون فیه زیادت فسک
 نه و افضل بلهذا جعل المتع افضل من الافراد فی ظاهر ال و ایه لان فیه زیادت فسک لان الافراد
 افضل من طایفه من فیه اذ التجهیل بالاحرام بالجمع و استدلاله احرامها من المقات الی ان یضوع
 منها و فی حق المتع المعرفه میانه و آنچه مکینه و علی هر ایتان شیاع و حواقه الافراد افضل

من
 القرآن
 من کتاب
 المتألف

من التمتع لهذا المعنى فان جهة التمتع مكينة بغيرها من الحرم والمفروض بغيره بكل واحد منهما من الجمل
ولفذا جعل محلهما الله الا فراد بكل واحد منهما من الكونه افضل لانه يشق سفره مقصود الكل
واحد منها وقد صرح ابن عمر رضي الله عنهما عن الناس عن المتعة فقالا متعتان كانا على عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا افصحها متعة النساء ومتعة الحج وتأويله ان ذكره ان يخلوا لبيت عن الزوا
في غير اشهر الحج فانهم ان يعتبروا بشهر مقصود في غير اشهر الحج فكيف ان يخلوا لبيت عن الزوا في شئ
من الاوقات لان يكون التمتع مكروها عندنا بدليل حديث القصبى بن عبد قال كنت ام
نصرانيا فاسلمت فوجدت الحج والعمرة واجبتين على فقرنت بينهما فقلت نقل من الصحابة فيهم
زيد بن جوحان و سلمان بن برة رضي الله عنهما فاما احدهما لصاحبه هو اصل من عبودية
فقلت عن الخطاب رضي الله عنه فاخرجه بذلك فقال ما قالوا ليس بشئ هديت لستة نبيك
عليه السلام ازين عبارات ثم ظاهرت كنهى عزازة في الصحيح است و مراد عزازة الحج كنهى ازان كروه متع معار
ازاد و قرآن است في نسخ حج اما اويل صاحب بسوط ليس في سنة ما روى بطول و باطل و غير مقبوض است زیرا که عمر بر
ارتكاب متع الحج و متعة النساء هر دو و عهد بقره تعاقب نموده چنانچه از روایت سعید بن منصور که ابن خرم نقل کرده
و هر دو روایت منقول از اکثر العمال و غیر آن ظاهر است پس محل نمی نسبت تعویف بر تحريم و نسبت متعة الحج
بر عدم تحريم نهايت واضح و غير مستقيم است و علاوه برين دليل اين نهي بگرايت نفلوبت از زوار و غير اشهر حج
و نفي گرايت متع عالی از ساقی نیست چه گراه اين نهي از متعة الحج مستقل شد بگرايت نفلوبت از زوار و غير
اشهر حج گرايت متع لازم آمد باریس پس با وصف اين دليل نفي گرايت متع عجب سختی است و اگر فرض
است که متع را في نفل منع نموده مگر بسبب التزام نفلوبت منع کرده پس اين فرق اعتباری ساقط
ازا متبارست نفعی بخلافين غير سا نه مدارطعن بر منع متع است هر دو چه یک باشد و تاضی و ضد لکن من
در شرح مختصر ابن العاجب گفته في الصحيح ان عمر كان نهي عن المتعة يعني متعة الحج الى العمرة قال البغوي
ثم صاد اجماعا على صا حوا فيه جميعا عليه اين عبارت نص بر حست ورا که نهي عزازة يعني متع الحج بر سه
صحت سیده پس بخار مغالب منع غرا و انهم باين ناکيد شده بگرايت نفلوبت است پس بخار نهايت
توضیح و تشريح في زان و نخست که نهي عمر نهي تحريمي بود نه نهي تزييه و در زوا متع را که جمع عليه گريده
مقابل اين نفي نهي ساخت و اين عبارت برای اثبات نفايت شصت نهي عمری نیز کافی است زیرا که از ان
و نخست که بعد از اجماع بر خلاف نهي او واقع شده و مخالف اجماع باطل است پس ثابت شد که
اجماع علمای اهل سنت نهي عزازة متع باطل بود و نه با هو اهل طوب و علاوه تمنا زان في در شرح شرح مصدق

و در شرح مختصر ابن العاجب گفته في الصحيح ان عمر كان نهي عن المتعة يعني متعة الحج الى العمرة قال البغوي ثم صاد اجماعا على صا حوا فيه جميعا عليه اين عبارت نص بر حست ورا که نهي عزازة يعني متع الحج بر سه صحت سیده پس بخار مغالب منع غرا و انهم باين ناکيد شده بگرايت نفلوبت است پس بخار نهايت توضیح و تشريح في زان و نخست که نهي عمر نهي تحريمي بود نه نهي تزييه و در زوا متع را که جمع عليه گريده مقابل اين نفي نهي ساخت و اين عبارت برای اثبات نفايت شصت نهي عمری نیز کافی است زیرا که از ان و نخست که بعد از اجماع بر خلاف نهي او واقع شده و مخالف اجماع باطل است پس ثابت شد که اجماع علمای اهل سنت نهي عزازة متع باطل بود و نه با هو اهل طوب و علاوه تمنا زان في در شرح شرح مصدق

السنة قوله وفي الصحيح ان عمراة في دفع المثلثان عثمان وجمهورية الشاخصين على ان المارحاح المتعة وهو
 ان يتبع المارحاح الى مدية فاذا انقضت بانت وان قول البغوي هو ان تحريره ما وارجاعه على ما قال في صحيح
 السنة اتفق العلماء على تحريره نكاح المتعة وهو لا يخلع بين المسلمين وذهب بعضهم الى ان قوله ثم
 ما وارجاعه من كلام المصنف قول البغوي ان في الخبر الصحيح ان عثمان رضوا لله كان يفرض عن المتعة
 وهو بعيد جدا وليس يوجد هذا في شيء من كتب البغوي والمذكور في شرح المصباح وشيخ
 السنة ان النبي عليه السلام من سنة النساء واية عن علي كرم الله وجهه وغيره من الصحابة في
 عليهم وليس فيها ان عثمان رضوا لله عند كان ينفق عن ذلك فذهب الشارح المحقق الى ان المارحاح
 الحج وهو الحق لما ذكر في صحيح البخاري بن طريق بن الحكم قال شهدت عثمانا وعليهما رضوا لله عنهما
 وثمان رضوا لله عنه ينفق عن المتعة وان جميع بينهما فلما ارى ذلك على اهل بها اليك بغير حجة
 قال ما كنت افزع سنة النبي صلى الله عليه وسلم يقبل احد وان سعيد بن المسيب قال خلف
 علي وثمان رضوا لله عنهما وهما بعسفان في المتعة فقال علي ما نريد ان تنهى عن رضوا لله رسول
 عليهم فلما ارى ذلك على رضوا لله عنه اهل بها جميعا قال الامام البغوي في شرح السنة
 هذا خلافاً من حكي واكثر الصحابة على جوازها وانفقت الامة عليه وقال ايضا وانفق الامة
 في الحج والعمرة على جواز الاداء والتمتع والفران نظرون الصواب ان عثمان رضوا لله عنه كان ينفق
 على ما في المتن دون عمر رضوا لله عنه على ما في الشرح وانه اعتبر ما يروى ان عمر رضوا لله عنه
 كان يقول ثلث كن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم انا احرمهن انتهى عن متعة
 الحج وبتعة النكاح وحج علي خير العمل وما ذكر في شرح السنة انه روى عن عمر رضوا لله عنه
 النوايض لكن على هذا لا يكون المراد كتاب الصحيح اذ لا يوجد هذا فيه ثم في قوله متعة الحج
 الى العمرة حرازة والصواب متعة العمرة الى الحج قال الله تعالى فمن تمتع بالعمرة الى الحج وهو خير
 من على مسافة القصص من الحرم بالتمتع من ميقات ثم بعد ذلك بيان باعمال العمرة بحرم الحج في تلك
 السنة من مكة بلده عود الى ميقات اربع مبارات نهايت وشوخ طاهرست كمراد قاضي مضارفة
 كنهى انز البرنسب كروه تمتع است زفسح حج اما زفسح اذنى صر صواب در نهى عثمانى وتبرير بطنية
 پس ناشى زملت تتبع وانهاك ورو سادس انسانى وجمهورى ثمانى است زبرا كوه وبحث نهى عمر متعة الحج
 اصلا كنهى نيسبت وتبريرات ائمة نقات ثابت ست كاسترى نودجه واخر خود هم روايتى نقل كروه كنهى
 در انكر متعة الحج احرام ساخته و نهى از ان نوده واين روايت بجهاد الله قطع و ابرتاويل عليل نوده

و غیر وی نماید که نهی خلاف کتاب را بر تنزیه عمل کند و نیز خود تقاضای انی از نبوی آورده که او نهی عمری را
 بهم نقل کرده و در بعد بجهاد میدانی که نهی عمری از متعین الحج شائع و ذائع است تا آنکه روایات صحیحین و غیرین
 نیز بران دلالت مریک و در او پس نعم تقاضای انی که بنا بر نبوت نهی عمری نیز مراد از صحیح در قول عهد کتاب صحیح
 نیست نیز صحیح است و با فرض اگر مراد کتاب صحیح باشد بلکه خبر صحیح مراد باشد بر همه منفرقی با غیر مدعیان
 ثبات صحت این نهی است خواه در صحاح باشد خواه غیر آن بلکه مراد از صحیح در قول عهد الحج نیست در اثبات مطلقه
 و مولوی عبدالحی که علمای معاصرین سنید و این نهایت تعظیم و تجلیل است که سبب فرید بصیبت و غایت عجز
 نهایت با عدل و انکار نهی عمری نموده چنانچه در شرح مسلم گفته اما نهی عمری یعنی عذر فرید ثبت است
 صحیح مکن بروی فی غیر المختارین ان عمر کان یقول ثلث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 انا احرم من ان یؤخذ من متعة الحج و متعة النکاح و حتی علی خیر العمل الخ تعاد میریت است که مولوی
 عبدالحی این همه شرح بخار و عوی مقابله و مناظره علمای کبار احوال برکت شریف مهدیث و فقه و تحقیقات
 اعلام محققین و شرح نقیدین خود ملامی بهم رسانیده میجا با نهی عمری را انکار میکند حال آنکه حسب افادات درود
 ائمه و اهل بیت نهی عمر از متعین الحج ثابت است و قول عمر متعین کان تا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و انا نهی عنها و اضرب علیها متعة النساء و متعة الحج حسب تصریحات ائمه محققین شأن صحیح است و نیز نهی او
 از متعین از صحاح ایشان ظاهر است کاملت و نیز عبدالحی سبب فرید ضیق عطن ذکر و ذکر نبوی نهی عمری را
 که تقاضای انی بقراف بان نموده هم نموده تا بخصوص دیگر روایات و الی بر نهی عمری که در حدیث و فقه مذکور است
 چه رسد و نیز از مزید مقتصد و ایت ثلث کن را بنیبر معتبر است نسبت ساخته حال آنکه تقاضای انی نسبت آن لغیر
 نسبت نکوه بلکه اعتبار شارح مختصر را بران قریب البسته و تا میدان بنقل نبوی نهی عمری را در شرح استند
 نموده و هر گاه نهی عمری روایات صحیح ثابت باشد و در غایت استخار بود و محدثین و فقهای سنید و شرح میش
 این اعتراف ائمه باشد باز لا و شش بر روایت ثلث کن از جناب نصیبات است و الله اعلم بحسب
 افاده مخاطب سکوت تقاضای انی از رد این روایت و همچنین سکوت منتهای شارح قدیم تجرید و توشیحی
 شرح جدید برین روایت برای اجماع و استدلال الحق آن کافی است بالجمله انا افادات ائمه سنیه بحال
 و ضوح و ظهور ثابت است که عمر از حج تمتع منع کرده و شناعیت این منع کرد و وضوح و ظهور است
 که منع مخالف کتاب سنت و از سادات اہلبیت علیهم السلام است و ازین جا است که خود خلافت با شتاب
 و قطعات آن در یافته بان همه غلطت تقاطع میوزار شاد بناب میرالموسنین علیهم السلام که از سوال فرمود
 که آیا نهی عمری از متعین حج است یا نه و در پاسخ فرمود که نهی عمری از متعین حج است و در کتب اهل انما مذکور است عن عبید بن جریج قال قال علی بن

ص
 سلما تقاضای العصر
 الثانی فی بعد متعین
 الفهوف منقطع
 بساحت اجماع ۱۲

ص الفصل الثانی من الباب الثانی
 من کتاب الحج من حرف الحاء ۱۲

علی بن ابیطالب علیه السلام عن المتعة قال لا یصلح ان یتخذ البیت فقال علی من
افترج الحج فحسن من تمتع فقال لعل بکتاب الله وسنة نبيه حق ازین روایت ظاهرست که هرگاه جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام بمرتب الخطاب فرمود که آیا منی کوی از متعه بخارا زمان نمود و این معنی دلالت مریب بود و این
نهی متعه الحج از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام منکر و تشبیح بود که موافق آن فرمود و نیز شاعت آن بمرتب ظاهر
بود که خلافت ابابقراف و اولاد آن نبود و بطریق فرار و انکار میبود و تا به سبب این طایفه از اهل کمال شست
و نهایت قطعه متعه عباد که خلافت ابی متعه الحج را بنیاد برسیج و فسخ اند که بنیاد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
از آن آغاز نمود و حضرت ابیسن بر خلاف آن شد و جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و خلاف آن کتاب کامل دست از
تصویب و اولی و توییلین معنی شنیع بر نمی دارند و نیز ازین روایت ظاهرست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
بعد از آنکه خلافت ابی را فرموده که سیکه افرا و کند حج را بهترست و سیکه تمتع کند پس تحقیق که انقدر که او کتاب
نقد و سنت نبی او و ازین نشاد هم نهایت شاعت و قطعات معنی تمتع ظاهرست چه بلا ریب که فیصل آن اخذ
کتاب دست باشد نهی آن نهایت شیخ و مدین منع عمل کتاب سنت پس جناب امیرالمؤمنین علیه السلام هر چه
تقصیح معنی تمتع بکتاب هدایت عن المتعة و ثبوت قرآن از انکار خود خلافت ابی کفای فرموده برای مزید توضیح و دلایل
حق نهایت شاعت آن باین کلام بوقت تمام ثابت فرموده و نیز در کثر العال مذکورست عن الحسن بن عمر
اراد ان ینبی من متعه الحج فقال له ای لیس فلک فقد تمتعنا مع رسول الله صلا الله علیه وسلم و کلام
ینهنا عن فلک فاضرب عرط را داد ان ینبی عن جلال الجبر لا یفها تصبیغ بالبول فقال له ای لیس فلک
لک قد لبس الابی صلا الله علیه وسلم و لیسنا هن فی عهد حم ازین روایت ظاهرست که عراوده نبی از
متعه الحج کرد و ابی بن کعب عدم جواز نهی آن بیان کرد و تمتع خود با جناب سالما صلی الله علیه و آله و سلم
و عدم نبی انخست از ان عدم جواز نبی را عمل و برین ساخت و خلافت ابی را در فاسد را بوقوع نه آورد و
نمها انرا با دار نبی و در نهما با پس اگر نبی از تمتع ولو با بی و در کان و جوی از جواز میدیست چگونه ابی بن کعب
نبی نبی میکرد و عدم جواز آن ثابت میساخت و چگونه خلافت ابی را با استماع و انصاف و قبول می نمود
پس این روایت هم برای ابطال تویل و توجیه نبی نبی تنزیح و تجویز آن دلیل قاطع و بران طاعت
و اگر کسی بگوید که ازین روایت انصاف عرازه نبی تمتع ظاهرست پس گوازان عدم جواز نبی تمتع ظاهرست
لکن چون حالت بر وقوع نبی تمتع از عرازه و لهذا طعن بر عرازه نبی تواند شد پس خواهم گفت که فرض
ازین روایت صرف اثبات عدم جواز نبی تمتع و شاعت منع از ان و ابطال تویل بجه اصل نبی
و ان بجهت کمال و وضوح ظاهر و ثابت است اما وقوع نبی خلافت ابی از تمتع پس از روایات دیگر و نه از

ص
الفصل الثالث
من الباب الثاني
من كتاب الحج
من حرف الحاء

بائمه سنیه ظاهر بود و مستقیم ثبوت وقوع نبی زین اوقات خاص قاصح در ثبوت این نبی از روایات نمی تواند فهمیم
 در روایات دال بر وقوع نبی و درین روایت دال بر عدم وقوع بر ذره مخالفین است مفسدات تیر عا و جمع هم سیک
 کرده میشود و آن این است که چنانست که خلافت اب و لا اراده نبی از منعم کرده باشد و هرگاه ابی بن کعب بر آن
 واقف شد از راه غیر خرابی منع نماند و عدم جواز آن روشن میسرین ساخت و خلافت اب در نیوقت از قبول
 عرف حق ابی اب و بعد ازین مجلیان ماده مناد و بی مبالائی علی شیع ماصح نگردد و اجزای هوای خود ساخت
 و حکم شری را بر انداخت و شاه ولی الله در قره العینین گفته و از آن جمله است که فاروق و ذوالنورین نبی میکرد و از
 ستمه الح و قران و آن ثابت است بکتابت سنت و ارجع در بعضی صحابه بر پیشان نثار کرده و حضور صاحب حضرت
 بر حضرت ذی النورین اشوا نمانده باید دانست که اصحاب نما همیشه سپوره روایت کرده اند از قصه حبیب بن عبد
 من ابی اهل ان رجلا کان نظریا یقال له القصیب بن معبد اسم فاعلم الجمله فقیل له ابا عبد المالح فانی قال
 فامر به العرق و المالح جميعا ففعل فیما هو علی ذم بن زید صوحان و سلیمان بن یعقوب فقال لهما
 لصاحب لهذا اضل من بعیر له فسمعها الصبی فکبر ذلک علیه لما قدم الی عمر فذکر ذلک لکذا
 له عمر حدیث السنه نبتک قال و معتد مرقه اخری یقول و نقت السنه نبتک ان جراحه و عن ابی
 مویسان و عن قال می سنه رسول الله صلی الله علیه و سلم لخصه المنع و الکلیه اخصه ان یسر یومون تحت
 الامه که میرو حوا بین ججاجه ان جراحه و این قصه و کلت میکند بر آنکه فاروق انخاری کرد و متعرا که انرا
 مشوع میدانست انهی محتجب نماند که اثبات ولی الله شریعت تمتع و خلافت اب ضرری بانمی رساند بلکه بعض
 را دو بالا میگردد و هرگاه حسب روایت حبیب بن عبد خلافت نبی صل تمتع را عین هدایت و محض صواب موافق
 سنت که مطابق کتابت میدانست و گاهی انرا همین توفیق رب ابی الارباب و امی نمودن نبی ازین چنین میسر
 نهایت شیع قبیح خواهد بود نهاده الروایه لنا لا علینا و اما روایت حدیث جنبل اسل از ان هم ظاهر است که
 خلافت اب عرف کرده بلکه معتد الحج است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و آن هم دلیل
 ظاهر است بر عدم جواز منع از ان و اما الاقدام علی النهی المنع لثوف الاعراس فنی سماکون الخناس
 صد و الناس لیس الا من اتباع اول من فاسد کیف لوکان ذلک فانما لزم القصد الفعس خیر ان اسر
 الذی سن اہم المتعم بل باس از غراب کا ذیب و ان قرآات این خدرات آنست که چون جواز تمتع از کتابت
 سنت ظاهر یافتند و جلیل را می منع منع خلافت اب تمتع هم نیافتند قدرت بر انکار نمی تمتع مثل مخالفت علی
 نداشتند و توجیه و تاویل انرا بهی تنزیح هم ظاهر الفساد یافتند و انرا صحب خیا اطراف جوانب سود مند
 و این همه عمل مستفرد و ان نهایت واهی و باطل نیستند تا با اقتضای مرجع و کذب نبی است فصیح فرستند

برای فتنه یعنی او را ما حسد کردیم و بعد از آن که صاحب علی علیه السلام در مرض فوات خود نبی از عمر و بنی امیه
 فرموده بنی امیه بود و در سن خود گفته شد ثنا احمد بن صالح نا عبد الله بن هاجب بن حیو اخبرني ابو عبيد
 الخطاب ساني عن عبد الله بن العباس عن سعيد بن المسيب ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم انتم
 عن ابن الخطاب رضي الله عنه فشهد عندنا ان سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم في من صله لذي قيس فيه
 يعني عن المعمر قبل الحج و در بطران اين روايت و نصيب و ضوح كذب ان يبيع ما على ربي عيكند و شناعان كعبه
 رسيد و كنعين اين خبر است كه در صلاح سائب ثاب خلافت ابهر رطب بلوس بله مضمون است ملى نزار
 و استحياء نبى از نيز از شيبان اين بهمان شهرم كرده اند و الا مخاطب مخاطب هم يارى مسكن نيافته
 بلكه و الا مخاطب بصرت تام شهر و عيت منع نزار و خلافت ثاب ساخته و مخاطب نيز از نسبت منع منع با و
 شامى زده و با و او و دوسر بر ستمى خلافت ثاب حمايت و روايت او داده كه با خارج اين بهمان نموده و
 متضمن نبى از قران هم در كتاب خود آورده روزنى موام كالا نعام كاشيغى كرده و در مخالفت حق ظاهر و
 ابيبت عليهم السلام نيات قصوى كوشيد و چنانچه گفته شد ثنا موسى بن سله نا حاد عن ثنادة عن ابي شيخ
 الهنائي خوين بن خالد عن قرا عطا بن موسى كاشعري من اجل البصر ان موته بن ابي سفيان قا
 لا صاحب النبي صلى الله عليه وسلم هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نوى عن كذا و كذا
 و ركوب جلود النوح قالوا نعم قال فاعلمون ان نبي ان يقرب بين الحج و العمرة فقالوا اما هذا فانا نعلم
 اما انما نعلمون ولكنكم فسيتم و در بطران اين روايت مثل سابق اصلا ربي نيست كه اول فاطمه جواز قران
 مثل منع فزون تر از است كه احصا كرده شود پس نهي سرور و سن جان از قران محض بهمان و بنديان است و
 از اين روايت كه ابن القيم در رد و تو بهن آن مبالغه فرموده چنانچه در زواهد و مقام رو حديث سويده فخر من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بتقص في اشركه في الحديث الذي في البخاري عن معوية بن جهم عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بتقص ليدن على هذا الذي عند سلم قضت من راس رسول الله صلى الله
 عليه وسلم عند المروة بتقص في النبي صلى الله عليه وسلم في يوم العشر فليس في الصحيح
 وهي معلولة او دم من عا و به قال قيس بن سعد مراد بها عن عطاء بن عباس عنده الناس يكرهون
 هذا على معوية و صدق قيس بن خلف با الله ان هذا ما كان في العشر قط و يشبه هذا و هم معوية
 و نقله عنه في الحديث الذي رواه ابو داود عن ثنادة عن ابي شيخ الهنائي ان معوية قال لا احب
 النبي صلى الله عليه وسلم هل تعلمون ان النبي صلى الله عليه وسلم نوى عن كذا و عن ركوب جلود
 النبي قالوا نعم قال فاعلمون ان نبي ان يقرب بين الحج و العمرة فقالوا اما هذا فانا نعلم

عن ابن ابي عمير
 من كتاب
 المنايا

عن ابن ابي عمير
 من كتاب المنايا

فصل في ما
 قال الشيخ
 من قول
 في تحفة

جلد اول

والله اعلم بالصواب ومنه فشهد باقائه عند الله سبحانه وتعالى كذب عليه فله فيه رهو الله صلواته عليه
 عن ذلك قطب الدين شيخ شيوخنا لا يخفى به فضلا عن ان يقدر على الثقات لمخاطبة الامام فان في مخالفة
 ويحيى بن ابي كثير واسمه خياط بن خالد بن خالد الجعفي وهو حيوان جهول اما الشيخ گفته تجريم منع
 برواقزاي مرحمت پس دانستی که تجريم منع باقران خودش ثابت است حسب ايت طبری که قاله باجد
 مخالفيتش کرده وفضل عمر آن ثابت ساخته و معاويه خليفه رابع سنين مکه را انزال نعل می نمود و تصدق می ساخت
 مردان مینمود پس تجريم منع را اقزاي مرغ گفتن اقزاي مرحمت و دیگر دلائل و دلایل بر تجريم منع است
 شنیدی پس بآن ثابت و ثابت مخالف است اما آنچه گفته که باقران و عمره اولی میداند
 از جمع کردن پروردگار و احد که قرآن است یا در سفر و احد که منع است پس وارد میشود اولاً انکا اولی در
 افراد از منع و قرآن مجوز نمی منع منع نیست و عمر حسب تامل کسانیکه از اجل نبی بر تجريم قرار کرده اند نهی تنزیه
 از منع می نمود و نهی تنزیه هم از مبادت مفضول که بی کراهت جایز باشد حتی از جوارح و در شل قرآن است و از منع
 نسبت نظر علم و تعلیم و تعلم آن و مهندانی از قرارت قرآن و منع از آن اما نسبت و اگر کسی بگوید که من از قرآن
 قرآن نبی میکنم و برین عقاب می نایم باشد برباب وین حکم با خدا و آن کسرا نهد کرد و **و ثانیاً** انکا اولی در
 افراد از منع و قرآن نیز منع مخالف است و حجاب لا اذمان و ابطال شریعت سرور نس و جان سالی الله علیه
 و آله و سلم است زیرا که بطلان افضلیت افراد بطلان قطعیه و اضمحلاله است و باقیه تحقیق است اولاً انکا جناب
 رسالتا سلی الله علیه و آله و سلم حسب روایات صحیح اسباب خود را در وجه الوداع منع نقل فرموده و این نقل
 واضح و بران لا محقق فضیلت تمنع و هیچ ماقبل باور نتوان کرد که آنحضرت با آنهم حرص خود محبت افضل
 اسود و آیه اصلاح در هر ایجابی است خود و اصحاب از افضل بمفضول نقل فرموده باشد و قطع نظر از انکا اولی
 بکمال منوع ظاهر است انکا بر ائمه سنیته هم بآن اقرار دارند این القیم و زوالها و در جمله حجیات قرآن گفته
 و در صحیح فاشش و هوای قد ثبت ان الممنوع افضل من الاضداد لوجوه کثیره منها انه صلی الله علیه و
 آله و سلم من فضیح الحج الیه حال ان ینعلم من المفاضل الی المفضول الذی هو و الخ و نیز ان القیم در مقام
 را بنات فضیلت تمنع گفته که از من الحال ان ینقلم من التفاضل الی المفضول و نیز ان القیم زوالها
 بعد نقل تو بهیزه شایخ ابو محمد که تامل است با کسج آنحضرت سلی الله علیه و آله و سلم تمنع بود گفته و کن احمد له یصح
 لکن التبع صلی الله علیه و آله و سلم جمع مقتعاکت هو الفائل لا اشاک ان یسأل الله صلواته علیه و سلم ما
 فاراد و اما احادیث تمنع لکنه اکثره این من رسول الله صلواته علیه و سلم و هو الذی یسأل الله صلواته
 ان یضفی اجمع الیه و تأسف علی فوته الخ و وهم انکه غضب آنحضرت بر توقف اصحاب امثال علم آنحضرت

فصل فی حج الیه
 الروایة من روی
 القائلین
 الخ من فضول
 حدیث صحیح
 عرق ۱۳
 صدقه
 فصل طایفه
 تالی الطائفة
 انما نة تأمل
 بلاد آریضه
 عشق شایخ

من فضل و اما من قال ما صح

حضرت که فرموده این از اشیاء حج تمتع ولایت میرود و در آنکه تمتع افضل بود چنانچه ابن قیم گفته که آن شیئ
صلی الله علیه سلم غضبت امرهم بالفسخ الیه بعد از صلح فنیقول سوهوم اگر تمتع را احتیالی در
قرآن شریفی که فرموده و لکن منصوص علی افضل است از غیرین چنانچه ابن قیم در زاد المعاد در ترویج تمتع گفته و
لأنه ای التمتع التمسك المنصوص علیه فی کتاب الله و در پاره بندگوست و قال مالک التمتع افضل من القران
لان ذکره فی القران و لا ذکره للقران فیہ چه رسد امر اگر روایتی که قبل این کنز العمال منقول شده چه
از آن جناب بر المؤمنین علیه السلام روایت کرده ولایت ارد بر فضیلت تمتع از افراد بزرگ حضرت بر المؤمنین علیه السلام
درین روایت فرموده که هر یک از افراد کسب حج بر پس خوب است و کسی که تمتع کند پس آن ذکر و کتاب خداست
نی او ازین ارشاد مراد ظاهر است که عمل تمتع آن ذکر و کتاب است پس اگر از کتاب سنت اخذ است تمتع
نابت میشود تخصیص افراد از آن ذکر و کتاب سنت چه می داشت و اگر در ولایت این روایت بر فضیلت تمتع ترویج
از المؤمنین علیه السلام شکی نیست و رسولین را زبیری باشد بجهاد تعالی و حسن توفیق نص بر شیوای فضیلت تمتع
ترویج از المؤمنین علیه السلام ذکر میشود پس باید دانست که ظاهر این روایت است حدیث عمرو القریظی المالکی در منہج
صیح مسلم در شرح حدیث اختلاف جناب بر المؤمنین علیه السلام بافتان در باب متع الحج گفته و اختلاف المناوی
فی هذه المتعة التي اختلف فيها عثمان و علی هل فی الحج فی العزوة و هی التي جمیع فیها بین حج و عمره فی عمل
واحد و سفر واحد فن قال بالادل صرف خلل فیها الی عثمان کان یولها خاصة بمن کان مع النبی صلی الله
علیه وسلم فی حجة الوداع کان علی لا یری خصوصیتهم بذلك یتدل علی بقول عثمان اجل و اکتنا
کما خافین ای من فسخ الحج فی العزوة فان علی خالف الایام الذي مر الله به و فیہ بعد الاظهار القول
الثانی و علیه فخال فیها انما کان فی افضل فثمان کان یعتقد ان فخر الحج افضل و علی کان یعتقد
ان التمتع افضل لذلک جمعة علی ان کل واحد منها جائز انهی ازین عبارت بصرحت تمام
ظاهر است که تمتع ترویج از المؤمنین علیه السلام افضل بود چون عمر افراد از تمتع و قرآن برود ان سید
پیشویت افضل است تمتع بجمعی که از آن گفته اند برای روز فرمود عمری کافی است چه حج آنکه جناب سالک صاحب
علیه السلام در حجة الوداع فرموده که استقبال من اری ما استدرت ما سقت الهدی و لجلها عمرة و سوق
این کلام دلالت میرسد و در آنکه تمتع افضل است چه اگر تمتع افضل نمی بود حضرت نمای آن نمی فرمود و چه
ما علی تجوز توان کرد که جناب سالک صاحب علیه السلام فرموده و چنین مبادت علیه و طاعت جلیله تمنای
مفضول می فرود و میوه است که افضل از حضرت واقع نمیشد و چون ولایت این کلام بر فضیلت تمتع
بر ظاهر است لهذا چاره جمعی از صحابه و تابعین و تابعین تا بعین قائل بر فضیلت تمتع شده اند و امام مالک

صبر
ابن عمر
من صحابہ

صبر
بار الاختلاف
فی انواع الکتاب
افضل ۱۳

فصل ما قرأه الثالثة الثانية ناظره بطول

امام محمد بن سبل نیز بفضلیت تمتع قائل گردید و سووقت حق درین باب برگزیده و ستا زبانات و
 خرافات و گراسته کشیده اند و بجهاد ولادت تنهای حضرت بر بفضلیت تمتع بحدی ظاهرست که ابن قیم
 که از اکابر محققین و معتمدین قوم است نیز بان اعتراف کرده و استدلال بان تمیزی بر فضلیت تمتع نموده چنانچه در
 زاد و بوم گفته نالوجه اول جوی به بان التمتع بان تخلله الاحلال فهو افضل من الاضداد الی الاحل
 فیه کلام النبی صلی الله علیه و سلم من لا یتبع معی الا حرام به و لا من اصحابه یضیع الحج الیه لکن یتبیه ان کان
 احرام به الحج و بان مجرد فرج الباری گفته و ذهب جماعه من الصحابه و التابعین و من بعدهم الی ان التمتع افضل
 لکونه صلی الله علیه و سلم تناسل فقال لولا انی سمعت الهدی لاحتلت ولا یقین الا الا فضل من هو قوی
 اهل بن حنیبل فی المشهور عنه و زوی و شرح صحیح مسلم گفته و قال اهل و اخرین افضلها التمتع و بفضلیت
 تمتع و استدلال بقول جناب سالتنا سلی الله علیه و آله و سلم بران و مسلّم ذهب الیه بیت علیه السلام است و امام
 بن سبل و اشغال بود و متیما آن را نفعت و اتباع حضرت الیه بیت علیه السلام نموده اند فقی الصیغ عن ابی ابراهیم
 ابراهیم بن عیسی عن الصادق علیه السلام قال سالتہ ای الا فاع افضل فقال للمتع و کیف یکون شیء
 افضل منها و رسول الله صلی الله علیه و سلم یقولوا استقبلت من لاری ما استدرت فعلت
 اکما فضل الناس و روایت کثیر المال که سابق گذشت و روایت بخاری و مسلم و سنن طبرانی ابراهیم بن
 علیه السلام با عثمان مؤید است این روایت است و معنی در عمده القاری و شرح آن گفته است ذکر ما یستفاد
 و منه فید شاعرة العالم ما عدا من العلم و الظواهر و مناظرته و کلامه الامور غیر هم فی تحقیقه
 لمن قوی علی ذلك بقصد منا صحت المسلمین و فیه البیضاء بال فعل مع القول لان علیا رضی الله
 عنہ فعل ما فعل عثمان و فیه ما کان علیه عثمان من العلم و فیه ان القوم له یقولوا یتکون من قول
 یعد ان غیره مثل منه الا یتنوع و فیه ان طاعة الامام انما تجتبی المعرفه فی نزهت عبارت ظاهرست
 که جناب ابراهیم بن عثمان علیه السلام تمتع را افضل میدانست و نهی عثمان از آن را غیر معروف بود پس هیچ مانعی
 بعد از او که این معنی که بفضلیت تمتع و استدلال بران باشد و جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله
 و سلم با ثور و منقول است از ابی بیت علیه السلام و جمعی از صحابه و تابعین و اندک سنیه نیز با جابجا مواضع است
 علیه السلام درین باب کرده اند و بوصف که کتاب مخالفات کثیره و جاره از اتباع درین باب میافند از آنجا
 و شک و صحبت این فریب نهایت بطلان خلاف آن نخواهد کرد و خود مخاطب در باب ما است گفته است پس
 ابی بیت متفق علیه را نذر نموده و مختلف فیه را که محض شیعیه با وصف معلوم بودن مال روایت ایشان در آن
 یکسند طرح کردند لان العاقل باخذ بالمتفق علیه و یرک الخلف فیه انتهى پس باقران مخاطب مقلدان را یر

فقد علم بطلان ما فی فضل التمتع

ص
 باب التمتع
 و الاضداد
 و الاضداد

ص
 و لعل
 انما و عقیده
 امامت
 امیر

باید که با فضیلت تمتع که متفق علیه شیعه جمعی از ائمه سنیست انقدر نمایند و تفصیل فرود از مخصوص و مخصوص
 این است ترک نمایند و نایب احتیال جبر از حضرت سنی در جواب این استدلال است که احوالات و اختلاف
 و خلاف خود را با بله کار و طعن و تشنیع شان بر طبع بسبب عمل بعضی افعال احوال بمنظور ظاهرین
 بر تالیف و از خوشنود و ارشاد حضرت را محمول بر محض تطیب قلب صاحب نموده اند چنانچه در فتح الباری
 بعد باریت سابقه گفته و اجیب اند حمله الله علیه سلمو انما تنمنا لا تطیبنا القلوب اصحاب این هم علی
 قوالت موافقت و لا فلا فضل الاخوان الله تعالی له و استمر علیه محضی نما که گمائی حضرت
 تمتع و اولین نخست بر آنکه حضرت می خواست که حج حضرت هم تمتع می بود پس اگر تمتع مفضول باشد لازم
 آید که حضرت تمتع مفضول و ترک افضل کرده باشد و تمتعی ترک افضل و فضل مفضول از حضرت خصوصاً
 درین عبادت بلکه تمتع است که حضرت سابق الی کل غیر و سابق الی کل فضل بوده پس شجر تمتع
 بسبب تطیب قلب صاحب و تحقیق ارجح می شود باظهار باطل بسبب تالیف و تطیب قلب که
 اختلاف اختلاف سنی از حدیث نهایت مذموم و میوب میداند و نیز بنا برین طعن عظیم بر صحابه
 لازم می آید که ازین تاویل ثابت میشود که صحابه ایان بچشم شرعی نآوردند تا که حضرت محتاج شد باظهار امر
 غیر واقعی که بری تطیب قلبشان تمتع مفضول نمود و نیز بگواه تمتع مفضول بود پس چرا اصحاب خود را
 نقل تمتع نمودند که باینکه آمدن این انتقال نبی رسول تعالی محتاج انتقال بسوی آنها رسانای مفضول
 و ترک افضل اعمال گردید و در حقیقت این معامله بدان می ماند که تشبیهی تمتع خود را که مشغول بعد از
 افضل باشند مثل تعلیم علوم و ینیه که کند ترک آن و حکم نماید باقتیاد عبادت مفضول از آن مثل اشتغال
 بنماز است و بگواه بر اتباع او این تمتعی است که آید برای تطیب قلبشان اظهار رسانای اشتغال که خود مشغول
 بان باشد نماید و باز کسی مذکر کند که این تمتعی برای محض تطیب قلب معتقدین است بظاهر است که این غیر از
 مقبول نخواهد شد بلکه عتقاد خواهد گفت که این بچاره معتقدین خود را ضعیف تر که تعلیم علوم و ینیه نبودند و بر
 ترک آن شاق و ناگوار بود پس شایسته از این مفضل مفضول نقل کردن و باز اظهار تمتعی شوق است خود
 ما آنها نمودیم و در طریقه خلاف نمایی پیچون و از اصول بر سلیک کردن خلاف دایمی اولی الالباب مفسر حق
 صواب است آری اگر این معتقدین خود ترک افضل اغب می بودند و مفضول را از خود می خود اختیار
 میکردند و از قبول افضل با با استنکاف می نمودند و بر اه خلاف نهاد و شقاق می رفتند البته درین
 اگر تمتعی از کتاب مفضول بنا بر تالیف و وضع شده کرده شود معتقد می تواند شد و این قیود در اول
 گفته و البته صلی الله علیه سلم لیس آن زمان جاهل اعتراف مع سبوقه است که بل و دانگان جاهل اعتراف

صحت این
 باطل تمتعی که در
 اول اول است
 الفناست

بخوان و عدم
 اشتغال
 بتعلیم علوم
 و ینیه است

ص
 فصل در بیان
 حال حج تمتع
 تمتع الحظ منه
 قبل سورت الفتح

جملتها

مع سوية الحسن بل وتذانه كان جعلها عتقاً ولم يسبق الحسن فبقى ان يقال فاي الامرين افضل ان
يسوق ويعتق او يترك التسوق ويتمتع كما ورد النبي صلى الله عليه وسلم انه فعله قبل فداها من في
هذه المسئلة احد هما ان صل الله عليه وسلم وساق الحسن كما يمكن الله اختياره للافضل الامور
والاسما وقد جازاه الوحي من تارة تعالى في الخبر الحسن هدي صل الله عليه وسلم الثاني قوله لو استقبلت
من امرى ما استدربرت لما سقت الحسن وجعلها عتقاً فهذا يقتضى انه لو كان هذا الوقت لكان
تحم فيه هو - ساحر له لكان احرم بعتق ولم يسبق الهدى لان الذي استدبر هو الذي فعله ومضى
فصار خلفه والذي يستقبله هو الذي لم يفعل بعد بل هو اما فيقتصر انه لو كان مستقبلاً ^{مستقبلاً} كما
وهو الاحرام بالعتق دون هتك معلوم انه لا يختار ان ينتقل عن الافضل الى المفضول بل انما
يختار الافضل وهذا يدل على ان اخر الامرين من ترجيح التمتع وان يرجح الضمان مع التسوق ان يقول
هو صلى الله عليه وسلم لم يقل هذا لاجل ان الذي فعله مفضول من رجح بل لان احكامه يسوق
عليهم ان يحلوا من احرامهم مع بقائه هو محرماً فكان يختاروا ان يفتقروا اما امر اربع اشراج
ومحبة وقبول وقد ينتقل عن الافضل الى المفضول لما فيه من الموافقة والتوافق للقلوب
كما قال لعا شة لو ان قومك حديثوا عهد بكعبة لقتلتك لكتبة وجعلت لها بابا بين
فهناترك ما هو الاولى لاجل الموافقة والتأليف فضا هذا هو الذي في هذا الحال فذلك
اختياره للفتنة بل هدى في هذا جمع بين ما فعله وبين ما ودها وتمناه وان يكون الله سبحانه
وتعالى قد جمع ليرين الامرين احدهما بفعله ليرى الاخر يتمتبه واداد له فاعطاه اجره وافضله
واجرا ونواة من الموافقة وتمناه وكيف يكون شك يتخلله التحلل ولم يسبق فيه الهدى
افضل من شك لم يتخلله تحلل وقد ساق فيه ما يزيد به وكيف يكون شك افضل من حقه
من شك احاطة الله له وانما الوحي من مرتبة فان قيل والتمتع وان تحلل تحلل لكن قد تكررت
فيه الاحرام وانشاء عبادته محبوبة للرب والقران لا يكرر فيه الاحرام قيل في تعظيم شعائر
الله يسوق الحسد والنزف اليه بذلك من الفضل ما ليس في مجرد تكرار الاحرام ثم انما
فانتم مقام تكرير وسوق الحسن لا مقابل له يقوم مقامه ازين مبارت طهرت كراين تمزاج
بجحين قران سجوابين رشا وجانب الناب على الله عليه وآله وسلم كخود شش لالت ان برانضيت تمع بيان
واضح وتقرير بلع ظاهر ونوره بين منذ تطيب قلب انا زنها وهربد بطلاش ان بيان سابق نهايت واضح
لكن بطلان ان ازانافا واثو ابن قيم ثم طهرت كراين قول دلالت برانضيت تمع ان قران كلف

سبب محمول شدن آن بر تعلیب لازم آید که این قول دلالت بر فضیلت تمتع از افراد هم کند ما بگویم دلالت بر
 آنست که بر فضیلت تمتع از افراد حسب قرآن بنام غیر ثابت است که سابق نیز در مقام دیگر در اثبات فضیلت
 تمتع از افراد در جلد تریجات قرآن گفته و در جمیع نام من عشره و نه قد شدت آن تمتع افضل من اهل و اولی
 کثیرین منها انصلى الله علیه و آله و سلم بضم الحاء و الهمزة بحال ان ینقلهم من الفاضل الى المفضول الذى
 هو یدى نسیبها انما ساف علی کفی ندم یفعله بقوله لولا استقبلت من امری ما استبروت لهما
 سقطت الصدق و جعلها ناعق بله استدلال بان قول بر فضیلت تمتع از افراد و دل آن بر محسوس تعلیب بوجه آنست
 بان بر فضیلت تمتع از قرآن تا فرض مرجع الیه انست یک با هم و دو هو انمی تا بدگر آن قول دلیل فضیلت تمتع
 است پس دلالت آن بر فضیلت تمتع از افراد و قرآن بر دو ثابت خواهد شد بلکه دلالت آن بر فضیلت تمتع از
 قرآن اوضح خواهد شد بان سبب که آنحضرت تعلیب محسوسان بوده بخلاف افراد که تعلیب بان نبود ما آنست
 ابن القیم و نقل آنست که تعلیب پس بر دعوت با اینکه تعلیل محسوس در تمتع دلیل مفضولیت آن می تواند شد چه بر هر دو
 آنست یعنی آنحضرت ثابت شده و واضح گردید که آنحضرت ترجیح تمتع بود و محسوس تعلیل محسوس
 نمی تواند شد و الا لازم آید که همین وجه تمتع از افراد هم مفضول باشد ما لکن نمود این قییم فضیلت افراد را این
 وجه که سببی بنیان مشیع باطل کرده در حق آن دو وجه دیگر افاده کرده که این وجه اعتراضات بر سنت است
 و جواب ایزان بانترام تقدیم دعوی برای است و هر برای که خلاف سنت باشد آن باطل است و بیان بطلان آن
 بمخالفت سنت صحیح است برای آن دارا تابع سنت است و سنت تابع ارانیست الی غیر ذلک ما سمعت
 فیما بعد شانه الله تعالی در آنچه گفته که کیف کون نسک افضل فی حق من نسک خار الله پس البته فضیلت
 قرآن در حق آنحضرت قبل از امر اصحاب خود با تعالی سوی تمتع و ارشاد که استقبلت من امری ما استبروت
 لما سقت الهدی و جعلتها حرة مسلمت و ازان لازم می آید که در حق دیگر مردم بعد از امر و این شایسته تمتع
 افضل باشد چه فضیلت تمتع بسبب ارشاد آنحضرت و نقل آنحضرت اصحاب و تابعان هر گویا پس معلوم شد
 که فضیلت قرآن قبل از این بود و بعد آن فضیلت قرآن برای دیگر مردم مسلم نیست و ارشاد آنحضرت دلالت
 صریح دارد که اگر آنحضرت سابق بری نمی فرمود آنحضرت نیز تمتع نخستین می نمود و شایسته دعوی برای
 قرآن نیز دعوت با اینکه این استدلال هم از قبیل سابق است غیر علیه آورده علی الاول و وجود مسوق بری
 مثبت فضیلت نمی تواند شد هر گاه فضیلت تمتع از ارشاد آنحضرت ظاهر باشد اما دعوی فضیلت تمتع
 دعوی بر دیگران پس مجرد دعوی است و دلیل بران وارد نگردد و استقامت امر را قائم مقام کر
 احوام نمودن نیز محل کلام است چه می تواند شد که استقامت احوام بسبب متبادر آن اخف گردد از اول

فصل فی تعلیب
 التعلیب علی
 من یزعم ان
 التعلیب علی
 من یزعم ان

ان كرهوا بطلان الزمير معلوم است كذب بعض افعال شاقه بركاه استياو بان حاصل شود سهيل ميگردد و اخذ
 بعد ترك اشق چيانشده است مدت مثلا بركاه شنبوع در صوم ميگردد ق ميشود و بپودسه روز سهيل ميگردد
 و اما در روز صوم گرفتن بازرگان نمودن و بارشروع در آن كرون پس نهايت شاق ميشود ششم
 بر چهار تنوع بلكه استجاب آن اجماع واقع است و در غير تنوع خلاف است اين قيم در صوم ترجيح تنوع گفته او
 لان كرامة اجمت في جواز بل على استجابة في اخفوا في غير على قولين هفتم اگر چه اصحاب كرهت و
 و فضل على حسب تعريجات است انبراه حضرت رسول صلى الله عليه و آله وسلم حج تمتع بود زيرا كه تخفرت
 جميع اصحاب رسوا كسك سوت برى كرده حكم فرموده تمتع پس بگوئيد و ديگر فضل از اين حج خواهد بود و
 در روز چهارم گفته ان قيل فالا فضل في اتي عقيدة بالمرح او تمتع بل منه ثم يوم الحج عقيدة قيل عاذا
 ان نطق ان نسكا قفا فضل من النسك الذي اخبره رسول الله صلى الله عليه وسلم لافضل الخلق و
 سادات الامة وان نقول في شك لم يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا احد من الصحابة
 الذين حجوا معه بل لا غيرهم من اصحابه ان افضل ما فعلوه مع الله فكيف يكون حج على وجه الاض
 افضل من الحج الذي حجه صلوات الله وسلامه عليه و امر به افضل الخلق و اختاره لهم و امرهم
 ما عدوا من الاض و اليه و و دان كان فعله فلا حج قطا كل من هذا و هذا ان صح عنه الاثرين
 ساق الهدى بالقران و ان لم يسبق بالتمتع ففجران خلقه من نظر لا يوحسك فله الفالين بوج
 ذلك فان منهم البحر الذي لا ينزف عبد الله بن عباس من جماعة من اهل الظاهر السنه الحكمين المتنا
 و الله المستعان و في ابن القيم و زاد له ما و در مقام رواه من بر تقرير رواه ففجر حج با قياس گفته فاولا
 جوابه بان التمتع و ان تحل الاحلال فهو افضل من الاض الذي لا حل فيه الا من النبي صلى الله عليه وسلم
 من كاهدي مع الاحرام بركاهه احكامه بفسخ الحج اليه و لتفدية انه كان احرمه و لانه النسك المفسو
 عليه في كتاب الله و لان الامة اجمت على جواز بل على استجابة اخفوا في غير على قولين و ان النبي
 صلى الله عليه وسلم غضب حيث امرهم بالفسخ اليه بعد الاحرام بالحج ففوقوا و لانه من المحال قطعا
 ان يكون حج قفا افضل من حجة خيرا القرن و افضل العالمين مع نبيهم صلى الله عليه وسلم و قد
 امرهم كلام بان يجعلوها متعلا من ساق الهدى فنو المحال ان يكون غير من الحج افضل منه
 الا حج من قرن و ساق الهدى كما اختاره الله لنبية و اخذنا لاصحابه التمتع فاق حج افضل من هذا
 و لانه من المحال ان يتفاهم من النسك لفاضل الى المفسو المرحوح و لو جوع آخره كثيرة
 ليس هذا موضعا فرجمان هذا النسك افضل من البقاء على الاحرام الذي يقو به الفسخ

صل
فضل الاما قول
الطائفة الثانية
تأخر بطلان ناسن
بجنت فسخ الحج

صل
فضل ناسن
تال حج شقا

صل
سئل فاسا
قول الطائفة
الثانية فافهم
بطلان ما يروى
ففسخ الحج

بالفضیح ازین عبارت که بعضی عمل آن سابقا ذکر شد ظاهر است که حج تمتع افضل است از افراد بوجود کثیره و در اول
 عدیده و از جمله آنها این است که محال است قطعا که حج افضل باشد از حج غیر ترون و افضل عالین که آن حج را بجانب
 رسالتا علی الله علیه و آله و سلم نمودند چه بجانب بیسبب اصحاب را حکم کرده که حج خود را مستحب گردانند مگر کسیکه
 سابقا بر وی نموده پس محال است که غیر از حج افضل باشد از آن سواهی حج ترون کند و سیاق هر دو مایه و قضا
 اختیار نموده برای حضرت ترون را در اولی اصحاب حضرت تمتع و پس حج حج افضل ازین دو قسم نیست پس کمال
 عجب است که خلافتا بمبارزه اختیار نماید و شمار را در اختیار و در اختیار حج افراد و بزم نوئی استباغش کما لم یطلب و غیره و
 منع غیر از او حسب لالت روایات نموده و تعلیق بیخیزان مسنون اتباع مختار غیر مختار آن مختار غیر مختار اند
 که مختار از غیر مختار را ترک داده بر خلاف امتیاز از چهار وجهی حضرت رسول خدا و ائمه اهل بیت صلوات الله و سلامه علیه
 و علیهم اجمعین مختلف اللیل و النهار اختیار ترجیح افراد می کنند و از اول توجیه تصویب آن دست بر نمیدارند
 و عمل نقل حضرت اصحاب خود را تمتع بر میان جواز خلاف عقل و نقل است و در بن القیم در روان کوی سابق است از
 ترون و شمال بر بوده که استطلاع علیه نماید نشاء الله تعالی هشتم اکثر حضرت خنفسه که جم کثیره و جمع غیره
 و مخاطب بود وقت نشان بنعلیه ثانی در مسئله حسن بر خود بالیده است حج بجانب رسالتا علی الله علیه و آله و سلم
 تمتع بود بسوق بری و هرگاه حضرت خود حج تمتع را اختیار فرموده باشد باشد حج افضل از افراد و قرآن باشد و تمتع
 عز از تمتع و اولی سبیل التزیه با ما نیز حرم وین برعت و خلاف کفری است المؤمنین اتصال ولی الله و ترقه بعینین
 و در هب منصور پیش خضیان است که تمتع بود بسوق بری و ازین صورت تجمیری شود قول بر ترضی الخ و ابن القیم
 زاد المعاد گفته فصل فاما من قال حج تمتعا تمعا لیدخل فیه لاجل سوق القحط کما قاله اصحاب المنذور و
 فذکرهم قول عائشه بان بن عمر تمتع رسول الله صلی الله علیه و سلم و قول حفصه ماشان التماس
 حلوا و لم یقل من یمنک و قول سعد فی الشعة قد صنعها رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و صنعها معی و قول ابن عمر ان ساله عن تمتع الحج حلال فقال له السائل ان اباک قد نهی
 فیها فقال ان ایتان کان بنی عنهما و صنعها رسول الله صلی الله علیه و سلم امر به یقع أم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الرجل بل امر رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال لقد صنعها
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال هو کلام اولی القحط لجل کما یحل الممتع الذی لا یدعی معه
 و لهذا قال لولا ان مع القحط لاحت ما خیرنا لما نع که من الحلال سوق القحط و القحط انما ینع
 من الحلال القحط لا القحط و انما یحل هذا القول قد یتمون هذا الممتع فان لکوننا حرم الحج قبل التحلل
 من العرق و لکن القرآن العرفان عجم بهما جمیعا و عجم بهما العرق و یدخل علیها الحج قبل الحلق

صل
 و منقول
 حدیث
 صحیح

والفرق بين الفارن والمتنع السابق من وجهين احدهما من الاحرام فان الفارن هو الذي يجوز
 بالتحج قبل الطواف اما في بدء الاحرام او في ثبائه والثاني ان الفارن ليس عليه سعي احد فان
 اتى بركوعه لا سعي عقيب طواف الا فاضة والمتنع عليه سعي ثان عند الجموع وعند احد من
 اخرى انه يكتفي بسعي احد الفارن والسبق صلى الله عليه وسلم لم يسع سعيانا عقيب طواف
 الا فاضة فكيف يكون متمتعاً على هذا القول فان قيل فعلى رواية الاخرى يكون متمتعاً لا يتوجه
 الا لانام ولها وجه قوي من الحديث الصحيح وهو ما رواه مسلم في صحيحه عن ابي هريرة قال لم يطف النبي
 صلى الله عليه وسلم ولا احب اليه من الصحابة بين الصفا والمروة الا طواف واحد طوافه لا دل هذا مع ان اكثرهم
 كانوا متمتعين وقد روى سفيان الثوري عن سلمة بن كهيل قال حلف طواف من ما طاف احد من صحابة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم حجة وعمرة الا طواف واحد قيل الذي ينصرفون متمتعاً متمتعاً خالصاً لا يقو
 بهذا القول بل يوجبون عليه سعيين والمعلوم من سنته صلى الله عليه وسلم انه لم يسع الا سعي
 واحد كما ثبت في الصحيح عن ابن عمر بن قرف وقدم مكة فظاف بالبيت والصفاء والمروة ولم يزل على
 ذلك لم يجاوز الاضطرار لاجل من شئ حرم منه حتى كان يوم النحر فخر وحلق رأسه ورأى ان
 قد قضى طواف الحج والعمر بطوافه الاول وقال هكذا افضل رسول الله صلى الله عليه وسلم ورواه
 بطوافه الاول الذي قضيه به حجة وعمرة الطواف بين الصفا والمروة بل هو ثبت ذكر الكلدان قطيبي
 عن عطاء بن ابي رافع عن ابن عمر بن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم ان طاف بالحج وعمرته طواف واحد وسعي
 واحد ثم قدم مكة فلم يسع بينها بعد الصدا فهذا يدل على الحد الامين ولا بد ان يكون قارناً
 في هذا الذي لا يمكن من وجوب على المتمتع سعيين ان يقول غيره واما ان المتمتع يكتفي بسعي واحد
 ولكن احاديث التي تقدمت في بيان انه كان اثاراً حجة في ذلك فلا بد ان يكون طوافه فان قيل فقد روى
 شعبه عن حميد بن حلال عن مطرف عن عمران بن الحصين ان النبي صلى الله عليه وسلم طاف طوافاً
 وسعى سعيين رواه الكلدان قطيبي عن اصحابه شامع بن يحيى الازدي ثنا عبد الله بن داود عن شعبه
 قيل هذا خبر معلول وهو غلط قال الكلدان قطيبي يقال ان محمد بن يحيى حدث بهذا من حفظه وهم
 في سنته والصواب بهذا الاسناد ان النبي صلى الله عليه وسلم قرف بين الحج والعمرته الله اعلم
 وسعي انشاء ما يدل على ان هذا المروث غلط وان الشيخ ابا محمد قد سأل الله شره انما
 الذين سئلوا الله صلى الله عليه وسلم كان متمتعاً انه رأى الامام احمد قد نص على ان المتمتع فضل
 من الفارن ورأى ان الله سبحانه وتعالى لم يكن ليختار سؤله الا افضل من رأى الاحاديث في كتابه

قد جاءت بانتمتع واما انما هو في ذلك لانه قيل فاخذ من هذه المقدمات لا بد ان تتمتع متعاً خاصاً
 له قيل منه ولكن احمد لم يرجح التمتع لكونه النبي صلى الله عليه وسلم حج مقتعاً كيف وهو القائل
 لا اشك ان يسق الله صلى الله عليه وسلم كان قان ما قانا اخيراً التمتع لكونه آخر الامرين من رسول
 صلى الله عليه وسلم هو الذي من به اصحابه ان يفسخوا حجهم اليه وتاسف على فوته الاخر ما قال ابن
 عسكارت ظاهرست كما صاحب مني طائفه ويكره ما قاله في الحج من حضرت حج تمتع بودوان حرم ابو محمد زبير بن
 عتيار كرهه بل جعله فضيلت تمتع از افراد ويز فضيلت قران از افراد بمشابه ظاهر وواضح است كه هرگز ترجيح مصححان
 در آن نميكند وبعدها كه تتبع كتب حاويث بر او اين معني قطعاً واضح ولا شح ميگردد و ثبوت محض فضيلت قران
 از افراد ويز ثبوت فضيلت تمتع از محض افراد هم براي توبه بطن بخلاف كتاب كافي ووافي است كه او مخالفت اين
 حكم ميگردد و حسب تعريج مخالف افراد افضل از تمتع و قران مي دانست و فضيلت قران و تمتع از افراد بمشابه
 روشن مي آيد است كه حضرات مشييه با آنها كه كثر و بطالت و عظمت كه مخاطب بيز كثر نشان نازيده و ثبوت
 نشان با مخالف كتاب و رساله حسن خود با ليده و رين باب مخالفت خلافت با بزرگزيه بدلائل با بره و برابرين
 اثبات بطلان فضيلت افراد از تمتع و قران كرده اند و هر ايه مذكوره است التمتع افضل من افراد و عن ابى
 حنيفه و ح ان افراد افضل لان التمتع سفره واقعيه و السفره سفره و اتع لجمعه و جيز ظاهر
 الرطبه ان في التمتع جمعاً بين العبادتين فاشبهه القرآن ثم فينبى با دة تنسك و هو امره اذ ادم
 و سفره و اتع لجمعه وان تخلفت العبادتين فالتجمع ليجتهد السنه بين الجمعه و اتع لجمعه و التمتع على
 وجهين تمتع يسوق السفره و معنى التمتع الترفق باداء التمسكين في سفر واحد من غير ان يلم با
 بينها اما اصحها و يدخله اختلافات بينها افتاء الله تعالى و ابن الهمام و رفيع القدير گفته قولوا
 الطاهران في التمتع جمعاً بين العبادتين فاشبهه القرآن حقيقه هذا الوجه ان ثبت ان النبي صلى الله عليه
 و سلم حج تان و علوه ان ما تركبه افضل خصوصاً في عبادته و فضيله لم يفعلها الا من حج و حده
 في حج و لم يزلنا المعنى الذي به كان القران افضل تحقفاً في التمتع دون الافراد فيكون افضل من ذلك
 المعنى و ما يلزم كونه جمعاً بين العبادتين في وقت الحج من فريضة التحقيق بالاذعان و القبول للشرع
 التماسح شرعاً بالجاهلية في المطالب بر فضله ثم هذا الفرق فوجب عدم الشكر على امر من احدها بطلاق
 الاقرب في القربة و في وقت الحج حتى خفت لؤنه بالنسبة الى لزوم انشاء سفر اخر للعبادة و التماسح
 بعد قضاء الافعال ليس في خبري من اذ في الجمل و هذا شكر على امر و نبوي و نايها توفيقه
 لا تحقق بهذا الاذعان الشرعي المطلوب تحقيقه و اظهار و جعله مظهره فانما اهل من حج اعتقاد

ص
 ابى التمتع
 من كتاب
 الحج

ص
 ابى التمتع
 من كتاب
 الحج

الحقیقة من غیر تحقق بیدالفعل و هذا یرجع الی المرصود و لهذا قسم بقولنا و تاریخ و غیره
التسکین و تاریخ و بادئها فی صفة واحدة فزادت الفضيلة بشریة هذا الذم لا یراد فی التسکین
عبادة اخرى شکلا لاجل التقصا متمکن فیه غیر ان القران زاد علیه باستلامه الاحرام الی يوم النحر
بها و المساء غیر الی الاحرام الی فیکلوا من فضل علی تمتع لم یسبق فیه هدی حتی حل التحلل بالکتاب
علی التمتع نذی سبق فیه التحلل فوجبا استلامه الاحرام فیه اما آنچه گفته و هنوز زیادت فاضل
و سفیان ثوری استحق بن راهویه و دیگر فقها همین است که از اول افضل است از تمتع و قران پس صحیح مانده
که در اختلاف بین مقام از شافعی مالک تصویب است این معنی که نسک انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اول و حج
بود و نفل کرده چنانچه در باب بعد رسید او مخاطب ذکر تصویب افراد است حج تزد شافعی اعراف نموده بجای آن
ذکر فضیلت افراد تزد شافعی نموده و از ذکر نسک مالک فرادیت حج انحضرت هم اعراف کرده و بجای آن ذکر
تذیب مالک در فضیلت اصلا ننموده و شاید مالک لائق ذکر در آنست و ذکر تذیب حق و سفیان ثوری و دیگر
فقها بر آن افزوده و شاید که اولیای مخاطب این تعبیر تبدیل و زیادت اثبات تحقیق و امانت کنان مشتعل
بر خط و خط صریح و مفروض است بچند وجه اول آنکه بر ظاهر است که بزی و دفع طعن بظن فتاب ذکر و توفیق
اتباع او خواه شافعی باشد خواه ابوحنیفه خواه غیرشان بمان آوردن و بمقابلت حق که طامن بر اصل اصول هم
بجول از نسک توال زمره بولفصول که بنحاک پای ائمه مطعونین شان تزد شان نمیکسند نمودن و دشمنی
و انبایات تصویب رسانیدن و تزیید تجرد رعایت قواعد ساطره ثابت کردندست و دوم آنکه حسب افاده خود مخاطب
در صدر کتاب واضح است که الزاماتی که باید بشیعه شود می باید که از کتب معتبره ایشان منقول باشد و الزامات
که باید باهل سنت میشود می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک از طرفین تهمت تصویب نماید
لاحتیاجت و باید که بر تمام دو فوق فیرا وقع یعنی اختلاف نهاد باسداد خود درین مقام و دیگر مقامات لا تحت
ولا تخصی از طریق انصاف دست برداشته بزیل خرافات اسلاف فرعونات معتقد ایان تا انصاف خود دست
ازاخته نسوهم آنکه اولاد باید مخاطب که اولاد حق از آیات الحجی معجزه از معجزات جناب سالت پناهی درین کتاب می دانند
تیز احادیث صحیحین و اشغال آنرا لائق ذکر مینما ظره امامیه بگذریدیم هم در آنست پس کمال عجب است که از تشبیه بروایت
صحیحین و اشغال آن در گذشته او بجز فرعونات و مقولات شافعی و اشغال او آورده در مخالفت و معقوق از اهل
خود و ترک مسامی بنح آی الحجی معجزه جناب رسالت پناهی علی حسب فرعونیه کوشیده چه چهارم آنکه اگر ائمه
سنتیه و اهل معتدین را بینا از شافعی فضیلت تمتع نقل کرده اند در صحیح ترمذی مذکور است حدیثنا ابو موسی و صحیح
بر الشیخی عبد الله بن جریر عن لیسث من طاقس عن ابن عباس قال تمتع رسول الله صلی الله علیه

و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان طولی من نهی عنه معاویه و فی الباب من علی و عثمان و جابر و سعد و اعمش
 ابو بکر و ابن عمر قال ابو عیسیٰ یحییٰ بن یساک حدیث حسن احسان قوم من اهل العلم من اصحاب النبی صلی
 علیہ وسلم و غیرهم التمتع بالعمرة و التمتع ان ینزل الابل بعرفة فی شهر الحج ثم یتقیم حتی یحج فویتمتع و علیه
 دم ما استلبس من اللبس من لیرجید فنیام ثلثه ايام فی الحج و سبعة اذ ارجع الی اهلته و یستحب للتمتع
 اذا صام ثلثة ايام فی الحج ان یصوم فی العشر و ینزل الی اهلته فان لم یصم فی العشر صام ايام التمتع
 فی قول بعض اهل العلم من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ان عمر عاتشه و به یقول مالک و
 الشافعی احمد و اسحاق و قال بعضهم لا یصوم ايام الفریق و هو قول اهل الکوفة قال ابو عیسیٰ
 و اهل الحدیث یغنائون التمتع بالعمرة فی الحج و هو قول الشافعی و احمد و اسحاق و ابن مبارک یأبوت
 که اختیار تمتع بعمره در حج قول شافعی و احمد و اسحق است و ظاهر است که مراد از اختیار تمتع آنست که اینها
 را افضل میدانند چه اگر مراد اختیار جواز باشد لازم آید که اختلاف در جواز تمتع متحقق باشد و هو باطل و مراد
 مراد اختیار و جوب تمتع باشد پس اینهم برای ابطال تمسک ترجیح افراد بر تمتع کافیست و نیز از تصریحات دیگر
 علماء ثابت نیست که احمد بن حنبل تمتع را افضل از افراد و قرآن می داند ترمذی مذہب و احمد و الشافعی و احمد
 و اسحق بن راهویه منسوب آخته پس معلوم شد که شافعی و اسحق هم مذہب احمد بن حنبل قائل اند چون
 مذہب احمد فضلیت تمتع است معلوم شد که مراد ترمذی از اختیار تمتع اختیار فضلیت تمتع است و محرز
 رازی هم از کتاب اختلاف حدیث شافعی فضلیت تمتع نقل کرده و چنانچه در تفسیر کبیر گفته اختلاف الناس
 فی الافضل من هذا الثلثة فقال الشافعی افضلها الافراد ثم التمتع ثم القران و قال فی اختلاف
 الحدیث التمتع افضل من الافراد و به قال مالک و قال ابو حنیفه القران افضل ثم الافراد
 و هو قول المنذری و ابی اسحاق و المروزی من اصحابنا و قال ابو یوسف و محمد بن جریر القران افضل
 ثم التمتع ثم الافراد و ابن خزمه در عبارت سابقه تصریح کرده بآنکه تمتع الحج ترمذی شافعی و ابو حنیفه نقلت
 از افراد و مراد ابن خزمه از تمتع الحج تمتع است چه هم انکه از عبارات ترمذی ظاهر شد که مذہب اسحق بن راهویه
 مثل احمد بن حنبل و موافق اهل حدیث فضلیت تمتع است و از عبارات ابن جریر عسقلانی و یحییٰ که در مذہب
 مذکور میشود و نیز بطول نسبت ترجیح افراد بر قرآن با اسحق ظاهر میشود پس بگوید مخاطب تمسک نمی
 بچنین نقلی که خلاف آن در کتب ائمه دین او موجود است **ششم** آنکه نسبت ترجیح افراد بر قرآن
 شیوری کذب محض بهتان صرف است بلکه بنصوص علمای محققین شافعیه و حنفیه و شیوری قرآن
 افضل از افراد میدانند مجرب که مخاطب را با وصف دعوی کرامت و حرق عادت اطلاع بر مذہب

علاهی خودیم حاصل نیست چه باند نبی صمیمی این همه مجزوف و باطلی کردن کبر و غروری افرازد این حج
 و ترجیح الباری بدو کرده علی ترجیح روایت ایکنوج انخست قران بود گفته و مقتضی ذلك ان یکنی القرآن
 افضل من الافراد من التمتع هو قول جماعة من الصحابة و المناجین و به قال الثوری و ابو
 حنیفة و اسحق بن عمار هویه و اخباره من الثنا فضیلة المنزلة و ابن المنذر و ابو اسحق المرزسی
 و من المناخرین نعمی الدین السبکی یحیی مع النوری فی اختیاره انه صلی الله علیه و سلم کان قارنا
 و ان الافراد مع ذلك افضل مستند الی انه علیه السلام اخصر الافراد ان لم یدخل علیه العزیم لیسان حیا
 الاعتماد فی شجر الحج لکنی هم كانوا یعتقدون من انجیر الجوی کافی ثالث احادیث الباب و
 ملخص ما یعقب به کلامه ان الشیخ قد سبق منه صلی الله علیه و سلم فی عمر الثلث فانه امر
 بكل منها فی ذی القعدة عمر الحدی بیتیة الشهد عن البیت فیها و عمر القضية التي بعد ما عتق
 الجمل و ذی لوطان المراد مع جملة بیان الجواز فقط مع ان الافراد خلافة لا کفی فی ذلك
 باقر اصحابه ان یضخو اصحابهم الی العرق و ینبی و عدة الثماری گفته و من هب الی تفضیل القرآن و
 تمسک بالاحادیث التي ذکرناها الدالة علی افضلیة القرآن و علی ان النبی علیه السلام کان قارنا
 فی حجة الوداع شقیق ابن سلمة و الثوری و ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد اسحاق و المنزی
 من اصحاب الشافعی و ابو سعید و المرزسی ابن المنذر هو قول علی بن ابی طالب رضی الله
 عنهم انک مخاطب بحب نون و شرطاب و رحایت نمل قناب و ارد که گاهی در رساله من بموافقت خفیة با
 نمل قناب و دست می اندازد و بر کثرت شان می نازد و بمخالفت شافعی را تا با عشق نمل قناب شناسی نمی سازد
 و هرگاه خفیة لا مخالف نمل قناب در ترجیح قران و تمتع بر افرازمی باید از ذکر شان اعراض ساخته بدیهه شافعی
 و غیره تمسک می نماید همیشه اگر حسب ناهه ترمذی شافعی هم فائل با فضلیت تمتع است و ابن خرم هم ذکر
 فرموده که نزد شافعی تمتع الحج افضل است از افراد و فرزای هم از اختلاف حدیث شافعی با فضلیت تمتع
 نقل کرده پس گریزای و دراک حقیقت صواب با موافقت شافعی است باز هم طعن بر نمل قناب بکمال وضوح
 ثابت می شود که درین باب شافعی نیز مخالفت شافعی با ایشان مستحق شد حسب فادات ائمه مقدم و سدا لمدیله
 فذلك و نه سبکه استحق بن را به یونانی با فضلیت تمتع است کا ذکره ترمذی و فضلیت قران از افراد نزد
 استحق بن نقل مستطانی و ینبی هم ظاهر است پس بحواله تشبیه مخاطب بموافقت استحق با نمل قناب با اثر
 و جوه بر ابو شیبہ گردید حسب استدلالش بطلان حکم نمل قناب بسبب مخالفت استحق ثابت شد اهم
 اگر که مخالفت شافعی با عمر و ترجیح افراد بر تمتع موجب طعن از و خواهد شد لا محاله مخالفت شافعی با عمر و سبکه

ص
 باب التمتع
 و لا قران
 و لا افراد
 کتاب التکلیف

ص
 باب کیف
 نمل الحاشی
 بالفضلاء
 من کتاب
 کتاب التکلیف

در مسئله حسن او موجب توجیه من بود خواهد شد همچنین مخالفت ناشی از مسائل دیگر با خلفا موجب افضل شد
 خواهد بود و در وجه آنکه با فضیلت تنوع استحقاق منجلی که یکی از ارکان ائمه سنتیست قائل گردیده و همچنین اتباع
 او و جامعه از صحابه را تعیین باین ذمه بزرگه سابق سابقا پس کمال عجب است که مخاطب نسبت بدانان ناشی
 و توری و استحقاق برای تخلیص کلیه امام خود می نماید و از استهزای ارباب اباباب نمی پرسد و از مخالفت جمعی که
 و حتی غیر از ائمه و مذاق سنتیه با خلفا کتاب در نفسی ترویج افراد بر تنوع خبری بر نمی آرد و ملاکه مخالفت این حضرت با
 خلفا کتاب مخصوصا بعد از آنکه بر وقت اجماع دلیل قاطع است بر آنکه خلفا کتاب بر ترویج افراد بر تنوع اگر بر صرف
 ترویج آنها کرده باشد نیز مطعون و ملوم و معیوب مذموم است اما آنچه گفته و دلیل این فضیلت از قرآن
 صریح کتاب است قوله تعالی و اتوا آلهم و العتره الذلیلون لا یابون و استدل مخاطب بر فضیلت افراد از
 قرآن و سنت عقلی نه از تحقیقات خاصه و سنت کسی بآن مثل آن ماسر سرقه کتاب کابلی رونق کند و اگر چه
 این استدلال را کابلی ذکر نموده مکن مخاطب آنرا از کتاب و الود خود اخذ نموده و چنانچه در فضای سنی کابلی کشید
 و او احتمال داده همچنان درین مقام و دیگر مقامات سنی بر خود را هم فرضی کردن خواسته بلکه چون استدلال
 بکتاب سنت را خود و خلفا کتاب سر داده درین مقام مخاطب فضای حدوت ذمین قوت استنباط خلفا کتاب
 هم خواسته و دلداد و راضی باین خاصه است استدلال عمری را از بناماری نقل کرده و رقره لعینین گفته و ذمب منسوب
 ترو و شافعی مالک است که نسک انحضرت افراد بود و حج و همین است مفهوم از قصه حجه الوداع که جایز از انبساط کرد
 و روایت بروی مختلف شد و در حکایت آن و همین است قول فاروق ذوی النورین پس تفسیر شد این است
 بکتاب سنت و معقول اما کتاب پس خدا تعالی میفرماید و اتوا آلهم و العتره الذلیلون و بعد از آن میفرماید و من متبع
 الی الحج و انرا در مقام خصت ذکر می نماید و مجبور میگردد و بدم یا سوم و اما سنت پس انحضرت صلی الله علیه و سلم
 اختیار فرمود افراد را حج و در حجه الوداع و افراد بجه و در ممره اقصا و عمر حجاب پس نه فعل انحضرت است صلی الله علیه
 و سلم اکل است هر چند دیگر از آن حضرت داده باشند بجهت رد ذمب علیت که العتره فی اشهر الحج من غیر الفجور یا
 اولاد ایشان را مجرد ترخیص فرموده بود و چون قبول خصت استبطا کردند سبانه کرده باشند چنانکه در مسئله قبله
 حاتم سبانه واقع شد و در همین علل احادیث درست شده است و اما معقول پس شک نیست که تمام حج
 و عمره جدا جدا باشد افضل و اتم و اکل است چنانکه در تضاعف سنات بسبب نقی بعد ذکر کرده اند و در کتابها
 و ضو برای هر نماز مکتوبه ذکر نموده اند و این امر است که برای قائل شریعت احرام تفسیر میشود و فضلا از برای کسیکه
 بر کنیت آن قائل است و این استدلال فاروق مذکور است و در بناماری عن ابی سعید اشعری قال قد مت علی
 التبع صلی الله علیه و سلم لیل الطلحاء و هو یخفق فقال ایحیی قلت نعم قال یا اهللت قلت بلیتک یا اهل

۳۲
 در مسئله حسن او موجب توجیه من بود خواهد شد همچنین مخالفت ناشی از مسائل دیگر با خلفا موجب افضل شد
 خواهد بود و در وجه آنکه با فضیلت تنوع استحقاق منجلی که یکی از ارکان ائمه سنتیست قائل گردیده و همچنین اتباع
 او و جامعه از صحابه را تعیین باین ذمه بزرگه سابق سابقا پس کمال عجب است که مخاطب نسبت بدانان ناشی
 و توری و استحقاق برای تخلیص کلیه امام خود می نماید و از استهزای ارباب اباباب نمی پرسد و از مخالفت جمعی که
 و حتی غیر از ائمه و مذاق سنتیه با خلفا کتاب در نفسی ترویج افراد بر تنوع خبری بر نمی آرد و ملاکه مخالفت این حضرت با
 خلفا کتاب مخصوصا بعد از آنکه بر وقت اجماع دلیل قاطع است بر آنکه خلفا کتاب بر ترویج افراد بر تنوع اگر بر صرف
 ترویج آنها کرده باشد نیز مطعون و ملوم و معیوب مذموم است اما آنچه گفته و دلیل این فضیلت از قرآن
 صریح کتاب است قوله تعالی و اتوا آلهم و العتره الذلیلون لا یابون و استدل مخاطب بر فضیلت افراد از
 قرآن و سنت عقلی نه از تحقیقات خاصه و سنت کسی بآن مثل آن ماسر سرقه کتاب کابلی رونق کند و اگر چه
 این استدلال را کابلی ذکر نموده مکن مخاطب آنرا از کتاب و الود خود اخذ نموده و چنانچه در فضای سنی کابلی کشید
 و او احتمال داده همچنان درین مقام و دیگر مقامات سنی بر خود را هم فرضی کردن خواسته بلکه چون استدلال
 بکتاب سنت را خود و خلفا کتاب سر داده درین مقام مخاطب فضای حدوت ذمین قوت استنباط خلفا کتاب
 هم خواسته و دلداد و راضی باین خاصه است استدلال عمری را از بناماری نقل کرده و رقره لعینین گفته و ذمب منسوب
 ترو و شافعی مالک است که نسک انحضرت افراد بود و حج و همین است مفهوم از قصه حجه الوداع که جایز از انبساط کرد
 و روایت بروی مختلف شد و در حکایت آن و همین است قول فاروق ذوی النورین پس تفسیر شد این است
 بکتاب سنت و معقول اما کتاب پس خدا تعالی میفرماید و اتوا آلهم و العتره الذلیلون و بعد از آن میفرماید و من متبع
 الی الحج و انرا در مقام خصت ذکر می نماید و مجبور میگردد و بدم یا سوم و اما سنت پس انحضرت صلی الله علیه و سلم
 اختیار فرمود افراد را حج و در حجه الوداع و افراد بجه و در ممره اقصا و عمر حجاب پس نه فعل انحضرت است صلی الله علیه
 و سلم اکل است هر چند دیگر از آن حضرت داده باشند بجهت رد ذمب علیت که العتره فی اشهر الحج من غیر الفجور یا
 اولاد ایشان را مجرد ترخیص فرموده بود و چون قبول خصت استبطا کردند سبانه کرده باشند چنانکه در مسئله قبله
 حاتم سبانه واقع شد و در همین علل احادیث درست شده است و اما معقول پس شک نیست که تمام حج
 و عمره جدا جدا باشد افضل و اتم و اکل است چنانکه در تضاعف سنات بسبب نقی بعد ذکر کرده اند و در کتابها
 و ضو برای هر نماز مکتوبه ذکر نموده اند و این امر است که برای قائل شریعت احرام تفسیر میشود و فضلا از برای کسیکه
 بر کنیت آن قائل است و این استدلال فاروق مذکور است و در بناماری عن ابی سعید اشعری قال قد مت علی
 التبع صلی الله علیه و سلم لیل الطلحاء و هو یخفق فقال ایحیی قلت نعم قال یا اهللت قلت بلیتک یا اهل

مر
 ۳۱۹

کا حدال النبی صلی الله علیه وسلم فلا احسن طف بالیبت بالقصا بالبره ثم انیت امراته من
 قیس فذلت واسی ثم اهللت بالبحر فکلنت فقی به حتی کان فی خلافه عمر فقال ان اخذ بکتاب الله
 فانه یارن بالنام وان اخذ بقول النبی صلی الله علیه وسلم فانه لم یحل حتی یبلغ القصر محله اخص جرایحی
 انتمی ما فی فتح العینین ازلاطه این عبارت و محست که مخاطب همین عبارت را بتغییر سیر و بار و کرده و بر
 انظار زبرد آشندهی وجودت و این معنا ذکر و حکم و استنباط و سرعت انتقال خود را ضعیف شده که استدلال را
 بکتابت سنت بخلاف قیاست نماید یا سعی جمیل بر خود که بر استدلال غلط کتابت زید و آنها کرده که عقل را هم که شست
 بان زمان عقل کل سزوده افزوده و در استدلال بکتابت سنت توضیح شرح و تأیید و انما فرقی است
 نموده ظاهر نماید تا نهایت محبت است که مخاطب سلف او بواجب استدلال استحقک آیات و قیامات صریح الاله
 مثل آیه سج و آیه سحر خصوصاً باقرات الی اهل سنی و آیات و آله بر میراث انبیا علیهم السلام و مثل آن آیه سج
 و تاب میخورد و باجود آیات و لیکلی بی اهل و احزان خرافات پر پرل رونق وین ایمان می برزید یا سنا
 و ایه میخورد که رفته در استدلال میخورد از اندو خرافات نفسانی را شتر ترویج باطل می پردازد و نمود
 مطالب خویش آیات جمله که هم حسب دلالت و هم تصریحات ائمه شیخان در آن احتمالات عدیده مطلقه و توجیهات
 سدییه متحقق و در طلب ان ظهوری هم ندارد و تمسک میشود با احتمال استدلال بتطریق احتمال مرضی اهل
 امتنا نمیکند و تا احوای مراحت این آیت در فضیلت افراد نهایت مزج اینها است چه اگر فرض باطل دلالت
 این آیه بر این فضیلت مسلم هم شود مراحت دلالت هرگز مسلم نمی تواند شد و این با است که ولی الله پر مخاطب
 و عوی مراحت کرده اصناف مراحت از مراحت و قاحت مخاطب با و با نیت است و آریا و تفسیر این آیه
 عدیده است فخر رازی و تفسیر کبیر گفته مسئله الابهة فی تفسیر نام فی قوله ان تعالج و العتره و غیره
 احد هارن من علی بن مسعود ان تاهما ان تجرم من و یرت اهلک تا اینها قال ابو مسلم العفان
 من نفی الحجة و العتره و جب علیه انام قال یدل علی حجته هذا التأویل ان هذه الایات انما نزلت بعد
 ان منع الکفار النبی علیه السلام فی السنه الحاضیه عن الحج و العتره فانه تعالی امر سؤله فی هذه الایة
 ان یخرج حتی یم هذا الفرض یحصل من هذا التأویل فائدة فقهیه و حی ان تطوع الحج و العتره کفرهما
 فی وجوب الا یم و نالها قال الا هم ان الله تعالی فرض الحج و العتره ثم امر عباده ان یم الا ذاب العتره
 فیما الی ان قال بعد که عبادت الخدای المشتملة علی ذاب الحج الوجه الرابع فی تفسیر قوله ان تعالج و العتره
 فان المراد من ذاب کل واحد منهما سفر و هذا تأویل من قال لا یزاد افضل من ذابینا بالکلیل
 و هذا التأویل یرد من علی بن ابیطالب و قد روی عن عمار بن جهمیرة و کان عن ربک القران

عس
 رطو
 نهر
 عجز

قوله الكراهي في التمتع به اذ من عبادت ظاهره است كذا في تفسيره انما قول مدبره است ليس بدون ثبات ترجيح قول
 رابع بدليل من جنس اوله بل ان سمى ارجوا نزاره و ظاهره است كذا في قول رابع في خلاف قول رابع و رابع في رابع است
 يشد الحق في رابع است بان براي ابطال اين احتمال کافی بود چه ماکسه قول خلاف اين احتمال منقول باشد بلکه اگر ترجیح قول
 مخالفين قول در تفاسيرشان یافته نمی شد باز هم مجرد قول ایشان لائق اصنافا نبود بغير ثبوت آن از دولت لفظ
 يا روايت متفق عليها و ادعای فخر رازی روايت و جبر رابع از جناب ايرالمونين عليه السلام کذبى بيش نيست آرس
 روايت تفسير تمام با حرام از و مره اول چنانچه خود رازی از ان حضرت نقل کرده چنين در بعض ديگر کتب مستطورت و ج
 بمنزل من انک و تاسا تفسير ز شهور مستطورت ما خرج ابن ابي حاتم و ابو يعقوب في اللؤلؤين طين عبد الله بن علقمه
 عن علي بن ابي مية قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو بالجبلانة وعليه جبة وعليه اثار خلق فقال
 كيف تفسر يا رسول الله قال ان اصنع في عمره فانزل الله طين الحج والعرة لله فقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اين السائل عن العرة فقال هانا انا قال خلع الجبة واغسل عنك اثار الخلق ثم ما كنت صانعا
 في حياك فاصنع في مماتك ازين روايت ظاهر ميشود که مراد از تمام عمر آنست که احرام انزال احرام حج کنند
 و سادسا و در ز شهور مذکور است اخراج الحاكم عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الحج
 و العرة فخصيان لا يضر بايهما بدلت ازين روايت ظاهره است که سبب اذ جناب سالتما سببلى الله عليه و سلم
 بيايت بمره قبل حج مرنزاره پس اگر معنای اتقوا الحج و العمره امر تاخير عمره از حج می بود چگونه ان حضرت نفسی ضرر از قربا
 بعمره ميشود و سابعاً نیز در ز شهور مذکور است اخراج ابن ابي شيبة و الحاكم عن ابن سببر ان زيد بن
 ثابت سئل عن العرة قبل الحج فقال صلواتك في لفظ فساكن الله عليك لا يضر بايهما بدلت
 ازين روايت هم بقره سابق و دلالت دارد بر بطلان تفسير تمام با نزاره و انه ولي التوفيق و ارشاد و ثمانا
 از روايات مدبره ظاهر ميشود که قرأت جناب ايرالمونين عليه السلام و ابن سعود و سروق اقبلوا الحج و العرة
 بود پس بنا برين قرأت ثابت شد که مراد از تمام هم فاعت ست و با امر فاعت حج و عمره مستلم او اولويت
 و در ز شهور مذکور است اخراج ابو عبيد في فضائله و سعيد بن منصور عن عبد بن حميد بن ابي بن
 و ابن المنذر بن ابي حاتم و ابن ابي شيبة عن علقمة و ابراهيم قالاه في قراءة ابن مسعود و اقبلوا الحج
 و العرة الحج و ز شهور مستطورت اخراج عبد بن حميد و ابن جبر و عن علي اندر قراءه و اقبلوا الحج
 و العرة للبيت ثم قال هو واجبة مثل الحج و ز شهور است اخراج ابن مردويه و اقبلوا في سننه
 كذا في صهيبي في اللؤلؤ غيب عن ابن مسعود قال لم يتم باقما رابع اقبلوا الصلوة و اتقوا ان كواة
 و اقبلوا الحج و العرة الى البيت و الحج الحج اهت به العرة الحج الاصغر و ز شهور است اخراج

تصدير
 و اتقوا
 و العرة

ص
 اير
 و العرة

ص

ص

ص

عبدالرزاق وابن ابی شیبہ کلاهما فی المصنف عبد بن حمید عن مسروق قال مررت فی القریة یا قاتله
 اربع اقیصی الصلوة وان لم تکن تة وایقوی الحج والعرة وزیران مذکورست اخرج عبد بن حمید وابن ابی داؤد
 فی المصنف عن ابن سعوطی نقلاً یا یقوی الحج والعرة للبیث تاسعاً ودر نشور مذکورست و اخرج عبد بن
 حمید عن مجاهد قال تمامها ما املته فیها ازین روایت ظاہرست که مراد از تمام حج و عمره آنست که آنچه حقیقی امر درین
 برود و کرده آنرا بجا آورده پس وقتی که امر الحی با فضیلت افراد ثابت نشود و تسکین نیز بر فضیلت افراد نتوان کرد
 و عاشر نیز در تفسیر در نشور مذکورست اخرج ابن جریر بن ابن المنذر عن ابن عباس فی آیه کالتة قال من احرم
 حج و عمره فلیس له ان یحل حتی یتیمها تمام الحج و العرة اذادی حجة العقبة و فخر البیت نقد حل و عام
 العرة اذ اطاق البیت بالصفا و المروة نقد حل ازین روایت ظاہرست که مراد از تمام حج و عمره آنست که ازین
 برود و محل نشود تا آنکه تمام کند این برود و مراد تمام حج و عمره است و وقتی که رمی جمره عقبت کنند و زیارت بیت نماید و تمام
 عمره و وقتی است که طواف بیت نماید و سعی در میان صفا و عمره نماید که این وقت از عمره محل میشود پس ثابت شد که
 فرض لازم با تمام آنست که قبل از وقت طواف محل نشوند و این بدانست که لامر بالا فراد کلاً یعنی علی من فطمن التیمم
 و الاستقاء و عاوی عشر اکر نیز در نشور مذکورست اخرج سفیان بن عیینة و الشافعی و البیهقی
 عن طاوس قال قیل لابن عباس انما ص بالعره قبل الحج ط الله تعالی یقول و اتعوا الحج و العرة لله
 فقال ابن عباس کیف تفران من بعد صیة یوصی بها و یدین فباها تبدون قالوا بالذین قال
 فهو ذاک ازین روایت هم ظاہرست که ابن عباس امر می فرمود که عمره را قبل حج بجا آورند و ظاہرست که این حج
 تمتع است و چون کسی مترشح بر او بقدیم ذکر می حج کرد و جایش فی ازان باستشهاد آید و دیگر از کلام الحی و او پس
 ثابت شد که مراد ازین آیه امر افراد نیست و ثانی عشر اکر در نشور مذکورست اخرج سعید بن منصور و ابن
 ابی شیبة و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و البیهقی عن الشیخ انما قرأها و اتعوا الحج ثم قال و العرة لله یعنی
 بر رفع الذم و قال هی طلوع ازین روایت ظاہرست که شعبی لفظ عمره را بر رفع میخواند پس ثانی برین هم امر افراد
 ثابت نخواهد شد که بنا بر آن بر تعلق تمام آنست و چون عدم ارتباط این آیه که بر کبریا فضیلت افراد و مرجعیت
 تمتع نهایت ظاہر و نخست ناچار تحقیق با سایرین سنیده اقرار بحق کردند که استدلال عمری را بر تقدیر تعلق
 آن با فضیلت افراد و مفضولیت تمتع ضایع و فاسد و باطل و کاسد و بی جا و بی محل و نسنند تقریبی در فهم شرح
 صحیح مسلم گفته قولہ کان ابن عباس باصر و المعتد کان ابن ابی عمیر عن ابن عباس سیرى ان ذلك
 جابر الخضر و کان ابن ابی عمیر سیرى ان ذلك خاص بهم و علی التی قال فیها جابر بن عبد الله علی

ص

ص

ص باب

و ایضا فی المصنف عن ابن عباس انما ص بالعره قبل الحج ط الله تعالی یقول و اتعوا الحج و العرة لله

عليه يد طاهر الحديث تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي التي منعها عن استدلال على معنا بقوله
 تعالى واتقوا الحج والعمرة ولا يحسن لقول من قال انا اخلاهما ان كان في الافضل في المنفعة التي هي المجمع بين
 الحج والعمرة في عام واحد وسفر واحد ومن غيرهما من الاضداد والفران لا يشترط ان كان اخلاهما في ذلك كما
 استدلال عرضا فاذا كان يكون استدللا في غير محله غير انه لما كان لفظة المنفعة يقال عليها بالاستدلال
 خفي على كثيرين من الناس وكذلك يصلح هذا اللفظ لمنفعة النجاس والذالك ذكرها جاجا بر عن عمر بن قيس
 واحد ازين مبارت طابرت انكرا استدلال عمرا في الحج والعمرة بر فضليت افراد وعدم فضليت مع شذوذهم آيد
 كاستدلال بر منافع كرو و استدلال او در غير محل باشد پس بركاه استدلال مثلا فتجاب برين فضليت فاسد بل
 وضائع و در غير محل واقع باشد اين استدلال از مخاطب باكمال چگونه مقبول ارباب مقول مي توانند شذس كمال
 مصعبيت مست كه بنافيت ذهول و مقول افادات ائمه قول خود بظهور آورده و از وعيد من شتر القرآن بر آيد
 كفر نسيد و تفخيخ خلا فتجاب و تفخيخ خود مي كوشند و بان آيد كه بر كيم استدلال بر فضليت افراد مي نمايند و
 استناد آن بخلاف فتجاب هم مي كشند و ابن خرم در محلي گفته هي التناهي عن ابي موسى الاشعري قال قد است على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم هو بالبطحاء فقال باهاللت قلت باهال دل النبي قال هل سقت
 من هدي قلت لا قال فظفت بالبيت و بالصفاء بالبرق ثم حل فظفت بالبيت و بالصفاء بالبرق
 ثم بيت امراته من فوي فمشطنتي و غسلت راسي فكنت فقي الناس فبالك في ما ترى ابي بكر و ما دته
 عرفاني لقايم بالوهم اذ جاء في رجل فقال انك تدري ما حدثت امير المؤمنين في شأن النسك قلت
 يا ايها الناس من كنا اقبينا لا نبني فليتبذ فان امير المؤمنين قادم عليكم فاقبلوا به فلما قدم قلت يا
 امير المؤمنين ما ذا الذي احدثت في شأن النسك قال ان ناخذ بكتما باليه فان الله تعالى قال واتقوا
 و العمرة فان ناخذ بسنة نبينا فانه لرجل حتى غمر الحصى فبدا ابو موسى قلنا فنى باقلنا مدق اما
 ابي بكر و صدقه من ما روى عن النبي ليس توقعه لما شام الله ان يتوقف له مجرد على ما روى عن النبي ٣
 و حسبنا قول له لعمر الذي حدثت في النسك فلم ينكر ذلك عن اما قول عمر بن قيس قول الله تعالى
 واتقوا الحج والعمرة فلا اثم لهما الا ما علمه رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس هو الذي نزلت عليه
 هذه الآيات و بيان ما انزل عليه من ذلك انهي بنوع من الاختصاص و ازين مبارت طابرت كه تمام را برتبع
 تتبع محل كرون مخالف رشاد سرد كائنات مست بحكيه جناب سالها بصلي الله عليه وآله وسلم كبر ان حضرت ابن ابي اسد
 شد نام حج و عمر را منع تمتع كروا ندوا تمام را با فراهم سفر نغيب نغرايد و خلا فتجاب بهو بنفس في آيه قرآني را بر غير
 مراد حل كرده مثلا فانه و كرسو كبر تمتع ابا بل سار و در او مشاقره و مساره الهى و در آن زمان ملك خود شاه ك

او بنا بر رسیدگی عقل بن زرم که از زندگان خاص خلافت است سر از اتباع خباثین پیچیده مخالفت کم و تیسیر با
 ارشاد سرور کائنات علیه آله کلف التعمیات بزید و صوح ثابست ساخته ضبط در دیگر نوشته و ابن ابی امام فریض
 گفته و قد استدال لغوی بالمقول والحقه فالاول حدیث التمام بن عمر الانصاری من کسر او عرج
 عمل و طلیح من قابل و هذا بناء على ان لفظة قابل متعارف في السنة الاثنية التي تلي هذه السنة
 والا فهو ام من ذلك فلا دليل فيه الا انه هو بالحق لا يجوز الا في وقت معين واحد في السنة
 والتوقيت في سنة غير تامة فما خيرة بعد التمكن في وقته تعريض له على الفوات فلا يجوز في ذلك
 بتاخير و ياتر برده شهادته تحققة دليل وجوب لغوی هو الاحتياط فلا بد فعلا من مقتضى
 المطلق جواز التاخير فبان لا يخفى المراد منه انه صلى الله عليه واله وسلم حج سنة عشر في ربيعة الحج كانت
 سنة نزع نبعث ابا بكر حج بالناس فيها و الحج هو الحيا لعلنا لم نر او فرض سنة خمس على ما دوى الامام
 احمد من حدیث ابن عباس بعثت بنوا ساعد بن بكر حرام بن ثعلبة و اذنا الى رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في شهر رجب سنة خمس فدكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرفض الا سلام الصلوة
 والصوم والحج و سنة ست فان تاخير صلى الله عليه وسلم ليس بتحقيق فيه تعريض لفوات وهو
 الموجب لغوی لانك انما جملته بعيش حتى حج ويعلم الناس مناسكهم تكليفا للتبليغ وليس
 مقتضى الامر المطلق جواز التاخير لا الفوق حتى يعارضه موجب لغوی وهو هذا المعنى فلا
 يقوى قوت بل مجرد طلب الامور به فيبقى كل من الغوب و التاخير على الا باحدة اصلية وذلك
 الاحتياط يخرج عنها على ان حدیث بن عباس قد رواه احمد ولا يصح ذكره اوضح و اما التاخير في المذبح
 فانما وجدت تفصيله في بن الجوزي قد رواه الا شريك ابن ابی بهز من كريب فقال فيه و ذكر ما
 قد ضاع قال صاحب التتبع لا عرف لها سند بالذي نزل سنة ست قوله تعالى و اتوا الحج
 و العمرة فهو فرض الامام و انما يتعلق بين شعع فيها تخلص من هذا ان القوي تروا جبره و الحج مطلقا
 هو الفرض فيقع اداءه اذا اخره و ياتم تركه لوجوب على نظيره و قد ضاع في كذا في كذا سواء فارجع اليه
 و نفسه بهذين عبارات ظاهره استكراهه انما هو الحج و العمرة قد قبل ان فرض حج در سنة سادس من هجرت
 اذ نزل شره و مراد ان ان فرض تمام است ان متعلق نيت كركب كركب شروع در عمره و حج ما يدبر نيت شكه و كذا
 اين آية مخصوصه و تصور بر تمام عمر و حج در صورت شروع در ان است تاين هان الدلالة على افضلية افراد كل منهما
 من الاخره بر چند جواب ترهات ولى الله از رد خرافات مخاطب بكالم و صوح ظاهر ميشود لكن چون مخاطب بخبر
 بعض امور استورا خسته لهذا ترهات من مناسك ما يدبر نيت كركب كركب انما ادوات على انه كذا مخاطب بان فرض

ص
 اول كتاب الحج

توضیح کرده و خود سخن است بوجه حدیث اول آنکه تمسک باینکه در باب منقول و شافعی است که از کتاب انحضرت
افزود بود حج مردود است باینکه قول شافعی اصلاً حق بیجا است و مستدل نیست خصوصاً بقابل اهل حق خصوصاً
و تمسک بفضلیت تمتع از خود شافعی منقول باشد چه از عبارت ترمذی ظاهر شده که تمتع نزد شافعی افضل است و
این مضمون هم از شافعی فضلیت تمتع از فراد نعل کرده و همچنین فخر زاری فضلیت تمتع از اختلاف حدیث شافعی
نقل نموده و وهم آنکه از عبارت فخر زاری ثابت شد که مالک نیز قابل فضلیت تمتع از فراد است پس چگونه نسبت
ولی الله نسبت لغت از حدیث حج انحضرت با مالک مقبول از باب مقول تواند شد و شمس المصنف شرحی در کتاب
بسو و گفته و علی قول مالک حرمانه تمتع افضل من القرآن و نیز گفته و مالک حرمانه استدل بحجرت عثمان
رضی الله عنده ان بنی صلی الله علیه وسلم تمتع العمره الی الحج ازین عبارت بصرحت تمام ظاهر است که نزد مالک
حج انحضرت حج تمتع بود سو هم آنکه در بعد بوضوح نام ظاهر میشود که هرگز حج انحضرت حج فراد نبود که سبک از
نسابت بحدیث در درودین باب بی نمیکند و اساطین محققین شرح حدیث که انما فریزه در تحقیق
امادیت و جمیع مختلفات و تدوین متعارفات دل مشیتا صرف کرده اند باین معنی تخصیصات کرده اند پس اگر
شافعی مالک نائل گردید با کج حج انحضرت فراد بود این معنی دلیل قلیت تمتع و فراد نمود و وجود است که بر ظاهر
بعض روایات فریفته و اختصاص قاطعه که روان میکند خبری بزرگ است و بطریق جمع و انز سیده اند با جمله
تمسک بحدیث شافعی و مالک فراد است حج انسر و علی الله علیه و آله و سلم را سر و دلیل احتمال عقل است که
خود سخن درین کتاب قبل ازین عبارت گفته است که ما درین رساله با جوبه امامیه بر زبانه کانیست مناظره
ایشان بر طور دیگری باید نه با حدیث صحیحین مانند آن استهی هرگاه مناظره امامیه با حدیث صحیحین مانند آن
درست نشود تمسک بجماب اقرامات شان بجز عومات شافعی و مالک اشمال شان از جماب امور است
چهارم آنکه تمسک بحدیث جابر و در ضبط قصه حجه الوداع بر آنکه نسک انحضرت فراد بود و حج الاحلال و جوب
حدیث از باب مال است از قصه حجه الوداع که جابر از آن روایت کرده و حج صحیح علم و غیره مذکور است هرگز لازم نمی
که حج انحضرت هم فراد باشد و از کلام ابن القیم بطلان تمسک باین روایت جابر که ولی الله حواله بان کرده و همچنین
بطلان نسبت بیک روایان که از جابر روایت و اصح ازین براد نسبتی فراد است در باره کمال و وضوح ظاهر
میشود و قال ابن القیم و فذل المعاد و ما قول جابر ان فراد الحج فالصیح من حدیث یس فی حدیثی من
هذا فانما قیله خبر عنهم من انفسهم انهم لا ینون الا الحج فان فی هذا ما یدل علی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیتی بحج مفرد الی الخ ما سیجی یناجد انشاء الله تعالی و ظاهر قریبی و در
مفهم و شرح حدیث جابر گفته و قول جابر لساناً تقول الی الحج لساناً فذل المعاد هذا یجتمل ان خبر به

توضیح
نسبت باینکه
شافعی است

ص
مقدور است
از دلایل
بر تفصیل
قبل شروع
در عبارت
تجربیه

عن ابي امامه قال قيل لاجرام فانهم كانوا يرون العتر في شخص الحج من اخصر الجوارح كما تقدم فلما كان عند
الاجرام بين ابي امامه النبي صلى الله عليه وسلم فقال من اراد ان يهل بالحج فليفعل من اراد ان يهل بعتر
فليفعل من اراد ان يهل بحج وعتر فليفعل فان نفع ذلك الوهم الموقوع وسبقنا هذا اخذنا الله تعالى
ازين عبارت ظاهرست که اين قول باير و اگر اخبار از حال خود را بودند از حال حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
منه است بل اخبار از حال اول قبل اجرام و وقت اجرام خباب سرور نام صلی الله علیه و آله اگر اجماع بخیر صحابه در تمام است
نموده و هر یک صحابه را عارض شده بود متفق گردید پس ثابت شد که بنای این قول بر وجه باطل فرموده از حال بود و
بطنان آن از ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم ثابت گردید پس این قول مثبت از ادبیت حج جمیع
صحابه می توان شد چه که مثبت از ادبیت حج آن سرور باشد و عجب که ولی الله از انکادات ائمه اعلام خود نمیری بزرگوار
بچنین قول که اهلا باطله شمس سستی غار دمسک نموده انهار کمال جودت نه من و لطف و تحیر و بهارت خوش
در فهم عادت نموده چه تخم انکار با بر روایت قرآن هم مروی است چنانچه ابن القیم و مبارک سبکی در آیه گفته و تمام
حاد و اوه سفیان الثوری عن جعفر بن محمد عن ابی عبد الله بن عباس بن عبد الله بن رسول الله صلی الله علیه و آله
حج ثلث حج قبل ان یهاجر و حجة بعد ما هاجر و معهما عتره و اولاد الترمذی ششم است که از ابن القیم در زاد المعاد
در وجه تسمیه قرآن گفته الساج ان و ائمة الافراد ان بعد عاشقة و ابن عمر و ابن عباس و جابر الاحمدي
من و القران فان صرنالى خا قطعت ایتهم سلطت من ایتهم من علام للقران عن حادرض ان صرنالى
التن جمیع و جبلا لاخذ بروایة من لم یضطر لرب لروایة عند الا اختلاف كل البراءة من عن المنك
و عمران بن الحصین و حفصه و من معهم انتهى ازین عبارت ظاهرست که روایت قرآن از بر او پس و عزیز
و عمران بن الحصین و حفصه نیز ایشان بلا اضطراب و اختلاف است بسبب که بزعم عدم اختلاف روایت بر جابر
باوصف عدم فهم او روایت جابر تسک آن نماید و بعدم اختلاف و اضطراب روایات این کار صحابه که خود
مختلف است نیز از جمله ایشانست آشنای نیکند که قول او و همینست قول فاروق و ذوی النورین علی روایت
هر سجد وارد بر آنکه عمر بن الخطاب کمال بود با کبر حج آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم از او بود و حال که از عبارت ابن القیم
که نقل شد ظاهرست که اختلاف بلا اختلاف و اضطراب قرآن را روایت نموده و کمال عجب است که شاه ولی الله
با این جمله کلمات شان و تحریف و بهارت و توجیه معتقد فیست انقاد آن دارند بکت شهوره مثل صحیح مسلم و سنن
نسائی و سنن ابن ماجه و سنن احمد بن حنبل و اشغال آن هم در آن آورده که کذب این نسبت باطله بخلاف صحیح مروی است
و خود را ازین کذب و بهتان و اتهام بر خلاف کتاب باز میداشت با جمله روایت جمعی از اعلام و ارکان علمائست
مثل احمد بن حنبل و مسلم و نسائی و ابن ماجه و ابو یوسف و یحیی و اشغال ایشان تا کسی بی نسبت است که بخلاف

خلافت است و در بیان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه بار بجا آورد پس نسبت امتداد افواج از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم خلافت کذب محض است **ششم** آنکه از عبارت مبوط سابقا بترسد که آنکه بحدیث عثمان
 بر فضیلت تمتع احتیاج کرده که عثمان روایت نموده که جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تمتع نمود و بعد از آن
 حج پس ایستاد که ثالث هم مثل ثانی حج آنحضرت را حج تمتع میدانست پس حیرتست که چگونه ولی الله بر فراز کعبه ایستاد
 نسبت افراد آنحضرت می بندد **هفتم** آنکه بر تقدیر تسلیم قائل شدن ثانی و ثالث بانکه حج آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم افراد بود و قرآن و تمتع دلیل واضح است بر آنکه ایشانرا اصلا بحقیقت حج آنحضرت اطلاق نبود و عجب که چگونه
 باین اختصاص قرب و مزید حضور خدمت سران نورس و عالم علی باید که در الحما لغون قول آنحضرت استقبلت
 من عمری است قدرت لما سقت المهدی هم شنیدند که آن نفع حرکت بر آنکه آنحضرت سیاق بدی فرمود
 و تکلم است که با سیاق بدی فرودیت حج احسان نازد و بالفرض اگر این ارشاد مبارک شنیدند پس چگونه
 از تکلم ابن القیم و دیگران فادات ائمه تعجیرین کمال و وضوح و ظهور ثابت میشود که حج آنحضرت حج افراد بود پس
 ای تمام شاه ولی الله در اثبات افرادیت حج آنحضرت بر خلاف نقل خود اختلاف فاحش را نسبت این
 بیانی و ثالث و حقیقت موجب بایست خجالت و ذمات و سرنوشتی آتیاع او و نسبت کمال تفضیح هر خطیقه
 و هم آنکه قول او است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اختیار افراد را حج در حج او و ادعای ولایت
 و ائمه دارد و بر آنکه او درین با حتما و قطع حج آنحضرت حج افراد میدانند مالا که خود ش قبل این از سعوبت اختلاف
 در کیفیت تک آنحضرت می آید و آنرا اصعب اختلافات مسائل حج میدانند پس این چه بلاز که باین سرعت
 غفول و ذهول از افاده خودش نموده یاز و هم اینک از قول او هر چند دیگران از حجت داده باشند لایق
 ظاهرست که ترد او و خصت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در حج تمتع بجهت زود نهیست بایست بود
 و چون علمای سنییه ثبوت این تعلیل را در نسخ حج مانع از استمرار حکم آن میگردد و آنرا لازم آید که ثبوت این تعلیل
 در حج تمتع نیز مانع از استمرار جواز آن باشد پس لازم آید که حج تمتع جائز نباشد و هو چه بی البطلان چه جواز
 حج تمتع قطعی و یقینیست چنانچه خود ش از نووی نقل کرده پس چاره نیست از آنکه بطلان تعلیل اکابر
 خود باین تعلیل در نسخ جواز نسخ حج قائل شود و با مخرج اهل بایضا لغت اجماع است کرده و نهل زود مبتدعین
 گردد و و از و هم آنکه از قول او این استدلال فاروق مذکورست لایق ظاهرست که او روایت بخاری
 را دلیل این معنی گردانیده که عمر در سنه ثانیه ابو موسی که تنوی بجواز حج تمتع میداد استدلال کرده بر خلاف
 بکتاب و سنت پس ظاهر شد که عمر هر دو جواز تمتع استدلال بکتاب و سنت نموده مالا که خود ولی الله
 در او اهل بین کتاب از نبی عمر قرآن و تمتع استماعی بسیار زود خود را از قبول آن دور کرد و کشیده و

برو عیان این نبی رو بیخ کرده و همین روایت ابو موسی را که بخاری باری دیگر با الفاظ دیگر نقل کرده و بر سر حج
 محل کرده چنانچه گفته من ابی موسی قال عیسی النبی صلی الله علیه و سلم انی قومی بالین فحسبت و هو العلم
 فذکر حدیث التحلل الی ان قال فقد مررنا فقال ان نأخذ بکتاب الله فأنه یأسرنا بالتمام قال الله قال
 و اعنی الحج و العرق لله وان نأخذ بکتاب الله علیه سلم فانه لم یحل حتی یخیر الهدی استر
 تقبیر و ریجاوی و واقع میشود که اکثر شعلین آن و هم در آمده اند و آن است که میگویند که فاروق اعظم از
 قرآن و تمتع نبی فرموده و این خطاست آنچه بعد تبع یعنی فقیر معلوم شده است که چون آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در حجه الوداع اصحاب را از فرود حج بمره جمعی را گمان نهاد که و کیفه ستمه همین فسخت
 فاروق اعظم بلایح و جوه این گمان را رد فرموده و آنرا فسخت را انکار نموده اصل تمتع و قرآن را لیکن الفاظ
 رواه مختلف شده و او دم ساگر شتند و حق است که گفته شده و الله اعلم استهی پس این تناقض است
 بهانت حج است که یکجا شنیع بلایح بر کسان می زند که این روایت را محمول بر تمتع میکنند و استدلال
 خدا قتاب استعلق تمتع آن میسازند و باز از این فاده غفلت نموده این روایت را که بخاری باری دیگر آورده
 محمول می سازد بر حج تمتع و استدلال مذکور را در آن محل یکیند بر رجوع تمتع و هر چند دلایل عدیده بر آنکه کلیف
 ثانی تمتع نبی آورده و منبع از آن نموده سابقا گذشت کن درین جایکب طایب امام عظیم سنیان که برای تکذیب
 ولی الله در انکار انکار محرفی است با و شنید و رفع القدر بعد نقل وایت ابوداؤد و وی از نبی بن معبد
 مثل بر قول عمر برای او پیرت ستمه نیک گفته و لیس فیله انه یعنی عمر قال ذلک عقیب طوافه
 و سعید من بین لاجرم صاحبین صاحب لکذ هبط علی التضر الذی هو عجب و انما تصدق المؤلف و
 ذلک لان اباحنیفه و غیره من حاد بن ابی سلیمان عن ابراهیم بن العیسی بن معبد قال اقبلت من
 البزین حجاجا فاذا فرغت سلیمان بن رقیقه و زید بن صوحان و هما سنیان بالعدیب فمخا
 اقول لیلیک یحضر عمر و معان فقال احد هما هذا اصل من جعیر و قال الاخر هذا اصل من کذا و کذا
 قضیت حتی اذا قضیت فتسکمی و تبیا علی منین عرسا قال ان قال فیہ قال فی عله ضغنت
 ما اذا قال قضیت فظفت طواف العرس و سعیت سعیا العرس ثم عدت ففعلت مثل ذلک
 لجتی ثم قضیت حلا ما انما اصنع کما یصنع الحاج حتی قضیت اخر فتسکمی قال حدیث لست
 بنیک صلی الله علیه و سلم و اعاده و غیره کنت حدیث عهلا بنطریه فاسلمت فقد است الکوفه
 اولی الحج فوجدت سلیمان بن رقیقه و زید بن صوحان برید بن الحج و ذلک فی مان عن ابن الجار
 قال سلیمان و زید بن الحج و حدیث اول العیسی بلایح و العرق فقال و یحک تمتع و قد فی عمر

تقصیبات
 از شهر سواد
 زود لا علی

ص
 بالقرآن
 من کتاب
 الحج ۱۲

عن المتعة وانه ثلاث اصل من بعيرك فاسته و فقه ما قد مناه من ان التمتع في عرف المصدر لا حلا و
 نا يعيم بم القرآن و التمتع بالحرف العاص الا ان روايت بصراحت تام ظاهرست كه سليمان بايزيد
 سومان بر صبي بن عبدك ان كتاب تمتع نمود و استدلال بر شمس است آن بهي ابن خطاب زمان نمود و بين سبب
 تشريح را بر او نهايت رسانيد يعني گفت كه قسم بخدا هر آينه تو مجراه تر هستي از شتر خود و هر چند صاحب فتح
 تمتع را بمعناي قرآن كرده اند لكن چون شاه ولي الله از محي عمر قرآن را هم سر بازي زنده نمود اين روايت بر صورت
 براي تكذيب و كافي است اما آنچه گفته و در تفسيرين تمام برودي شده كه آنها هم آن تحريم لها من و غيره اهل
 بر سبب استدلال اين روايت ب تفصيل افراد از عبايب افراد و نواب ظاهرا و باطل كمال بعد از تحقيق و رشاد
 و آنها كه در تصحيح منادوست و اجماع كه مخاطب با آنها نه بخار جلال و تصدي صدارت و رايست نبر حد حديث
 و فتح طلاحي دارد و نرا نفعه خود جري بر سبب دارد و با كرون كبر و غرور بمقابله الحق مي افزايد و باطل بطلان اين
 بر سبب باطل بخند و به ظاهرست **اول** آنكه غير اثبات اين روايت از طرق معتده اهل حق لائق آن نيست
 كه بمقابل شان ذكر كرده شود و از اناده خودش در صدر كتاب اصح است كه انرا اني كه ما به شبيهه شود مي باشد
 كه از كتب معتبره ايشان منقول باشد و انرا اني كه ما به بل سنت ميشود بايد كه موافق روايات اهل سنت باشد
 و الا هر يك را از طريقين تهمت تصيب و عدا لائق است و بايكديگر افتاد و دوتوق غير واقع و دوم آنكه
 استدلال باين روايت و حقيقت اتهام در مگذير و بوضع خود فرودست چه او تصحيح فرموده بالترجمه نقل از
 كتب شيعه كاملت مسووم آكه والد با جوش هم احاديث صحيحين و مانند انرا لائق مناظره اماميه بلكه زيدي هم هم
 چگونه اين روايت را مخاطب بر خلاف عهد و عتيق خود و خلاف و سحاق ارشاد با سداد والد با خود روبرو
 اهل حق ذكر كند چه اهم آنكه اگر اين روايت بطرق صحيحه اهل حق ثابت ميشد بازم لائق احتجاج و استدلال
 چه با اهل حق نبود بزرگتر حج تمتع باخبار مستفيضه متواتره اهل حق ثابت شده پس اين روايت بر فرض
 ثبوت و حمت و دلالت بر ترجيح افراد محمول بر تعبير از اهل خدا خواهد شد چه اهم آنكه اگر اين روايت اصلي
 مي داشت احرام از قبل ميقات مامور بهي بود و حال آنكه خود خلافت با حرام را از غير ميقات تا كيد منع نيز
 و كذا الحال مسطورست عن الاصح بن يزيد عن عمن الخطاب انه خطب الناس فقال من له منكم الحج
 فانه يحرم من الاذن ميقات و المواقيت التي فيها كره رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المدينة
 و من شرفها من غير اهلها و ان تخلف في اهل الشام و من من بها من غير اهلها الجحفة و اهل نجد
 و من من بها من غير اهلها و من من بها من غير اهلها و من من بها من غير اهلها و من من بها من غير اهلها
 پس اثبات روحيات احرام از غير اهل و حقيقت مخالفت ارشاد با سداد و خلاف ثابت است بحج كه في باب

و كذا الحال مسطورست عن الاصح بن يزيد عن عمن الخطاب انه خطب الناس فقال من له منكم الحج فانه يحرم من الاذن ميقات و المواقيت التي فيها كره رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المدينة و من شرفها من غير اهلها و ان تخلف في اهل الشام و من من بها من غير اهلها الجحفة و اهل نجد و من من بها من غير اهلها و من من بها من غير اهلها و من من بها من غير اهلها و من من بها من غير اهلها

چندان نهنگ بر دو تعالای الحق گریده که از ردا و اشراف و غلظت قباب هم که موقوف حق باشد بالاتر نمی کند و نیز
 در کثره اعمال مسطور است عن الحسن بن عمران بن حصین احرم من البصره فکف ذلک عن عمر الخطاب هو
 ازین روایت هم ظاهر است که خلیفه ثانی تقدیم احرام را بر سقیات مکروه دانسته و پسند نکرده پس اگر او از انعام
 احرام از او بره اهل باشد لازم آید که غلظت قباب برین کرامت کرامت حکم الهی کرده باشد پس در حقیقت سعی منقلب
 و تبریز غلظت قباب منقلب سعی رتقصیح او گردید ششم آنکه خلیفه ثالث نیز تقدیم احرام را نکرده است و ششم
 آن ظاهر کرده چنانچه در کثره اعمال مسطور است عن محمد بن اسحاق قال خرج عبد الله بن عامر من نسیان
 معتمر اقبل احرم بها فلما قدم على عثمان بن عفان قال له قد غفرت لنفسك حين اعترفت من
 نسیان یعنی حق مجرب است که خلیفه ثالث از تقدیم احرام تعبیر تغییر نفس ناید و کثیر بران کند و منقلب بزرگ
 انف او روایت احرام از او بره اهل با تمام ثابت کند هفتم آنکه ابن قدامه حنبلی در کتاب معنی ثبوت این
 روایت را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خلیفه ثانی انکار کرده و گفته اند انما لان الامام العزیز انفسها بالحق
 و معناه ان نفثت لها سفرا من بلدك تقصد له ليس عمر بهما من اهلك قال احمد كان سفيان
 یفسر بهذا وكذلك فسره بلحم لا یصح ان یفسر بنفس الاحرام لان النبی صلی الله علیه وسلم
 واصحابه ما احرموا بها من بیوتهم و قد امر رسول الله بانام العزیز فلو حمل قوله على ذلك لكان
 صلا الله علیکم وسلم واصحابه ما کرموا کرم الله تعالی ثم ان عمر بن عبد المنذر لما قال انما ایتها من ایتها
 یرایان ان ذلك ليس تام لها و یفعله نه هذا لا یفعل فی ان یوجه احد و کذلک انکر عمر علی عراب
 من مصر و اشتد علیه و کراه ان یسمع الناس به غامدان و بن خلدان من لا فضل هذا لا یجوز
 فی تعین حمل قولها فی ذلك على ما حمل علیه لایمة اشتمم انک و در جایه روزگرویت گفته ان
 قدم الاحرام على هذه المواقیب جاز لقوله تعالی و اتقوا الحج والعمرة لله و اما ما كان تخم بها
 من و یرق اهلك کذا قاله علی بن ابن مسعود رضوا الله عنها و ابن الهمام و شرح بهایه گفته قوله قاله
 علی بن ابن مسعود و نه عنی لما کثر فی التفسیر من الاستدلال عن عبد الله بن سلمة المادری قال سئل
 علی بن من عن قوله عز وجل و اتقوا الحج والعمرة لله فقال ان تخم من و یرق اهلك و قال صحیح علی
 شرط الشیخین انصحی قد صری عن حدیث ابی هریره مر فوعا و فیہ نظیر حدیث ابن مسعود
 ذکرة المصنف غیره و الله اعلم به هذا خلاف ما تقدم من كون المادری ایجاب الایام علی من حج
 فی بحث لغوی و المثلثی اول کتاب الحج ازین عبارت ظاهر است که ابن الهمام در ثبوت این تعبیر بر فوعا است
 ابو هریره و فکر کرده و مع ذلک ترجیح بخالف این تعبیر تغییر تقدم نموده پس چون تغییر تقدم را قبول

ص
الباب
المختص
من کتاب
الحج

ص
الباب
المختص
من کتاب
الحج

ان
ص
الباب
المختص
من کتاب
الحج

ص
الباب
المختص
من کتاب
الحج

قبول کرده و استدلال باین نموده لهذا این تفسیر نزد این اهل امام مروود و نامقبول باشد اهم آنکه عدم دلالت بر
 روایت بر فضیلت افراد از کلام فخر رازی هرگز درست زیرا که او این روایت را منافی و متقابل و مجرب رابع که آن در
 قائل بر فضیلت افراد است گردانیده و اگر این روایت و دلیل فضیلت افرادی بود متقابل نمی باشد نفس خود را
 خواهد آمد و لا یخفی ما جسته پس این عبارت رازی کمال و ضوح ظاهرند که این روایت هرگز دلیل بر فضیلت افراد
 بلکه بر اولاد آنست بر فضیلت افراد است سبحان الله فخر رازی با آنچه سعی مبالغه و اثبات فضیلت افراد بدست
 این روایت بر فضیلت افراد و انتر سیده و مخاطب لودعی واقف بآن گردید آری چون رازی نسبت تمام
 بر ذمه اهل نمل خود استدلال نشان زیاد و هلا می داشت و نیز با کثرت دلالت الفاظ اهل انحصار و التماس
 و رسیدن از چنین تشبیه باطل می آید و استیما نمود و در همه آنکه چون مخاطب بوزنهم و ذکا کرده و هلا کرد
 اقوال مشهور و در ایات ائمه محدثین و تحقیقات متفقین گردید و بعضی زعم باطل این روایت را دلیل ترجیح
 افراد گردانیده حال که احرام بعهده و حج از دیر اهل بر گزینانی تمتع نیست چه در احرام عمر حج تمتع چون نشاء
 عمر حج تمتع میکنند بر احرام آن احرام هر دو صادق می آید پس احرام عمر و حج از دیر اهل در حج تمتع هم
 تقدیر جو از آن صادق می آید و اگر کمال لازم است که مراد از این روایت احرام هر یک از عمر و حج طبعه و طبعه
 باشد با لفظ ظاهر است که احرام بعهده و حج از دیر اهل سه احتمال دارد یکی آنکه احرام عمر تمتع از دیر اهل
 گفته چون عمر تمتع عمر حج است بران احرام عمر و حج صادق می آید دوم آنکه در احرام عمر و احرام حج از
 دیر اهل و دیگر وقت جمع کند پس صورت قرآن بنا بر تفسیر اهل خلاف تحقق شود سوم آنکه احرام حج از دیر
 اهل کند و بعد فراغ از حج احرام عمر از دیر اهل کند پس در وقت لیل احتمال ثالث استعین ساختن و در حال
 دیگر رازک و ادون بر اهل از قانون ساخره دور تر رفتن است اما آنچه گفته و بعد از این آیه می فرماید من تمتع
 بالعهده الی الی پس ما نگرددین آیه که بر حقیقتی تبصره تمام که هلا در آن خیالات و ادغام اولین و سولین
 تمام داخل نباشد و حج تمتع فرموده و ذکر افراد در قرآن برگزیده واقع نیست و کذا القرآن پس قیاسیکر
 مخصوص قرآن باشد فصل اولی است از دیگر تمام کالایخی علی ذوی الایهام و عجب که خلاف بجز براهین
 در سوس تعساف و جو جس ظلمانی اثبات را بصیرت نفس قرآنی منع کرد و از مؤلفه تقضیح ناید یا اما
 آنچه گفته و بر تمتع می و عیب شسته نیز بر فرد پس صریح معلوم شد که در تمتع نقصانی هست که بجز عیب
 میشود پس خود شست با که استدلال با سیباب بدی بر نقصان هر حج نقصان است که ستم
 اسارت ادب و بیصال نقص و جوان بسر و دانش بیان صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که قطعاً
 ثابت است که آنحضرت در حج خود سیاق بدی فرموده پس اگر بدی دلیل نقصان و تصور باشد لازم

كخرج ما في غلافه الى غير الطرائق بسبب ما يقدر به من ناقص ما مر به من سائر ما قد من ذلك الوهم الباطل
والهوس الغاص والجنون الظاهر ونحو ذلك من غير ما وقع الخلاف في خصوصه نصير
الى قوله ٣ وقد قال عليه السلام انا في آت من بعثني انا بالحقيق فقال صل في هذا الوادي المبارك
ركعتين وقل ابتيك بحجة وعمرة معا وقال عليه السلام يا آل محمدا اهلوا بحجة وعمرة معا لان القرآن
معنى الوصل والتسابع في العبادة ومعنى الجمع بين العبادتين وهو فضل من افراد كل واحد
منها كالجمع بين الصوم والامساك والجمع بين الحراسة في سبيل الله تعالى مع صلوة الليل والتمتع
في القران زيادة ذلك وهو ارفق دم الحسك وقال عليه السلام افضل الحج الحج والنسج والتسج
المرارة الدم والكلاب في الحقيقة يفتى على هذا الحرف فان دم القران عند دم جبر حتى لا
يباح الشاؤل منه وعند ما هو دم نكسك يباح الشاؤل منه والدليل على انه دم نكسك انه
يقوت بايام النحر كالاصحية ودم الجبر لا يقوت برفان سببه يباح محض ودماء الجبر يسد على
سبب ما يخطو به لان النقصان انما يمتن به كتاب ما لا يعمل وقد تناول رسول الله صلى الله
عليه وسلم من هذا ما اداوى انه ساق ما تريفه فخره فخره وسبعين بفسره ولى الباقي
عليان خول الله عنه ثم ان يوظف من كل واحد قطعة قطن لير فاكل من لحمها وحسان من ورجها
وقد صح عندنا انه كان قارنا فدل ان دم القران يباح الشاؤل منه واذ ثبت انه دم نكسك
فايكون فيه زيادة ذلك فهو افضل ولهذا جعل التمتع افضل من الافراد في ظاهر الرواية
لان فيه زيادة ذلك الحج ازين بمبارت طاهرت كدم برى نكسك مطلوب ومبارت مرغوب مست و
نسبت فضليت وازجيت حج وهرجك ووزان برى باشد وزان زيوت نكسك تتحقق خواهرت بسبب حاجب
برى دليل فضليت مست نه دليل مفضوليت محب كخطاطب والد بايشين تقليد بعض سلاف انما
قلب موضوعه وعكس شروع كروه دليل فضليت وازجيت راويل مفضوليت ورجوحت كروه انبند
ووزن البرارى شرح صحيح بخارى مكرورت وهرجك الافراد ايضا بان الخلفاء الراشدين واطبوا
عليه ولا يفتن بهم المواظبة على ترك الافضل وبانه لم ينقل من احد منهم انه تركه الا افراد وقد
نقل عنهم كراهية التمتع والجمع بينهما حتى فعله على رضى الله عنه لسببان الجواز وبان الافراد لا يجب
فيه دم بل الجمع بخلاف التمتع والقران انتهى هذا بينه علان دم القران دم جبران وقد متعه
من روح القران وقال انه دم فضل وثواب كاصحية ولو كان دم نقص لما قام الصيام مقام
ولا انه يوكل منه كدم الجبر كما قاله الطهاوى ازين بمبارت طاهرت كدم استلال بر فضليت فرد ورجو

ص
بالقران
من كتاب
الحج

والقران لا يفرق من كتابه
شركه
قال ابن ابي عمير
المراد من الافراد
المراد من الافراد
المراد من الافراد

بجمله آن از دم بخلاف تمتع و قرآن یعنی بر آنست که دم قرآن دم حیران باشد و کسیکه قرآن را ترجیح میکند این معنی را میگوید
 می نماید بلکه او میگوید که این دم فصل و ثواب است مثل انجید و اگر این دم دم نقص میبود و صیام قائم مقام آن نمی شد
 و نیز جواز اکل این همی و ولالت دارد و بر آنکه دم نقصان و حیران نیست تا دلیل مفضولیت و مرجوحیت تواند شد و
 طحاوی این جواب را راضی نموده و عجبی نمیگوید در باب دوم تشبیه بر روایت طحاوی بمطابق با المعنی نموده و فرمود
 در معراج او کرده یعنی گفته که طحاوی علم اهل سنت است با آن صحابه تا بعین و ای مدیح المبع من ذاک و باذ بانها
 طحاوی در باب فضیلت افزود از قرآن و ابطال ترجیح آن باین دلیل صریح البطلان استنای میکند و نیز آنست
 برای تمیز مطلق است دست می زند فند الحمد که خود آمده و سابقین سنی و الا بر تحقیق مذاق شان استدلال
 بر وجوب همی بر مفضولیت افزود باطل و فاسد و تباها و برابر بنجاک سیاه ساخته اند و مضموعا علامه محمدری و محقق
 کبیر شان ابن القیم او تحقیق حق و اثبات صدق داده کوی سبقت در مضار بلاغت وجودت تقریر و شرحه و نیز
 و تحقیق تقریر بوده و رزاولیها و بعد نقل کلام ابن تیمیه در اثبات موافقت نسخ تقیاس گفته فان قبل هذا باطل
 لثلاثة اوجه اولها انه اذا فسخ استفاد بالفسخ طه كان مفعولها باجرامه لا دل وجوده و ما التزم
 الثاني ان النسك الذي كان قد التزمه ان لا اكمل من النسك الذي فسخ اليه ولهذا لا يحتاج
 الاول الى حيران والذي يفسخ اليه يحتاج الى هذا جيرا ناله و نسك لا حيران فيه افضل من خشك
 يجوز الثالث انه اذا لم يجز ادخال العرق على الخيط لم يجره بل لها به و فسخها بطريق اوله
 و الاخرى فالجواب من هذه الوجوه من طريقين مجمل و مفصل اما المجمل فنون هذه الوجوه
 اعتراضات على عجز السنة فالجواب عنها بالترام فقد يم الوحي على الترابي وان كل امر
 يخالف السنة فهو باطل قطعا و بيان بطلان نه بخلاف السنة الصريحة الصريحة و لا دلالت تبع
 للسنة وليست السنة تبعا للدعاء و اما المفصل وهو الذي نحن بصدده فان ما التزمنا الفسخ
 على قق القياس فلا بد من الوفاء بهذا الالتزام و على هذا فالوجه الاول جوابا بر ان تمتع
 وان تخلف الاحلال فهو افضل من الافراد الذي لا محل فيه لامر النبي صلى الله عليه وسلم من لا
 هدى معه بالاحرام بدو لامرهما بفسخ الحج اليه و امتنيه انه كان احرم به و لا انه النسك
 المنصوص عليه في كتاب الله و لان الامه اجمعت على جواز ذل على استحقاقه و اختلفوا في
 غيره على قولين و ان النبي صلى الله عليه وسلم غضب حيث اصرم بالفسخ اليه بعد الاحرام بالحج
 فوق قولهم لان من لمحال قطعا ان يكون حج قفا افضل من حجة خيرا لقرون و افضل العاين
 مع نيتهم صلى الله عليه وسلم و قد مرهم كلام بان يحكواها متعه الا من ساق الهدى قولها

فصل اما قول الثالثه ظاهره بطلان ما التزم من فسح نسخ

ان يكون غير هذا الحج افضل منه الا يحج من قرن وساق الهنك كما اخذ الله لنبيه فهذا هو الله
 اختاره الله لنبيه واختار اصحابه المتبع فالحج افضل من هذين ولا بد من الحال ان يقدم
 من التمسك لفاضل الى المفضول المروج ولو جرح اخر كثيرة ليس هذا موضعنا من بيان هذا التمسك
 افضل من البقاء على الاحرام الذي يفوته بالفسخ وقد تبين بهذا بطلان الوجه الثاني اما قوله
 ان ذلك مجبوق بالهتك فكان ما اطل من حج احد هان الهتك في التمتع عبادة مقصودة وهو من
 محمود شكر ان لا دم يجزى وهو بمنزلة الاخصية للقيم وهي من تمام
 التمسك هذا اليوم فالتمسك المشتمل على هذا الدم بمنزلة العيد المشتمل على الاخصية فانه ما تقرب الى الله
 في ذلك بمنزلة الرزق دم سائل قد روي الترمذي وغيره من حديث في بركة الصدق يقول النبي صلى الله
 عليه وسلم سئل اى الاعمال افضل فقال الحج والعمرة رفع الصلوات بالنسبية والنجاة من ماء الهدى
 فان قيل يمكن ان يحصل له هذه الفضيلة قيل مشرب بميتها انا جاءت في حق الفان والتمتع على
 تقدير استحيائها في حقه فاين ثوابها من ثواب هدى المتبع والقادر الوجه الثالث ان لو كان دم
 حيران لما جاز الاكل منه قد ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم ان اكل من هديه فانه من كل بدنة
 ببعضه فجعلت في قدرها كل من لحمها وشرب من مرقها وان كان الواجب عليه مع بدنة فانه اكل
 من كل بدنة من الماتة الواجب فيها شاة لم يعين بقسمة وايضا فانه قد ثبت في الصحيح تراطم
 نساءه من الهدي الذي وجه عنهن وكان مقتعات احتج به الامام احمد فثبت في الصحيح عن عائشة
 انها هدي عن نساءهم اسئل النبي صلى الله عليه وسلم الذي ذبحه عنهن وايضا فان الله سبحانه وتعالى قال فما
 يذبح بحرفي من الهدايا فتكوا منها وطعموا والبائس الفقير فوالله يتناول هدي المتبع والقران قطعان
 لم يختص به فان المشروع عن الله اذ ذبح هدي المتعة والقران من ههنا وانما تعلم ان النبي صلى الله
 وسلم من كل بدنة بيضعة فجعلت في قدرها ما لا كرامة تعالى بالاكل ليعم به جميع هدي الوجوه الثلاثة
 ان سبب الجزان محظوظ في الاصل فلا يجوز الاقدام عليه الا بعد فانه ما ترك واجب وفعل محظوظ
 القمع مامور به اما امر اجاب عند طائفة كابر عيان وغيره او امر استجاب عند اكثر من فلو كان
 دمه دم حيران لم يجز الاقدام على سببه فغيره عند بطل قولهم ان دم حيران يعلم ان ذلك هدي
 وسع الله به على عباده وايضا لم يسميه التخلل في اثناء الاحرام بل في استتم الاحرام عليهم من الشقة فهو
 بمنزلة القطر القطر في السمر بمنزلة المسح على الخفين وكان من هدي النبي صلى الله عليه وسلم
 احصاه فويل هذا وهذا وهذا والله يحب ان يؤخذ بنحوه كما يكره ان تؤتى بمعصيته فحبه لاخذ

هذا هو الله
 اختاره الله لنبيه
 واختار اصحابه
 المتبع فالحج افضل
 من هذين

لاخذ العبد باليسر عليه سهله لم يثل كراهية من كان تكايله ما حرم عليه منعه من فعله وان كان
 يدلان من ترفهه باسقاط احد على السرفين فهو افضل من قدم في شهر الحج من ان ياتي حج مفرد ويعتمر
 عقبة البدل قد يكون واجبا كالجمعة عند من جعلها بدلا في كالتيمم الطاهر من استعمال الماء فانها واجب^{عليه}
 وهو بدل فاذا كان البدل قد يكون واجبا تكون مستحبا اولي بالجواز وتخلل الاحلال لا يمنع ان يكون
 الجميع بمادة واحدة كطواف الافاضة فانه ركن بالاتفاق ولا يفصل الا بعد التحلل الاول وكذلك
 وعلى الجواز ايام منى وهو يفعل بدل الحلال التام وهو رمضان يتخلله الفطر في لياليه ولا يمنع ذلك ان
 يكون عبادة واحدة ولهذا قال مالك وغيره انه يجزى بنية واحدة للشهر لا لعبادة واحدة والله
 اعلم فصل واما قولكم اذا الميزل داخل العمرة على الحج فلذلك يجوز فسخها او الى اخرى فنفسح^{بها}
 ولا نرى طحاوا وجدا للثلاث بين الامرين واما الدليل على هذا الذي هو على الذي ليس بايديكم بها
 عليها ثم الغافل لهذا ان كان من اصحاب ابي حنيفة فهو معترف بفساد هذا القياس ان كان من غيرهم
 طوبى بجهت قياسي ولا يجد له سبيلا ثم يقال من دخل العمرة قد نقص ما كان التزمه فانه كان يطعن
 طحاوا بالحج ثم طحاوا بالعمرة فاذا قرن كما هو طواف واحد وسعى اخذ بالسنة الصحيحة وهو قول
 الجمهور فقد نقص ما كان يلزمه واما الفسخ فانه لم ينقص ما التزمه بل نقل نسكه الى ما هو
 اكمل منه وافضل واكثر حاجات يبطل القياس على كل تقدير والله اعلم مني بنى كرامه بن ابي
 اولاديه وجمه اترافس بره وقت فسخ حج با قياس نقل كروه واز جلا من اترافات تمسكت بدالات وجوب
 بر نقصان اذ كان كونه هجران وها هو متمسك بها طلب المهان وبعد ذلك من اترافات اولاسخن اذ جلى
 بنات بلاغت رازده كه مضى ان بري بن الطال راين شجها ت كافي و بسند ست و خلاصه شراكت راين كلات
 اترافات بر سنت تويم و شرع ستقيم بنى كرم ست وجواب راين هين ست كه وحى الحى و سنت جناب ست
 نها بنى مقدم ست بر اراى و اربى و هر را كره مخالف ست و مضاد شريعت باشد قطعى البطلان و صرح الجمهور
 و طاهر يشود و بطلان آن راى نيجر و مخالفت آن با سنت صحیح و آرا و مردم تابع سنت است نه انكرا تابع ارا و طبع
 اهو باشد و بعد كلام جميل محل طريق تفصيل سپرده و اثبات افضليت تمتع بالبيع بيان و اوضح برهان نموده كه اگر
 حضرت زمين را با آسمان دوزند و ماغهاي خود و راييد باطل سوزند حرفي بجواب آن نتوانند رسد و بعد از
 استدلال را بوجوب هر كه مضبوط است تمتع بيه وجه موجود مردود و مخدوش ساختن حج دين آن بر كنده
 اما آنچه گفته را كه بستر او شريعت بالقطع معلوم ست كه در حج هجرى واجب نمى شود گو جهت تصور
 پس هجرى را محصور مقصور بر تصور سقن و حقيقت علم طعن و تشنيع و تبين جناب ستمه الانبياء

والمرسلین علی الله علیه وآله معینان فرشتگان است زیرا که آنجناب نیز سق هدی در حج خود فرموده است پس معاذ الله لازم
 آید که آنجناب دیده و دانسته با تمام تمام ترک قصد کرده باشد و چیزی علی نسبته انفس القصور الی کمال عمل
 فصل و سه و در الامکان مجهول المفرد اما آنچه گفته و از حدیث آیه تبار فرمودن آنحضرت افراد را بر تمیز فرق آن
 صریح دلیل انضلیت افراد است زیرا که آنحضرت ۲ در حجه الوداع افراد حج فرموده پس محذور است بوجهی
اول آنکه مخاطب قطع و یقین با یک حج آنست و صلی الله علیه و آله و سلم حج افراد بود و مخالفت آنکه ما بعد خود کرده
 است که او با وصف نزاق و بسالقه در حمایت خلافت با ما با اختلاف عظیم درین باب ثابت کرده و آنرا اصعب اختلافات
 مسائل حج دانسته چنانچه در قره العینین بعد ذکر انضلیت افراد از تمیز و این یک سئله است آنها را مسائل
 حج که اختلاف در آن صحبت است که صحبت اختلاف ایشانست و کیفیت نسک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حجه الوداع
 جمعی گفته اند که افراد بود و جمعی گفته اند تمتع بود و مسوق هدی و جمعی گفته اند قرآن بود و جمعی گفته اند افراد
 اوله بعد از آن غسل فرمود و عمره را انجام پیرت است که در آن مخاطب و کیفیت نسک آنحضرت چنین اختلاف شده
 و مضطرب باشد نقل بنیاد آنرا اصعب همه اختلافات مسائل حج میدانند و مخاطب با وصف نقل بعضی فادات
 و دل خودش گوشش برین نصیحت نمی دهد و خود را بجزم و قطع با یک حج آنست و صلی الله علیه و آله و سلم افراد
 بود و بر سر نماز و محققین اهل حدیث و تخصص نصیحت میکند که حج ترات است که در آن مخاطب هم با وصف
 اعتراف باین اختلاف فاحش طریق اعتراف ترک انصاف پیش گفته بعد ازین در مقام بیان اتجاه استدلال
 ثانی و ثالث بر انضلیت افراد تمام و جزا نسبت افراد حج با آنحضرت نموده چنانچه گفته آماست پس آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم آنحضرت یافرود افراد حج در حجه الوداع الحج و دو هم آنرا کلام مخاطب نهایت و وضع ظاهر است
 که فرزند و درین تمام نسبت افراد حج با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین معنی است که آنحضرت حج و عمره را
 علیه و آله بجای آورده و سفر برای او هر یک جدا جدا فرموده چنانچه گفته و از آن نقل نیز انضلیت افراد هر یک از حج و عمره
 معلوم میشود و کلام هر یک سفر برای او ای هر یک جدا جدا باشد تضاد صفات حاصل خواهد شد انتهای
 عبارت کمال مراحت ظاهر است که مراد از افراد که آنرا بسره و انبیاء و مجاهد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت کرده
 همان افراد است که در آن حج و عمره برود کرده میشود یعنی و لاجح بجای آرزو بعد از آن عمره پس بنا برین معنای
 کلام مخاطب چنین خواهد بود که آنحضرت در حجه الوداع اول حج بجای آورده بعد از آن عمره بجای آورده و ملاک خود آنست
 و محققین اینحضرت انفس کرده اند بر آنکه آنحضرت در حجه الوداع بعد حج عمره بجای آورده و از ابن القیم در زاد المعاد از ابن تیمیه
 نقل کرده اند گفته فن قال انه افن الحج و اسره بانته اتی بالجمع مضارع ثم خرج منه طایق بالجمع صحت من المنعم
 و اولیة ما یظن کثیر من الناس فهذا غلط لم یقبله احد من الصحابة کثیر من الناس و اولیة ما یظن کثیر من الناس و اولیة ما یظن کثیر من الناس

صحت
فصل
تومی
حدیث
اولیة
سابقه

صحت
اولیة
ما یظن
کثیر من
الناس

صحت
اولیة
ما یظن
کثیر من
الناس

والا لائمة الاصبية ولا احد من اهل الحديث وابن جرير الباري كفته قال النبي صلى الله عليه وسلم
 نصفه ان صلى الله عليه وسلم كان تاراً وروى يدوانه صلى الله عليه وسلم لم يعثره تلك السنة بعد الحج
 وابن ابي عمير في القدير بعد ذكر روایات افراد كفته فهدوا كما هاند على نوافذ ولما نقل احد مع كثرة ما نقل
 اعتمروا بعدة نوافذ الحكماء بانه فعله ومن دعاة فانما اعتمد ما وادى من فعل الناس هذا ان مان من
 اقتادهم بعد الحج من التعميم فلا يلتفت اليه ولا يقول عليه وقد تم بهذا مذهبك فاد سؤم انكر ما و
 سفيضة روایات كثره صحيح وغير صحيح ثابت است كراخت سيات برى فرموده پس وصف ثبوت سيات
 برى كچون عاقل نسبت حج افراد با حضرت ميتو انكره زير كرج افراد را بسياق برى چه ارتباط و نسبت است فاق
 برون با بن بين الافراد و بسياق و صل عليه الاتفاق من اهل لوفاق و ارباب الخلاف اشفاق و عجب است از اين
 اسلافى مخالفت با اين همزه و روشور و او ما تحقيق و تبحر و كمال اطلاع بر حالات آن سرور و بهارت و زرين
 حديث چگونى با اين ارواح امتنا كند و نسبت افراد حج با حضرت نمودن چه راهم انكره تبيح خود نليفه انى
 ثابت و محقق است كرجاب رسالت صلى الله عليه و آله و سلم سنة الحج بعل آورد و چنانچه انكره هلام و محمد بن
 قادم سنه اين معنى را روایت كرده اند پس حج با حضرت راجع افراد گردانيدن كذب و پنهان علقاب بيقا
 قصوى ثابت ساختن است مسلم و صحيح خود كفته حد ثنا محمد بن مشه و ابن جبار قال ابن مشه حد ثنا محمد
 بن جعفر حد ثنا شعبه عن الحكم عن عماره بن عمار بن ابراهيم بن ابي موسى عن ابي موسى انه كان يقول
 بالمتعة فقال لرجل يريدك ببعض فتياك فانك لا تدري ما احدث امير المؤمنين فى التمسك
 بعد حتى لقيه بعد فساله فقال عرفه علمت ان النبي صلى الله عليه وسلم فعله واحبابه ولكن
 كرهت ان يظنوا معسرين بهون الا ذلك ثم يروى فى الحج تقطع رؤوسهم وابن ماجه و سنن خود
 حد ثنا ابو بكر بن ابي شيبة و محمد بن بشار قال احدثنا محمد بن جعفر و حد ثنا نصر بن علي الجهضمي
 حد ثنا ابي تالا حد ثنا شعبه عن الحكم عن عماره بن عمار بن ابراهيم بن ابي موسى الاشعري انه كان يفتي
 بالمتعة فقال لرجل يريدك ببعض فتياك فانك لا تدري ما احدث امير المؤمنين فى التمسك
 بعد حتى لقيه بعد فسالته فقال عرفه علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد فعله واحبابه و
 لكن كرهت ان يظنوا بهن معسرين تحت الا ذلك ثم يروى فى الحج تقطع رؤوسهم و سنن خود
 اخبرنا محمد بن مشه و محمد بن بشار اللفظ له قال حد ثنا شعبه عن الحكم عن عماره بن عمار بن ابراهيم
 بن ابي موسى عن ابي موسى انه كان يفتي بالمتعة فقال لرجل يريدك ببعض فتياك فانك لا
 تدري ما احدث امير المؤمنين فى التمسك بعد حتى لقيه بعد فسالته فقال عرفه علمت ان النبي صلى

صحيح
 بار التمسك
 و الاضربان
 و الاضربان
 من كتاب
 التمسك
 بار التمسك
 من كتاب التمسك

صواب
 جواز التمسك
 من كتاب التمسك
 البراءة

ص
 بار التمسك
 بالتمسك الراجح ۱۲

ص
 التمسك
 من كتاب التمسك
 جله ما

عليه وسلم قد فعله ولكن كرهت ان يظنوا معرسين بهن في الامراك ثم ينسوا بالبحر قطر في سهم
 وركن العمال مذکورست عن ابی موسی الاشعري انه كان یفتی بالمتعة فقال له رجل من یديك بعض
 قبیلة فانك لا تدری ما احد مثل امیر المؤمنین فی النفس بعد ان حتی لعقینة بعد منالته فقال عرفه
 علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فعلها بحسب الیکنه كرهت ان یظنوا بهن معرسین تحت الامراك
 ثم یروحن بالبحر قطر وسم تم من عروا بوعوا تهق ای رطوا احد بن حنبل فی مسنده و مسلم شیخ
 صحیحہ النساء فی صحیحہ ابن ماجه فی مسنده وابوعوانة البیهقی فی مسنده زین جبرکة الامم محدثین سنیه
 روایت کرده اند غار است که خلافت اب نیرج تا کید فرموده که او سید مذکر جناب سالتاب صلی الله علیه وسلم متع بجا
 آورد پس نفسا طلب چه بلا زده که بر سر کذب خلافت اب رسیده نسبت افراد با نخت می نماید و نیز بجا است و
 بل باکی خلافت اب قابل تأمل است که خود تیرج میفرماید بعلم خود با که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب
 آن حضرت متع بجا آوردند و با ذکر اہت خود از این سنت سفید ظاهر میسازد و انرا بویهی خفیف مثل میسازد که انرا
 او لیبی او ہم قبول نمی کنند چه بای اعدا بن القیم و رزاد المعاد و زکری عرار متع گفتند و منهم من جعل النفر
 یا یا آراء من عند کراہیتان یظن الحاج معرسین بنفسائهم فی ظل الامراک کا قال ابو حنیفہ عن حماد
 عن ابراهیم الخثعمی عن الاسود بن یزید قال بینا انا فی قف مع عربن الخطاب بعرفة عشية عرفة
 فاذا هو برجل من جبل شعرة یفوح من ریح الطیب فقال له عمر امرات قال نعم فقال عمر امینک
 بهیئتہ محرمنا الحس لا شعفت الا غبل الا ذفر قال انی قد مت متعوا کان معی علی انما احسن الیوم
 فقال عمر عند ذلك لا تمتعوا فی هذه الا یام نافی لو خصت فی المتعة لهم قهر سول فی الاکاد
 ثم برحوا بن حجاج و هذا یبین ان هذا من عمر علی مره الا قال بن حزم و کان ما فانا و جنبا ذاک وقد
 طاف النبی صلی الله علیه وسلم علی نساءه کما علمک فاننا لولی مباح قبل الاحرام بطرفة عین انتم
 و نجاری و ریح جو گفته حد ثنا الحبیح قال حد ثنا الولید و بشر بن بکر التمیمی قال حد ثنا اذنا
 قال حد ثنا یحیی حدثنی عن مکرمه انه سمع ابن عباس یقول انه سمع عمر یقول سمعت النبی صلی الله علیه
 و سلم یوادی لعقیق یقول انا فی اللیلۃ ات من بقی فقال صل فی هذا الوادی المبارک و قل عت
 فی صحیحہ ابن روایت و لالت مزبور و او بر آنکه خود خلافت اب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده
 که آنحضرت مامور بود بفرمودن عمره فی حج پس نسبت افراد با نخت سب لالت این روایت ہم باطل شد این حج
 و ریح البازدی در شرح این روایت گفته قولی قبل عت فی حجذ بر رفع عت لاکثر و بنصها لانی در علی
 حکایت اللفظ ای قبل جلها عت فهدال علی انه صلی الله علیه و آله وسلم کان فادنا و شیخان شاه الله بیان

انفصال
 فی التمس
 الحج
 کتاب
 کتاب فی
 کتاب فی
 کتاب فی
 کتاب فی

نزل
 ما فی
 ابی اسود
 من
 من
 من

ص
 باب قول
 العقیق
 صادق
 صادق
 صادق

بيان ذلك بعد ابواب باء من قال معناه عمر مدحجه في حجة اى ان هل العرف يدل على الحج فحجى ايها
 طوائف احد من قال معناه ان يعتمرنه تلك السنة بعد فراح حجة هذا بعد من الذي قبله لا نه صلى
 عليه وسلم لم يفعل ذلك نعم يقبل ان يكون امران يقول ذلك لا معاً بل يعلمهم مشروعية الفران وهو
 كقولهم دخلت العرف في الحج قاله الطبري اعترضه ابن المنبر في الحاشية فقال ليس نظيره لان قوله دخلت
 الى اخره فاسيس فاعتد فقول عمر في حجة التذكير يستدعي الوحدة وهو شأن الى الفعل الواقع القرائن
 لا ذلك وعنى وعمدة القارى وشرح ابن حريث گفته فيه افضلية الفران والادلة على وجهه وعلى ان النسب
 صلى الله عليه وسلم كان تارنا في حجة الواقع ان لا لا نه صلى الله عليه وسلم امران يقول عمر في حجة
 فيكون ما هو كما بان جميع بينهما من الميقات هذا هو عين الفران فاذا كان ما هو بل يستحال ان يكون
 حجة خلفه في امره في حجة حجة عليه ثالثهم تمنع رايبان بالاسباب الى توطئة انه نسبت كرهه ذلك ثابتن نسبت
 استدلال برفضيت منع كرهه چا چوا از بسوط خنسى سابقا كذشت پس غايب از تكذيب كثير اليا حرام حاكمه
 و جناب و را بر لا تكذيب يكسند فواسوا ه و و نصيحا ه و و رتبع البارى و شرح حديث نبى عثمان ائتمنة كوت
 و تدبره اله النساى من طريق عبد الرحمن بن حرملة عن سعيد بن المسيب بلغظ نبى عثمان من التمتع
 و زاد فيه فليتعلى اصحابه بالعرف فليعلم منهم عثمان فقال على الاخير انك تنهى عن التمتع قال بطل
 فقال له على التمتع من قول الله صلى الله عليه وسلم تمنع قال بلى ششم كذبت حجاب راير المؤمنين
 عليه السلام كرم علم اس بال حضرت خير الامم طرية اذ ان التتمية و السلام و حكم اما و يش كثيره و سفة متواتر و و
 و التمتع و الا نقيدا و ست نيز حجاب التمس على الله طرية اذ و سلم منه بيا كور و و پس نسبت افزا و بان حضرت حسب شوا
 و شاب راير المؤمنين عليه السلام باطل و از طرية صوت قال لى اشد تجارى و صحيح نحو گفته حذنا قديمة بن سعيد قال
 حذنا صحاح بن عمال لا حور عن شعبة عن عوف بن مرة عن سعيد بن المسيب قال اخلف على عثمان
 و هما بسفان فى التمتع فقال على ما تريد لان تنهى عن امر فعله و و الله صلى الله عليه وسلم فاما
 ذلك على اهل بها جميعا و و صحيح سلم سحوت ثنا محمد بن مشفى بن محمد بن بشار قال اشنا محمد بن جعفر
 قال ثنا شعبة من عوف بن مرة عن سعيد بن المسيب للجمع على عثمان بسفان فكان عثمان يفتنه
 من التمتع قال العرف فقال على ما تريد الى مرضله و و الله صلى الله عليه وسلم تنهى عنه فقال عثمان
 و عننا منك فقال انى لا استطيع ان ادعك فلما رأى على ذلك اهل بها جميعا و و ذكره المال و كور
 من سعيد بن المسيب قال حج على عثمان فلما كان ببعض الطريق نبى عثمان عن التمتع فبلى على اسما
 العرف فليعلم منهم عثمان قال على الاخير انك تنهى عن التمتع قال بلى قال التمتع و و الله صلى الله

باب التمتع
 و لا خلاف
 و لا خلاف
 كتاب المناسك

باب التمتع
 و لا خلاف
 و لا خلاف
 كتاب المناسك

باب التمتع
 و لا خلاف
 و لا خلاف
 كتاب المناسك

علیه سلم متفق قال بی حم ق و نیز در کتبه الطول مذکورست عن سعید بن مسیب قال اجمع علی عثمان
 بن عفان و کان عثمان ینوی عن الشعة و علی یا مریجهان قال ما تمید الی امر فله رسول الله صلی الله
 علیه وسلم تنی عنده فقال عثمان دعنا نناق قال لا استطیع ان ادعک لئلا یرى علی اهل بها جميعا
 طمع حق ای و ایه ابوداؤد الطیالسی صاحب سنن ابویعلی و ابویعلی و ابویعلی و ابویعلی و ابویعلی
 باشد روایت کرده که او گفته اند علم ابن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت
 بجهت الوع و این را شاد با سدا حضرت عائشه و ولادت سرحد دار بر بطلان او معای افزود حج انحضرت صلی الله علیه
 و سلم و نیز در صحیحین بروایت عائشه مذکورست که انحضرت در حجه الوداع تمتع فرموده هشتم آنکه حضرت خصمه
 موافق روایت صحیحین و غیرین بیجاب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم مرض کرده ما شان الناس صلوا ولم یحل
 من عمر تک پس نسبت افزود بیجاب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم تکذیب حضرت عائشه و خصمه هر دو هست
 و العیاذ بالله من ذلک بهم که سلیل نبیل نلیفه ثانی من عباده بن عمر هم موافق پرورد و در زمانه خود افز
 حج انحضرت باطل فرموده که تصحیح نموده با که انحضرت تمتع فرموده کافی الصحیحین هم آنکه ابوداؤد در سنن خود
 بروایت برادرین مازب از خود جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که انحضرت فرموده کافی قدسقت
 و قرئت پس از تصحیح صحیح مست از خود انحضرت با یکدیگر انحضرت قرآن بعل آورده پس بطلان او معای افزود
 انحضرت بغض خود انحضرت هم باطل شد بطلان بطلان نسبت افزود حج انحضرت ظاهر تر از آنست که محتاج بیان
 باشد و وجه بسیار بران دلالت دارد و علامه ابن القیم درین مقام دوا تحقیق داده قول را با یکدیگر انحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرموده از او نام باطله شمار کرده و او را استسکات این قول را از روایات ائمه سنتیه
 نقل کرده بعد از آن مترافات متبینه و ایرادات زریه که این قول را بسیار شبثی سازد و نهایت بطلان آن
 ظاهر میسازد و ذکر نموده و بعد از آن تاویل توجیه این استسکات و طریق جمع و توفیق و تصدیق و تطبیق این روایات
 بر بیان بیخ و تقریر سنین واضح کرده اذاعت شکوک و دفع ادعای علی وجه الکمال و اتمام نموده چنانچه در زاد
 گفته فصل فاعاد الذین و هو فی صفة بجمته اما من قال اندج بجمه من الریه من بعد فصد
 ما فی الصحیحین عن عائشه انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فبقنا
 من اهل بصره و منا من اهل حج و عمری و منا من اهل الحج و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم با الحج
 قالوا و هذا التقسیم و التفریق صحیح با هلاله بالجمع و حلاله و سلم عنها ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اهل الحج مفرد و فی صحیح البخاری عن ابن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم لقی بالجمع و اهل
 و فی صحیح مسلم عن ابن عباس اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم بالجمع و فی سنن ابن ماجه عن جابر

الفصل الثالث
 من کتاب
 مستخرج

ص
 باد
 من کتاب
 المناسک

ص
 با
 من کتاب

اهل

من جابر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم انزل في صحيح مسلم عن جابر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلمة بن ابي صالح الجلساني في صحيح البخاري من عروة بن ابي نجر قال حج رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم فاخبرني عن عائشة انما اول شيء بدأ به حين قد مكه انه توضع اظفار البيت ثم حج ابو بكر
 فكان اول شيء بدأ بالطواف بالبيت ثم لم تكن عمر ثم عمر مثل ذلك ثم عثمان فلما بدأ شيء بدأ
 به الطواف بالبيت ثم لم تكن عمر ثم معاوية وعبد الله بن عمر ثم حجبت مع ابن ابي نجر في الحج
 فكان اول شيء بدأ بالطواف بالبيت ثم لم يكن عمر ثم ريت المهاجرين ولا نصار فيقولون كذا
 ثم لم تكن عمر ثم اخبرني ريت فعل ذلك ابن عمر ثم لم يفضها بغيره ولا احد من مضى ما كانوا يريدون
 بشي حتى وضعوا اول من الطواف بالبيت ثم لا يخلون وقد ريت ابي وخالد حين
 قد ما ان لا يتبدل بشي اول من البيت تطوفان به ثم لا يتحاون وقد خبرتني ابي انها اقبلت
 هو واخوها وان يورد فلان وفلان بغيره فقط فلا مسجى الكركن مكوا وفي سنن ابي داود ثنا
 ابن سماعيل ثنا محمد بن سلمة وروى بن خالد كلاهما عن بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله
 عنها قالت حجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم موافقين هلال شهر ذي الحجة فلما كان يوم
 قال من شاء ان يهل يحج فليفعل من شاء ان يهل بغيره فليهل ثم انفر حماد في جد يته بان قال
 عنه صلى الله عليه وسلم فاني لو اذ احديت لاهلكت بمرحوق قال لا خير اما انا اهل بالحج فصيح
 بجمع الهمزة ايتين انا اهل بالحج مفرق ارباب هذا القول عندهم ظاهر كما ترى ولكن ما عدا ذلك
 في حكمه وخبر الذي حكمه بعلى نفسه واخبر عنه بقوله سقط الحشا وقرنت وجر من هو تحت
 بطون ناقته وقرن ليه حينئذ من غيره وهو من صدق الناس معته يقول لبيك بحجة وعمر
 وعمر من هو اهل الناس به عنه علي بن ابي طالب يخبرنا اهل بها جميعا وابي بها جميعا وخبر
 ذو جرة خصته في خبره لها انه سمع عمر بن عبد العزيز يقول لبيك بذلك عليها بل صدقها وابها بان
 مع ذلك حاج وهو لا يقر على بال بل يصعد اصلا بل ينكره وما عدا ذلك عن غيره عن نفسه
 الذي جاءه من ربه ما روى فلين يهل بحج وعمر وما عدا ذلك عن خبره من الصحابة ان قرن
 لا يعلم بذلك حج وعمر من اخبر عنه انه امرت بحجته وليس مع من قال انما فرح الحج شيء من ذلك
 البسطة فيقول احد منهم انه اذ فرحت قال انا في ات من شيء يا خير بباله فلا قال له احد
 ما بال الناس طلوا فلم يقل من جنتك كما طلوا حج عمر بن الخطاب قال احد من معته يقول لبيك بحجة
 مفرقة البسطة ولا يخرج مفرق ولا قال احد انه امرت بحج عمر بن الخطاب بعد حجته وقد شهد عليه

من الصحابة بنانهم معوي يخبر من نفسه بانها بنو كاسييل الى وضع ذلك الا بان يقال لم يصحوا وعلو
 قطعان فطران لوهموا لئلا يطال من خبرها فانه هو من فضله وخطه كذا وان من قطر كذا كذا
 الى من قال سمعته يقول كذا وكذا وان لم يصحوا فان هذا لا يطرر واليه الامم كذلك يب جلا
 خبر من خبره ان الله من فضله وكانوا اها فان لا ينسب الى كذا ان لقد نزه الله عليها واذا بالبرك و
 حفصة عزان يقول سعيان يقول كذا او لم يصحوا ونزهه مرتبة تبارك وتعالى ان يرسل اليه
 ان يفعل كذا وكذا او لم يفعله وهذا من محل المحال ان يبطل البطل فيكفط الذين ذكره الا ان
 عندهم في الفقه هو لا في مقتضى فهم ولا ناقضهم وانما السرد والافعال والاقصا وعلو المنظر فانه
 ليس عملنا يدتو على عمل المصنفين ومن روى عنهم ما يوجب خلاف هذا فانه خبر حيث ما فهمه كما سمع
 بن عبد الله بن عمر يقول ان رجلا قال لابي بالبحر فحدثه فحمله على الضم قال ساله ابنه عن ذلك
 انتم مع قبا فاهل بالعمرة ثم اهل بالبحر فهذا سأل خبره بخلاف ما اخبره ولا يتبع ما يدل هذا عندنا
 امر به فانه فرغ بقوله وبد اناهل بالعمرة ثم اهل بالبحر وكذلك الذين روى والاه فرغ عن عائشة
 ما عرفت والفاطم ورجل القران عنها عرفة وبجاهد وابو الاسود يروى عن عروة الاخرى وان ترجمه
 يروى عن القران فان قدرنا فاقط الرأيتين سلطت رواية بجاهد وان حلت رواية الاخرى على
 انداخ اعمال الحج تصادق الروايات وصدق بعضها بعضا وان يبان قول عائشة وابن عمر في ذلك
 محتمل لثلاثة معاني الاول الاهول به مفرغ الثاني اخراجه الى الثالث نرجح محمد صاحب الحج
 معها في جلا في العرف فانها كانت ربيع مثلت واما قولها تمتع بالعمرة الى الحج وبد اناهل بالعمرة
 فاهل بالحج فكيف فعله فهذا صحيح كالمعتاد في معنى واحد فلا يجوز تارة وبالجملة وليس خبره اية الا
 وتمر من عائشة اناهل بالحج ما يناقض رواية بجاهد وعروة عنها ان قرب فان القران حاج مهمل
 بالحج قطعا وعروة جزء من حجته فن خبره اناهل بالحج فهو صادق فاذا ضمت رواية بجاهد
 الى رواية عروة لا يصدق ثم نعمنا الى رواية عروة بتين من مجموع الروايات انه لم يكن الا قاترا وصدق
 بعضها بعضا حتى لو لم يقول قول عائشة وابن عمر لاعتنا الاهول مفرغ حسب موجب قطعنا
 ان يكون سبيله سبيل قول ابن عمر ثم حجب قول عائشة وعروة فان صلى الله عليه وسلم اعتر
 في شواك لان تلك الاحاديث الصحيحة التي لا سبيل اصلها الى تكذيب روايتها وما يوجبها
 على غير ما دلت عليه ولا سبيل الى تقدم الرواية للجمله التي قد اضطرب منها روايتها واختلف
 عليهم وارضاهم من موافق منهم او شام عليهم لما احتل جا براندا في الحج فاصحح من عند غيره

فيموت من هذا وانما اخبر عن من من قسمهم بهم لا يتقون الا الحج فان في هذا ما يدل على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتي في الحج مضرا واسما منه الاخر الذي هو ابو ابن ماجه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتي في الحج في ثلثة طرق اجمعها طريق الدار ودرى من جعفر بن محمد من ابيه وهذا نقلنا مختصرا من حيث هو
 الطحاوي في حجة الوديع ودرى بالخضرة الناس خالفوا الدار ودرى في ذلك وقالوا اهل بالحج والاهل
 بالقعيد والطريق الثاني فيها مطرف بن مصعب عن عبد العزيز بن ابي حازم عن جعفر بن مطرف قال
 ابن جرم هو مجبول قلت ليس بمجبول ولكنه ابن اخت مالك ودرى عن الجاردي وشيخ من موق وجماعة
 قال ابو حاتم صدق مضطرب الحديث هو اجتأى من اسمعيل بن ابي راسين قال ابن جرير
 ياتي فينا كبري فان ابو محمد راي في النسخة مطرف بن مصعب فجهله وانما هو مطرف ابو مصعب
 وهو مطرف بن عبد الله بن مطرف بن سليمان بن يسار من غلظ في هذا ايضا محمد بن عثمان
 الازدي في كتاب الضعفاء فقال مطرف بن مصعب المذنب عن ابن ابي ريب منكر الحديث
 قلت في الرواية عن ابن ابي ريب الدار ودرى ومالك هو مطرف ابو مصعب المذنب وليس
 بمنكر الحديث وانما عرق قول ابن عبد ياتي بما كبري ثم ساق له منها ابن جرير في كتابه عن ابن
 احمد بن اوج ابو صالح عنه كذا في الدار قطني البلاد فيها منذ الطريق الثالث الحديث جابر فيها
 محمد بن عبد الوهاب ينظر من هو وما حاله عن محمد بن مسلمة كان الكاظمي فو ثقة عند ابن
 معين ضعيف عند الامام احمد قال ابن جرم ساقط البسنة ولهذا هذه العبارة في غير جرح وقد
 استشهد به مسلمة قال ابن جرم وان كان في غير ولد ادرى من هو قلت ليس بغيره بل هو الكاظمي يقينا
 ويجعل حال فلو صح هذا من جابر لكان حكمه حكم المروزي عن عائشة وابن عمر سائر الرواية الثقات
 انما قالوا اهل بالحج فلعل هو لا جلوه على المعنى قالوا فرد الحج وعلوه ان العروة اذا دخلت في الحج فقول
 اهل بالحج لا يناقض من قال اهل بهذا هذا افضل وهذا الكلام ومن قال افرد الحج يستعمل ما ذكرناه
 من الوجوه الثلثة لكن هل قال اخذ عنه انه سمع يقول لبيك بحجة مضفرة هذا ما لا سبيل اليه
 حتى لو وجد ذلك لم يقدم على تلك الا لاساطين التي ذكرناها التي لا سبيل اليها فيها البسنة كان
 هذا من جملة على القول بالحرام وانما صار تارة في ثنائنا شعينا فكيف لم يشذ لك وقد منا عينا
 التي هي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قرن في حجة الوديع
 الحاجي من عبد الله بن زياد القطر له من زيد بن الحباب عن شفيان ولا تناقض بين هذا وبين
 قوله اهل بالحج افرده بالحج ولو بالحج كما تقدم وفيه ابن التميمي قال ابن جرير بل لا بل بسيرة ابن جرير وانما

از بخار و انار لغات اجاره کمال و شوق و انگار ثابت محقق نموده که حج آنحضرت حج قرآن بوده پس بطلان نسبت
 از او با حضرت الزمان نیز بهای و شوق و ظهور ثابت است بنا بر چه در زود احوال گفته و ناقلان از مردم تا انجمنه
 و عشرين حدیثاً به وجه صحیحه فی ذلک اولها ما خرج فی الصحیحین عن ابن عمر قال سمع رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فی حجة الوداع بالعرن و الحج و احکام سلق مع الهدی من ذی الخلیفة و بئنا رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فاعل بالعرن شاعل بالحج و ذکر الحدیث و تأییدها ما خرج فی الصحیحین ایضاً
 عن عروة عن عائشة اخبرت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمثل حدیث ابن عمر سؤله و تأییدها
 ما جرى مسلمه فی صحیحین عن حدیث تیبیه عن الیث عن نافع عن ابن عمر ان قرن الحج الی العرن و طمان
 انما طوی فاحلثم قال هكذا فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و کلها ما روى ابو جاد عن النضیل
 ثنا زهير بن معوية ثنا ابی بصیر بن یحیی حدیث سئل ابن عمر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 من یمن فقلت عائشة لقد علم ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعترضوا ثانیة التی قرن
 بحجته و لا یناقض هذا قول ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قرن بالحج و العرن لا یزال العرن فاعلم
 المفتر و لا یسبب انما قرن عمر القضاء و عمر المحلته و عائشة اراوت العرن من المستقلین و عمر
 القران و التی حدیثها و لا یسبب بها أربع و خمسها ما رواه سفیان الثوری عن جعفر بن محمد عن ابيه
 عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حج ثلاث حج قبل ان یهاجر من حجه بحدیثها
 معها عمر بن ابو التی مدی و ساكسها ما روى ابو جاد عن النضیل و قیدته قال ثنا داود بن عبد
 الغطار عن عمر بن زید بن عكرمة عن ابن عباس قال اعترض رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر
 عمر الحدیثیة و ثانیة حین توطوا علی عمره من قابل و الثالثة من الجرانة و الرابعة التی قرن
 مع حجه و سابقها ما رواه البخاری فی صحیحین عن ابن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یجادی العقیق یقول انا فی اللیلۃ التی من یتبعه عز و جیل فقال صل فی هذا الیوم
 المبارک و قل عمر فی حجه و تأییدها ما روى ابو جاد عن البراء بن عازب قال اکرت مع علی بن حنین
 اعترض رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فاصببت معدا و فی فلما قدم علی بن الیمن علی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال وجدت فاطمة قد لیست ثیابا صغیرا و قد نفضت المایة تنضج من
 المایة فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد المر حجابها فاحلوا قال قلت لها انما هاتت باحدک
 صلی الله علیه وسلم قال فانیة التی صلی الله علیه وسلم فقال لی کیف صنعت قال قلت اهللت
 باحدک التی صلی الله علیه وسلم قال انی قد سمعت الحدیث و قرنته و ذکر الحدیث و تأییدها ما رواه

فصل
 من
 مع
 من
 فی
 الحج

بالعرفان الحج فقال القضاة لا يصنع ذلك الا من جعل امر الله فقال سعد بن مسعود ما قلت يا ابن اخي قال القضاة
 فان عن ابن الخطاب سمع من تلك قال سعد قد صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وصنعناها معه
 قال آل تميمي خديث حسن صحيح ومراة هنا بالتمتع بالعرفان الحج لحد نوعيه وهو متع القرآن فالتمتع
 القرآن والقضاة الذين شهدوا ببول النبي صلى الله عليه وسلم بالعرفان الحج فقالوا بذلك لهذا قال ابن عمر سمع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بالعرفان الحج فبذل فاهل بالعرفان ثم اهل بالحج وكذلك قالت عائشة وايضا قالوا
 صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متع القرآن بل شاك كما قطع بل جمل ويدل على ذلك ان
 بن حصين قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم وتمعنا معه متفق عليه هو الذي قال لوط بن
 احمر احد بني ابي اسحق انه يتفعلك به ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع بين حج وعرفة ثم ربه
 عن حجات وهو في صحيح مسلم فاخر من قرأه بقوله تمتع وبقوله جمع بين حج وعرفة يدل
 عليه ايضا ما ثبت في الصحيحين عن سعيد بن المسيب قال جمع علي بن عثمان بجسفان فكان
 عثمان بنبي من المنعة او العرفان فقال علي ما تريد اني امر فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عند فقال عثمان دعنا منك فقال نبي لا استطيع ان ادعك فلما ارى ذلك اهل بها جميعا
 هذا لفظ مسلم والفظ البخاري اختلف علي وعثمان وها بجسفان في المنعة فقال علي ان
 الا ان نبي عن امر فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما ارى ذلك علي اهل بها جميعا
 وخرج البخاري وحده من حديث مروان بن الحكم قال شهدت عليا وثمان وعثمان بنبي عن
 المنعة وان يجمع بينهما فلما ارى ذلك علي اهل بها ليترك بعرض وحجز قال ما كنت ادع
 النبي صلى الله عليه وسلم لقول احد هذا بين ان يجمع بينهما كان متعنا عندهم وان هذا هو
 فعله النبي صلى الله عليه وسلم قد وافقه عثمان علي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قول ذلك
 فانه لما قال له ما تريد اني امر فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى عنه لم يقل لم يفعل رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ولو لا انه وافقه على ذلك لا تكن ثم قصد علي موافقة النبي صلى الله عليه وسلم
 وسأله الامتداد به في ذلك بيان ان فعله لم يفسخ فاهل بها جميعا تفسخه لاد قتله به
 ومما جئت في القرآن والجملة السنة بنبي عنها عثمان ساروا وحيدئذ فهدا دليل مستعمل
 نام العشرين من الحادي عشر وما حارة مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة انها قالت
 خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع فاهلنا بعرفة ثم قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من كان معكم فليهل بالحج مع الحق ثم لا يجل حتى يهل بها جميعا ان

في قوله صلى الله عليه وسلم ان من ادرك الى ما امر به وندى عليه سائر الامم اديت المني
 ذكر ما كان قد ذكره في تاريخه من ان السلف الخلف الى ايجاب القرآن على من ساق القدر والتمتع
 بالحق المفضلة على من لم يصدق الله منهم عبد الله بن عباس وبما قد تقدم ذكره في العدل بما فعله ^{الله}
 صلى الله عليه وسلم من اجماعه فانه قرن وساق بطر كل من لا يهتكم مع ما التصق الي عمره ومقره ^{الله}
 ان يفعل كما فعله او كما امره هذا القول اصح من قول من جرد نسخ الحج الى العمرة من جوه لا كثيرين ^{الله}
 اقتضاء الله تعالى الثاني والثالث ما خرج في الصحيحين عن ابي قلادة بن انس بن مالك قال قال عمر
 النبي صلى الله عليه وسلم من بعد المدينة الظلمين بها طاعة لغيره الخليفة كعنه من فبات بها
 حتى اصبح ثم ركب حتى استوت برابطه على السيد احمد الله وشيخ ثم اهل حج وعمره والنا
 بما قلنا قد منا امر الناس فخلوا حتى اذا كان يوم الترتيب اهلوا بالحج وفي الصحيحين ايضا عن بكر بن
 عبد الله المزني عن انس قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم ياتي بالحج والتمر جميعا قال بكر بن
 بذلك ابن عمر قال ابي بالحج وحده فلقبت فاسخدهته بقول ابن عمر قال انش ما تعدد ونا
 الاصبيا ناسمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لبيك حجاج وعمر بن ابي سلمة بن
 في السن سنة وسنة وشي وفي صحيح مسلم عن يحيى بن ابي اسحاق وعبد العزيز بن مهيب
 وحميد انهم سمعوا ابا قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم هل به اليك عمره وحج اليك
 عمره وحج من ابي بن يوسف الفخري عن يحيى بن سعيد الانصاري عن انس قال سمعت رسول ^{الله}
 صلى الله عليه وسلم يقول لبيك حج وعمره معا وفي النساء من حديث ابي اسحاق بن ابي
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ياتي بها وفي رمضان حديث الحسن البصري عن انس ان
 صلى الله عليه وسلم اهل بالحج والتمر حين صلى الظهر وفي البيهقي حديث زيد بن اسلم عن
 عن ابن الخطاب عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اهل بالحج وعمره من حديث سليمان التيمي عن
 ان ذلك من عن ابي قدامة عن انس مثله وذكره كعب بن شيبان مصعب سليم قال سمعت انا مثله قال
 وحديثه ان ابي اسلم عن ثابت البناني عن انس مثله وذكره النسي شاذل بن بشير وشاذل بن
 شاذل بن ابي اسلم عن ابي قدامة عن انس مثله وفي صحيح البخاري من فتاده عن انس عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اهل بالحج والتمر مع حجته وقد تقدم وذكره عبد الرزاق ثنا معمر بن زهير عن
 ابي قلادة بن يحيى بن اهل عن انس مثله وفي نسخة عشرة نفسا من ثقات علم مشفقون
 عن انس ان لفظ النبي صلى الله عليه وسلم كان اهل بالحج وعمره معا وهم الحسن البصري وابو قلادة

وحيد بن زيد بن حديد بن الرضا بن الطويل وقناة وعيسى بن سعيد لا تصدقوا ما يتكلمون
 ويكبرون بعد الله المزمع حكما لعز بن صهيب سليمان النخعي وعيسى بن ابي اسحاق وزيد بن اسلم
 وصحبت سلم وابواسما وابوقدامة وعاصم بن حسين وابوقزعي وهو عيسى بن حمران اهل
 هذا اخبارهم عن اهل هذا العلم الذي سمعوه منه وهذا على والبراء بن عازب عن ابي جابر وصلى الله عليه
 وسلم عن نفسه لعز بن حذافى ايضا يخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فعله وهذا عن
 الخطاب يخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ربه امره بان يفعله هو عليه السلام الذي يقول له
 عند الامام وهذا على ايضا يخبر انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها النبي جئناك بقية
 من كتابي يخبرون عنه بان فعله وهذا هو صلى الله عليه وسلم يارب العالمين وامر به من سابق الهدى
 وهو الامم الذين هم والقرآن بقايا البياض عايشة الامم المؤمنين وعبد الله بن عمر بن الخطاب
 وعبد الله بن عباس عن ابن الخطاب بن ابي طالب عثمان بن عفان باقر اربع لعلى وتقدر على له
 وعز بن ابي ربيعة والبراء بن عازب وعصمة المؤمنين وابوقناة وابي اوفى وابو طلحة
 والحراس بن ذكوان سلمه وابن مالك وسعد بن ابي وقاص هؤلاء سبعة عشر صاحبنا منهم
 من روى فعله ومنهم من روى لفظ احواله ومنهم من روى خبره عن نفسه منهم من روى امره من
 قوله كيف تجلوني منهم ابن عمر بن الخطاب وعائشة وابن عباس هذا عائشة تقول اهل رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يجمعون في لفظ اهل البيت في الصحابة الثمانية في سؤله لفظان هذا احدهما
 والثاني اهل البيت وهذا ابن عمر يقول لبي بالجمع وهذا ذكره البخاري هذا ابن عباس يقول
 اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجمع والاصح هذا جابر يقول اهل البيت والبراء بن عازب يقول
 ان كانت الاحاديث من هؤلاء قاضيت وقاطعت ان احاديث الباقين لم تتعارض فثبت ان
 احاديث من ذكرهم لا يجزئها على القرآن ولا على الافراد لتعارضها فالواجب للعدل من احاديث
 الباقين مع صلواتها وصحتها فكيف تصدق بعضها ببعضها ولا تعارض بينها وانما ظن
 من ظن التعارض لعدم احاطته بمراد الصحابة من لفظهم وحملها على الاصطلاح الحادث بعد
 حريته في خروج الاسلام ابن تيمية فصلا حسنا في بيان احاديثهم سورة بلفظه قال والصواب ان
 الاحاديث في هذا الباب متفقة ليست متضاربة الا اختلافها في جمع مثله في غير ذلك فان التعابة
 ثبت منها يتفق والفتوح مقدم تناول القرآن والذي روى عنهم انما روى منهم ان يتبع ما لا يثبت
 في الصحابة من سعيد بن المسيب اجمع عثمان وعلي بن عفان وكان عثمان يروي عن المشركين

ان العرق فقال على ما تريد الى المرفله رسول الله صلى الله عليه وسلم تنى عنه فقال عثمان دفعا شاك فقال
 اني لا استطيع ان ادعك فلما ارى على ذلك اهل بها جميعا فهذا بيتان من جميع بينهما كان مستعاضا عند
 بان هذا هو الذي فعله النبي صلى الله عليه وسلم واتفقه عثمان على ان النبي صلى الله عليه وسلم فعل ذلك
 لكن كان التزاع بينهما هل ذلك افضل في حقا ام لا وهل شيع فخرج الحج الى العرق في حقا كما تنازع فيه
 الفقهاء فقد اتفق على عثمان على ان تمتع والمرد بالتمتع عندم القرآن وفي العيصين من طرف قال
 قال عمران بن الحصين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حج بين حجة وعمره ثم انه لم يره عند حتى مات لم يره
 في قرآن يصره في رواية عند تمتع النبي صلى الله عليه وسلم وتمتعا منه فهذا عمران وهو من اهل الشام
 الا في ابن اشير ان تمتع جميع بين الحج والعرق والقارن عند الصعابة تمتع ولهذا اوجبوا عليه الصدقة
 ودخل في قوله تعالى فمن تمتع بالعرق الى الحج فما استيسر من الصدقة كرحمة الله عز وجل ان اذات من تمتع
 فقال صل في هذا الولد الى الجارية في قوله تعالى هو الا الحالف بالاشد من عمر عثمان و
 وعمران بن الحصين روى عنهم ما وقع الا سائدين رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن بين الحج والعمره
 كما نقلت من ذلك تمتعوا وهذا من يدكر ان روى النبي صلى الله عليه وسلم لي بالحج والعمره جميعا وما
 وذكر بكر بن عبد الله المنذر عن ابن عمر ان النبي بالحج وحده فجاء بران اشقات الذين هم ثبت في ابن عمر
 من يكون مثل السائبة وناصح روى عنه انه قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعمره الى الحج هو كونه
 اثبت من ابن عمر من بكر تغليط بكر بن ابي عمير روى من تغليط سالم عنه تغليطه هو عن النبي صلى الله
 عليه وسلم ويشبهه ابن عمر قال ان من الحج فظن ان قال لبي بالحج فان ظن الحج كان نوطا تقوى ويريد
 بل فرد اعمال الحج وذلك مرتب منهم على من قال ان قرن قرانا طواف فيه طوافين سوي في سعيين وعلى من
 يقول انه حل من احرامه وطوافين من من الصحابة تأخر بالحج ودعى هو لا بيتين هذا ما روى مسلم في
 صحيحه عن نافع عن ابن عمر قال ما اهلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحج مفردا وفي رواية اهل
 بالحج مفردا فهذا الرن ايتا ذاقيل ان مقصود هان النبي صلى الله عليه وسلم اهل الحج مفردا قبل فقد ثبت
 باسناد صحيح من ذلك عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم تمتع بالعمره الى الحج ولا بد ناهل بالعمره ثم هل
 بالحج وهذا من رواية اخرى عن سالم عن ابن عمر ما عارض هذا عن ابن عمر ان يكون فلما عليه
 ان يكون مقصود في قوله واما ان يكون ابن عمر اهلنا النبي صلى الله عليه وسلم ليجل ظن ان اذات
 وهم في قوله ان تمتع حجبي كان ذلك فيا ناسد النبي صلى الله عليه وسلم لما جعل من اهل مكة كان
 هذا حال المفرد ظن ان اذات ثم ساق حديث الزهرج عن سالم عن ابن عمر تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم

الحيث وقيل ان الحديث منسوخ عن عائشة بنت عبد الله بن مسعود قال فلما من امر حديث
علي بن ابي طالب وهو من حديث ابن عمر اعلم اهل زمانه بالسنة عن سالم بن ابيه وهو من اصحاب حديث عائشة
عن عائشة وقد ثبتت من عائشة في التحسين ان النبي صلى الله عليه وسلم اعلم اهل زمانه بالسنة عن سالم بن ابيه وهو من اصحاب حديث عائشة
والمعنى بالرجوع بانفاذ العلماء تعيين ان يكون متمتع قران والتمتع الحاضر قد صح عن ابن عمر بن قران بن ابي
والعمر وقال هكذا فعل النبي صلى الله عليه وسلم والتمتع في الصحيح قال اما الذين نقل عنهم افراد الحج
فهم ثلثة عائشة وابن عمر بن جابر والثلثة نقل عنهم التمتع وحديث عائشة وابن عمر بن جابر التمتع بالقران الى الحج
اصح من حديثهما انفراد الحج وما صح من ذلك عنهما فمنا هو افراد اعمال الحج وان يكون وقع فيه غلط كما في
فان احاديث التمتع سواء تفرق في اها اكلها بالتحسين على عثمان وعمران بن الحصين وزاها ايضا
عائشة ابن عمر بن جابر واما من النبي صلى الله عليه وسلم بضعه عشر من الصحابة قلت قد اتفق
وعائشة وابن عمر بن عباس على ان النبي صلى الله عليه وسلم اعلم اهل زمانه بالسنة عن سالم بن ابيه وهو من اصحاب حديث عائشة
في حديث كالم قالوا بن عمر مع حجته وهم سواك قالوا انفراد الحج وهم سواك قالوا التمتع فقالوا
هذان وهذا تناقض في اقوالهم فان تمتع قران وان افراد اعمال الحج وقران بين التمسك فكان قران
باعتبار جمع بين التمسك في مفرد باعتبار قصار على احد الطرفين والتسعين متمتعاً باعتبار نفسه
بقران واحداً لتسعين ومن تأمل الفاظ الصحابة في جميع الاحاديث بعضها البعض واعتبر بعضها ببعض
وفهم لغة الصحابة اسفر له صبح الضوابط ونقصت عند ظلة الاختلاف والاضطراب والله العليم
الى سبيل الرشاد الموفق لطريق السداد ومن قال انفراد الحج واراد به انفراد الحج مفرد ثم فرغ منه الى باب
بعد من التعمير وغيره كما يظن كثير من الناس فهذا غلط ليعقوله احد من الصحابة والناكبين ولا الائمة
الاجمة ولا احد من اهل الحديث وان اراد بان جمع مفرد اليعقوب مع كونه عائشة من السلف
فهم ايضا فلاحا حديث الصحبة الصخرة ترة كما تبين وان اراد به ان اقتصر على اعمال الحج وحده وليفرد
انما لا يقل صاحب على قوله تدل جميع الاحاديث من قال انفراد فان اراد به ان فراد الحج طولاً فاعلم
حدثة والعمر طولى فاعلم حدثة وسعى الحج سعيًا والتمتع سعيًا فالاحاديث الثابتة ترة قوله وان اراد
انفراد بين التمسك وطولاً فاعلم حدثة وسعيًا واحداً فالاحاديث الصحبة تشهد لبقوله وقوله
هو الصواب من قال تمتع فان اراد ان تمتع متمتعاً منه ثم احرم الحج لاسيما انما استأنفا فالاحاديث من ترة
قوله وهو غلط لانها تمتع متمتعاً جعل سعي على احواله لا جعل سعي الله فالاحاديث الكثرة
ترة قوله ايضا وهو غلط لان الرتمتع القران فهو الصواب الذي يدل عليه جميع الاحاديث الثابتة وتما

وناقلت به مثلها ويزيل عنها الاستكمال والاختلال فيزيار بن القيم ويزاد اما گفته فصل فصل القرآن
 ليطرية من على القرآن اوج عشر احدها انهم اكثر كما تقدم الثاني ان طريق الاخبار بذلك تنوعت
 كما بيناه الثالث ان منهم من اخبر عن سماعه لفظه صريحا ومنهم من اخبر عن اخباره عن نفسه بل في بعضه ذلك في
 من اخبر عن امره له ليندك لم يخبر شي من ذلك الا فراد الارب تصدق من ايات من من على ان عشر
 اربع على الحاشية انها صفة لا يحتمل التاكيد بل غلب في ايات الا فراد السادس انها تتضمنه في
 سكت عنها اهل الا فراد ونفوها في الذكر الزائد مقدم على الساكن المثبت مقدم على الثاني السام
 ابن ابي الا فراد اربعة عاشره وابن عمر بن ابن عباس بن جابر الاشعري في القرآن فان صرا الى
 كما اذخر انهم سلمت من اية من ادم للقران من معارض ان صرا الى الترتيب وجباله خذ برأيت من
 يضطرب لردية عند الاختلاف للبراء وابن عمر بن الخطاب علف بن الحسين وخصته ومن معهم ^{تقدم}
 الثالث من ان التناك الذي مر من ربه فلم يكن ليعلنا عنه ^{هذا} التاسع انه التناك الذي مره كل من ساقا
 فلم يكن لياش حبه اذا ساقوا الهدى ثم يوسف هو الحق و يخالفه العاشر انه التناك الذي امر به
 الاله اهل بيته واخنا عز لهم و لم يكن ليخنا عز لهم الا ما اخذوا لنفسه ثم ترجع حادي عشر هو قوله
 دخلت المعرة في الحج الى يوم القيمة وهذا يقتضونها قد صارت جزءا منها وان كان كالجذب الداخل فيه
 بحيث لا يفصل بيننا وبينه وانها تكون مع الحج كما يكون الداخل في الشيء معترج حادي عشر هو قول
 ابن الخطاب للصبي معبد وقد هل بالحج ومتر فأنكر عليه زيد بن صوحان وسلمان بن ربيعة فقال
 له عهديت لسنة نبيك صلى الله عليه وسلم وهذا يوافق طية عرضي لله عنه ان لوحي جاءه الله
 تعالى بالاحلال بها جميعا فذلك على ان القرآن سنة التي فعلها وتسل امر الله بها وترجع ثالث عشر
 ان القرآن يقع على كل من التسيكين فيقع امره وطوائفه وسعيه عنها معا وذلك كل من قوله
 عز احدها وعمل كل فعل على حدة وترجع رابع عشر هو ان التناك الذي اشتمل على سور القدر
 افضل بل ريب من ذلك نطوع من الهدى فاذا قرن كان هديا من كل واحد من التسيكين ^{تقدم}
 ذلك منها من عدى لهذا والله اعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم من ساق الهدى ان يرل بالحج
 والمترج حادي سادا الى تلك في التنفق عليه من حديث البراء يقول اني سقت الهدى وقرنت وترجع
 خامس عشر وهو انه قد ثبت ان التمتع افضل من الا فراد اوج كثير منها انه صل الله عليه وسلم
 امرهم بنسخ الحج اليه وحال ان يتفاهم من المفاضل الى المفضو هو و نه ومنها اننا ساق على كونه
 لم يفعل به قوله لو استقبلت من امرى ما استديرت لما سقت الهدى ولجعلها تسعة ومنها

انه امر به كل من لم يسوق الحنظل منها ان الحج الذي استقر عليه فعله وفضل الصحابة القران لمن ساق والتمتع
 من لم يسوق ولو حو كثر غيره هذه والتمتع اذا ساق الحنظل فهو افضل من تمتع اشترائه من مكة بل في
 احد القولين لا يحد ذلك كما ما جمع فيه بين الحلال والحرم فاذا ثبت هذا فالقران السابق افضل من تمتع لم
 يسوق ومن تمتع ساق لا يحد ساق الحنظل من حين ابرم والتمتع انما يسوق الحنظل من ادى في الحلال فكيف يجعل
 مفطره يسوق هذا افضل من تمتع ساقه من ادى في الحلال فكيف اذ جعل افضل من قران ساقه من البقاع
 وهذا جعل لله طامع وابن ابراهيم قران القدير كونه ممن نطقوا بالله التوفيق لا شك انه يتجسروا بية
 تمتعه لغا من اطره عن عري عنه الا فراد وسلامة من اية غيره ممن وى التمتع وذلك وان كان
 القمع بلغة القران الكريم وعرفنا الصحابة اعم من القران كما ذكره غير واحد فاذا كان اعم منه احتل ان
 يراد به القران المستحق للقران في الاصطلاح الحادث وهو مما ناطق ان يراد به القران المحض من باسم التمتع
 في ذلك الاصطلاح فليان ننظر ان كان في اعم في عرف الصحابة الا في ثانيا في ترجيح ما للقران بالادلة
 بالاول بين في ضمن التمتع ثم دلالات آخر على التمتع مجردة عن بيان عموم عرفنا الا اول فمسا
 في الصحابين عن سعيد بن المسيب قال جمع عليه عثمان بن عفان وكان يني عن المنعة فقال
 علي ما تريد الا فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم تنى عنه فقال عثمان دعنا نترك فقال علي ا
 الاستطيع ان ادعك فلما ارى علي ذلك هل بها جميعا هذا لفظه سلم ولفظ الجارى اختلف على
 عثمان بصفان في المنعة فقال علي ما تريد الا ان تنى عن امر فعله رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فلما ارى ذلك على هل بها جميعا فهذا بين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان مهول بها وسيا
 عن علي الصريح برو بفيضا ان الجمع بينهما تمتع فان عثمان كان يني عن المنعة وقصد على اظهار
 مخالفة تقرر الا فعله صلى الله عليه وسلم وان لم ينفع فقرن وانما تكون مخالفة انا كان المنعة
 التي نوي عنها عثمان فدل على الامر من الذين عيناها وفضل اتفاق علي وعثمان على ان القران من
 سمي التمتع وح يجب جعل قول ابن عمر تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم على التمتع الذي نسميه
 قرانا ولو لم يكن عنده ما يتالف ذلك اللفظ فكيف قد وجد عنه ما يفيد ما قلناه هو ما في صحيح
 مسلم عن ابن عمر انه قرن الحج مع القران فطاف بها طوافا واحدا ثم قال هكذا فعل رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فظهر ان مراده بلفظ المنعة في ذلك الحديث لقران المستحق للقران وكذا يلزم مثل هذا
 في قول عمران بن حصين تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وتمتعنا منه لو لم يوجد عنه غير ذلك
 فكيف قد وجد وهو ما في صحيح مسلم عن عمران بن حصين قال لمطرف احدناك حدثنا عن رسول الله

ص
 بار
 بن
 ق
 ١١٢

ان ذلك يخرج مع به الروايات نزل صلى الله عليه وسلم بان فاذنا بمعنى انه دخل العترة على الخمر بعد ان اهل به مفضلا اذ ان
 اول ما اهل الحرم بالبحر والعترة معناه قد تقدمت حديث عمر بن الخطاب قال قلت لابي عبد الله في حجة وحديث انس
 اهل حج وعمره وسلم من حجة عمران بن حصين جمع بين حجة وعمره ولا بد وان والانسائي من حديث
 البراء مرفوعا اني سقت الهك من قرنت والانسائي من حديث علي مثله كما حد من حديث اقية
 ان النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع وله من حديث ابي طلحة جمع بين الحج والعترة ولا بد ان
 من حديث ابي سعيد ابي قتادة عن البراء من حديث ابي في ثلاثتهم مرفوعا مثله طابا البيه
 من هذه الاحاديث وغيرها انصر لمن قال انه صلى الله عليه وسلم كان مفرقا فقل عن سليمان بن جبران
 في ابي قلادة عن انس انه سمعهم يصرخون بها جميعا اثبت من روايته من مروى عنه انه صلى الله عليه
 وسلم جمع بين الحج والعترة ثم تعقبه بان قتادة وغيره من الحفاظ مروى عن ذلك انما لا يختلف فيه
 على من نفسه قال فلهذا سمع النبي صلى الله عليه وسلم يعلمه في كيف يهل بالقران فقولوا انما اهل
 عن نفسه واجابني شيخنا حفصة بان نقله عن الشافعي من حفصة قولها وانما نقلت من حفصة
 احرم لك كما تقدمت حديث عمران بن جهمه في هذا الوداع في هذا الوداع في حجة قال و
 هو الاكثر من رواة عن النبي صلى الله عليه وسلم في حجة فيكون اذنا في القران لا امر النبي صلى الله عليه وسلم
 في حال نفسه ومن حديث عمران بن المراد بن ذلك ذمها بقران بدل ليل رواية الاخرى ان
 صلى الله عليه وسلم تمتع فان راد به كل ذلك ودر في ذلك ومن حديث البراء بان ساق في قصة علي
 وقد مرها ان النبي صلى الله عليه وسلم كما تقدمت في الكتاب جابر كما اخبر مسلم وليس في اللفظ قرنت واخرج
 بجاهد من عائشة قال لقد علم ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قد عثر لانه ساق النبي قرنتا في حجة
 اخبر ابو داود قال البيهقي تفرد ابو اسحق عن جهمه بهذا وقد مر او مضى عن جهمه باللفظ فقال
 ما اعترضه وجب وقال هذا هو المصنف في كسبنا انشاء الله تعالى في احوال العترة ثم انشأ الى اننا
 في علي بن اسحق فرواه زهير بن معاوية عن هكذاري قال ذكر يا من ابا اسحق عن البراء ثم مروى حديث
 بابر ان النبي صلى الله عليه وسلم حج بخيبر قبل ان يهاجر من مكة في حجة من معاوية في حجة ما حبل وكون
 الغار انما اعله لان من طرئيد بن الحباب من الثوري عن جهمه من ابيه عنه وذا رجا هم في
 والمصنف عن الثوري في جبل والعرش عن جابر ان صلى الله عليه وسلم اهل بالحج خالصا ثم مروى حديث
 ابن عباس في حديث جهمه عن عائشة واعلمه بها وذا القطار قال انه تفرد بوجهه عن جهمه بن
 ابن كريمة عن ابن عباس في حجة ابن عيينة عن جهمه فارسله ليدرك ابن عباس ثم مروى في حجة النبي بن

بن عبدنا اهل بال و القرض مضافا لكونه عليه فقال له محمد بن ابي بصير في حديثه لسند تيفك الحديث وهو في السنن
 وفيه قصة ما يجاب عنه بان يدل على جواز القرآن لان النبي صلى الله عليه وسلم كان قارنا لا يفتي بما
 هذا الاجابة من التعسف لان قال و يبرج طرية من قرى القران ابي عثمان بن عدي و زاد على علم من
 الافراد وغيره بان من قرى الاخر و التمتع اختلف عليه ذلك فاشهر من روى عن ابي ذر و ما شافه
 و قد ثبت فيها انها متعجج كما تقدم بان من قرى في ثبت عندنا صلى الله عليه وسلم به بالقرن ثم اهل
 بال و كاستخا افتك الله تعالى ايضا و جاز و تقدم قوله انه اتم مع جده ايضا و قرى القرآن عنه
 جماعة من الصحابة لم يختلف عليهم فيه و بان لا يقع في شيء من الروايات لتقل منه من لفظه انه قال فرحت
 لا اتمعت بل مع عنه انه قال فرحت و مع عنه انه قال لولا ان محمد بن الهادي حلف ايضا فان من رواه
 عنه لقران لا يصح حديثا بل لا يتعسف بخلاف من قرى بال افراد فانه محمول على اول الحال و
 ينبغي التعارض و يؤيد ان من جاء عنه لا افراد جاز منه صوتها القرآن كما تقدم و من قرى عند التمتع فانه
 محمول على الاضمار على سبيل اللبس و يؤيد ان من جاء عنه التمتع لما وصفه و منه بصحة القرآن
 لانهم اتفقوا على انه لا يحل من قرى حتام من جميع الحج و هذا و اخذ صوتها القرآن وايضا فان طرية
 جازت عن بضعة عشر صحابيا باسانيد جيد بخلاف رواية التي افراد و التمتع و هذا يقتضي رفع الشك
 ذلك المصير الى انه كان قارنا لغيره من عبارات ظاهرة كراش و مستقلاني و روايات احدث و اكرارها
 في نسخة قران بود و نوده و موصوف تبسف نوده و بارصف انك تده و تعلقه شافعي و دركون انراخته سخن ساز
 او او هم كه بر خلاف حق و خلاف قول خودش و كتاب خلاف حديث انا ز نهاده بمقام قبول با نوا ده و زبان همان
 ترجمان ببيان توجه روايت قران بوجه مديده و دلایل سديده كشاده تا كود را مرام تمام و جزا قرانيت حج انتر
 ثابت کرده و اعتراف بر رفع شك انان نوده و ابو زكريا ي نوحي مكر خود مخاطب در رساله اصول حديث نهايت
 بوجه او نوده كدو اربع بعض ديگر ايسا مخلص و محققين و شرايح موجهين خود منتخب سخته و اعتراف كرده بوجه
 ايشان خطي معتد عليه و سخن ايشان بدين و ضبط و واقع است و نيز گفته كه اگر كتب بن جامة درست آيد حاجت از نشو
 و تكلفات بارده ساخرين برقع كدو تو بهيات ضعيفه و روايات ضعيفه روايت خصمه باطل نوده و ما بجاي اعتراف خود
 بوجه اخفرت قران بوده و نه ببل شرح صحيح مسلم بن الحجاج گفته بلسان ان القارن لا يفتي الا في تحت لفظ
 القران و فيقول خصمه ان الله ما شان الناس حلو و لم يخل انت من عروق تال ان لبدت
 طامع ظفرت هدي نادا حل حق القران هذا دليل على الصحيح المختار الذي قد سنا و ان حاجت با نوده
 الاجابة السابقة من ان النبي صلى الله عليه وسلم كان قارنا في جميع الازمان فقولوا من غير اني العرف

مورد
اداره

مورد
اداره

الى الحج وفضلنا القارئ لا يخال بالطواف والاسمي لا يبداه في تحمله من الوتوف بعرفات والرمي باللق
والطواف كافي للحاج الملتزم وقد ناقش من يقول بالا فزاد تاويلات ضعيفه منها انه المرات بالمعراج
لانها ثابتة في كونها مقصد وقيل المراد بها الاحرام وقيل انها كانت انما معترف قبل معنى من عرفات
بوتوك بان تصنع حجوا الى عرفات كما فعل نبيك وكل هذا ضعيف والتصحيح ما سبق اذ من يبارت واضع است
نه صحيح وتمامه نووي كذا في اهل بلع بر اين مرات عديدة كرهه بين است كذا في شرح قران اهل آورده وقول
دليل اذ است قالين انما تاويلات ضعيفه براي آن ذكر كرهه انما نووي ودر شرح بعضه آن فرموده پس كذا
كروا طيبه رعا فمستغنين من نووي لا يميل مستطيله كذا في اعتراف بمبانيه وضبطي كلام او نايه وكذا في
اثره شيات وخطبات بارده واندر خود متسا با فادات نووي تايد ولم نقولون بالافعلون كذا في شرحه
وخطبات بارده ورجوع آرد واوزرعه احد بن عبد الرحيم بن الحسين العراقي استاذ ابن حجر استاذ ابن حجر استاذ ابن حجر
اذا من فرم نقل كرهه كذا في كتاب خود كرهه بيان حجة الوداع تصنيف نموده گفته ظواهر هفت در آيات التمتع ايضا
بطل الاضداد في التمتع لم يبق الاضداد في القران فوجب ان يخذ بها او ثبت صحته اذ من في صف القران
يحمل بان ياد البتة كان الرواية للقران اثني عشر من المتحابة ستة مدنيون واحد مسكي واثنا عشر
في ثلثة كوفيون وبن هذا النقل يعطى الاخبار صحته من رفع الشك فوجب العلم الضرري في صف
انه كان تاريا يمين لا شك فيه وكانت سائر الروايات التي تعلق بها من ادعي الاضداد في التمتع غير مخالفة
لرواية الدين بن الطبري ولا دافعه له على ما بينا انتهى ويز اوزرعه عراقى در شرح كلام در شرح حديث
ما شان الناس لم يروا من عركه بيان فوائد ان گفته الائمة تسك به من ذهب انه عليه الصلوة والسلام
كان تاريا وهو تسك قوي وما دعي ما يقول من ذهب الى التمتع هل يقول استقر على العروة خالصة
ويعبره بالجمع اصله فيكون الجمع في تلك السنة وهذا لا يقول احدوا دخل عليها الحج فصار قادرا صح
ما قاله هو كذا فان القران حائرين احدها ان يحرمه بالتساق بقاءه والتا فان يحرمه بالقران فيحل
عليها الحج قوله في رواية عبيد الله بن عمر حوا حل من الحج صريح فان كان تاريا وقوله ان من عرفات الى
العروة المضمومة الى الحج قال النبي في شرح مسلمة هذا دليل للذهب الصحيح المختار وانه عليه الصلوة والسلام
كان تاريا في حجة الوداع ويز اوزرعه در شرح بين حديث گفته التا وسته الذاهيون الى الاضداد با جوب هذا
الحديث با جوب ما حدتها انها المرات بالعروة مطلق الاحرام ورجى اليه حتى با سناده من الشافعي انه قال
فان قيل فاقول بخصصة النبي صلى الله عليه وسلم ما شان الناس حلوا له فحل من عرفات قول كذا في كتاب
مع النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن معه هكذا كانت خصته معهم فانما ان جعلوا العلم مع النبي وجعلوا

من
بارت الحج
من كتاب
الحج ١٢٤

صحيح
بني
بارت الحج
من كتاب
الحج

فقال لم تخل الناس لم تخل من عرك بين احراسك لذوا بتلاته انت هم بنية واحدة والله اعلم قال
 البديت واسق تطلت هكذا فلا حل حتى الخرجك بينه والله اعلم حتى عمل الحاج لان القصة تول عليه
 ان كان مع عدو احلامه بجان هذا من سعة لسان العرب الذي يكاد يعرض بالجواب فيدانت هي كلمة
 وثابتها انها البريت بالقرع الحج لا يهايشتر كان في كونهما فصل ثالثا انها ظلمت من معتبر اربابا ان معنى قولها
 من عركت ي اعركت بان تفسخ جمعا الى عرك كما فعلت كمال اللوى في شرح مسلم بعد ذكره هذا الا
 وكل هذا ضعيف القيصح ما سبق في القرآن ومحمود بن عبد العيني وروضة العارى وشرح حديث انس
 قال سئى رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن معه بالمدينة الظهر اربابا والعصر نذرى الحليقة كعتين ثم بات بها حتى ارجع ثم ركب
 حتى استوت برعلى البيا وحمد الله وشرح وكبر ثم ارجع وعمره كفتة في فيه لشرح بان عليه السلام كان قاريا بقوله
 ثم اهل حج ومختر في هذا هو عين الضمان وانكرهنا معاندي وقد ثبت باحد ابيات اخره في حقه انه عليه الصلوة
 والسلام كان قاريا على ما ذكره انشاء الله تعالى ازين عبارات ظاهرست كحديث انس ثلاث سريرة وارادوا ان
 اخبرت سئى الله عليه وسلم حج فوان جعل آدوره وسكر من با معازت و ثابت شدة با حد ابيات صحيحه وكبر في ذكره اخبرت
 سئى الله عليه واكرهتم ما رن بود وثبت حسب تصحيح العيني حدة الايمان ان الخاطب المهان في قوله البيا
 في لثنان من سبقها الى فتح القرآن بنسبة الافراد الى سيد الانس والجان صلوات الله وسلامه عليه
 والله ما اختلف للملحان من اهل الافراد الضاد والعدان والله الموفق وهو المستعان وعلامه مني بوردان
 عبارات مبسطة ثم ردوا من غير البس ثبات فرائض حج ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم با عاوية انما يسير فموره وان
 احد بن عمرو الانصاري المالكى الترمذي وشرحهم شرح صحيح مسلم كفته قوار عليه السلام من اريد ان يهل حج وعمره
 ومن اراد ان يهل حج فليهل من اراد ان يهل بغيره فليهل هذا يقضى بان انواع الاحرام ثلثة وان المكلف
 في ايها احب ان اخذ في العلماء في افضل من تلك الانواع فذ صيبك وان يوقر الى ان شرط الحج
 افضل وهو احد قول الشافعي في ذلك ابو حنيفة والثوري والقران افضل وقال احمد واصحق الشافعي
 في لقول الاخرين هل الظاهر ان التمتع افضل بسبب خلوه من الروايات فاحرام النبي صلى الله عليه
 وسلم ذريت عائشة و جابر بن عبد الله و ابو موسى ابن عمر بن عبد الله الحارثي و روى ابن عمر بن
 حصين والبراء بن عازب عن ابن الخطاب ان رضى الحج والعرة و روى ابن عمر بن الخطاب ان رضى هذة
 التي ايات القصة صاير كل يرفق الى ما هو لا يخرج عندنا انما المتصد بملاك ان عائشة اعلم بدخلة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم من غير الملو زمته طاله و لحنها وجدها في طلبها وكذلك جابر هو
 افضل الناس لحديث جعفر بن عبد الله بن ابي اسلم قال سمعت ابا عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول في الحديث

ص
 بالعبيد
 والتسبيح
 والسنة
 قبل الاحول
 عند الزكوب
 خطا الذي من
 كتاب الفناسك

ص
 باب فروع
 في احرام من
 كتاب الحج

من يعبر ما وقع فيها من نقص الدم فالعقد به لمن قال ان القران متصل ان لنا خادماً رسولاً صلى الله
 عليه وسلم عندنا من تحقيق ذلك ما ليس عند غيره اذ قد نقلنا نص النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال
 سمعت صلى الله عليه وسلم يقول لبيك مرتين وبعثني في حديثي لبلبل الذي خرج به النساء ان النبي صلى الله عليه
 وسلم قال الحق بين سالة من علمه فقال كيف صنعت فقال علمت باهداك فقال عليه السلام اني
 سمعت الصادق ع في هذا النص فقال لا شك في الجاهل عن طريق الخطاب قال سمعت رسول الله صلى
 عليه وسلم يقول اني اني لليلة ات من ربه فقال صل في هذا الحديث لبيك قبل عقر في
 ما اطرقتين من عرق التمتع فله يولي عليها لئلا يجمع احدهما انه قد اضطرب قوله فيكون عبد الله ان
 قال لبيك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجمع وحداً وتامها ان لا رواية التي قال فيها ابن عمر عرس رسول الله صلى
 عليه وسلم بالجمع قال في ثنائها ما يدل على انه سمي الامراً وتعاوى شيئاً تحقيق ذلك الذي يظهر له
 ان رواية القران بالجمع لان روايتها نقلوا الفاظ رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابته عن نفسه وعن بيته
 وغيرهم ليس كذلك ولان رواية القران يتاق الجمع بينها وبين رواية الاخران يقال ان النبي صلى الله عليه
 وسلم كان من فاعله ان يقال ان من روى انه افترجه سمع احرامه بالجمع ولم يسمع احرامه بالجمع ومن روى
 ان قران حقوق الامرين ففعلها والله اعلم في هذا استهول بعض الفقهاء من هذا الخلاف الواقع في احرامه على علم
 وتدرج مطعنا على الشريعة ناهما ان العادة قاضية بتواتره فلا يختلف فيه ولا يوجد ذلك بالاشارة
 فيقطع بكذبها وهذا لا يلتفت اليه فان ما يقتضي العادة تواتره تواتر وعلم وهو ان عليه السلام عرس
 من في الحليفة وانه نادى واحرامه عند طوله الا فاضة وهذا كله مغلق بالمغفل الحق الذي انشأه
 الجفلي في لانه هو المحسوس لهم واما احرامه فليس من الامور التي يجب تواترها لانه مرجح الى تواتر ما يطالع
 عليها الا بالاختيار منها وبالظن في الاحوال التي يدل عليها وما كان كذلك فيهم من نقل لفظة لانه سمعه
 من خلق من ما منهم من حدس من سببنا خبره او وقع له وحصل في خلقه ولذلك قلنا ان رواية من في القران
 اولى والله اعلم ان من بارت وسمعت كقرشي الكلب ثم رايته قول الامم خود ما لك تنوره مثل البارشا فيكروست
 از طاعت قول شافعي كرساني في حوت وبناتن قول كرساني في حوت وبناتن قول كرساني في حوت وبناتن قول كرساني في حوت
 قران را جمع داده با جمله تبرجيات الكبرياء وحقين ارباب ذهاب جوامع حنفية الكلب وشافعية ضللت بابت است
 حج فجاب ساله النبي صلى الله عليه وسلم انه لم يقرأه في حوت وبناتن قول كرساني في حوت وبناتن قول كرساني في حوت
 حوزة حنفية ثانياً وحنفية ثالثاً هم بان اقترا ف کرده اند وبناب امير المؤمنين عليه السلام نیز از امامت فرمود پس گفت
 چنین بر ظاهر روایات نمودن از قرآن است و طرائف نبوات و طرائف نبوات است و نیز قرآنی در فهم گفته و قول الله استقلت

لواستقبلت من امرى ما استمدت لمراسق الهدى ولجعلها عرق هذير وعلى من قال ان النبي صلى الله عليه
 وسلم امره وتمعنا ويدل على اننا امره بما احقر به خطا له وان غيره من انواع الامور الثلاثة ولم يعين له احدنا
 ناسر بل كذبة اغفال الفران على ما تقدم ثم انما امره صاحب بالتحلل ببل العرق فتوقفوا الاجل انه لم يتحلل له وحده
 بسبب استناعه وهو سوقه ثم اخبرهم انه ظهر له في ذلك الوقت ما لم يظهر له قبل ذلك من المصلحة التي
 انقضت ان يباح لهم فسخ الحج وان لم يظهر له من ذلك قبل احرامه ما ظهر له بعد احرامه حتى تطيب قلوبهم
 وتبين نفيهم من بقاء العرق في اشهر الحج ونيز قريش ورسولهم كفته قد قدنا ذكر الاختلف في فيما بعوم التنبه
 صلى الله عليه وسلم ونكنا ما يريد عليه والمختار في ذلك ما يحسن انس هذا فان النبي صلى الله عليه وسلم احسن
 فانرا لا يلتفت لعقول من قال اننا ساعد له في ضبط القضية لصفحة حينئذ لا نرى انك ذلك بقوله
 ما تقدم وننا الا صبيانا لاننا كان صغيرا حال التحلل فقد حدثت به واذا كبر متبينا فاننا لفظ
 صلى الله عليه وسلم نقل الجازم الحق المتكرر على من يظن به شيئا من ذلك فلا يحل ان يقال شئ من ذلك
 ولا نرى قد وافقه البراء بن عازب على نقل لفظ النبي صلى الله عليه وسلم الدال على قرانه اذ قال لعلي
 اني سقت الهدى وقرنت على ما حرمه النساءى وهو صحيح واتفقها حديث عن ابن الخطاب الذي
 قال فيه ان الملك تامل فقال صل في هذا العادى لمبا ليد قل عترت في تجرد وفي معنى حديث بن عمر
 الذي قال فيه انه عليه السلام هل بالعمرة ثم اهل بالحج ونيز قريش ورسولهم كفته قول ابن عمر فتع لرسول الله
 عليه وسلم في حجة الوداع بالعراق الى هذا الذي سجد هنا بن عمر انه عليه السلام تمتع بالعمرة
 في الوداع الاخرى من انافذ في اضطراب قوله بيدى على انه لم يكن عندنا من تحقيق الامور وان عندنا
 بالامر كما فعل انس على ما تقدم حيث قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لبيك بحجة عتيق
 تمام كمال تجرست كخطاب ابن عباس بن جبر بن بصحين شروخ ان وديكر صحاح رجوع ما ورده وازروايات ان هره بردا
 ونيز بركتب تعريه غفيرة كرسائل طلبه بلوم ست مثل فتح القدير وانشال ان وتوف بهر سائده ذر برتحقيقات انم
 مثل بن القدير انشال او مطلع شده ذر سعادت اطلاع برافادات اساطين شافق شيل عراقى دنوى دستلا ومبر
 وتصريحات انانم كالمثل قريش غير معال كره انرا باذره والده حنا وخر بالنسب افرد حج بانختر نموده بانو
 ابن عمر وقصود عدم مخصر خوف كابر اعلام كرام لكر فهم كلام اشان كمال نهرو نهايت سعادت مست باجاويد كين باب
 بطعن وشنج يادى نايد ونيز باين بهر بجايت از علم حديث كرازين تمام وديكر مقامات بسيار ظاهرست دم سنا
 مى زدود عوى تحقيق وتمدش حصول ملكه مقبدها در فهم سنا احاديث وادراك وفاق اسانيد وارو چنانچه در
 رساله اصول حديث گفته بايد است كراين تغيير اين علم وجميع علوم راصح من خدمت والد ماجد خود اخذ كرده است

من كتاب الحج
 فيا كره النبي
 من كتاب الحج

من كتاب الحج
 الفسخ والطلاق
 من كتاب الحج

من كتاب الحج
 ان فصل اول

یک نفر است پس اگر افراد عمره را درین برود و مقام و غیر آن دلیل انضیبت تمتع و توفان از افراد که در آنند می تواند شد غالب استدلال
 بالعمره مفروضه علی انضیبت تمتع الافراد که اینها معتاد است و اول به اول است و سخن بود و اول فعل بود و اول فعله ای است و این
 و اگر شایسته چهارم آنکه اگر این استدلال مخالف تمام شود لازم آید که حج تمتع زمره مفروضه منضمول باشد و لا یقول به اول
 العقول چه قطع حاج تمتع از عمره مفروضه افضل است و دلیل عقلی که برای ارجحیت افراد ذکر کرده درین مقام همین طرف
 چهارم است زیرا که حج تمتع با شنبه مثل است بر و و نسک یکی افعال عمره و دیگر افعال حج و در عمره مفروضه حرف یک نسک است
 و در و نسک بلا شبهه زیاده است نسبت یک نسک پس کمال محبت که مخالف تعین نیست با هم و اول
 به اول است یعنی خود ندارد و اول عقل و اولش است بر و شنبه هر چه میخواهد بر زبان می آید و عجب تر آنست که اول مخالف است
 با اینهمه جلالت سهارت که مستعدین از عمر آن دارند بمره قضا و عمره جلوه استدلال بر تضییع افراد نموده و بطلان این
 استدلال که علیه ابطال است ذریافته و هیچ حاصلی چنین حرف و ای و یک یک بر زبان نمی تواند آورد که با مقتضای
 آنحضرت بر عمره درین دو مقام استدلال بر ترجیح افراد کند و مرد و عاقل را و اشکال آن اندک تا عمل میاید نمود و معذور
 عذر عقول این حضرات باید دریافت که چندان بهوش و حواس کم ساخته کلمات بی ربط بسری و نهند چنانکه دلیل عقل
 اگر صحیح شود لازم آید که عمره مفروضه از جمیع انواع حج متعاکان و تراناد افراد افضل و ارجح باشد زیرا که جناب رسالت
 صلی الله علیه و سلم درین برود و مقام انکسار صرف عمره مفروضه و هیچ نوعی از انواع حج بعمل نآورد پس اگر اقتضای آنحضرت
 بر عمره باث رجحیت تمتع و بجز نمی غلط است ارجح تمتع باشد لازم آید که این اقتضای آنحضرت نسبت بر رجحیت مضبوط
 حج سطلق جمیع انواع کرده و درین ازین اساسا بر کرده و اول نه اول ابطال لائقین و هم لارکان الشیخ ائمتین و اول
 همین ششم آنکه کاش مخالف برین مقام رجوع صحیح خود می آورد و می دریافت که روایات صحیح که شنیدست
 بر ذکر عمره قضا و عمره جلوه نمود و دلیل ظاهر و برهان با هرست بر آنکه حج آنحضرت حج افراد نبود بلکه قرآن بود بخار
 و حج صحیح گفته بآب اکرم الله تعالی علیه سلم حد ثنا قدیمه تناجرین من منصوب عن مجاهد قال دخلت
 انما و عمره و بن لادن بنیر المسجد فاذا عبد الله بن عمر قال لی حجرت عائشة فاذا اناس یصلون فی المسجد صلوات
 الصلوات فی صلوات من صلواتهم فقال بدعتهم قال له که اعمیر النبی صلی الله علیه و سلم قال ابرع احدی من
 فی حرم فکرمنا ان نزل علیه قال و معنا استناب ما کشفه ام المؤمنین فی الحجرت فقال عذرة یا اما ایة الملقی
 الا فحین ما یقول ابو عبد الله من قال ما یقولی قال یقول ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعمیر الایم
 عرت احدی من فی حرم قالت بن عمر ان الله اباع لادن من ما اعمیر معتمرا لا هو شاهد و ما اعمیر
 حجی قط و نیز در صحیح بخاری ذکر است حله فاما حسان بن حستان ثنا هم عن قتادة سالت انساکم
 النبوی صلی الله علیه و سلم قال و باع عمره لادن بیتیة فی ذی القعدة حیث صدق المشکون و عمرت من العام

متن کتاب

عمره صحیح
اعمیر النبی
من کتاب

في ذي القعدة حيث صلحهم وهم في الجبل ثم اذ قسم غنيمته اربع حنين قلت ارجح قال واحدة حد ثنا ابن ابي اسيد
 هشام بن عبد الملك ثناهم عن قتادة سالت نسا فقال اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم حيث مروى
 ومن لقابل عرفه الحد بيته وعمر في ذي القعدة وعمر بن الخطاب حجة حد شاهد بن خالد ثناهم وقال ارجح
 عمر في ذي القعدة الا القاع مع حجة وعمر من الحد بيته ومن العام المقبل من الجبل في حيث
 قسم غنم حنين وعمر مع حجة وروى محمد بن اسحق بن عمار في حديثه ثناهم قال ما هما قال ثنا قتادة ان
 انس بن ابي راس الله صلى الله عليه وسلم اعتمر في ذي القعدة الا القاع مع حجة وعمر من الحد بيته
 اذ من الحد بيته في ذي القعدة وعمر من العام المقبل في ذي القعدة وعمر من الجبل في حيث قسم غنم
 حنين في ذي القعدة وعمر مع حجة وروى محمد بن اسحق بن عمار في حديثه ثناهم قال ما هما قال ثنا قتادة ان
 بجاهد قال دخلت نا وعمر بن ابي اسيد في المسجد فاذا عبد بن عمر حيا الله منه جالس في الحجر عائشة
 عنهما والناس يصلون الضحى في المسجد فسالنا عن صلواتهم فقال بدعة فقال له عمرو بن ابي عبد الله
 كراعتن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اربع ارجح من في حجب فكريضا ان تكذبه ونزل عليه
 استنان عائشة حيا الله عنهما في الحجر فقال عمرو بن ابي اسيد يا ابا القاسم اني اراي ما يقول ابو عبد
 فقالت ما يقول قال يقول اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم اربع ارجح من في حجب فقالت رحم الله ابا
 عبد الرحمن ما اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم الا وهو معه وما اعتمر حجب قط وارجح حجب
 وشرح روايت عائشة وابن عمر روايت اسكتة والشهو من عائشة انه كان مغرا واحدا يشترط ان كان
 فاننا وكذا ابن عمر نكر على امر كونه قارنا مع حديثه هذا يدل على ان كان قارنا لا يتركه نقله
 جد حجة فلم يبق الا ان اعتمر حجة ذلك يمكن مقتضاها عند من ذلك يكون ساق العمد واخراج
 ابن بلال الى تاويل ما وقع من عائشة وابن عمر هذا فقال انا يجوز نسبة الامر الى اربعة اليه باعتبار ان القارنا
 بها وعلت جفزة لا انصلا الله عليه وسلم اعتمرها بنفسه من تامل ما تقدم من الجمع استغنى عن هذا التاويل
 العسفي زوي وشرح محمد بن اسيد عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعتمر النبي صلى الله
 عليه وسلم اربع ارجح من في ذي القعدة الا القاع مع حجة وعمر من الحد بيته في ذي القعدة وعمر من العام المقبل
 في ذي القعدة وعمر من الجبل في حيث قسم غنم حنين في ذي القعدة وعمر مع حجة في الرواية التي
 حجة واحدة واعتمر اربع ارجح من في ذي القعدة في رواية ابن عمر ارجح من في حجب انكرت
 ذلك وقالت لم يعتمر النبي صلى الله عليه وسلم قط في حجب فالجواب من رواية ابن عمر انها قارنا على ارجح
 عمرو كانت حد من في ذي القعدة عام الحد بيته سنة ست من الهجرة وحدوا فيها فقال ابو حنيفة لم

ابن اسيد

ابن اسيد

ابن اسيد

ابن اسيد

لهم عز وجل الثانية في ذي القعدة وهي سنة سبع وهي سنة القضاء والثالثة في ذي القعدة سنة ثمان
 وهي عام الفتح والرابعة مع حجة وكان حرامها في ذي القعدة واما قوله ان في الحج ما هو لغيره
 ان واحد من في حجة انكرته عائشة وسكت ابن عمر بن الخطاب في ذلك لعلماء هذا يدل على انما شقته
 عليه ونسوا شق هذا سكت من لانها على عائشة ومن جعلها بالكلية فهذا الذي ذكره في
 الذي يتعين المصلي عليه واما القاضى عياض فقال ذكر ان في العمرة الاربعة كانت مع حجة فدل
 على انه كان قارنا قال وانه كثير من الصحابة قال وقد قلنا ان الصبح ان النبي صلى الله عليه وسلم
 كان مضرا بهذا يريد قول النبي صلى الله عليه وسلم ان الصبح ثلث عمره قال ولا يعلم
 النبي صلى الله عليه وسلم اعتقادا ما ذكرنا قال واعتمد مالك في الموطأ على انهن ثلث عمره هذا
 كلام القاضى وهو قول ضعيف بل باطل الصبح ان النبي صلى الله عليه وسلم اعتمر اربع كل صبح
 بدين عرف النبي صلى الله عليه وسلم انما يتفضل به في حجة ودايتها بغير حرام واما قوله ان النبي صلى الله
 وسلم كان في حجة الوداع مضرا الا قارنا فليس كما قال بل الصبح ان النبي صلى الله عليه وسلم كان مضرا
 في اول احرام ثم احرم بالعمرة فصار قارنا كما لا بد من هذا الثاني بل اما الحج فلهذا وازد يقول
 تفصيلت فواد هر يك حج وعمره معلوم می شود که احرام هر يك سفر برای اداى هر يك چون جدا باشد
 تصافح سنات حاصل خواهد شد پس نه نقل شادوست ست و نه نقل شمار با و افادات فرزند سراسر
 لغو و خطا همه و اى و بى اصل و باور هوا و حقیقت این استدلال عقلی دلیل ابطال عقل است بچند وجه
 اول انکه از عبارت ابن حجر و فتح الباری ظاهر میشود که تردید در حج افراد که عمره در آن واقع نشود
 و قاضی حسین متولی که از ائمه سفیه اند نیز چنین افراد را افضل میداند حال آنکه بر ظاهر است که در حج تمتع
 که در آن عمره قبل حج بجای آید اعمال اکثر است نسبت حج تنها پس تمتع اش و همب باشد ازین افراد
 و عقلا بر حج تمتع بر افراد ثابت شد و دلیل مخالف بر او معلوم است و مطلوب از این حج مستح و فرجه
 شرح صحیح بخاری گفته قال النوفی الصواب لذي تقدمه انه صلى الله عليه وسلم كان قارنا
 و يقول انه صلى الله عليه وسلم لم يعتمر في تلك السنة بل حج ولا شك ان القرآن افضل
 من الاقوال الذي لا يعتمر في سنة عندنا و لا يقول احد ان الحج وحده افضل من القرآن هكذا
 قال والمخالف ثابت قديما وحديثا ما حدنا به الثالث عن عمر بن الخطاب قال اتهم بكهكهم ولعمركم انتم تشتمون
 كل منهما سفرا عن ابن مسعود نحو اخرجه ابن ابي شيبة وغيره واما حديثا فقد صرح
 حسين والمتولي بتصح الاداء ولو لم يعتمر في تلك السنة ازین عبارت ظاهر است که این حج

صحت
 بار تمتع
 والادوات
 والا فزاد
 من كتاب
 المناسل

بطمان دعوی نمودی که نفی قول احمدی با فضیلت حج تنها از قرآن گرفته بود و حج خلاف قیاد و حدیث ثابت کرده و در
دعوی وقوع خلاف قیاد حدیث عمر و شاهزادگان آمده پس ثابت شد که حسب قیاد و مستطانی عمر حج افراد را که بجز
آن عمره واقع نشود و فضل بیست از انواع دیگر و همچنین فاضل حسین و متولی قائل اند بر حج افراد که عمره بجز
آن واقع نشود و علاوه بر آن حج است که چنین افراد و حج است از قرآن و تمتع برود و درین برود قسم عملی از
و دو قسم اگر دو حج بود حج تمتع بهتر از زیادت سفر متواتر شد چه دانستی که اراقت دم از افضل عمل حج
پس در حج افراد سفر زیاده باشد لکن چون از هر بی ثباتی است لهذا اقدام تمتع نمی تواند شد و حج تمتع
نادرست باب ماجاء فی فضل التلبیة و الصحاح ثنا محمد بن صالح بن ابی نذیر یک و ثنا اسحق بن
ابن منصور بن ابی نذیر یک عن الصادق بن عثمان عن محمد بن المنکدر عن عبد الرحمن بن یزید عن
عن ابی بکر الصدیق ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ای الحج افضل قال الحج والتج و در جواب
سأید ابرهیمه قالیف ابوالموید محمد بن محمود الخوارزمی مذکور است ابو حنیفة من قیس بن مسلم عن
طارق بن شهاب عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الحج التبع
والتبع الحج سبوح انک حسب تیریمات از و اساطین سید بعض اعمال سید بعض اعمال شاقه مستصحب افضل
پس هر چه بزیادت استدل بر فضیلت نتوان کرد و علامه ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث قال
عائشة یا رسول الله ۳ یصلد المناس بقسکین اصدر بفساک فقیل لها انظری فاذا ظهرت
فاخرجی الی الذنیم هاهلی ثم ائتیا یکان کذا و لکنها علی قدما نفضک او نصبک گفته قال لا ادری
ظاهر الحدیث ان الثواب الفضل فی العبادة و کثیره اکثره النصب النفقة و هو كما قال لکن ایس
ذلك بمطرح و قد یکون بعض العبادة اخف من بعض و ای اکثر فضلاً و قولاً بالانسیة الی ان
کیفایم لیلته القدر بالنسبة لقیام لیالی رمضان غیرها و بالنسبة لکیان کصلو حج کعبین فی
الحرام بالنسبة لصلو کرات فی غیره و بالنسبة الی شرف العبادة المالیة و البدنیة کصلو حج
بالنسبة الی اکثر من عمره و کما انها ادا طویل من قرانه تا و موقوف من صلوة التائذله و کما هم
من الزکوة بالنسبة الی اکثر من المنطق اشار الی ذلك ابن عبدالسلام و القول من قال و قد كانت
الصلوة قرعین الی الله صلی الله علیه و سلم و هی شاقه علی غیره مع مشقتها ایست مساویة لصلو
مطلقاً و لتمام چهارم اگر بوزر و در عاقبتی استاد ابن حجر عسقلانی در شرح حکام و از خود گفته قال ان قول
فی المغنی و فی حج مد صیغ فی التمتع المقصر انما یاتی بالحج و حده ان ما عن عمره من التمتع فمختلف
فی اجازتها من عمره الاسلام و كذلك اختلف فی اجزاء عمره الطران و اختلاف فی اجزائه التمتع من الحج

ص ۱۳۳
من ابواب الحج

ص ۱۵۳
الفصل
من ابواب الحج
فی الحج

ص ۱۵۳
مد ابان حج
علیه نظر
من ابواب الحج

ص
من ابواب الحج
فی الحج

عن الحج والعمرة جميعا صحيح الكرمي صحيح بخاري نوكرت باب السفر قطعة من العذاب حدثنا عبد الله بن مسلمة
 ثنا مالك عن سمي عن ابي صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السفر قطعة من العذاب
 يمنع احدكم طعامه شرابه ونومه فاذا قضى نهمته فليجعل الى اهله وابنه رجلا يرتفع الباري كفته قوله يمنع
 احدكم كما انه فصله عاقبله بيا نال ذلك بطريق الاستيناف كالجواب لمن قال لو كان كذلك فقال
 يمنع احدكم نومه الى اخره اى وجه الشبه لا اشتال على المشقة وقد ورد التعليل غير ما يترى سعيد
 المقبري ولفظه السفر قطعة من العذاب لان الرجل يشغل فيمن صلواته وصيامه فذكر الحديث
 والمراد بالمنع في الاشياء المذكورة منع كالهال ااصلاها وقد وقع عند الطبراني بلفظ لا يتهاون احدكم
 نومه ولا طعامه ولا شرابه في حديث ابن عمر بن عبد الله بن عدي وان ليس له دواء الا سيرة السير
 ويزور رقع الباري كفته قوله فليجعل الى اهله في رواية عتيق وسعيد المقبري فليجعل الرجوع الى اهله
 في رواية ابي مصعب فليجعل الكثرة الى اهله في حديث عائشة فليجعل الرجل الى اهله
 فانما عظم الامور قال ابن عبد البر في بعض الضعفاء عن مالك وايقظ لاهله هديه وان اخذ
 الاجمل يعني حجر الزناد قال وعي ن يادته منكروته في الحديث كراهة التغرب عن الاهل غير حاجة
 واستحباب استجمال الرجوع ولا سيما من يخشى الضيعة بالغيبة ولما في الاقامة في الاهل من ارا
 العينة على صلاح الدين والدنيا ولما في الاقامة من تحصيل الجماعات والقوى على العبادات
 سفر قطعه رذاب بائس وانع كال ساوه لا افضل اعلمت كرو ووقامت راحت معينه بر علاج دين وروايات
 تحصيل امانات وتوثق بعبادات حاصل شود پس ببارين نعد و سفر سلم فضليت افرا و كرو و ششم كرمي جمع
 ابطال بدعت و جهالت اهل كفر و مشلات و انعام انا ف ارباب با ايت و انما ف تتحقق است ككسب
 روايات ايرسنية اهل با ايت عمره را در شهر حج از افر مجوز ميستند و چون ابطال رسوم با ايت و انعام
 ارباب كفر از اهل عبادات و اعظم مشوبات است لهذا كرمي جمع با و نصف نهيته و عمل افضل با تدار او و عجب
 علامه ابن الجوزي و رقع القدر كفته و المقصد بله حاي بالخصصة فيما يري القران خصته لوضع تقي قول
 الباهلية العمرة في شهر الحج من افر الفجر فكان تجويد الشرح اياها في شهر الحج حينئذ حتى لا يحتاج
 الى وقت آخر البتة خصته اسقاط فكان افضل فان خصته لا سقاط هو العمرة في هذه الشريعة
 حيث كان نفاذ الشرح المطلوب خصته و اقل ما في الباب ان يكون افضل لان في فعله بعد الشرح
 المطلوب انما هو فرض المطلوب فرضه و هو توى فاذا كان القبول من مجرد امتقاد حقيقته
 وعدم فعله وهذا من الخصص سيما و كمن في هذا الشرح من فضل الله تعالى مثلا اذا تتبع الاحول ولا

صحيح
 الكرمي
 صحيح بخاري

افق اوله با الله العلی العظیم ازین مبات ظاهرت که چون حج قران نسخه طریقه علویه از قرآن است می باشد
 که فریضت و واجب باشد اقل باقی ایجاب گفت که فضل باشد زیرا که بفضل قران تفریح شرع مطلوب لانههار و رقص
 طریقه مطلوب تبار نفس متحقق است و عمل نیز از انوی است و از او مانع قبول از بر او عقاب و حجت شرع و عدم فعل آن و
 این امر از جمله خصوصیات است بفضل متعالی امثال آن در شیخ بسیار است و تبرعین متعنی نیست در چنین ظاهر
 که متعنی هم مثل قرانست و نفسی قول با هیبت این تفریح بعینه و آن هم باری باشد و از آنکه با عقده به قسم آنکه بر حساب این تفریح
 نسخ باشد شاق بود که باین رسوم با هیبت بود و در بعضی حالات ایشان گرفتار آنکه ترود و قبول آن نموده و قول
 حضرت را در تکرار ندانند پس ظاهر شد که این تفریح صحابشاق و ناگوار بود و ایشان را فراد و وصف شقیقت آن در حدیث
 سهل بود و چون ایشان شقیقت قلبی افضل است از شقیقت بدنی لهذا متعنی با وصف انقیضت آن افضل باشد و شقیقت بدنی
 صحیح المظهر الشاه و در کماله انسانی که معاد و مناقب و از طبقات الیه که برسدی و طبقات است و در آن ظاهر بشهر
 و در متعنی قول این صاحب گفته و کمال القوی شوق ملیم با این ایه حتمه قالوا تطلق الی معنی ثالثا ذکر کثیره منشی
 بخله علیه السلام ما دخلهم من الاضطراب و کما یمن ان ینکظم الشیطان فقال الاستقبلت و ضالون
 صد و هم و ایشاد الی ان الفضیلة کما فی الامتثال با من و اظهار اللذی فی معنی و تقسم به هم اگر چه
 انضیلت تمتع با شاد و خود جناب سالتاب علی الله علیه و سلم و انضیلت قران با حقیا و حضرت ظاهر گردید
 سفویلت از او حقا و قطعا ثابت شد و بعد نبوت مفضولیت از او از نیست سنیة تثبت بذکر دلیل عقل
 و دلیل بر عقلی است و در حدیث نیز در معنی در شرح حدیث صحابه گفته قال ابن النخعی است
 ثبت الخیر و اصله من الاصل کما یحتاج الیه عرضه علی اصل اخر لان ان و انفة هذا لویان خالفه لایح
 مع احد هما لان من الخیر القیاس هو مردود با اتفاق فان التسنده مقدمه علی القیاس بلا خلاف
 و ابو زرعه و اقی و در شرح احکام در مقام جواب چه اول از وجود اثبات مخالفت حدیث صحابه تبعیه اسرار
 معلومه که مخالفین این نیز ذکر می کنند گفته و قال النوی فی شرح مسلم اجاب الجمهور عن هذا بان
 التسنه اذا وردت لا یستثنی علیها بالمعقول فهم انکه حضرت خفیه که مخاطب بقیعت شان باطنه
 در سبب ختم تکمیل گردیده و بر کثرت شان نازیده و بجهت خفیه و غیر ایشان قران را از افراد فضل میدهند
 زیرا هرست که قران مثل تمتع است در عدم لزوم تعدد سفر و سفری بود و اسکنین در سفر و در حلقه پس بر حوایک
 از طرف خفیه و غیر ایشان در علم نبوت انضیلت هم از قران کاتبی خواهد شد بان جواب از طرف الحق تعالی
 خواهد کرد و در بعضی موارد استدلال مخاطب و اسلاف او بر آن لایق علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل البصری فی الامتثال
 در بیان گفته العرفان افضل من التمتع کما اخبره قال الشافعی رحمه الله اخبره ان فضل و قال مالک

بنا
من کتاب
الحج

ص
بارک
للایم
ان
فضل
و القیاس
و کما یفعل
من کتاب
القیاس

ص
الحق
الشافعی
من کتاب
القیاس

ص
القران
من کتاب

مالک التمتع افضل من لقران لان ذكره في القران ولا ذكر القران فيه للشا في رحمة الله قوله بل لیس
 القران خصته بل ان في الافراد زيادة التلبية والشعر المعلق ولنا قوله عليه السلام يا ال محمد اصلوا
 بحجة و عبرة منا لان في جميعا بين العبادتين فاشبه الصوم والعبادة في سبيل الله تعالى
 وعلق التلبية في خصوص الحج والسفر غير مقصود والمعلق يخرج عن العبادات فلا ترجيح باذكر المقصد
 يا في نفق قوله اهل الجاهلية ان العترة في اشراج من النجوم والمقران ذكر في القران لان المراد من قوله
 تعالى واتموا الحج والعترة مما من ويرة اهلها على ارضنا من قبل الحج وقوله عز وجل انهم من رزق القدير
 قوله والتلبية لا بد من ترجيح الافراد بزيادة التلبية والسفر ط الحلق فقال التلبية في خصوص الحج لا
 يلزم زيادتها في الافراد على القران لانها في خصوص الحج لا مقدر لعل شك قد منها فيجوز زيادة
 من قرن على من افرد كما يجوز قلبه والسفر غير مقصود الا للتسك في حق نفسه غير عبادة وان كان
 قد يصير عبادة بنية التسك به فلا يعبدان يعتبر نفس التسك الذي هو قول سفر افضل من الا
 سفر بخصوصية فإذ عرهما الشارع فان ظهورنا عليها والاحكامنا بالافضلية تعبد وقد علمنا الافضلية
 بالعلم بان فرق الطهور ان لم يكن لعبادة الله تعالى هذه العبادة الواجبة التي لا تقع في عمره الا في
 الاكل وجه فيها والمعلق خروج من العبادات فلا يجوز ان يادته بالتكثير بزيادة افضلية ما لم يتكرد
 فيه كما قلنا في اقبله والمقصود ما جرى اى بالخصه فيا من القران خصه لوقوع نفق قول الجاهلية
 الى انهما سبق آفا ويزان الهمام رزق القدير گفته توله والمقران ذكر في القران جواب عن قول مالك التمتع
 ذكر في القران وهو قوله تعالى واتموا الحج والعترة لله على ما رينا من قول ابن مسعود رما اناهما
 ان حرم بهما من ويرة اهلك وعلى ما قد مناه من الحار فية نفس في كوالتمتع ذكر القران لان في وقوع منه
 فذكره ذكر كل من نواعه ضمنا وقوله تعالى فمن تمتع بالعترة الى الحج على هذا معناه من رزق بالعترة في وقت
 الحج تزفعا نية الحج وتمامه متعالمنا فلنا انها كانت ممنوعة عند اهل الجاهلية في شهر الحج تعظيما للحج
 بان لا يشركه احد في وقت شئ فلما اباحها العزير بل جل له كان توسعة وتيسير المانية من سقاط
 مائة سفر اخر وصبر الى ان ينفضي وقت الحج فكان لا في به متمعا بنعمة الرفق به في وقت احد ما
 ازين عادات بدو حج قائم ظاهرست كقران اقتلست از افراد ووجه ترجيح افراد محتمل وظاهر الفساد وتفسيل
 قران وتمتع موجب تمتع سمعت وسمان از وسمان است پس تعدو سفر وافر اول قسليت ان نفق
 شد ويزان ظاهرست كروايت اماهما ان حرم بهما من ويرة اهلك لعل قرانست پس از من ما هم بلهنا

میں
نشان
سابق

سند مخاطب بان برتر حج افراد بنهات و غیره است اما آنچه گفته چنانچه در استنباب وضو می آید

بر نماز رفق مسجد برای هر نماز ذکر کرده اند پس باید دانست که از فضیلت وضو برای هر نماز بر عدم وضو برای هر نماز در رفق
 مسجدی هر نماز از فضیلت حج افراد برج متع ثابت نمی تواند شد که در هر دو مقام فرق بین است بوجه مدبره اول
 بلکه از فضیلت حج متع افراد دوران باشد و بنابر رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده و هرگز از فضیلت ترک وضو
 برای هر نماز رفق مسجد بر هر نماز هیچ مدعی لاهر ائمه و اشاره ثابت نشده و دوم آنکه از فضیلت حج متع امام چهارم
 که یکی از ارکان اربعه اسلام است و اتباع احمد و جمعی از صحابه تابعین تا مکه از بخلاف ترک وضو برای هر نماز ترک
 رفق مسجد بر هر نماز که با فضیلت آن از حکم آن کس قائل شده معلوم آنکه در حج متع دوران وارد شده و جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن تاکید شدید فرموده و بر ترک فعل آن در سببها و تلبیث صحابه در اتمثال بر آن
 غضب فرموده بخلاف ترک وضو برای هر نماز ترک رفق مسجد بر هر نماز چهارم آنکه جمعی از ائمه سنیّه بوجوب استقامت
 بسوی حج متع و صورت احرام حج افراد قائل شده اند بخلاف ترک وضو برای هر نماز ترک رفق مسجد بر هر نماز
 که کسی از علماء بوجوب آن قائل نشده است چه آنکه در بسیاری حج متع ابطال برعت اهل کفر فراموش آنان نشان تحقیق است
 اگر توجیح آن بر افراد باین سبب باوصف شقیّت افراد من حیث الععل کرده شود موافق مکتب است بخلاف ترک وضو برای
 هر نماز ترک رفق مسجد بر هر نماز که در آن اصلا این مکتب تحقیق نمی شود ششم آنکه چون بر صحابه نیز اختیار متع
 علیا شاق بود و جناب افراد باوصف شدت عمل آن سهل بود پس در حقیقت متع اشق باشد نسبت افراد
 و ظاهراست که ایشان شقیّت علی افضل است از شقیّت مدنی و غیر این وجوه دیگر دلالت بر بطلان این تمسک دارد
 که از مسبق ظاهر است اما آنچه گفته اند بجز آن نبی کرده و آنرا تجویز نمود و متع الحج یعنی دیگر است یعنی فسح
 حج بسوی عروه و خروج از احرام حج بافعال عروه بی ضرورت پس هر نبی طاعتی در فسح حج و انکار فی او از متع
 و حقیقت کند یک بلاف و مشایخ اسلام خودست و دلایل آنکه بر نبی عزرا حج متع سابقا شنیدید که حج متع
 اصلا بهره از کتب نیست و روایات خود ندارد و باز کردن کبر و فرود مقابله الهی می افروزد و لطیف تر آنست که
 مخاطب از تکریم نام اعظم سبحان هم نبی برسد که او نیز در سند خود نبی عزرا حج متع روایت کرده ابوالموید محمد بن
 انوار زری رابع سائید ابو حنیفه گفته ابو حنیفه عن حماد عن ابراهیم انه قال انما نبی عن ابن الخطاب عن المتعه
 و لهینه عن الطران ازین روایت ظاهر است که عربین الخطاب از متع الحج نبی کرده و چون سه را سحران قرآن گردانید
 نهادم از آن متع باشد در فسح حج و نیز ابوالموید غوازمی در جامع سائید ابو حنیفه گفته ابو حنیفه عن حماد عن ابن
 انه قال بینا عن ابن الخطاب و اذ فی بعض فوات اذا بصیر جبل یقطر لسه طیبا فقال و بلاک الحور شعش
 اغبر فقال اهملت بالعمه مضیخه ثم دتمت مکه و معی اهلی فخللت من عرقه و احدثت من الطیب
 من اهلی حتی انا کان غدا لایزود یاهلک بالبحر فظن عمر ان الرجل صدقه نکف عنده تا کان الی

بالتسليم والطيب بالاسم فغير من متعة الحج ثم قال والله اني خلقت بينكم وبين متعة الحج الا انتم
ان تضاجروا من تحت الاشرار يعرفات ثم تروى عن جلال ابن رويث دولت مريجه انكم عزتمت عنى كوفه
وعلى ان يرفس حج اسكاني نذر وجران كسبب ما ظله حال او خلافتاب نهي از متعة الحج كوفه حج عزتمت بعل آورده
يعنى اوله عمره بجا آورده و بعد اسلال از ان اهل حج نموده و در ايهو التمتع و خلافتاب نهي از كسب با ناسند شاستند
و باين سبب از متعة الحج نموده پس در مورد از متعة الحج عين تمتع باشد از متعة حج و نيز تحليل تحليل خلافتاب نهي
مشاجعت ناستحت اوله كسب حج الا شتر اكست پس بيارب تروى تمتع و تمتع حج برود و نهي عنه باشد و سابقا
اين روايت از زواهد احاديث منقول شده و در ان مذکورست قال فى قدمت متفقاً كان على اهلها انما است
اليق فقال عمر عند ذلك لا تمتنعوا فى هذا الايام و اين بحديث در نهي از تمتع و قول عمر در اين روايت تا
و رخصت فى التمتع لم يرسو بين فى الاواك مريحيست و راك مريحيست و تمتع نميداد و ان دليل و رخصت
بر اكنه نهي و از تمتع نهي تخريم بود نهي تنزيه بود و صورت نهي تنزيه نهي فتاح ترخيص انم نهي آيد حاله كذا كذا لعله لوم على ما
مترح بالنهاه كذا فى المصنف و غيره و دولت و ادرا بر امتناع ترخيص ابن و زنهان هم سبب ثابت مجزى هون زنهات نهاه
در مجازفت و عدوان نما رخصت و ايت منع عزمتة الحج نموده و بر تقدیر تسليم ادماى اسكان سماع عز از جناب رسالت
سلي الله عليه و آله و سلم خبرى را نفاز نهاد و چنانچه گفته متعة الحج وجودها العلماء و ذهاب اليه و لم يقصر المنع
و لم يصح منه عزاية فى منها و اذ فتح فيمكن ان يكون مع من رسول الله صلى الله عليه وسلم شتا و الملك
المختلف هذا لا خلاف من على المجتهدين انتهى و اين بقولى است كه تا مخرج از ان فرود و الله كذا كذا
و اوقات ابره سنيه كه دولت بر منع عز از متعة الحج نايه سابقا و انفا شنيدى تا تروى و الا لكمار لا يصدر الا من بهوت
تا و افشار تا اما ادماى اسكان سماع عز از جناب رسالت خبرى را پس بر ظاهر است كه مجرد اسكان كارى نهي كذا
مخبرين تجزى من اسكان حجت بكار نهي آيد چه بنا برين فاصه و زنا و قه را هم ميرسد كه در ابطال احكام شريعت تسك
شود مجس اسكان دگونيد كه ممكن است كه بعضى همان خلاف احكام شريعت از جناب رسالت صلى الله عليه و آله
و سلم شنيدند باشد پس حكم خلاف آن جائز باشد و اما آنچه گفته كه مسائل مختلف فيها اعتراض نيباشد
و در ان بر مجتهدين پس مدغمست باينكه جز از متعة الحج باجماع علمائى سنيه ثابت است ادماى اختلاف
و در ان كذب محض و پيمان حجت است و مع هذا عرض ثابت مخالفت عمر با حكم جناب رسالت صلى الله عليه و آله
و سلم است كه جز از تمتع از ارشاد و منحصر ثابت شده و وجه و ايتى در منع آن ناز انحضرت صحيح شده منع آن
انجم باطل و ايتى عرض است خواه كسى از ابرهست منع متعة الحج كند خواه كند خواه و از طوائف ائمت كه ترجيح
هم از ثبوت منع عز تمتع را بر از زوده و حديث صحيح مسلم را بفتح حج كشيده بخلافات غريب مسلم كرده

ص

چنانچه در نهيم و شرح قول عرفه قلت ان النبي صلى الله عليه وسلم قولا واحدا ولكن كرميت ان يظنوا امرين في الابرار
 ثم رد سخن في الرجوع نظر در سهيم و قوله قد فعله النبي صلى الله عليه وسلم و اجاب بانه في نسخ الحج في العرفه
 الى النبي صلى الله عليه وسلم حكيم لانه امر بفعله و اعتل له بقوله كرميت ان يظنوا بهن سرسرين فاولا
 ايضا نذكر ان يظنوا من جهيم بالضعف المذكور في طيغوا نساء هم قبل تام الحج الذي كانوا امروا به ولا يظنوا
 امر الذي جعل الله الحق على لسانه قلبه انه منع ما حذر من سوا الله صلى الله عليه وسلم بالذي المصلحة
 فان ذلك ظن من امر عرفه و لانهم استدلاله المذكور في الحديث و انما اعتك صلى الله عنه بقوله
 لا تمس الحج و العرفه ففهم ان من تلبس بشيء منها و جعل عليه اثمائه ثم ظهر له ان ما امر به النبي صلى الله
 عليه وسلم احبارة قضية معينة مخصوص على ما ذكرنا و فيما تقدم فمقتضى خصوصية ذلك و انك تهم
 طلق الكل هيته و هو يريد بها التحريم و جنب لفظ التحريم لانه اذا اول الية جهاد و هذه طيفه
 اجابه الائمة الا ان لا يكون الشافعي كثيرا ما يقول ان كذا و هم يريدون التحريم و هذا منهم حرف و حد
 من قوله تعالى و لا تقولوا للمنافقين الكذب هذا اجل و هذا احرام ازين ميات ظاهرست ك
 قرعبي اين من غير شرح جازا ختمه و ارتعلق ان تمتع باساخته و تاويل فعله بانكسر او ازان امر فعلت ست و
 باكه خود قرعبي تاويل نسبت تمتع را بنجاب رسالت صلى الله عليه و سلم جعل ان براون تمتع رد نموده و
 در نهيم و شرح قول ابن عمر تمتع رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجة الوداع گفته ثم اعلم ان كل الرجل
 الذي يرد و احرام النبي صلى الله عليه وسلم ليس منهم من قال انه عليه السلام حل من احرامه ذلك حتى فرغ من عمل
 الحج و ان كان قد طلق لفظ تمتع بل قد قال ابن عمر في هذا الحديث انه عليه السلام بك بالعرفه ثم اهل بالحج و امر
 يقول ان حل من عرفه بل قد قال في حق الحديث بعد ان فرغ من طواف التعميم انه عليه السلام لم
 يصل من شيء حره عليه حتى قضى حجه و هذا من شأنه ان يكون مقتضا فتعين تاويل قوله تمتع و سيق
 صلى الله عليه وسلم فيقول ان يكون معناه و ان لان الطائفة يتفرقوا باسقاط احرام العيدين و هو ان
 يدل عليه قوله بعد هذا فاهل بالتمتع ثم اهل بالحج و يحصل ان يكون معناه انه عليه السلام لما اذن
 المتع ايضا فاهل فيه بعد و طائفة من حرم مستلاني نيز تاويل بن بطال نسبت عمره را بوجوب رسالت صلى
 عليه و سلم بانك نسبت اين عمره بانحضرت بانحضرت را بوجوب تمتع استردم تا بان رد نموده و تا تاويل استسلف
 نسيده چنانچه در شرح احوال حديث مدد غزالي انحضرت صلى الله عليه و سلم گفته و المشهور عن
 انه كان عرفه و احد شيئا يشعرا به كان فارسا و كذا ابن عمر انكر على انس كونه قاتل مع احد من بني
 علي بن ابي طالب و كان قاتلا له لم يقل انما عرفه فله سيق الا انما تمتع حجه اذ لم يكن مقتضا لانه لعقد من

اياك
 يا اهل
 من قاتل

ص
 بالصدى
 لفتاوى

ص
 باب
 اعتراف
 سواد
 المصنف

اعتد بر من لکن بکنه سابق لصدک و احتجاج ابن بطلال الی نادیل مایع عن عائشة و ابن عمر ههنا فقال انما
 جین نسبتة لعمرا الی بعده الیه باعتبار انما الناس بها و عملت بحضرت ه لانه صلی الله علیه و سلم اعتمدها
 بنفسه و من تأمل ما تقدم من الملح استغنی عن هذا التاویل المتصف عطاء ابن القیم زین و ادیل زایر نسبتة
 بکار از اسوش و جب نسبتة چنانچه در زاد و مها و گفته و من العجا انهم بقولون فی قول ابن عمر متع رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بالعمرا الی الملح مستحکم منع صحابه فاضا الفاعل الیه لا مرع به الخ و علاه برین بر ظاہرست که تعلیلی که
 ملاحظه کتاب برای منع خود ذکر فرموده در حج تمتع هم موجود است یعنی در ملی نسبتا قبل تمام حج و قطع تطهیر از نادوات و
 روایات صحیحیه و ادله بر منع عزرائق قبل این شنیدی پس منحصرا برین تطهیر کاری نمی کشاید مآری شنیدی نسبتا
 ملعن البتة می نماید چنانچه قول او در این سخن عمل مر الخ ظاهرست که منع تمتع را برای وصلحت خلاف حق و منافق طریقه
 رشاد است و چون بجهاد منع حج را تمتع حسب و ایات و افادات ائمه محققین و اساطین دین سنیه ثابت گردید
 ظاهر شد که عزرائق در صواب بر اهل و در مرتزقه و منافق و منافقین است تا صلی الله علیه و سلم نبایت قصوی
 رسانیده منع تجویز حضرت نموده پس چنانکه این افادات روایت جعل صحاحی حق را بر لسان و طبع کتاب از انما
 نصاب و منقربات او شایسته است و الحمد لله فی المبدء و الماب و حقیقی نام که از قول قرطبی ثم انه الملح لکن ایتد الخ
 ظاهرست که تحریم و نسخ حج را هم منعی بر جهاد و رای بود نیز بر نص شایع و یقین است از اطلاق لفظ تحریم احراز
 نموده پس ازین جا ثابت شد که روایت و ادله بر تنسیخ نسخ حج بصحابه کذب محض و بهمان حرف است که اتباع
 ملاحظه کتاب برای اصلاح جهاد او ساخته و یافته اند و اگر این روایت اصلی میداشت چنانکه ملاحظه کتاب محتاج باین
 و کاداشتن اجتهاد میگردد و چنانکه از اطلاق لفظ تحریم بر خود می لرزید و الله الحمد که خود ائمه سنیه نیز بر توفیق این
 روایت احقاق حق و ابطال باطل کرده اند پس بر صورت تعلق منع عزرائق حج هم بهمان آتش و کلاسه است و
 نسبتا شنید که قرطبی ازین تذکره کرده که میان ملاحظه کتاب میگذارد و بجله تحقیق تمام آنست که عزرائق منع و نسخ حج برود
 منع کرده چنانچه از کلام ابن خرم قبل ازین مذکور شد ظاهرست و جمع و توفیق روایات هم مقتضی آنست و چنانچه
 بدقت مر و مخالف او با کلمه شرح و ابطال و منع تمتع تحقق است همچنان ضلال و مناد او از تحریم نسخ حج نیز
 بحال و وضع ظاهر شود زیرا که جمل نسخ حج از احادیث مستفیضة متواتره متفق علیها من اکثرین ثابت است
 که نصاب رسالت صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را باین امر فرموده و هر گاه صحابه بقبضه دستبطار در مثال او
 انخیزت کردند و حضرت نصبناک شد و این سنت ثابت است و تاویلات و توهمات ایهنت برای مخالفت آن
 بر عمل مستفزه و فرافات مستهجنه است و ازین بابست که خود اکابر علماء و محققین شان باین را ضعیف میشوند بلکه رد
 باصحیح بودن می نمایند و علامه محمد بن ابی بکر بن یاقوب بن سعید بن بریر الششمی سوره باین نیم الجزیه الجندی که از امامان

مفضل یا مخالف
 الناس فیما اجماع
 معاشرة من اصول
 هین فی الملح و العرق

محققين في سنة وتكيد وشيخه ابن تيمية است وفضل الامام اواز نبوية الرواية صحيحه وشمال ان ما يرت و
 زابها وكثرة فصل هذا الى سياتي بحجة صلى الله عليه وسلم فلما كان في رجب قال لامها بمن لم يكن معه
 هكذا فاجاب ان يجعلها امره فليفعل من كان معه هكذا فلو وجد من ثبة اخرى فوق مرتبة التخيير عندنا ليقا
 فلما كان بكلامه اخرجنا من اهل مكة ان يجعلها امره ويجعل من احواله ومن معه هكذا ان يقيم على امره ولا
 يفسخ تلك شئ البسة بل ماله سرقة بن مالك من هذه العرة التي لم يجر له لضع هل هي لعامة تلك ام
 لا وبان العرة قد دخلت في الحج الى يوم القيمة وتدوى عند صلى الله عليه وسلم الا يفسخ الحج الى العرة اجمية
 عشر من الصحابة رضي الله عنهم طاعة لهم كلها اصاح وجمعا شاة وخصه تام المؤمنين وعلى بن سفيان
 وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم واسما بنت ابي بكر الصديق وعباس بن عبد الله وابي سعيد
 الخدري والبراء بن عازب عبد الله بن عمر بن الخطاب وابي موسى الاشعري وعبد الله بن عباس
 وسيرة بن عبد الحميد بن سفيان بن مالك المدائني عن شريك في هذا الاشهاد في التصحيح عن ابن عباس
 قدم النبي صلى الله عليه وسلم واحبا به صبيحة رابعة مهلين بالحج فامرهم ان يجعلوها امره فقال لهم
 ذلك عندهم فقالوا يا رسول الله الى الحل فقال صل كلكه وفي لفظ مسلم قدم النبي صلى الله عليه وسلم
 واحبا به رابعة تظنون العشرة هم يلبون بالحج فامرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجعلوها امره وفي
 لفظ ما رواه ابن ماجه ان جعلوا حلولاهم بقرعة الا من كان معه منهم وفي التصحيح عن جابر بن عبد الله
 صلى الله عليه وسلم واحبا به بالحج وليس مع احد منهم هكذا غير النبي صلى الله عليه وسلم وطاعة وعلى
 من الين مع هذا فقال اهللت بالاهل به النبي صلى الله عليه وسلم فامر النبي صلى الله عليه وسلم ان
 يجعلوها امره ويظنوا ويقضوا ويصلوا الا من كان معه هكذا قالوا نتطلق الى مني وذكر احدنا يقطر
 فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال لو استقبلت من امرى ما استقبلت ما اهدت ولو ان مني لهدت لا
 وفي لفظ قتادة فينا فقال قد علمت في اتقاكم الله واشدكم وبركوب لولا اهدت لهدت لولا ان مني لهدت لا
 استقبلت من امرى ما استقبلت لهدت لولا ان مني لهدت لولا ان مني لهدت لولا ان مني لهدت لا
 عليه وسلم لما اهللت ان حرم اذا توجهنا الى مني قال فاهللتنا من لا يطع فقال سرقة بن مالك بن حشم
 يا رسول الله انا هذا ام لاديد فقال لا بد فهدنا الا لفاظ كلها في الصحيح وهذا اللفظ لا
 صحيح في بطال قول من قال ان ذلك كان خاصا بهم فوجدنا يكون لعامة ذلك حتى لا لا بد
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انه لا بد في الاستدلال عن ابن عمر بن عبد الله صلى الله عليه
 وسلم مكة واحبا به مهلين بالحج فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شاء ان يجعلها امره لادن كان

مسدود تھا قالوا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اریح احضار الیٰ نبی ذکرہ یقطر نیا قال نعم وقلت
 الجاری فی السن من الیوم من سیرتہ من ابیہ خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا کان بصفیان
 قال لہ سرافقہ بن مالک المدلبی یا رسول اللہ اقف لنا قضاء فوی کا ناولد والیوم فقال لاناہ من جزئی قد
 ادخل علیکم فی حجر عمر فاذا قدمتم فی نطفہ بالبیت سعی ینزل الصفا والمرتہ فقد حل الامن کان معہک
 فی التعمیر من عائشہ خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان ذکر الالحج فذکرت الحدیث فی
 فلا قد مت مکہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یجوز لاجل ہا عمر فاحل الناس الامن کان مسلما
 وذکرت باقی الحدیث فی لفظ الجاری خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا نری الا الحج
 قد منا نطفہ فیما بالبیت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من لم ینسأ فی الصفا وفساؤہ لم ینسأ فاحلن فی
 لفظ مسلم دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وهو غضبان فقلت من غضبک یا رسول اللہ
 ادخل النار قال وما شرت انی مرت النار انا وادم یرتدون واولا استقبلت من اری الاستدبرت ما
 سقت اللہ وحقی شترہ ثم حل کما حلوا قال مالک من عی بن سعید عن عمر قال سمعت عائشہ
 تقول خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لخمس لیل یقین من ذی القعدة ولا نری الا الحج فلما
 دوننا من مکة امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لم ینسأ اذا طاف بالبیت وسعی بین الصفا
 والمین فان جعل قال عی فذکرت هذا الحدیث للغاسم بن محمد قال استک الله بالحدیث علی وجہہ
 وفی صحیح مسلم عن بن عمر قال حدیثی خصمہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم امر ان واجہ ان یحیلن عام حجہ الی
 فقلت ما منعک ان تجعل قال انی لیدت راہی فقلت ہکذا فلما حل حتی اخر الحدیث فی صحیح مسلم
 عن سائب بن ابی بکر خرجنا معہ من فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان معہ ہدی فلیقم علی امر
 ومن لم ینسأ معہ ہکذا فلیحل فقلت ذکر الحدیث فی صحیح مسلم ایضا عن ابی سعید الحدری قال سئلت
 مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فخرجنا الحج منا مکة امرنا ان نجعلہا عمر الامن ساقا
 فلما کان یوم النذیرہ ورجعنا الی منی ہللتنا بالحج فی صحیح الجاری عن ابن عباس قال اهل المہاجرین و
 الاقصاء من اوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حجۃ الوداع ہللتنا فلما قد منا مکة قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم اجعلوا اعدا لکم بالحج عمر الامن فلما لخص و ذکر الحدیث فی السن من البر بن عازب خرج
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصحابہ فاحرنا بالحج فلما قد منا مکة قال اجعلوا حکم عمر فقال الناس یا
 رسول اللہ انما نری الحج تکفیر فاجعلوا عمر قال انظر ما امرکم بہ فافعلوا اوروا علیہ القول فغضب ثم
 سئلت علی عائشہ فی غضبان فذکرت الغضب فی وجہہ فقلت من غضبک اغضب اللہ قال

باہر بیان از
 انصار لا
 تجل الی
 فی وقت حال
 الفرج ۱۳

توجه الی تنی فاهلوا بالجمع و فی مسئلہ التبرکات ما سنا صحیح عن ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اهل هو
 و صحابہ باجمع و لعمریہ فلا تدرکوا مکة طواف بالبيت الصفا و الارض و اسرهم رسول الله صلی اللہ علیہ
 ان یجلوا فیها یؤذک فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم اهلوا فلو ان معی الحدیث لاحتلت فاحلوا حتی
 حلوا الی النساء و فی صحیح البخاری عن ابن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و نحن معہ بالمدینة
 الطور و یجاء العصر شکر العلیفہ رکعتین ثم بات بها حتی أصبح ثم کرب حتی استوت برجلینہ علی البیداء
 حول الله و سبح و اهل الناس بہا فلما قد منا امر الناس فحلوا حتی ذاکان یوم الترویج و یداهلوا باجمع
 و ذکر باقی الحدیث فی صحیح عزیزی موصی قال یسئ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی قوی باليمن فحبتت و هو
 بالبطحاء فقال بلہ هلمت قلت کاہل دل النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال هل ملک من ہکذا قلت
 فاضی فطفت بالبيت بالصفا و الارض و تم امرت فاحللت و فی صحیح مسلم ان جلدہ قال ابن عباس
 ما ہذا الفتیاء التي قد شغبت بالناس ان من طاف قد حل فقال سنة نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم و ان
 رخصتم و صدق بن عباس کل من طاف بالبيت من لہک ما معہ مفرط و قارن او تمتع فقد حل و جوی با
 و ما حکم ہذا علی السنۃ التي لا راد لہا و لا مدفع ہذا کقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دبر النہار من ہہنا
 و قبل اللیل من ہہنا فقد اطعمکم ما ان یکون الخ فطر کما ارسل و دخل وقت فطرہ فصلو الوقت فی حقیقت
 انظار فہکذا ہذا الذي قد طاف بالبيت اما ان یکون قد حل حکا و اما ان یکون ذلك الوقت فی حقیقہ
 لیس وقت حرم بل ہو وقت حل لیس الاما لہ یکون معہ ہکذا و ہذا ہو صحیح السنۃ و فی صحیح مسلم
 ايضا عن عطاء قال کان ابن عباس یقول لا یطوف بالبيت حاج ولا غیر حاج الا حل و کان یقول بعد العرف
 و قبلہ و کان یاخذ ذلك من امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین امرہ ان یحلوا فی حجة الوداع و فی صحیح مسلم من
 ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ہذا عرہ استمعنا بہا فن لم یکن معہ حد فلیحل الحل کلہ فقد خلت
 العرہ فی الحج الی یوم القیامۃ و قال یزالون انما معرین قنادتہ عن ابی الشعثاء عن ابن عباس قال من جا
 مہلوا بالحج فان الطواف بالبيت یصیر الی عرہ شاء و ابی قلت ان الناس ینکرون ذلك علیک قال ہی
 سنۃ نبیکم و ان غموا و قد روی ہذا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ستمنا و غیرہ و روی ذلك عنہم
 طواف من کبار النبا میں حتی صار منقولاً عنہم فلما یرض الشاک یوجب یقین لا یمکن احد ان ینکرہ
 او یقول لم یقع ہو و مذہب لبيت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من مذہب کلامیہ و ہرما ابن
 عباس اصحابہ مذہب اے رسول الاستحسان و مذہب امام اهل السنۃ و الحدیث ان تباہر احد من
 جنس اهل الحدیث معہ و مذہب عید اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العزیز تاخالی بصرہ و مذہب اهل الظن

و فی صحیح مسلم ان جلدہ قال ابن عباس
 ما ہذا الفتیاء التي قد شغبت بالناس ان من طاف قد حل فقال سنة نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم و ان
 رخصتم و صدق بن عباس کل من طاف بالبيت من لہک ما معہ مفرط و قارن او تمتع فقد حل و جوی با
 و ما حکم ہذا علی السنۃ التي لا راد لہا و لا مدفع ہذا کقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دبر النہار من ہہنا
 و قبل اللیل من ہہنا فقد اطعمکم ما ان یکون الخ فطر کما ارسل و دخل وقت فطرہ فصلو الوقت فی حقیقت
 انظار فہکذا ہذا الذي قد طاف بالبيت اما ان یکون قد حل حکا و اما ان یکون ذلك الوقت فی حقیقہ
 لیس وقت حرم بل ہو وقت حل لیس الاما لہ یکون معہ ہکذا و ہذا ہو صحیح السنۃ و فی صحیح مسلم
 ايضا عن عطاء قال کان ابن عباس یقول لا یطوف بالبيت حاج ولا غیر حاج الا حل و کان یقول بعد العرف
 و قبلہ و کان یاخذ ذلك من امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین امرہ ان یحلوا فی حجة الوداع و فی صحیح مسلم من
 ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ہذا عرہ استمعنا بہا فن لم یکن معہ حد فلیحل الحل کلہ فقد خلت
 العرہ فی الحج الی یوم القیامۃ و قال یزالون انما معرین قنادتہ عن ابی الشعثاء عن ابن عباس قال من جا
 مہلوا بالحج فان الطواف بالبيت یصیر الی عرہ شاء و ابی قلت ان الناس ینکرون ذلك علیک قال ہی
 سنۃ نبیکم و ان غموا و قد روی ہذا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ستمنا و غیرہ و روی ذلك عنہم
 طواف من کبار النبا میں حتی صار منقولاً عنہم فلما یرض الشاک یوجب یقین لا یمکن احد ان ینکرہ
 او یقول لم یقع ہو و مذہب لبيت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من مذہب کلامیہ و ہرما ابن
 عباس اصحابہ مذہب اے رسول الاستحسان و مذہب امام اهل السنۃ و الحدیث ان تباہر احد من
 جنس اهل الحدیث معہ و مذہب عید اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العزیز تاخالی بصرہ و مذہب اهل الظن

و فی صحیح مسلم ان جلدہ قال ابن عباس
 ما ہذا الفتیاء التي قد شغبت بالناس ان من طاف قد حل فقال سنة نبیکم صلی اللہ علیہ وسلم و ان
 رخصتم و صدق بن عباس کل من طاف بالبيت من لہک ما معہ مفرط و قارن او تمتع فقد حل و جوی با
 و ما حکم ہذا علی السنۃ التي لا راد لہا و لا مدفع ہذا کقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دبر النہار من ہہنا
 و قبل اللیل من ہہنا فقد اطعمکم ما ان یکون الخ فطر کما ارسل و دخل وقت فطرہ فصلو الوقت فی حقیقت
 انظار فہکذا ہذا الذي قد طاف بالبيت اما ان یکون قد حل حکا و اما ان یکون ذلك الوقت فی حقیقہ
 لیس وقت حرم بل ہو وقت حل لیس الاما لہ یکون معہ ہکذا و ہذا ہو صحیح السنۃ و فی صحیح مسلم
 ايضا عن عطاء قال کان ابن عباس یقول لا یطوف بالبيت حاج ولا غیر حاج الا حل و کان یقول بعد العرف
 و قبلہ و کان یاخذ ذلك من امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین امرہ ان یحلوا فی حجة الوداع و فی صحیح مسلم من
 ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ہذا عرہ استمعنا بہا فن لم یکن معہ حد فلیحل الحل کلہ فقد خلت
 العرہ فی الحج الی یوم القیامۃ و قال یزالون انما معرین قنادتہ عن ابی الشعثاء عن ابن عباس قال من جا
 مہلوا بالحج فان الطواف بالبيت یصیر الی عرہ شاء و ابی قلت ان الناس ینکرون ذلك علیک قال ہی
 سنۃ نبیکم و ان غموا و قد روی ہذا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من ستمنا و غیرہ و روی ذلك عنہم
 طواف من کبار النبا میں حتی صار منقولاً عنہم فلما یرض الشاک یوجب یقین لا یمکن احد ان ینکرہ
 او یقول لم یقع ہو و مذہب لبيت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم من مذہب کلامیہ و ہرما ابن
 عباس اصحابہ مذہب اے رسول الاستحسان و مذہب امام اهل السنۃ و الحدیث ان تباہر احد من
 جنس اهل الحدیث معہ و مذہب عید اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العزیز تاخالی بصرہ و مذہب اهل الظن

این مرد و سواد و موی که بر سینه اش ستم ستمه نامی است که در غایت مرد ولول که از جوی
 او و اصلا حیا از خدا و رسول نداشت تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک شد و نزد ما نشسته تشریف فرما شد چون
 ما نشسته آنحضرت را غضبناک دید و روی مبارک را تغییر یافت عرض کرد که کلام کنسب آنحضرت آورده ترا غضب آورد و در او
 خدای تعالی آنحضرت بچوب ما نشسته فرمود و صحبت برای من که غضب کنم و حال آنکه من امر ستم ستمه باری این طاعت کرده
 نمی شوم یعنی سبب غضب من مخالفت صحابه است و اگر امر مرا طاعت نکرد و فرمود تا سوال آن بچوید ندانم پس ثابت شد
 که صحابه در حال حیات مرد کائنات امر که آنحضرت را بسجده می نمودند و منبر را می ساختند و مساجد را می ساختند
 و مرکب تو بر آنحضرت گردید و فرمود غضب آنحضرت که با عترت من طلب گفتند بعل آوردند و دستوح های غضبناک آنحضرت
 شده و هرگاه حال حضرت صحابه در حال حیات آنحضرت با من ستمه باشد بعد و مخالفت از ایشان بعد وفات آنحضرت چه
 استبعاد دارد و در بیان این معنی فی سیره الامم المأمون تصنیف علی بن بران طبری ستم ستمه ذکر کرده است و در حق فرمود
 انما صلی الله علیه و آله سلم بعد من غضب من الکتاب مرع بالخیر و الخلق قال ذلك ثلث مرات فلم یقیم منهم احد
 فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله سلم علی ام سلمة و رضی الله عنها و هو شديک الغضب فاضطجع فقیما
 مالک یا رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ایضا هم ذکر لها ما لقی من الناس قال لها هلاک المسلمین انهم
 ان ینحوا و یجلقوا فلما فیقولوا ازین عبارت ظاهر است که چون ستم ستمه اشغال از جناب رسالت صلی الله علیه
 و آله و سلم در باره خود معلق اند و میگویند که در آنحضرت ایشان غضب نید فرمود و با هم ستم ستمه و فرمود که هلاک شدند
 ستم ستمه که اگر در ستم ستمه را که نکرند و معلق نمایند پس نکرند پس مخالفت و در صحابه در هر چه از انواع بالا و لی جناب
 غضب نید و در وقت هلاک دشمنان و ستم ستمه در آن ایضا باشد و عبارت روایت سلم تصنیف غضب جناب رسالت صلی
 صلی الله علیه و آله و سلم بر صحابه که در تو و اهل و ائمه امیر آنحضرت نمودند و مبارک است تسبیح حج که در و ابن القیم
 بعضی آن نقل کرده چنین است حدیثنا ابو بکر بن ابی شیبیه و محمد بن مشی و ابن بشاش جمیعاً عن عبد
 قال بن شعی حدیثنا محمد بن جعفر حدیثنا شیبیه عن الحكم بن علی بن الحسین عن ذکوان مولى عائشة عن
 انها قالت قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لا یجوز مضین من غیره و الجحش و خمس فدخل علی و هو
 غضبان فقلت من غضبک یا رسول الله ادخله الله النار قال او ما شعرت انی کفرت الناس
 یا من فانهم یترددون قال الحكم کانهم یترددون فاحسب لو انی استقبلت من امری ما استدرت
 ما استقت الهدی معی حتی اشتبهه ثم اهل کاطلح و در ستم ستمه است عن عائشة فانها قالت قد
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لا یجوز مضین من غیره و الجحش و خمس فدخل علی و هو غضبان فقلت

عنه و ایضا

ابن بیان
وجوده الاصل
من کتاب الحج

فضل نماز
از باب فقه و تفسیر
من کتاب الحج

من غضبک یا رسول الله اذله الله النار قال انما شعرت اني امرت الناس بما فرأاهم يتعدون في دلوها
استقبلت من امری ما استقبلت ما سقطت لهما معی حتی شترته ثم اهل ما اهلوا او سلم ابن روث
مرافقه هاست که عائشه پرگاه جناب سالت علی علیه السلام را غضبناک دید گفت که کدام نفس غضبناک یافت ترا
یا رسول الله و اول کنه خدا تعالی او را در باره حضرت فرمود که ای انبیا فی برستی که من هر که در دم بگری پس نگاه
او نشان تو میکند پس حضرت تمام و منع گشت که این نماینده زودین افساب حضرت نمودند و مستحق دخول نار و عقاب
سبب مای مقبول عائشه مدینه و تقریباً سر و رخسار علی علیه السلام را که او را در دین و غضب نبی حسب تصریح
خود مخاطب المعنی که حضرت چنانچه در جواب طعن سیزدهم از طعن ابی بکر گفته و یقین است که حضرت نارون قصد غضب
حضرت موسی فرموده زیرا که غضب نبی که حضرت از پرگاه افساب نبی با تفرق مخلد با انصاف گنهرت و کفر این
که افساب جناب سالت علی علیه السلام را که اطلب نمودند بر بی نام و نیز دعای عائشه بدخول نار بر ایشان و تقریباً
رسالت علی علیه السلام این ملاحظه بیدان بیان و بر غضب خود بر ایشان کافیست در اثبات شناسند
و آل ایشان پس اگر غضب از ریزه این اصحاب خود مطلوب با کلفت مصل گردید ظاهر شد که ملاقات و بر
حضرت افساب حضرت فرموده که از دست حق دخول نار کرده و حضرت عائشه و ما بر او فرود نماند و بر
علی علیه السلام هم تقریباً فرموده بلکه بیدان نموده و دخول علیه ثانی بلکه او ان ثالث و تابع و شایع شدن
هم در جمله تکریم مرا حضرت از روایت بخاری پر ظاهر است زیرا که در صحیح او مذکور است حدیث احمد بن الحنفی حدیث احمد
بن عبد الجدید عن جمیل المعلم عن عطاء بن شوق یا بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم اهل باحبابه بالبح
والیس احد منهم هكذا غیر الخیر علی الله علیه وسلم اهل باحبابه بالبح و لیس مع احد منهم هدی غیر النبي صلى
عليه وسلم و لحنه و كان علی قد تم من العین ما سمعته فقال اهل باهل بدرسه الله صلى الله عليه وسلم
الح ازین روایت ظاهر است که سواي صلح و جناب بر المومنین علیه السلام کسی گیر از اصحابی همراه داشت پس عمر
و ابوبکر و عثمان هم هدی همراه داشته باشند ظاهر است که هر کس که هدی همراه داشته باشد مأمور بود و نه منع هیچ
و هرگاه مأمور بفرستد این زمین صحابه که ترک سؤال از حضرت کردند و اول باشند و بفرستد از ملاقات
از جمله غضبین جناب سید المرسلین علی علیه السلام درین وقت نباشد لکن چون در زمان خلافت نشان خود را
علی پر در جمی است لوی رخسار قرآن خود بر جع فرموده و همان از آن فرسخ که حضرت بسبب آن غضبناک شده انا زمانه
بلا ریب بر سبب این کار افساب سر و رخسار علی علیه السلام کرده و سبب این افساب سخن عقاب
و غضب رتبه لاریاب و مستوجب دخول نار و تفرقت کفار و شرار گردیده و قرطبی در شرح گفته و قولها
من غضبک و دخله الله النار فانها سبق لها ان اذنی بغضب لیس علی الله علیه وسلم انما فی حق علی

فدعت علیه بذلک الخ و ما یقول انما یستبین جناب التائب علی الله علیه و سلم منوره بنسبتین حضرت
 تو مگرین امر حضرت را از اهل نفاق دانسته چون ملاقات و در زمان خلافت نشان خود همان طریقگی مکن در جنبه این حضرت
 پیشین گرفته قطعاً و متبادلاً و اولی سبب بوده مانده استحقاق بار و از اهل نفاق شقاق و از جمله کفار مراق باشد و بر آنگونه
 است که ازین سبب ترو و ابتداء واقع شد و قبل از آن غضب جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بر آن دعای آتش
 بر زمین آن واقع شده و ملاقات سبب غضب جناب رسالت صلی الله علیه و سلم و دعای مانده سبب است
 انکار حکم نبوی صلی الله علیه و سلم نموده و ملاقات نبوی شرح صحیح مسلم گفته و قولها داخل علی حق صبا
 نقلت بن غضبیه ان علی اذ دخله الله النار قال و ما شرفت انی مرتکب الناس باسرافاً هم یترون
 اما غضبه علی الله علیه سلم فانها العجوة الشرع و ترو دم فی قبول حکم و قد قال الله تعالی
 فان و یراک لایون حتی یکفیک فیا شیخ ینیم ثم لا یجئنا فی انفسهم حراماً قضیت فیصلو التسلیم
 غضب صلی الله علیه سلم از آنکه از او من انما العجوة الشرع و الحزن علیهم فی قصص یا نهما لقی ففرم
 و فی ذلک لایون حتی یکفیک فیا شیخ ینیم ثم لا یجئنا فی انفسهم حراماً قضیت فیصلو التسلیم
 اول ازین عبارت سر سر است شناست عبارت صحابیت عبارت ملاقات نهایت ظاهر است اول
 اگر از قول او اما غضبیه ملاقات هر مرتبه شرع و ترو دم فی قبول حکم ظاهر است که غضب جناب رسالت صلی الله
 علیه و سلم بر آن سبب بود که آنها که مرت شرع از سبب واقع شده که ترو در قبول حکم حضرت نمودند از پیش
 ترو صحابه در قبول امر حضرت موجب آنها که مرت شرع و موجب غضب حضرت باشد بلاشک که ملاقات سبب
 این برهات تمام حضرت و اظهار کمال شناست این ترو و تبیین نهایت محبت این حکم خود بنیات آنها است
 شرع و موجب نهایت غضب جناب رسالت صلی الله علیه و سلم خواهد شد و وهم انکه از قول او و قد قال الله تعالی
 ان و اذع است که حسب اولی این آیه که برین صحابه ترو درین که آنها که مرت شرع کرده سبب محکم حضرت
 دو بیان مرج و در فوسخ و ما از حکم حضرت ایمان در شناسن نفس ایمان ایشان باین تاکید شد که حضرت
 قسم خود بران یاد نموده است و هرگاه این آیه که بر حق این صحابه ترو درین صادق باشد مجال ملاقات
 که بر این جمله تمام سر و نام صلی الله علیه و سلم انکار حکم حضرت کرده و توجیه با با صبر و خنده زیاد ترو
 باشد پس این است که حسب حکم حضرت صلی الله علیه و سلم خود بران یاد فرموده ملاقات باین داشت فانه حکم
 الیسین یا شیخ لانی عاوی من و ذر بخان ما قصده فی فسخ و حج و حج حتی با در ناظر
 حکم لایون حتی یکفیک فیا شیخ ینیم ثم لا یجئنا فی انفسهم حراماً قضیت فیصلو التسلیم
 اول نفاق و الله ولی التوفیق خلافت سوره انکه از قول او غضب صلی الله علیه و سلم ازین سبب

صباح
 باب جود الاحوال
 الخ من کتاب الخ

توجه به این سوره

که حضرت برین مجامع بنیاد شد سبب آنکه آنها که حرمت شرع نمودند و نیز حضرت بر مال این مجامع با خبر و کین شدند
 چون خلافت ابی بکر آمد حضرت ابن عباس را کرده آنها که حرمت شرع از و بنامیت تصویب واقع شده و این سخن
 موجب نهایت غضب و مزین حضرت گردید چهارم آنکه از قول او نیز لایحه پیدا است که ازین مجامع جزودین
 و حکم جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمیع آنها که حرمت دین واقع شده و غضب ایشان مستحب بودین
 روایت دلیل استجاب غضب نزد آنها که حرمت دین است بر اینست شد که خلافت ابی بکر منسوخ است از آنها که حرمت
 دوباره فرمود و اهل اسلام را می باید که با قدری سرور کائنات علیه آله و آلائه التحیات بران نایمی و ابی بنیاد
 شوند فقه الحکره غضب ابی بکر بر خلافت ابی بکر از اب و عین اقتدای جناب سالک ابی بکر علیه السلام که از طایفه اهل
 استجاب است نه موجبین تشیع و عقاب الحمد لله فی المبدأ و کتاب حجیم که از قول او و نیز جز از راه و اصل
 اختلف حکم الشریع ظاهر است که این مجامع مخالفت حکم شرع کردند و سخن برده ما گردیدند پس هرگاه این مجامع
 متروکین مخالف شریع و حق و داعی بدباشند خلافت ابی بکر و اطمان ابطال تخریم منسوخ حج نمود و تخریم
 الهی بر وجهه بالاولی مخالف حکم شرع و مستحق مداخله باشد و علاوه بر عمر عراقی در شرح احکام در شرح حدیث
 اول باب الهدی که اینست من حمام عز ابو هریرة قال بینا جری یسوق بدنه معلق فقال لکم رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ینزل الیکها قال بدنه یا رسول الله قال وینزل الیکها وینزل الیکها قوله وینزل
 کلمة تستعمل فی التعلیظ علی الخاطب صلوا لمن تع فی هکلة و هو یستحقها فیکلمه عند خیر
 و یجوز کلمة رجعة و یها هنا و یجان احدها انما علیها بالاصلی ثم یجوز ان یکون ذلک لامر
 دینی و قی و هو ان هذا الرجل کان محتاجا الی الکریم قد تع فی تعبد جمده و یدل لذلك قوله
 فی فی التلشای من یحیی النسن قد جهل المشتی یعمل ان یکون لامر یقنی هو امر رجعة لایق علی الله
 علیه و سلم و آخرتها لامر فان قلت ان هذا الامر انما هو لاجتنب الجور و کیف استعملت ان یقول
 الذی لا یخرج فیه قلت لامرهم من توقفه فی الیاحتیج ما ریا عرضا من النبی صلی الله علیه و سلم
 لربا الکریم بقوله انما بدنه یبشر یدلک ان لا یلیح رکو بها لکن یها و فان قلت معارضة النبی صلی
 علیه و سلم فی الیاحه شدید تو حلی الی الکفر فکیف مخلص هذا الرجل منها قلت ما عرض عناد ابی بکر
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قد لکن قال له اکها طین کانت بدنه یاد و کما اشتال امره و کرب انیز عبارت
 غایب است که سارنده ریاضت سالک ابی بکر علیه السلام و لو بالاشارة موجب استحقاق فم و لو مست و نیز
 سارنده آن حضرت اگر چه در اوقات باشد شدید بخود و بودی بکفر است و نیز از ان ظاهر است که اگر این مرد و جوف
 علم باین جناب سالک ابی بکر علیه السلام با یکدیگر آن بدنه می است معارضة حضرت یکدیگر موجب کفر باشد

ص
کتاب الحج
ص

استبجانهم ما ترتب علی باحثة الوحی ام من انشاد وندای کرم وامتداد الشوق فیما التذکره هم مرتباً علی
 ذین الخلق قال جابر نقلاً عن النبی صلی الله علیه و سلم فینا ما بلغه کرهنا لذلك استحبنا نلنا فقال
 لنا عن حکیم عقیقنا فیما مره واعدنا ما لنا بائنا ما لایرنا باکل الاحوال وارضاهنا الله تعالی بالنسبة للموت
 کیف نکرهون امره وقد علمت فی تقاکره فی جمیع الاحوال و احد تکرم فی جمیع الاحوال و ابترکه
 ای کثر کرمه باحسانا و شوق الله فی جمیع ما یصد عنه و من تصف بفضله و اوصاف العلیة
 لظاهره و الباطن المنزقة لهما من لیل فصلوا عن الاموالی ما لیس فیها الا الکمال الاعظم لای املوا
 علی نقی اکل و جی الحکمة بالصلوب بالمداد ثم اعتد لهم بان ذلک المانع له من و اذقیهم فی الفسوخ
 و التخلل لبعها فقال و لو اهدی و ما یضرب ظهرا شعاعاً لیلیت حث التماس علی ذلک الایام
 لحلت كما تقولون و لو استقبلت من امری ما استدرت ای الوالیة و فی هذه الصلوة علیها
 الا ان من الاحوال معک مبالغة فی بیان جواز العتق فی شریح و تطبیباً لقلوبکم حالنا حریمی بالبحر
 و حق الیه لاسق الله خلقاً و یلتوی نفوسکم فخللنا و معناه و ابعنا لانه ذل عنا ما کان خلیج
 فی نفوسنا ما کان لاولی بنان نرد لکما شد رسول مکة ان من مبرات و محبت که مهابت مکر خراب التما ب
 صلی الله علیه و آله و سلم الفسوخ بمره مستلزم نهایت نقص حج و استند و کرهت ارکام حضرت نمودند و ارشاد
 آنسر و الیما ذ بقند ستمین و قبیح و استند تا که بزید استهبان مکرم و روشن بان ذکر یکدین خدایک میان آوردند
 و بگواه آنحضرت بر کرهت ایشان این حکم را در استهبان ایشان انرا مطلع شد ز بر زود ایشان را بحکیم عقول و ارشاد
 نمود بطریق مقبول که اعلام فرمود ایشان را که آنحضرت را نیز فریادگر باکل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی نسبت
 پس من شد که نسیح حج بمر باکل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی نسبت نمودن است و نیز از قول اولاد
 او با هر وقت اکل جوی المصلح و محبت که نسیح حج موافق اکل جوی حکمت و صواب سداد و عین صلاح و ارشاد
 باشد انرا با نرد و مراد همان بودن و بر تحریم آن جسارت کردن از مجانب فرامات و طوائف ماتت و بگواه صحابه
 از قبول چنین حکم که اگر اکل احوال و ارضای آن نزد خدای تعالی و موافق اکل جوی حکمت و صواب سداد در آخر
 حیات الف و در سر ترانقه بگواه انرا موجب نقص شدید پیدا کنند تا که آنحضرت را بغضب آوردند پس گریز حضرت از
 قبول حکم آنحضرت بعد وفات آنجناب در باب خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام که انهم اکل احوال و ارضای آن
 نزد خدای تعالی و موافق اکل جوی حکمت و صواب سداد و عین صلاح و ارشاد و بوده مستترانقه باشد و استخفاف
 از حکیم عقول ما قصه موجب نقص شدید را نگاشته و مستلزم مفاسد پدید آید چه عیب باشد و میرت است که طوائف
 همین حکم خاصاً من فضلاً من غیره که صحابه در آن حکیم عقول ما قصه خود کرده و انرا موجب نقص شدید پیدا کنند تا قبول آن

که تا کنده تمام عای قلب و رانیت نموده یعنی صفت اهل نکال و اتفاق و کفر و حق او محقق ساخته پس از شد که انکار
 فرسخ چو این شایسته بیخ و شمشیر است که آن دولت یکند بر یکدیگر آن بنای عمر است پس معلوم شد که خلافت
 نیز تر از این بیاس عی القلیب مثال فصل بود که انکار فرسخ چو می نمود و ازین روایت کمال و صوغ و لعان این که
 ظاهر شود که حقیقت میان این عباس تصدیق ما در این زیر برایت محقق گردید و این زیر بر سکوت بر آن کرد و با
 رتبه و بیگال با نودیل آن با دیگر اهل انضال نیافت پس سلطان او مای اختصاص فرسخ چو آن زمان ناعده
 این عباس و والده این زیر بر سکوت این زیر نهایت صوغ ظاهر شد و الله الحمد علی کلک چون ظاهر است که
 این عباس تصدیق کلام خلاف نظام خود با ثبات مای قلب بن زیر نموده بود و والده ماجده این زیر بر صدیق
 این عباس و کلامش فرموده ثابت گردید که این زیر بر حسب ناعده ما در بزرگوار خود هم اعلی القلیب بود و نیز ابن القیم
 در زاد و بجا و بعد از این تمام گفته است فصل در امامانی حدیث بی لاسوه عن حضرت من فعل ابی بکر و عمر و انهما
 و الاضواء بن حضرت ابی عباس فاحسن جویا بی فیکشف بجویا بر فرزند علی عیاش عن فضیل بن عیاض
 عن سعید بن جبیر عن ابن عباس تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال عرفت نهی ابی بکر و عمر
 عن المتعة فقال ابن عباس لایهه لکن اقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و تقول قال ابی بکر
 و عمر بن ابی بکر است که این عباس نبی ابی بکر و عمر از شعله بیوی نمی خرید و هرگز از اجرت و دیل و قابل آستان
 دولتین نهی نمی فرمودند و هر که در حجاج نبی ایشان نموده و در مال او را مالک و مکره و بقیع و حاضری در
 که مقابله ایشان و جناب استاب علی الله علیه و آله و سلم نهی شیخین می نمایند پس ازین همه هر چه خواهد اراده
 کند خواهد متصرف اراده سازد و خواهد تمتع و خواهد فرسخ چو در صورتی که مطلوب اهل حق که اثبات خلاف خلاف متعب
 با جناب رسالت علی الله علیه و آله و سلم است مثل آفتاب نیم روز و در شانست و هر گاه نزد ابن عباس مقتضایان
 شیخین در شعله مالک و ناسر باشند خود آن هر دو بزرگ چگونه مالک و ناسر و نسال و جانر نباشند بلکه با د
 مستفاق من سن سنة سینه عقیده زرا و در زین عمل همامی باشند و غراب جمله عاقلین حکم بالمش طوق کردن
 او خواهد بود و این قدر جنبلی علی ما نقل در کتاب شیخ از سعید بن جبیر از ابن سبیر از ابن عباس نقل کرده
 قال تمتع النبي صلی الله علیه وسلم فقال عرفت نهی ابی بکر و عمر عن المتعة فقال ابن عباس اراهم سبیلک
 اقول قال ابی بکر و عمر و انما ابی بکر و عمر ازین روایت هم پیوست که نهی شیخین
 از شعله خلاف است و جناب استاب علی الله علیه و آله و سلم بود و مقابله عروه و غیره نهی شیخین را با هم جناب
 رسالت علی الله علیه و آله و سلم موجب مالک و نسال بود پس متصرف بر هر سنی که خواهد مالک کند بلکه
 در حق که اثبات مخالفت خلاف جناب با حق میباشد ثابت است و نیز ابن القیم در زاد و بجا و بعد روایت سابقه گفته

در زاد و بجا و بعد از این تمام گفته است فصل در امامانی حدیث بی لاسوه عن حضرت من فعل ابی بکر و عمر و انهما

قال عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي ايوب قال قال عمر بن الخطاب لا يمس الا متقى الله يخصص في المتعة فقال
ابن عباس سل امك باعد يد فقال عمر يا ابا بكر وعمر من فعله فقال ابن عباس ما امركم بشئين
حتى يعذبكم الله احدكم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعقد ثوبنا من ابي بكر وعمر فقال عمر قد انهما
اعلم بئسمة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تتبع لهما منك ازين روايت يزن طايرت كذا بن عباس مرده وتمام
او لا يسي قبيل وسائر من اخذ من ابي بكر وعمر باعلم جناب التاب على التمدية والتمس حتى تعاقب مداب اله
درسته ومخالفت مناهات شان باحكم جناب سالت على الله عليه وآله وسلم فلا يركوه بسنن حتى شينين
فدرب تعاقب رب الاربابك بناي مخالفت سرور كائنات و عالم كذا تشند بالاولى تحقق بائنه وزير ابن القيم
وزادوا كذا غفيرة في صحيح مسلم بن ابي مليكة ان عمر بن ابي الزبير قال لرجل من اصحاب رسول الله صلى
عليه وسلم نام انا من بالعمرة في هذا العشر ليقضها فتح قال لا تسال امك عن ذلك قال عرو
فان ابا بكر وعمر لم يفعلوا ذلك قال الرجل من جهنما هل لكم ما امر الله عز وجل الا سيعد بكموا في حكم
عن النبي صلى الله عليه وسلم تخبرني في ابي بكر وعمر قال عمر قد انهما على الله فاعلم بئسمة رسول
صلى الله عليه وسلم منكم فسكت الرجل ابن روايت دلالت مروريه اذ يركوه بن عباس
ورباب منار وشر مخالفت جناب التاب على التمدية والتمس يكون من بن عباس مرده وتمام شينين
تسكن مخالفت شينين بانحضرت ما كذا وسر وسخر خذاب وكمال زود ابطال وانسته كرس كيه شيد كذا
وابوي طريقه جوردن ان بود بالاولى ما كذا لئن انفسح تعريب حتى تكليل وتعريف بشند وانا تسك مرده
باعليت شينين بمقابل بن عباس بن خرم جواش في ازان وادوه جاشن ابن القيم بعد ابن روايت گفته تم
اجاب ابو محمد بن خرم مرده من قوله هذا يجيب تذكره وذكر جوابا باحسن منه لاشيخنا قال ابو
وخن نقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم ويا ابي بكر وعمر منكم وخير منكم
والولى هم ثلاثهم منك لا يشك في ذلك مسلم وعائشة املو منين اعلموا صدق منكم ثم سالت
من طريق الشافعي عن ابي اسحق السبعي عن عبد الله قال قالت عائشة من استعمل من امواسم
قالوا ابن عباس قال قلت لابي اسحق السبعي قال قلت لابي اسحق السبعي قال قلت لابي اسحق السبعي
من شقة الفسح وقال له ان اباك نوعها افر رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ان يتبع او ابي قال
ابن عباس لئن كان يباشره فيها ابي بكر وعمر وشك ان تغزل عليكم جهاد من التمه اقول قال صلى
صلى الله عليه وسلم وتقولون قال ابو بكر وعمر فهذا جواب العلماء لا جواب من يقول عثمان
وايون اعلم برسول الله صلى الله عليه وسلم منكم فوالله قال بن عباس عن عبد الله بن عمر ابي بكر وعمر

ص

ص

ص

فصل في
الذين
بعضهم
الخج ١٢

نیست که کسی بخواند و بگوید که آن واقع شده و از قول ابن القیوم و غیره سبب اجماع است که
 جواز نسخ صحیح فریب اجماع است سونداصلی الله علیه و آله و سلم است پس بعد از مخالفت هر باب اجماع است
 هم در کمال موضوع و ظهور ثابت شد و الاصلح موافق و سلمی اریب در هلاک و ضلال او نماند خود مخاطب در باب اجماع
 این کتاب گفته است باید دانست که با اتمام شیخ حسن بن ابی حنیفه است که پیروی اصل الله علیه و سلم فرموده
 تا که نیکم الثقلین بان تسکتهم همان تفصیل بعدی احدهما اعظم من الآخر کتابت و عرفت اهل بیت پس معلوم شد که
 در مقدمات دینی و احکام شرعی بار پیروی جواد الباقین و پیروی علیهم السلام فرموده است پس هیچ که مخالف این دو
 باشد در امور شرعی عقیده و ملامت باطل و نامعتبر است و هرگاه مخالف این دو بزرگ ناید گروه و خارج از دین است پس هر
 انصاف باید کرد که آیا باین اتماده سیدیه مخاطب سبب مخالفت با اجماع و شیخ اجماع او که مخالف اجماع است
 در غیر نسخ صحیح اند باطل و نامعتبر است یا نه و نیز مخاطب را با اجماع است بیخواب حدیث ثقلین بعد فنی حالات آن
 بر امامت گفته و همین قسم حدیث مثل اجماعی نیکم مثل سفینه نوح من کجا نجاتی من کجا نجاتی و من تخلف منها فرق ولادت
 نمیکند مگر بر آنکه نخل و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط با اجماع ایشانست و تخلف از دوستی و اتباع
 ایشان موجب هلاک است پس این مبارت هم چیزی اثبات هلاک و عدم نجات و هدایت مخالفت با اجماع و ذوی الاذقان
 او که تخلف از اتباع اجماع است پس معلوم شد که در غیر نسخ صحیح نمودن مخالفی است و خداوند علی و آله علی و ذوی الاذقان
 بعد در ولادت حدیث ثقلین بر امامت گفته و کذا حدیث مثل اجماعی مثل سفینه نوح من کجا نجاتی
 بواجبی من تخلف عنها هلاک یبدل علی هذا المدعی لا شکی ان القلح منوط بجماعهم و هدایهم
 فی الامامه و الخلف من غیره کان الخلف و القها بیه حیث فی الاختصاص فیما اشکل علیهم من المسائل و الا
 لان ولایهم واجب هدایهم ههنا البقی علی الله علیه و سلم من مبارت هم مخاطب من آن بخلاف ذکر
 رجوع خلفا و صحابه با فضل اجماع است امام و جماد هر بی ایشان با همی جناب سالک علی الله علیه و آله و سلم نموده
 هر سبب است و لا که اجماع علیهم السلام واجب است و اجماع از هر بی ایشان هر بی جناب سالک علی الله علیه و آله و سلم است
 و ضیح منوط بولاد هر بی ایشانست و تخلف از ایشان با کاست و همین سبب خلفا و صحابه رجوع با فضل اجماع
 علیهم السلام در مشکلاتی نمودند پس کمال عجیب است که مخالفت در جمیع ارجح با فضل اجماع علیهم السلام نمود
 و دیگر اتباع حضرت و تخلف از امامت انجناب در گرداب هلاک و ضلال اتماده و بجز از نادانان ابن القیوم و دیگر
 مبارات او که میگوید نهایت موضوع و ظهور در شأن است که نسخ صحیح عبودیت ثابت است و در حدیث معتبره
 و اجماع است و هرگز خصمان بجز اجماع نداشته و تحمیل و لطمال آن شخص مخالفت حق مراجع و منین ضلال جوامع است
 پس باین نادانان شیخیه و تحقیقات اینقدر اثبات شد که مخالفت با اجماع صحیح است پس هم مخالفت و مسامحه

حدیث ثقلین
 از امامت
 امامت
 ایتر

من
 الحیات الثانی
 من غیر
 اللو
 القصد
 فی الامامه

و سعادت ارشاد جناب سالک علی تقدیر کرده و هلا مخاطب سلاف و در افراز از اقرار تحریر خط جناب تسبیح را و
 انکار سخن چو قصی نرسد که برود و در قطع و تمامیت است و ابطال و تحریم برود و ناما بر نو و راست و نیز از این اداوت
 ظاهر است که حضرت امیر است در تحریر سخن چو که اقتدای خط جناب برگزیده اند و از این القیم بفضلال حضرت فخر لغت
 میری احادیث صحیح پسندیده و علامه ابن عربی که بعضی در مخرج و سنن و بزرگان امام محدث است یعنی علامه همی سابقا
 شنیدی و خود مخاطب هم در باب است و در از غلامی امیر است بدانند و کتاب الغیض او در دفع سلطان جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام حواله می نماید و این تبتیه هم در نهج بکلمات او تمسک میشود و سبب بلوغ در اثبات سخن چو
 و تحریر آن میان این مینویسد و بسوطل باطل ساخته ابو عبد الله محمد بن احمد زهری در مختصر محلی تصنیف ابن خزمه بگوید در باب کیفیت
 احرام الحج اذا جاء الى الميقات و انفع الاحرام به و ايها افضل القران او الاقرب الى التمتع و اشهد الله
 و تقليد و من ای شئی یکی نداشتند لطف الحج و هل يجوز فسخ الحج الى العمرة الا ما من اراد الحج
 فانه اذا جاء الى الميقات كذا ذكرنا فانه يخلو من ان يكون معه هتك او لست اما من لا بل و البقر و الغنم فان
 كان لا هتك معه و هذا هو افضل ففرض عليه ان يحرم بعمرة مفرقة و لا بد الا يجزيه لغير ذلك فان احرم
 حج او بقران حج و عمره ففرض عليه ان يفسخ اهل له ذلك بعمرة على اذا امتها لا يجزيه به غير ذلك ثم
 اذا احل منها ابتداء لاهل الحج مفرقا من مكة و هذا يسمى تمتعا فان كان معه هتك ساعة نفسه
 ويستحب له ان يشهد به ان كان من الابل و هو ان يضربه بجد يد في الجانب الايمن من جسده حتى
 يدسه ثم يقلده و هو ان يربط فخذه في جبل و يطعها في عنق الحنك و ان جملته على جنس فان كان احد
 من الغنم فلا اشعار فيه لكن يقلده و رقة جلد في عنقه فان كان من البقر فلا اشعار ولا تقليد كما
 لها اسمته او لم يكن شتم يقول لبيك بعمرة و جمع معك لا يجزيه الا ذلك الا بد فان قال لبيك حج و عمره
 او لبيك عمره و حج او حج و عمره و نوى كل ذلك في نفسه و لم ينطق به فكل ذلك جائز و هذا
 يفتي الميراثين و من ساق من المعمرين الهتك فعل فيه من الاشعار و التقليد ما ذكرنا و يجزى كل ما
 ذكرنا ان يشترط فيقول عند هلاله اللهم انت على حيث تحبسي فان قال ذلك فاصاب راسه
 بما يقع من تمام ما خرج اليه من حج او عمره اهل ولا شئ عليه هتك ولا قضاء الا ان كان لم يجز قط و لا
 اعتمر فقلبه ان يجمع حج الاسلام و عمره بها ما ذكرنا ما شئ من عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله
 فقال من اراد منكم ان يهول حج و عمره فليقل و من اراد ان يهول حج فليقل و من اراد ان يهول حج فليقل
 قالت عائشة فاهل رسول الله صلى الله عليه و سلم اهل ناه و معه به و اهل ناس بالحج و العمرة و اهل
 ناس بعمرة فخذوا اول امر من عليته بل ندى الحليفة عند ابتداء احرامهم و اردتم الاهل بل و اشك

حج و عمره
 و من اراد
 ان يهول
 حج فليقل
 و من اراد
 ان يهول
 عمره فليقل
 و من اراد
 ان يهول
 حج و عمره
 فليقل

و من اراد
 ان يهول
 حج و عمره
 فليقل
 و من اراد
 ان يهول
 حج فليقل
 و من اراد
 ان يهول
 عمره فليقل

وهو نفس الميثاق الذي من جابر بن عبد الله انج مع رسول الله عام سائر السنة فاعلم بالبحر
فقال رسول الله صلوا من اجل مكة فطوفوا بالبيت وبين الصفا والمروة وقصروا وان يقيموا حلالا حتى اذا
كان يوم التروية فاعلموا بالبحر واجعلوا لوقدتم بها سبعة وفي لفظ مسلم عنه انه اخبر عن عجة النبي صلى الله
عليه وسلم قال حتى اذا كان اخر طواف علي بن ابي طالب قال عليه السلام اني استقبلت من امرى ما استبدت
لما سبق الصفا وجعلتها عرفة فمن كان منكم ليس معه هدى فيلحق وليجعلها عرفة فقام مسرقة بن مالك
بن جشم فقال يا رسول الله كما منا هذا ام لا بل قد فسيتك رسول الله اصابعه واحدة في الاخرى وقال
دخلت العرفة في الحج مرتين لا بل لا بل بد وروى في صحيح عن ابن ابي عمير قال صلى رسول الله
معه بالمدينة الظهور اربعة والخمسة والستة وكعبتين ثم بات بها حتى اصبح ثم ركب حتى استوت
براحلته على البيداء حمد الله وسبح ثم اهل حج وعمرة واهل الناس بما نكأه منا امرئنا من قبلوا
حتى اذا كان يوم التروية اهلوا بالبحر وروى عبد الرزاق عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله
حجة الوداع فاهلنا بعرفة ثم قال رسول الله من كان معه هدى فيلحق بالبحر مع العروة ولا يعمل حتى يحل
منها جميعا ففعلوا الاحاديث برهان كل ما قلنا وهي اربعة احاديث ففي الاول امر النبي صلى الله
عليه وسلم بحج مفترضا كان معه بالبحر ثم يهل بالبحر يوم التروية فيصير متمتعاً في الثالث
من طريق النسر عليه السلام من اهل حج وعمرة فانها لا هدى معه ان يهل بعرفة ولا بد ثم يهل
بالبحر يوم التروية فيصير متمتعاً في الحديث الثاني الذي من طريق جابر امره عليه السلام ان
يهل معه على ان يهل بعرفة وان هذا هو امره على التصفا بمكة ان يهل يوم القيمة افضل من
الحج معه فاسف ذلك فيعمل ذلك هو ان هذا الحكم باق الى يوم القيمة وما كان هكذا فقد امانا
ان ينسخ ابدل ومن اجاز نسخ ما هذه صفة هذا جاز الكذب على رسول الله وهذا من بعد
كفر محرم ويهدى العروة دخلت في الحج وهذا قولنا ان الحج لا يجوز الا بعرفة متقدمة له يكون بها
متمتعاً او بعرفة مقترنة معه ولا مزيد وفي الحديث الرابع الذي من طريق عائشة امره صلى الله
عليه وسلم من صفة هذا ان يقترن بين الحج والعروة به يقول ابن عباس بن جاهد وعطاء بن ابي
سفيان وغيرهم ومن يجمع احدهما قال كان ابن عباس يقول لا يطوف بالبيت حجاج ولا غير حجاج
قلت لعطاء من ان يقول ذلك قال من قول الله تعالى ثم حملها الى البيت القيقق قلت فان ذلك بعد
المعشر قال كان ابن عباس يقول هو المعشر وقبله وكان ياحضرك من امر رسول الله حين امر
ان يحلوا في حجة الوداع ومن طريق عطاء بن جاهد ان ابن عباس كان يامر القائل ان يجلبها عنك ذلك

لم يكن ساق الصفا ومن طريق فارس عن ابن عباس عن الله ما تمت حجة رجل قط الا ابتعة الا رجل عثر
 في وسط السنة وروي عن ابن عباس عن النبي قال قدم على رسول الله وهو بالبطحاء فقال
 يا اهل بيتي قلت يا اهل البيت صلى الله عليه وسلم قال هل سقت من هدى قلت لا قال فطفف بالبيت
 والصفا والمروة ثم حل فطفف بالبيت بالصفا والمروة ثم اقبلت امرأة من قومي فسطقتني و
 ما هي فقلت اني للناس بذلك ما تروا ابى بكر وما ترون في لقاؤكم يا مومنين ان جاء في رجل فقال انك
 لا تدري ما حدث امير المؤمنين في شأن التمسك قلت يا ايها الناس من كنا اقمينا به بنينا فليس
 فان امير المؤمنين فادم عليكم فاقموا به فلما قدم قلت يا امير المؤمنين ما الذي حدث في شأن التمسك
 قال ان ما خلف بكذاب الله فان الله تعالى قال لا تمسكوا بالتمسك فان اخذت بيته فانه لم يحل
 حتى يخرج التمسك فهذا ابو موسى قد انى بافلنا مدة ما اذ ابى بكر وصدرا من ما ترون عن ليس توقفه
 لما شأنا الله ان يتوقف له حجة على ما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم وحسينا قوله لعمر ما الذي
 احدثت في شأن التمسك فلم يذكر ذلك عظم ما قول عن قول الله عنه في قول الله تعالى لا تمسكوا
 بالتمسك فان اتمام لها الامام علمه رسول الله الناس هو الذي تزلت عليه لاية طمر بيان ما اتزل
 عليه من ذلك اما كونه عليه السلام لم يحل حتى يخرج التمسك فان امير المؤمنين بنه حفصة رضوا عنها
 روى عن النبي صلى الله عليه وسلم بيان فعله عليه السلام فانها قالت لرسول الله ما شأن الناس حلوا
 ولم يحل انت من عريك قال اني لبيتك لرسول قلدت هدي فلما حل حتى اخبروا اهل بيتك
 ايضا على كما روي من طريق ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم قال لرسول الله
 اني سقت الصفا وقرنت فهذا اهل بيتك من روى رآه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد خالفوا فيه
 ايضا كما ذكر بعد هذا انشاء الله وروينا عن مضمون بن المعتمر قال حج الحسن البصر وحججت في ذلك
 العام فلما قدنا مكة جاء رجل الى الحسن فقال يا ابا سعيد اني رجل بعيد الشقة من اهل خراسان
 قدمت مهمل بالبحر فقال له الحسن اجعلها عمرا واحل فانكر الناس لك على الحسن وسمع قوله
 بمكة فاق عطاء بن ابي رباح فذكر ذلك له فقال صدق الشيخ ولكننا نفرق ان سكرت بذلك قلت
 ليل نكاح اهل الجبل حجة على سن رسول الله ومن عطا من اهل من خلق الله تعالى عن له متعة بالبحر
 خالصا وجمعة وعمره فمتعة سنة الله تعالى ورسوله ومن عطا ويجاهدان ابن عباس كان يامر
 الناس ان يجعلها عمرا اذا لم يكن ساق الصفا وهو قول اسحق بن ابراهيم وقال عبيد الله بن الحسن
 القاضي احمد بن حنبل بابا حجة فضح البحر لا يجاب به وضع منه ابو حنيفة ومالك بن النضر قد

امری است که رسول الله من لاهک معه بان یفسخ حجه بصر خسته عشر من الصحابه و اولادهم بنقض و غیره
 من المناذیق و در آن زمان من هو کلام من لا یحصیه الا الله فلا یشع احد الخرج من هذا الزمان عبادت ظاهر است
 اگر بفرسوخ از امامت شده ثابت است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جناب از آن فضیلت منع فرموده و نیز آنحضرت اخبار
 فرموده که کلمه شیخ باقی است تا روز قیامت پس این را خبر سر و نخا صلی الله علیه و آله و سلم را مانا بدی در شیخ آن صل
 شده و نیز شیخ این کلمه و حقیقت تجویز کند بر جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم می نماید و بعد این صبی که فرسوخ
 و مظلالم بواج است و نیز از آن ظاهر است که ابویوسعی شیعی بفرسوخ حج در تمام مدت امامت ابی بکر و شروع امرت عمر
 فتوی میداد و توقف و بعد این حجت نبی تواننده و موجب ترک روایت او از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 نبی توانگر دید و قول ابویوسعی که بفرگفته الالذی احدیث فی شان النسک علی آثار آن کوه کافی است یعنی بر آن
 اثبات بطلان این حکم و عدم صحت آن و نبودن آن در عهد سابق و انبی و شکیب خلافت ابی بکر و در آن توابع
 و العرفه در وقت با کلام حج و عمره بانست که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم آن فرموده باشد
 و بر آن جناب این آیه نازل شده و آنحضرت مامور شده بیان چنین کلام نازل شده بر آنحضرت حاصل آنکه تفسیر خلافت ابی بکر
 حج و عمره را بر خود نمود از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت را بدو تمسک آن نباید و آن
 تمسک خلافت ابی بکر ملامت جناب سر و کائنات صلی الله علیه و آله و سلم قبل خرمی در شیخ فرسوخ حج پس حج ابی بکر
 و نیز نیک آن فرسوخ خلافت ابی بکر از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم فعل فرموده و حج خلافت ابی بکر بجزت خصص
 بر حج ماور و در مثل استقامت مسلمت صبر زنی که زوج او غائب باشد استفسار این سزا از آن لاذ الخلیفه
 فرمودند و نیز از این عبارت ظاهر است که بر بعضی هم مروی را که فتوی بفرسوخ حج داده و هرگاه مردم از آن
 فتوی بر بعضی نمودند و قول او در کشف است بدان روز و عطا بن ابی رباح حاضر شد و قصد پرسش او بیان
 کرد از ابی رباح هم تصدیق بر بعضی نمود و کلمه صدق الشیخ بر زبان راند و نیز تقدیر خوف از مردم
 منکرین بیان آورد و از این با و اشغال آن بطلان خرافات ائمه سنیه تصحیح دعوات خلفا بعدم کبر کمال ترسیم
 و ضوح میرسد و صدق دعوی الحق که دعوات خلفا بعد از آن رواج داشت که مردم از آن بخار و در آن می
 کمال و ضوح ظاهر است و این هم را تا شب طمانده و محترق فرسوخ را که عطا خوف از ایشان نمود و این عمل تعبیر نمود
 فتنه داده و علیه بجه و نیز قول عطا بن ابی رباح دلیل بر صحت است و رسول است و عطا و
 بجای هر دو و در این لباس تارن غیر سابق هم می و بفرسوخ حج نقل کرده اند و سخن من را بوی هم بیان فاعلی
 و عبیدیه باشد بر بعضی خاص طاهر بن حنبل بااحت فرسوخ فاعلی اند و از قول او قدر وی الخ ظاهر است که امر
 جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بفرسوخ حج با بزرده و جگوارایت کرده اند و از ایشان زیاد از نسبت صحابی

صحابی روایت کرده اند ازین بابین مردم بسیار که هجرتی نکرده اند روایت کرده اند و هیچ کس را خروج ازین
 امر صحیح از جوایز نداد و این مردم در محل علی باقی خاق لکن گفته اند که حق می رسد و الله صلی الله علیه و سلم لکن احکام
 معه بان یفسخ صحبه بقره و یجلب بان لکن امر جابر بن عبد الله و عائشه ام المؤمنین و حفصه ام المؤمنین بان
 بنت ابی بکر الصدیق و ابوی الاشری و ابوی سعید الخدری و انور ابن عباس ابن عمر سیرت بن
 مصعب و البراء بن عازب سرقه بن مالک معقل بن یسار بن الصحابه و غیره از این است که بیعت شریف
 من الثابین و غیره ازین است که الله تعالی فلیس احد الخیر من هذا و اجمع مخالف
 کل هذا باخبار و حججه قلم فی شیخ منها اما آنچه گفته در برین است اجماع است که این تنه اجماع بلاندر حرمت
 و جایز نیست پس سخن است که مخالف خبر علاوه بر ترجمه و کلمات و مقامات و کلمات کشف مشهور
 که معتقدین از عای آن دارند و صدق الحجه و امانت و دیانت و تفرغ و تقدس هم کوی مسابقت از اقوال و این
 رپوده که در رسالت علیه و سلم فی تبی محابا و عادی ظاهر و لطلان و جزانات مرتبه الهوان بزرگان می رانند
 با لطلان است که کذب عای اجماع است بر ترجمه فسخ حج ظاهر تر از است که تحقیق بیان باشد و دلیل بطلان آن
 و زون تر از است که احکام کرده شود و این فاده هوشمند و شست بوجه عدیده اول آنکه اجماع جمیع علماء
 عن خلف اجماع دارند بر بطلان تخیر فسخ حج پیش از بلایشان دعوی اجماع است بر ترجمه فسخ حج بزرگان آوردن
 و ادوا نشندی و ادست و ووم آنکه جناب ایر المؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه بیت علیهم السلام تجویز فسخ حج خود
 از پس اگر اجماع از امانت خارج سازد و باره جناب ایر المؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه بیت علیهم السلام
 که عادات مهارت و عصمت و بیابج علوم و حکمت و مسادات است اندر حرف بزرگان خواهند آورد و باره اگر
 بگویند که این حضرات مقتدایان است نه خود است پس بنا برین اجماع می اصل مقتدیان بر خلاف مقتدیان
 چگونه اجماع اقتضا خواهد بود و القات بان نخواهد کرد و مگر مقبول فسخ الحجه پس تجویز ائمه بیت علیهم السلام فسخ حج را
 بر خیزد روایت سفیضه اجماع ظاهر و عیان است لکن قدر الحجه المنه که این القیم هم بان اتراف نموده که استحقاق
 و این تبی و در نهان گفته و قد قبل ان یخبر عن فسخ و الفسخ حرام عند کثیر من الفقهاء و هو
 من مسائل الاجتهاد فالفسخ حرمه ابو حنیفه و مالک الشافعی لکن احد و غیر من فقهاء ائمه
 الاچهره و الفسخ بل یستحبونه بل یوجبهم بعضهم و لا یخفون بقوله عن هذه المسئله بل
 علی و عمل بن حنین و ابن عباس بن عمر و غیرهم من الصحابه و نیز ازین القیم در زاد المعاد و در استنباط
 گفته و قد قال ببقائهما ای بقاء سنته الفسخ علی بن ابی طالب سعد بن ابی تا هر این عمل است
 و ابوی سعید بن المسیب و ابوی الثابین سووم آنکه اگر کسیب زید بن ابی بله افسخ حج

مسائل
 از فقه
 در مسائل
 فقهی
 در مسائل
 فقهی
 در مسائل
 فقهی

بسم الله الرحمن الرحیم
 فی المسائل الفقهیه

اظهار کمال اصیبت و عداوت و کفر و نفاق خود را سهل انگار ند و مخالفت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا بصیبت
 علیه السلام را منع از تصویب خلافت نبوت است این جمیع بی مهمل نه بخندند و دیگر سب خود و رضا خدای نبوت
 بر تملیح البصیبت علیه السلام روا دارند بحیرت که از مخالفت امام احمد بن حنبل چه مندر پیش خوانند که در غالباً جناب
 امام احمد بن حنبل را خصوصاً ابن تیمیة ابن قیم و اشغال شان از اوقات رحمت خارج ساخته بزور ملامت و کفار و
 سنا زین اشهر را خواهد اندخت تا میسالت خود از کذب بهتان پیش مستعدین خود نماید و مگر غالباً جمعی از علمای
 اهل سنت بلکه علوم ایشان هم که اندک متبحرین و ایمان خود کرده اند و گویند که ملامی بر مال اهل فخر خود بهر سب
 درین صورت برای نهایت تحمیل و تضلیل جناب حنبل مستعد آماده شوند که کسیکه امام احمد بن حنبل از اوقات خارج
 سازند چگونه نزد ایشان بهره را بایمان و عبادت و صدق و امانت داشته باشد خود جناب امام احمد بن حنبل را
 او که امام نام یاد نموده و او را با امام عالی مقام وصف فرموده چنانچه در بستان الحدیثین که از شروع آن در نخست که
 در ذکر کتب مشهوره و مصنفین آن ضد تبرک و تزیین این ساله داشته است حضرت امام احمد بن حنبل هر چند
 تصنیف تسویه خود آن امام عالی مقام است لیکن در وی زیادات بسیار از پیشین او دیده است و بعضی از
 زیادات او بیکر قطعی که او ای آن کتاب را پیشین است نیز هست آنچه و نیز جناب بستان الحدیثین در ذکر
 ابن ابی شیبہ گفته ابو زهره را زنی گفته که در زمان امام حدیث منتهی شده بود چنانکه او بکر بن ابی شیبہ که در پیش
 حدیث یکبار بود و امام احمد بن حنبل در نقد حدیث و فهم آن مستحق الم و نیز جناب در خانه باب یاد هم او تا کرده که
 پیشوایان اهل سنت خواه در فرج او خواه در اصول عقائد خواه در سلوک طریقت بلکه در تفسیر حدیث نیز همه
 از البصیبت منتفع نموده اند و بگذرد البصیبت مشهور و معروفه ائمه البصیبت همیشه در حق شان ملامت و ملامت
 فرموده اند بکثرت و او را در این کمال محبت بگونه جناب حیاتی آورد و در مخالفت چنین امام عالی مقام که خود
 تبرک بزرگ او بود و فضیلت او در نقد حدیث و فهم آن بر ملا میگوید و او کاملاً طاعت و ملامت و بشارت الهی
 البصیبت در حق او دارد و عساکر بر می دارد و از دیگر مناقب و معاد نظیر و فضائل و مناقب خیر امام احمد بن حنبل که دیگر
 ملامی تو هم بزرگ کرده چرمی برسی که ملامه بر نباتات نهایت کمال و روح و مهارت و لغت و عبادت و عظمت بسیار است
 و صدق و نبالت و تقدم و امامت او در علوم و دینیة او را مقابل و سایر خلفا و پیشین آن گردانیده اند بکر بن ابی شیبہ
 او را امام تمام بنیاد و معصومین علیه السلام ساخته اند قوی مدوح جناب کثیر العیاد و تهریب او ساکنه احمد بن
 حنبل تکلیف از انهدیت الو میط بالتروضه هکذا امام الباق جمع علی ما مکتبه و جل الله و در حقه
 و زهادت و خطه و در حق و سب است ابو عبد الله احمد بن حنبل بن حنبل بن اسد بن ابراهیم بن علی
 بن عثمان بن العنقره بن عبد الله بن ابراهیم بن حنیف بن قاسم بن مکنف بن شیبان بن سهل بن غلبه

ص ۲۵
۱۱۳

ص
۱۱۳

ص
۱۱۳

ثعلبہ بن حکام بن صاحب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن ہنبل بکسر اللام واسکان النون وید
 موجد بن نصی بالغاء والصاد الهملة بن دعی بن جید بلہ بن اسد بن بزیعة بن نزار بن عبد
 بن عدنان الشیبانی للارزی شہ الخلدی ابو عبد اللہ خرج من مراد حلوی واد بخلدوی نشأ
 اللات تونجی بھا و دخل مكة والمدینة والشام واليمن والکوفة والبصرة والجزیرة سمع سفیان
 بن عیینة وابراہیم بن سعد ویحیی بن سعد ویحیی القطان وھنیما وکیکا وابن خلیفہ وابن یحیی
 وعبدالرفاق وخلق ثوری عنہ شیخہ عبدالرزاق ویحیی بن ادم وابوالولید وابن مہدی
 ویزید بن ہارون وعلی بن المدینی البخاری وسلم وابوعاود والذھلی وابوزرعہ الرزازی الذ
 ی ابراہیم الحربی وابوبکر احمد بن محمد بن ہانی الطائی الاشعری والبخاری وابن ابی الدینار و محمد بن
 اسحق الصغانی وابو جعفر الرازی واحمد بن ابی الحلیم وروی بن جریر بن حنبل بن اسحق و
 عثمان بن سعید التماری وجماح بن اشاعر وعبد الملک بن عبد الحمید المیسری وبقی بن محمد
 الادمسی یعقوب بن شیبہ وخلق ثوری بن یان من طریق من ابراہیم الحربی قال رايت ثلاثة
 لوزر مشاہم ابا عبد القاسم ما سئلہ الا یجیب ینفخ فیہ الروح ویشرب الحمر ما شہبہ الا
 برجل یمن من قریش الی قد مر عقلوا واحمد بن حنبل کان لہ عن رجل جمع احلام الالین من کل
 ورن یان من ابی سہر قال ما علم احدا یحفظ علی هذا الا ما سار بہنا الا شایا بالشرقی فیہ اخذت
 حنبل وری یان من ابی بن المدینی قال قال لی سیدک احمد بن حنبل لا یحدثک الا من کتابت وریا
 عن ابراہیم بن یان قال کما قال السراہن فیکر الحدیث و یحفظہ ویتقنہ فاذا امر ان یتکلم قال کما
 احفظ فی کتب یحیی الکتابت وری یان عن العیثم بن جمیل قال وددت ان نقص من عمری ویزید فی
 ما حد بن حنبل وری یان من ابی زرعہ قال ما رايت من المسأخ احفظ من احمد بن حنبل حررت
 اثنی عشر جلد وعلی ذلك کان یحفظہ من ظهر قلبہ فذکر ابن ابی عامر فی کتاب الجرح والتقد
 ابویان من مناقب احمد وری یان من مناقب احمد بن حنبل قال لعل علم
 حدیث سفیان الثوری وری یان من مناقب احمد بن حنبل وری یان من مناقب احمد بن حنبل وری یان من مناقب احمد بن حنبل
 فیہ علی بن المدینی وهو علم بہ ویحیی بن عیینة وهو کتبہم لہ وابوبکر بن ابی شیبہ وهو
 لروسل ابوجامع من احمد وعلی بن المدینی فقال کان فی الحفظ متقاربین وكان احد افقه وقال
 ابوعزیر ما رايت احدا اجمع من احمد بن حنبل ما رايت احدا اكل منه اجمع فیه زهد و
 وفضل واسباء کثیرة وقال قتیبہ ما علم الی یان وری یان من مناقب احمد بن حنبل قال ان عاش هذا الفس

يعني احمد بن حنبل فيكون حجة على من زعم انه قال بن المديني ليس في اصحابنا احفظ من احمد بن حنبل وقال
 عمرو بن محمد لنا هذا واقفي احمد على حديث لا ابالي من خالفني قال الشافعي ما لم يأت من احمد بن
 احمد بن حنبل سليمان بن ابي داود الهاشمي قال ابن ابي عامر كان احمد بن حنبل يامر بالفهم بصرف الحديث
 وسقيه في صالح المصالح بن احمد بن حنبل قال في حجة خمس حج ثلاث منها ارجاء انفتت في احوال
 ثلاثين درهما قال وماذا يتأبى قط اشترى سرمانا ولا سحر ولا شيئا من الفاكهة الا ان يشترى
 بطيخة فيأكلها بخبز او عنب او تمر قال وكثير ما كان ياتهم بالخل قال والمسك ابو عن مكاتبه اشقى
 بن ابراهيم هذا ادخل كتابه الى عبد الله بن طاهر فقرأه وقال وقال ابو زرعة بن محمد قطعة افرح قال
 ورايا اشترينا الشئى فستره عنه لئلا يوجها عليه وقال المصنف ما رأيت مصليا قطا حسو يلقوا
 من احمد بن حنبل الا اكثر انا ما لست من منه وعن الحسين بن الحسن الرزدي قال حضرت بمصر عند
 يقال فسالني عن احمد بن حنبل فقلت كذبت عنه فلم ياخذ ثمن المناع متى قال لا اخذ ثمن من
 يضرب احدهن حنبل وقال قتيبة وابو حاتم اذا ضربت الرجل يحب حمل فاعلم انه صاحب شر قال ابراهيم
 بن العريش من ولد عبادة بن الصامت قيل لبشر الحافي حين ضرب احمد بن حنبل في الحجة لوقت تحللت
 كما تكلم فقال لا اقوى عليه اذ احمل تام مقام الانبياء وقال ابن ابي حاتم سمعت با زرعة يقول بلغني
 ان الموقل المن يمسح الموضع الذي وقف الناس فيه للصلاة على احمد بن حنبل فيبلغ مقامه الذي وقف
 وخمس مائة الف قال وقال ابو بكر في سلمه يوم وفاة احمد عشر من الفاضل اليهود والنصارى والنجس
 وقع لما تم في رحمة اصناف المسلمين اليهود والنصارى الجوسن احوال احمد بن حنبل رح ومناقبه
 اكثر من ان يحصى قد صنف فيها جماعة ومقصودى في هذا الكتاب الاشارة الى اطراف الفاضل
 روح في شهر ربيع الاول وستين ومائة وتوفي في صخرة يوم الجمعة الثاني عشر من شهر ربيع
 سنة احدى واربعين ومائتين ومن يغفل وبقبره شهر معروف يشهد له به روح وروايات تاريخ
 دمشق جلد ثمان مائة في اهل قبل وفاته وبعد ما من الثنانات الصالحات روح وروايات من يدين
 عبدالوهاب بن علي بن عبد الحافي تسبكي كرامه وفضل اذ اورد ركانة سنة ١١٤٠ قال ان طابرت در طبقات قتها
 شافيه بربرمين مثل غيره هؤلاء امام الجليل ابو عبد الله الشيباني المروزي ثم بعد ادى صاحب
 الكفاية على الحجة الناصر السنة شيخ العصاة وصدق الكافة ومن قال فيه الشافعي في ان اراء
 حريه خرجت من جلد وما خلفت بها افقه ولا اروع ولا ازهد ولا اعلم من احمد وقال الرضا
 ابو بكر يوم الردة وعرف يوم الصفقة وثمان يوم الدار وعلى يوم صفين وطلحة بن حنبل يوم الحجة

صديق

نعم گشته که قبول جناب میرالمؤمنین علیه السلام و عمران بن حصین و ابن عباس و ابن عمر و غیر ایشان از صحابه ائمه اطهار است
 و از دیگر عبارت بن تمیمه کرمی و نیز ظاهر است که احمد بن حنبل و غیره و امری گشته اند فی شرح استصحابا و بعضی از ایشان مثل
 ظاهر و صحابه آن می نمایند و همین است قول ابن عباس ششم آنکه اهل ظاهر نیز که از سلف اکابر و معتقدان در
 انشاء حدیث اند بیجا و فسخ حج قائل اند و تحریر از اهل باطن میدانند چنانچه از عبارت ابن القیم ظاهر شد و وقت اهل ظاهر
 با در سب اجماع علیهم السلام درین باب و از عبارت ابن تمیمه واضح است که اهل ظاهر با جمیع شرح حج می کنند و بعضی قائلند
 ریشیه بن زرم قبل این شنیدی و بعضی آن در ابودفکر خواهر شنیدی است الله تعالی پس کذب مخالف و در
 ادوای اطعام است بسبب مخالفت اهل ظاهر هم ظاهر است و امام ظاهر هر که دو دوست نیز قائل بسخا و فسخ حج می باشد
 عینی و رعدة القاری در شرح حدیث جابر که در باب تقصی الحائض التماسک کلمه ایاة اللطوف بآیات و ادوای
 سعی علی غیره و ظهور من التصفا و المروءة مذکور است گفته و فسخ الحج الی المعزج لکن نقول ان ذلک ان خصوصاً بهم
 خلاف السنن و ان لا یجوز الی الا عند ابن عباس و به قال احمد و داؤد الظاهری و داؤد و ظاهر بری از اهل ظاهر
 و امام فاضل است و انرا شیه اول و اربع جلایه و سنا و جملیه ستوده از تاج الدین سبکی در طبقات شافعیه گفته
 داؤد بن علی بن خلف بن سلیمان البغدادی الاصبهانی امام اهل الظاهر است سنه مائتین و فیل سنه
 اثنین و مائتین و کان احدی عاثة المسلمین و همدانم و له فی فضائل الشافعی مضع مضافات سمع
 سلیمان بن حرب و القعینی و عمر بن مزرق و محمد بن کبیر القصبی و مسدد او ابان بن رفیع و اسحق
 بن راهویج و اهل الیه الی ینسابی فسمع منه المسند التفسیر و مجالس الائمة و منصف الکتب قال
 ابوی بکر الخطیب کان اماما و عا ناسکان هذا و فی کتب حدیث کثیر لکن الرایة عنه من زینة جلاله
 عنه ابنه محمد و ذکرنا الشافعی یوسف بن یعقوب الدودی الفقیه و عباس بن احمد المذکر غیر
 و قال ابو یسحق الشافعی ولد سنه اثنین و مائتین و اخذ العلم عن اسحق ابی ثور کان زاهدا
 متفلا قال ابوالعباس ثعلب کان ذا و عقله اکثر من علمه قال الشیخ ابو یسحق قبل کان فی
 مجلسه اربع مائت صاحب طبع سان اخضر کان من المعصبین للشافعی و منصف کتابین فی فضائله
 و التناء علیه قال ابو یسحق انتهت لیه ریاست العلم ببغداد واصله من صنفان و مولد بالکوفه
 و منشأه ببغداد و قبره براهویج و در راه انجمن در سنه سبعین و مائتین گشته و فیما داؤد بن علی
 الامام الاصبهانی الظاهر صاحب النصایف سمع القعینی و سلیمان بن حرب طبقات و تبقیه
 علی ابی ثور بن راهویج و کان ناسکا متفلا کثیر الروع کان من اکثر الناس تصبلا امام الشافعی
 و منصف فی فضائله و التناء علیه کتبا بین و کان صاحب کتب هب مستقل بنفسه تعجم جمع

ص
نما
ص
انفا
ص

ص
طبرستان

ص

حکیم مبرزونی با الفا هرتی و کان لایه ابو بکر علی مذهبه و سبنا ذکره انشا الله تعالی و
 الیه ریاسته العلم بغداد و قیل کان یحضر مجلسه امر بجماعة صاحب السان اخضر زینبانی گفته که کان
 من عقل الناس قال ابو العباس ثعلبی حقه کان عقل داو یا کثر من علمه و قوی فی فی العقول
 و قیل فی شهر رمضان و قال ولله ابو بکر ابی فی لنا ما فعلت ما فعل الله بک فقال عفره و ما
 فعلت عفره فیک فیه سماحک فقال یا بنی الامم عظیم و الیل کل الیل لمن لم یسبحهم کما زیارت
 ابن تیم و ابن خرم و ریائی که قاضی بیداد بن الحسن بن زینب جوزی شرح میکند و این بزرگ از اکابر و عالم
 امر سیناست و همی در کاشف گفته عبید الله بن الحسن بن حصین القیمی البصری قاضی البصره عن
 الحسن بن علی و یلقبه و عن عبد الرحمن بن مهکک و طائفة و ثقة من قال بقیه توفی ۱۶۸ و ابن حبان
 در کتاب تاریخ الثقات گفته عبید الله بن الحسن بن حصین بن الحنفی البصری القیمی قاضی البصره
 بنی عن حمید الطویل بن ی عنده بوجهک و اهل بلخ مات سنة خمسین و مائة و
 فیهما و نووی و تهذیب الاسما و تهذیب اللغات بن الحسن بن حصین بن علی بن محمد بن ثقفی ثقة
 حنفی و علامه ابن حجر عسقلانی و تهذیب التهذیب گفته عبید الله بن الحسن بن حصین بن ابی الحر المالی بن الحنفی
 بن حباب بن الحرث بن خلف بن الحرث بن یحیی بن کعب بن العنبر بن عرب بن تیمم البصری ثقة
 بنی من خاندان کهنه و او د بن ابی هند و سعید الجری و هارون بن یحیی بن عبد بن مهکک و خالد
 بن الحارث و ابو عقیلم بن النبرقان و عابد بن معاذ البصری و محمد بن عبید الله انصاری و غیرهم قال
 الاجرى قلت کان ابو عبید الله بن الحسن بن حصین بن علی بن محمد بن ثقفی ثقة
 و قال ابن سعد لی قضاء البصره کان ثقة محمداً من الرجال و قال الجعفی لما مات ابو
 بن عبید الله طلبوا عبید الله بن الحسن بن ثقفی ثم استقضی قال ابو خلیفة عن محمد بن سلیمان قال
 ان رجل عبید الله بن الحسن فقال کما عند الامیر محمد بن سلیمان فذکرت کل جمیل الا المراسع فقال
 و لایه انی لا مزج و ما قول الا الحق الی ان قال ذکره ابن حبان فی الثقات و قال من سادته
 البصره فضا و ملک و هم انکه استحق بن الامیر که خطیب جواب من الحسن بن سبیت انفسی انفراد و استسک
 نوده قائل یشرح حجت چنانچه از عبارت ابن خرم و انصح گوید که عطا و بجا در روایت کرده اند که ابن عباس
 سیکو و تارن ذکر حج خود را کرده اند هر گاه سیاقی در می نکرده باشد و اینست شرح سبب استحق بن رای و در انفا
 عطا و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و شرح حدیث کرده که بخاری نقل کرده و در ابجد و کلام ولی الله ذکر مشهور
 ظاهر است که ابن عباس قائل است با که هر کسی که اهل حج کند و سیاقی در می کند هر گاه طواف بیت نماید و اهل

ص

ص

ص

حرفی

عمل مشهور استحقاقه ابو به و غير او وقت ابن عباس و زين فربس كرهه انزل من عاد و اجمع انت بر سرست شرح
 نمودن و حقيقت را تمخير و تفصيل ابن ابو به بيژن است كال عجب است كه مخالفه ولا استحقاق را بهويدي
 با سنان برين برساند كه او را متعارف شافعي سفيان ثوري ميگرداند و بندهب و مخالفه الاشهاد و والده و كتمان هبه
 تمسك من نايد و بزرگين بحيث او را با سفل در كات بلقب باري مولى نازد و نا كره او را از امت مرحومه خارج سازد
 الله الا ان يتقدم يقول ان جليله ليهي له يد من فلا هب ائمة الفحول و اجرا اخصا رة و كذا با عكس
 اليه تان المرفول و فضائل محمد استحقاق ابن ابو به و و آخر از ان است محتاج اظهار باشد كه سبكي و طبقات شافعي
 گفته استحقاق بن ابراهيم بن محمد بن ابراهيم بن مطر المنظلي ابو يعقوب ابن ذبي بن رهو بر احد ائمة الدين
 و اعلام المسلمين و هداة المؤمنين الجامع بين الفقه الحديث و الوع و التقوى و نيل نيل نيل
 و عالمها و له سنة استحقاق و قيل ست و ستين و مائة الى ان قال و قال محمد بن اسلم الطوسي حجة بن
 مات استحقاق ما علم احدا كان اخشى الله من استحقاق يقول الله انا يخشى الله من عباده العلماء
 و كان علم الناس قلت كان محمد بن سلمه يركب هذا من لضرب الاول من السلك الاول في المنطق
 فانه يغفل الى قولك كان ابن رهو به اعلم الناس و كل من كان علم الناس كان اخشى الناس ينتج كان استحقاق
 اخشى الناس في المقدمة التصريح ينبغي ان تكون محققة باتفاق او غير فكان كونه كان علم الناس
 امر مضع من حيث استنتج من كونه اخشى الناس قال محمد بن سلمه و لو كان ثور في الحيوة
 لا يحتاج الى استحقاق قال الكاوي ساد استحقاق اهل المشرق و المغرب بصدقة و قال احمد بن حنبل و ذكر
 استحقاق لا عرف له بالعراق و قيل ان قال من قد سئل عن مثل استحقاق يمال عند استحقاق عند تا امام
 و قال للنسائي استحقاق بن رهو به احد ائمة ثقة مأمون سمعت سعيد بن ذويب يقول ما
 اعلم على يد الاض مثل استحقاق قال ابن خزيمة و الله لو كان استحقاق النابيعين لا ذر له بحفظه
 و فقهه و قال علي بن فضال ثنا ابن فضال من ابن شبرمة عن الشعبي قال ما كتبت سؤالا في بيضاء
 الى يومى هذا و لا حدثنى ثوبان بن جديت قط الا حفظته فحدث بهذا استحقاق بن رهو به فقال تعجب
 من هذا قلت نعم قال ما كتبت اسمع شيئا الا حفظته و كان في نظر الى سبعين الف حديث او قال
 اكثر من سبعين الف حديث في كتيبي قال ابو اود الخفاف سمعت استحقاق بن رهو به يقول لك
 انظر الى مائة الف حديث في كتيبي و ثلثين الفا اسمها قال و املينا استحقاق احد عشر الف حديث
 من حفظه ثم قرأها علينا فاذا عرفنا ان لا نقص فينا و من استحقاق ما سمعت شيئا الا حفظته و لا
 شيئا قط فتمسك به قال ابو يزيد محمد بن يحيى سمعت استحقاق يقول احفظ سبعين الف حديث

بن شعبه نحمدتیم فقالوا و قال بعضهم ليس مثل هذا قط وقال بكر بن عبدالله الحسني فقه من
 دينا و مناقبه كثيره مشهوره في نسخ سنه عشره ما كتبه فيهم و انما مر عليه صاحب نعل و صلاح
 عطا بن ابي رباح في راجه من اهل بيت بجواز فرج ك تصديق سنه اربعه مئوده پس اذ عامي اجماع است نظر بزرگم
 عطا بن رباح هم ضلال بواج و بصراح است و فضائل عطا قبل ازین كرتشندی و از افاضه علامه نووی و ر
 تهذیب ائمه اهل سنتی كه عطا از نعمتین اهل كده و ائمه مشهورین ایشانست و از جمله شیوخ اصحاب شاخیه سلسله
 فقه متصله ایشان بجناب سالما صاحب علی اند طایفه كه در كسم می باشد و سلمین كهین رویت طلب نمائند بعلوم خود
 در عطا و طلاس هم جدا بصر كرده و سعید بن ابی عروبر او را از ائمه مصادره است و بعد اجماع او حسن بصری
 و سعید بن استیثاب را بر هم با بصری بخالفست کسی بیانات كرده و ابن ابی لیلی را شاد كرده كه عطا بصراحت او را
 كرده و امام شافعی فرموده كه نیست در تابعین کسی یاده تر از روی اتباع برای حدیث از عطا و حضرت عبدالله
 بن عمر را كه بسببین مع سائلین بحدیث با بر كرت او با و صف بودن عطا در ایشان انكار كرده و سبیه فرموده
 كه فائق شد عطا الهی و در قوی و بالای هر مناقب معاد است كه نووی از جناب طابوی علوم او اهل و او اضر بر اهل آن
 انرا اضر و نووی الیها حضرت امام محمد باقر علیه السلام الفاخر می آرد كه پناه بخدا انحضرت نفی وجود علمی از با مرج می نمود
 و در صفك با طالع صحت و تحمیل تا پیدا و بوقت تكلم یعنی آمیاد و بالهام برانی ظاهر میفرمود و او از اذن
 در زمان نبی امیه كه قوی مردم مردم را كه عطا بن ابی رباح و اتفاق علماء بر توشیح و جلالت و امامت او كه نووی
 ذكر نموده و علامه پرین است پس كاش قدم ثبات بر این انرا قات و اقراست فاحش است خود می زود و عطا بن ابی
 رباح را در قوی بنسخ حج هم موید تا پیدا بالام الهی می دانستند و علمیت او را درین كسم سلم سید استند و علم
 خلف و عطا و او درین باب نبی اخر استند كمال محب كه چندان انبیاك در مخالفت اهل بیت علیهم السلام
 كه انصاف بیح اهدیت علیهم السلام انعمیث ترا هم كه خود بافته اند نمی كسند و از اصحاب نبی و ائمه القات بان
 و الا جان با و صف نقل چنین مرع علیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حق عطا از همه تشنیعات فاحشه و است
 شنیعه بر توجیه متوجه تحمیل كه عطا بن خاقل است می نموده لکن كاش نظر بر دیگر داخ و مناقب عطا كاز دیگر
 انمیشیه نقل كرده اند می از خدمتند و ازین عرفات دست می برد استند چهارده هم آنگاه عبارت بن قیم
 و را قی كه جمهور با بعضی خاقل بجهاد نسخ حج اندر كمال محبت كه مخالف بگوزن جبارت بر اخراج این حضرت
 از ایت مرحوم خواهد بود و این ساطین دین را از جمله كفار و طغیان اهل ضلال و مقصدین قرار خواهد داد
 و از این با و صادق خود را و كاطع است بر یخیم فرسخ خواهد كشت و اولیضه آنست كه خود مخاطب بر
 دوم این كتاب گفته است و چون اهدیت و كبر اصحاب كه ملود در ایشان دلایان مخصوص قرانی ثابت است

صحب
 كبره
 باب دوم

روایتی را در آن نامیند و مؤید آن از دیگران که هنوز اتفاق ایشان هم بر ثبوت نرسیده روی شود و خوانان روایت چه
 بری دارد علی بن الحسین قرن چهارم تا یحیی بن کثیر که شهادت امام زین العابدین علیه السلام در مدینه غیر القرون
 قریبی ثم الذین یلوینهم صدق صلاح آنها ثابت شده است می تمام غایت استغراب است که مخالف بمقابل او یعنی یحیی بن
 بنی فرسخ روایات سابقین و اکتذبات مطعونین علی الاطلاق صدق صلاح یحیی بن شمس و غایت شهادت علیه السلام
 علی القدر علیه السلام ثابت گرداند و خود مسجداً بنی جهور تا یحیی بن زین العابدین علیه السلام است را بر تحریم فرسخ
 با دعا نماید چنانکه اگر بالفرض مخالفین بر علی السلام مثل قاضی غیر یحیی و احد بن سبل و اسحاق و شعیب غلام
 او استحقاق را بجهت و سعید بن استیثیب و حسین بن علی و مطرب بن ابی رباح و جمهور تا یحیی بن تمام را از امت مرحوم
 جناب سرور انام علی القدر علیه السلام کلام خارج سازد و مهلا سالات بمعادت و راحت و ارتکاب غایت و قحاح
 نماید تمام غایت استغراب است که از تجویز عمران بن حصین فرسخ حج را چه جواب خواهد داد که او را در جمله صحابه عظام و زوره
 سینه و جب لاکرام است که از ارتحیرت آن دلیل الحاد و زندقه و خروج از اسلام است و علاوه برین و دیگر مناقب
 عامه صحابه بیان عمران بر تیره جلیل الشان است که العباد بانه حسب انحرافات قوم بلکه معزین و ارواح مقدسین
 بر تیره تان فیض کاشان و برای زیارت با برکت او حاضر شد و در او را و حالت صحت و درشت و قلبه بر مرض بولم نرس
 میداد و در سلام بر او میکرد و نماز کماله او خط و فرمی ربو و در او بن القیم در زاد و بجا و تصحیح کرده با مگر آنرا غنم است
 از ابو زوره عثمان و اسبک من مخرج فخر و نثار با بر طار نووی و تهنید با اساتیر محمد بن حسین گفته و بیشتر عمر بن
 الخطاب و ذوالالبصر لیفقه اهلها و کان من فضلاء الصحابة و کان عجايب الدعوى و له شهيدان ص

و کان یقول ان من الحیة و له عقب بالبصر و فی صحیح مسلم عن عمران قال قد کان یسلم علی حجت
 الکوفیت فترکت ثم ترک الکفی فعاد یحیی کان الملائکة تسلم علیه و یرام عیاناً کما جاء مصرحاً فی ص
 مسلم و شیخ عبد الحق در رجال شکوه گفته عمران بن حصین بضم الحاء و فتح الصاد المملکتین ابو جمیل بن
 قحط الجیم و سکنی الثمانیة بالذکر الملهمة الخراعی الکبیر اسم عام خیر مع ابی هاشم و کان فیضاً
 الصحابة و تلازم جثه عمل البصر لیفقه هم کان یکنها حیات بها سنة ثنتين و خمسين
 و قبل سنة ثلاث و کان ابن سیرین یقول لیکن بالبصر احد من اصحاب سول الله تقدم و فضل
 من عمران بن حصین و یمنی ابو جراح الطائری و ذرارة بر بنی و طرف بن الشیخ و یمنی و کان
 تسلم علیه کذا فی الکاشف بیانند و فی الله عند کان قد استسقى بطنه فبقی ملتقى علی طهر ص
 ثلثین سنة لا یقول کما یقعد قد نقب له علی سر من جرد یکان تحت لنا خطه و یوله فخل علیه
 مطرف و اخرج العلاء بن الشیخ فیصل سبکی المادای من حاله فقال له سبکی قال لانی المراء علی حد ص

هذه الحالة العظيمة قال لا نيك فان اذبحه الى اجتهاد الله تعالى ثم قال احق تلف بشئ لعل الله يفعل ما
 في كبري حتى موت ان الملائكة تنزل في ناس بها وتسلم على سيدنا محمد صلى الله عليه وآله وسلم
 له الكبري فلم يفعل حتى بالفتاويه ما ثبتوا عليه جوائز فعل ما استمرت الملائكة الذين كان بينهم
 ظلمة الى الكبري ما دونه شامروهم انهم ابوسوسى اشعري هم حسب فاداه بن حزم وابن القيم تجوز فخرج من نور
 وقوى بان سيدا وابوسوسى اشعري هم اهل اصحاب معد ومن ائمة نصاب است تا انكرا واسقارن جناب
 ايرالموسين عليه السلام وقصا كرهه اذ واين هم برار ابي جليل سهل است او ما مثل ابن خطاب هم من شيد
 ويكونه كقضات است جاكرسل اندر علي وابوسوسى وزيرين ثابت وشيبي اتم علم شمس سيدا
 وابوسوسى را از جمله شايخي شمارد وابو بكر بن ابى داود وبراى او فضيلت سرسبورت ثابت ميگرداند واز جميع
 اصحاب انحضرت انرا افضلي نمود وزياد بن اسلم واهل خيرات واضح مى نايالى غير ذلك علماء بن حجر مستعمل
 واهل بصره بر عبد الله بن قيس گفته كان عمرا ارا قال ذلك ان بنايا الاموسى وى فى رواية شوقا
 بن يثاقع عنده و كان ابو موسى هلى الذى فقه اهل البصرة وقرأهم و قال الشيخ استمى العلم الى
 ستة فذكر انهم و ذكرا البخارى من طريق الشيخ بلطف العلماء قال بن المدينى قضاء الامتلاء
 عمر على وابوسوسى وزيد بن ثابت باخرج البخارى من طريق ابى اسحاق من الحسن قال ما ناها
 بين البصرة راكب غير اهلها من يثاقع من ابى موسى عاصم بن نويرة و تهذيب لاسا گفته قال الامام الحافظ
 ابو بكر بن ابي اود الجسما فى كتابه شريعة الفخرى لابي موسى رضوى الله عنه مع حسن صوت بالقران
 فضيلة ليست لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم هاجر ثلث هجرات هجرة من اليمن الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و هجرة من مكة الى الحبشة و هجرة من الحبشة الى المدينة و هجرة من المدينة
 ابى و قاصم كبرتم قوم از اكب اصحاب ائمة من است نيز از بنو زبير فخرجت و قائل بتبا و ان من با شيد
 از عبادت ابن القيم و راي قتي و فضايل زا هر دو مناقب فاجر و سدير بتبيين مشق غيبت بطريق انموذج بر
 بين عبارات الكفاى شو نووى و تهذيب لاسا گفته سعد بن ابى قاصم احد عشرة تكبر فى
 هو ابو اسحق سعد بن مالك بن هيب يقال ا هيب بن عبد مناف بن زهير بن كلاب بن
 بن كعب بن لؤى القرشى ا هري الكنى المدينى احد عشرة الذين شهد لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بالجنة و توفى و هو عنهم ارض واحد السنة اصحاب النبوى الذين جعل من الخطاب امر الملائكة
 اليهم اسم تد يا بعد اربعة و قيل بعد ستة و هو بن سبع عشرة سنة و ان من مري بهم فى سين
 صلى و اول من اقره ما فى قيل الله قتل و هو من المهاجرين الاولين هاجر الى المدينة بقل تد

بشئ لعل الله يفعل ما
 في كبري حتى موت
 الملائكة تنزل في ناس
 بها وتسلم على سيدنا
 محمد صلى الله عليه وآله
 وسلم

ص
 تهذيب

ص

جليلة

رسول الله صلى الله عليه وسلم اليها شهد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدلا واسدا والخندق وما المشا
 كان يقال للمنازل ايام الامم احد بلاد شهد يلا وكان مجابا للمعنى وحدته في عاثة على الرجل الحاذق
 عليه من اهل الكوفة وهو ابو سعفة واجيدت عوته في ثلثة اشياء مشهورة في الصحيحين وروى
 لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ثمان وسبعون حديثا اتفق البخاري ومسلم في خمسة
 عشر انفراد البخاري بخمسة وسلم ثمانية عشر وروى عنه ابن عمر و ابن عباس و يابن بن عمر و
 يزيد و عائشة و روى عنه الثابت بن عبد الله بن عيسى و ابراهيم و ماس و مصعب و عائشة
 و باعات اخرون واستعمله عمر بن الخطاب رضى الله عنه على الجيشين اللذين شهد الفتح وهو كان امير الجيش
 الذين هزموا الفرس بالقادسية و يلقب بخلع و غنوم و هو الذي فتح المدائن بعد ان كرمها وهو الذي
 بنى الكوفة و لا يعرفه الا عمر بن الخطاب و ينافى صحيح البخاري و مسلم عن علي بن ابي طالب ما سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يجمع ابي بكر و ابي لهب و السعد بن مالك في سمعة يوم احد يقول امره فقال ابو ابي و قد
 جمعوا النبي صلى الله عليه وسلم ايضا للذين بين العوام روى قال الزهري و روى سعد بن عبد الله الف سهم
 و لما قتل عثمان اعتزل سعد الفتح فلم يقابل في شئ من تلك الحروب توفي سنة خمس وخمسين و قيل
 سنة احدى و خمسين و قيل سنة اربع و قيل ست و قيل سبع و قيل ثمان و خمسين توفي بقصر
 بالقيسية و قيل بالقيسية و قيل ببيت المقدس و قيل على غنائ الرجال الى المدينة و صلى عليه في
 المدينة و قيل بالقيسية و كان ادم طلي لادها سنة للمختصة التي فاتت و يلقب بجيدته من صوف فقال
 كفتوني فيها فاني كنت لقبيت المشركين فيها يوم بدر و هي على ما كانت خطبا هذا هو محمد
 اكله ابن عباس باسهم تمام ثبات جوار فرسخي نمود و بزكرين ان تشنيع و تظليل يكره و بوضوح تام صححت ان
 ثابت هي فرموده و از انا و بن القيم و زاده لهاد ظاهرا است که ابن عباس فتوى بنسخت صحیح می داد و در طول عمر
 بمشهوره و عام شاه و درین باب می نمود و کسی را صاحب سوزناصلی الله علیه و آله و سلم که متواضع بود و
 خصوصا فرسخ صحیح نمود و با بیان نمیکرد و از عبارات علامه عینی که انفاکد شسته نیز ظاهرا است که نزد ابن عباس فرسخ
 صحیح الیوم جاهز است و از عبارات بن تیمیم هم جواز فرسخ صحیح نزد ابن عباس و نهجت که سابق و قبل می در مفهوم
 گفته تو له کان ابن عباس یا من بالمتعة و کان ابن الزبیر بنی منها هذه المتعة التي اختلفا فيها هي فرسخ
 الخ في الخبر الذي اسره هو النبي صلى الله عليه وسلم فكان ابن عباس يرى ان ذلك جائز لغير الصحابة و كان
 ابن الزبیر يرى ان ذلك خاص بهم و ابن عباس كما علمت سابقا شخصه است که ملاذ و بجای خود خلافت و اب
 شکلات صاحب بود که در حالت خطر از ناچار رجوع باومی آورد و در دست تمسک با امان باومی زد و او را

صحاب
 جاء في
 الخ في الخبر
 الذي اسره هو
 النبي صلى الله
 عليه وسلم

وادرا بری حضرت عباس علیه السلام که از آن حضرت است و معا بل را می نمودند و جرات و جنان در بیان التماس
 از آن صاحب مشهور و دوست و خود مخاطب بل ازین اقبال ابن عباس با موجب نجات و ناسته و از عبارت
 عینی بنا ظاهر شد که قول ابن عباس صحیح است و هیچ مجتهدی را بعد صاحب سیرت نبوی و استنکاف از تقلید
 ابن عباس نمیرسد و هیچ کس از مجتهدین در برابر او نمیرسد و تریب مرتباً و نیست و در اصحاب ابن عباس عطف
 سلوک است و علی التزمندی من طریق ایش من ابی جعفر من ابن عباس از برای جبرئیل علیه السلام
 من بین و فی الصحیح عن ابن التبی صلوات الله علیه و سلم قال اللهم علیه الحكمة و کان یقال له
 خیر العرب و یقال ان الذی لقبه بذلك جرجیس مملک المغرب و کان قد فرغ مع عبدالله بن عباس من
 ارضیه فمکام مع جرجیس فقال له ما یذوق الا ان تكون خیر العرب ذکر ذلك ابن درید فی الصحیح
 المتفق علیه و قال الی قدی الاخوان عندئذ انه ولد بالثب حین حضرت تریش بن حاشم
 و کان له عند موت المتبی صلی الله علیه و سلم ثمان عشر سنه و روی یونس بن علی بن الحسن الطائی عن حشیم
 بن جعفر عن ابی بکر بن قریظ قال قدم علیه ابن عباس البصر و ما فی المغرب مثله حبش و علمای و ثیابا و جمالا
 و کلا و نیز در امام سلوک است و فی فتاوی و القاهر الفاضل من طریق سلیمان الاحول عن سعید بن جبیر
 عن ابن عباس انه سكب للنبی صلی الله علیه و سلم وضوءا عند خالته میمونہ فلما فرغ قال من وضع
 هذا فقلت ابن عباس فقال اللهم نفعه فی الدین و علمه فی الدنیا و فی مستحاض من طریق غانم
 بن ابی صفیر عن عمر بن دینار ان کعب بن العاصی عن ابن عباس قال صلیت خلف رسول الله صلی الله
 و سلم فاخذ بیکف فخرج حتى جعله خذاه فلما اقبل علی صلواته خست فلما انضرت قال لی ما شانک فقلت
 یا رسول الله انی یدعی لاحد ان یدعی خذای و انت رسول الله قال قد علی ان یدعی فی الله علمای
 و یقال ابن سعید ان الاصحاحی ثنا اسماعیل بن مسلم حدثنا عمر بن دینار عن طارق عن ابن عباس دعا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فضع علی احمیتة و قال اللهم علیه الحكمة و تاویل الکتاب و قال ابن سعید
 ثنا محمد بن عبید بن اسماعیل بن ابی خالد عن شعیب بن یسار عن عكرمة قال ارسل العباس عبدا
 الی التبی صلی الله علیه و سلم فانطلق ثم جاء فقال لاریت عند رجل لا ادري من هو فجاأ العباس
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فالحجیر بالذی قال عبید الله فحدثنا فاجلسه فی حجره و مسح
 راسه و دعاه بالعلم و روی الزبیر بن بکر عن طریق داود بن عطاء عن زید بن اسلم عن ابن عباس
 و قال التبی صلی الله علیه و سلم لا یجی بیاس قال اللهم بارک فی راسه و روی بن سعد من طریق
 بشر بن سعید عن محمد بن ابی بن کعب عن ابی بکر بن سعید عن ابی بکر بن سعید عن ابی بکر بن سعید
 عن ابی بکر بن سعید عن ابی بکر بن سعید عن ابی بکر بن سعید عن ابی بکر بن سعید عن ابی بکر بن سعید

محمد
 بن عباس

من

یکی میرسد و الاشتهار به عقل و جسامد عالمه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقهر فی الدین
 و قال ابن سعد ثنا ابن نمیر من زکریا بن عامر هو الشیخ قال دخل العباس علی النبی صلی الله
 علیه وسلم فقال له ابنة عبد الله لقد رايت عند رجل فقال ذلك جبرئیل قال عبد الرزاق انا سمعته
 عن زهری قال المهاجرون امرؤ لا تدعوننا كما تدعون عباس قال فاکثر الکھول له لسان رسول
 و قلب عقول و نیز و اما برسطورت و فی الجالبه من طریق المدنی قال علی بن ابی طالب
 الی الغیب من سقر فبقی عقله و فطنه و نیز و ان زکریا بن عامر بن سعد بن جندب عن
 سلمة بن کھیل قال قال عبد الله نعم تری ان العناب ابن عباس یؤمر و یسأل ثم یؤمر و یسأل ثم یؤمر
 انی عبد الله بن عمر ثم یؤمر ثم یؤمر ثم یؤمر ثم یؤمر ثم یؤمر ثم یؤمر ثم یؤمر ثم یؤمر
 بس کاش مخاطب از ازار روح بر فتوح آن سلاطین الطیاب و فرخ انما الطیاب و فرخ انما الطیاب
 اجمع است شغوه نیکو دیدن کن این کذب واضح و پنهان است مگر بر ای خود زده بلکه خود را بسفل در کا
 سیر سائید که ذات با برات را در جلد کفرین ان مستندی مسلمین گنجانیده و این سنن می خالصت البیت
 علیه السلام است که چون در صد و ابرام خلاف ارشادشان بر آید و در بلاقی تفصیل و تکمیل نماید تا بر تو من و
 تبیین اصافین دین خود گرفتار شده و ذکر فضائل ابن عمر چند از قبیل ایضاح و اخفات و تفسیح ادوات
 کن برای تفسیح و تجمل مخاطب بمل بعضی سابق آن امام طویل نوشته میشود این حجر مستطانی در اصاب
 گفته و فی الشعب البیضا من ابی سلمة بن عبد الرحمن قال مات ابن عمر وهو مثل عمر بن الخطاب من
 و جرد آخر بنی سلمة کان عمره زمان له فیه نظره و کان ابن عمره زمان لیس له فیه نظیر فی محرم
 البیضا بن سعد حسن من سعید بن المسیب لوی شهدت لاحد من اهل الجنة لشهدت لابن عمر
 و من وجه صحیح کان ابن عمر بن مات خیر من بنی و قال یعقوب بن سفیان ثنا بیضة ثنا
 سفیان بن یزید بن یحیی عن ملائیس ملائیس رجلا من ع من ابن عمر و نیز و اما بر زکریا بن عامر و اخرج الحسن
 من طریق ابن العاصم عن مالک قال اما ابن عمر صلی الله علیه وسلم ستین سنة یقعد
 علیه و نودا الناس اخرج جالبه فی المدخل من طریق ابراهیم بن زید عن عتیق بن یعقوب
 عن مالک عن الزهري و ذاد فلم یخف علیه شی من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم الا احدا
 ما خرج ابن سعد من طریق الحسن بن جبریر عن عتیق فلم یدکر الی زهری و اخرج یعقوب بن سفیان
 من طریق ابن عصب عن مالک بن عوف و زاد و کان ابن عمر من ائمة الدین و من طریق حمید بن ابراهیم
 عن مالک کان راها الناس عندنا بعد عمر بن عبد بن ثابت و كان امام الناس عندنا بعد زيد بن عمر و اخرج

من
 ترجمه
 بن عمر
 التنازل
 بن عمر

ترجمه
 بن عمر

را منع البیهی من طرفی محیی قلت لما لکی سمعت المشائخ یقولون من اخذ بقول ابن عمر لم یدع من
 الاستقصاء شیئا قال نعم وروی ویرید لاسا کف عبد الله بن عمر الخطابی عن شیخ احمد واللعن التحلیف
 الزاهد بن الخطابی انی لایاوم اخه حصة بن یزید بنت مطعون بن حیدب الجعفی سلم مع ابیه قبل بلقی وحماد
 قبل ابیه باجموعا لسانه یشهد بحدیثه ویشهد بحدیثه ویشهد ما وثبت فی العیصین عنه
 انه قال عرضت علی ابی صلی الله علیه وسلم علم احدنا ان ابن ربیع عشر سنة فلم یجزئنی و عرضت علیه
 یوم الخندق وانا ابن خمس عشر فاجازنی و شهد الخندق و ما بعد ما من المشاهد مع رسول الله
 صلی الله علیه وسلم شهد غزوة موتة والمیرمک وفتح مصر وفتح افریقیة و ثبت فی صحیح البخاری
 من ابن عمر قال اول یوم شهدت بقی الخندق وکان شدید الانبعا لانا رسول الله صلی الله علیه وسلم
 حتی انه یزل منا زله ویصلی فی کل مکان صلی فیہ و یرک ناقة فی یرک ناقة و نقلوا ان التبی صلی الله
 علیه وسلم نزل تحت شجرة فكان ابن عمر یعاهد ما بالما لئلا یلبس ریحی له عن رسول الله صلی الله علیه
 الف حدیث و ستائة حدیث و ثلثون اتفق البخاری و مسلم و تهما علی ما تروى سبعین و انفق البخاری
 باحد و ثمانین و مسلم باحد و ثلثین ریحی عنه الا ذلک لاجرة سالو حرق و عبد الله و لادل و خلاقی لا
 یخصی بن کما اننا بعین و غیره و سابقه کثیر مشهور بحمل قبل نظیر فی المناکفة لرسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی کل شی من الاقوال کالاتصال فی ان هادة فی الدنيا و مقاصدها و المظلع الی لریاسته و غیرها
 ریحان الزهری قال لا یدل برای بن عرفانة انا و عبد رسول الله صلی الله علیه وسلم ستین سنة فلم
 یخف علیه شی من امره و کان من امر الصحابة و من الاثقال انام ابن عمر ستین سنة فقد علیه النوا
 و ریحان البخاری الامانة فابیه کتابه مع الید بن فی الصلح قال قال جابر بن عبد الله له یکن احد منهم
 الزریر بن یزید النبی صلی الله علیه وسلم و لا اتبع من ابن عمر فی صحیح البخاری و مسلم عن ابن عمر ان
 کان فی حج فطعن استقر بن یزید من الجنة الا طائر بی الیه فقصصته علی حصة فقصة علی التی
 صلی الله علیه وسلم فقال التبی صلی الله علیه وسلم لری عبد الله ریحان سلمان فخریة فی العیصین ان الخندق
 صلح ابان عبد الله و صلح و طبر الحن و بوی و ریحان شکوة بر محمد بن عبد الله بن عمر فکان من اهل الومع و ان
 شد ید الحری و کلاحت باط و اللوغ فی قیال و کل ما یأخذ بذنفسه و کان مستقیما فی ابی اتباع السنة
 قال له التبی صلی الله علیه وسلم لری عبد الله ریحان سلمان فخریة فی العیصین ان الخندق
 یکن الصلح باللیل و کان ریحان الله عنه شایا یصلیه التبی لما قال و سول الله صلی الله علیه وسلم
 لری یأ باللیل الا فلیان قال جابو سائله لکمالک بالذنیال و الی ابن عمر طال ابن السید

ص

امان ما احد احب الی الذی قال الله یثقل علیه منه و قال انصری لای عدول برای بن عمر انما قام بعد
رسول الله صلی الله علیه و سلم ستین سنة فلم یخف علیه شی من امره و کان من امره صابیه و وزیره الی
در حال شکوه گفته و عن و حب برابان القرظی عن ابن عمر بن حجاج فی سفر فبدا هو یسیرنا فقام ۱۰ تن فقال
ما بال هو کلا فالوالی اسد علی الطريق فلما خافهم نزل عن دابته و مشی الیه حتی اخذ بیده فمکرمکما ثم خذ
قضاة و یما و من الطريق ثم قال ما کذب علیک رسول الله صلی الله علیه و سلم سمعت رسول الله صلی
علیه سلم یقول لولان ابن ادم لم یخف الا الله لم یخلف علیه غیره و لولان ابن ادم لم یبرح الا الله لم یخلف
الذی غیره و عن نافع ابن عمر کان یقلع اثار رسول الله صلی الله علیه و سلم و کل مکانه صلی الله علیه و سلم
حقن البیض صلی الله علیه و سلم نزل تحت شجرة فكان ابن عمر یهاهد تلك الشجرة فیصیب فی أصلها الماء
لکیلا یتیسر کن اذ کذا التیوی علی مقام نهایت استغراب است که در بنام روح و ستایش ابن عمر بر آسمان
برین سیاه تا آنکه از طرف تنبایت او برای جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم در جمیع احوال و احوال نایبند
و او عای عدم خفا می بری از احکام جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم و امر اسما یا حضرت بر او فرمایند و در
او را و حبیب لا یتابع و الا نقیبا و گردانند و دیگر محامد و مناقب ملا و برین و از فرسخ حج را که ذی برب اوست
تا جائز و حرام دانند و بر زمین کفای کرده او عای اجماع است بران نایبند و از تخمیر و تعمیر خراش نمیزند
آنکه بسیاری از اصحاب تجویز فرسخ حج می نمودند و حکم آن فرمودند این تیمیه در تهاج استه با یکدیگر علم طالب را
و که مستحق فرموده گفته اند ان الله بالقطع فسخ الحج الی القرع فهداه مسیلة تنزع بین فقهاء الحدیث کاحما
بر جنبل و غیره و این بوضع الحج الی القرع استقامت با و منهم من یوجبها کاهل الظاهر و هو قول ابن عباس و
منه حبیب الشیعة و یوجبها و مالک الشافعی لا یوجبون الفسخ و القضاة کافوا متنازعا بین فی هذا
تکثیر منهم کان یاربیه و فعل من اذین و طائفة اتم شعول منه فان کان الفسخ صلیا بانوی من قوال
السنه فان کان خطاه و من قوال الشیعة ایضا فلا یخرج الحق منهم لان قد حوا فی مکه و نه نهانها
فایضون کان عظیم فویا عننا من عمر کان یقول ان المته كانت خاصة باصحاب رسول الله صلی الله
علیه و سلم و هم یقولون بالذکر یطلقون فان کان الخطا فی هذا المسئلة یوجب الفسخ فینبغی ان یمن
فی یغفر لانه لا یتکلیف یصدق فی من هو و نه و عمل افضل و افاقه و اعلم منه پس اگر حضرت ایست
آنکه در وین نوشته است و در دعای مشترک خود و تقسیم و جمل صحابه قدم ثبات فرمودی باید که مخاطب را
بسیب بر جاست تا شرح بود پس بر می آید صحابه کرام استقامت کرده و دعوی اجماع است بر خلاف آن فرموده
از ائمه سرور خارج ساخته از اهل اسلام بود و در و بلا حده و زنا و در و طایفین صحابه انرا از عجب که مخاطب و

در حال شکوه

جواب و وجه مناسب از فضل شمس

و بیست و نهمین روز از ماه ربیع الثانی و در حق من مطلق شیخ کند با اکثر اجماع جمیع المجتهدین که انصاف اتفاق
 جمیع کثیر از ائمه سنیه بان اجماع مقبول طرفین می شود متفق است قطعا و تمام خود بقا بل المجتهد و عدوی اجماع است بر
 چنین حکم که کافر از این مخالف است با قطع و یقین بسیار می از صحابه و جمهور تابعین و بسیاری از اهلین و دین سنیه ان
 نیز بخلاف آن مائل اند اما غرضی نهد و شرم نمی آرد و بالجمله اگر چه مخاطب بسیارین قول شیخ و این بقول قطعی در
 اطمینان و تشیخ بر صحابه و تابعین نظام و مکارم اعلام اخراج شان از اهل اسلام بغایت تقوی لوم و طام رسیده و
 نیز رجوع عود این تشیخ بان سیت علیهم السلام از نصیب مداوت مرتت ظایره هم خط و افزوده شده لکن در حقیقت
 تفضیل و تکیه بر طایفه اولی هم دل داده است زیرا که از عبارات این تمییز که انفا گذشته ظاهر میشود که تجویز فرسخ از جمله
 از قول است که مخالفت کرده و نموده بود که در آن بعد موت او در آن ارجح است از قول سیکه خلاف کرده بعد
 موت او و قول او در آن ارجح است از قول سیکه خلاف کرده بعد موت او و این تجویز فرسخ مثل قول ابی بکر و باره
 بعد او خواهد است و در زمان مدینه است یعنی ابو بکر استقرار امر برین بوده و کتابت سنت بران ولایت می کنند
 و هرگاه جواز فرسخ صحیح تر خلیفه اولی ثابت گردید مصیبت غلطی و قیامت گیری بر سر مخاطب کثیر الیها تمام گردید
 که نسبت موی کاذب و لازم آمد خروج خلیفه اول و اتباع او از است جناب رسالت سبلی الله علیه و آله و اولا طبیب
 و در قول ایشان در جمله کفار و مشایخ پس مخاطب در حمایت عامری چندان سرگرم گردیده و در وقت حریشین شایع
 بی خود و سرسپید شده که از کفر و تضلیل خلیفه اول و اتباع او هم نمی برسد و عبارات سابقه ائمّه قوم برای ثبوت
 اختلاف درین باب مکتوب مخاطب عالی نصاب بر خردگانی و وفا فی سنت لکن بنا بر زیر توضیح بنده دیگر از عبارات
 اسامین قوم که در صحیحیت و ثبوت اختلاف درین باب حکم ائمه سنیه ان بجز از فرسخ نوشته می آید نوی در شرح صحیح
 گفتند و خلاصه آنکه فی هذا الفسخ هل هو خاص للعامة تلك السنة خاصا ام باقی لم و لیس فی یوم القیمة
 فقال له و طائفة من اهل الظاهر لیس خاصا بل هو باقی الی یوم القیمة فیحیی لكل من احرم حج طایفه معه
 حتی ان یقلب لحرمة حج یجوز باعمالها و قال مالک الشافعی و ابو حنیفة و جماعة العلماء من السلف
 و الخلف هو مختص بهم فی تلك السنة لا یجوز لغيرها و اما من ابره تلك السنة لیس فیها ما كانت علیه الجاهلیة
 من تحريم العمرة فلا یجوز لغيرهم و در کاشف شرح مشکوٰه در شرح حدیث جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 فی هذا هو خاص للعامة تلك السنة ام باقی لم و لیس هم الی یوم القیمة فقال احمد و طائفة من اهل الظاهر
 لیس خاصا بل هو باقی الی یوم القیمة فیحیی لكل من احرم حج و لیس حجتهم ان یقلب احلها من حج و یجوز
 و قال مالک و الشافعی ابو حنیفة هو مختص بهم فی تلك السنة لا یجوز لغيرها و اما من ابره تلك السنة لیس فیها
 ما كانت علیه الجاهلیة من تحريم العمرة فلا یجوز لغيرهم و استدل بحدیث ابو حنیفة ان كانت المنة فی الحج لیس

ص
 آخر بابیان
 و صحیح الاخرام الی
 من کتاب الحج ۱۲

ص
 الفصل الثالث
 من باب حصة
 حجة اربع من
 کتاب الحج ۱۲

تتمم خاصته حتى منفع الحج الى العروة في كتاب النسي عن ابى بلول قديسنا رضي الله عنه فشرح الحج لنا خاصة في كتابه
 عامة فقال بل لنا خاصة وورد في شرحه شكوة تصنيفه على قاري ذكره قال جابر بن عبد الله بن جابر
 الراج فقدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة فدخلها يوم الاحد سبع اربعمائة من ذى الحجة فامرنا
 ان نحل ان نضع الحج الى العروة ونحل باعمالنا فنحل كل ما كان حرم علينا واختلفوا في هذا فقال
 بظاهر واحد وبكافة من الظاهر حتى في الحل من الحرم بالحج ولا هكذا معه ان يفيض الى العروة ونحل
 باعمالنا قال الاثمة الثلثة وغيره من خاص بالصحة تلك السنة بعدت للناس وغيره المشرح
 بذلك حكمته في زيادة التاكيد لخراج ما شرح في حقهم من امتناع العروة في شهر الحج وحدها ان
 وعني ورواه القاري وشرح حديث جابر كفته قال الطحاوي ورواه جابر في هذا الحديث قوله على جابر
 الحج في العروة والعلم من طاف من الحج بالبيت قبل وقته بعرفة ولم يكن من سائر الجهات فانه يحل
 هو لاء القوم جماعة الظاهر حتى واحد وعلى بن برة بن الرين على بن ابي نعيم في ذكره رسول ساروه جواب ان
 كفته بالباب عنه اثنتان بان ذلك في الحج الى العروة كان من خصائص الصحابة في تلك السنة لخاصة
 ما كان عليه الجاهلية من قربيم العروة في شهر الحج ويقولون ان من اغتر الجوز بهؤلاء قال ابو حنيفة و
 وانما سألنا في يوم الجاهلية التفت في سائر ابي ذر حتى الله عنه لم يكن من الحج
 ان كسره في الاصحاب محل صلى الله عليه وسلم في تلك السنة لا ما اهل مكة وشمل الله وكافة من الحل الظاهر
 بل هذا ليس خاصا بالصحة في تلك السنة بل باق لكل اهل بل في القيمة فيقول لكل من الحج في
 سنة هذان في البشارة مش ونحل باعمالنا على شرحه سراج كفته واختلف العلماء في ذلك في الحج
 الى العروة سنة الاكثر منهم من انكر ان يحل لهم كان الحج موعونا قال كان لهم موقف على احرامه فامرهم
 ان يصلي وعروة ويحرموا بالحج بعد التحلل منها ومنهم من قال ان احرامهم بالحج فانه لا ينسخ ولكن ذلك
 من خاصة الظاهر انه اذا قصص منه كان حرمهم من سنة الجاهلية وتكلم جواز العروة في شهر الحج
 في تقويمهم وقد حصل في حديثه لمراسي ان بلول بن جابر قال يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة
 اولين بعدنا قال لك خاصة من قوم جوفه اذا لم يسبق اليك الظاهر الحديث وتوسط في رداءه
 وشرح حديثه ان فلانة نكح فلان فلانة فلانة فلانة فلانة فلانة فلانة فلانة فلانة فلانة فلانة
 في شهر الحج سكرت كل من سم الجاهلية فامرهم بالتحلل من حجهم لانه نفس الحج في العروة تحقيقا لما فهمه وتبعها
 بجواز الاعتناء في تلك الاشهر هذا خاص بتلك السنة عند اليهودي من ذلك ما جعله رسول الله عز وجل
 تسطاني وارتاد ارسى شرحه جابر بن جابر في شرحه قول جابر في التمسق والقران والاول في الحج في شهر الحج

من
 فصل ثالث من
 باب تصدقته
 للبول من كتاب
 حجة الوداع

من
 يا فتى في الحج
 النسي في الحج
 في الحج في شهر
 الحج في شهر

من
 حجة الوداع

من
 في التمسق والقران
 والاول في الحج
 من كتاب

باطن کبریا و بعد از آن در حقیقت الایمانی قلبه عرق بان بجز هر چه تم بحال من بعد عرقه فیصیر متعائن لم
 یکن مع حدک و جودک احد و طائفة من اهل الظاهر الخ ابو خنیفة و حجة الله و بکمال العلماء من اللف
 و الخلف هو معتقد بصحة فک التک التسنه لایجون بعد ها و انما من ایه تکرار التسنه لایجون ما کان متک
 البنا حلیة من عمرهم العرقه فاشهر الخ و ابن جریر معتقد فی وضع الباری شریح بخاری و شرح توار باب التمتع و الا
 و ان زاد فی الخ فی وضع الخ لم یکن مع هر کس اما الظرفان فی وضع فی الباری ذل الا ان کلا لک هو خطاء
 من حیث التکة کا نال علی الخ من بیخ و صورت الا اهل لک بالبح و العرقه معان هذا لا یخلو فی جواز و کلا
 بالعتق تم یدخل علی الخ و عکسه و هذا مختلف فیها و ما کلا فکة فک الا اهل لک بالبح و جود فی شریح
 البصیح و فی غیره عند من یجوز و کلا متا و بعد الفراع من حال الخ من شاء و ما نسخ الخ کلا لک بالبح
 تم بحال من بعد عرقه فیصیر متعائن فی جواز و اختلاف فی ایضا و ظاهره صرف المصنف اذ جاز تراف
 تقدیر الترتیب شریح مینا التمتع الاخره و معتدل ان یکون التقدید باب حکم التمتع الاخره فالو یکون
 التمتع لایله علی الیومین بنایت فرب سبک کما یجب بان یومین و نکلت کما مقتضای موانع عوام و لمجا
 و حسیلین و الام سیان ست و سبب یاری از سخانات ابن کتاب و کلاوی کا یذ بقولت باطله بر طرف انا و استام
 حقیقین و ساهلین معتقدین و شرح صحاح کما قلت ان تراد منه شیهة بنایت شریح و تبیح ست و مدارین و ایما
 البیان برانت بر زبان می آرد و از ان فصل و رسوای اسلامی بر اسد بکله از مخالفت افادات خود هم نمی ترسد
 کما یحیی ازین سخانات کما شریح اجازه او یند بنایت تصوی نموده کلا یعنی علی فاطمستان المؤمنین و سبب الت
 فی اصول الحدیث و لطیف ترانت که الی مخاطب هم ازین افادات ائمه و ساهلین خود و نقلت و زید و کله
 و بهمان نسبت انکار جواز شیخ بحسب صحیح است نموده و تفسیح خود مبالغه فرموده لکن از ترادسیده اختلاف را
 و زین باب بان بیاس فرودی هم نسبت کرده بود و چنانچه در فرقه اهلین در ذکر سلطان گفته از انجا است که فاروق
 و ذوالنورین نبی سیکو و ذالسنه الخ و قران و ان ثابت است کما ت سنت و اجماع و در بعضی صحابه بر شایدا
 انکار کرده و خصوصاً حضرت مرتضی بر حضرت ذوالنورین اشدا انکار نموده اید و است که اصحاب ذاهب شهوره
 روایت کرده اند گفته پس بن سید و ابی اهل ان رجلا کان نظرنی یا یقال له الصبی بر نعبد اسمک فان ابیها د
 تفصیل له ابدا بالبح فان فی لاشعری فامر الخ بالبح جمیعاً فقل فینا هو یلیق اذ من ین یدین صحن و
 سلمان بن ریحة فقال احدهما کما سجد لهذا من غیر امله فصعبا القوی فکفر لک علیه فلما قدا
 ان عرفه فکفر لک فقال لک عدیت لسنه نبیک قال و محبة من اخری یقول ان فقط لسنه نبیک
 اخری لک و من علی مویان کفر به قال من سنه و طاه علی الصلوة سلم و التک التسنه

باب التمتع
 بالانوار
 من کتاب التمسک

صواب التمتع
 والعراق والاکراه
 من کتاب التمسک

صواب التمتع
 قوی و در حدیث
 از فضول شریح
 بقره و دلیل نقلی
 از فضول شریح

بجور آن نادر و نادره قضای حق بنایت صوی نهاد و با وصف تقدیرش نادانان در نزد کاتبان از آریات
 الهی و سبزه از سبزهات نبوی می دانند امتنا باین اعتراف و ذکر و در صد کمال تعصب تصلیت صلوات سترخ بر آمده
 انفعیل خود با قصی الغایه رسانید فتنه الهی که کذب مخاطب از نادانان و دانش کمال ظهور و وضع ثابت است و ولی الله
 از اول انقضائش که ثابت کرده که نزد ابن عباس نسخ صحیح جائزست چنانچه در آثار عثمان گفته گاهی قطع نسخ اطلاق کرده
 می شود و نسخ صحیح مبرگر اطراف بر بیت کند و می بخورد نه شسته باشد گاه هوندها بن عباس از نسخ نوی اول الله در
 از اول الله در آثار عثمان گفته و ابن عباس کمال طهر خود نزدیکت بجهاد سلسله مخالف جمیع مجتهدین شلایح الداری من
 اهلهم قال قال العلی بن عباس اهل القبلة فی المشرقة یا بنی نال اللهم الثالث من جمیع المال و غیره
 اصول است و سینه الحج و سینه التناویع صرفت فی و خاک که برستیبن من حدیث مخفی نیست اتجول پس بنایت حیرت
 که مخاطب بر خلاف این تصریحات و نادانات کرده اما اجماع است بر حرمت نسخ نموده کذب جالبه اما خود هم میخواند
 یا العالی که آنکه بگوید که چون خود ولی الله کذب نموده کرده از اول انقضائش نسبت انکار نسخ صحیح است در نزد
 کذب این کذب نموده است که اول نسبت انکار نسخ صحیح است می نماید و از بنا ماسله اختلاف ابن عباس فرمود
 ثابت می نماید و ظاهر است که بزرگی کذب نسبت این انکار صحیح است قول خود شلایح است که هر گاه ابن عباس فرمود
 درین باب اختلاف داشته نسبت این انکار صحیح است کذب بیخ و پیمان انفعیل است و نادانات سابقه امر بنی کذب
 تجویز بسیاری از انکار بر و اما نام مقتدایان و نام سنیه نسخ صحیح ظاهر است خود اول دلیل بر کذب نسبت اصل
 و ابطال این پیمان را حاصل است فتنه الهی که کذب مخاطب کذب خود ولی الله بقول خود شلایح را آیتی از
 آیات الهی و سبزه از سبزهات نبوی می دانند خود شلایح و تفهیمات دعوی حصول مخالفت جمیع انبیا علیهم السلام برای خود
 دارد و دیگر نوات غریبه که مائل بسبب بر نفزان زاری اندازد بر زبان می آورد ظاهر و با هر گوید و ظاهر مخاطب بسبب
 همین تفاوت و تناقض او بی احتمال تنش برده او را و از انجا اختلاف ابن عباس فرموده حرف و سفید دانسته حضرت
 با و در صنعت تسبیح و ترویج اجل تا مرید پر شسته خود در ترویج و تضلیل عوام کلاه نام و انزال هیچ رماع تمام است
 بر آمده بر بعضی دعوی اجماع است بر حرمت نسخ انکار کرده و ذکر خلاف ابن عباس فرمودی را از میان برداشته
 و قدر انصالح را که این پر زور است بسبب انصالح نویقیل بر زبان آورده هر چه از انصالح و واضح الا احتمال دانسته
 از ذکر آن شرم نموده مصلحت در انکار کل دیده با لیل ظاهر است که دعوی انصالح اختلاف ابن عباس فرمودی هیچ
 الا احتمال است و در حقیقت کذب پیمان و محض ضلال و انهدال و تخریب و از لال جهال است زیرا که مخالف اختلاف
 ابن عباس فرمودی درین باب کسی از شقیقین تکلیف سنیه هم که بجهشت و سین دست می اندازد نقل کرده
 و چنانچه در باب جمیع ابن عباس از شقیق بعضی کاذب می آید مثل آنهم درین باب ذکر نمی کنند پس او را

مجلس
 چوایه سلطان
 نشان از اثر ادراد ۱۲

مجلس
 اما که نسبت تصدق
 بنفقه سایر صاحبان
 مصحف است
 سایر صاحبان از اثر ۱۲

اصحاح از اختلاف شایع از اختلاف عقل و عقلی سواهی خطاست و اگر فرض از احتمال اختلاف آنست که کسی بگوید که
و عمل قبول آورده باشد اصحاح گوید پس این منی هم کذب منست چه سوأ از این ماس جمعی از شما بر جمهور تا این
و امام حدیث جعل اتباع و شیعیه او و فاضلی مری و غیر این بی این قول قائل اند با آنکه از قائل شدن کسی بگوید
این مباح و غیر او عملی تقدیر فرض باطل اصحاح آن لازم نمی آید و عجب است از وفات علی الله که دعوی اجماع است
بر حضرت نسخ میدارد و از اخص صوابتین حق می نگارد و از مخالفت جناب بر المؤمنین علیه السلام که خود شرح در
تقیات با اتمام عام حسنت انحضرت ثابت ساخته ای بر نمی آرد و باطل خود بقول خود ثابت می نماید و لطیف تر
آنست که خود ولی الله در حجة الله البالغه بین اجماع و کمال از کتابت است نه شسته باشد از حساب تیرتیر
و تسک با چنین جمیع بین تسک کنار در عدم ایمان با اتزل الله تعالی و تسک بود در نفس نبوت حضرت عیسی
و جناب سالتاب سلی الله علیه و آله و سلم دانسته و بسیاری از شرائع باطله نصاری را که مخالف ریت و نجس است
نیز بسته با جمیع سلفشان دانسته در حجة الله البالغه و تقدیر حساب تیرتیر بن گفته و منها اتباع الاجماع و
حقیقته ان یتفقون من جملة الملأ الذین امتنعوا عما آتاهم من الله و علی ما علی شئ فیظن ان
ذلك لیل قاطع علی نبوتکم مع ذلك فی الیس لاصل من الکتاب استند و هنک فی اجماع الذی
اجمعت الامة علیه فانهم اتفقوا علی لقول یا اجماع الذی مستند الکتاب السنه و استنباط
من احد ما و تدقیق القول باجماع الذی لیس مستند الی احد هان هو قولی وقع و اذیل لم استوفایا
اتزل الله تعالی و ابل تتبع ما الفینا علی ایاة نالا کیدی ما تمسکت الیس فی فنی نبوت عیسی و محمد علیهما الصلوة
و السلام که بان اسلافهم مخصوص من الهما فلم یجد و ما علی شرا خطا لایسک و التفتکی امام شراغ کثیره و معنی
التوفیق و لا یجیل الیس لهم فیها تمسک الا اجماع سلفهم بر ظاهرست که اگر فرض باطل اجماع اهل شیطان
بر تخریم نسخ صحیح متحقق میشد از قسم همین اجماع مردودی بود که مستند کتابت سنت نیست چه کتابت سنت حسبان
این تنبیه و اهل بر جر فرسخ حج دارد و نیز صدق این دعوی از وجود سابقه و لاحق کمال و وضع ظاهرست پس مقام
کولی الله و پیش از کذب بهتان و دعوی اجماع برین مکمل باطل می نمایند و نمی دانند که اولاً کذب شان درین اجماع
ظاهرست و ثانیاً اگر صحیح باشد تمسکشان بچنین اجماع حسبان خود ولی الله دلیل بر آنست که این پروردگار
تریف دین بین و تخریب سیرتین می نماید و طریق تقلید کنار و شرکین در نفسی ایمان با حکام رب العالمین
و اتباع بود و در نفسی نبوت حضرت عیسی جناب سرور مرسلین صلی الله علیه و آله اجمیعین و آشنای شرائع باطله است
تورست و از نجیل می بیاید و ثبت می باشد بروایت عروه که جناب آورده از فرات تمسکات و مجازات سنه
است به ظاهرست که روایت بخاری لائق احتجاج بر اهل حق نمی تواند شد و خود ولی الله امام دین صحیحین الا ان سنه

اصحاح
سنه الفریق

بالبیت فقد جعل فقال سنة نبیكم صلی الله علیه و آله ان ذمتم ولمن طریق و بقره بن عبد الرحمن قال كنت
 بالاعلی بن غنیه رجل فقال یصلح لی ان اطوف بالبیت قبل ان اذنی للموقف فقال نعم قال فان
 ابن عباس یقول لا تطف بالبیت حتی تاتی الموقف فقال ابن عمر قد حج رسول الله صلی الله علیه و آله
 فكان بالبیت قبل ان یاتی الموقف فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله ان اذنی ان اذنی و یقول ابن
 عباس نکتت صا دقا و اذنی من ذلك فغنی قوله فی حدیث بی لاسود قد فعل رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ذلك ای امر به و عرف ان هذا من ذهب بن عباس حالفه فی الجهور و با فقه قلیل منهم سقی بن
 راهو به و عرف ان ماخذ فی ما ذکره جواب الجهور ان البقی صلی الله علیه و آله و سلم امر اصحابه ان
 ینضی حجهم فیبلوغ عرق ثم اختلفوا فی ذهاب کثیر الی ان ذلك کان خاصا بهم و ذهب بقوله ان
 ان ذلك جاء من قبلهم و انفقوا کلهم علی من اهل بالجم مفرق الا یضرب الطواف بالبیت و ذلک استخ
 عرفه فی حدیث الباب ان البقی صلی الله علیه و آله و سلم بدأ بالطواف و لم یعمل من سجدة الا صا و عرفه کذلک
 ابو بکر و عرفه فی الله عنها فغنی قوله ثم لم تکن عرفای لم تکن تلك لفعله عرفه هذا ان کان بالنصب
 علی من خبر کان و یحتمل ان یکون کان تامة و انما فعله تحصل عرفه و حی علی هذا بالرفع من مارت علیه
 یشود و کما یکون فاعلم بجواز نسخ حج می باشد نزد او شان به طواف بر بیت غزنی رسا و کسی که اهل بلخ از او کند
 و همین سنی مرده است حج نمود پس ثابت شد که روایت مرده با تجویز نسخ حج منافاتی ندارد و معذک استدل
 تا قیام است بر عدم احلال جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم که آنجناب سیاق می فرموده منافات با ایجاب
 نسخ حج بر غیر سابق می ندارد و فعل شیوخ ثمة و اتباع و شیعان شان خود قابل التفات نیست و اگر فرض کنیم
 که فرض مرده و انکار جواز نسخ حج است چنانچه منی در عمدة القاری گفته قلیه ثم لم یکن عرفه قال عیاض کان
 السائل عرفه تا انما ساله عن فسخ الحج الی العرف علی مذ هب من ساری ذلک فاعلمه عرفه تا ان البقی
 علیه السلام لم یفعل ذلک بنفسه و لا من جاءه بعدک پس نابراین سخاقت مقل مرده و بعدا و از طریق
 و انما کس رضاد و تصدیق خود همین استدلش ظاهر است چه مثلا سه استدلش نابراین گنیت که جناب سالناب
 صلی الله علیه و آله و سلم و شیوخ ثمة و فلان از حج خود حمل شدند و نسخ آن مبره کرده و عدم فسخ ایشان و دلات
 بر عدم جواز نسخ حج می نماید صلا که بر ظاهر است که مجرد ترک جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم امری را دلات
 بر حرمت آن نیکند و کسی از فقه این قول باطل فاعلم فی تو انه شده و الا لازم آید حرمت بسیاری از مباحات و هر چه ترک
 جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم دلات بر حرمت نسخ داشته باشد اجتماع ترک تا کثیر با کثیر نمی ثمة و
 اشباعشان در جملین التفات است و تا نیاید ظاهر است که جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم مندر ترک

ع

ترک نمود بیان فرمود یعنی ارشاد کرده طولا انی سقط الھدی فعلت مثل الذی ارکبم و کل من یصل منی حریم حتی یصل علی
 ملکذانی صحیح البخاری پس کمال محبت که این خبر از حضرت را بگوشش رسانا نشود و بر طرف آن بزرگ آنحضرت است
 بر عدم خویشی صحیح نمایند و طریق نخلال جهال بیانید بل ذوالا المعاندة الصریحہ و الکابرة الغضیبة و طابین حجر
 مسقلانی هم تسکین الخطاب را بعد از اطلاق آنحضرت ارشاد خود آنحضرت را در کرده که سابق پس گاه تسک
 این الخطاب مقبول نباشد تسک مرده در حساب است و اما کتاب التائب علی اللہ علیہ آله و سلم بقول صحیح
 و تاکید داشتند یا فرسخ صحیح فرموده و بسبب تشبیه و تامل در امثال آن غضبناک شده پس قول صحیح و امر
 صحیح آنحضرت را ترک کرده از مجرد ترک آنحضرت اثبات حرمت فسخ نمودن طرفه با بر است و بدان می ماند که کسی بزرگ
 آنحضرت کتابت قرآن را استدلال بر حرمت آن نماید اما تسک مرده بزرگ شیخین و اتباع و شیعان شان پس
 رکاکت و بطلان و شامت آن خود ظاهر است و این عباس فرموده از آن جواب شافی و دانی داده و نیز بیست
 و قطاعت آن فرمودی او نهاده چنانچه سابقا دستی که این فیم بردایت امشش آورده که ابن عباس بجواب
 مرده که نهی ابو بکر و عمر از تسک ذکر نموده گفته را هم بیلگون انقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقول قال
 ابو بکر و عمر پس بنا برین روایت جواب مرده مثبت غایت ضلالت و جهالت و عناد و تعصب است شامت اوست که
 ابو بکر و عمر و اتباع و شیعیان شان را معارض حکم ننوی گردانیده و بر روایت بعد از نزاع ابن عباس بجواب مرده
 که تسک بعد مسلم فعل این کرد و عمر نموده گفته که گمان نمی برم شما را آتھا کنستھن ان تا اگر خدا کینه شما را ندای تو
 و بنا بر روایت مسلم که در آن تعبیر از ابن عباس بر جل نموده ظاهر است که ابن عباس بجواب مرده که تسک بعد
 فعل این کرد و عمر نموده گفته که ازین باطلاک شدید گمان نمی برم اللہ تعالی را اگر بیکه قریبت که خدا کینه شما را بر ستی
 من تعربت لیکنم شما را از رسول خدا و خبری دهید شما را باقی کرد و عمر و نیز ابن العیثم نقل کرده که ابن عباس یکس یکس
 او در تسک الفسخ ابی بکر و عمر میگفت قریبت که نازل شود بر شما سنگی از آسمان میگویم گفت جناب
 صلی اللہ علیہ آله و سلم میگویم میگفت ابو بکر و عمر پس این جواب تر از ابن عباس موجب ترول چهاره مذاق ملول
 شده و عقاب است و کفی بر عمیره لاولی الالباب است و چون ولی اللہ هم جواب مرده را پسندیده و آن تسک نموده
 پس بعد از ثابت است که او هم بسبب تسک این جواب ای عذاب الہی عقاب تناسلی معانیت جناب است
 گرفتار شده و تامل محکم که شامت این جواب از افاده فرزندار بجنده ملاحظاب هم ظاهر است که امر و سببی و نیز در آن
 که ابن العیثم جواب را با علین عثمان و غیره از طریق علما خارج دانسته و ابن عباس این عمر از اثبات است
 شیخین تنزیه نموده و مخالف و مع و طریق رسیده ایشان و دیگر صحابه و تابعین دانسته پس معلوم شد که عرف
 و راه ولی اللہ که تعلیه شش بی سپر نموده از زمره علما خارج اند و طریق رضیه صحابه و تابعین را بر تانک اند

و حال عروه و مفادش عدم اعتبارش بر سبقت هم بین شده نظیر ذکر و بیغض العین الثابت بر روایت نه الی
 الیه فی تعالی اهل الحق ایمان و تشک شاه و فی الله در صدر کلام بر روایت صبی بن عبد لعیبه سیان است و مشکو
 و عدم جهاد آن برابر با بنیاد بلا شبهه ظاهر است بوجه عدیه **اول** بلکه هر گاه روایات صحیحین سبب افاد
 خود ولی الله و قره عینین سناطه المین بگذرید به هم بکارند آید و سناطه شان بطریق دیگر باید پس این روایت
 که صحیحین هم نیست چگونه برای حق تحت تو اند شد و قوم انکار افاد مخاطب سبقت ظاهر است که روایات
 است بر شیهه تحت نمی تواند شد **سوم** اگر مثبت مقدم است بر نافی در روایات و افادات دیگر و حالت
 بر ظاهر مستطالج دارد پس این روایت بر تقدیر و لا تشن انکار انکار چون نافی است لایق معارضه روایات
 شیهه نمی تواند شد **چهارم** آنکه هر گاه بر روایت با اعتراف یک عالم موثق هم انکار خلافت است مستطالج
 ثابت گشت طعن بنویس گشت در روایات دیگران اگر چه زیاده و بسیار هم باشد قابل شناس نیست فان المراد
 با تواره و انزال الهلال علی انفسهم مقبول علی غیر هم مردود و تخیم انکه چون انکار خلافت با تمتع نزد المین هم است
 و اکابر ائمه سنی هم روایت آن کرده اند پس این انکار متفق علیه شد و نمی باشد مختلف است و متفق علیه بر مختلف نیست
 سبب افاد خود و مخاطب المین مقدم است ششم اطراف طرائف است که خود ولی الله را از آن خلافت انکار
 مخاطب با است بر حلیل و ثناء و تطبیح یاد کرده روایت نقل هر قدر بن سواد و از سبب خلافت با عیب است
 بر تحریم خورشید نهاده و شمر حرج و عدم تحریم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر از ادعای خلافت
 بجز آن نقل کرده و این روایت که شمسک بعضی فضائل خلافت با از زبان در بیان خودش از آن خبر
 شده و تصدیق خود سنان خلافت با ز معاویه هم در ذیل آن نقل کرده پس حریت است که چگونه با وصف ثابت
 تحریم تمتع با اعتراف خود و خلافت اثبات شمر خورشید اگر عیب جابش عیب بران کرده در انکار آن وارد
 خلافت با عیب و کسلاف در وی آرد مضمون آنکه جمعی از ائمه و با علمین سنی روایت صبی را بر قرآن حمل می
 پریشانی آن بر تجویز خلافت استطالج را بنا برین صحیح نباشد و حمل روایت صبی بر قرآن از کتب معتبره حنفیه
 مثل هاید و فتح القدر و دیگر مواشی آن و بسط نسخه و فی زمان دارسن نسائی و سنن ابوداود و جامع الاکمل
 و غیر آن واضح است **هشتم** انکه اگر فرض ازین روایت تمتع هم باشد نفسی بمخالفین نمی رساند بل هولنا
 لا یطیانیر که از آن دو قسمت که خلافت تمتع راست نبوی می دانست فاعل آن مزاج است یا شمس که در ابتدا
 او نسبت نبوی مرده و بتوفیق او بر وی سنت نبوی ماضی پس ازین روایت فصل استصحاب تمتع ظاهر
 با اعتراف خود و خلافت چون نمی آید از تمتع از دیگر روایات و افادات ظاهر است لهذا کمال شمساعت فتوی
 او حسب حکم او ثابت باشد بالجلد این روایت تشدید می باشد با بلوغ و وجه می نماید دشمن است که خلافت

خلافت نبی مرفوشان ثابت می سازد و ثبت آن در اخبار انکار متفق الحج از فراتب سلمات است چنانکه در کتاب
متفق الحج بر روایات و تصریحات ائمّه و اسامین سنیه ثابت شده است پس اگر این روایت دولت بر اخبار انکار
هر یک و بکار نمی خورد بوجه عدیده سدید چه چنانکه هرگز آن دلیل نمی انکار نمی تواند شد آری شناسات انکار از آن
البتّه یا بیغ وجود ظاهر است هم آنکه روایت احمد که خود ولی الله نقل کرده دولت دارد بر آنکه خلافت با او
اتصاف با نسیف اعتراف با کتفه الحج است جناب سالتاب علی الله علیه و اله و سلم است جبارت بنز
از آن نموده یعنی باظهار خوف مراس بالنسوان انکار آن ظاهر فرموده و نسائی درین روایت تصریح نه
نقل نموده چنانچه بسناد خویش آورده عن ابن عباس قال سمعت يقول يا الله اني لا افك الملعنة
يا نبي الله و لقد فعلها رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني النبي الحج برکاء جبارت خلافت
این مدر سیدة خلافت خدا و رسول بجانون خدیش چندان کشیده که در مقام واحد و کلام و حمد
با وصف اعتراف با کتفه الحج در کتابه است و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله در کلام از آنجا آورده یعنی از آن
می نماید و بجزیه و طاعت تاکید و ارشاد کرده است و بین تمام رب العالمین اضافه نموده و حرف آن هم آورده هیچ خود
از متفق الحج بیان می نماید و خاصه کلاش است که او می داد که متعالی متفق الحج را در کتاب خدا دارد کرده و حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و اله در قسم آنرا بجا آورده گن این برود و امر او را مانع منع نمی تواند شد و بلا سلمات آن
حضرتش نبی از آن سیر نماید و اقتضا بان نمی کند پس توقع عدم انکار متفق از خلافت با او در مقام دیگر و کلام دیگر
بعد از آنکه بسنود بدون آن قابل آن و هشتم از فراتب توهمات و مجابات تخیلات است حضرتی که
جبارتش این حدیث است که خود با کید و تصریح مخالفت خود با خدا و رسول علی الاعلان و الاجهار بود او
انکار می سازد و در مخالفت از پیغمبر اشعار و اظهار آن چه عجبت ارد و هم آنکه از روایت خود صبی بن
که امام عظیم پسند است خود آورده و ابن ابی عمیر از ریح القدر نقل نموده ظاهر است که خلافت با او
نبی فرموده چنانچه در آن مذکور است فاهل سلیمان و بنی المصعب و اهل القبیس بالحج و العرفه نقل
و عیال متفق و تدنی عمر بن الخطاب و الله لا انت اضل من یبعثک بغیر متبع طرق این روایت است
بان بر عدم انکار خلافت متفق نمودن و از وجود عدیده استعمال این استدلال اغشای نظر کردن و شبها
خود این روایت مزاحمه و مطابقت بر بنی خلافت با متساکون طرزه اجرا است که در بیان می گنجید با اظهار انکار
خلافت متفق الحج نهایت ظاهر و واضح است و ازین جا است که اگر بر ائمّه سنیه بان اعتراف از روایت
بان می نمایند و توفیق آن سابقا گذشت و علامه سیوطی که مقصد دین سنیه در مائت اسم بوده کانی فتح
و غیره نیز حکایت و غیر ما نسفی بوده من متفق الحج نزد مردوشان ثابت کرده چنانچه در بحث متفق است شنیدی

باب القاد
من کتاب

نصل باب

که او در سال فوج البیست کشته و شرع فی مملکت الله علیه سکه احکام ثم نضت فعل بها احکامی لم
 یعمل بها احد بعد من انشراح عند الجویان و شقة التماز هذا کثر الائمة و شقة الحج فی الیه عن عثمان
 طایف فخرج الایمن ببارت نما برست که شتر الحج ترو و عثمان سخی شده پس انکار انکار نما بکتاب زمان شتر رجز و
 و هم طار و دانا علی ازل اشکالی و وضع ابرو و بنی بر بعض کذب عباد و عثمان و ولاد و مخالفت ساطین
 تعدادست و منا لدنی اللبد او اجماد و محمد بن بن محمد بن که از غلامه شیخ عبدالقادر یعنی که سطر می باشد
 و ولی الله البیستین عالم الهند و عارضه قه یا و کرد و در کتاب و اسات الفیست اسوة الحسنة البیستین
 ثم ان الصحابة رضی الله تعالی عنهم اجمعین قالوا علی الانکار علی بن اری را یا بخلاف الحديث و من کثر
 ذلك علی معاوية بن ابي سفيان في محبة فاما فيها تصبيل اليامين انكر عليه ذلك ابن عباس رضي الله عنهما
 و منها ترك التسمية في الصلوة و جعل المال في المدينة المطهرة انكرت عليه ذلك ابن عباس رضي الله عنهما
 و قالوا سبب التسمية يا معاوية و منها ان نزل الناس من شقة الحج فهدى عنى لقرى في باصه فهدى
 ابن عباس رضي الله تعالی عنه قالى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤبرك و عمر بن عثمان و انكر
 عنى معاوية و لا الجمع بين حديث ابن عباس رضي الله عنهما و انى فيها عنى معاوية و ابن عباس رضي الله عنهما
 القول بالحق و ذلك و الكفر منبسط ابن عباس احد الاشرين فانجر به و ما كون معاوية
 اول من نهي مع تقدم النهي بذلك عن عمر بن عثمان رضي الله تعالی عنهما علمه او وقع في حديث
 عن عمر بن عثمان قال لعبد بن ابي وقاص بن عثمان عن ابن الخطاب ثم قد نهي عن ذلك كما هو الذي
 هو المانع فيما قبل ان نهيها معاوية بيان انه غير صحيح و نهي معاوية منع الناس من ان ياتوا بحمل
 من حركه عنى الله تعالی منه و غيره من الصحابة فهو من اول من نهي بهذا المنه و الله سبحانه تعالی
 علمه في بارت ظهر است که در حدیث نبوی و عثمان از شتر الحج و او شده و فرزند ان نهي شتر الحج بیان
 ابن سنی است که حج تمتع سراج نیست پس در تحریم انی و ثالث حج تمتع را بری نادر وزیر از ان و شتر است که نبوی
 سوادیه از شتر الحج از بارت شتر است و مخالف حدیث می باشد پس ازین بارت شتر است و نظایر
 شتر الحج هم ظاهر و واضح است و نیز در روایات البیست گفته و قال علی بن ابي طالب رضي الله عنه علی لفظ
 صحیح الجاری ما كنت اذ لم استند لرسول الله صلى الله تعالی علیه سکه بقوله احد قاله في شتر الحج
 مع تحریم عمر رضي الله تعالی عنهما و اخذ عثمان رضي الله عنه بقوله رضي الله عنه بقوله ما ثبت عند
 صحیح الامم و التمس على الحد البالغ في حجة الوداع لم يبال بخلافها و لم يتوقف بحسن الظن ان لم يرد
 ان لدني احترام سلع الرطل و لان الخلف فتوا من بعد عمر بن عثمان رضي الله تعالی عنهم اجمعين

ص
در
الکتاب
الکبری

در
الکتاب
الکبری

احصين عليان في حديث سعيد بن المسيب بن رجل من اصحاب النبي صلى الله تعالى عليه وسلم في عمر بن الخطاب رضي الله عنه شهد عند انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي قضى فيه نبينا من العتر قبل الحج وراة ابوه اود وبها برة ما قالوا ان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وظاهر هذا ان عمر رضي الله تعالى عنه كان ظهر الحديث وكذلك عثمان رضي في مناظرة يعسوب الامم من الاولين في الاخرين علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه فلم يقم عليه لان الرجل المبهم هذا يحصل ان يكون معاوي بن ابي سفيان على تفسير لراية الاخرى ولم يصدقه في ذلك اصحابك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فلا في الحديث عليه فتركه فقال اخر جبريل او عن ابي موسى الاشعري من اهل البصرة ان معاوية بن ابي سفيان قال لاصحاب النبي صلى الله تعالى عليه وسلم هل تعلمون ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم نبي من ركوب جلود الفرس قال نعم قال تعقلون انه نزل نبي من بين الحج والعرش فالوا ما احدا فلما قال اما انها مبرون لكتمكم فسيتم واذا جازا لاخذ من سعيد بن المسيب على مثل جبريل لامة عبد الله بن عباس رضي الله تعالى عنه في حديثه ان النبي صلى الله تعالى عليه وسلم تزوج ميمونة وهو محمد حيث قال هم ابن عباس في تزوج ميمونة وهو محمد وراة ابوه اود ولدان نفع ذلك من مثل علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه على مثل معاوية لا يستجد الاطفال العلم وما جرى من معاوية بن عباس وحيد بن عبد الرحمن وعمر بن الخطاب في الحج والعمرة من سوغ الاحسين مسلم اليه الامر حسن بن علي رضي الله تعالى عنهما وراة معاوية في ذكره في ذكره القارون والاشتر قبل ذلك فان باغيا جازا وشلة لا يحل عند الذين والسننة و هذا الدقيقه واجبة الراهية في حديثه على اى حق لاما الاكابر الذين لم يتخلوا عنه قبل الصلح فلبت بين ما فعل منه في ايام نفسه وبين ما فعل بعد الصلح وكيف ياخذ سيفا جبالا والين والآخرين عندهم انزوى في هذا الحديث الذي من جلود الفرس كان يستعمل وكذلك في غير ذلك فمن هذا علمه لا ياخذ عند بل الحسن القوام رضي الله تعالى عنه وليس معاوية من يقال انما ذاعل بخلافه في سره وتعدل على التسخيم ان هذا القول باطلا فانه فعل الذي بالحل والى كان كذلك لما اخذ عليه المقام في ذلك اخذ قبل بيته والشورى القصص في تمام الحديث فان في ذلك عبرة لكل محب العزة الطاهرة الكثير مما يستخرج من ذلك الحديث وسكتنا عنه تا سيبا بلائمة الظاهرة في اتكوت من كثير مثل ذلك هو حديث جالد قال وبنا للمقام بن محمد كريب وعمر بن سفيان فقال معاوية ما علمت ان الحسن بن علي توفي فترجع المقام رضي الله تعالى عنه فقال الله بانظرون اتفقها مصيبة فقال لرواها لاصحابنا صيدية تدعى رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم

في حجة فقال هذا مني وحسين من علي رضي الله تعالى عنها فقال الاستسكان جازع اطمانها الله تعالى قال تعالى
 المقدم من امانا فلما ابرح اليوم حتى ايقظك وسمعك ما نكروه ثم قال يا معاوية ان عدت فقد تفتي
 وان كنت بيت فكن بيتي قال ان فعل قال فانشدك يا الله هل سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
 نعى عن ليس المذهب قال نعم قال فانشدك يا الله هل تعلم ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم نعى عن
 ليس جلود الشباع بالركوب عليها قال نعم قال فوالله لقد رايت هذا كله في بيتك يا معاوية فقال عاتق
 قد علمت اني ان الجيوب منك يا مقدم قال خالد فلعله معاوية بالعباد لصاحب وزفر لا ينال الميتم في
 المقدم على صاحبك لم يعط الاستسكان احد شيئا ما اذن يخلع ذلك معلية فقال اما المقدم فرب كريم بسط يد
 واما الاسدي فربل حسن الاستسكان لشيبة ثم ان الذي يظهر من تحمل حمل التصاية ثم ان اذ اثبت عندهم
 شيء من رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فلم يجر من اية العدل لئلا يذم من صلى الله تعالى عليه وسلم
 لا يتركون ما سمعوا ويرى من منتهى التبع والرواية منه على التبع عن غير صل الله تعالى عليه وسلم
 وعلى هذا منع التميم الجنب المرفوع عن عمرو بن مسعود رضي الله تعالى عنهما عن ابي عبد الله عن ابي
 تعالى عن ابي عبد الله في بيعة الجنب هو الحديث النطق عليه الشيطان قدم الاخذ به من غير
 عنه عتق مع بلوغ الحديث لعله لثبوت خلقه عندك قبل واقعة عماري هو من ابي تقدم علم
 بله واسطة على ما حصل بها فلو يكن حدِيث فان استسكان المصالح التي من عبارته ثم قدمت كمرسته في امر
 ثوروه وجران امر جناب سالتك على الله عليه واكره سلم ابن ورجع الودع بيد ليغيب ابي شده بناب اير المومنين عليه
 بخلاف عمرو عثمان درين باب بسالات تفرود ورسولن بايشان تفرود ورجع تفرود كشايه ان تفرود تفرود
 شيدو باشند وحببت است صاحب اسات بعد اظهارن بسبب تفسيت هب اوتب مريم مري باير وروايت ابو اذ
 خودسته در حقيقت علم ستم بر جان انصاف از شسته دشنامت وطللان خرافتش ودين باب خلا جرت بوجوه عبود
اول انك اثبات تسكي لبي خلافتاب ودرين متعلق بر نمودن خلاف مقصود ومانفي مراد خود ثابت كرويت
 چه فرض او اثبات آفت كچون امر صريح جناب سالتك على الله عليه اكره سلم متبع ثابت شده بناب اير المومنين
 عليه السلام بسالات بخلاف عمرو عثمان ثوروه ووقف بحسن ظن باهم تفرود نزيانك تفرود متعلق شيدو باشند تفرود
 پس همچنين در صورت ظهور مخالفت اقوال فقها بحدِيث توتفسا در عمل بحدِيث ورسولن بايشان باعمال
 ايكله شايه تفرود اثبات تسكي باشد بايد كرو پس اثبات مستندي براي خلافتاب ودرين متعلق مخالفت مقصود
 صريح بران مقصود صحيح است پس كمال عجب است كه بسبب تصيب نوب باطل از مخالفت مقصود خود نزيان شيدو
 داد و داد و لوده بي ما صلواتك تهافت كرويد و هر گاه مخالفت خلافتاب با جناب اير المومنين عليه السلام ودر مريم

در ترمیم متن کتاب شد بعد از آنکه جمل من حساب فاده و ادعای مخاطب خود مخاطب در کمال ظهور واضح شد خواهی که در کتاب
 درین تحریر متسک های دیم باشد خواهی که شش بیضی از قدرت بعین بود خوانان محترم و مهم اگر عبارت سابقه
 در اسات که در آن نیز متن الحاق از قبیل های و خلاف معیشت و از جمله محذورات سنگرات مستثنیات صحابه اولی که کلمات
 و بسته نیز برای تکذیب و رد و ابطال این روایت کافی کافی است و قد الله علی کل شیء و مهم آنکه صاحب در اسات
 بعد از این خرافت بلا فاصله نیز متبرر است بعد از این روایت نزد جناب میرالمؤمنین علیه السلام به بیان طویل دلیل
 و فصل شرح که شتمل است بر کمال تبیین و تفتیق و تفسیر بلکه مثبت تفسیل و کفیه را و به نادره که در ادعای مخاطب دل و
 صرح و تفسیر او در انزال الحاقی باشد ثابت ساخته پس بطلان آن تمام و قطعا ثابت شده و هیچ سوغی بعد نبوت عدم
 اینها شش نزد جناب میرالمؤمنین علیه السلام استجابین نخواهد کرد و گوشه کن نخواهد داد و پس اگر تفریق اهل کتاب
 بر چنین روایت باشد که جناب میرالمؤمنین علیه السلام آنرا مستبرر دانسته اند و کرده باشد و این سبب مخالفت کتاب
 درست نموده و بطلان این سخن وضع پس از مدعی کند بلکه فرموده اند شندی خلاف ثابت نهایت جرات او ثابت می گردد
 که اهل کتاب میرالمؤمنین علیه السلام که در جواب تابع آنحضرت با رساوات کرده جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم
 و حضرت آنحضرت از خدا و زلیل قطعا و حقا ثابت است که سابق نموده ترک داده ایوب سنونف اوم و نام اهل اسلام
 بر خود کشا و به جبهه در وقت ترویج و فضیلت و شکلات دست در امان آنحضرت زنده و کلید علی الهک عم و امود با
 ان که شش تو م است نهیم ا! جس و مثل آن بر زبان آورد و چنین مسئله بر توحید الثبوت از کتاب سنت مخالفت
 آنحضرت روا دارد و در چنین روایت و ابسی آورد و علاوه شرم از خدا و رسول آنرا چه چاره که کمال حیرت است که
 مخاطب نیز حضرت عمار را در باب تعظیم استغنا شفیق جعل بران کرده و ترکیب فضائل و فضائل صحیح اضنی تجویز
 ترک صلوات بر فاطمه کرده پس چنین می گوید خبر عمار که ساطین سنیه انبر فضائل و محله و عقیده و سخن او روایت کرده اند
 مقبول نباشد که این خبر را برای بگو نه لائق افتنا بوده باشد و خود صاحب در اسات عدم تخریر حیرت عمار را با جنب
 دستر العلیب بر ترحمی نبوت خلاف آن نزد منزل و اتمه محمول نموده و انرا از باب تقدیم علی که بلا و اطله حاصل است
 بر آنچه بر سطله حاصل شود و در او پس نیابین لازم آمد که مرزب الخطاب چون جواز شش از جناب سالتاب علی الله علیه
 و آله و سلم که او سطله شنیده و نبوت آن در کتاب قدیم در آنه کالفر با سابق عمل بر این روایت نیکو و چه می گوید اگر
 مخاطب این روایت متسک میشد و تمسک آن بهی از صحت می شدت فرزند از جمله مخاطب که انرا شنیده عدم
 سخای امری از امیر جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم و امیر صاحب آنحضرت بر او ثابت می کنند کالفر با سابق
 مخالفت والد به خود انان می باود و باب عدم بیانات در متننا بگویم بلیغه در ترک حسن ظن با وی کشا و این معنی از
 استیق ظاهر است و خود صاحب در اسات بلیغه و شفیقه و اتمام این و بعد از این عبارت بلفظ بسیار خجالت

جلال و

است

سنة است چنانچه گفته ان قلت قولك فيما سبق ان عليا قول الله تعالى فتدلي بيال مخلوف عرض عثمان
 نقال عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 بحسن الظن الى الاملى فان الكلام بين عرضي على من كان في الامثال هو غير خلاف مطلوب الالباب
 من عدم توقفا بحسن الظن في الامام عند صحة الحديث قلنا ثبت عدم توقف هذا من جنهار المعوية
 بالنسبة الى كتابهم في مسئله متعلق لمرئيات ابن عمر عند صحة الحديث بقول ابيه عرضي وما
 توقف بحسن الظن اليه وكان يفتي بمقتضى الحج وكان الناس يقولون له تعالفا بابك فداك بيال ولا
 ينش على ما رواه ابو جهم في سننه وروى ابو عيسى الترمذي في جامعه عن ابن شهاب ان سالم بن
 عبد الله حدثنا سمع رجلا من اهل الشام وهو يمال عبد الله بن عمر عن من التمتع الى الحج فقال عبد
 بن عمر هو حلول فقال الشامي ان بالك تدي منها فقال عبد الله بن عمر امرت ان كان ابي نفي عنها
 وصنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابي بصير ام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان
 بل ابي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعبد صنعها رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا حديث
 حسن صحيح بل قال بحسب از اساتيد اساتيد كه تليت فلا نقاب يكر روايت ابو داود وسته ظهار لظهير عنده
 مالا كرهه ان ياتي بوجه الكلام سابق ولا حتى تصل وهم بطلان از افاده ابي حنيفة من فصل اول و فروع فاعلم
 پس اين خرافتش محفوظ است بفسول عديده و وجوده سديد بطلان از افاده خود شمس غريب ترازين كتر گوش
 خورده باشد **شمس** كراجم است بر تيجون شمس و نفي حرمت ذكر كسبت آن واقع شده چنانچه از افاده نووي
 در شرح صحيح مسلم ظاهر است و اين نيمه هم در مباح افاده نموده كه بر خود استعجال اتفاق ائمه مسلمين واقع است
 بطلان اين روايت بجهت اجماع اهل اسلام و اوضاع و احوال استحقق است بحسن اگر نقاب تمام است كه هم
 از ثبوت مشاقت و معانديت او نمود رسول را و خود بشن نظر لقيه مومنين بيت و مورد جميع تشنيها ائمه سنييه
 اجماع خواهد كرد و محقق اگر ديگر ابا بزمه و اساطين سنييه نيز در بليغ بر اين روايت و ابيده كرده اند مخالفت آن كتاب
 دست و اجماع ثابت نموده و وقوع در سناد آن هم نموده چنانچه علامه ميني در عمده القاري بعد جواب از روايت نقل
 از ابان در ضمن انتقاص متعلق اجماع شيبان سالتاب سلى الله عليه و آله و سلم كدر اهدايش و الله منقول خواهد شد گفته فلان
 قلت نروي ابو جهم عن سعيد بن المسيب ان رجلا من الصحابة اتى عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن المشعة قبل الحج قلت اجيب عن هذا باذنه و اية مخالفة للكتاب و السنة
 و الاجماع كحديث ابي ذؤيب هو اسو حلاله فان في سناده مقالا كمال حيزت است كه ابو داود در سنن خود
 چنین روايت و ابيده و غيره واضح كچنين دليل كذب بطلان آن ظاهر است و خود ائمه سنييه ناپار مخالفت آن كتاب

سنة
 شيخ
 ابو بصير
 ابو بصير
 ابو بصير
 ابو بصير

انما في سنت واطمئنان ثابت من سائر توحيح در سواد آن هر يك استند و در خطاب عام و تخفيف بر جماعت خود استوار
 سوانده محققين اعلام و متفنين تمام دشمنيات ابر عظمت ترسيد **ششم** اگر توحيح و مرجع سواد اين روايت
 از شيخ كتب رباني هم ظاهر و واضح است ابو داود و در سنن خود كه عقلت گفته شد ثنا احمد بن صالح نا عبد الله بن قيس
 اخبرني عن حذيفة بن اسلم عن ابي عبيدة الخراساني عن عبد الله بن القاسم عن سعيد بن المسيب ان رجلا من اصحاب
 النبي صلى الله عليه وسلم اتى عن الخطاب بن ابي عبيدة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في مرض الذي قبض فيه ينفخ من العرق قبل الحج وعبد الله بن القاسم كما روينا في خبر سعيد بن المسيب بنو عبد
 توحيح ابن طغان بن جبريل است چنانچه علام بن جبر مستقلا في در تهذيب التهذيب ترجمه عبد الله بن القاسم التيمي البصري
 ابني كبر گفته قال ابن القطن مجهول و ابراهيم بن حبان او در روفاقات الاوثق استناد القاتل نمي تواند شد چه توحيح و مرجع
 خود ابن حبان قبل از اين در بافتن و ابو عيسى نراساني هم كه از ابن القاسم روایت کرده حسب نصح ابن طغان مالش شست
 نمي شود چنانچه در ميزان الاعتدال مسطور است ابو عبيدة الخراساني عن ابي عبيدة بن جبريل عن ابي عبد
 بسلاح قال ابن القطن لا يعرف حاله قلت انما عرفت في عن حذيفة بن اسلم عن سعيد بن جبريل بنو عبد
 السبعة و جماعة عن مسروق بن عمار بن حبان و چون توحيح و اميد است ابن حبان كه بناه بخدا توحيح در امام رضا
 عليه السلام نموده كه في الميزان و غير و ظاهر است لهذا توثيق او لا وثق استنا نيست زهبي در ميزان ترجمه امام علي بن سوي
 بن جبر طه عليه السلام گفته قال ابو الحسن اللذان قطعي انا ابن حبان في كتابه قال عابن بن موسى الرضا يروي عن ابيه بحجاب
 بهم و يعطى و يزبان بيان و كتاب تاريخ القاتل ترجمه امام جعفر صادق عليه السلام گفته يخبر بروايت ما كان من غير
 من ايتا و كذا و عنه لان من حديث والده انه مناك يركب في ايام مرض القولي فيه من مرض من ائمتنا
 لما جرى في حديثه من ايتا و كذا و ابن وهب كه رواي ابن جبر جيوه است ابن عدي و در ضعفا و عقود سنن
 قرار رساننده و ابن عسار ضعيف و نموده در ميزان الاعتدال مسطور است عبد الله بن قيس بن مسلم ابو عبد الله
 احاديث اثبات و كذا عهده الاعلام و صاحب الصحايف تناك ابن عدي با ابراهيم بن القاسم عباس بن يحيى
 سمع ابن وهب يقول السفيان يا ابا محمد الذي عرض عليك من فلان اجز مالي قال نعم قلت هذا
 من ابي الجاهل فان كان علي عبد الله فانبى فان عيينة شريكه فيمن عمن ثنا ابراهيم بن عبد الله
 بن ابي بصير عن ابيه قال كنت عند سفيان و هذا ابن معين فجاء ابن وهب فجوز فقال يا ابا عبد الله
 سافيه منك فقال له يا شيخ هذا لا يرجع بمنزلة اذ فليخبر اليه الحق في نظر في حديثه انك لدرقي سمعت
 ابن معين يقول ابن وهب ليس هذا في ابي جبريل كان يستصغرهم كما استغها ابا عبد الله بن الخطاب
 ابن روايت را دليل كمال افعال و افعال است و كذب هرگز ابن الخطاب بن روايت را ظاهر نموده بلكه هر چه خواب

باب الكلي

من

امیرالمؤمنین علیه السلام ما تقدمه من الخطاب نبی از مشرف الخ خود بخاره جز انکار و فرایافت و خدا را و عدم غلویت میان
 آورده و چنانچه سابقا و تشریحی که در کتب اهل سنت بر روایت برخی مسطور است که جناب علی بن ابیطالب علیه السلام بفر
 گفت که آن شخصی که می آید از من است گفت عمر که من اراده کردم زارت بیت او بگویم انکه استقبال از نماز ثبات نشانی جز
 در خانه و بیسوی کوفین و الا فرین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمودن نیز و اجسارت و تطریق آنرا و پنهان دانستن
 بگواشت هم مثل ثانی وقت موافقه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام طریق فرار سپرده نیز در جلال کار نموده و هرگز شکیست
 باین روایت را می یاشن آن نموده چنانچه ولی الله در آنرا گفته و خارج احمد بن عبد الله بن ابراهیم قال
 انما لعثمان بالجمعة و مدبره من اهل الشام فیه حثیب مسلمة الفهدی اذ قال عثمان في ذكره الصنع امرت
 الى الحج انما الحج والعمران كما یكفي فاشهر الحج على احرام هذا العرق حتى تزور هذا البيت ذی ذین كان فضیل
 فان الله قد وسع والخیر علی بن ابیطالب بطریق العادی یعلق بعضی الیه بنقله الذی قال عثمان ناقص حق
 وقف علی عثمان فقال احمد بن حنبل سنه سنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحضره من قبل الله بها العباد
 في كتابه یضیق علیهم فیها و تنفی عنها و قال كانت لندی لما حجت و لما فی الدار ما اهل بجمعة و مع انما قبل عثمان علی
 الناس فقال و هل نهیت عنها فی لمة انتمها انما كان من یا انتم بدفن شاکا خذ بیوتی شاکا ترکه
 یار و هم انکه روایت امام عظیم شریف منع عمر از تنگ که سابق گذشت بر محبت و انکه منع او از تنگ بعضی می بود
 چنانچه ابن القیم در زاد المعاد بعد نقل آن گفته و نهاییستین ان پارس عمر ای راه و حاصل این روایت است که عمر روی
 در غزوات و دیگر بوی مسک از وی و سید پس عمر از پوسید که آیا محرم هستی تو گفت آن مرد که آری پس گفت که
 نیست هیئت تو هیئت محرم جز این نیست که محرم بر کند مال بنبار او و بر بوی باشد گفت آن مرد که بر سید که من
 قدم کردم من می جایکه استمع بودم و بود با من ای من و جز این نیست که امرام کردم امر و در گفتن عمر در این ای
 گفتن گفتید درین ایام الخ و وار و هم انکه از روایت امام احمد بن حنبل که ولی الله در جبارت سابقه قره العینین نقل
 کرده صاف ظاهر است که خلافت ابی بکر است و انکه استعجال حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است پس
 اگر روایت منع جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف ابی بکر رسید چنانچه خبر خوانمان بافته اند بگوید حضرت شرف
 میگرد و انکه استعجال حضرت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم است چه ظاهر است که امر که جناب سالتاب صلی الله
 علیه و آله و سلم منع کرد و با آنست انحضرت توان گفت پس اثبات این روایت نمودن در حقیقت که در بیعت نهج
 خلافت است سید و هم انکه روایت سالتاب که از ان عمر آنکه خلافت ابی بکر است و انکه استعجال حضرت سالتاب
 را سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم از ظاهر است نیز در این روایت و ابطل استظهار از ظاهر خلافت ابی بکر است
 امری که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم از ان منع فرموده باشد اثبات آن در کتابی است اول حضرت رسول خدا

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کتب معتبره از حضرت امیر اسکوت و زیدون کا و اعلیٰ نیست و در سبقت
 فی سبقت سینه اش را بایفید نهانگ فائده نیکه نیکه ذکر چهار و سه که روایت می بن معبد بنا بر استدلال علی الله
 که از اهل برتبع نموده نیز بر حسب و در آنکه منع جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم از منع نزد جناب علی بن ابی
 طالب که در سینه منع راست جناب سالناب علی الله علیه و آله و سلم می نماید و در حدیثی است که در توفیق شد
 بان میگردد و تصویب و می نمود با تفرقه هم از تفسیر و نه باج است نه بگوید ملا علی طالب ترا که در تفرقه هم
 که نمود و گفته و ما ذکره عن عمر بن الخطاب ان قال الا هب ان عرفنا ان لا خالفه فی غیره من الصحابة و انما
 حق قال عمر بن الخطاب بن حنیف بن ابي عامر ان قال الا هب ان عرفنا ان لا خالفه فی غیره من الصحابة و انما
 بر این مائتاد از جناب فی العصفین فاهل السنة متفقون علی ان کل واحد من الناس یوجد بقوله من یترک
 الا ان رسول الله صلی الله علیه و آله فان کان مقصود الطعن و اهل السنة مطلقا فخذوا لایرون علیهم و انما
 مقصود ان علی خطا فی مسئله فیم یترک من الاقرار علی الخطاء الا رسول الله صلی الله علیه و آله
 و عمر بن الخطاب قد اخطا و علی رضی الله عنهما قد اخطا و قد جمع العلماء مسائل الفقه التي ضعفوا بها علی
 احد ما فوجوا الضعیف فی قول علی اکثر من قول ابن المقفع و منها ان وجهه و علی بن ابی طالب مع ان سنه
 رسول الله صلی الله علیه و آله الثانیة عند اهل السنة لکن کتاب الله تصنیف از داخل بوضع الحبل و یلک
 افق عمر بن سعید و مثل قول ابن المقفع و یسقط هر باب الموت و علی بن سعید و غیره ان
 لها المهر نسائها کان و اولاً لا یستحبون من البقیة صلی الله علیه و آله فی بیع و بیعت و اشیاء و قد وجد
 من احوال علی الشناقصة فی مسائل الطلاق طلم الطلاق و الفرض و غیره اکثر ما وجد من احوال
 علیت ناقصة ازین عبارت ظاهرست که در آن بیعین نمی مر از شیء ناشی از شخص می و مخالف کتاب است
 میدانست و این تفسیر هم با آن شدت و صبغه باره بر تفسیر است از تفسیر ظاهر با از خطایافته و مراسته تصریح خطا
 عمر بن الخطاب نموده و بر تفسیر صیبت بر سر تخلف جناب امیر المومنین علیه السلام که بطلان آن از افادات سابقه
 او نیز سنی که از جمله ایشان و الا مخالف خود مخاطب از ظاهر رسید و تبرین قدم هم گفتا کرده او مای و جملین
 در احوال جناب امیر المومنین علیه السلام با کثرت نموده و در آن سنوز نسبت احوال تناقضه با حضرت زین
 از احوال تناقضه عمر بن سعید و جمل و محقق خود حسب فاده و الا مخاطب خود مخاطب ظاهر ساخته پس اگر منع جناب
 سالناب علی الله علیه و آله که در منع ثابت می بود و ملا جناب بان مشبث میشد بگویند تفسیر این بر تفسیر
 دست و پا چه میشد که با اعتراض خطا عمر میگردد **شأنهم** بلکه تفرقه از تفسیر و نه باج می گردید بجز تفسیر
 را گفته و ایقال ثانیان عمر علی الله علیه و آله و سلم متفق علی ان یمنع من الاقرار علی الخطاء الا رسول الله صلی الله علیه و آله
 و انما حق قال عمر بن الخطاب بن حنیف بن ابي عامر ان قال الا هب ان عرفنا ان لا خالفه فی غیره من الصحابة و انما

م
 جواب اول
 و کالتصنیف
 و غیره از
 سن اول الفاس
 و الفصل الثانی

م
 فصل

از آن حضرت شنیده پس حسب تقریر ابن الهمام کذب بطلان آن ظاهر و واضح باشد و بنده دیگر از اول و آخر
 بر بطلان روایات تحریم متنه آنساک سابق ازین گذشته نیز درین مقام جاریست کلا شخصی علی بن امین التمیمی
فوز و هم آنکه اگر این حدیث اصلی میداشت و خلافت ابان مطلع بوده لابد مکمل کتاب تحریم فرسخ حج استند
 تبص میبود و حال آنکه بطلان آن دانشی بود پیش از ای محض بوجه عدیده که در بعد مذکور میشود و ظاهر و واضح است
 و از باحث سابقه هم بطلان تحریم فرسخ لا محاله است لکن آنکه منقول این روایت آنست که جناب رسالت علی بن
 علیه اگر در مرض وفات نبی از عمره قبل حج فرموده پس حیرتست که چگونه خلافت ابان چنین فرسود را با حضرت
 در حال مرض بسبب منعنا شنیده و بسبب آن مرکب ابطال حکم کتاب سنت گردید حال آنکه خودش فرقی که انشا اله
 جناب رسالت علی الله علیه آله و سلم امر اجضا فرطاس و در آن فرمود نسبت بجز آن حضرت نموده و حسب کتاب
 بر زبان آورد و هرگاه بفرم بطل خلافت ابان در حال مرض العیاذ بالله خلاف حق از آن حضرت جائز و صدور باشد تا
 آنکه نسبت بدان حضرت نماید و در سزاقتال امر سفاهی حضرت تابد و کتاب خدا را کافی و از آن نبی در حال مرض
 اگر قطعا ثابت می بود چه باک نقل یکس ذکر کرده اند و بس نیز مخالف کتاب هم نمی بود چه باک مخالف است
 حسبنا خود خلافت ابان فوج اقتناعی بود و کله حسبنا کتاب الله برای روان موافق ارشاد خلافت ابان باشد
 بود چه باک سنت هم در آن نماید و ارشادات جناب امیرالمومنین و دیگر ائمه بیت طاهرین علیهم السلام و صحابه و پیغمبر
 و ائمه سلیمان در آن نماید و مخاطب با نسخ عقیده تیره تقلید مقتدای و بن در بره خود تجویز بجز و ملاحظه بر جناب
 رسالت علی الله علیه آله و سلم نموده است و از فایده جسارت و نصارت عرفمای یاده در سابق بزرگان آورده
 چنانچه بجز این قرطاس گفته و چون برین قصد بوجوب یا از جناب پیغمبر خلاف عادت بظهور رسید چنانچه سابق
 بتفصیل نوشته شد اگر بعضی عارضین را توهم پیدا شده باشد که سبب از جناب خلافت ابان است که درین قسم از من
 روی و پدید نیست محل طعن و تشنیع نمی تواند شد علی الخصوص کس شدت در رسد و انتهاب صحی در آن وقت بجز
 زور کرده بود و از روایات دیگر صحیح این معنی و این متبعاد معلوم میشود که گفته باشند آنچه در
 مخاطب در حال مرض صدور استلا کلام از جناب سرور نام صلی الله علیه و آله اکرام العیاذ بالله تا بر باشد پس اگر
 این روایت ثابت هم باشد حسبنا مادمه مخاطب قابل اعتماد نخواهد بود و علامه ابن کثیر شامی هم در سنن او این روایت قریح
 نموده و روایت استشهدا و صحیبه زینبی قرآن بین الحج و العره بیسط نام زور کرده و دلیل که برای ابطال آن آورده اند
 تغییر و ابطال این روایت هم جایز است چنانچه در تاریخ خود بعد ذکر روایت ابی شیخ نهائی که ابن القیم هم در الجواد
 با آن در روایت نموده میفرماید و دستخیز مندر آیه معویه رضی الله عنه النهی عن الجمع بین الحج و العره
 دلیل اصل الحدیث النهی عن المتعة فاعتقل الروایة لها متعة الحج و انما هي متعة النساء و لم يكن عند

صورتها
 بجز اولی

وصنفه من غير كتاب الحكم على جواب التبيين وتنف عليه شيخه برهان الدين والمجرب من صنفاً لا يخرج
 بالبدية والنهاية والتفسير وصنف كتابا في جميع المسائل العشرة واخصر هذه بلكال لاضاف اليه
 ما تاخر في الميزان سماه التكميل ورتبه على الطبقات الشافعية ورتبه على الطبقات لكنه ذكر فيه خلافاً من الاحكام
 لطلبه العلم الى معرفة الحالم فلذلك جمعنا هذا الكتاب خروج الاحاديث الواقعة في مختصر الحاجب
 كتب رقيقة الشيخ تقي الدين بن ابي العباس في نفسه وله سيرة صغيرة وشرح في حكام كثيرة حافظه كتبنا
 بحلقات الى الحج شرح قطعة من التجارى وقطعة من التبيين ولى شيخنا المصالح بعد موت والده بعد
 موت التكميل ولى شيخنا المصالح بعد موت والده بعد موت والده بعد موت والده بعد موت والده بعد
 المحقق قال فيه متفرغ محدث متفرغ مفسر قال له تصانيف مفيدة وقال تلميذه الحافظ شهاب
 الدين بن حجر كان حافظاً من كتابه لثبوت الاحاديث اعرفهم بحجها وحالها وحجها وسبقها وكان قاضياً
 وشيخه ومترجمون له بذلك وكان يستعرضها كثيراً من التفسير التاريخ قليل النسيان وكان فيها
 جيد الفهم صحيح الذم من يتحضر شيئا كثيراً ويحفظ التبليغ اخر وقت وثاره في العتية مسكرة
 جيداً ونظم الشعر ما عرف فلجمعت سبع كثره فردى اليه الا وقد اعدت منه وقال غيره
 الشيخ كانت له خصوصية بدين يمنية ومما ناله منه اتباع له في كثير من امراءه وكان يفتي براءه
 في مسألة الطلاق واجتمع بسبب ذلك ارضى توفى في سبعين سنة اربع وسبعين وسبع مائة
 ودفن بمقبرة الصوفية عند شيخه ابن يمنية وابن روزبهان بسبب مايت يمزج من طرار وذهاب دم هارست
 بين ارضه واصحابه بانيكلامه على درطان من مزارع او متعة الحج واخره هو بجزءه على طلاب شره براءت قصبا
 اقامه واعلى غاية الاستهبار والماسيد كره بدهة كاست الاجار سنين من عامه ودفنوه ميدان خالي بده بجوار باب
 المنع سمعت روايت منع عمر متعة الحج واكشوده خيا بغيره قول متعة الحج جوده العلماء وذهبوا اليه ولا يتفرغ
 المنع ولم يصح منه روايتي منعها ان صح فيمكن ان يكون سمع من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئاً
 في المسائل المختلف فيها لا اعراض فيها على المجتهدين تقي وهره بطلان انكار ابن روزبهان شيعه عتقوا الحج
 والارافادات سابقا منه شيعه ازهرين وبارت ابن كثير كذا اعادة كور در كل شهر است لكن سجدة كذب ابن انكار
 وبطلان ان ان ارافاده خود ابن روزبهان ظاهرست زياد كره بدين تمام نيز طارم على طالب شره در طمان منع وشرعة
 را جمع بجملة شيعين نقل فرموده ابن روزبهان ابواب فرارسد وودعه آية انكار نيافته بجا واعران ابن
 ساحة خيا بغيره ثم ما ذكر في متعة الحج فقد ذكره في غير منعه لان الامام المجتهدان
 يختارون بيان المطلق المتحدثة التي تحتها الشريعة والحج يستعمل بثلاث طرقة بلا ارفاد والفتاوى

والتعق نکان لعن ان یختار القرآن کلا فراد وینی من لم یغف له صلوة اراه ان هذا لا ینافی کون جانیلا
 فان المذبح قد یصیر ینها من لخصمه لیکون هاولا ما المانی عندی وایضا یحتمل ان یرفع من صریح ^{الله}
 صلی الله علیه وسلم شیئا فی المذبة فعل باسمع هو بنفسه لان الدلیل عندی یحقیق فاحتمال هذا لا یصد
 من الکلمات کما حدده هذا الرجل اسما کلا ذب و شئت بن روزبهان در هر دو مقام با بیان طمع عمر خیزی را
 در باره متعز الجع خرافی مش نیست زیرا که مجرد مخالفت امور ثابتة و مشافط احکام شریفة از هر کسیکه صادر شود مستقیم
 طعن و تشنیع است و مجرد احتمال سماع خلاف آن باعث سقوط طعن نمی تواند شد و الا طاعده و زاد و را خرد و لغز باد
 و حق نیست که هیچ مسلمی و متدینی که ادنی بهره از اهل جمعیت اسلام داشته باشد این حرف را می بزند یا نمی تواند آورد
 اگر آن در حقیقت ابطال دین است و دلائل بطلان نبی از متعز الجع سابقا و لاحقا مکرر بیان شده و در حقیقت ادعا سماع
 نبی متعز الجع را کذب خود جنابش است که خودش متعز الجع را نسبت جناب سالتاب علی علیه السلام داده و نسبت داده
 آن در کتابیست نموده و آنچه گفته که ده مسائل مختلف فیها الجع از قرابت بنفوات و مجانبیت آن است زیرا که اجماع
 قطع بر جواز متعز الجع ثابت است از از مسائل مختلف فیها قرار داد و این قبیحی مش نیست و اگر فرض این اختلاف
 اختلاف خود آن معدن استاف است پیش مناعت این تشبیه زیاده تر و واضح است که در موضع مناعت خلاف
 عمر بخلاف خودش معنای ندارد و اگر فرض آن اختلاف کسی دیگر است پس اگر کسی از اشیاع عمر است مثل عثمان
 و غیره و پس ظاهر است که این اختلاف واقع طعن را نمی تواند شد و ثبوت اجماع که از علای سنیة بر جواز متعز الجع بر
 تعدیل لغین کافی است و اگر بالفرض بعضی علای سنیة هم تعدیل نموده یا سکر و ثبوت جواز از روایات متفق علیها
 برای طعن کافی بود و جواب عملی عمر بر نبی متعز الجع سابقا ظاهر شد و موجب است که بن روزبهان بجز در این
 سماع و تشبیه نموده و خود را از رسمی استهام فی الظلام معذور داشته و این روایت که اسلاف قش را می بیند
 روز سیاه باخته و سخته اند تمسک کرده شاید از تمسک بان سبب ظهور کند بشس استیجاب نموده یا آنکه بسبب
 زید عجز و تصور رایج بر انقراض اسلاف خود هم اطلاع بهم رسانیده و الا حیا را در حساب و باری نیست اگر بر این
 روایت و ایدیه مطلع میشد از اعلی لغین و عمره جل خلاص نموده است تمسک بان میکند اما آنچه گفته آمدی
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم این فرسخ را صاحب خود بنا بر مصلحتی گنایند بود و آن مصلحت دفع رسم با بلیت بود
 پس خود شست بچند وجه اول آنکه تعدیل حکم فرسخ بمصلحت دفع رسم با بلیت بود و این معتمد و خبری معتبر
 از طریق الحق با ثبات باید رسانید و بعد از تمسک بان باید کرد و وهم آنکه تعدیل این حکم با این مصلحت از جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب نیست هم ثابت نیست بلکه روایات الحق و هر گاه تعدیل حکم فرسخ از
 جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم متقول نباشد حکم فرسخ صحیح از آنحضرت متفق و ثابت قطعا و حقا متصفی

حج ستمال برفع سهما بلیت کرده باشد آری اولاد او که نخست عمره و در شهر حج از آن غیر مجزوم نموده و بعد آن ذکر آن حضرت
 بشنخ حج فرموده و بیان تمام این امر بر صاحب نموده و مجرد این معنی ولایت ندارد بلکه سبب این حکم تورسم
 بجا بلیت بود و پس بکجا باینست که عرض این عباس از ذکر تعداد عمره و شهر حج از آن غیر مجزوم گردید و در این راجع باین حکم
 باشد آن بوده که صاحب نیز مبتلای مای تعلیم در آبش برک بود مذکور جناب سالتا صلی الله علیه و آله و سلم بر این
 دشوار آمد و اگر شمیو بدون راجع نبود صحابست پس برین روایت استدلالات برین تعلیل نیست که با ظهور جبر
 آری تعلیل اعمار عاشره ذوالحجه بقطع امر اهل شرک بود او و دو ابن جهان از ابن عباس روایت کرده اند چنانچه در سنن
 ابوداود مذکورست تا هناد بن لیسع عن ابن ابی زائدة نا ابن جریج و محمد بن اسحق عن عبد الله بن طایس
 عن ابیه عن ابن عباس قال قال الله ما اعز رسول الله صلی الله علیه و سلم عاشته فی ذی الحجه الا لیقطع
 بذلك امر اهل الشرك فان هذا التي من خبرین من من ان دینهم كانوا یقولون ما اذا عفا الوردی بر الالدیر
 من خل صفر فقد حلت العرة لمن اعتمر فكانوا یحرمون العرة حتى ینسلخ ذی الحجه و الحرم و ان جمعه فی
 ذی الحجه الیاری و شرح حدیث ابن عباس گفت قول من ابن عباس قال قال ابن دینم ما اذا عفا الوردی یصنعون فی
 اهل البیة علیه السلام من حله و آخری عن ابن عباس قال قال الله ما اعز رسول الله صلی الله علیه و سلم
 عاشته فی ذی الحجه الا لیقطع بذلك امر اهل الشرك فان هذا التي من خبرین من من ان دینهم كانوا یقولون
 قد ذکر صحیح ضرب بهذا سبب القائلین و ظاهرست که مراد از اعمار عاشره حکم حضرت است او را بجا آوردن عمره
 صحیح پس تا برین عمره مانده که صحیح بجا آورده مطلق این علت باشد نه نسخ صحیح چه مانده نسخ صحیح بجا آورده
 ابن تیمیة در این باره گفته فصل ما اختلف الناس فی احرمت ذی الحجه الا علی قولین احداهما ان ذی الحجه
 و هذا هو الصواب لما ذکرنا من الاحادیث فی الصحیح عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع
 مواجین لکامل ذی الحجه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اذینکم ان یهل بعمرة لیهل فلو لا
 انی اهدیت لاهلک بعمرة قالت فكان من اتفق من اهل العمرة و منهم اهل الحج قالت بکتلت انا
 من اهل بعمرة و ذكرت الحدیث فی قوله فی الحدیث ذی العمرة و اهل الحج قالوا لاهل بعمرة فی بیان کلمه
 و هو صحیح فان اهلها ما کان بعمرة القول الثانی انها احرمت اکلیا بالحج و کان بعمرة قال ابن عبد البر
 من ذی الحجه و الا سون بن زید و عمره حکم من عاشته ما یدل علی انها كانت بعمرة صحیح لا بعمرة
 شاهد حدیث عمره من طعن جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم لان ذی الحجه و حدیث الا سون بن زید
 مثله حدیث القاسم لیتینا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم قال دخلتوا حرمه فی قوله منها کنت فی
 اهل بعمرة قال اسمعیل بن اسحاق قد صحیح صحیح الا سون طالقنا صحیح عمره علی الروایات التي ذکرنا اصلها

صحیح
 بدار العرفه
 من ذی الحجه

صحیح
 من فصل
 فی حجة الوداع

فصل فی بیان قیامات و آیات القیومیت من عری و غلط فال و یسببان بکون غلطاً تا واقع فی کلام الله یکنه اللالی
 بالبیان بل مجزئ حاصل من لریق الحق ناصر هالکتی علی الله علیه سلماً نترک الطوائف و تخصی
 علی الحجوق هو باعنا المعنی انما كانت معترة و انما نترک عمرتها فابتدأت الحجج الاوزین من القیوم و رزقوا
 کفره قال الامام احمد انما اعز الله شیخاً علی بن ابي طالب و عائشة حین الحث علیهن و قالت یرجع الناس یسکون
 و یرجع بفسک فقال یا عبدالرحمن انما نترکها لیس فی الحرم فاعر حاسد و در صحیح بخاری و آخر حدیث
 مشهور از جابر بن عبد الله مذکورست و خاصت ماثمة فسکت للناسک کلها غیر انما تطیف بالبیات
 فلما ظهرت طافت بالبیات قالت یا رسول الله تطلقون حججکم و عمرت و انطلق الحجج فامر عبد الرحمن بن
 ابی بکر ان یرجع مع الی الشنعم فخرت عبد الحجج و در صحیح مسلم سلووت حدیث ابی بکر بن ابی سعید
 ثنائین علیه من ابن عون من ابراهیم عن لاسود عن ام المومنین رضی الله عنهما عن ابي العاصم عن ام المومنین
 رضی الله عنهما قالت قلت یا رسول الله یرجع الناس بفسکین احدکما بفسک واحد قال انظر
 فانما ظهرت فخرت الی الشنعم فاهل منته ثم القینا عند کذا و کذا قال فانما طفت بالبیات و لكنها علی قد
 نصبت ان قال نقصتک و بالفرض اگر ابن عباس از فرسخ حج را سطل باین وجه می ساختن بازم تمسک بحدیث
 ابن عباس در نفسی حکم فرسخ حج و او حاجی دلالت آن بر اختصاص حکم مذکور بزمان خاص فراموشی و سحافیست
 زیرا که ابن عباس تمام نام و در ثبات فرسخ حج می نمود و در طول عمر خود مناظره و در آن بر شهادت عام می کرد
 و بر سنگین آن در بیع و شریع عقیم می نمود پس کمال و وضوح ظاهر شد که خود ابن عباس این تعلیل را موجب اختصاص
 حکم فرسخ حج باین زمان و عدم استمرار و بقا آن ندانسته بلکه نزد ابن عباس جواز فرسخ حکم دائم و مستمر و ثابت
 الی یوم القیامه پس بحکم تعلیل ابن عباس در اثبات این تعلیل می نمایند و از عدم دلالت این تعلیل بر اختصاص
 نزد ابن عباس نفسی سازی نماند بلکه تاورد یا سهواً لابل فقد التمسک بحدیث ابن عباس بر ایشان نرسد
 و در بال و بین فذاب و کمال گردید زیرا که ازین تمسکشان علاوه بر دیگر افادات و تصریحات ظاهرست که قول ابن عباس
 حجت است و چون ابن عباس قولی بقا فرسخ حج و عدم اختصاص آنست تمسکشان جواز فرسخ حج کمال و وضوح
 و ظهور ثبات گشت و مخالفت طبعه انانی و اتباع و شیعیه شان حق واضح را برین گشت مدد و شود سبب خیر گزینان
 خواهر چهارم اگر فساد این تمسک از ارشاد جناب امیر المومنین علیه السلام هم ظاهرست زیرا که آنجناب سبب از
 ابن تیمیة و ابن تیمیة فرسخ حج نیز بود پس حال عقل و خلاف نقل است که باب مدینه علم و مخزن الهامات لدنیة
 و سنج بسیار است و مدینه احکام حسانیه دلالت این تعلیل بر نفسی جواز فرسخ حج اگر اصلی میداشت بی نبرد
 و این حضرات پناه بنده از ارشاد جناب امیر المومنین علیه السلام و بران ساطع بر فساد این تمسک

صحه
 فصل فی بیان
 بل در بعضی
 قال یا ابی بکر
 صحه
 باب تعلیلی
 الفاضل فی بیان
 کلها فی الطوائف
 الخ فی کتاب الصلاة
 صحه
 باب بیان وجه الکلام
 الخ فی کتاب الحج

حاشیة

این اصل است چنانچه کسی که نسبت به این نیت که در غیر الجبیت علیه السلام جواز فرج است پس این
 تسکین نزد الجبیت علیه السلام تسلط و تقاضا هر شد و اقلیة الجبیت مجال نماز در غیر الجبیت هیچ اشکالات گذشته
 و نیز ایان خود باقی چنین بر سرش می باشد این تعلیل علی است اسما تا نیند ششم اگر اگر این تعلیل بر مردم
 بود از نسخ حج دولت میکرد جناب بن علما که مردم عدم خفای امری از امور جناب رسالت علی علیه السلام
 و امور اصحاب حضرت بر او ثابت می کنند بگویند تجویز نسخ حج میگوید پس فتوای جناب و دلیل علی بر فرف و این تعلیل
 علی است بفرجه انکوفسا و این تسکین نزد عمران بن حصین که فرمود ملاکه مقررین بوده نیز ظاهر است که او تجویز نسخ حج
 میگوید ششم اگر بسیاری از صحابه جمهور تا بعین و جمعی از علمای اهلین سنیه تجویز نسخ حج کرده اند پس در
 این تعلیل حسب نادر ایشان نیز ظاهر است و بطلان این تسکین را امر مهم است که ثبوت تعلیل نسخ حج بر مردم با الجبیت
 و مخالفت شرکین مفید الهی و یقین است ز شکیست خلاف معانی نیز که اگر این تعلیل مثبت بقای حکم مذکور و استوار
 و دوام است از وجهی انقطاع و ارتقاء آن کمال محبت است که تمیز بین انصار و الفاضل و فرقی مشاهده علی و تمیز
 نمود و تمهید سانه و تحفظ از دست بصر طیب یا بسبب اندازند و علم کلا برات شنیعه مجادلات تقلید می نوازند بر ظاهر است
 که مخالفت شرکین نام و در مقدمات مرفوع رسوم آن و تمام علی استوار و آدم مطلوب ملک علم و نایب است
 رسول پیغام در طریق صحابه کرام و شعرا سائر اهل اسلام است پس این تعلیل مثبت بقا و استمرار و ثابت است نه بگویم
 انقطاع و ارتقاء و انقیاد و ظاهر است که بعد از رحال سر و کائنات علی علیه السلام نیز نسخ حج مصلحت
 مردم با الجبیت و انقاد و طریقه فاسد شان تحقیق است چنانچه در اولاد دیگر شعائر اسلامیه ابطال رسوم با الجبیت تحقیق
 میشود و اگر بفعل یکبار بار در این مصلحت تحقیق نشود و لازم آید که سایر شعائر اسلامیه موجب رد بر کفار نگردد و
 و اگر گویند که انکفای بری رتو رسم با الجبیت بر یکبار لازم است بطلان از روایات شان ظاهر است زیرا که
 بنا برین لازم بود که جناب رسالت علی علیه السلام انکفای بکلی میگرد و همه صحابه را که سبب پیروی
 نموده بود و نسخ حج امری فرموده و تاکید داشته و بر این نمیگردد و اگر صحابه کرام را هم امر فرموده بود کاشف از
 خود و از ارتکاب این امر بنا برین مضمون میگرد و هم اگر در بسیاری از احکام مخالفت شرکین و اقرار
 شده پس اگر معلول بودن یکی مخالفت شرکین باعث ارتقاء آن حکم گردد لازم آید که جمیع این احکام که در این
 مخالفت واقع شده مرفوع گردد و حکام دین و مسائل شرع بین از یاد و رای فرغند و بانه من ذلک پس کفار
 و ملاحده و شرکین را شرع و طفره و اولی اسلام و در خون با کفر با این شست که این حضرات بیک کفر مختصر
 بسیاری از احکام اسلام را از بیخ و بن برکنند و مخالفت شرکین را در یکی دلیل ارتقاء آن گردانند و از این
 مصلحتی در شرح حدیث بنامهای از زهری متضمن تخریج انصار از طواف مضاعف و مرده و با الجبیت بسبب

بسبب اهل السنة بعد قتل طرقت ابن ازهری گفته اند خروج مسلم من طریقی معویہ من هشام هذا
 الحدیث مخالف جمیع ما تقدم و لفظه انما كان ذلك لان انصار كانوا يهلون في الجاهلية ايضا
 على طالع الجرح يقال لها اسانثا ثم يعيرون فيطوفون بين التصفا والمروة ثم يهلون فلما جاء
 الاسلام كما هو ان يطوفوا في بيتهما الذي كانوا يصنعون في الجاهلية فهذه الطريقة تقتضون
 انما كان انما يفعلوا في الاسلام شيئا كانوا يفعلونه في الجاهلية لان الاسلام بطل انما كان
 الاما اذن فيلشاع فتشون ان يكون ذلك من امر الجاهلية الذي بطله الشارع اذ من مباحث ظاهر
 كرسولهم بطل جميع افعال جاهليت فرود الا ان ذنبه سابع پس اگر تعليل حکمی بخلافت مشرکین بر حسب
 او تعلق آن حکم بدنیاب سالتاب علی الله علیه و آله وسلم کرده و لازم آید که جمیع این افعال جاهلیت که اسلام
 آن کرده هیچ کرده حکم باطل آن باطل کرده و نمودن آن من ذلت از جمل افعالیکه مخالفت
 واقع شده علی الخصوص و روح انما است که شده کین انما نه نیکو و ذکر بعد طلوع شمس و جناب رسالتاب علی
 علیه و آله وسلم مخالفت ایشان فرود و انما نه تسبل طلوع شمس و در هیچ شماری مسطور است حد شایع
 بن بهال قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت عمر بن عیون یقول شهدت عمر بن الخطاب
 ثم وقف فقال ان المشرکین كانوا یفیضون حتى تطلع الشمس یقولون اشرف نبي ان النبي
 صلى الله علیه وسلم انهم ثم انما ض قبل ان تطلع الشمس و لی الله و رزوه لم یمنین گفته و عن عمر بن عیون
 قال شهدت عمر بن الخطاب یجمع الصبح ثم وقف فقال ان المشرکین كانوا لا یفیضون حتى تطلع الشمس
 و یقولون اشرف نبي و ان النبي صلى الله علیه وسلم انهم ثم انما ض قبل ان تطلع الشمس اخر
 و در قول ابی باری مذکور است و للطبري من طریق زکس با عن ابی اسحق یسئل ان المشرکین
 حتى تطلع الشمس ان رسول الله صلى الله علیه وسلم كان ذلك من قبل طلوع الشمس
 و نیز قریش قوف بزلفه نیکو و زو قوف بر فوات نیکو و در جناب رسالتاب علی الله علیه و آله وسلم بر خلاف
 و قوف بر فوات فرود و قوف بر فوات رکن حج است پس بنا بر عموم باطل این حرز است که در حج لازم
 آید و در هیچ مسلم بعد ذکر حدیث طویل مابرت مشرکین ذکر قصه حجر الوداع مذکور است و حد شایع بن حضرت
 غیاث حدیث ابی جند ثنا جعفر بن محمد حدیثی ابی قال تدت جابر بن عبد الله فساله عن حجر
 صلى الله علیه وسلم و سابق الحدیث یضو حدیث حاتم بن اسمعيل و زاد فی الحدیث و كانت العرب
 یدفعهم ابی سياره علی حماد و عرفی فلما اجاز رسول الله صلى الله علیه وسلم من المن و اذنه بالمسح
 له تشاک فریضه انما یقتصر علیه و یکن من منزله ثم ناجان و لم یعرض لرحی انی عرفات فترك

صواب
 و هو للمصنف
 و لا یحیی
 من سب ان افعل
 من قول المفسر

صواب
 الفجر یجمع من تمام
 المناسک ۱۱

صواب
 مقدر انما ایزد
 فقه بر فضیلت حج

صواب
 من کتاب الحج

باب من سجد لله
من تبايع

وزير مخرج سلم سلورست حد ثنا يحيى بن ابي اسحق ابو يعقوب عن عثمان بن عمر بن عبد الله بن
 كان قريش من ان ينها يقفون بالزلفه وكانوا يسمون الحسن كان سائر العرب يقفون بغير ذلك
 جاء الاسلام الله عز وجل الى نبي صلى الله عليه وسلم ان ياتي عذرات يقف بها ثم يفيض منها ذلك
 قوله عز وجل ثم افيضوا من حيث فاخذ الناس نووي وشرح حديث اول كفته ومعنى الحديث ان قريشا كانت
 قبل الاسلام تقفون بالزلفه وهي من الحرم ولا يقفون بغير ذلك كان سائر العرب يقفون بغير ذلك
 وكانت قريش تقول من اهل الحرم فلا تخرج منه فلما حج النبي صلى الله عليه وسلم ووصل الزلفه
 اعتقدوا انه يقف بالزلفه على عذرة قريش فجاءوا الى عذرات لقول الله عز وجل ثم افيضوا من
 حيث فاخذ الناس اي جموع كل الناس فان من سوى قريش كانوا يقفون بغير ذلك وينفضون
 منها وزير مشركين برهنه طواف بيروند وبناب السحاب صلى الله عليه وآله وسلم انما لانهم منع ازان فزودوا
 اكرضا لفت مشركين سو جيب تعلق وانقطع حكمه و برهنه طواف باثره وخالف شادا وخرت رواه ابو داود
 من ذلك و صحيح بخاري ذكره حد ثنا يحيى بن بكير قال حد ثنا الليث قال ثنا يوسف قال ابن شهاب حدثنا
 حميد بن عبد الرحمن ان ابا هريرة اخبره ان ابا بكر الصديق بعثه في الحج التي امره بها رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قبل حجة الوداع وهو العزيمه وخطيبون في الناس ان لا يخرجوا من مكة الا يطوفوا بالبيت
 عريان وورق البراري كفته قوله باب يطوف بالبيت عريان اورد فيه حديث ابى هريرة في ذلك
 وغيره لا شرط العزيمه في الطواف كما يشترط في الصلوة وقد تقدم طرف من ذلك في اوائل
 الصلوة والخالف في ذلك الحنفية فالاول شرعي في الطواف وليس بشرط وذكر ابن اسحق في باب
 هذا الحديث ان قريشا ابتدعت قبل الفيل اربعة ان لا يطوف بالبيت احد ممن تقدم عليهم من غيرهم
 اول ما يطوف الا في ثياب احدم فان لم يجد طاف عريانا فان خالف طاف بشيابه لقاها فانضخ
 ثم لم ينفع بها فاجاء الاسلام فهدم ذلك يز من شيوخ مشكوات ابانوع جميع بن الاثين برنلاف مشركين ثم
 شود پس ابرار حضرت امين تسك فاسد تجوز جنين الكرم ورسر داره وخرم انواع من لالات هي كازر ولي الله
 ورتبه الله البان كفته الحسرات الاصل فيها قوله تعالى ولا تشكوا ما كنح الاءه كراي قوله والله عفو حميم
 وقوله صلى الله عليه وسلم ان ارجا فاقرا ساخره من وقوله صلى الله عليه وسلم لا تشكوا المرات على
 عندها الحديث قال في التا في لا تشكوا الا في اية الاية اعلما من خرم المجرمات المذكور في هذه الايات
 امر شاخا في اهل الجاهلية مسلمانم لا يكاد وذي يتركونه الا انهم الاشيا كبرية كانوا ابتدءوا من عند
 انفسهم فباي عدوا تاكنح ماكنح الامم والجمع بين الاختين وزير ورويد شعي ميد نظر بخالفت مشركين

ص

باب من سجد لله
من تبايع

ص

ص

شکرین در ویدشان مگر شکرین پس از آنکه که حال اعتدالین هر دو وید ناروگر در ولی تدریجاً تدریجاً تدریجاً
 الیحدان الاصل فیما ان کل قول له یوید تجلیون فیروز چون من بودیم بزینتم و نلک عادی لا یفعل
 عنده احد من طوائف العرب العجم و قد ام التبحر علی الله علیه سگله المدیته یوم یومان یلیقون فیها
 فقال ما هذان الیومان قالوا کما نلعب بینما فی الجاهلیة فقال ابدکم الله بها خیر منها یوید لا یفعل
 الفطو قیل کما یزید و المهر یکان تا نابدل لانه ما من عبد فی الناس الا و سببت جوده و تنوی به اشفاق
 دین او و اول فقه امامیه مذهبیک شی ما یضاهی فیک نخشی النبی صلی الله علیه و سلم ان ترکم و عادیهم
 ان یکون هنالك تنوی بر شاکش الجاهلیة ان یزوج لسنه اسلافها تا بد المایسون فیها تنوی بر شاکش
 الملة الخنیة میاز و هم که بر کما تعلیل کنی مخالفت شکرین موجب ارتفاع آن حکم ازین میگردود و وقت
 نشان دلیل بقا و استمرار بر بود پس بنا برین مخالفت شکرین دلیل انقطاع و ارتفاع احکام است و موافقت شان
 بر آن استمرار و دوام پس انوقت شکرین جای مباحات و اختار و استیثارت است سبب استکفاف و انکار و
 انقباض رسوخ انما علی و باب فقیهات و باب یاز و هم که ما موافقت ذاهب الحق زبان تشیع یکسانه و خط و فر
 از تشیع و تشیع خود و سلف خود می راید و در باب یاز و هم گفته باز و دیدیم که در هشتصد باذاب فرق کفار
 که بود و نصاری سائین و مجوسی و هندو و اندک اشهر و اگر کفار و در جمله کفار تصنیف تا لایف و دو دو ملا و
 کتب ممتاز از دو سه هرت و کثرت نیز استثنای هم در اصول و هم در فروع بسیار مشابیهت دارد و مخالفت
 ملت منقیه است و اگر کامل گویم که یاز و هم با ذاهب ایشان بهیئت مجموعی ذاهب این فرق خمسیت و از هر دو سبی ازین
 ذاهب یک چیزی گرفته اند از مع مقام هرت است که مخاطب سلافشان و معای موافقت ذاهب الحق با ذاهب کفار
 درین باب و دیگر مقامات زبان معنی یکسانند و از انها که اصحاب خود ثانی و ثالث اقلع شان و اتباع رسم طایف
 و تویا و کفار و شیخ اعتاد و شهر حج خبری برنی از نو و از و هم اگر کنی بعلتی عقل شود و آن علت مرتفع ام
 گود و از ارتفاع علت حکم ارتفاع نفس حکم لازم نمی آید علامه علی الدین ابو زره احمد بن الحافظ زین الدین عبدالکریم
 بن الحسین بن عبدالرحمن الطریق در شرح تقریب لاسانید و شرح حدیث من یام من ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یسلم الضمیر علی الکبیر و المار علی القاعد و التعلیل علی الکثیر گفته فیها فی اولی الخ جلالی اردنی
 طریقی عبدالرحمن الطریق و البخاری الترمذی من طریق حبله الله تا لیا لک کلن با من مع من هام لفظ یسلم
 و کذا لک علقه البخاری بهذا اللفظ من طریق عطابن یسار و اتفق علیه الشیخان با و ان و من طریق
 ثابت موطی عبدالرحمن بن زید لفظ یسلم الراكب علی الماشی علی الماشی علی القاعد و التعلیل علی الکثیر بخیره
 الترمذی من قول الحسن البصری کلام عن ابی هریره عنی قال الترمذی فی عرایهاتهم هذا حدیث صحیح

صبر
بدر کراجه

بدر کراجه

قال في رواية الحسن بن علي بن فضال عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
ان الحسن بن علي بن فضال عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
والماشي على القاعدة القليل على الكثير والصغير على الكبير فاما تسليم الراكب على الماشي قال المازني في
تقليده ذلك لفضل الراكب عليه من باب التذنيب فاعل الشرع بان جعل الماشي فضيلة ان يبذل واحدا طاعة الا
من الكثير الزهوا اذا جازا الفضيلتين قال في هذا المعنى شافعي رحمه الله تعالى واما تسليم المشي على القاعد فقال
المازني رحمه الله تعالى في تعليقه نصا وقد جعل ان يحرم في تعليقه نصا وقد جعل ان يحرم في تعليقه نصا وقد جعل ان يحرم في تعليقه نصا
فيقال ان القاعد قد يقع شره من الموارء عليه او يوجس في نفسه خيفة فاذا ابتداء السلام انفس اليرقان
الضرب والترديد في الحاجات التي يوثق بها طهارة النفس فيها نقص من متبعض المتضامين الاخذين بالغرلة
توقر انفسا والقاعدتين من المنفعة في باب الدنيا فانها امر يبذلهم لان القاعد يشق عليه مراعاة الماشي
مع كثرة المشي والشوق اليه فسقطت له البدالة عند طمأنينة المارء لعدم المشقة عليه وهذا هو الاعتبار في
هذا المعنى المذكور مع اختصاصه فقال في الماشي فقد قيل في مثل ذلك اي مثل ما قيل في الراكب
من علو مرتبة او بزيادة من الزهوا قال وفيه بعد ان الماشي يزعم بمشقة القائل وقيل هو محمل
بان القاعد قد يقع له خوف من الماشي فاذا ابتداء السلام من ذلك هذا ايضا بعيد لان خصوصية
القاعد فقد جاز الماشي من القاعد اشبه من هذا ان يقال ان القاعد على حاله قار و ثبوت وسكونه
فله بذلك من على الماشي في حاله على العكس من ذلك تيقن اما تسليم القليل على الكثير فقال المازني
يجوز ايضا ان تكون الفضيلة للجماعة عند هذا قال الشافعي عليه السلام في الاعظم و يد الله مع الجماعة
بيد انهم لفصلهم لان الجماعة اذ بدوا والواحد خفيف عليه الكثير الزهوا فاحتمل بان لا يبذل ويحتمل غير
ذلك لكن ما ذكرناه هو الذي يليق بانفسنا منهم من التحليل انتهى اما تسليم الصغير على الكبير فلا بد
سلم في جميعه وهو عند الشافعي كما تقدم وسيدنا لاجل من الصغير الكبير تعظيمه لان السن القائل
في الاعظم معنى في الشرع يحصل بالترتيب في ما كثر في معرفة طهارة علم قال القاضي ابو بكر بن
الرحمن لاجل ان الاضيق حكمه وعارضة الحال ان المفضول نوع من المفاضل بيد القائل به قال
المازني رحمه الله تعالى في تعليقه ما قد ساء منه كما يستعان في مثل هذا التحليل باحد مسائل شافعي رحمه الله تعالى
الكل لا يطالب فيه ان لا يشهد منه بعض الجزئيات قال ابو بصير رحمه الله في هذا المعنى الذي يطالب
ان يصححوا حكمنا المصلح الحسن والمصلحة لا تفوق انها نصبت نصيب العمل الواجبة او اعتبارها لا
يجوز ان يعدل منها فقول ان يد القاعد الماشي في حيا تزيه كذلك بيد الماشي الراكب بل

بل حیون ذلک لانه منظر التلوم و منقله کما امره بالنی سکی الله علیه سلم بقوله اضل السالکین بکم بقوله
 لذلک القیت انا کف فلم علیه اذا تقر هذا کل من الماشی القاعد ما موس بان یسلم علی الخید ذ القیغین
 انزل علیک ذلک الملتاب اولی و الله علم اذین مبادرت کما برت که ماری تسلیل حکام را و جب علی و تعلیمات
 کلمه نه بسته و معارضه این تعلیمات بعضی سائل که در این این تعلیمات یافته شود پسندیده و عدم معرفت تعلیمات
 بعضی جزئیات از تعلیل و ربوت حکم ظاهر کرده و تصریح کرده که در تعلیل که عدم شد و بعضی جزئیات مطلوب است
 و اولی العیاش علی این سائل را که عا کتلف ابولان برای این حکام کرده اند لازم الاستیاضه بسته و افاده کرده که آن
 حکمی است که سناصلی محمد و کلمه است و ملام اجبه الاستیاضه نیست تا که عدول از ان جائز نباشد بلکه استیاضه
 مستحب است که این مصلح یافته شود پس همچنین بالقرض اگر حکم نسخ حج بسبب منع رسم باجمت باشد این
 علت و اجبه الاستیاضه تعلیل که سواد بود که هر گاه این علت مرتفع شود نسخ حج هم جائز گردد و و از و ام
 و آنکه بابرین توهم باطل لازم می آید آنکه حج تمتع نیز زیرا که تشریح تمتع هم حسب افادات امره منسیه بسبب در رسم
 باجمت بردو چنانچه اولی و الله و قره العینین حج عبادت سابقه گفته پس نیز فعل انحضرت است الکلست نیز چنانچه
 رخصت داده باشند حج تمتع را نیز باجمت که العرفه فی شهر الحج من غیر العجور و لا یعقوب لاهوری در
 شرح حدیث عمران تمتع مع رسول الله صلی الله علیه سلم و نزل القرآن قال رجل رأیة یا شاعر و شرح قول
 بل گفته و قال فی الفتح ما غریباً لک ما فی فقال ظاهر سیاقی کتاب البخاری ان المراه به عثمان و کانه
 لقریب عهد بقصه عثمان مع علی بن ابی طالب ذلک غیر لازم فقد سبقت قصه مع ابی موسی
 فی ذلک منقوشم انه اول قول عمر بن الخطاب ابطال التمتع بل تنجیح الافراد علی لعل عن جبه التمتع
 صلی الله علیه و آله و صحبه سلم بذلک انه کان لاجل ارشاد الناس لی حجة المشقة فی تلك الايام و عرف
 ان الباعث قد تم طرد الافراد افضل فیجی به کافضل مثل هذا فی صلوة التراجع و هم انما کرده
 رسم باجمت و تعلیل مخالفت عثمان و جیب نطق و ارتقاء حکم گردد لازم آید که قرآن نیز جائز نباشد زیرا که در قرآن
 نیز تنقیح قول بل باجمت و در رسم ایشان متحقق است قبل از شنیدی که ابن ابی امام در فتح القدر گفته با مقصد
 بلدی ای بالخصه فیما عرفت فی القرآن من خصه لو صح تنقیح قول الجاهلیة العرفه فی شهر الحج من غیر العجور
 فكان تجوز الشرح ایما حافی شهر الحج منسوخ حتی لا یحتاج الی حقیقة البتة و خصه استیاضه ان
 افضل ان فی فعله بعد تفرغ الشرح المطالب اطارة و اقل باقی البایان ان یکون افضل لان فی فعله
 بعد تفرغ الشرح المطالب اطارة و فضل المطلوب رخصه و هو قوی فی الازعان و القبول من
 عهد و اعتقاد حقیقه و عدم فعله و هذا من المنصوصات و کثیر من الشرح من فضل الله تعالی مثله

صاحب
 کتاب الحج

اذا اتبع ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ازين عبارات ظاهرست که فعل امر و سر امر و هر چه موجب تفر
 مشرع مطلوب الاظهار و فرض طريق مطلوب از فرض است و فعل امر اقوی است و در اذعان و قبول از مجرور و مقاد
 حقیقت آن و عدم فعل آن پس ثابت شد که امریکه در آن مخالفت شکرین واقع شود فعل آن الحال هم مطلوب
 مرفوع است و طریقه شکرین مرفوع هم مرفوع است پس هیچ قرآن کردن رد بر شکرین است افضل است چهارم
 آنکه بنا برین توهم باطل و تهجم فاسد لازم می آید که بسیار از احکام دینیته و عالم شکرین و وجهات یقینیه و فروع
 قطعی که در وقتش وجود و این سخن در حقیقت ابطال بین و باید نهیب ناو قه و لمحین است چه علی بسیار
 از احکام و حیات و محرمات در بعض مواقع یا فتنه نمی شود ولی الله و الله مخاطب بر کتاب محمد الله با بعد از ذکر
 احکام شکرین به صلاح و حکم گفته اند و اوجب است السنه هذه و انعقد علیه لاجماع فقهاء و اوجب است ایضا ان
 نزول القضاء بالاجماع القوی هم سبب عظیم فی نفسه مع قطع النظر عن تلك المصالح الا انما يابى المصالح و عقاب
 العاصی انما دلیل الامر علی ما ظن من حسن الاعمال و وجهها یعنی استحقاق العامل للثواب العذاب
 عقابیان من کل وجه ان الشریع و طریقه الاخبار من خواص الاعمال علی ما هی علیه و ان نشاء الاجماع
 و التحريم بمنزلة لطیب یصف خلق من لادویة و انواع المرض فانظر انما سادس نتیجه السنه با دلی الی کوفه
 و قد قال النبی صلی الله علیه و آله فی قیام رمضان حتی خشیت ان یکتب علیکم و قال ان اعظم الهیمة
 جرم من سال عن شیء لم یحرم علی الناس ثم من اجل سألته الی غیر ذلك من الاحادیث کیف لوی کما
 فلان لیکه لجان انظار القیم الذی یتعانی کفافی المساکین المخرج المبین علیه ان خص المخرجین ان
 المساکین المرفقة و کذلک سائر الی و التي حقها الشارع و اوجب است ایضا انما یجوز ان یتوقف
 احکام الشریع اذا صحته به الروایة علی معرفة تلك المصالح لکن استقلال عقول کثیر من الناس فی معرفت
 کثیر من المصالح و لکن النبی صلی الله علیه و آله سلم اذ نطق عندنا من عقولنا و لذلک لم یزل هذا العلم
 یجلی لایهله و یشرط له ما یشرط فی نفسه کما قال الله تعالی و یحرم الخوض فیه بالرایة انما الصبیح
 المسقند الی السنن الاثنا زین عبارات ظاهرست که تزل قضاء باجباب و تحريم سبب نفی است فی نفسه
 قطع نظر از مصالح و علی در آیه طبع و عقاب ماصی و اگر احکام موقوف بر فرض علی می بود متعانی را که
 مثل سفر یا شفاء غار یا شری شد و سفر تر قدر افطار حرام میشد و همین است حال و رساله محدود که شارع
 از توهم نیز فرود میسوی میجو و تخلف علت شرعی تخلف از احکام الهی و حدود شرعی نتوان نمود و از قول او و شرط
 در ایضا تر ظاهرست که خوض و تعلیل احکام بری مخالف غیر سنه است چون آثار حرام و ناجائز است پس بر
 مندرج علی از طرف خود ایجاد کردن و نیزم انشاء آن علت قوی اصل کم کردن بنا و فاسد بر فاسد است

صریح
مقتضی

که از مشرت پانزدهم که محققین علماء اصول و اکابر ائمّه خول سنیان نیز تصریحات کرده اند با کما از علم
 عدم حکم لازم نمی آید پس درین استدلال چنانچه مخالفت شرح حدیث محققین موسوس است همچنان مخالفت
 خول اصول نیز در صورتی که در عین سبب است ازین سخن باین شرح تفسیر کردیم که با توضیح در محل غوامض التوضیح گفته
 و لهذا العکس هو اضعف بوجه التزج اما کو نیز بوجه التزج فان نذا وجد وصفان موثران
 است و ما بحيث یعد حکم عند عدمه فان الظن بلیسته اغلب من الظن بعلیه تمام الیس كذلك
 و اما کو اضعف فان من المعرف فی العلیة الی اثین لا اعتبار بالعدم عند عدم الوصف لان عند حکم بلیث
 بعلل شقی فایرجع الی نائیر العتلل هو الثلثة الاقل اقوی من العتلل عند العتلل ازین عبارت کمال
 و وضوح ظاهر است که معتبر برعلیت صرف تا اثر است و در صورت عدم علت حکم معدوم نمی شود و هر حکم بعلل شقی
 ثابت میگرد و عند الدین و شرح مختصر الاصول گفته شرح قوم فی علمه حکم الاصل الانعکاسی هو ان حکم
 عند الوصف عدم حکم و لیس من طائفتان و الحق انه یفعل علی جواز تعلیل حکم الواحد بعلتین
 لانه اذا جان ذلك صح ان ینتفی الوصف یک ینتفی حکم لوجوب الوصف الاخر و یامد مقامین عبارت
 و دولت دارد و بر آنکه تعلیل حکم و وجه بعلتین متخلفین چنانچه از انعکاسی و علت لازم نیست چه هرگاه تعلیل حکم بود
 چنانچه از شد تا اثر است که یک علت معدوم شود و حکم معدوم نشود و علت دیگر قائم بتمام علت معدوم گردد و جواز
 حکم نیز از او بعلت از سبب چه در سبب است چنانچه خود عند الدین بعد ازین عبارت گفته است اما علت ان اشتراط
 الانعکاسی فرع عند العلة فالتخلف لک حیثاً و لیس من فیه ینتفی بالبعث تعلیل حکم الواحد بعلتین
 او بعلل کل واحدة منها او منها مستقل باقتضاء حکم الا ان من المجموع المركب منها ان منها فان
 ذلك بعث اخر سند ذکره بر آسه و فیه من اهل حدیث ما یجوز تأییدها لا یجوز تأییدها هو من
 الفاضل یجوز فی المنصوب و ان الاستنبطه لربها مکسبه و هو ان یجوز فی الاستنبطه و ان المنصوبه
 ثم بعد الجواز قد اختلفوا فی الوقوع فالجمهور علی الوقوع و مخالفان الامام ان یجوز و لکن لم یقع لنا الی
 یجوز لم یقع ضابطه و قد وقع فی اللسن السن البول و الذی فی الفاضل اموی متخلفه الحقیقه و
 علی مستقلة للحث لتبقی الحدیث بها و هو محلی الاستقلال کذلک المقصود من الردة متخلفاً
 و هما علانان مستقلتان لجواز القتل لتبقی جواز القتل بکل واحد منها فان قیل لان ان حکم فیما
 ذکرتم واحد بل احکام متعدده فان القتل بالمقصود بالقتل بالردة و لذلک ینتفی احد هما و
 ینتفی الاخر كما ینتفی قتل المقصود بالفتوی بقیه قتل الردة او ینتفی قتل الردة بالاسلام و یجوز
 قتل المقصود الجلب ان لو قتل لاحکام متعدده متخلفه باصنافها الی الا انه ان لیس تعدد بالردة

مع
 فصل ما یقع به الردة
 من الرکن الرابع
 بقسم الاول

مع
 من سبب التخصیر

الاول ان اللزم بطول ان افاض الحكم المصلا للذليلين تاريخ والى الاخر اخرى لا يوجب تعدد او الالوان
مفاتيح حدث البول لحداث الفاظ وكان يتصور ان يتفق احد هان يبقى الاخر لنا ايضا لا يمنع
تعدد العلة لا يمنع تعدد الادلة لان العلة الشرعية اذ لا لا موثرات وقد يمنع الماد زمرة شيئا
بان لا ادلة الباعثة اخص لا يلزم من استبعاد منع الامم ومووي عبد الله وشرح سلم وروى خمس كونه
واما البراءة انهم انتساح الآية فقد فرغ بان لهم كان لذي القربى لغيره النبي صلى الله عليه وسلم كما في
ابن ابي شيبة عن جبر بن مطعم قال قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم سهم ذوى القربى على بنو هاشم
وبني المطلب قال فشيئت فان عثمان بن عفان حوحننا عليه فقلنا يا رسول الله هو لاهوا فانه
من بني هاشم لا تتكرفضاهم لكانك الذي ضعفت فيهم امرت حتى اتان من بني المطلب اعطيتهم دوننا
وانما نحن سهم بمنزلة واحدة في النسب فقال انهم لا يفارقون في الجاهلية ولا الاسلام بان كان هذا
التم للنصر بعد وفاة الرسول صلى الله عليه وسلم ليق نصرة فانتمى الحكم بانتفاء العلة وهذا ليس
من النسخ في شيء كما في سهم المولفة من الزكوة ثم هذا لا يكفي المطلوب من غير محاذ نه حديث الامم
كما في بعض شائخنا فانه لا يلزم من انتفاء علة شرع الحكم انتفاءه كما في الرهن في الطواف الخ
شما تزوجهم كما ان ارضى علت ارتضاع حكم سبائك ووه خود خلا فتايب عن ابن الخطاب لما طوق منهم بالقصور
في ثوب بخاري وروى عن محمد بن سعيد بن ابي عمير قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرني زيد بن اسلم عن
ان ابن من الخطاب قال للكرن اما لها في اعلم انك بحكم لا تنفع ولو اني بايت رسول الله صلى
عليه وسلم استلمك ما استلمتلك فاستلمتكم قال والناس والكرن مل انك اذ انما يبايع المشركين وقد اهلكهم
ثم قال شيء صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا تحب ان تنكره واولي رواه المطلب وروى ابن ابي عمير
كفتموه من يد بن اسلم عن بيان هر قال ما لنا والكرن مل انك اذ انما يبايع المشركين وقد اهلكهم الله ثم قال شيء
صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا تحب ان تنكره اخبرنا الجاهلي ابن روايت طابرت كخلفنا بها
اوه اسلمه نكار من سبيل ارتضاع علت ان كراوات مشركين بود ويا نازر احتسالي بانك فرموده پس صلحت
اارات شان هم فتعي باشد ورسر كره وكن بعد از ان مي بيلان ان اين كار برونه ووزيران در بيان فصل
جناب سالتاب على الله عليه انه وسلم انزلوا عدم محبت ترك ان بيان فرموده پس شيبه با ارتضاع علت در رفع
شخرج وحققت تحقيق وجمع خلافتنا است كراوات ان خود اين تشبث بي اسل را ابله خود شمس سانه اثم
وابن جبر عسقلاني ورتقع الياري گفته قولي انا كنا اذ انما يبايعوننا فاعلمنا من لروى اياها انما يبايعوننا فاعلمنا من لروى اياها
قاله عياض قال ابن ملك بن الربيع اى ظهورنا لم القوع ومن ضعفه ولقد روى ابن ابي عمير عن جلوله

ص
شرح قوله تعالى
وقل ان القربى
على القصر
الفصل الاول
من اصول الفقهاء
في الاجال واليه
من اصول الاول
من اصول الاجال

ص
ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير

ص
ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير

ص

فصل ظاهره و لا ینتقض المانع القابل له ما لا یسوق ازین عبارت ظاهرست که در بیان بودن سوق برای
از اسلال آنست که سوق برای بنزله تدریجی است که محرم باقی ماند برینت خود تا فرج برای و سوق هر سه
سویبیت و وجود بیایست آنست پس بنا بر قاعده ارتقاع مطلوب با ارتقاع علت که دست آن انداخته اند لکن
آنکه هر یک که سوق برای نموده باشد اسلال او را اسلال باشد لا ارتقاع علیه عدم طایفه اسلال و در هیچ بنیاد
سویبیتی منقول از این امر و در کتب الوداع مذکورست فظاف حین تک مسکله و استسکله لکن اول شیئی ثم خبت
ثلاثة اطراف مشق اول بمانع حین قضی طوائف بالبیعت عند المقام کتبتن ثم سلم فاضر ناقی الصفا
فظان الصفا ثالثه سبعة اطراف ثم لعل من شیء هو منه حتی قضی حجری و خودیدیه یوم آخر
فماض فظان بالبیعت ثم حل من کتبی هو منه و این حجر و فرج الباری گفته بودیم حل من کل شیئی
منه تقدم ان سبب عدم احلاله کونه ساقی الحلال لکن یخص الخ الی آخره و یجمل منها
عما سببه الاحتمال من عبارت ظاهرست که سبب عدم احلال جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم آنست
که آنحضرت سیاق برای فرموده پس یک سیاق برای نموده باشد باید که عمل شود در احوال العلوی اندم عدم علت
نور و هم انکه هرگاه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مصلحت فرج هم کفار تمام با بر ما بنا بر عدم
که آن فرسخ پنج بار فرود هم خصماست با تمام تمام از فرود و بعد عباد را که سوق برای نموده بود و بنا بر
انقل فرموده و چند آن مبالغه و اتهام و آن فرموده که خود هم تمنی آن فرموده و بسبب شرط و مبالغه عباد در
از کتابین از انجا فرود هم علی سبب فرود هم غضب نمود تا آنکه حضرت ما شته برین فقرات و عبادان تا فرود
پس ازین عیاشیغات شیعده و استهزات فلیده تعصیبین باک و معانیرین البیعت فمنا اب لک که بیایع
تقدیر حضرت انصه معصومین علیه السلام جاهدنا سیت از بر می کنند و غلب فراغات بر زبان می زنند چه رسد
سنبها گریه و بجاک سیاه برابر شد سبحان الله جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم بجهت مصلحت خبری نوع
رسد با بیعت که بقول او را شاد و زبانی هم کافینی ممکن بود صحابه کرام را با اتهام تمام برابر کتاب بر حرام و نسا و بناد
عظیبتان فریاد و آزار خودان سخن و مستحکم کرد اند که بسبب شرط و عمل در آن منصبگاه شود و حضرت عایشه برو
بدخول نار بسبب ترک آن اند و خود جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم تمنی آن فریاد و آزار ظاهرین علیهم السلام
اگر بمصلح عظیم میساخت تقدیر من خود و میساخت تقدیر من عیسان خود و فرج شراره با بسبب بیعت مدارت
با ایشان فراتید و از تو و بگرد بعضی مواضع سکوت نمایند این حضرت بزرگواران بجز نتوانند بلکه از ادلیل تعینت
از باب جور در افعال و اقوال شان گردانند و لطیف تر آنست که ترو الحق تقدیر از حضرت معصومین علیه السلام
در امور وی واقع شده که بجهاد و ماضی از آن نبوده و ضرورت الهام بسوی آن نموده و درین مقام الهام با کجا

مع
بیت سابق کتاب
مضی کتاب
المناسک

مع
نشان سایر

با کتاب حرام بود زیرا که میان جواز و اتمام در شهر حرام موقوف نبود برابر با کتاب نسخ حج و نماز این عبادت است
 بلکه جواز اتمام بارشاد زبانی هم ثابت می شد این طور که حضرت بنیامین صاحب میفرمود که اعتقاد ارباب باجمیعت
 حضرت اتمام در شهر حرام باطل می آید است و معتقدانی آنرا با نیز ساخته است هر کس که خواهد نمود در شهر حرام میل
 آورد پس مجرد این قول او مانده که جواز اتمام در شهر حرام و رد اعتقاد فاسد اهل باجمیعت حاصل میشد و اینجا
 نبود و بنسبند و نگید و در کتاب حرام این عبادت غلبه صاحب کرام و نیز ظاهرست که اتمام در شهر حرام نیز
 شد واجب بلکه سبب مرفوعم خلافت مبروح و مقبول پس ای بیان جواز مبروح جواز ترک امر واجب هم
 است پس هرگاه تاکید ترک امر واجب و جواز از کتاب حرام بمحض اثبات جواز امر مبروح جائز باشد جواز آنرا
 تقیید بصورت ضرورت و الجا بالکل و جوه و المنع و الاکدان واضح گردید پس تمسک جناب رسالت صلی الله
 علیه و آله وسلم قبل حججه الوداع سه عمده و یعنی شرح بعد آورده چنانچه بر تلمیح در آیات و اخبار و تفصیر
 هادیه و آثار هیهو یاد و اشکارت و هر گاه است بار در شهر حرام حضرت عمرو بعد آورده باشد و خود صاحب حضرت
 هم از بعد آورده باشد جواز در شهر حرام ثابت و وضع ثابت گردید و حاجت نماید بلکه برای بیان جواز حضرت
 امر از کتاب زنا جواز بسیاری از اصحاب خود را فرماید و اینها هم شده بدوران نماید و غضبش بدوران کند
 تا حالتی صدق و عابد عمل نابرتر از این امر نماید و بران گفتا فرموده خود و نجاب تمنی این امر نماید بر
 بیان جواز ثابت جواز مرار فرماید ولی الدین ابو زرعه عراقی در شرح حکام بعد نقل کلامی از نووی که در
 شرح محدث آورده گفته قال النبی و حاصله تخرج الاذکار علی الصلوة و السلام خان خاق
 و اما النجل علیه العرق المصلحه و می بیان جواز الاغتسال اشبه الحج و کانت العرب تعتقد ان من اغتسل بالمحی
 و انکر من غیره انظاره هذا الكلام و قال تلامعته التبتی صلی الله علیه و سلم هم فی القعدة عالما
 بعد عام قبل الفتح ثم اعترضه ذی القعدة عام الفتح ثم قال لم یحججوا فی ذی الحلیفة من شاء منکم
 ان یحججوا صیحة فلیفعل و هذا کاف و لیس بیان نیست و یکم حسب روایت صحیحین و غیر آن ثابت
 که جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ترومیقات ارشاد فرموده بود که من شاء ان یحج فلیفعل و من
 ان یحج و عمره فلیفعل پس ازین ارشاد و بساد و بر ما در صحابه که در بیقات حاضر خدمت سرور کائنات صلی الله
 علیه و آله وسلم بودند جواز اتمام در شهر حرام منکر ثابت و مقرر شد پس حج حاجت بود که برین بیان توله
 سوگند بیوفی بر بیان فعلی که رسد و گفتا فرموده سعاد الله اصحاب برای بیان جواز امر مبروح و مقبول تاکید
 نماید بر کتاب زنا جواز حرام و باطل عبادت جلیله رب تعالی سبب دوم آنکه اگر کسی نسخ حج بر روی
 مصحف بیان جواز و باطل رسم باجمیعت بود و در اصل زنا جواز حرام و اتمام حضرت در شهر حرام سه مرتبه و

ص
 القادین تا الثالثه
 من قول الخليل
 الاذکار من بار الله
 الحج من کتاب الحج

دو ہزار صحابہ خیار ہر ہوا و حضرت سیدہ براء کافہ نشد و نیز قول کر حضرت وقت بیعت برای بیان جواز
 واقعی شد پس یک و کس اصحاب انجمن شرح میسنت که آن کافہ بود برای بیان جواز واجب نبود مگر
 جمیع اصحاب غیر سائین ہدی ترجمہ ہمزہ و این ہمزہ تاکید شد بر این ہمزہ و حقیقت این قول ہادی بالمعنی تخیلی
 جناب رسالت صلی اللہ علیہ آکہ وسلم و تا بدین نکرین و مترودین سنت ہر گاہ شرح حرام و نجاست
 ترود ایشان و نگار ایشان بجا و حسن باشد و عمل ایشان بر نسخ باوصف نمود جواز اعتبار در شرح و جہا
 از جواز مذکور شد باشد بسمت و سووم اگر اگر اصحاب نسخ بنا بر محض مصلحت و دفع رسم جاہلیت و
 بیان جواز اعتبار در شرح ہمزہ و رسم کلام دائم و شریف سترہ نیوودہ ہر اجابت سالت پناہ صلی اللہ
 علیہ آکہ وسلم خطاب اصحاب ہر گاہ ما نہ ترود و تحیر و پریشانی و تراجم و تعلق از امر حضرت ظاہر کرد و
 مثبت و استفادہ مثال آن نمودند بلکہ میاذا باشد برادر حضرت ہمزہ ہمزہ کما نظر من روایت از ابن جابر
 قمرود کہ جہا این تراجم و تعلق و تحیر دارید بنا بر محض بیان جواز و ابطال رسم جاہلیت شما انسخ
 حج کرد ما مین سنت ماہ و شریفیت مستقرہ نیست کہ بسبب آن دل تنگ شود بلکہ خصوص ہمزہ وقت
 بلکہ مقتضای رفت و ہدایت ارشاد آن بود کہ وقت اول این مصلحت ایان میفرمود تا ایشان بتلا سے
 این تحیر و ترود و اٹکار نیوزد و سراسر از مثال ہی تا فسد و مستحق دعای صدیقہ بنحول میگردد یا اگر عرض
 ہستان خود تیار در اول امر ترک بیان این مصلحت فرمودہ بعد بزبان رود و نگار بلاشبہ لازم و واجب بود
 ما و لیس علی بن محمد در شرح الباری و شرح حدیث عائشہ بن قول ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ہمزہ ای ہمزہ ای احد ہن فی حبیب گفتن عائشہ رحمہ اللہ ابیہ الرحمن ما ہمزہ اللاد ہوسا ہمزہ و ما ہمزہ فی حبیب
 مذکورند و قد قسفت من قال ان ابن عمر لاد بقولہ اعترضہ حبیب ہمزہ قبل ہمزہ لاد ان کان محتمل
 لکن قول عائشہ ما اعترضہ حبیب یلزم من عدم مطابقتہما علی الجملہ لاسیما ان قد ثبتت
 طاقا قبل المحجہ قال الذی کان یسعدان یجمع ہمزہ فیدفع الاشکال ازین عبارت نخست کہ ابن جبر
 قول ابن عمر انیکہ ہمزہ قبل و اعترضہ حبیب کہ انما حضرت قبل ہمزہ بود و رو کردہ آنچه حاصل شد
 کہ جہا این مصلحت برود عائشہ کہ ما ظاہر ما خود کردہ اشکال مرفوع ہمزہ پس چہین درین مقام میگوئیم
 کہ جہا جناب رسالت صلی اللہ علیہ آکہ وسلم فصلاح بر او خود فرمودہ اشکال مرفوع ہمزہ پس معلوم شد کہ اولی
 این ارشاد حضرت بمحض دفع رسم جاہلیت و بیان جواز بطل سنت نیست و چہا رسم اگر در صحیح بخاری
 مسطورست حدیث ابن نعیم حدیث ابن عباس قال قدمت متعمما مکہ بعرفہ فلما قبل الترویۃ
 بتلا ثہ ایاہ فقال لای ناس من اهل مکہ تصیر لای جتاک میکنند مذخلت علی عطاء استفتیہ

م
 باب
 م
 م

م
 باب
 م
 م

است نیتہ فقال حدثني جابر بن عبد الله ان رجلا من بني حنيفة صلى الله عليه وسلم بو ساق البدن معه وقت
 اهلوا بالبحر فقاتلوا اهلوا من اهل مكة بطواف البيت بين السقا والمري ووقعت اثم اقبلوا حلكه
 حتى اذا كان يوم الزينة فاهلوا بالبحر واجعلوا القديمت بها متعة فقالوا كيف نجعلها متعة قد سينا
 فقال اهلوا ما امرتكم فلكي اني سفت الصلح لفعلت مثل الذي علمتكم ولكن لا يجل مني قول حتى
 يبلغ الصبح فجعله ففعلوا ازين روايت طارست كه صاحب جواب امر حضرت بنسخ حج گفتند كه چگونه روايت
 از ائمه روايت كند كه تسميه نموديم حج را و حضرت جواب اين سؤل و بهتر من بين زموذ كه كشيده انچه امر كردم شمار
 پس اگر چه ستيك من سؤق بدى بيكر و م بر اينه بيكر و م مثل انچه امر كردم شمار و لكن ملائ نيشه از من بيچ
 تا كه برسد بدى محل خود را پس سكوت اخفرت در مقام سؤال اين اصحاب از بيان صلحت آن و انما خصا
 حكم باين زمان دليل واضح و بران لائح است براينكه اين نغم باطل است و اين حكم هرگز نماند باين زمان بنوده
 و نيز از اين روايت طارست كه عطفن ابى راج اخفرت سالها قبل صلى الله عليه و آله وسلم بنسخ حج بسوى عره
 بيوايه متضا و ابو شهاب نقل كرده و فرضش از ان تخمين فعل ابو شهاب ده پس اگر اين حكم جناب رسالت
 صلى الله عليه و آله من باين زمان مى بود نسا دستمال مطلقا لازم خواهد آمد ليست و همچو كه جمله حضرت
 اصحاب با انهمه علم و فضل و جلالت و ربوبت جواز اقرار در شهر حج الكفا كذا في فضل جناب رسالت صلى الله عليه و آله
 و سلم حمد و در شهر حج و فضل خود اينها حمد و در شهر حج سده بار جمله اخفرت و نيز از ان مكر اخفرت را درين باب
 ترميقات كافي ندانستند بغير بنسخ حج بسوى عره جواز اقرار در شهر حج ثابت ندانستند پس كسانى كه بعد از
 ان بد اول الكفا در ثبوت جواز اقرار در شهر حج باوردند كه نخواهند كرد تا كه بنسخ حج بغير نكند تا كاتبع امر
 ان سرور و اقتدا و سخا چاهل شود و اگر كسى گويد كه الكفاى كسيم بجز انچه صا الكفايان كردند و محتاج در جواز
 نيشتم بچو صا محتاج اينها بود و باين جهل محض تسميه و تحقير و از راه صحى حضرت محابت است و ششم
 انكه اخفرت كفى را كه قرآن مجيد آورده بود و معنى خم عره باج كرده بود و نيز انچه بنسخ حج بسوى عره نموده پس
 جواز اقرار در شهر حج نيز از ان خود ثابت بود كه انرا بعل آوردند پس حكم ان بنسخ حج براى بيان جواز اقرار
 در شهر حج معقول نى شود ليست و هفتم انكه حسب ناده و الدخا لمب جناب رسالت صلى الله عليه و آله
 و سلم اراده ستاب تعلق بكم بنسخ حج نموده پس ابطال حكم بنسخ حج در حقيقت فتح باب تعلق در رسده جناب
 رسالت صلى الله عليه و آله و سلم است ولى الله در حجة الله البالغ در قصه حجة الوداع گفته ام قال لوانى استقبلت
 من اعلى ما استدرت استقبلت و جعلتها عرة فزمان مكليس معه هدى يليل و ليلا اخفرت
 قيل للعاصم هذا ما لادى قال لا يلا يلا يلا فعل الناس كلامه و قصر الا البقى صلى الله عليه وسلم

شبه حجة الوداع
 جناب ابى صالح

و من كان مصحدي اقول الذي بناه رسول صلى الله عليه وسلم امور منها ان الناس كانوا قبل النبي صلى الله
عليه وسلم يرون في امر الحج من غير النبي فاعلموا ان النبي صلى الله عليه وسلم انما جعل تحميمهم ذلك اتم وجه من غيرها
انهم كانوا يجلبون في صدقهم و من جاسن فرب محمد بن الجاهع عندنا في الحج حتى قالوا ان اتى عرفته و من ذكرنا
تفحص منيتا و هذا من التعمق قالوا النبي صلى الله عليه وسلم ان سيد هذا الباب سبمان شاذ لا يخلوا
عند الحج اتم لتعظيم البيت ازين عبارات ظاهرست که صحابيه سبب هم خود با جماع توكيد الشرح و در صدور
خود و ارجح می باشد یعنی این را مستحق می بند استند و کلامی عرفه و ذکرنا نقطه تا سبب بر زبان روان می باشد
و این سخن از تفسیر است پس اراده فرموده جناب سالت آب منی الله علیه و آله و سلم که سبب این باب فریاد کمال
عجب است که خطاب بهین تفسیر مذکور و منع ملوم و مرجع آوردند و بسته در جناب سالت آب منی الله علیه
و آله و سلم مبالغات نکوده بلکه فتح باب همان تفسیر در دو وقت رسد و نمودن چنانچه ظاهرست و این سخن
در فتح الهی نیز نقل روایت مسلم و مسلم ایضا من من ایتا بر ایم بنای موهبی لا شعری از آن کانی یقین با
فقال له جل رحله رايدك بعض تيبا الى الحديث و في هذه الرواية تعيين عمل الجملة التي لا جملها كره التمتع
وهي قوله قد علمت ان النبي صلى الله عليه وسلم فعله ولكن كرهت ان يظلموا مع سببهم اي بالتساوي
برق حوائج الحج تفحص من سبب انهم انهم من برای عرضی الله عنه عدم الترفه للحاج بكل طريق فكون
لم قرب محمد بن التاء لئلا يستعمل الی ذلك بخلاف من بعد عهد به و من يعظم يتقلم ازين عبارات
ظاهرست که مرد که است تمتع همان وجه در دو وقت رسد و تمسک کرده که جناب سالت آب منی الله علیه
و سلم اراده سبب آن فرموده چه وجهیکه برای که است تمتع ذکر نموده قرب عهد مردم بیستاست که طرح بر این حجر
بین قرب محمد بن سبب سبب و مرجع صدور صحابه کرده بود که سبب آن عرفه و ذکرنا نقطه تا سبب
زبان آورده و آن تفسیر و الا مخاطب از تفسیر است و اراده فرموده جناب سالت آب منی الله علیه و آله که سبب فریاد این
باب را پس سبب است و سبب است از خطاب جناب سالت آب منی الله علیه و آله الی باب در فتح آب منی غیرست کتاب
مثل سفید صبح زده شگفت و اهل مقام استیجابی نماز که این ظهور بجای است که اهل تامل و تسویلی برای آن
خارج خواهد کرد و خود استیجاب مردم ترند و ایشار همین شد و بزرگی جمیع محض خدا و بجلج بوده و در حقیقت اختراع
نشده و در طرف خود کار خارج کفایت و غلور و دانست و تمتع در عبادت بی باذن شایع فرمود و در دست
و خود این چه مستطانی در فتح الباری و شرح حدیث استیدان عمر و مثل ذوالنور و فرمودن جناب سالت آب
صلی الله علیه و آله و سلم و در فاق له مما استبرأ من صلوة و صیام مع صیامه بر توفیق من الذین کما یفرق
صبر باب من الی

صبر باب من الی
باب کیف یصل الی
و التفتاح فی التی

صبر باب من الی
تذکره الی
تذکره الی
الغائبین و المستغنیین

له یکنون فی الشیخ من مذهب الشیخ بنی بانهما سلمه صحه فانما ذهب الی الشیخ علی الکفار والذاری
 بالیون من حکم فی الخیار کما تقدم بیان فی این مقام کمال و صرح ثابت واضح بیکه و کدر فی غیر
 الخیار و کدر علود و بابت و قطع در بابت بود حضرت ابن الخطاب سجاده فرموده و اینها کاندیس و بند و منع
 از قطع بود صفی عرفان بلکه آن سنت جناب السائب علی الله علیه و سلم است چنانچه از روایت نسائی
 ظاهر است و از روایت مسلم هم واضح میشود دلیل کمال جبارت و تهور بی سابقه است و بابت شرافت
 از راه و این مباح اما در فرزند از جمله خلافت ابی طالب که عارضه سنت نبویه را سنت میر سبیت
 از عمل جماعه فدای آنستند و نیز عبدالله بن عباس برای رای و بمقابل سنت بلال بن عبد الله و کدر بمقابل آثار
 نبوی و برای رای نموده بابت طایفه و دشنام بر نوخته پس خلافت ابی طالب که عارضه سنت نبویه و ارشاد و حضرت
 رای می ساختند که در نیز مستحق است ششام و دلائق تفرید الی امام باشند قابل تعظیم و اکرام و مستحق
 و عظام مسلم صحیح خود گفته حدیثی جمله بن عقی قال ان ابن عباس قال الخیر فی دنس من ابن شهاب
 قال الخیر مسلم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یمنعوا
 فی المساجد اذا استأذنتکم لیا قال فقال بلال بن عبد الله و الله لا یمنع من قال فاقبل علیه عبدالله
 فسیبته سبباً ما سمعته سبته مثله قطی قال الخیر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یمنعوا
 فی المساجد فی نومی و شرح صحیح مسلم گفته قوله فاقبل علیه عبدالله فسیبته سبباً سبباً من غیر
 و فی طایفه فضرب فی صدره فیه قنبر العترة علی السنة و المعارض لها کبر و یدو فیه قنبر الی الله
 طایفه کان کجما ازین روایت ظاهر است که عبدالله بن عمر فرزند از جمله خویشی بلال بن کمال اگر که
 نبوی بر زبان آورده بابت طایفه که مثل آن از حضرت شمس و شده نوخته و باید الی امام و تفرید و تفرید
 و تعبیر و پر و نوخته پس از ابی عبدالله بن عمر مثل فرزند از جمله شمس که عارضه ارشاد نبوی برای خود نموده
 نیز مستحق است دشنام باشد و ظاهر است که عارضه خلافت ابی طالب و حضرت از عارضه بلال و در روایت
 القیبب و زکریا و جریب با عودیت گفته و نیز ایضا حدیث سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر
 رضی الله تعالی عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا یمنعوا فی المساجد اذا
 استأذنتکم لیا قال فقال بلال بن عبد الله و الله لا یمنع من قال فاقبل علیه عبدالله فسیبته سبباً
 سبته مثله قطی و طایفه مسلم و فی طایفه از من مجاهد عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ایمنوا بالنسک باللیل الی المساجد فقال ابن له و قال اذا یختم نرد علو فضرب فی
 صدره فقال الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم و نقول لا زاد اسمی قال مجاهد فا

این صحیح است
 الی المساجد اذا لم
 یمنعوا علیه فسیبته
 الی الاضحیح مطبوعه
 سن ۱۲۰۰

ص

مردی است

كله عينا لله حتى مات النبي لا يخفى ان ابن عبد الله ما المراد بقوله لمتنعن انما هو ومحمد او مخالفة اليها
 الفاسقين العصاة العتاة لقول رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاشا لركل لاهل ذلك القرن عموما
 من ذلك بل حاول به بيان ايروان ذلك الحكم مخصوص من زمانه كما يوضح عن قوله في الرواية الاخيرة
 اذا اتخذت من غيري في ذلك حال النساء في زمانه فعلى نهيه بالعدة الحكما وثر بعد عصر النبي بل يخفى انه
 قول عائشة المراد ايضا في صحيح مسلم ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم راى ما اخذ النساء
 المتعزات السجد كما صنعت فساء في اسرائيل بسكاهه لذلك هو الظاهر من حال التابعين فاعتد على ذلك
 في بلاد رايه هذا وان الزمان يوجب زوال ذلك الحكم بزوال علته وهو قعود اهل الزمان بالاعتقاد
 ومثل هذا الذي تراه في الفروع من الفقهاء في مسألة النصحي الا انه لما كان رايه في مواضع
 الحديث وضعها كما عند الصحاح يرضى الله تعالى عنهم بالاجماع عز رب عبد الله صلى الله عليه وسلم
 البلوغ بنظر الاب القصد بيقية رضى الله تعالى عنها حيث قالت لوان رسول الله صلى الله تعالى
 عليه وسلم الخ افادت منها ان الحكم يتبدل السنه عند زوال العلة ايضا مخصوص بالشاعر صلى
 تعالى عليه وسلم ان في هذا النسخ فلا يقدم عليه احد غير ابى بن عبد الله كما سأل الفقهاء فادب فيه
 في حثب ما لوحت اليه عائشة رضى الله تعالى عنها صرح به عن الخطاب رضى الله تعالى عنه
 في حديثه في صحيح البخاري عن محمد بن جعفر قال اخبرني زيد بن اسلم عن ابى بن الخطاب رضى الله
 تعالى عنه قال ما لنا ولا نعلم باننا كنا اربابا للمشركين فندل هلكه رضى الله تعالى ثم قال شئ من النبي
 صلى الله تعالى عليه وسلم فان تخلفنا نتركه نال القسط في شريح البخاري في ذلك لعدم اطلاقه
 في معنى عقولنا عن اربابنا كنهه انتهى قول قاطع برضى الله تعالى عنه بصرح قوله صلى الله تعالى
 عليه وسلم ان من حكمته المرأة المذكورة لكن لا ينصرف كذا السنة الثابتة في الاموال والذات والظهر
 به صلى الله تعالى عليه وسلم هذا ايضا ان العلة المنصوصة اذا لم يكن ظاهر كلام الشارع حصر الحكم
 بها لا يزول ذلك الحكم بزوالها وهو ما يحفظه حكم جناب سوكند اسلم بن عبد الله عليه السلام فسخ حجج
 رضى الله تعالى عليه بالجملة بدون جميع احكام جناب سالكه صلى الله عليه وسلم اذ وحى اليه قطعا وقتما ثبتت
 وتدني فيست كرسك ريب وراى كنهه لكن بالخصوص بدون حكم فسخ حجج رضى الله تعالى عنه
 على ذلك ابن القيم ورواهما وكفندي قال طاروس خرج من حجة رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة لا يفتي
 بها حج غير بيت المقدس والقضاء فنزل عليه القصد وهو بين الصفا والرفقة فامر صاحبها من كان منهم اهل الحج
 وان كان معه حكا ان يجعلها مع الحديث ويزوروا والمعاد كقدي قال طاروس نزل عليه القضاء وهو بين

صحة
 ٩
 ١٣٣٦
 نقل امام الفقيه
 انما هو امر الله تعالى
 من قبله
 طاروس

ثان

وهو من الصفا والبرة فهو قضاة آخر غير القضاة الذي تزل عليه باطنه فان ذلك كان بعد على العترة
 بان القضاة الذي تزل عليه بين الصفا والبرة قضاة النسخ الى العرف الذي يراه صاحب نخبته من كل من لم
 يكن معه منهم هكذا ينسخ الى العرف قال اول استقلت من ادري ما استديرت لما سقت الصفا والحلالنا
 عرفه وان هذا امر تم بالوحي فانهم لما توفوا عليه قالوا نظروا الذي انتمكم به فانقلوا ازين عبارات
 كما سببكم جناب رسالتنا على الله عليه السلام تزل وهي اوارحتي وحكم حكم الحكم الكمين بود پس جناب حکم
 را بجزل و نام شوم غیر ستر و غیر رسوم بندستن از زراب تو بات و جرات خسارت مرکز تو کم بست و هم
 انکه در نسخ حج مزید اوب تعظیم و غایت اهلان ذکریم بیت خدای کریم متحقق میشود زیرا که در نسخ حج انکار
 از خانه کعبه واقع میشود این معنی ادخل و اتم و اکده و الزم است و تعظیم بیت اکرم چنانچه از عبارات سابقه
 جمله الله الباقه تصنیف ولی الله ظاهر است و فهمم که جناب رسالتنا علی الله علیه السلام حکم
 حج سبب حج و الله ما بعد ما طلب ما عدا اراده ابطال تحریف اهل بیت است با تم توجه فرموده چنانچه از عبارات او در
 جبهه الله الباقه که مذکور خواهد بود ظاهر است و ابطال تحریف با بلیت با تم توجه ابطال کردن کار هر سبب نیست و الا
 لانتم آید که دیگر تحریفات محرمین که جناب رسالتنا علی الله علیه السلام ابطال آن فرموده نیز رایج و مشایخ
 و جائز و سائغ گردد و ابطال آن باطل گردد و نفوذ ائمه من نه الا تعاقب و الفاسد و الزم الکمال حیرت است
 که خلافتنا و اتباع ذوی الازب اب او بر جناب رسالتنا علی الله علیه السلام داشته و معاذة له تحریف با بلیت
 و اشیاء دیگر که در ذمه او رسیده که منقطع بر وجه نسخ حج را هم حرام ساخته و ابطال تحریف با بلیت
 را که جناب رسالتنا علی الله علیه السلام با تم توجه فرموده بود مراغمه که مبطل نموده و کمال جرات این
 که خود ولی الله اقرار می نماید که این نسخ حج برای ابطال تحریف با بلیت بود و از انما تبس من تحریف نسخ
 حج می نماید و فرامات فریب بر زبان آورد و از زبان خود ثابت می نماید که او تحریف با بلیت سوس می سازد
 و ابطال تحریف با بلیت باطل می نماید پس شک ندارد که خلافتنا و اتباع ذوی الازب اب او بر جناب رسالتنا علی الله علیه السلام
 ششخ حسین و مخالفین و معاندین جناب سید المرسلین علی الله علیه السلام اجمعین ششیدین و موکوفین و مردودین
 طریقه کفار و مشرکین اند و عجبها که با این همه شغف و در خلافتنا و اتباعش اجرای تحریف با بلیت او را از
 سیدانند تا یکدلت و اهتانات شاعر بسیاری ازین از تحریف خود اقرار بان دارند انسانی نمی کنند ولی آن
 در پیچیده الله الباقه گفته با حکام الدین من التحریف لا بد لصلح البتة سفا که بکبری الذي باقی من الله علینا
 بنسخه که در آن من ان حکم بدینه من ان يتطرق اليه تحريف ذلك لان جميع ما كثره قد دعى
 شوق اعراض متفاوتة فكذلك ما يحلهم الحق اوجب للدین الذي كانوا عليه سابقا الى انهم لانا حق

صحة الحديث
 صحة السياسة
 المذمومة من الاموال

عقلوا الاشياء فان اضاح كثيران بهما ما نصحت لمة عليهما ويدسوا فيها ما ليس منها فاحتل
الدين كواقع في كثير من الاديان قلنا ولما لم يكن الاستقصاء في معرفة ما دخل الخلال فانها غير
محصورة ولا مثبتة بعدد ولا يدرك كماله لا يترك كله وجب ان يندم من سبب التعريف اجمالا
اشد لا يتدار الخ مسمى احم انك ارشاد بسا و جواب سالتنا بلى الله عليه وسلم بحجاب سارة بن جسيم و قيل
مريخ و بران واضح برستمر جواز نسخ حج و بطلان النفلع و ارتفاع اكنست چنانچه سابقا بقا و مبارات بن القيم ذكره
شد و علامه سب بن حجر عسقلاني و فتح الباري گفته قله الكهنة خاصة يا رسول الله قال لا بد في حياتي
يزيد بن فرج الناهنة خاصة و في رواية جعفر عند مسلم فقام سرقة فقال يا رسول الله العاصمنا
هذام للابد مشياك صابحه و احث في الاخرى و قال دخلت العروة في الحج مرتين لا بد لا بد لا بد
قال انوى معناه عند الجمهور ان العروة يجوز فعلها في شهر الحج ابطالا لما كان عليه الجاهلية و قيل
معناه يجوز للقران اى حلت فقال العروة في فصال الحج و قيل معناه سقط و جوب العروة في هذا
لانه يقتضى النسخ في دليل و قيل معناه جواز نسخ الحج الى العروة قال وهو ضعيف تعقب بان سببا
التقوى يعوى هذا التاويل بل الظاهر ان التوال مع من الفسخ و الجواب في قع عاهو عم من ذلك
حق يتناول التاويلات المذكورة الا الثالث و الله اعلم بالهدى و بطلان و فساده و ما دللت على نسخ
حج بدفع رسم جاهليت بر النفلع و ارتفاع آن و كمال و ضوح و ظهورت تا انك انما سنة خود و مبلغ بران كراهة
چنانچه علامه خرمي و مفتي شهبازي ان ابن القيم در رد و ابطال دليل و توجيه و غير توجيه تعصب بن اراقران و اشغال خود
را بوده و او تحقيق كفتن فطا و او نه ندى از وجهه كه كوشه و نيز آن دار و نموده چنانچه در راولما و گفته فصل
و قد سلطنا اهل الفسخ طريقتين اخريين تذكرهما و تبين فسادهما الطريقة الاولى تعلق اذا
التصحية و من بعد هم في جواز الفسخ فلاحثيا يقتضى منع عند صيانة العباد و لا يجوز فيها عند كثير
من اهل العلم بل كثرهم و الطريقة الثانية ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بالفسخ لبيتين لم جواز العروة في
شهر الحج لان اهل الجاهلية فاني يكرهون العروة فاشي الحج و يقولون انابر الدين و عقا الاشر و الفسخ
فقد حلت العروة لئن اعترفنا من النبي صلى الله عليه وسلم بالفسخ حتى يبين لم جواز العروة فاشي الحج و هاتان
الطريقتان باطلتان اما الاولى فان لا احتياطنا اشرع اذا لم يقين السنة فاذا ثبتت فلاحثيا ط
هو اتيها و تركها عنها فان كان تركها لاجل الاختلاف و احتياط فان ترك مخالفتها و اتيها الحوطي
فلاحثيا فان احتياط للزوج من خلاف العلماء و احتياط للخروج من خلاف السنة و لا يخفى رجحان احد
على الاخر وايضا فان لا احتياط مستفح هنا فان التاويل الفسخ على ثاق و اقوال احد انه محرم و الثاني انه اذا

ص
باسم
بنو

ص
من
نسخ
الحج

انما وجب هو قول كما عرفت من سلف الخائف الثالث من سخط ليس الاستيلاء بالخرق من خلاف
من وجبه واذن اذ لم يطأ بالخرق من الخلف وضمين لا ضابط بالخرق من خلاف السنة
فصل
لما قول الطيغية الثانية فاظهر بطلان ما من وجبه عدية احد هان ان ليق صل الله عليه وسلم اعترض
ذلك من الثالث في اشهر الحج في القعدة كما تقدم ذلك هو وسط اشهر الحج فكيف يظن ان السخا
لم يعلموا جواز الاعتناء في اشهر الحج الا بعد ان مضى الحج الى العمرة وقد تقدم فعله لذلك ثلاث مرات
الثاني انه قد ثبت في الصحيح ان قال لم عند اليقات من شاء ان يهل بعمرة فليفعل ومن شاء ان يهل
بالحج فليفعل ومن شاء ان يهل بالحج وعمرة فليفعل فبين ان جواز الاعتناء في اشهر الحج عند اليقات عاملة
المسلمين معه فكيف لم يعلموا جوازها الا بالفسخ ولما لم يمان لم يركبوا فيكون جوازها بذلك لم
اجد ان لا يعلموا جوازها بالفسخ الثالث من من لم يشق القعدة ان يجبل ان من ساق القعدة ان يقيم
على حرامه حتى يبلغ القعدة محله ففرق بين محرم ومحرر وهذا يدل على ان سوق القعدة هو ما يقع التحال
لا مجرد الاحرام الاول والعلة التي ذكرها هنا لا تخص محرم ومن محرر فالنبي صلى الله عليه وسلم جعل الثالث
في الحل بعد القعدة وجوز او بعد الا غير الرابع ان يقال اذا كان النبي صلى الله عليه وسلم قاصدا
مخالفة المشركين كان هذا دليله على ان الفسخ افضل لعلة فانه اذا كان انما اصم بذلك
المشركين كان هذا يقضي ان يكون الفسخ مشروعا الى يوم القيامة اما وجوبا واما استحبابا فان ما
فعله النبي صلى الله عليه وسلم وشرعه لا منه في الناسك مخالفة القعدة المشركين هو مشروع الى يوم القيامة
اما وجوبا او استحبابا فان المشركين كانوا يفيضون من عرفه قبل غروب الشمس وكانوا لا يفيضون
من عرفه لفة حتى تطلع الشمس كانوا يقولون اشرق بشيخنا فما فهم النبي صلى الله عليه وسلم وقال
خالف هذا هذا المشركين فلم يفيض من عرفه حتى غربت الشمس وهذه مخالفة اما كمن كقول ما
لها ما يجب ويجوز مكفول احد ابى حنيفة والثاني في اخذ القولين اما سنة كقول الاخر والاول
من مزدلفة قبل طلوع الشمس مستحب بانفاق المسلمين وكذلك في كثير كانت تفتق بعرفه بل
من جميع قوافل النبي صلى الله عليه وسلم ووقف بعرفة وفاض بها وفي ذلك قول تعالى ثم فوضوا
من حيث اناضار الناس هذه مخالفة من اطران الحج بانفاق المسلمين كما هو الذي يخالف فيها المشركون
هو الواجب والمستحب فيما كره لا تكليف يكون فيها محرر فكيف يقال ان النبي صلى الله عليه وسلم
الاصحابه فسك مخالفة فسك المشركين مع كون الذي هو اهم من افضل ما اهم بما يقال من الحج
على حج المشركين ولم يتبع فحج افضل من حج السابقين الا ان من المهاجرين والمستأجرين صلى الله

تمام حلوها با استرازه كان الرمل شرع ليس على المشركين قوته ونحو اصحابه باسترح مشرك عبدة
 الى يوم القيامة فبطل الاحتياج بتلك الصلاة على الاحتصاص بهم على كل تقدير لتتابع ان التصاير في
 غيرها لا يمكنها في العلم بجواز العتق في اشهر الحج على فعلهم لها سنة اعمام ولا باذنه لهم فيها عند
 الميقات حتى يأسرهم بفسخ الحج الى العتق فمن بعدهم اخرى ان لا يكفي بذلك حتى يفسخ الحج الى العتق
 ابا عامر رسول الله صلى الله عليه وسلم اشد باصحابه الا ان يقول قائلنا نحن نكتفي من فلتك
 بديوننا الاكتفاء بالتصاير للاحتجاج في الجواز الى ما احتاجوا اليه هذا اجل فقولنا بالله من الثامن من ذي
 بر صول الله صلى الله عليه وسلم انه يامر اصحابه بالفسخ الذي هو عام يعلم بذلك بما يمكن تصديقه
 الر كتاب هذا الخطيب وباسهل منه يا ناو في حرج ودلالة ما قل كلفة فان قيل لم يكن الفسخ حين اسرهم
 بجره ما قيل قولن في ما واجب ان سقبت قد قال بكل واحد منها طائفة من الذي حرمه بعد ما
 ان سقبت به في نفس واجمع دفع هذا الوجوب والاحتجاب هذه المطالبة لا يحصر منها التاسع انه
 صلى الله عليه وسلم قال لو استقبلت من امرى ما استقبلت لما سقت الحسنة ولجعلنا عتقنا في حجة
 له صلى الله عليه وسلم عند ذلك العلم بجواز العتق في اشهر الحج حتى تأسف على ما هذا من اعظم الحلال
 العاشر انه زاد بالفسخ الى المتعة من كان اخر من قرن من المشرك المهدي معلوم ان الفارق قد عتق
 في اشهر الحج مع حجة فكيف يفسخ قرانه الى عتق يمين لجواز العتق في اشهر الحج وقد في جوارحه ليعلم
 العاشر عشر في فسخ الحج الى العتق موافق لقياس الاصول لا يخالفها ولو لم يرد بالنص لكان القياس
 يقتضي جواز فسخ النص بخلى ونحو القياس في الر شيخ الاسد ابن تيمية وقرن بان الحجة اذا التزم اكثر
 ما كان من جاز باقتناع الامة فلو حرم بالعتق فما دخل عليها الحج جاز بلاد نزاع وانا احرم بالحج ثم ادخل
 عليه العتق لم يجز عند الجمهور وهو من هب تلك احوال الشافعي في ظاهره من هبه واهو حفيظة يجوز
 ذلك بناء على مسله وان الفارق يطوف طوائف ويسعى بصيرته اذا كان كذلك الحجة بالحج لا يلتزم
 الا بالحج فاذا صار متمتعاً صار ملتزم بالعتق مع تحقق ما التزمه بالفسخ اكثر مما كان عليه فجاز ذلك واما
 كان افضل كان سقبتا وانا اشكل هذا على من ظن ان فسخ حجة الى عتق وليس كذلك فان اوله ان يفسخ
 الحج الى عتق مفترقة لم يجز بلاد نزاع وانا الفسخ جائز لمن كان من يتدبر في حج بعد العتق والمتنع من حين
 عبر بالعتق فهو داخل في الحج كما قال النبي صلى الله عليه وسلم دخلت العتق في الحج ولهذا يجوز ان يصوم في
 الثلثة من حين يحرم بالعتق فدل على انه تلك الحال في الحج واما العربية بالحج بعد ذلك كما بينا
 الجنبان فهو ثم يفضل بعده وكن ذلك من النبي صلى الله عليه وسلم لعل انا انفسل الجنبان في قال

في الحج حتى يفسخ
 في اشهر الحج مع حجة فكيف يفسخ قرانه الى عتق يمين لجواز العتق في اشهر الحج وقد في جوارحه ليعلم
 العاشر عشر في فسخ الحج الى العتق موافق لقياس الاصول لا يخالفها ولو لم يرد بالنص لكان القياس

لنفسه في غسل بنته ايمان بما منها وواضع الوضوء منها تغسل مواضع الوضوء بعد الغسل فان قيل
 هذا باطل لثلاثة اوجهاً ما اذ اضع استفاد بالفسخ لانه ممنوع ما به الاول ممنوع في
 ما التزمه الثاني ان التمسك الذي كان قد التزمه اولا اكل من التمسك الذي فسخ اليه لهذا الاحتياج
 الاول الجبران والذي يفسخ اليه يحتاج الى هذا جبراً نالوه فيك لا جبران فيه فضل من فسك فيك
 الثالث لانه اذا لم يجز دخول المرقع على الخ فلتلا يجوز بل الهابة فيضها بالبطريق الاول ولا يخفى في الثاني
 عن هذه الوجوه من طريقين سهل ومغضل اما الجمل فهو في هذا الوجوه اعتبارها على مجرى السنة بالوجوه
 عنها بالترام تقديم الرحي على الرحي ان كل رحي يخالف السنة فهو باطل قطعاً وبيان بطلانه بتجاذف
 السنة الصحيحة التي هي ربيع السنة وليست السنة تبعاً لاراءه واما الفصل وهو التمسك
 فخر صلا وان ما التزمنا ان الفسخ على نقي القياس فلا بد من اوقاف بهذا الالتزام وعلى هذا
 فالوجه الاول جوابه بان التمسك وان تحمله الاحلال فهو فضل من الافراد الذي لا حل فيه الا للرسول
 صلى الله عليه وسلم من اهل بيته مع الاحرام به ولا من اصحابه فيفسخ الحج اليه لتعيينه كان احرامه ولا التمسك
 المنصوص عليه في كتاب الله لان الامتصاص على جواز بل على استحبابه باختلاف في غيره على قولين
 وان النبي صلى الله عليه وسلم غضب حيث مرهم بالفسخ اليه بعد الاحرام بالحج فتوقفوا لانه من المحال قطعاً
 ان يكون حج فظاً افضل من حج خير القرون وافضل العالمين مع نبيهم صلى الله عليه وسلم وقد اكرمهم بان
 يجعلوها متعة الا من ساق الهدى في المحال ان يكون غير هذا الحج افضل منه الا مع حج من قرن وساق الهدى
 كما اخبرنا الله لنبية فهذا هو الذي اخبرنا الله لنبية واخبرنا الصحابة التمسك فاق حج افضل من هذين في
 من المحال ان يتفاهم من التمسك افضل الى المقصود المروج والوجوه اختلفت في ليس هذا موضعها
 فبحان هذا التمسك افضل من البقاء على الاحرام الذي يفوته بالفسخ وقد تبين بهذا بطلان قول
 واما قولكم ان فسك مجبوس بالهدى فكلام باطل من جميع احواله ان الهدى في الفسخ مباداة مقصود وهو
 من تمام التمسك هو زعم شكر ان لا دم جبران وهو بمنزلة الاضحية للقيم هي من تباداة هذا اليوم والهدى
 المشتمل على هذا الدم بمنزلة العيد المشتمل على الاضحية فانهما تقرب الى الله في ذلك بمثل المراتة
 دم سائل وقد جرى التمسك في غير من يجر الصدق ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن اهل حال افضل
 الحج والعمرة بالتمسك بالنسبة والحج اتم ما الهدى فان قيل يمكن المفضل ان يحصل له هذه الفضيلة بل
 مشرعاً عنها انما جازت في حق الفاضل والمقنع وعلى تقدير استحبابها في حقه فابن ثوابها من ثواب هذا
 المقنع وطاقها الوجه الثاني انه لو كان دم جبران لما جاز اكل منه وقد ثبت من النبي انه اكل من هدي

هدية فانما من كل يدته بيضه فجعلت في قدرها كل من لهما ضرب من مرقها وان كان الاول
طبيخ يدته فانما كل من كل يدته من المائة الواجب فيها شاع لم تصعب بقية ايضا فانه قد ثبت
في الصحاح ان اطعم شاره من اللحم الذي يجمع عنهن فكن متمعات حتى بر الامام احمد ثبت في الصحاح
من عاشة انما هدي عن خاشه ثم ارسل اليهن من الهدى الذي يجمع عنهن ايضا فان الله سبحانه وتعالى
قال فيا يذبح عني من الهدايا فكلوا منها واطعموا بالبشر الفتيب فهذا يتناول هدى التصع والفران
قطعا ان لم يتخص به فان المشرك هناك ذبح هدى للثقة والفران من ههنا وانه اعلم ان
صلى الله عليه وسلم كل يدته بيضه فجعلت في قدرها كل الامم لا تبتغى الا وجه الله تعالى ولا على اليمين يبيع
هدية والوجه الثالث ان سبب الجزاء عطف في الاصل فلو يجزى الاقدام عليه لا يذبح فانه ما
رأى واجب فعل عطف او التصع ما سوى به اما انما يجب عند طائفة كل من غير او انما
منه لاكثر من طوائف من دم جيران لم يجزى الاقدام على سببه بغيره من فضل ولو لم انه دم جيران
والم ان دم فك ان هتك الله به على عباده واما لحم بسببه التحلل في ثناء الاحرام للماني استمرار
الاحرام عليهم من الشقة فهو له القصر الفطره السفر بمنزلة المسح على الخفين وكان من
هدى النبي صلى الله عليه وسلم وهذا اصحابه فعل هذا وهذا وهذا والله يحب ان يؤخذ من خصه
بما يكون ان توتعه معصيته فحبه لا تخلف لعبد بالشره عليه وستهله له بمثل كراهته منه لا يتركها
ما حرم عليه ومنعه منه والتحرر ان كان بذلك من ترغبه باسقاط احدى السفرين فهو افضل
قدم في شر الحج من ان ياتي فحج مفرد ويحرم عبدا والبدل قد يكون واجبا كالحجعة عند من جعلها بدلا
والتيمم الطاهر من استعمال الماء فانه واجب عليه وهو بدل فاذا كان البدل قد يكون واجبا
فكونه مستجابا اولي بالجواز فقتل الاحلال لا يمنع ان يكون الجميع عبادا واحدا فكلوا فان
الا فانه فانه من بالاتفاق لا يفعل الا بعد التحلل الاول وكذلك في الجوار ايام من وهو
يفعل بعد التحلل التام وهو رمضان يحلله الفطره ليا ليه ولا يمنع ذلك ان يكون عبادا واحدا
ولهذا قال مالك منيرة انه يجزى نية واحدة للشهر لا بعبادة واحدة فصل واما قوله ان امر
يجزى دخول العترة على الحج فلان لا يجزى فنيغها اليها اولي ولو في فسمع جمعة ولا ترى لحنا وانما التلذذ
بين الايام وما الدليل على هذه الدعوى الذي ليس باليد كبيره ان عليها ثم القائل لها ان كان
من احب الي حنيفه فهو محرف بفساد هذا القياس ان كان من غيرهم طواب بصحة قياسه
ولا يجد اليه سبيل ثم يقال مدخل العترة قد نقض بان كان التزيمه فانه ان يطوف بان ما

يخرج ثم حوى فالعزيمون واذا فرغوا كفاها طواف واحد وصعد وحده السنة الصحيحة وقول الجوف فترد
 فحصر ما كان ملتزمه واما الفسخ فانه ينقص مما التزمه بل ينقل لشكها الى ما هو اجل منه
 وافضل واكثر واجبات يبطل القياس على كل تقدير والله اعلم وورثه محمدي بن زهرم نكروست
 طاف بعضهم بطامة وهي نذرة الخبز الثابت عن ابن عباس انهم كانوا يرون العزيمون في شهر الحج من اواخر الحج
 في ارض فقدم النبي عليه السلام واحيا به بيعة سرية من ذى الحجة فامرهم ان يجعلوها عزيمون
 ذلك عندهم فقالوا يا رسول الله اى الحل قال الحل كله فقال فاطم اناسهم عليهم بذلك
 ليقفهم على جواز العزم في اشهر الحج فقولوا لعلنا نؤكل ذلك انك كتب على رسول الله صلى الله عليه
 في دعوىهم اننا امرهم بفسخ الحج في عزيمون يعلم جواز العزم في شهر الحج يقال لم يجب ان يكون ذلك
 وماذا لله من ان يكون الحق امرهم ان يبطل فان قالوا ليا طلع كعمره لوان قالوا الحق قلنا انك لا
 ما عليهم بذلك لاني وحيث كان قد صار الفسخ حقا وبيانا لوان هذا هو من الذي قالوا فلا في حصة
 كان يخص بذلك من لم يبق الصدق ودفن من ساقه واطم من هذا ان هذا القائل بذلك قد سلم
 ان عليه السلام اعتمر بهم في ذي القعدة اما بعد ما قبل الفسخ ثم اعتمر خذ ذي القعدة تمام الفسخ وقال لهم في حجة
 الاعراب في ذى الحليفة من شاء منهم ان يهل بعمرة فليفعل ومن شاء ان يهل بحج وعمرة فليفعل ومن
 شاء ان يهل بحج فليفعل ففعلوا كل ذلك فباهه وبها المسلمين بلغ الصحابة من ابله واهل البيت
 ان لا يرفعوا مع هذا كله ان العزيمون في شهر الحج قد عملوا به وعليهم عليه السلام في اشهر الحج فاما بعد
 حق يحتاج الى ان يفسخ عهدهم في عزمه فيلحقوا بذلك يا الله ان الحبير لم يمتدحوا الطريق من اهل البيت
 فكم هذا الا فلام على مائة سنة المشاهدة في نصر التقليد وولى الله ورازقه انما وركم من عثمان
 كفته وازا نجلا انكم نهيتموه وازا نتمتع حاله انكم انحضرت على الله عليه وسلم تمتع كروه انه وجوابا بين اشكال خود
 حضرت ذى النورين تقريره وواخرج احمد بن سعيد بن السيب قال اخرج عثمان حاجا حتى اذا كان ببعض
 الطريق قيل لعلي رضي الله عنه انه قد نهي عن التمتع بالعمرة الحج فقال علي رضي الله عنه كما يحب ابا اذا
 الرجل فارتحلوا ما هلك علي وحيابهم في فلم يكلمه عثمان رضي الله عنه في ذلك فقال علي رضي الله
 عنه المظنون انك نهيته عن التمتع قال فقال بلى قال فلم يمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 تمتع قال بلى فخرج احمد بن شعيبه عن قتادة قال سمعت عبد الله بن شقيق يقول ان عثمان
 بن عفان التمتع وعلى يلى بها فقال له عثمان فولا فقال له علي لعدي لم تلتن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال ذلك قال عثمان بل وكنتا كنا خائفين قال شعيبه نقلت الفتاة ما كان خوفهم قال

ص

ص
ما عثمان

احاطه کرده و تحقیق مقام نیست که نجاسبتی که لفظ تنوع در معانی ششمی سموت تمام بر سید
 لفظ تنوع اطلاق کرده میشود بر شیخ حجیمه اگر طواف میت کند و پدی باخود بسته باشد تا جوید سبزه
 در این خصوص بود بسال حجتا لوداع بسبب حاجت قوم در باب عمره و رایام حج و بلوی ابطال رسم جا بلیت و
 همین است مقصود حضرت عمر و عثمان جانی که نهی میکردند از تنوع بطریق تاکید قوله و لکن آن مخالفین اینها
 از مرد و مراد نیست بلکه خوف استراعاتت جا بلیت روضه آن در طلب سلسله باید دانست که دل
 در سرد این مبارت او مای تقریر خود عثمان جواب اشکال نهی تمتع نموده و متصل این روایت سعید بن
 آورده که در آن مهلا شائیه از جواب اشکال نیست بلکه در آن صراحت قبول اشکال است چه از آن ظاهر است
 که جناب امیرالمومنین علیه السلام عثمان فرمود که آیا خبر داده شد که بدستیکه تو نهی کردی از تمتع پسر
 گفت عثمان که آری گفت جناب امیرالمومنین علیه السلام که آیا شنیدی جناب رسالتنا صلی الله
 علیه و آله وسلم را که تمتع فرمود گفت عثمان آری پس ازین روایت صاف ظاهر است که جناب امیرالمومنین
 علیه السلام عثمان را مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در نهی او از تمتع الزام داد و او قبول آن
 نمود و حج حرفه در جواب این اشکال و محضال بزرگان مال ناورد بلکه بزرگوار حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود پس چنین روایت را بعد از اعمای تقریر ثالث جواب اشکال را آوردن در حقیقت غایت و کما و
 فهم و غیر ذکر خود ظاهر کردن و حسن استدلال و لحاظ مامیت تفریت را بنیابت قصوی رسانیدن است آری
 روایت ثانیه که آورده البته شتم است بر امتداری عثمان بخوف خود و این را تقریر جواب اشکال
 پیدا شده است در جمله خلاص از اعضال اشکال شده پس مخافش بر ظاهر است و اسامین سفید زهرم این
 خوف حیران و مضطرب اند و حسب همین روایت شعبه حقیقت این خوف دریافت و قناده را از آن
 سوال ساخت و قناده ناچار لوامی لا ادوری برد شمت فاذا لم یطعم حال هذا الخوف مثل شعبه و قناده انعماد
 فردن سفید و تعیینه خط القناده و ضرب لاسداد و شراح سفید رجا بالغیب حرفهای برزه بزرگان
 می کردند هر چند بهمت را تعیین و تبیین این خوف می کارند مگر در برابر نمی آرد پس بعضی از آنها گمان
 می برند که این ارشاد عثمانی در باب شیخ حجیمه است و فرض نیست که ما مخالف بودیم از شیخ حجیمه می
 باین سبب که آن خلاف نام ما مورد بهمت و بنا برین ثابت میشود که این حدیث مخالفت عثمان با
 جناب امیرالمومنین علیه السلام در باب شیخ حجیمه است پس ثابت شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام تجویز
 شیخ حجیمه فرموده و مخالفان مخالفت آن حضرت کرده پس اصل حکم عثمان تفسیل طلیل مراد هر دو دلیل
 مهمل و حسن را حسب قناده خود ولی الله و فرزند از چند شش یعنی مخاطب خواهد بود و جواب مخالفت امر

اتمام سابقا از فادیه بن خرم و ریاضی و عمل عثمان مخالفت نسخ حج با امر الهی بعد از خراب رسالت با
صلی الله علیه و آله و سلم نسخ حج وان هم با کیدش بدلیل کمال تعین و کسب و ایقان اوست که از نبوی
خلاف امر الهی پذیرفته سعادت خود را و انرا تر از آنحضرت بمعانی قرآن انکاشته و قرطبی علی بن یحیی
را بر نسخ عبودیت آنرا بر تمنع عمل نموده و لکن انکاشانین را بر خوف ایمنی که ابر سر فرج زیاد باشد از هر
تمتع عمل نموده و سخنان آن هم بظاهرست چه مجرد خوف عثمان عظمت ابر سر فرج از تمنع که نشاء آن
ذکر کرده و بدلیل بر آن اقامت نکرده چگونه مجوز نبی از منع الحج می تواند شد چگونه مخالفت بجای آن
علیه السلام که در وجوب اتباع آنحضرت و لزوم اصابت بنجاب از قول خود ولی الله ظاهر و واضح می تواند
گردید و خوف خراب رسالت باصلی الله علیه و آله و سلم تمنع فضیلت آن روشن فرموده و محاب را
با کیدش دید امر آن نموده پس چگونه مسلم چنین امر اطمینان را بر او فرزند از آن علم و اگر گمان می
نمود مسلم و مرجع خود گفته حدیثی از بنی هاشم و ابی بشار قال بنی هاشم حدیثی از محمد بن جعفر حدیثی
شعبه من فتاوی قال عبد الله بن شقیق کان عثمان بنی عن النبی عن النبی و کان علی یمنی فقال
عثمان لعلی کلمة ثم قال علی لقد علمت انما قد تمسح رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال
اجل و لکننا کنا نقضین و قرطبی زعمهم شرح حج سلم در شرح ابن عربی می گوید و اختلاف المقاتلین
وهذه التمتع التي اختلف فيها عثمان و علی هل هي من الحج في العروة وهي التي يجمع فيها بين حج
و عرف في كل واحد و سفر واحد فن قال بالاول صرف خلافها الى ان عثمان كان يراها خاصة
بن كان مع النبي صلی الله علیه و سلم في حجة الوداع و كان علي يرى ان خصوصيتهم بذلك ان يستدل علی
هذا بقول عثمان اجل و لکننا کنا نقضین ای من نسخ الحج في العروة فانه علی خلاف الامام الذي
به وفيه بعد و لا ظهر القول الثالث و علیه فخلد فيما اتاهما في الافضل عثمان كان يعتقد ان الامام
الاجل افضل و علی كان يعتقد ان التمتع افضل اذا لامة مجموعة علی ان كل واحد منهما بائن و علیه فقوله
و لکننا کنا نقضین ای من ان يكون ابر من فرغ اعظم من ابر من تمتع منهم فالخوف من التمتع و هو
این خوف از خوف از کفار جعل نموده و آنرا اشاره بعبودیت آنهاست که با خود شستن از اعداوساخته
چه ظاهرست که در عروة آنهاست تمتع وجودی داشت و بالفرض اگر در عروة آنهاست تمتع واقع می شد تبلیل آن
بخوف شرکین کاتبی نیست که تمتع مذموب کفار نبود با خوف ایشان تمتع معلول شود و نیز
باین برین صحت تقیید اطلاق سائر خرافات ائمه سنیه بود بهر نیک روشن میشود و نیز چون در حجة الوداع
قطعا تمتع واقع شده و آن وقت خوف از شرکین متحقق نبود اگر بالفرض تمتع در سابق وجودی قاطع

ص
بار التمتع
کتاب الحج

ص
باب التمتع
فانما التمتع
افضل من التمتع
الحج ۱۲

و پشت و صل بخوف می بود از آن اخبار تمتع لازم نمی آید که بعد از قیام فوت تمتع قطعاً مستحق است پس اگر
 قیام ازین قطع نگردد و بخوف سابق تصرف نمودن کار او فی محصل نیست چه با حضرت ثالث که تمتع
 جهتین و مقدم هر دو ماقین بوده نووی در شرح صحیح مسلم در شرح حدیث سابق الذکر گفته فقوله اجل
 یا سکن اللهم ای نعم قوله کتاغاً فین لعله المراد بقوله خائفین یومئذ القضاة سنه سبع
 قبل فتح مکه لکن لا ینکن ثلاثاً سنه حقیقه تمتع انما کان عمره و حدها و علمه این همه مستطیع
 کارهای انصاف شده و ایلات قرطبی نووی را از تسبیح التفتحات و تحولات باره دانسته خوف از خوف نه
 اهل تحقیق نموده بدو روایت خوف مکم نموده و شقیق در آن فرموده چنانچه در فتح المبارکی در شرح
 حدیث مروان بن الحکم قال شهدت عثمان و علیاً و عثمان بنی من الممتعه وان سبیح منیناً فیما رأی علی بن
 ابی سبیره و حجه قال کنت لاربع سنه انبئی صلی الله علیه وسلم لقول کلمه و قد فی اهل الذم ای من
 طریق عبد الرحمن بن حرمه عن سعید بن السقیب بلغنی عن عثمان من التمتع و قد فی فی علی و
 ایضا یرواه فی سنه هم عثمان فقال له علی الذم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم تمتع قال لی
 و له من عباده اخر سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یمن بها جیعا ناد مسلم من علی بن عبد الله
 بن شقیق عن عثمان قال الجبل و کتنا کتنا لثانیین تالذنی لعله اشاد فی عمره القضیه سنه
 سبع لکن لا ینکن فی ثلاث سنه حقیقه تمتع انما کان عمره و حدها قلت شیء ما یرشاد ففقد
 فی الحدیث مروان بن الحکم و سعید بن السقیب ما علم من عبدالله بن شقیق فلم یقول ذلك
 و التمتع انما کان فی حجه الوداع و قد قال ابن سعوی کما ثبت عنه فی الصحیحین کما آمن ما ینکن الذم
 و قال القبطی قوله ما تفتی علی من ان ینکن الذم من افرع اعظم من اجس من تمتع کذا قال و هو مع
 حسن و کما لا یخفی جده و انما اول ابن خوف بخوف استوار عادت باهلیت و رسوخ آن در تلوپ پس آنکه
 از استوار عادت منصبیت باهلیت و رسوخ آن در تلوپ است زیرا که اگر حضرات صحابه عارف از استوار عادت
 باهلیت می بودند می بانست که در مثال ارجاب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سارعت و جعل آن سارعت
 میگردند مالا کبر برفلاف سارعت و مبارکت تعقل و تثبط و تثاقل و تثابیل نمودند بلکه قول شریف انحضرت
 باره که گفته اند انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منصب فرمود و شکایت آن پیش ما رفته نمود تا که ما همیشه
 دعای دخول نادر حق این جامه و الا تبار نمود و از مبارک قرطبی و قسطلانی و عبد الحق که می آید ظاهر میشود که
 حضرات صحابه خود با متقا و این عادت باهلیت و رسم کفار که تمتع اقمهار در شهر حج بود تبار بودند و بسبب آن
 سارعت انحضرت چه چیدند ملا و بران خوف استوار رسم باهلیت ستم از ارتقاء حکم نسخ نیست کما

من التمتع
 باب التمتع
 فی کتاب التعمیر
 فی کتاب التعمیر

صاحب التمتع
 فی کتاب التعمیر
 فی کتاب التعمیر

علت سابقا بآنکه خوف استمرار رسم با اهل بیت بود استوار بر حکم نسخ است و در حقیقت عثمان و عمر باطل نسخ صحیح
 تا بعد از آنکه شرک و ارباب با اهل بیت نمودند پس ایشان بگونه استمرار رسم با اهل بیت را نسخ می دانستند
 و هرگاه مخالفان جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان در تخریب نسخ صحیح متحقق شد قطعا و محاسبان نادر خود اولی
 خود نداشتند شایسته مخاطب با هر کس که در نسخ صحیح تخریب یافتند و سوائی است پس نمی توان این عمل را
 خوف بر هر کسی که خواهد عمل سازد باطل و فاسی گردید و ظاهر شد که این علت معلوله ثانیه منافی تخریب نسخ
 صحیح نمی تواند شد و در ارض جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بر تقدیر تسلیم محمول بر غیر ظهور بطلان آنست و ادله
 جواز سکوت از رد باطل قبل از این گذشت و خود مخاطب سکوت هر از اثره احتجاج نزدیک معارضه او در هر بی محال
 کرده تخریب کرده و تا وولات برای آن آنگونه و کمال جسارت و خسارت عثمان آنست که ملاوه بر او ظاهر جرح حق
 بنیافت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و کمال بود خود از تسکین عمل تبیین اتباع اهل بیت علیه السلام که بر علیه
 جناب امیرالمؤمنین علیه السلام گفته نهایت فضیلت خود بمنقده نمود رسانیده و قلمی در زهرم گفته و قوله قال
 عثمان اعلیٰ عنی کلمة اغلظ لیهای اعلیٰ الله العلیٰ قال فی الاصل فی الاخری دعنا عنک فان فیها غلظا و حجاب
 بالنسبة الی مثالی ما لعل الله اعلم و حقیقت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام درین مخالفت عثمان و بطلان نبوی جناب
 از امامت عاتق و اگر عصمت و وجوب اتباع آنحضرت ثابت است و هم از اناناده خود ولی الله و پیغمبر است
 غلط را در استدلال آنحضرت شایسته و حق مدعی آنستند ظاهر بجهان حقیقت آنحضرت درین مخالفت با اهل
 از اخوات تحقیق شرح امامت سنی هم لا یخمس است و یعنی در عده القاری گفته قوله قال ما کنتم الی قال
 علی هو استیناف کان تا اذ یقول الخالفه فقال ما کنتم الی الخ و ما صلوات الله علیه و آله
 ان یقلد مجتهدا آخره لا سیما مع وجوه السنة ذکر ما یستفاد منه فی اشارة العالم ما عند من العلم و الحیاة
 و منظره کلام الاموی و غیرهم و تحقیقه ان قوی علی ذلك المقصد من صحیح المسلمین فی اهل بیت
 بالفعل صح القول لان علیا و فیه الله عنه امر و فعل ما نهاده عثمان و فیه ما کان علیه عثمان من العلم
 انه یلزم مخالفه و فیه ان القوی که یکنون فی یکدیگر من قوله برون ان فیر اشل منه لا یستحق و فیه
 ان طاعت امام تا یجب فی المعرفه فی ان عظیم المقصد الذی بوجوب علی هو مشرو عین الشیخة للجمیع
 الناس فان قلت بزی من یلزم قدر ان قال کانست شریکة لجمیع اصحاب علی علیه السلام خاصة فی صحیح مسلم قلت
 قالوا هذا قول صحابین مخالفه لکتاب السنة و لا یجوز قول من یخیر من انما انقلب فقیهه قال
 من تمتع المعرفه الی الخ و هذا ما جمیع المسلمون علی ابحاثهم فی جمیع الاقصار و انما اختلفوا فی فضل
 و ما السنة حدیث سابقه للثقة لنا خاصة اذ علی بد قال بل هم لا بد و حدیث جابر الکرکری

من با اهل بیت
 فی اتباع علی
 انصلح
 کتاب الخ

من با اهل بیت
 و لا یجوز
 کتاب الخ

اقرآبت می نماید و از آن بزرگوار که عرب ستم نژاد همارت و ملاکت و فصل و مرور و تطوب عوام سرخ می سازد و از
 هتک ناموس خود و ظهور کذب باکی ندارد و او حامی و قنای امامیست و دین باب نیز واضح البطلان است
 چه از جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم امامیست مختلفه فرسخ حج بزرگ منقول نیست آری یک بیت
 اختصاص حج از حضرت نقل می نمایند و مخاطب هم در باید وارد کرده و بطلان آن در باید می یابند
 و کسی اطلاع بر این روایت فصلی من تطبیقه لها بنیرة نقل نکرده و از لطافت طرفت آنست که این تمیته
 در سبب مطامن حراز جواب منع عزرا متعالج عاجز آمده و تاویل آن بفسخ حج هم که از تکلیف طلب و غیره
 سودمند ندیده که شناخت آن هم حسب کلمات امامیست و حسب بیب امام او متحقق است لهذا ماچار
 قول ملازم علی را که متضمن بطلان حج بر عجز است تحریم متعین است تحریف کرده بودی دیگر کشیده علامه علی
 طالب شراره و زینب حاج اگر امر در مطامن عمر گفته و نیز حکم الله فی التعتین یعنی تغییر کرد و حکم خدا در متعین یعنی
 متعین است و متعنه الحج این تمیته نقطه متعین است مصحف بلفظ نصیب نبوده از آنست که نفی قرار داده و بنا بر حج و زیارت
 گفته قال للنفی غیر حکم الله فی التعتین و الجلب ان التعتین لیس حکم الله بكون ما یما یما حکم الله
 مثل سقاط ما اوجبه الله و تحريم ما احله الله و المنع فی اللخر کان من باب التنبی من الذی یشوع
 نیده که جهنم است الحج اما آنچه گفته که عمره را در شهر حج از آن غیر مجزومی دانستند می گفتند که اذاعه الله و زیارت
 الذی در نسخ الحرف ملت العرة ان من التعتین کمال حجیست که حضرات صحابه هم نیز بر وی ارباب ثابت
 و کفر و اتباع صحابه کلمات و شرک سرگرم بودند که آنحضرات نیز عمره را در شهر حج با شری و دانستند و با هوش
 از جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم بان فصل عمره بر شهر حج سبب تیره و امر صحابه بان نقل خودشان
 از ارباب و زمین تقاد و فاسد و رایج سد نبلا بود و در قرطبی و زعم گفته قوله فن ارجل ان یجعلها عقره فلیفعل
 ظاهرة التعتین فذلک کان منہ الاخذ و منہ التنازل لکن بعد هذا ظهر منہ علیه السلام عزم
 علی الاخذ بفسخ الحج فی العقره لما غضبت و دخل علی عائشة فقالت له من غضبک علی غضبه الله ففعل
 او ما شغرت فی امره الناس بل ما فاهم تیر و دون عند هذا الاخذ ذلک کل من اوجم بالحج و لیکن
 سابق هدیای قالوا لخلنا و معنا و اطعنا و کان هذا التردد منہ لانهم ما كانوا یرون العقره جائزة
 فاشتر الحج و كانوا یقولون ان العقره فی اشهر الحج من غیر العقره فبین جلال ذلک لهم البقی صلوا الله
 علیہ سلم بقوله عند الاحرام بلفظ الاباحة ثم انما لادای اکثر الناس قتلهم بالحج معنی العقره
 اربع بالاعتل بالعقره عند قدم هم مکه تا دنیا لهم فلما ارى استقر هم علی ذلک من علمهم فی ذلک
 فاستألو نبتین بقله و یعلم علی ذلک الفعل ان الاحرام بالعقره فی اشهر الحج جائز المازین مبارک

و در مطامن
 من ابو یوسف
 من الفضل
 من رسول الله
 ص

ص
 در صحابه
 و فسخ الحج
 فی شهر حج
 من کتاب الحج

عبارت مراد ظاهر است حدیث صحیح است و قبول نسخ صحیح تر بود و در وجه تردید ایشان آن بود که ایشان عمرو را
 در شرح ما نیز نمی دانستند و میگفتند که عمرو در شرح از ابن عمر است و این مقام از جمله مقاماتی است که عامل
 یعنی امرت و بصیرت از آن حاصل باید نمود چه بلاشبکه حسب کلمات روایات صحیح و اخبار مستفیضه قطعا و قاطبا
 ثابت است که جناب ام المومنین علی علیه السلام قبل ازین سه بار عمره در شرح بجا آورده و صحاب هم آنرا
 بعمل آورده اند پس نگاه مقاد و مخالفت شقاق و شلال اخبار در حیات آن سرور بر تیره رسیده باشد که این
 آنکه سه بار عمل کرده در شرح از آن حضرت دیدند خود هم با تابع آن حضرت از آنجا آورده و باز حوازی آن بار شاد کرد
 آن حضرت ترمذیقات دریافتند و باین هر دو است از افتقاد عدم جواز عمره در شرح نیز برداشتنند بلکه تعلیل
 کفار با طاعت و ارباب شکر که از آنجا نیز نمودار استند و از اطاعت آن حضرت سرافقتند و از انقباض آن حضرت
 برداشتنند از ایشان سده و مخالفت آن حضرت بعد وفات آن حضرت چه مستبعد است و شیخ فیه الحق در شرح
 در شرح قول آن حضرت فرمید که من لم یسجد لله سجده منی فلیس علیه السلام گفته شرح این کلام بطریق علی علیه السلام
 است که آن حضرت علی علیه السلام بعد از وصول بکعبه منظره و ادای عمره امر کرد و صحاب که هر که سوز می نمود
 و با خود توانی که از آنرا ایم خیر فرج کند نیارده عمره کند و از احرام براید و نسخ صحیح بجهت آنکه بعد از آن در ایام
 حج احرام بر بندد و حج بگذارد و هر که سوز می نموده عمره کند و بر احرام خود با نذاج بگذارد و بعد از آن از احرام
 براید این معنی بر وجه بر صحاب کران آمد یکی بحیث آنکه از احرام برانید رسول خدا صلی الله علیه و سلم محرم باشد
 و ترک تسبیح او کنند و دم آنکه گفتند در میان ما و عرفه و خجوز نماند و پس چه مناسب که از احرام برانیم
 و پیشین زمان برویم هنوز نماند که ما منی بکعبه باشد و بعد از آنیم و حج کنیم سوم آنکه در طاعت عمره در
 حج از اشع شناع بود پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم در غضب آمده فرمودند که هر که حکم الهی چنین است
 اگر من پیش ازین می بودستم که بر آنم از احرام بر شاشاق خوابم آمد من نیز سوز می نیگورم و از احرام
 می برادم و نسخ صحیح بجهت آنکه هر که سوز می نیگورم و من نیز سوز می نیگورم و از احرام
 از جمله اسباب گران آمدن نسخ صحیح بر صحابین معنی هم بود که در طاعت عمره در شرح از اشع شناع بود پس
 معلوم شد که صحاب این وقت از افتقاد جابلیت و ذنب کفار دست برداشته بودند و قسطنطینی در شرح
 حدیث عائشه گفته فرج صلی الله علیه و سلم من قبیلة التي ضربت له الی احباب فقال لهم من کون
 هدی فاحیان یجعلها ای حجة عمره فلیفعل ای العمره من کان معه هدی فلیفعل ای
 یجعلها عمره فخذل الفعل المحرم یسلم قالت تدم رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یحرم من معین
 من فی الحج فان خمس فذخل لی و هو غضبان فقلت من ذنبک فذنبک انما قال او اشع

باب حج اولی
 من کتاب الحج

باب قول الله
 انما اشهر شعابکم
 من کتاب البیاساک ۱۳

ان قامت الناس بامرنا فلهم بقره و في حديث جابر عند البخاري فقال اهل حطوا من اهل مكة
 واجعلوا التي قدمتم بها متعة فقالوا كيف جعلها متعة وقد سمينا الحج فقال اهل مكة انما
 نكحوا في سقت الصلوات فعلت مثل الذي من تكروا لكن لا يحل في حرم حتى يبلغ الحج عمله ففعلوا
 قال النووي هذا صحيح فان عليه السلام امرهم بفسخ الحج الى العرة امر عزيمة وتعمت بجانه فقله
 من كبره من معصدي تاجبان يجعلها عمره فليفعل قال العلماء ختمهم اولا بين الفسخ وعدمه
 ملاطفة وايضا سالم بالعمرة في شهر الحج لانهم كانوا يرون انها من اجزائ الفسخ ثم حتم عليهم بذلك
 الفسخ واهل حرم عزيمة والزمهم اياها وكذا ترددهم في قبوله ذلك ثم قبوله وفعلا الا انه كان
 معه هدى اذ من بارت هم طاهرست كما جاز به وراى شيخنا حج اذا فرغ من يومى توتهند وبان سبب ختمت براس
 ويا سمنه ملاطفة شان حكم تخيري وفسخ وعدمه ان فرود وبيد انان فسح حج رابران حتم ولازم است
 واهل حرميت فرود والزام شان فسح فرود اما آنچه گفته گفتمه گن ان فسح مخصوص بهان زمان بود وگرازا
 بائرنست كه فسح كند غير فدر پس اگر فرض است كه فسح حج مخصوص بود زمان خباب است اما
 صلى الله عليه وآله وسلم وبعده ان حضرت اين فسح براي اصحاب هم جائز نيست پس نيمي روایت ابو
 دلالت نيكنه زير كه دلول روایت سلم كه درين مقام نقل كرده اختصاص متعة الحج باصحاب است وروایت
 نسائي هم اختصاص فسح حج دلالت بر اختصاص آن باصحاب ارد واز اختصاص آن باصحاب اختصاص زمان
 نبوي لازم ني آيد پس بنا برين روایت نيز طعن از كرك اصحاب نيز اصحاب همه را از فسح حج منع كرده
 ساطق نمن تواننده اما آنچه گفته و اين تخصيص بر روایت ابو ذر و ديگر صحابا ثابت است پس بدانكه
 درين باب عديش مرفوع سواي حديث عارث بن جلال از پدرش نقل كرده اند واطلان آن در ابجد
 ايش روايت كند انفي وخص احوال بعض صحابه بلا استناد آن بارشاد خباب است اما صلى الله عليه وآله
 وسلم كرايت هم باث قابل استناد نيست اما آنچه گفته اخرج مسلم عن ابى ذر انه قال كانت المتعة في
 اصحاب محمد وفسح مخصوصت با كذا در از متعة الحج حج تمتع است و بنا برين معنى اين روایت
 اختصاص حج تمتع باصحاب خباب است اما صلى الله عليه وآله وسلم باشد و اختصاص حج تمتع باصحاب
 باطل من ناسد و كذب محض و در وضع بي فروع است و بالغرض اگر معنى المتعة في الحج فسح حج باشد پس حج
 ابراهيم حج تمتع است و ابراهيم حج تمتع است و ابراهيم حج تمتع است و ابراهيم حج تمتع است
 فسح حج ابراهيم قبول نباشد مسلم و صحيح خود گفته حد ثنا قتيبة ثنا جابر بن بيان عن عبد الرحمن بن
 ابي شعيبه قال ايت ابراهيم النخعي و ابراهيم الشيباني فقلت اني انا اجمع العروة والحج العام فقال

صحيح
 ابراهيم النخعي
 بن جابر الحج

قال ابراهيم التميمي لکن ایضا لم یکن بدلك قال قتيبة ثنا جريد بن بيان عن ابراهيم التيمي عن ابيه
انه من بابي ذر الريد فذكر له ذلك فقال انما كانت خاصة ونكره والله لو لم يكن ابا جريد لكانت
اروكره ما ندر بطلان ان كتابي سنت ثابت فرسوده موجب مخاطب اهلا المعالي بوان بهم نرسا نيزه تجسد
كالمجوست بزان فدرسته وبنجالت اساطير محققين خود باكي در كشته انفا و نستی مینی در مده الفاری گفته
فان قلت ترى عن ابي ذر انه قال كانت متعة الحج لا تصاب محظا عليه خاصة في جميع مسلم قلت قالوا
هذا قول حجابي مخالف للكتاب المستدل بالجماع وقول من هو خير منه اما الكتاب فقول تعالی فن
تتمتع بالقرع الى الحج وهذا عام في جميع انسلون على اباة التمتع في جميع الاعصار طالما اختلفوا في فضل
طما السنة فحدثت سرقة المنعة لنا خاصة واهي للابد قال بل هي للابد وحديث جابر
المذكور في صحيح مسلم في صفة الحج نحو هذا وورثتم على ابن عمر سحرت واطحوا اباري عن ابي ذر
انه قال كان فسخ الحج من رسول الله لنا خاصة ومن طريق ابي الاسود عن ابي ذر ايضا من حج
ثم ذمها عمر لم يكن ذلك الا للركب الذين كانوا مع رسول الله ومن طريق موسى بن عبيدة
عن ابي ذر قال لم يكن لاحد بعدنا ان يجعل محبة عمر انما كانت رخصة لنا اصحاب محمد قلنا
ان لم يكن قول ابي ذر ان متعة الحج خاصة لهم مجرد فليس قوله ان فسخ الحج خاص له محبة
لا سيما ذلك الاسناد عن صحيح لا ندره ايتا ابراهيم التيمي عن ابيه وهذه الاسانيد عندها
لانها من المرفوع وسليمان بن سليم هما جرحان وعن موسى بن عبيدة الترمذي وهو ضعيف
فكيف قد خالفه ابن عباس اذ هو مني فلهي يا ذلك خاصة وحقا الحق زعمي ان من فسخ فسخ
واحبوا بابي نيامن طريق البرز اشنا عن الخطاب الحبش ثانيا الفاريا به ثنا ابا بن ابي جازم
حدثني ابي بكر بن ابي حفص عن ابي ذر عن عمر بن الخطاب قال يا ايها الناس ان رسول الله
احل لنا المنعة ثم حرمها علينا ومن طريق ابي ذر كانت المنعة في الحج رخصة لنا اصحاب محمد
صلى الله عليه وسلم وهذا ما خالفه المنفقون والمالكيون طالما فقيون لانهم متفقون
على اباة متعة الحج ما حدثت عننا ما هو في متعة النساء بلاد شك لا ندره صرح عند الرجوع الى
القول بها في الحج وعلامه ابن القيم ورواه اوزار محمد بن نسخ امام ابي ذر روايات عديدة والبرهات
فسخ فسخ كرهه اوزار ابا بن ابي ذر مايتهم به باشد وليد ازان در رة و هو من تسك و ثبت بان مبا لفة با
فرسوده و سخاف معقول قول خود بوجه شستی ظاهر ساخته و ظاهر مخاطب خواجرا اشراف الله على
بران دست فزاده و در نه الكفار با ذكر كرهه هبل بن روايات را بافتخار و مبا ائت پشيس ميكره و حسب

بار التمتع
ولا قران
ولا اذوا
من كتاب الله

من فضول
صديقه

وابتنا سواب خود از زره و ابطال تسك بان اغراض می نمودند این القیم و زرا و الملو و محبت نسخ حج گفته
 فصل الفتنه الثالثه دعوی اختصاص ذلك بالصحابه و اجمالی بوجود احدی ها ما رواه عبد الله
 بن الزبير بن الحسین ثنا سفیان بن عیینة عن سعید بن المسیب عن ابنه قال کان فسخ الحج من رسول الله
 صلواته علیه وسلم لنا خاصة و قال و حج ثنا موسى بن عبيدة ثنا يعقوب بن زيد عن ابی ذر
 قال لم يكن لاحد بعد ان يجعل حجته في عمرتها انها كانت رخصة لنا اصحاب محمد صلواته عليه وسلم
 و قال البراء بن عازب بن موسى حد ثنا سلمان بن الفضل حد ثنا عبد بن سحاق عن عبد الرحمن
 الاودي عن يزيد بن شريك قلنا لاجه ذر كيف تمتع رسول الله صلواته عليه وسلم و انتم
 معه قال و ما انتم و انما اذا كان في شيء من جنس لنا فيه يفتى لمتعة و قال البراء حد ثنا ابو صف بن
 موسى عبيد الله بن موسى ثنا اسرائيل عن ابراهيم بن المهاجر عن ابی بكر التيمي عن ابی عبد الرحمن بن بريد
 قال قال ابو ذر فسخ الحج و المتعة رخصة اعطاناها رسول الله صلواته عليه وسلم و قال ابو ذر
 ثنا هناد بن الحر عن ابن ابی زائدة انا محمد بن سحاق عن عبد الرحمن بن اسود عن سليمان
 بن اسلم بن الاسود ان ابا ذر كان يقول من حج ثم فضها عمره لم يكن فداك الا كلركب الذين كانوا مع
 رسول الله صلواته عليه وسلم و في صحيح مسلم عن ابی ذر قال كانت المتعة في الحج لاصحاب محمد
 خاصة و في لفظ كانت لنا رخصة يفتى لمتعة في الحج في لفظ اخر لا تفتح لمتعة ان لنا خاصة
 يفتى متعة النساء و متعة الحج و في لفظ اخر انما كانت لنا خاصة و في صحيح مسلم في سنن النسائي
 باسناد صحيح عن ابراهيم التيمي عن ابی ذر عن النبي عن ابی ذر عن النبي عن ابی ذر انما كانت
 رخصة لنا اصحاب محمد صلواته عليه وسلم و في سنن ابی داود و النسائي من حديث بلول
 بن الحرث قال قلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني اريد فسخ الحج في العمر انما خاصة للناس عامة
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتى لنا خاصة و رواه الامام احمد و في سنن ابی داود باسناد
 صحيح عن ابراهيم التيمي عن ابی ذر قال سئل عثمان عن متعة الحج فقال كانت لنا ليست لكم هذا
 مجموع ما استدلوا به على التخصيص بالصحابه قال المجوزون في الفسخ و الموجبون للاجابة لكم
 في شيء من ذلك فان هذه الامار بين باطل لا يصح عن نسب اليه البته و بين صحيح عن قائل
 غير معصوم لا يعارض به فهو المعصوم لما الاول فان الموضع ليس عن يقين و رواية غيره فذلك
 عزازي يقدم على التصحيح غير المروعية قال احمد بن حنبل و قد دعوى من بعد بيته و من
 المسبق الا انه و في قد روى ابو ذر عن النبي صلواته عليه وسلم لا من فسخ الحج الى الموت و فانية

و غاية ما ينقل عنه ان ذلك مختص بالصحاب و قد قال ابن عباس ابو موسى الاشعري ان ذلك عام لا يمتنع في ابي ذر معارض ابيهما و سلمت لنصو الصحبة الصريح ثم من المعلوم ان دعوى الاختصاص باطلاه نظر النبي صلى الله عليه وسلم ان تلك العمرة التي وقع السؤال عنها كانت عمرة فسخ لا بلك لا بد لا تختص بعين دون قرن و هذا مع سند من الروى عن ابي ذر اني اولى ان يؤخذ به منه لوجه عنده وايضا فاذا راينا اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فعله او امره فقال بعضهم هو منسوخ او خاص قال بعضهم هو باق الابد فنقول من ادعى نسخا او اختصاصه مخالف للاصل فلا يقبل الا ببيان و اقل ما في الباب معارضة بقول من ادعى بقاءه و عمومه و الحجية تفصل بين المتنازعين و الواجب الرد عند التنازع الى الله و رسوله فاذا قال ابو ذر عثمان ان الفسخ منسوخ او خاص قال ابو موسى و عبد الله بن عباس انه باق و حكمه عام فعلى من ادعى النسخ و الاختصاص الدليل و ما كذبته المرفوع حديث بلال بن الحرث فحديث لا يثبت ولا يعارض بمثله تلك الاساطين الثابتة قال عبد الله بن احمد كان ابي يري للهل بالبحر ان يفسخ حجه اذا طاف بالبيت بين الصفا والمروة قال في المنعة هو خير الاميرين من رسول الله صلى الله عليه وسلم و قال صلى الله عليه وسلم اجعلوا حجة عمره قال عبد الله فقلت لا بد فحديث بلال بن الحرث في فسخ الحج يعنى قوله لنا خاصة قال لا اقول به لا يعرف هذا الرجل هذا حديث ليس سناده بالعرف ليس حديث بلال بن الحرث عندى ثبتت هذا القطة قلت فيما يدل على صحة قول الامام احمد ان هذا الحديث لا يصح ان النبي صلى الله عليه وسلم اخبر عن تلك المنعة التي امرهم ان يفسخوا جميع اليها انها لا بد الا فكيف يثبت عنه بعد هذا انها لم خاصة هذا من محل الحال و كيف يأمرهم بالفسخ و يقول دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة ثم ثبتت عن ذلك مختص بالصحاب دون من بعدهم فتشبهوا بالله ان حديث بلال بن الحرث هذا لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو غلط عليه و كيف تقدم و اية بلال بن الحرث على ايات الثقات لا تباين حملة العلم الذين رووا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خلاف و اية ثم كيف يكون هذا تابعا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابن عباس يفقه بما قاله و يناظر عليه طول عمره يشهد من الناحية العام و اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم متوافرون و لا يقول له رجل واحد منهم هذا كان مختصا بالبين من ناحيته حتى يظهر بعد موت الصحابة ان ابا ذر كان

يرى ويرى لخصاص ذلك بهم ما قول عثمان رضي الله عنه في متعة الحج انها كانت لم ليست لغير
 تحمله حكوه قول النبي صلى الله عليه وسلم ان المردى من ابي ذر وعثمان يحتمل ثلثة اموال واحد ما اخصا
 جواز ذلك بالتحاق به وهو الذي فهم من حرم الفسخ والتكافي اخصاص من جوبه بالصعابة وهو الذي
 كان يراه شيخنا ائمة الله وهو ويقول انهم كانوا يقرضون عليهم الفسخ لا من رسول الله صلى
 عليه وسلم لم يبرحه عليه وغضبه عند ما توقعوا في المبادرة الى مثاله واما الجواز ^{سحاب} الا
 فلا من الى يوم القيامة لكن ابي ذلك الجواز بن عباس وجعل الوجوب للامته الى يوم القيامة
 وان فرضا على كل مفرد وتاوان لم يسبق اليه ان يجعل ولا بد بل قد جعل وان لم يشأوا اناسا
 قوله اصيل بنى الى قول شيخنا الاحتمال الثالث انه ليس لاحد بعد الصعابة ان يبندى بجبا
 قانرا وان مفرد ابلدهوى يحتاج معه الى الفسخ لكن فرض عليه ان يفعل ما امر به النبي
 صلى الله عليه وسلم احكامه في اخر الامر من التمتع لمن لم يسبق اليه والقران لمن ساق كما صح
 عند ذلك اما ان يخرج مفرد ثم يفسخه عند الطوف الى العمرة المفردة ويجعله متعة فليس
 له ذلك بل هذا انما كان للصعابة فانهم ابندوا الاحرام بالحج المفرد قبل النبي صلى الله عليه
 بالتمتع والفسخ اليه فلما استقر امره بالتمتع والفسخ اليه لم يكن لاحد ان يخالفه ويغيره ^{يفسخ}
 واذا تأملت هذين الاحتمالين احري ايهما اما محتمل الاحتمال الاول او متساويين له فيسقط
 معارضه الاحاديث الثابتة الصريحة بجملة وبالله التوفيق ولما ساءوا في مسأله في جميعه عن ابي ذر
 ان المتعة للحج كانت لهم خاصة فهذا ان يريد بما مل المنعة هذا لا يقول به احد من المسلمين ^{المسلمين}
 متفقون على جوازها الى يوم القيامة وان لم يريد متعة الفسخ احتمل الوجوه الثلاثة المتقدمة
 قال لا ثم فذكر لنا احمد بن حنبل ان عبد الرحمن بن مهزيك حدث عن سفيان بن اعين عن
 ابراهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر في متعة الحج كانت رجل بزازته ما شاء في لقطه يريد عن قال
 عبد الله بن عمر بن سالمه عنها قال لربان ابا العشى عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخوان
 يتبعوا ابي وقال ابن عباس ان كان يبا وضه فيها ابوبكر وعمر وشك ان تقول عليك جوارده
 من التمساق قول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وتقولون قال ابو بكر وعمر هذا جوارب لعلمه
 اجواب من يقول عثمان وابو ذر والموير رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك قال ابن عباس
 وعبد الله بن عمر وابو بكر وعمر لم ير رسول الله صلى الله عليه وسلم راوا ولم يكن احد من الصحابة
 ولا احد من التابعين يرى بهذا الجواب فخرج نصوص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم

وهم لا فرق املوا بآفة وهو له ما انتقله من ان يقدر ما على قول العاصم راى غير المصوم وشه
 قد ثبت النص من المصوم بانها باقية الى يوم القيامة وقد قال ببقائها على بن ابي طالب
 سعد بن ابى وقاص ابن عمر بن عباس ابو موسى سعيد بن المسيب جمهور كانت لنا نسخة
 فقال الحد بن حبل رحم الله ابا ذر في كتاب الله عز وجل فن تمتع بالعرع الى الحج قال الملقون
 من الفسخ قول ابى ذر عثمان ان ذلك منسوخ او خاص بالصحة لا يقال مثله بالرأى فع
 فانه زيادة على خفيته على من ادعى بقاءه وعمومه فانه مستحب للحال بالنص بقاءه وهو
 فهو بمنزلة صاحب اليد في العين المدعاة ومدعى في حق اختصاصه بمنزلة صاحب البيت الذي
 يقدم على صاحب اليد قال المجنون للفسخ هذا قول فاسد لا شك فيه بل هذا لا شك
 فيه من صح بانى راى من هو اعظم من عثمان وابى ذر سمران بن الصبيح ففصح الصبيح في اللفظ اللغوي
 تمتع مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزل القرآن قال رجل برأيه ما شاء لفظ مسلم بن
 اية الملتقى في كتاب الله تعالى يوفى متعة الحج وان مر به رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لم تنزل اية
 تنسخ متعة الحج ولم ينه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حوائج قال رجل وهو من التابعين
 ويدل على ان ذلك اى محض لا ينسب الى انه من نوع الى النبي صلى الله عليه وسلم ان عمر بن الخطاب
 روى عنه لما نهي عنهما قال لما ابو موسى الاشعري يا امير المؤمنين ما حدثت في شأن النساء
 فقال ان ناخذ بكتابنا فان الله تعالى يقول وان الحج والعمرة لله فان ناخذ بسنة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يحل حتى يفر هذا اتفاق من ابى موسى وعمر
 على ان تمتع الفسخ الى المتعة ولا حرام بها ابتداء ما هو لرى من امر احد في التمسك ليس من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وان استدل له باستدلال ابو موسى كان يقول لنا من الفسخ في
 ذلك في ابى بكر كلوا وصدرا بن خلف فتم حجة فامرض عمر بن زيد عن ذلك ان تقابلنا على احد
 عمر بن الخطاب فصح عند الرجوع عنه اما اشبه كقصة وخرج النهاسي عن عمار بن بلال قال قلت يا رسول
 الله الحج لنا فامتهام لنا من مائة فقال بل لنا فامتهام من ثمانين وثمانين واول الكرم
 حبيب است كمن خلف ابى بن هرة فتمت وكبره وتخر وتجر فافترش وتفاوه على وسكبا برشل كتاب صحيح
 فسأى اطلاع حاصل كروه بحض تقليد وسد يد كالمبلى من يد كرفار شده حقيقت اين روايت ذرا في ذكر انرا
 بسبب مزيت سابل وفعال منسوب بحارث بن بلال ساخته واطه برشس لا از بيان انما فامتهام بتفويض خود
 على وجه الكمال روبروى علماى اهل حديث وتفاوه بلال پرده فتمه نمر الله كالمبلى در سماع كقصة واما نسخة الحج فانه

صحة
 الطعن
 من المصنف
 من المصنف
 من المصنف

فمنه من السنة التي فسخ الحج الى العمرة وذلك لانهم قالوا ان فسخ الحج الى العمرة
 كان مختصا بالعامة في تلك السنة فقط وانما المراد بذلك ليحا فواما كان عليه اهل الجاهلية من فسخ
 العمرة فاشهر الحج كما اخرج مسلم بن ابي نورة قال كانت المتعة بالحج لا هجاء محمد خاصة وانما فسخ الحج
 عن حادث بن بلول قال قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة
 پس هي نبی که کابلی این روایت را منسوب بکارت بن بلال نموده و در وسط پدرش از میان اندخته تا بل قول
 قلت يا رسول الله نحو عمارت بن بلال را ساخته و بعد هم او را که از زمان نبوی را هم قهنتای نساخته و نما خطبانه
 نقل کابلی را بر سر این بین نما را حقیقت امر خبر بر زبانه درین خط فسخ و تحریف فسخ گرفتار شده و در جواب
 بصحیح نسائی و دیگر کتب حدیث خود آورده و باین که خبری و بی تمیزی بر عوی محدثیت و تحقیق می خردند
 و در شمال عالم می گویند و سنا الله بانی می هم تلاوه تعلیه کابلی در کردن انداخته در ثبوت خود را با خاک سیاه
 بر ابر ساخته و سیف سلول بگوید و این فسخ حج بعه در سال حج الوداع صحابه را فسخن همان سال
 جائز شده بود و جهت آنکه اهل با ایت عمر را در حج حرام میدانستند پس رسول الله علیه و سلم چون بگردد و صحابه
 احرام حج بسته آمدند حکم کرد و فسخ حج در میان عمر و مخالفه الجاهلیه ردی مسلم عن ابي نورة قال كانت المتعة
 بالحج لا هجاء محمد صلوات الله عليهم اجمعين خاصة اخرج النسائي عن حادث بن بلول قال قلت يا رسول الله فسخ
 الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة انتهى بالجمله از هر جهت اصل صحیح نسائی و نیزین ظاهر است
 که این خبر دران از عمارت بن بلول از پدرش منقول است و قائل مقوله قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة
 بلول است قال النسائي في صحيحه اخبرنا اسحاق بن ابراهيم قال اخبرنا عبد العزيز بن وهب انه راى من عن
 ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن الحارث بن بلول عن ابيه قال قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة
 ام للناس عامة قال بل لنا خاصة فاعلم ان جوابه بسنن ابوداود و سنن ابن ماجه و آورده و در می یافت که
 سنن ابن ماجه روایت پیوسته و قائل مقوله قلت کیست لکن هر گاه جهت اصل صحیح نسائی ذکر شخص دیگر
 که سنن ابوداود و سنن ابن ماجه و جامع الاسول و غیر آن که از ان بطلان این توهم یعنی قائل قلت ما ش
 بن بلول است پر واضح است چه اسافت و بیان نامزین را در محنت و تعب تقدیس می اندخت و بعد ازین
 بگفته شکایت عدم ملاحظه افادات شرح حدیث خود مثل نبوی و سطلانی که او شان هم این روایت را
 از نسائی می نهجی نقل میکنند که در تحریف خیف کابلی می نماید توان نمود و این ماجه در سنن خود گفته شد
 این صحیح حدیثنا العین بن زین بن عمال اعمرو و در می من ربيعة بن ابي عبد الرحمن من الحديث بن
 بلول بن الحارث بن ابيه قال قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة

ص ۱۲۵
 فصل في فسخ الحج
 من كتابه

ص
 الباقية فسخ الحج
 هو تمام فسخ الحج
 ليق العرف
 من كتابه

ص
 بلول بن الحارث بن ابيه قال قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة

اور آقا سیدی بزرگانی عت بزبان جان چست بسته بیات صحت قول امام احمد بن حنبل و مردم صحت این
 لقب علی بن ابی طالب کما یغنی خسته خرابه و ز اولها و بعد عبارت سابقه گفته و مابعد علی صحت قول امام احمد
 ان هذا الحديث لا يصح ان النبي صلى الله عليه وسلم اخبر عن تلك المنفعة التي امر بها النبي صلى الله عليه وسلم
 اليها انها لا بد الا بد فكيف يشبث عنه بعد هذا انها خاصة هذا من اجل المحال وكيف يامر
 بالفضح ويقول دخلت العرق في الحج الى يوم القيمة ثم ثبت عنه ان ذلك يختص بالصالحين
 من صدمه فخر شمس بافتان حديث بادل بن الحرث هذا لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهو غلط عليه وكيف يقدم بن ابي بادل بن الحرث على روایات الثقات لا بیات جمله العالم الذ
 من حاد من رسول الله صلى الله عليه وسلم خلاف واینه ازین عبارت و جمع است که این قیم در پیاید و در حدیث
 و تفسیر امام محمد و سید سابقه و تمام شده بر نموده که بر صحت قول او و ردح و جرح این حدیث و عدم صحت این روایت
 باشد و اسرار و بنابر سابقه علی الله علیه و آله و سلم استدلال کرده که از حضرت اخبار نمودن شتر الحج کما فی
 حج بیوی آن نموده برای ابدان فرموده و هرگاه نسخ حج برای ابدان باشد چگونه ثابت شود از حضرت بعد از
 ارشاد و که این شتر مناس با صاحب بود این معنی اصل محال و کذب صریح است تعال است و نیز از حضرت بعد از
 بیفسخ حج فرموده که غسل شتر و در حج تار و زیارت پس بعد از آن تاکید و تأکید چگونه تخصیص و تفسیر است
 جو از دار و بی بی که این قیم بزید سابقه و افراق و ابطال و کذب تو این بدین کذب قویترین شهادت
 بخدای خود ابطال بر عدم صحت حدیث بلال از جناب رسول تعال و او در صریح فرموده با که آن غلط است
 و نیز فرموده که چگونه تقدم کرده شود روایت بلال بن الحرث بر روایات ثقات اثبات معلوم که روایت کردن
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلاف روایت او چه با هم اگر نیز این لایم بعد عبارت سابقه گفته تم
 کیف بگویند اینها ثابت است من رسول الله صلى الله عليه وسلم طین عباس یفقی با فی الفقه و یا فخر علیه
 طویل و حج بشهد من الخاضع العاصی رسول الله صلى الله عليه وسلم متوافرن و لا یقول له
 حبل واحد منهم هذا کان مختصا بنا لیس لغيرنا یظهر بعد صحت التمسایه ان با در بیان بودی و
 بودی اختصاص فلک بهم ازین عبارت ظاهر است که این عباس فتوی بیفسخ حج میداد و بخلاف تخصیص آن
 حکم می نمده و سابقه بران و رسول و خود پیشه نام و نام می نمود و هم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 متوافر بود و سابقین نصوص و ارشادات از حضرت تمکات و هیچکسی از ایشان این عباس گفت که نسخ
 حج مختص با بود و برای غیر با نیز نیست در روایت اختصاص نسخ حج بصحاب بعد موت صحاب نظر شده چه بسا
 اگر در بیان بلال که در و سابقه محابیت هم نیست تو تفسیر ثبات ملازمه بی که با قرآن کلامی در موقع

ص

مواقع و تفریح و خطب در باب امامت اللهم اهل حدیث است عمارت بن بلال را در کتابی بنوعی گفته و درین
 موردین و نخل ساخته و قریح احمد بن جبل و درین و آتش نقل کرده و در میزان الامتدال گفته الحدیث بن بلال
 بن الحدیث من ابیه فی منیخ الحج لهم تخاصمة و لا عند سید علی الرای و حدیث عند الحدیث بنی قال
 بن حنبل لا اقول به و لیس استدل بالعرف **ششم** که علامه ابن جریر مستدرک فضائل عماد او نیز
 عقول انسانی است و بنوی از ان در سابق شنیدی نیز قریح امام احمد بن جبل درین روایت نقل فرموده
 یا و صف شافیت حمایت نذهب امام خود نتوانست قتل سکوت بر لب زده ابن جریر مستطانی در تهذیب
 و تهذیب گفته الحدیث بن بلال بن الحدیث المنیخ المنیخ من ابیه و عند من بیعت بن ابی
 عبد الرحمن اخرجهما احدیاً کما حدیث فی منیخ الحج قلت قال الامام احمد لیس استدل بالعرف
 مستحب تا ذکر نقل فرموده ابن جریر مستطانی قریح امام احمد بن جبل درین حدیث و سکوت شان بران بسبب
 صریحست بر او که این قریح ابن جریر است و درست است و مجمل حرفت بن وراق تمارند بچند و جزای
 انکه از سنییه قدیبا و حدیثا با دعای سکوت صحاب و جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر بعضی قتل و احکام قتل
 و ترک نیکو بران استدل بر حجت آن کرده اند پس در نیتام نیز ترک نیکو بهی و مستطانی برین حکم دلیل است
 آن باشد از ان جمله انکه خطب بر باب چهارم بسکوت علامه شوتری بران مع نقل آخرش واقع شده که
 آن واقع استنباه و سوس پس بر گاه سکوت در روایت مخالف نذهب حجت باشد سکوت ذی
 و مستطانی بر کلام امام حکم نذهب نیشانت بالاولی مفید حجیت باشد از ان جمله انکه ذی بر میزان برتر
 حدیث بن عبد الله بن البرقی بعد نقل حدیثی گفته قال تعجب الامم قللة و مع ان ناصر کیف منی هذا
 و سکنت من تو حیدنه فان الله ابن عیارت و لالت صریح دارد بر آنکه نقل امر باطل و سکوت از روایت نهایت
 شنیع و مصیبت عظیمه است که ذی بهی سبب آن کلمه تا نقد بر زبان آورده پس اگر قریح امام احمد بن جبل
 روایت باطل باشد بهی و مستطانی بسبب سکوت بران مطعون باشد از ان جمله انکه سابقا و اوستی که ابن القیم
 در زاد المعاد حدیث مخالفت جناب امیر المؤمنین علیه السلام عثمان را در منیخ الحج گفته اند حضرت امیر المؤمنین
 رسول الله صلی الله علیه و سلم تنهی منه و گفتن عثمان و منافعک لیس این معنی کرده اند که عثمان بر نوبت جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام نموده بر آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم این را بفعل آورده و عثمان اتفاق
 کرده بر آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم این را بفعل آورده و عثمان اتفاق کرده بر آنکه جمع بین الحج
 و امره متع است و ظاهر است استدل ازین حدیث بر سوا نقت و اتفاق عثمان بر بعض سکوت و عدم
 بگردست هم قسم انکه علامه ابن مزم نیز که تبعیج خطب از عثمانی است و ذی بهی را طراد ثناء او

س

ص

اباهم مبلغ نموده كما سمعت سابقا رواين روايت نموده و گفته كه مارش ثوبان بلال مجهول است و خلاف
 ان الباقين ثابت شده قال ابن حزم في المحلى لا يجوز ان يقال في سنة ثابتة انه معمول عليك ان اختصاصه
 بكذا انما يصح بقول دون قول لا ينص حرازا و سنة صححة لان اول التوثيق صلى الله عليه وسلم
 على عموم الافرنج الطاعة لها والعمل بها فان قيل هذا لا يقال بالراى فلنا نوجب على هذا
 متى وجد احد من الصحابة يقول في رواية انما خصوصية او منسوخة ان يقال بقوله او قرينك
 قولهم في السنة انها خاصة فقد خالفوا ذلك طاحجوا من طريق سبعة الراى عن الحرث بن
 ابدول عن ابيه قلت يا رسول الله افسخ الحج فلنا اولين وجدنا قال لكان خاصة الحديث والحرث
 بن بلال مجهول و امر جريح احد هذا الخبر في صحيح الحديث و قد صح خلافه بيقين كما اوردنا
 من طريق جابر بن عبد الله بن سرقبة بن مالك قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اذ امرهم بفسخ
 في عمرق يا رسول الله العامنا هذا لا يبد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل لا بد الا بد من
 طريق الجاهل احد ثنا ابو النعمان هو محمد بن الفضل عادم حدثنا حماد بن زيد عن عبد الملك
 بن جريح عن عطاء بن جابر بن عبد الله و عن طاؤس عن ابن عباس قال جميعا قدم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم صبح رابعة من نوى الحجة يأتون بالحج خالصا لا يخلطه شئ فلما اتممت
 امرنا فجلناها عرقا و انجل الى ذنابنا ففشت في ذلك لثقاله فلما بلغ ذلك النبي صلى الله
 عليه وسلم فقال بلفظ ان قوما يقولون كذا وكذا والله اني لا ابر و اتقى الله منهم و اتوا في
 من امرى ما استدرت ما اهديت و لو ان معنى الحديث لاطلقت فقام سر قرة بن مالك بن
 جشم فقال يا رسول الله ^{تخطت} اولاد بلال الملابد و هكذا راها جاهد عن ابن عباس
 و محمد بن علي بن الحسين عن جابر بن نطل التخصيص و النسخ و ان ذلك ابد و الله ان من سمع هذا
 الخبر يشهد عارض امر رسول الله بكلام احد و لو ان كلام اتقى المؤمنين عاقبة و خصصة
 و اوبى ما الهالك فكيف يا كذا و بات كسبح الغنكبوت الذي هو ابر من البيوت
 و ابر واحد ان يقتصر بقوله عليه السلام دخلت العمرق في الحج الى يوم القيمة على ان ابر جواز
 في شهر الحج و ما بينه جابر و ابن عباس من اشكاله عليه السلام ان يكون الفسخ خاصة لهم او
 لعامهم دون ذلك من نجل ذلك فقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم جهارا
 و و تحم على ابن حزم سلوة ان يقال في سنة ثابتة انها خاصة بفق دون قول
 الا ينص لان اول التوثيق صلى الله عليه وسلم على عموم الافرنج الطاعة لها والعمل بها فان قيل

له هي نا

صل
 الكيفية و
 الحج ان من كذا

قیل هذا لا يقال بالرای قلنا یجب علی هذا منی بعد احد من الصحابة یقول فی ایامنا خصوصاً
 او منسوخة ان یقال بقوله او أقرب ذلك قولهم فی المتعة انها خاصة وقد خالفوا ذلك
 اخصوا بما روی سبعة الراى عن الحرث بن بلبل عن ابنه قلت یا رسول الله افزع الحج لنا خاصة
 اهلن بعدنا قال لا خاصة والحرث بن بلبل مجهول ولم یخرج احد هذا الخبر فی صحیح الحدیث
 وقد صح خلافه بیقین كما اخرجنا من طریق جابر بن سراقه بن مالك قال رسول الله اذا
 امرت بفتح الحج عنی یا رسول الله لعلنا هذا لم لا ید فقال رسول الله یدلک لا بد لا
 وروی **خ** عن جابر بن عباس قال اجتمعوا قدم رسول الله صبح رابعة من ذی الحجة یهلون بالبحر
 خالصاً لا یخلطه شیء ظلموا وناموا من فاجعلناها منی تو ان یخل الی ذاننا فقتت فی ذلك
 القالة تبلغ ذلك التبعی صلی الله علیه و سلم فقال بلغنی ان قوما یقولون کذا وکذا ان الله لانا
 ابروا تنی الله منهم ولوا فی استقبلت من امری ما استدرت ما اهدیت وکذا ان **بعض**
 لاحتلت فقام سراقه بن جشم فقال یا رسول الله هی لنا واللہ ید قال لا بل لا ید فیقول
 فی النسخ وامن ذلك ابداً والله ان من مع هذا الخبر ثم عارضوا رسول الله بکلام احد ولو
 ان ذلك ما حق المؤمنین خصصة وعائنة وابویها لکنا لک فکیف لکذبات کثیرة لتسکوت
 الذی هو اوهب البیت والیس لاهدان یقصر بقوله علیه السلام دخلت العنقر فی الحج الی
 یوم القیة علی نذر الهجوانها فی شهر الحج دون ما بینة جابروا بن عباس من نكاحه علی السوء
 ان ینکحوا الفسخ له خصصة لاولیاهم دون ذلك من فعل ذلك فقد کذب علی رسول الله **حجاً**
بشتم کما ارضات نسائی وابن ماجه وابوداؤد وظاهرست که راوی این روایت از عمارت بن بلبل
 سبعة الراى است فذهبی هم درین قول تصریح کرده که این روایت را از عمارت ربیعہ را می تهار روایت
 کرد و بعضی کسی دیگر این خبر از عمارت روایت کرده و ابو عاتم که از اجداد ما علم و متقدین المثلست ربیعہ را
 و وضعوا مقدومین و حسن ساخته وثوق و جمالت او را بسیار شورا ساخته و همچنین ابو عباس عالی او را
 از مجردین و ذمومین شمرده و علامه شرحیه فی فصل و صلاح ابو عمرو بن اسحاق متغیر شدن او در آخر نقل
 کرده و این سعه هرگز کون مردود و بسبب بیای او نقل نموده و بی درین زمان الاستیلا گفته سبعة
 بن ابي عبد الرحمن فرقی اللدنی الفقیه و بیعة الراى مولی ال المنکره یکنه ابانثان و یقال
 اباعبد الرحمن سمع السائب بن یزید و انما سعید بن المسیب منه شعبة و مالک بن انس
 و ثقة احمد و غیره و کل ابو عمرو بن الصلاح قیل انه تغیر فی الاخر و لک ذکره الا لان ابانثان

ص

ذکر فی باب الضعفاء ذکره ابوالعباس لیسانه وقد احتج بها صاحب الکتاب کما هو قد قال
 سوار بن عبد الله العاصم ما رویت احدا علم من یروی عن ابی ولا الحسن ولا ابن سیرین عن
 عبد العزیز بن الماجشون قال واخوه ما رویت احدا الحفظ للسنن من ربیعة قلت مات
 سنة ۱۳۶ صحراقه ویزوفی در سننی گفته مر بیعة بن ابی عبد الرحمن ضیة المذنبیة ثقة قال ابن
 الصلاح قبل انه تغیر فی الاخر من عی و در ترمذی بنی بی ترجمه ربیعة بن کورست قال ابن
 سعد کان ثقة کثیر الحدیث یکنی کانوا یتقون له لوضع الرازی محکم اگر اوی این روایت
 از ربیعی را می برد از روی حدیث که از ابابریع مال از اساطین ائمه سنیه قریح و شرح او در آورده اند
 احمد بن حنبل مر قی و او را شاد کرده که هر گاه حدیث یکند از حفظ خود هم یکند لیس بولشی و نیز گفته که هر گاه
 حدیث یکند از حفظ خود می آرد بوالطیلس را و ابو جاتم هم او را از ثقات اثبات خارج کرده و او را لایق تهاجم
 و استدلال دانسته یعنی ارشاد کرده که احتجاج کرده نمی شود با و بوزر گفته که اوستی القطب است و ثقات
 تقی قوت از او نموده و عالم ارشاد کرده که روایت یکند او احادیث موضوعه را و ابو سعید نقاش نیز روایت
 موضوعات بر او ثابت کرده و علی بن تیم تصدیف او از ابابریع نقل کرده و ابو علی نیساپوری تصریح
 فرموده با که او متروک است و ابوالای این همه آنست که حسب تصریح سعید بن صالح ابن عیین که روایت
 او بی شمس ثابت کرده یعنی فرموده که بود او شمس بخدا کذاب و بهی در میزان الامثال گفته
 عبد العزیز بن محمد الدرهمی صدوق من علماء المدينة غیر اقوی منه قال احمد بن حنبل اذا
 حدث من حفظه جاء بی الطیل و ما ابن المدینی فقال ثقة ثبت و قال ابو جاتم لا ینج به
 و قال یحیی بن معین هو ثبت من جمیع و قال ابو ذرعه سیئ الحفظ و قال من بن عبیدس
 یصلح الدرهمی من یکنی ابی یومنین و نیز فریبی در سننی گفته عبد العزیز بن محمد الدرهمی
 صدوق غیر اقوی منه قال احمد بن حنبل اذا حدث من حفظه بهم لیس و بی و اذا حدث
 من کتابهم قالوا ایضا اذا حدث من حفظه جاء بی الطیل و قال ابو جاتم لا ینج به و در کاشف
 گفته عبد العزیز بن محمد الدرهمی ابو محمد من صفوان بن سلیم و زید بن اسلم و منذ بن عیبر
 و یحیی بن محمد در قی قال ابن معین هو اجبت الی من جمیع و قال ابو ذرعه سیئ الحفظ و یکنی
 ۱۸۷ و طیار بن جریر و سلفانی در ترمذی بنی تهمذیب تهمذیب ترجمه در روی گفته قال ابن عیبر سیئ الحفظ
 فری باحدث من حفظه السی فی عی و قال ابن ابی حاتم سال ابی عن یوسف بن الماجشون
 و الدرهمی قال عبد العزیز حدث و یوسف شیخ و قال النسائی لیس بالقوی و قال

ص

ص

ص

ص

ص

از نسخ برکنده و قسطانی هم استطاعت زد تو بن و قح و جرح این حدیث یا نه آری جواب تبرج روات
 نسخ بر بلال بن عمارش از نووی نقل کرده و بس نیز چند عبارات سابقه گفته و قال یضاهد مستوی
 حدیث بلال که اقول بیکه یصرفون هذا الرجل و الحیرة الا الدار و روی ما اما الفسخ و طه
 الحدیثین صحابیا و ابن یقع بلال بن العمارش منهم طجایب النوی یا ما لا معارضة بینهم
 حتى یخرج لایم یثبتوا الفسخ للصفا و الحیرة یوافقهم و زاد ان یكوتة لا تخالفهم صحیح تا کره بر
 این حدیث ضعیف مقدوح و مجرد باشد و انین نسخ ایرای اثبات آن در حدیثیست مجرد
 ساضه فایده ندارد بلکه فرقی ازین قیاس بلال بن العمارش الخ اشاره است بلکه اگر گاه نسخ صحیح در قیاس
 شیام و ذیایع و ظهور و هشتم باشد مجرد روایت یکس مجهول حکم تخصیص آن نتوان کرد و عقل
 ما کم است بلکه اگر این تخصیص سلی می شد چون این امر عام عاید الی بی است شهرت می گشت و شش
 واحد روایت آن متفوضی شد پس قاعده هو لیه دلیل عدم استیلاء این خبر است و تقریر این کثیر
 در رد حدیثی غیر قابل حج نیز درین باب جاری است یا و هم انکار ابن القیم در زاد المعاد در بیان
 وجود و نسخ نسخ حج گفته الثالث من المحال ان ینهی عن ای من اربعة الفسخ و مقال
 لم یزاله هل علمنا هم ذلك و لا بد فقال بل لا بد و هذا قطع لتمام و من و الفسخ علیها
 و هذا احد الاحكام التي یحقین من الفسخ علیها و حکم الذی خیر الصادق المصدوق
 یا ستم و روح و امة فانه لا خلاف الخبر و این بیان بلاغت توانان بنا نیز بر بلال بن عمارش و اول
 همچنان از ان بلال بن عمارش من اصحابهم نهایت ظاهرت و نیز دانستی که ابن القیم در زاد المعاد
 گفته هم من العلوم ان دعوی لا اختصاص باطله ینظر الی نسخ صلی الله علیه و آله ان تلك
 الفسخ التي وقع السؤل عنها و كانت عمره فوضع لا یدل الابد لا یختص بقرون دون قرن و هذا
 اصح سند ان الروی عن ابن زینب و اولی ان یوجد به منه لوصح عنه و واز و هم انکار ابن القیم
 در زاد المعاد گفته قال المفسون من الفسخ قول ابن عثمان ان ذلك منسوخ ان خاص
 بالصحابیة لا یقال مثله بالرای قمع قائمه نیاید و علیه خصیت علی بن ادمی بقائه و دعوی
 فانه مستصحب الالنص بقائه و دعوی غیر از صاحب الید فی العین بلد عاقه و مدعی
 نسخ او اختصاصه بمتزله صاحب المینة الذی یقدم علی صاحب الید قال الجوزی
 للفسخ هذا قول فاسد لا شک فیرید بل هذا لای لا شک فی وجود صحیح بانه را
 من هو اعظم من عثمان ابن عفان بن الحسین ففی الصحیحین فی اللفظ البخاری تمت

ص

تمتعاً مع رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل القرآن قال رجل براه ماشاء ولفظ مسلمة نزلت
 آية المنحة في كتاب الله تعالى في حق منته الحج وامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نزل
 آية تنسخ تمتع الحج ولم يفته عنهما رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى مات قال رجل براه
 ماشاء وفي لفظ يزيد عمر ازين عبارت طاهيست که بجزين فسخ نسخ وخصاص نسخ را از خبر رسالت
 صلى الله عليه و آله وسلم ثابت و دستاوازا با حضرت باطل محض و کذب بطل سیدان حکم بحدیث اصح
 حج بلا شک محض ایست بیک سنت و دستاوازا این برای حکم حضرت بن شک فاسد و باطل
 و بقصر و عمر بن الخطاب که از عثمان هم عظم و فضل است ثابت و محقق است که من فسخ حج را
 یعنی مستند براه و جناب رسالت صلى الله عليه و آله وسلم نیست پس بطلان این روایت
 حسب تصریح عمران که عظم و افضل از عثمان و محمود و عکرمه و حقه رحمن حسب اقراء اخوان
 بوده ثابت گشت و دستاوازا علی و ذک و طیبی در معجم گفته و قول عمر بن الخطاب قد کان یسلم علی
 حق الکنویت یعنی ان الماد نکلہ کانت فاسد اما لہ و احترام الی ان الکنوی فترکت لتسلام
 علیه فضیه اثبات کرامات الاولیاء شیروهم ذکر نیز ابن القیم در زاد المعاد گفته و قال عبد الله بن
 عمر بن سالمه عنهما قال لہ ان اباک نہی عنہما امر رسول الله صلى الله عليه وسلم احق بان یبلغ
 ابوہ قال ابن عباس ان کان یعارضہ فیما یلبس بکرمی شاکان نزل علیکم جملت من السماء انزل
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و تقوا ان قال ابو بکر و عمر فہذا جواب العلماء الاجاب
 من یقول عثمان و ابو ذر علم برسول الله صلى الله عليه وسلم منکم فہذا قال ابن عیاب
 و عبد الله بن عمر ابو بکر و عمر علم برسول الله صلى الله عليه وسلم منا و لکن احدین الصحاہ
 و لا احد من لنا جہن برضی بهذا الجواب فی دفع نص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و ہذا کان العلم باق و رسول و تقوا ان قال ابو بکر و عمر فہذا جواب العلماء الاجاب
 طاہرست کہ حضرت ابن عمر رضی عنہما حج را باطل محض و مخالف امر جناب رسالت صلى الله عليه و آله وسلم
 می دانست و بطلان و شاعت ان طاہرست و طہالطہ بجلالت مرتبہ پدر بزرگوار و حقوق ان عالم
 تبار بقابلہ ارشاد و سرور خیار صلی اللہ علیہ و آله اظہار نمی کرد پس ثابت گردید کہ خصاص فسخ باصحاب
 ترو حضرت ابن عمر ہم باطل بود و نیز از ان دانست کہ ابن عباس ہم کے را کہ
 تمسک در منع فسخ حج بقول شیخین سے نمودستی عذاب ماہج فصل
 من العقاب الا جہل سیدانست و نہایت قضاعت معارضہ شان طاہر می فرمود

ظاهر می نمود و این تیم جواری بن عباس این مراد می بود و آنست که با علیت ثانی که
 آفته و اول هم خارج از طریق علم و قریب شیوه جهل و آنست که حسایلی می بخاید تا بعین برابر از آن
 دانسته که راضی باین جواب ناسواب شوند و تقوی و دین و امانت را ترک داده در آن نصیب
 میباید اول یا ثانی یا ثالث نماید چهار وجهی که نیز این القیم و زراد المعاد گفته شد ثابت است
 من المعصوم بانها باقیه الی یوم القیمه و قد قال یقائن علی بن ابیطالب و سعد بن ابی
 و این مراد بن عباس ابو موسی و سعید بن المسیب جمیعاً و الا بعدین ازین عبارت از نسخ است
 که در جناب رسالت صلی الله علیه و آله سلم بجا نرسید و تا در قیامت ثابت شده و جناب امیرالمؤمنین
 و سعد بن ابی قحط بن عباس ابو موسی سعید بن سعید بن مسیب جمیعاً تا بعین بجا نرسید و قد قال
 اندک پس بعد از اهل اسلام از تمام از پیاد رجوا نسخ الی یوم القیمه و بطلان تخصیص آن باقیه است مانند
 و بکمال ظهور ثابت گردید که روایت تخصیص از اقوال یاران است که بفرستید سبانی بنی نصری
 ساخته و باقیه اند و باکی از آن تصحیح بظهور کذب و مخالفت جناب رسالت صلی الله علیه و آله سلم و معاندت
 جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و شاکت اهل صحابه و جمیعاً تا بعین نیز در آیه شریفه و ما نسئکم
 نیز این القیم و زراد المعاد گفته می یابد علی آن ذلک ای محض فی سبیل الله من فوج الی القیم
 صلی الله علیه و سلم ان عنین الخطاب فی الله عنده لانی بها قال له ابو موسی اشترت یا النبی
 ما حدثت فی شأنک فقال ان احدثت بکنا بک یا فان الله تعالی یقول و اتقوا الحی و موتوا
 الله وان احدثت بکنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یحل حتی نفس فعذا اتفاق من ابی موسی و عمر علی ان منع الفسخ الی المنع و الا حرام بها ابتداء
 انما هو ای من عمر احدثت فی انک لیس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فان سئل له
 یا استدلال ابو موسی کان یفعل الناس بالفسخ فی خلقه و ابی بکر کله و صدر من خلقه و عمر
 حتی فادع عمر بنه فصدی عن ذلک انما قاطع اندر ای احد شد عمر بن النبی ثم مع عنده الرجوع
 ازین عبارت ظاهر است که بدون منع نسخ رجای محض که نسبت باین منع و دفع آن جناب رسالت صلی
 علیه و آله سلم بجا نرسید از اتفاق ابو موسی و خود عمر بن الخطاب ظاهر است که این روایت تکلمه ابو موسی
 با عدولت دارد و بر آنکه این عهد و اتفاق گردید بر آنکه منع نسخ رجوی مستحق و احرام بان است و او
 جز این نیست که رای محدث و نیک است و نیست این منع از رسول صلی الله علیه و آله سلم پس
 سرکه و بطلان منع منع نسخ و بدون آن رای محض حسب اتفاق خود عمر بن الخطاب ظاهر است مثل

من

مثل مشهور صادق آمد که می‌سست گواهیست و آنچه که خلاف قیاس است ابطال فرماید چنانچه آنچه از آن روایت
 شده و عدم حلال جناب سالتا علی علیه السلام که برود با مطلق شنبلیله سستی ندارد و نمیکشود و بجز آن
 هر امری که ایراد ابو موسی که از احداث آن منبع اسواست استعجاب است و جناب سالتا علی علیه السلام که از احداث آن
 جناب سالتا علی علیه السلام که از احداث آن منبع اسواست استعجاب است و جناب سالتا علی علیه السلام که از احداث آن
 و نهایت خبر خواهی روایت فرموده تخصیص فرماید و اسماستحیاء از مخالف خود این خطاب هم نشنیدند
 و چون دولت روایت مکالمه ابو موسی بر آنکه منع عمرای محض است و اسناد بارشاد جناب سالتا علی علیه السلام
 علیه السلام که بوده از عبارت ابن القیم ظاهرست لکن این کلام بعد از آن فرسخ چنانکه صانع ابن القیم بوجه
 مدیده ظاهرست اول آنکه از آن ظاهرست که ابو موسی بخلاف این منبع در امارت ابی بکر و عمر و عثمان
 میداد و کسی بر او انکار کرد پس اگر حدیث تخصیص صحیح جعلی میداشت چگونه با در توان داشت
 که کسی از اصحاب بر آن مطلع نشد و میخواند ابو موسی درین قوی نگردد و انکار کرد بر او نمود پس تقریر است
 این سنیه و جمیع ترک نیز که بان اصابت افعال مغلطانیت می‌کنند باوصف غیر نام بودن آن بمقابلت
 اهل حق درین جایبالاتی جاریست و همچنین تقریرات ایشان در نفسی افعال جناب امیر المومنین علیه السلام
 که ابطال آن بزم عدم ظهور آن در حد و اول مجاب و تبیین می‌نمایند درین جایبالاتی جاری خواهد شد
 و در آنکه از این روایت ثابتست که خطایاب هم این زمان منع از فرسخ چنانکه بود و فرسخ چنانکه
 زمان خلافش را هیچ وجهی بود و ابو موسی قوی بان میداد پس اگر حدیث تخصیص ثابت باشد
 لازم آید که در زمان خود خلیفه ثانی هم این امر باطل فاسد جاری بوده پس اثبات این تخصیص حقیقت
 توهم زمان خلاف نشان همست سووم آنکه درین روایت کافی صحیح مسلم مذکورست که از القایم با کوسم
 از ما و فی رجل فقال انک لدری ما احداث امیر المومنین فی شان النسک ظاهرست که قائل این مقوله
 از تابعین و معتقد امارت مؤمنین برای رئیس المغلین بوده و چون مدق و صلاح تابعین حسب فاده
 مخاطب فطین ثابتست لهذا قائل این مقوله در دعای احداث خلاقه صادق باشد پس ثابت شد
 که منبع او احداثی بود و درین راستند بارشاد جناب سالتا علی علیه السلام فیصله یقین فرموده و این تخصیص را
 سید المرسلین علی علیه السلام جمعین و پهلوانان کا ذی الجبرین اقرات المنقرین و لیس له اصل
 عند الصحابه و التابعین چه را هم آنکه قول ابو موسی یا امیر المومنین احداث فی شان النسک الخ
 و لالت هر چه در باره آنکه عمل این منبع را احداث کرده و این منبع از بارشاد جناب سالتا علی علیه السلام
 و سلم ثابت نیست چنانچه چون غیر نسبت احداث نمود انکاری نگردد و گفته که این امر را

اشارات کرده ام بحسب ارشاد جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است لهذا بتسليم و اتفاق
 او ثابت شد که این منعی را می محض بود نسبت آن جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم تا جایی که در صحیح
 ششم اگر غیر من الخطاب بر من خود بآیه التمجیح و عدم اطلاق آن حضرت استدلال کرده و این استدلال
 دلالت دارد بر آنکه اول من محصور و مقصور در برد و امر مذکور است چه حدیث تخصیص من منصرف نه است
 صریحت بخلاف این هر دو دلیل که عدم دلالت آن بر مطلوب بر ظاهر کما سبق پس اگر این حدیث
 تخصیص اصلی می داشت چگونه خلافت ابی ترک لیل هر چه اعراض می فرود و بجز بجز تسک بعد
 اطلاق آن حضرت که اصلا مقصود من مناسبت ندارد بلکه تسک بان دلیل اختلاف عقل ملازمان خلافت است
 می نمود و نیز آیه متقدم را مانع از حکم سابقه میگردانید و نیز مخاطب بر باب فیهیات سکوت را در معرض
 بیان سفید حصرد است پس اینجا سکوت خلافت ابی ترک استلال با این حدیث سفید حصرد آرد و در کتب
 باشد و این جزو قیاس الیاری در شرح حدیث عمران بن حصین متعلق علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و نزل القرآن قال جل برای ما تا گفته و نزل القرآن ای بجواز به پیش از آنکه قوله تعالی من
 تمتع بالعمق الی الحج الا لایترجاه المسلمین طریق عبد الصمد بن عبد الوارث عن همام بلفظ
 نزل فیہ القرآن ای بمنع و توقیف عصیان ائمه مسلمین الاخری من طریق شعبه و سعید بن ابی غریب
 کلاه همام عن همام بلفظهم نزل فیما کتاب الله تعالی و لم یمنعها انما الله صلی الله علیه
 و سلم و اد من طریق شعبه عن حمید بن هلال عن مطرف و لم یمنزل فیہ قرآن بحجوة
 و له من طریق ابی العلاء عن مطرف فلم یمنزل آیه بنسخ ذلك لم یمنع عنده حتى مضی اوجه
 و لا ساعیله من طریق عفان عن همام عن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و نزل فیما قرآن
 و لم یمنعها رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یمنعها شیء و بعد فاصله گفته و فیه من القوانین
 جواز نسخ القرآن و اختلاف فیه و جواز نسخه بالسنة و فیه اختلاف شهبان
 الدلالة منه قوله و لم یمنعها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فان مفهومه انه لو نفي عنها
 لا تمتنع به يستلزم رفع الحکم و مقتضاه جواز النسخ و قد یؤخذ منه ان الاجماع
 لا ینسخ به لکن نه حصرد و جوع المنع نزل آیه از منی من النبي صلی الله علیه و سلم و فیه وقوع
 الاجتهاد فی الاحکام بین الصحابة و ائمه و بعض المجتهدین علی بعض بالنص ازین عبارت ظاهر است
 که این جزو حدیث عمران را دلیل حصرد و شیعه در تروال آیه و نهی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 و عدم صلوح اجماع برای نسخ کرده اند و پس هر دو دلیل حدیث و دلیل حصرد و نقلی نسخ اجماع باشد

ص
 بالفتح
 من کتاب
 من کتاب

باشمہان و جہ روایت استلال عمر یا تو المرحوم لعمرة الایہ و عدم ہلال نخرت نیز دلیل صدورین مرد و
 دلیل و عدم محبت روایت تخصیص خواہر بود و از غرائب انات است کہ طایرہ بلعین با انہم محارت و
 عربیت وانی و تجر و ہلالت نفس حیرت جابر دلیل اختصاص شرح با صاحب گویندہ چنانچہ شرح
 مشکوٰۃ در شرح حدیث جابر کفنتہ قولہ اهلنا اصحاب محمد مع اختلافی ہذا ہون خاص العصابۃ
 ہذا ہاں است تمام باقی ہم واخیر علی ہذا یوم القیۃ فقال احد طائفۃ من ہذا الطائفۃ لیس صا
 بل ہوا باقی الی ہذا یوم القیۃ فیجوز لکل من ارجو لہ و لیس معدہ ہذا ان یقلب ہوا مرہ و تجلیل
 با مالہا و تار مالک و الشافعیہ و ابوحنیفہ ہو مخصن ہم فی ذلک السنۃ لایجوز بعد ہا
 وانا امرہ ابیہ لایخافوا ما کانت علیہ الجاہلیۃ من عہدیم العمرۃ فی شہر الحج و استدلال بیضاوی
 کانت المتعذری الحج لاصحاب محمد خاصہ یعنی فسخ الحج الی العقرۃ فی کتاب النساء من بلال
 قلت یا رسول اللہ فسخ الحج لنا خاصۃ ام للناس عامۃ فقال بل لنا خاصۃ واما الذی فی
 حدیث سارقۃ العامنا ہذا الاملا بدفعنا ہو یجوز الاعتماد فی شہر الحج و القرآن و الحاصل
 من مجموع طرق الاحادیث ان العمرۃ فی شہر الحج جائزۃ الی یوم القیۃ و کذلک القدر ان
 وان فسخ الحج الی العقرۃ مخصن بہ ذلک السنۃ اقول فی ہذا الحدیث نفسہ دلیل علی الاختصاص
 لان قول جابر اهلنا اصحاب محمد معناه انما معشر اصحاب محمد مخصوص بالاہل ان الحج الخ قال
 فی المفصل فی کلہم ما ہو علی طریقۃ النداء و یقصد بہ الاختصاص بالنداء و ذلک
 قولہم نحن نفعل کذا ایہا القوم و اللہم اغفر لنا ایہا العصابۃ لیس عن نفعل
 من بین الاقوام و اغفر لنا مخصوۃ من بین العصابۃ و صدور چنین کلام بے ربط و
 مہمل از چنین عالم بلعین و فاضل نبیل مورث حیرت تمام و موجب تجتہا ص عام ست نیز کہ اول
 استدلال بر ثبوت اختصاص از قول جابر اهلنا اصحاب محمد ببارت مفصل تقدیر کہ ذکر نمودہ مسیح
 و اختلاف و مورث تیسرہ بایکال ست چہ از قدر مذکور و کلا شش ثبوت اختصاص از اقطابہا القوم
 و ایہا العصابۃ و مثل ان ظاہر میشود و قول جابر مثل ان نیست و ہل ببارت مفصل چنین است فضل
 و فی کلہم ما ہو علی طریقۃ النداء و یقصد بہ الاختصاص بالنداء و ذلک قولہم اما انا
 فاغفر لنا کذا ایہا الرجل نحن نفعل کذا ایہا القوم و اللہم اغفر لنا ایہا العصابۃ لیس جوا و ایہا
 مع صفتہ دلیل علی اختصاص الموضوع و لہذا یجوز بالرجل و القوم و العصابۃ الا
 انفسہم و ما کتو عند بانان و نحن و الضہن لہ لانا نہ فیل ما انا فاضل تخصصا بذلک من

الفصل الثالث
 من باب فصل
 مجزأ القواعد ۱۳

بین الرجال و غیر فصل تخصصین من بین الاقسام و اعترافنا بخصوصین من بین العصال
 لغرض حکایت عبارت مناف ظاهرست که مفید خصاص و برین ترکیبات لفظی مع صفت آنست حیث تا
 جمله الایع صفة ذیل علی الاختصاص از وظاهر طبیعی بقصد ایقاع اشتباه و در قلوب صحیح رعاغ تغییر و درین
 و اسقاط باز خصاوه با آنکه بر ظاهرست که اگر عبارت مفصل همچنان باشد که طبیعی نقل کرده باز هم از ظاهر
 ظاهرست که انفاذ خصاص منجین ترکیب را در آری بعد این عبارت در فصل مذکورست و ما بر سر
 از الجری قولیم اما مشعر القوم لفعل که او سخن آمل فلان کرمان و اما مشعر الصعاب لیک قوه بنا علی المراد که
 کاش طبیعی عبارت مفصل را مفصل انعام ذکر کرده است لآنکه می نمود و راه حذف اسقاط نمی و میورد
 و تا نیا آنکه دلالت قول با بر خصاص اصله لفعلی طبیعی اصحاب و غی رس نذیر که او تصریح بر اینست
 اختصاص داشته و از معنی خبر گرفته که اختصاص کدام امر ثابت می شود آیا از ان اختصاص لغرض صحیح
 می شود آیا از ان اختصاص با فرادج و با طبیعی در طریقت مسلوب انصاف سیر سیر و مدو شوش گویند
 از مطابقت دلیل با دعوی خبری گرفته مجموع عامی اختصاص معلوم کالانعام را در فرقی در فضیلت آنرا
 که او شان گمان بر ندر که ازین حدیث اختصاص لغرض صحیح ثابت میشود و حال آنکه بر ظاهرست که عبارت
 با بر متعلق با فرادج است چه جا بر گفته است اهلنا اصحاب محمد بالحق الصالحه و پس این عبارت در آخر
 صحیح متعلق نیست تقاضا من الدلالة علی اختصاصه با اصحاب و اعیان که طبیعی بر محض ذکر لفظ اهلنا اصحاب
 محذوف گفته کرده و ابعد از آن چون حذف کرده است چنین ادعای باطل افراز نهاده و در نه است که کتاب شکوه
 که شرح آن میکند معنای منفرد است که حقیقت حال از انضای او منقطع تواند شد آنست تمام عبارت
 از ترجیح باصل آن ظاهر خواهد شد و بطلان ادعایش بر بله و میانیم واضح خواهد گردید و ثالثا
 آنکه در اثبات دلالت قول با بر بر خصاص برای سندی که برست از قطع این چه بنا برین ثابت می شود
 که فرادج خاص با اصحاب بود پس فرادج غیر اصحاب را با نیز نباشد و بنا برین منع خلاف ثابت از قطع و
 تاکید و نشد و در فرادجین لفظ و فناء باشد پس حقیقت اهتمام طبیعی در اثبات دلالت قول با بر
 بر خصاص من لطف قضایت بر اطلاق است که درین صورت اگر هیچ خلاف ثابت از قطع بر طریق منته
 اولویت و تشریح و ترجیح فرادج هم باشد باز هم مسلف قباب مطعون و معلوم خواهد بود
 در واجب آنکه اگر بفرش باطل این روایت دلالت بر اختصاص صحیح هم دلالت
 داشته باشد و معنی اهلنا اصحاب محمد بالحق الصالحه و در نسخنا اصحاب
 محمد بالحق الصالحه بر رعایت خاطر بطبع گیریم و از ثبوت آن لفظ و عرفا قطع نظر نسیم

بطلان ظاهرست که در این روایت با بر اختصاص صحیح ثابت میشود

نظر کنیم باز هم از اذن اختصاص اصحاب جناب رسالت صلی الله علیه و آله بفسخ حج ثابت خواهد شد
 و اما اختصاص فسخ حج باین سال که در مای ارباب سلال است و خود طبعی عقل آن نموده حیث طالب
 فسخ الحج الی العرة مختص بیک است پس هرگز ازین مبارک ظاهری شود و خاصا اگر چون حصار رکاب عادی
 اقتساب جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و رجوع الوداع به صاحب بود و ایشان ماسور
 شدند بفسخ حج لهذا اگر باین وجه که کسی عوی صدور حکم فسخ حج ناصدا به صاحب است بدان معنی که طلب
 و در وقت اصحاب بود ندر خاصه چنین اختصاص موجب نفی حکم فسخ از غیر اصحاب نمی تواند شد چه
 از احکام شرعی و در قرآن و سنت بخطاب طایفین واقع شده و بسبب دلالت قطعیه بر عموم حکام
 تعمیم آن احکام لازم است پس گوئیم فسخ حج بخطاب طایفین خاصه واقع شده لکن چون عموم در لزوم حکام
 اختصرت برای نایبین و محدودین هم ثابت است لهذا شیوه چنین اختصاص نافی تعمیم نمی تواند شد و حاجت
 بهارس و در مسلم الثبوت گفته مسئله الخطایب التخیزی الشفاهی نحو ایها الذین امنوا
 لا یمس المحدثون من فی زمن الوحی خلقا لیا لیا بلایه الی غیرنا الا ان المحدث کم لا ینادی
 یطلب منه لفعول قبل ذلك حق فی المحدثین فقط و اما الکرکب من الوجودین و المحدث
 فباین معنی تغلیب اقول الکرکب من الوجود و المحدث معدوم فلا یجوز انشاء طلب
 تخیل حقیقه تا نما الکلام فیه علی ان التغلیب فی التخیل بلفظ الوجود کلا فی التکلیف
 علی واحد من المحدثین و من مطلق حقیقه فلیست امل ثانیاً انه لریعاً التخبه و المحدثون
 خلق معدوم لاجد قبل عدم توجیه التکلیف بناء علی دلایلی الاینا فی عموم الخطاب تناولیه
 لفظاً اقول خطاب المحدثون و بنوع مستحیل الایزاده من الخطاب لایستقیم لایزاده و مطلق الشنا
 فی جعل التنوع فالوالی لا یغزله العلماء یجوزون به علی من مضمون و اعصام و ذلك لاجماع علی
 العموم مقلنا فلک لعلهم یعمون التخیل و هو لا ینوقف علی عموم الخطاب الشفاهی ثانیاً
 لو لم یکن خطاب المحدثین من سلا الیه لایستلزم الایزاده التعمیقات قلنا من بعض شفاها
 و طلبا فی نصب التخیل علی ان حکم حکم سادسا انما نام این روایت بابر که در شکوه مذکور است
 دلیل بر نیست بلکه تجویز فسخ حج برای ابر و دوام بود و مخصوص این عام و نه مبارزه اشکوه عین
 قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس من آل اهلنا اصحابنا بالبحر خالصا و حد قال عطا
 قال جابر فقدم التبیة صلی الله علیه و آله فخرج الی نجد فامر ان یخلف قال عطا فان
 حلوا و صیدوا النساء قال عطا و لم یمنع من علیهم لکن اطلق لکم قتلنا لالیکن بیننا و بین

فصل ثالث از باب
 قصه حج الوداع

عزة الاخلاص ان يقتضى لنا سائق في عزه فقط من كتاب كبرنا الخ قال يقول جابر بن عبد الله
 كان في نظر الى قوله بيد يجر كما قال فقام النبي صلى الله عليه وسلم فينا قد علم اننا اتفقنا
 الله واحد فكم وبارك ولولا هذا لكانت كاخلاقنا وواستقبلت من امرى ما استقبلت
 لراستق الحق فخلوا فخلنا ومعنا واطعنا قال عطاء قال جابر بن عبد الله قال جابر بن عبد الله
 اهلكت قال با اهل به النبي صلى الله عليه وسلم فاهله وامكث حراما قال واهلكه على هذا
 فقال سلمة بن مالك بن جشم يا رسول الله العاصم هذا المولى قال لا يدركه الا مسلم وتجب
 ان مواسي فدر خصا من جاز فخرج كما غلبت في ذكره وودد في ذكره انين في نسخ ذكره وودد في
 تحرير وودد في استكبار او اعنى كالمجرب بسبب نريد تصحيحه وفضلان اطلاع ونهايت مجرب في
 شبهات وفتوات مويد بن زيد بن شيبان في فضلها وودد في بيانها وتوفي في سنة اربعين
 سنة مائة وكن علماء من القوم ان وودد فيهم فعله في ابطال ان كالمجرب فيهم في القوم
 بعدوا في احاديث الدرر في نسخ حجة في الذين في النسخ في الاحاديث في ابطال العذر الاول
 انها منسوخة العذر الثاني انها مخصوصة بالصحاب في الغيبة في حكمها العذر الثالث
 معارضتها باهل على خلاف حكمها هذا مجموع ما اعتد به عنها ونحن نذكر الاعذار عند
 اثنين ما فيها بعون الله وتوفيقه اما العذر الاول وهو النسخ فيحتاج الى اربعة امور لم
 ياتوا منها في نسخها الى النص وهو اخر ثم تكون تلك النصوص معارضة لغيرها ثم تكون مع
 امتدادها ثم ثبت تاخرها عنها قال المدعيون للنسخ قال عمن الخطاب الجسدي في ثنا
 الفار بانه ثنا ابان بن ابي حازم قال حدثني ابو بكر بن حفص عن ابن عمر بن الخطاب
 انه قال لما ولي يا ايها الناس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل لنا المنعة ثم حرما علينا
 من اهل البراز في مسندنا فالاستحباب للنسخ عيبا لكم في مقاومة الجبال الرواسي التي ترعى
 الرياح بكتيبه من تسفيره لاجل عينا وشمالا في الحديث لا يسند ولا يثق اما مسند
 فانه لا يقوم به عذر اهل الحديث اما مسند فان المراد بالمنفعة متعة النساء التي احاطت
 صلى الله عليه وسلم في قوله لا يجوز فيه غير ذلك لبيته لوجوه اجماع الامة على منع
 في غير محسوس بل اما واجبة او افضل الانسك على الاطلاق او مستحبة او باقية ولا تسلم
 لامة في خامسها بالتحريم الثالث ان عمن الخطاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في غير
 انه قال او حجت لمتعت ثم لو حجت لمتعت كما لا يشك في سنة وغيره وذكر عبد الرزاق

عبد الله بن قيس في صنفة من سالم بن عبد الله انه سئل اني عن متعة الحج قال لا ابعد كتاب الله تعالى
 وقد سكرت من نافع بن رجب قال له اني عن متعة الحج قال لا اذكر ايضا من ابن عباس انه
 قال هذا الذي يزعمون انه من المتعة يعني عن سمعته يقول لو اعترفت ثم حججت لمتعت
 قال ابن حزم مع من يرجع الى القول بالتمتع بعد اني عنه وبحال ان يرجع الى القول
 باصح عندنا من نسخ الثالث انه من المحال ان ينبي صلى الله عليه وسلم عنها قد قال لمن
 ساله هل علموا من ذلك ان الله بد فقال بل لا بد وهذا قطع لقوم من رواه النسخ عليها
 ومن احده الاحكام التي يستحيل رواه والنسخ عليها وهو الحكم الذي اخبر الصادق المصدوق
 باستناده وادامه فانه لا خلاف لغيره وبعد ذكره في كتابي انهما من بعضها يستوردان كالكثرة
 كقصة فصل اما الغد الثالث وهو معارضة ما ديت لفسخ بايدل على خلافها فذكر في
 شهر ما رواه مسلم في صحيحه من حديث الزهري عن عروة عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فنام من اهل بجرة ونام من اهل بجة حتى قد سنا منكم فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من احرم بجرة ولم يهد يطلع من اهل بجرة واهدى
 فلا يجزى حتى يجره يد ومن اهل بجة فليتم حجهم وذكر باقي الحديث ومنها ما رواه في صحيحه
 ايضا من حديث مالك بن ابى الاسود عن عروة عنها خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عام حجة الوداع فنام من اهل بجرة ونام من اهل بجة وعروة ونام من اهل بجة واهل بجة واهل بجة
 عليه وسلم بالحج فانما من اهل بجرة فعلوا ما من اهل بجة بالحج او جمع الحج والعمرة فلم يجزوا حتى كان
 يوم النحر وما رواه ابان بن ابي شيبه ثنا محمد بن بشر العبدى عن محمد بن عمر بن علقمة قال
 حدثني يحيى بن عبد الرحمن بن جاطب عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بالحج على ثلاثة انواع فنام من اهل بجرة وحججه ونام من اهل بجة مفرد ونام من اهل
 بجرة مفرد فذكر ان اهل بجة والعمرة معالج من شئ ما حرم منه حتى يقضى نسائه
 الحج ومن اهل بجة مفرد لم يجزوا شئ ما حرم منه حتى يقضى نسائه الحج ومن اهل بجرة مفرد
 فطاف بالبيت وبالصفى بالمرحاة حل ما حرم منه حتى يستقبل حجا ونها ما رواه مسلم
 في صحيحه من حديث ابن وهب عن ابن عمر بن الخطاب عن محمد بن نوفل ان رجلا من اهل العراق
 قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني من اهل بجة فاذن لي بالحج فاذن لي بالحج فاذن لي بالحج فاذن لي بالحج
 لا يجزى لذكر الحديث وفيه قد حج رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجابته عن عائشة ان اهل

في رواية الطواف بالبيت ثم حج أبو بكر وكان اول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم يكن عمر
 ثم حج عمر مثل ذلك ثم حج عثمان فوايته اول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم يكن عمر ثم معاوية
 وعبد الله بن عمر ثم حجت مع ابي ابي بكر بن العوام فكان اول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم يكن
 عمر ثم لم يرتد لها جرن ولا انصار يفعلون ذلك ثم لم يكن عمر ثم اخر من اريت فعل ذلك بن عمر
 ثم لم يرتد قطها بعمر فها بن عمر عندهم ان لا يصلي ثوب واحد من مضى ما كانوا يريدون بشيء
 حين يضعون اقدامهم اول من طواف بالبيت ثم لا يخلون وقد اريت ابي وخاله الحسين
 فقد ما ان لا يبدآن بشيء اول من البيت يطوفان به ثم لا يخلون فهذا مجموع ما ما روي به
 لحديث الفصح والعمارسة فيها جعل الله ومنه اما الحديث الاول وهو حديث الزهري عن
 عروة عن عائشة فطاف فيه عبد الملك بن شعيب وابو شعيب اوجدة الليث وشيخه
 عقيل فان الحديث عن ابي مالك وعمر بن الناس عن الزهري عن عروة عنها وبينوا ان النبي
 صلى الله عليه وسلم امر من لم يكن معه هدى اذا طاف سعى ان يعل فقال مالك بن يحيى بن
 سعيد بن عمر عنها خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم لخير ليال بقين من ذي القعدة ولا
 نرى الا الحج فلما دفونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن معه هدى اذا
 طاف بالبيت سعى بين الصفا والمروة ان يعل وذكر الحديث قال يحيى فذكرت هذا الحديث
 للقاسم بن محمد فقال اتك الله بالحديث على وجهه وقال منصور بن ابراهيم عن ابي
 فيها خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا نرى الا الحج فلما قد منا نطقنا بالبيت فاهل
 صلى الله عليه وسلم من لم يكن ساق الحديث ان يعل فحل من لم يكن ساق الهدى وفائدة ابي
 فاحلن قال مالك وعمر بن ابي عن ابن شهاب عن عروة عنها خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عام حجة الوداع اهلنا بخرت ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان معه هدى فليحل
 بالحج مع العرة ولا يعل حتى يعل منها جميعا قال ابن شهاب عن عروة عنها مثل الفري اخره سالم عن
 ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم لقطه تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع
 بالعرع الى واحد في ساق معه الهدى من ذي الحليفة وبدأ رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ناهل بالعرع ثم اهل بالحج فتمتع الناس مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعرع الى الحج
 فكان من الناس من هلك ساق معه الهدى ومنهم من لم يهد فلما قدم النبي صلى الله عليه
 قال للناس من كان منكرا هدى فانه لا يعل من شيء من هدى حتى يقضى حجه ومن لم يكن

لم يكن اهدى فليطف بالبيت والصفا والريانة ويقصر ليحبل ثم ليهل بالبحر فمن لم يجد
فصيام ثلاثة ايام في الحج وسبعة اذا رجع الى اهله وذكر باقي الحديث وقال عبد العزيز لما
عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة خريجة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذكر
غير الحج فذكرت الحديث وفيه قالت فلما قدمت مكة قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لا يحا باجلوها عرفة فاحل الناس الامن كان معه الحصى وقال لامرئس عن ابراهيم عن
عائشة خريجة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذكر الا الحج فلما قدمت منا من اهل
وذكر الحديث وقال عبد الرحمن بن القاسم والبقية على الاحكام الاول وهذا باطل قطعا
فتعين ان كان محفوظا ان يكون قبل الاثر لم يفسخ ولا ينجف غير هذا السنة والله اعلم
فصل في ما حديث ابي الاسود عن عروة عنها وفيه ما من اهل حج والعمرة فليجئوا
حق كان يوم النحر وحديث يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عنها فن كان اهل حج وعمرة
لم يحل من شئ ما حرم منه حتى يقضى مناسك الحج ومن اهل حج مفتر كذلك فخذ ثيابك
قد انكرها الحفاظ وما اهل ان يتكروا قال الاثر ثم ثنا احمد بن حنبل ثنا عبد الرحمن بن هذيل
عن مالك بن انس عن ابي الاسود عن عروة عن عائشة خريجة مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم فثامن اهل الحج وثامن اهل العمرة وثامن اهل الحج والعمرة واهل الحج رسول الله صلى
عليه وسلم فثامن اهل العمرة فاحلوا حين طافوا بالبيت والصفا والريانة من القاسم من
ابيه عن عائشة خريجة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذكر الا الحج فلما جئنا سرط
قالت تدعى علي رسول الله صلى الله عليه وسلم فانا ابكي فقال ما يبكيك قالت فقلت
والله لو حدثت في الاصح العام فذكرت الحديث وفيه فلما قدمت مكة قال النبي صلى الله
عليه وسلم اجعلوا عرفة فاحلوا فاحل الناس الامن كان معه الحصى وكل هذا الالفاظ في الصحيح
وهذا ما نقله ابو داود وابن عمر بن الخطاب وابو موسى وابو عباس وابو سعيد واسما
والبراء وحفصة وغيرهم من امة رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابا يعلمون بالاحوال الامن
ساق الحديث وان يجعلوا حجهم عمرة في اتفاق هو كلام علي بن ابي طالب رضي الله عنه
وسلم اصحابا يعلمون ان يجعلوا وان يجعلوا الذي قد رواه برتبة الامن ساق الحديث دليل
على خطأ هذه الرواية وهو متفق فيها بينك فلذلك انتم
من رواه القليل من عقيل

عن الزهري عن عروة والليث بن سعد عن الذي يروي عن عجيل بن الزهري عن عروة عن أبيه
 ما رواه عن الزهري عن سالم بن أبيه في تتبع النبي صلى الله عليه وسلم وأخبره من ليس له حديث
 ان جعلت شرا فلما نانا احاديث عائشة يصدق بعضها بعضها وانما بعض الرواية زاد على
 بعض بعضهم اختصر الحديث بعضهم اقتصر على بعضه وبعضهم زاده بالاختصار الحديث المذكور
 ليس فيه منع من جعل بالجمع من الاحوال وانما فيه امر ان يتم الجمع فان كان هذا محققا فان
 يبقا في حاله فيتعين ان يكون هذا قبل الامر بالاحوال وجعله عمره ويكون
 هذا امر لا يتقدم على الامر بالانعام كما طرأ على التخيير بين الافراد والشمع والافراد
 ويعين هذا كيد وكان هذا ناسخا لدمر بالفسخ والامر بالفسخ ناسخا للامر في الافراد
 وهذا حال قطعنا فانه بعد ان امرهم بالحل لم يامرهم بنقضه والمروءة واما من اهل بالجمع
 والعمر فلهما على اليوم الخمر فقال احمد بن حنبل اي في هذا الحديث من الوجه هذا خطأ
 قال الاثر ثم نقلت له الزهري عن عروة عن عائشة بخلافه فقال نعم وهشام بن عروة
 وقال الخاطا اي محمد بن حزم هذا حديثان متكرران جدا قال ولا يجزأ لسوء في هذا الخبر
 حديث لا يفتقر بتكرره وهنه وبطلانه والعجب كيف جاز على من رواه ثم ساق
 من طريق البخاري عن ابن عبد الله مولى اساحد ثمان كان يسمع اسما بنت ابى بكر الصديق
 رضي الله عنها تقول كلما مرت بالجوفى صلى الله عليه وسلم لقد تر لنا معه هاهنا ونحن
 يومئذ خفاف قليل ظهورنا قليلة اذ وانا فاعترت انا واخوتي عائشة واخا بن عروة
 فقلنا نسحنا البيت احللتنا ثم اهللنا من العشي بالجمع قال وهذه في هلة لا تخاف بها
 على احد من له اقل علم بالحديث لو جهين باطلين في بلاد شك احد هما قوله فاعترت
 انا واخوتي عائشة ولا خلاف بين احد من اهل النقل وان عائشة لم تقم اول يوم
 مكة ولذلك امرها من الشقيم بعد تمام الحج ليكة الحصة هكذا رواه جابر بن عبد الله
 وعروة عن عائشة الاثبات كابي لاسوع وابن ابى ليكذ والفا سم بن محمد وعروة و
 طابوس وبيها هذا لموضع الثاني قوله فيه فلما نسحنا البيت حللتنا ثم اهللنا من العشي
 بالجمع هذا باطل لا شك فيه لان جابر وانس بن مالك ابن عباس وعائشة كلهم مروا
 ان الاحوال كان يوم دخولهم مكة وان اهللهم بالجمع كان يوم التروية بين اليتيمين
 المذكورين ثلثة ثمانية ايام بلاد شك قلت هذا الحديث ليس بمنكر ولا باطل ولا صحيح

صحيح طائفي ابو محمد رحمه الله فيه من فمه فان اسما اخبرت انها اعترت هي وماثثة وهكذا
وقع بادشاه انا قولها لما سمى البيت حللنا اخبار منها عنها نفسها وعن ابي بصير عبد
الحسين الذي صاب عاثثة وهو اذ صرح بان عاثثة مسعت البيت يوم دخولهم مكة
وانما حلت ذلك اليوم ولا هربان عاثثة قدمت بعمره ولم تنزل عليها حتى حاضت بسر
فادخلت عليها الحج وصارت تائزفة فانما قيل اعترت ماثثة مع النبي صلى الله عليه وسلم او
قدمت بعمره لم يكن هذا كذبا وانما قولها ثم اهللنا من العشي بالحج فهي لم تقبل انهم اهلوا
من عشي يوم القدم ليلزم ما قال ابو محمد وانا املوت في يوم التروية ومثل هذا لا
يحتاج في ظهوره وبيانه الى ان يصرح فيه بعشي لك اليوم بعينه لعلم الخاص العام به وان
لا يذهب الا وهام الى غير فدا حديث اثبات بمثل هذا الوهم كما لا يسيل اليه قال ابو محمد
وان سلم الوجوه للحدثين المذكورين من عاثثة فيمنه الذين انكره ان يخرج سرها عنها
ان المراد بقولها ان الذين اهلوا الحج والحج وعمره لم يجلبوا حتى كان يوم النحر حين قضوا
مناسك الحج انا عنت بذلك من كان معه الصلوات بهذا في التكررة من هذين بعد
وبهذا يانف الا حديث كما لان الزمري من عرقة يذكر خلاف ما ذكر ابو الاسود عن عمر
وان الزمري بلاد شاف حفظ من ابى الاسود وقد خالف يحيى بن عبد الرحمن عن عاثثة
في هذا الباب من لا يقرب يحيى بن عبد الرحمن اليه لانه حفظه ولا في ثقة ولا جاوله ولا
في طباطبة بماثثة كما لا اسود بن زيد والناسم بن محمد بن ابي بكر وابي عمر بن ابي بكر بن ابي
وعمر بنت عبد الرحمن كانت في حجر عاثثة وهو لا وهم اهل الخصوصية والبطانة بها تكليف
ولو لم يكونوا كذلك لكانت زرايتهم او زرايت واحد منهم لو انفرجوا الواجب ان هذا
بكالان فيها ان يادع على زرايتها ابى الاسود ويحيى وابيس بن جمل او عقل حج على من علم فذكر
ما خير تكليف وقد افاق هو ولا العلة من عاثثة منقط التعاق بعد يشا ابى الاسود و
يحيى الذين ذكرنا قال وايضا فان حديثي ابى الاسود ويحيى موقوفان غير مستدين
لانما انا ذكر ايضا فكل ما ذكرت دون ان يذكر ان النبي صلى الله عليه وسلم ارم
ان يجلبوا الاجرة في احد دون النبي صلى الله عليه وسلم فلو صح ما ذكره ان تدح امر النبي صلى
عليه وسلم من اهدى معه بالفتح ثم ادى الماخر من بذلك ولم يجلبوا الطوائف عصاة
الله ما قد اعادهم من ذلك وبراهم من حيث يفتينا ان حديث ابى الاسود ويحيى فاما

عن زيد بن كان مع هدي وهكذا اجازت الاحاديث الصحاح القواي دناها بان صلوات الله عليه وسلم
 امر من امر الهك ان يجمع مجامع العرقة ثم لا يجل حتى يجل منها جميعا ثم ساق من طريق مالك من ابن
 شهاب عن عروة عن ابن عمر من كان معه هكذا فيسهل بالبحر والعرقة ثم لا يجل حتى يجل منها جميعا
 قال هذا الحديث كما ترى من طريق عروة عن عائشة يبين ما ذكرنا انه المراد ببلوه شك
 في حديث ابى الاسود عن عروة عن هديت يحيى عن عائشة وان تقع لان الاشكال جله والحال
 رتب العالمين قال وما بين ان في حديث ابى الاسود حد فاقوله فيه عن عروة ان امره وانما
 لان بيروا قبلوا بمرقة فقط فلما استحوذوا بالركن تطول الاطراف بين حدان من قبل بمرق لا يجل
 بسع الركن حتى يسعي بين الصفا والمروة بعد مسح الركن فصع ان في الحديث حد فابينة سائر
 الاحاديث الصحاح التي ذكرنا وطل التعلق به جله وبالله التوفيق فصل واما ما في حديث
 ابى الاسود عن عروة من فضل ابى بكر وعمر المهاجرين ولا انصاك وابن عمر فقد اجاب ابن عباس
 فاحسن جوابا فيكفي بجوابه فروى الامشش عن فضيل بن عمرو عن سعيد بن جبير عن ابن عباس
 سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عروة بن ابى بكر وعمر المنفعة فقال ابن عباس
 اراهم يهلكون اقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و تقول قال ابو بكر وعمر قال
 عبد الرزاق ثنا عمر بن ايوب قال قال عروة لابن عباس الا استقى الله ترخص في المنفعة
 فقال ابن عباس سل امامك يا عديرة فقال عروة اما ابو بكر وعمر فلم يفعلوا فقال ابن
 عباس ما اراكم منتهين حتى يعذب بكم الله احدكم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وتحدثونا
 عن ابى بكر وعمر فقال عروة انها اعلم بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم واتبع لها منكم ومنه
 صحيح مسلم عن ابى مليكة ان عروة بن الزبير قال الرجل من اصحاب رسول الله صلى الله
 عليه وسلم تاسر الناس بالعرقة في هذا العشر وليس فيها عرقة قال او لا تسئل امك عن ذلك
 قال عروة فان ابا بكر وعمر لم يفعلوا ذلك قال الرجل من ها هنا هل كنتم
 ما ارى الله عن جمل الاسيعة بكم في احدكم عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وتخبرون في ابى بكر وعمر قال عروة انها والله كانا اعلم بسنة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم منكم فسكت الرجل ثم اجاب ابو محمد بن حزم عروة عن
 قوله هذا يجواب نفاك وع نفاك عرو ابا الحسن منه لشيئا قال ابو محمد
 ونحن نقول لعروة ابن عباس اعلم بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم

طعن تحریر منقرح

ثم لم يكن غير ذلك ثم معاوية وعبد الله بن عمر ثم حججت مع الزبير ابى وكان اول شئ بدأ به الطواف
 بالبيت ثم لم يكن غير ذلك ثم اريت المهاجرين ولا نصا ففعلون ذلك ثم لم يكن غير ذلك احد
 من منى كانوا يريدون شئ حتى يضعون اقدامهم اول من الطواف بالبيت ثم لا يطوفون وقد
 اريت اخى وخلته فقد ما كان لا يريد ان يشئ اول من البيت تطوفان ثم لا تطوفان وقد اريت
 ابي انها اقبلت هى اخبتها والزبير فلان وفلان بعرة فلما مضوا الركن طلوا وقد كذب فيها
 ذكر من ذلك في بخار خسر من عبد الرحمن بن عاتبة قالت خرجنا مع رسول الله للبحر
 ثم ذكرت ان من كان منهم اهل الحج مفرد او بعرة ومجرب لم يجعل حتى قضى مناسك الحج ومن
 اهل بعرة مفرد طاف بالبيت وبالصفاء مرة ثم حل حتى يستقبل بجمانا ما حدىثا
 عاتبة هذان منكران وخطا عند اهل العلم بالحديث وقد ذكر احمد حديثا في الاسود
 عن عروة عن عائشة فقال ايشئ في هذا الحديث من العجيب لخطا قال لا اترى فقلت له
 ان زهرى من عروة عن عائشة بخلافه قال الحمد لله وهشام بن عروة ولا يابى الاسود عن عروة
 من عائشة ايضا في هذا الباب حديث لا خفاء به فسادا وهو ما روى ابوالاسود محمد
 بن عبد الرحمن بن فضال ان عبد الله صلى الله عليه وسلم لما كان يسمع اسم ابنت ابي بكر تقول
 كلما مرت بالجحون صلى الله عليه وسلم لقد نزلنا معه ها هنا ونحن يومئذ خفاف قليل
 ظننا قليلا اذ ولدانا فاعتبرت انا واخى عائشة والزبير وفلان وفلان فلما مضوا البيت
 احللتنا ثم اهللتنا من العشى بالحج وهذا باطل بلو خلاف من احدث ان عائشة رضى الله عنها
 لم يعتمر في حجة الوداع قبل الحج اصلا لانها دخلت هى حائض حاضت بسرف ولطف
 بالبيت لا بعد ان ظهرت يوم النحر هذا امر من شرع الشرع يلبه اخرى في هذا الخبر
 وهو قول فيه ثم اهللتنا من العشى بالحج وهذا باطل بلو خلاف لان عائشة وجابر اذ
 بن مالك ابى بن عباس سلم بن طائر الاحول كان يوم دخولهم مكة مع النبى وان اهلوا
 لهم بالحج كان يوم التروية وهو يوم منى بين يوم احلامهم ويوم اهداهم ثلثة ايام بلاد
 لان رسول الله دخل مكة في حجة الوداع صبح رابعة ذى الحجة والاحاديث في ذلك
 مشهورة ذكرها كل من جمع في المسند فظهر عوارضها ابى الاسود وددى الزهرى
 عن عروة عن عائشة ان النبى عليه السلام من اهداهم ثلثة ايام بالحج وانهم مضوا ولا يعبدون ابوا
 بالزهرى وعن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر قال قال عبد الله بن عمر في صفة الحج

صلى الله عليه وسلم فلما قدم النبي مكة قال للناس من كان منكم اهدى فانه لا يجل من شوق حرم
منه حتى يقضى محمد بن كير منكم اهدى فليطف بالبيت وبالضفا والمروة ويقص
ولجل شرا يهل بالبحر فليجهد هديا فليصم ثلاثة ايام الحج وسبعة اذا رجع الى اهله قال
الزهري عن عروة ان عائشة اخبرته في عمرة العروة الى الحج ففتع الناس بمثل ما اخبره سالم عن
ابيه ورواه ايضا عن عائشة من لا يذكر معه يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب مثل الفاسم
بن محمد والاسود بن يزيد وذكوان مولاها وكان يوتها وعمرة بنت عبد الرحمن وحملوا
من هولا ما خص بجائشة وعلوم واضبط وارثق من يحيى بن عبد الرحمن وقال بعد ذكر
حديث من طرقت بؤس لودال على الامر بالفسخ وكيف من كل هذا ان هذه الاخبار الثلاثة
من طريق ابى الاسود ويحيى بن عبد الرحمن انما هي موقوفة لا مسند ولا حجة في موقوف
فكيف اذا جرى بضعة وعشرون من الثابعين عن خمسة عشر من الصحابة مخلوف ذلك و
اسم الوجع لحد يثى ابى الاسود وحديث يحيى بن عبد الرحمن ان يخرج على ان المراد بقولها
ان الذين اهلوا الحج او حج وعمرة لم يعلوا الى يوم النحر انما كانوا من معد اهدى فاحل بها جميعا
او اضاف العمرة الى الحج كما روى مالك عن الزهري عن عائشة فقخرج حينئذ هذه الاخبار
سائلة لان ما رواه الجماعة فيها زيادة لم يذكرها ابى الاسود ولا يحيى بن عبد الرحمن
لو كان ما رواه مسندا فكيف ليس مسندا ويحل حديث ابى الاسود عن عروة في حج ابى بكر
وعمر سائر ما ذكرنا على انهم كانوا يسوقون الصفة فيفقوا الاخبار واحتجوا ايضا بنوع عثمان
من ذلك هذا عليهم لانه ان كان نهيها حجة فقد صح عنها النبي من متعة الحج وهم يخالفونها
في ذلك كما روينا عن ابى قلابة قال قال عمر بن الخطاب متعتان كانتا على عهد رسول الله وانا
انهي عنهما واضرب عليهما متعة النساء و متعة الحج وعن عثمان انه سمع رجلا يهل بعمرته وحج
فقال علي بالمهل فضر به وحلفه وهم يخالفونها ويحيزون المتعة حتى انها عند ابى حنيفة
والشافعي افضل من الافراد فان قالوا قد اباها سعد بن ابى وقاص وعروة قلنا قلنا واجب
فخرج الحج بن عباس وغيره ولا فرق واحتجوا بما روى عن عمر انه قال يا ايها الناس ان الله
احل لنا المتعة ثم حرمها علينا وعن ابى ذر كانت المتعة في الحج رخصة لا حجاب محمد وعمر عثمان
كانت متعة الحج لنا ليست لكم وهذا كله مخالفه المالكيون والحنفية والشافعية لانهم
يتفقون على اباحة متعة الحج وما حديث عمر فانما هو في متعة النساء بلا شك لانه قد صح عند

هذا النوع الى القول بما في الخ من هؤلاء مخالفون لان كان مجموعا عندهم على منتهى الخرج من بيان عن
 ابن عباس قال قال ابن الخطاب لو اعترفت في سنة موتين ثم حجت لجلت مع جمعيه من
 اما آنچه گفته قال النودى في شرح مسلم الخ پس از نقل اين عبارت از كتاب سرقه و خيانت
 نموده بدو به اول آنكه قول ثانی را كه از سه نقل کرده ذكر نموده در شكم زور برده و آن قول ثانی
 در حجت و ذكر او از این منتهى الخ كه عمر منع از آن کرده جمیع جمع است از نسخ حج بسوی عمر و چون این
 قول مناصات صریح با مخالفی ادر است آنرا از میان انداخت چه ادر در صراط مطمانه گفته كه عمر از قطع
 منع نموده و این قول كه بلاشبه از بعضی علمای اهل مکه است برای تكذيب این منع حتی كه بمقابلای اهل
 اقصای بناده كافی و وافی است كما سبق بیانه و از غرض اینست كه مخاطب با و صنف نقل اختلاف در بیان
 شرح صحیح الكفا و اقتصار بزرگ قول نموده و نه آنست كه بعد ثبوت اختلاف اهل خلاف افتاد قول ثانی
 نفسی بود و تواتر پس آید و آخر ناظرین تا قبل عبارت کرده و حقیقت امر خواهند دریافت و اگر رجوع هم ننخواستند
 كه بجز و نظریه خلاف استدل خواهند ساخت براكه درین باب قول دیگر هم هست و نخواهند گفت كه
 تو قول دیگر را ذكر كندی بیک قول بلا دلیل تسك می نمانی و وهم آنكه قطع نظر از آنكه مازنی مثل
 اختلاف کرده خود علامه نووی بعد نقل قول نازری و قاضی عیاض ظاهر ساخته كه مختار بعضی است كه
 نهی عمر بلیغیست همان نیز از همین منتهى الخ بود كه بعضی عمر نهی عمر كردن در شهر حج بعد از آن حج نمودن در
 همان مسأله است و بچنانكه كه مخاطب عبارت قاضی عیاض كه نووی نقل کرده تسك می نماید و در نووی را
 كه برین عبارت کرده در شكم نووی بر دو سرقه قضیح می نماید طلائك اگر نووی را و این عبارت هم نمیکند
 لائق احتجاج بود چه با كره آن کرده باشد و غرضی نماند كه این حذف استقاط و حیانت و نسبتا ط از آخر آقا
 مخاطب با كالات است و در تطبیق كالمی هم استخراج بجهت ایشان نیز در آن متشبی نیست چه كالمی عبارت شرح
 مسلم را رساند كه كره آری و الا مخاطب در قره العینین انرا وارد کرده و مخاطب از انجا برداشته
 لكن پدرش عبارت را با تمام وارد کرده بود این پس سرشیدش او را بر خرف دانسته و در ذكر
 عبارت با تمام خصوص در انجا داشته جبارت بر حذف سرقه و خيانت ساخته و خود مخاطب بچون
 طعن هفتم از طعن صحابیه است حذف تمهیدت بر اطلاق طعن و تشنیع بلیغ نموده و از انرا قبیل تسك
 طهری بلكه لا تقر به الصلوة دانسته و از انرا سرقه حدیث پنداشته حالانكه اهل حق هرگز تمهید حدیث
 حذف کرده اند پس كمال بجهت است كه بهمت و انرا حذف تمهید روایت خصم را بر طعن تشنیع
 می گرداند خود حذف عبارت عالم خویش می نماید و از خود این تمهید تشنیعات بلكه بالاتر از آن برای خود

ص ۳۹۳
افراد بیان
وجود اختلاف
الحج من قبل

بانی بر منی دارد و نمیداند که باقران خود ش مائکت آن شیخ فساد با اهل الحاد محقق میگردد و عبارت توده
در شرح صحیح مسلم چنین است قال لما نرى اختلاف في المنعة التي هي بها عن الحج فقبل هي فخرج الحج الى
المرق في شهر الحج ثم الحج من عاصره على هذا انما هي عنها من قبيل في الافراد الذي هو افضل لانه معتقد
بطلانها و عمر بن عثمان قال الفاضل عياض ظاهر حديث جابر و عمران و ابي موسى ان المنعة التي
اختلفوا فيها انها ما هي فخرج الحج الى المرق قال ولهذا كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يضرب الناس عليها
يضربهم على غير المنع في شهر الحج و انما يضربهم على ما اعتقد لا هو سائر التصايق ان فخرج الحج
الى المرق كما نضربهم على تلك السنة لكلمة لانه قد منا ذكرها قال ابن عبد البر لا خلاف بين
العلماء المدايق الله تعالى فن منع بالمرق الى الحج كما استنبط من الحديث هو الاعتناء في اشهر الحج
قبل الحج قال ومن المنع ايضا الفران لا يتمتع بقطع سفره للنساء الاخر من بلدة قال و القتم
ايضا فخرج الحج الى المرق هذا كلام الفاضل المختار ان عرف عثمان و غيره انما هو من المنعة لانه
هو الاعتناء في شهر الحج ثم الحج من عامه و ملازمه في اولوية للترغيب في الافراد لكونه افضل و قد
انعتد الاجماع بعد هذا على جواز الافراد و المنع و الفران من غير كل هتد و انما اختلفوا في افضل
منها و قد سبقت هذه المسئلة في ادائل الباب مستوفى فاقه از خلا خط ابن عبارت ظاهر است
که باز سه اختلاف در متعه که عمر نه ازان نموده نقل کرده و بعد نقل احتمال فسخ حج قول باراده
عمره در شهر حج هم صراحت ذکر فرموده و خود نووی بعد ذکر تختم قاضی عیاض باراده فسخ حج را آن نموده و
صریحی عمر و عثمان در اتمام فی اشهر الحج کرده باقی ماند محل بازری و نووی نه عمر بر اولویت و تنزیه
و قرار از تحریم خود تاویل دریم و توضیح غیر مستقیم زیرا که اعراف خود خلافتاب تحریم متعه در شهر حج ثابت
بوده و بعد فضاصل از اولی الامر از اذات الحقا نقل نموده از اهل حقا فرموده و بحديث شتل بران فصل و جلات
خلافتاب ثابت کرده آنرا از فضائل و مناقب حضرتش شمرده پس این تاویل در حقیقت
تکذیب خود خلافتاب و صدق مثل شهر مدعی است گواه چیست و مع ذلك کلمه
فلا ویسل علی ترک الظاهر و الانصراف من المتبادر و نیز تصریح نووی ظاهر است که نهی عمر مخصوص مقصود
در متعه است که ان اعتبار است در شهر حج زیرا که کلمه انما درین معنی صریح است و بر ظاهر است که
خلافتاب بعد نهی از متعه الحج و عبود تهدید بعقاب و ضرب بران نیز فرموده پس این وعید شدید
ویسل مریخ بر تحریم است و عمل آن بر فسخ حج حسب حصر فوسه نیز جائز با لکن اگر تسلیم کنیم
که خلافتاب اقدام بر تحریم کرده مجرد نهی خلافتاب و لو کافی علی سبیل التزیه از امر منصوص

از خصوص کتاب دست خود ما امر که جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم متنی آن فرموده و صحاح
 را تا یکید شد بر عمل بر آن نموده و بسبب تشبیه و تامل در آن فضا بنا کرده باعث آنجا طعن بر
 دست زید که امر طائر و بیابان را کرده و بدین نیز با تزیینت مثل تحریم طلال و این کثیر در تاریخ خود گفته
 فاما الله کان بینی من شعبة الحج انا هو عمر بن الخطاب فضا الله عنه و علم یکن نهیه ذلك
 علی وجه التحريم و لاجل الحکم كما قد منا فانما کان بینی منها لیفرده الحج و کان ابنه عبد الله یخالفه
 فیقال له ان ابناک کان بینی منها فیقول لقد خشیت ان ینزل علیک حجاج من السماء
 قد فعلها رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ستر رسول الله صلی الله علیه و سلم تتبع او
 سنة عمر بن الخطاب كذلك کان عثمان بن عفان بینی عنهما و خالفه علی بن
 ابیطالب كما تقدم و قال لا ادرع سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم لقول احد
 من الناس الحج اربعین مبارک طابرت کمنی عمر بن الخطاب زمتعه الحج سجدی شنیع و قطع بود و بطهران
 آن بر تبیین ظاهر و واضح که فرزند از جنده حضرتش مخالفت آن میکرد و برک نیکه تمسک بنهی و الدعا
 بنار شستن بمقابل حکم حکم اومی نمود و غضب شدید و عقاب عظیم می نمود یعنی ارشاد میکرد که برستی که خوف
 میکنم که مانع شود بر شما سنگی از آسمان برستی که کرده است آنرا یعنی شعبة الحج را بیخود گذاشتی الله
 علیه و آله وسلم پس سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اتباع کرده می شود با سنت عمر بن الخطاب
 ازین جهت ظاهر است که حضرت ابن عمر که بنی از محامد و مناقب او در سابق یافتی تا آنکه در یافته
 که او عاقله عدم خضای احره از او در جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و امور اصحاب آن
 بر او دارند و کرامات و مقامات عالیه برای او ثابت می سازند تمسک را بنهی عمر نهایت شنیع
 و قطع و تبسج و فسیح می دانست که بسبب آن خوف نزول جباره عذاب و عقاب رب الارباب
 برتسکین ذوی الاذناب که از جمله ابین یا اصحاب بودند و است پس هرگاه تمسک با این سخن
 بین خصم بر شنیع باشد خود این نهی هم نهایت تبسج خواهد بود و نیز از افاده اشس ظاهر است
 که سنت عمریه یعنی نبی او از شعبة الحج مخالف و مضاد سنت نبویه بوده که مقابل در
 بین استین نموده تعیین سنت نبویه با تباع ظاهر شده و بالجملة هرگاه مشناوت و فضا
 نبویه عمریه و مضاد و مخالفت آن با سنت نبویه حسب افاده حضرت ابن عمر ظاهر گشت
 مطلوب اهل حق بر زبان در بیان حضرت ابن عمر ثابت گردید و واضح شد که دلیل نووی و این کثیر
 و مثال آن کمال این نبی بر او لویت و نوار از تحریم اصلا فایده با این نیرساند و کلمی امام شان از طعن و تبسج می

صفا محمد الوداع قول علی
 اول تاریخ ابن کثیر و غیره

وچنانچه بطمان محل بجه عمری بر او لوبیت و تشریه باطل فاسد و غیره است بچنین محل نمی توانی هم که فرم
 نبی عمری و تابع آنست برین محل نهایت شنیع و گریست چه اولاد تابع بودن عثمان در نهی تمتع عمر بن
 الخطاب را حسب ظاهر و ملازم مستطانی در فتح الباری سابقا گذشته پس این کفر نبی عمری و نهی عثمانی بر سبب
 بیخود و اتفاقی رابع و متبوع متحقق شود و ثانیاً بجه این فرم سابقا در یافتی که از عمر و عثمان برود و نه
 از تمتع الح صحیح شده است و انبیین نسخ مخالفت عمر و عثمان درین باب می نمایند که تجویز تمتع الح صحیح
 است اگر عثمان هم مجوز تمتع الح باشد مخالفت انبیین نسخ او لازم زاید و اگر باعتبار نفی کراهت تمتع الح صحیح
 مخالفت سازنده انهم برای ملعن کافی است که حکم بکراهت کافی است که حکم بکراهت نیز مکره هم باجاست
 و تا آنکه روایتی که ابن عمر از عثمان نقل کرده مر بجهت در آنکه عثمان کسی را که اهل مال بعمره و حج خود دعوت
 بیزید مطلق ساخت و عقاب تفریز لیل میج بر تخریم و تفسیرت و عبارت قاضی هم که نووی نقل کرده ولت
 دادند بر آنکه ضرب عمر فرسخ حج و دلیل تخریم است بلکه از آنجا که کسی بگوید که ضرب عثمان بر قرآن بود نیز بر
 تمتع پس این هم تخمین از اطمینان ممکن چه جواز قرآن و تمتع برود و قطعی است فالقرآن عن تخریم احدی است
 تخریم از آنکه بعدی تعدد و اثر لا شکل درضا اما آنچه از نقل کرده اند که انا انهی عنها سفینس است
 که نهی من در وهای شتایه بسیار دارد پس لفظ آنست که مخاطب نقل قول انا انهی عنها سفینس
 بشیعیان ساخته و پس فرضش ازین تخذیر عوام است تا که ثبوت این قول را در سنیه متحقق ندانند و
 پندارند که اگر تاویل شاه صاحب بعضی هم در شسته باشد مفرضت که در اصل این قول ثابت نیست
 تاویل محض بنا بر تسلیم است مالا که سابقا و استی که این قول عمر روایت ائمه اهل علم و جاهلین مقام محدثین
 سنیه ثابت است و خود او که محققین نشان باین قول استدلال استیحاچ کمی تند و نیز سکوت مخاطب
 برین قول و عدم تدویر باطل آن حسب ظاهر خود شرح در باب چهارم و تمسک استلاف اخلاف سنیه بجهت
 صحیح باجماع دلیل صحت آنست و کیف کان ظاهر است که متنی انا انهی عنها حدیث لالت لغت و عرف
 همین است که من منع میکنم از آن برود و هرگاه انضمام آن با فقره سابقه یعنی متعان کا ساعلی عهد رسول الله
 حضور باشد قطع نظر از تقدیم سنیه دلالت میرسد بر خصصان نهی بذات با کالات خلافت ابوداود
 ائمه سنیه بسبب لزوم شتاعت غلط تخریم ممال بر طیفه با کمال و از از دلالت میرسد کرده انا انهی بجهت
 انا انهی بجهت میگردید بر خیا آنچه سابقا شنیدی که کلامی در صیغه گفته انا ما عمری عند انه قال متعان کاننا
 علی عهدی رسول الله صلی الله علیه و سلم انا انهی عنها و انما قال علیما فالا حافه نمازیه و المراد
 انا انظر الیه علی حال نوال کف من شرب کل سکره تلیل کان و کثیرا و انا انظر الیه القول علی

علی حک التعلیل ما ضاف التعلی الی نفسه لکنه اشده تا تعلی فی قلب الیکر الخائف من صول الله
 در خطاب از عبارت و فتح است که کلمه انما یعنی را بر انما انظر الیهی عمل کرده و اشیاء را این اضافت و ترک دلیل را
 معطل کرده باینکه ان تا تاثیر می باشد و مخاطب خلط و خبط را بغایت تصویب رسانیده بگوید که معنی انما انما
 منها همین است که نهی من در دلها می تا تاثیر بسیار دارد الخ حاله که هرگز معنای انما انما می منها چنین نیست بلکه
 اشده تیت تا اثر را کلامی تعلیل اضافت نهی سوی خود ترک دلیل گردانیده بود و مخاطب انرا نفس منهای
 انما انما می منها گردانیده مقام غایت استعجاب است که محل منلی بر ادلی که موافق تفسیر محاکات الکا بخرت برین و
 اینه لغوی من است موجب تکرار او طعن شیخ منبع مخاطب گردد و معنی انما انما می منها این باشد که نهی من در دلها
 تا تاثیر بسیار دارد این عجیب طریقه تمییز و تفسیر است که محل منی صریح را گدشته معنی آخر تر است
 صریح معنی در ان نماند کجا انما انما می منها عندها و کجا آنکه نهی من در دلها می تا تاثیر بسیار دارد و الجمله نهایت
 ظاهر است که کلام این الخطاب و دلالت هر یک دارد بر آنکه او خودش شیخ ازین برود متعده نموده و در عهد جناب
 رسالتا صلی الله علیه و سلم ان هر دو بیاح بوده و نهی از ان در عهد کرامت مهد انحضرت واقع شده چه هر
 کسی بگوید که طعان چیز در عهد جناب رسالتا صلی الله علیه و سلم بیاح بوده و من نهی یکم از ان بیان
 حرام میکرد انما انما ابدا ته برزی بصیرت که ادنی فهم داشته باشد همین می فهمد که این کس بیاح انحضرت
 لا از طرف خود منع و حرام میگردد و الله العزیز العادل عدیده و بر این سدی و دلالت این قول مخاطب
 بر صریحی و ذوات او و انتهای نهی نبوی سابقا شنیدی و دانستی که طاعتها از بهرست با این قول امر است
 بر نفسی نبوت نهی و نسخ متعده از جناب رسالتا صلی الله علیه و سلم ذکر کرده اند که سمعت سابقا فلکن
 سنک علی ذکرنا نهارا بر سها کفنی لرد ذلالت و یل العلیل الذی لا یروی لطلب فی نیر سابقا دانستی که فرما شده
 بر تقدیر که عمل اصحاب با جناب اماراد نباشد بلکه عملشان بسبب امر آخر باشد مثل آنکه جهادی برای شان مجتهد شده
 یا یاد کرده اند معنی که انرا شنیدند از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل و ذکر این حدیث یاری و جهاد
 از روی عادت و از روی دین و عبادت دانسته بر چنین درین جامی گوئیم که بر طاعت با از روی عادت
 و از روی دین ذکر حدیث تحویم متعده و عجب بود چون ذکر آن کرد این معنی لیل قاطع است بر آنکه عمر
 درین باب نفسی از انحضرت داشت پس این انما را زهی هم برای ابطال این تا دلیل طیب که مخاطب
 نبیل دست بران انداخته و دلیل وافی شافی و بران وافی است و همچنین تعلیل فرمایند و تفسیر کبیر
 و نهایت اعتقادی و تا هلاکت و دیگر آنکه تحمل کثرت من مردود و مستقبل میگردد و عجب که رازی مدحیه است
 اماراد ایجاب اطلاق را با اثر نشانده و از دلها نفس متمسک را در مقام عمل بخار و عجب گردانده و در مقام تامل

قول مروان افاده شينه بطلاق سيمان گزارد و گمان نفس حريم متنجح باوصف علم آن بر ملاقات ثابت نمايد
 و باهام باطل بر حضرتش قول خود شربت گزارد و نيز ملاقات تفازاني در تلويح و اثبات حجيت اخبار آحاد
 گفته و بر نمايتد باجماع و هو ان نقل من الصحابة وغيره حلا سئل كمال جبير الواحد و علم به في
 الوقائع المتعاقبة التي لا تتعد و تكرر ذلك شاع من غير تكبير و ذلك بوجوب العلم مادة باجماعهم
 كالمقول الصحيح و قد دل سيمان اخبار على ان العمل في تلك الوقائع كان بنفس خبر الواحد اما كان
 عند تصويبه افادة الظن و وقوع يرسية في الصدق ازين عبارت ظاهرست كه تفازاني افاده
 كرده كه سيمان اخبار متضمنه استدلال صحابه باخبار آحاد و عملشان بان در وقائع مختلفه دال بر تكريم
 عمل صحابه برين قبايع بنفس واحد بوده و بسكي و بگردد دست نه اشتد پس چنين سياق كلام غير دليلست
 براكه نهي غير مستقيم ناشي از زاي اوست و نفس درين باب نداشت و تفازاني هم مثل رازي باوصف
 اثبات حجيت اخبار آحاد و قطع احتمال وجود نفس بر مقام طاعت ملاقات دست بر تاويل دليل قول او و
 التزم احتمال عدم ذكر نفس باوصف علم آن نموده و از مخالفت اين افاده نماند نشيده چنانچه در شرح
 مقاصد گفته و سني اخيرين حكم بجهت و معتقد ذلك لقيام الدليل كما يقال حرم المثلث الشافعي و
 حذيفة ابي حنيفة است كه تفازاني در مقام تحقيق سند دينية سيمان اخبار استدلال باخبار آحاد را
 حجيت و دليل گزارد و بمقابل او مثل رازي هوش و حواس كم كرده اين دلالت را پشت اندازد
 و توجيه و تاويل دليل آخاز و مولوي عبد العلي در شرح مسلم الثبوت در مقام ذكر اقرافاضات بر اثبات حجيت
 قياس باجماع صحابه بان گفته قبله ان العلم ان احدا من الصحابة قاس ما نقل عنهم اخبار احاد لا تفيد القطع
 فيبقى عدم التصدي منها ان ما نقل عنهم لا يدل دلالة واضحة على كون قواهم بالقياس بل يجوز
 ان يكون عندهم نصوص جلية او خفية لم يدك بها و منها انه سلم ان قواهم للقياس لكن
 لا قيسه جزئية من نوع ما فلا يدل على صحة الاستدلال بجميع الاقيسة و الجواب عما ان المنقول
 بان كانت كل واحد واحد منها اخبار احاد الا ان القدر المشترك بينها هو القوي بالقياس
 و كون مادتهم كذلك متواتر في ذلك العلم ببل كثره مطالعة اقيسة و قواهم و علم ايضا
 بتكرار علم بالاقيسة انه لم يكن بخصوص نوع او فرد و علم ايضا بقراين مطالعة لكنا ملين انه
 لم يكن عندهم نص و ايضا التصريح العاديه تاخيصة بان لو كان عندهم نص استدلوا به
 فلما هم لا يظنون ان تكرار هذا مكابرة و ما نقلنا عنهم و ما في متعدد و تمثيله فلا يضر عدم دلالة
 البعض على كونها بالقياس ازين عبارت ظاهرست كه اجماع صحابه بقياس و عدم ذكر نفس و دلالت

هذه الحديث ولا ابره القول بده احد ما بل اخرها صيحا لا الذهاب في احد ما الى المنسخ
 لا محدث بها بصدارة نفع المنسخ بونا الرسول صلى الله عليه وسلم ولم يكن الصحابة ليصدقوا بالتمام
 مع المنسخ في غير بيان عمله بذلك او يذكر السنة المشركه وقد عرفنا ان النبي عدل منها
 انتهى ازين ببارت توريشي ظاهرست كه حديث صحابي با منسوخ با منسوخ بغير بيان علم خود منسوخ با منسوخ
 پس هي بايك كه حديث ليس خاتم در عين و مخالفان هر دو معمول بر باشد پس چنين حديث خلاف كتاب
 بوجود معتين و ز زمان جناب رسالت صلى الله عليه و آله وسلم دليل الاجت و عدم نسخ آن در زمان
 اخيرت باشد و هر گاه حديث بنسوخ با منسوخ بي بيان نسخ و ذكر سنت متروكه بر مثل النس روايت باشد
 چگونه تجويز بيان امر منسوخ بي بيان نسخ و ذكر سنت متروكه بر خلاف كتاب تجويز توان كرد و مخفي
 نماند كه فضل الله توريشي از اكار فقها و محدثين است چنانچه تقي الدين ابو بكر بن محمد بن ابي
 الرشدي الاسدي در طبقات فقها و روايت فقيه گفته فضل الله التوريشي قال السبكي في الطبقات
 الكبري فقيه محدث من اهل شيراز شرح مصابيح البغوي شرحا حسنا و لعله كان في حديث
 السنائة و توريشي بضم الاء المشناة من فوق بعد هاء و ساكنه ثم له مكسورة
 ثم باء موحدة مكسورة ثم شين مجهولة ساكنه ثم ناء مشناة من فوق و زيرها نسي كه شمس الائمة
 محمد بن احمد بن ابي سهل سمرخسي حفي كه از اكار بر ائمه و فقهاى ايشانست و صاحب هايه تقيدي عليه است
 و رب و گفته و بلفظ من عرضي الله عنه قال لا منعهن النساء من وجهن الا من لا كفاهه في هذا
 دليل على ان السلطان يدل في لا كفاهه فقد اضاف المنع الى نفسه و ذلك ليكون بولاية
 السلطنة و دليل على ان الكفاهه في النكاح مستبرح وان المرأة غير ممنوعة من تزوج
 نفسها من بجانها وان النكاح ينعقد بعبارةها انتهى ازين ببارت ظاهرست كه اضاف منسوخ را
 بنفس خود دليل است بر آنكه اين منسوخ از خود عمر بوده مستند بمنع خدا و رسول زيرا كه خبرسي بر منافات
 منسوخ و نفس خود استلال کرده بر آنكه براي سلطان يد است و آنكه و اين منسوخ را بسبب بولايت
 سلطنت نموده و ظاهرست كه اگر اين منسوخ مستند بمنع خدا و رسول همى بود اين استلال صحيح نميشد
 چه بنا برين معنای قول عمران خواهد بود و منسوخ خواهد بود و از نكاح نيز كفا ثابت باشد و عمر اين سبب
 منسوخ از ان كذا اين معنی هرگز دليل ثبوت ولايت يد براي سلطان در آنكه نمى تواند شد و ظاهرست
 كه در اول خبرسي از ثبوت يد براي سلطان در آنكه است كه سلطان براي خود بلا استناد و دليل شرعي
 او حكومي در آنكه صادر كند با فخر و در مقبول شود بسبب لايت سلطنت و زير منسوخ خدا و رسول از نكاح

منسوخ
 منسوخ كتاب
 النكاح

مخرج غیر کفار غیر ثابت پس محل این منع بر منع خدا و رسول باطل محض است و نیز بنا برین معنی قول رسول
 چنین خواهد بود و کاین قول مردود است یکند بر آنکه سلطان را میرسد که منع کند از امریکه منع کرده باشند
 از آن خدا و رسول ۲ و این دلالت باین بر هست که انصاف کرده هر منع را بنفس خود و این منع سبب
 ولایت سلطنت است و ظاهر است که این کلام لائق سخریه و استهزای ملامت ناقابل است
 و لائق انصاف نیز که انصاف نبی را بنفس خود چه دخل است در اثبات جمل منع از امریکه که منع آن شرعا
 ثابت باشد پس ثابت شد که عرض سخری همین است که انصاف هر منع را بنفس خود دلالت دارد
 بر آنکه این منع مخصوص با بوده و از خدا و رسول ثابت شده و باین سبب استدلال کرده بر آنکه سلطان
 اختیار است در آنکه و نیز سابقا استی که رازی در اثبات اباحت مژوک التسمیه استدلال کرده با آنکه
 تخصیص شیئی بیکه دلالت میکند بر تعنی حکم از اعمای آن پس قول مردم دولت خواهد کرد بر خصما من
 با و تعنی آن از خدا و رسول ۲ و نیز استی که مخاطب لفظ صاحبکم را که صدور آن از مالک بن نویره است
 نقل کرده لیول از ما و گویند و این معنی هم دلالت دارد بر آنکه از قول مردم خصما من نه با و ظاهر میشود
 در روایت عمران بن سواد یعنی که والد مخاطب در از آنکه انصاف نقل کرده و از فضا و لما شرع کرده و اثبات
 تمامه عقیده عمران خواسته نیز لیول هر حجت بر آنکه تحريم معتقین از خلافت ابی و جهاد بکتاب و
 نفس جناب رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده اما دلالت آن بر آنکه تحريم معتق الج از نظر
 واقع شده و جناب رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم آنرا حرام فرموده پس کمال و وضوح ظاهر است زیرا که
 در آن مذکور است که عمران بفرگفت مذکور و آنکه حرمت المعتق فی اشهر الج و زاد ابو جعفر و علی و لم
 یجره رسول الله و ابو بکر فقال جبل الج و اما دلالت آن بر استغای تحريم معتق از جناب رسالت ابی
 صلی الله علیه و آله و سلم نیز ظاهر است زیرا که در آن مذکور است که عمران بفرگفت مذکور و آنکه حرمت
 معتق اهنسا و کانت خصه من الله استمع بقبضه و تفارق من ثلثه و غیر بچون گفت ان رسول الله
 علیها فی زمان ضروره و حج الناس عنها فی السنة ثم لم یلم احد من الج مسلمین ما و الیهما فلا یمن بها الخ ازین
 ظاهر است که عمران بیب مردم بر عمر سبب تحريم معتق اهنسا ذکر کرده و میباید بود آن و عمل صحاب
 باین بیان نموده و عمر برین مقام ضرورت از ذکر نفس تحريم سکوت و محو شده و بعضی جمله تحلیل آن
 در زمان ضرورت و بیوج نامس سبعت تمسک نموده حال آنکه ظاهر است که تحلیل امکان فی زمان ضروره
 دلیل تحلیل است نه سبب تحريم و توضیح دلالت این روایت سابقا بیب این است فی گذشته نیز
 روایت را ضعیف صحیفانی در محاضرات اشراج اهل بعثه که سابقا مذکور شد هر حجت در آنکه قول

عمره ثم تبين مفيد علية أن وشرع است وولات واروبرا كذا تحريم أن ازجانب سالتاب على انه طيرة
 اذ وستم واقع نشه بلكه مخصوص بخلافتاب بود وراغب سنها في ازاكلا برامة وهدا ساطين سنيه مثل تراكي
 ويزوت سيوملي وريضية الرواة كفته المفضل بن محمد بن محلي الاصبهاني ابو القاسم الراغب جبا
 للصفحات كان في اائل المائة الخامسة مفردات القرآن وانا نين البلدة واما الحاضرات ففتت
 على الثلاثة وقد كان ظني ان الراهب معتن لمحي رايه بنظ الشيخ بدر الدين الزركشي على
 نسخته من القواعد الصغرى لابن عبد السلام مانصه ذكر الامام فخر الدين الرازي في تاسيس
 التقديس في الاصول ان ابا القاسم الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالي قال وهي ذاتها
 حسنة فان كثير من الناس يظنون انه معتزلي ولاما ريتي تلميذ محمود بن محمد بن قاضي زاده وروى
 ودرية العلوم كفته وفتي الحاضرات للراغب الاصبهاني وهو المفضل بن محمد الاصبهاني ابو القاسم
 الراغب صاحب المصنفات كان في اائل المائة الخامسة مفردات القرآن وانا نين البلدة
 واما الحاضرات وله تفسير معناه من بعض الثقات وله تفصيل للنشأتين وله كتاب الكفر بجهة
 في احكام الشريعة والناس يظنون انه معتزلي لكن كمال السيوطي رايه بنظ الشيخ بدر الدين
 الزركشي على ظهوره فيقول عد الصغرى لابن عبد السلام مانصه ذكر الامام فخر الدين الرازي
 في تاسيس التقديس في الاصول ان ابا قاسم الراغب من ائمة السنة وقرنه بالغزالي و هذه فائدة
 حسنة فلاما يظنون الناس ان بعض المظن انهم وركشف الفنون كفته الحاضرات لادباء وخواص
 الشعراء والبلغاء لابي القاسم حسين بن محمد المعروف بالراغب الاصبهاني وهو عمه هذا
 الفقه بين الفضلاء له الهدى لله الذي تقصر الاقطار ان تحو الخ وبنه على خمسة عشر
 حقا وكونه صولا و ابو بايزيد وركشف الفنون سلوحت تفسير الراغب هو الفاضل العلاء
 ابو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل العربي ندي بالراغب الاصبهاني المتوفى في اس المائة
 الخامسة وهو تلميذ في جملها وله الهدى لله على الآخرة في اوله مقدمات ناقصة في
 وطره اذ اورد جمل من الايات ثم فرها تفسير اشبعاء وواحد ما أخذوا في ازل التنزيل
 للبيضاوي ويزيد وركشف الفنون كفته تفصيل النشأتين وحميل السعادين للامام ابي القاسم
 الحسين بن محمد بن المفضل الراغب الاصبهاني المتوفى في اس المائة الخامسة الخ ويزيد وركشف
 كفته مفردات الفاظ القرآن في اللغة لابي القاسم حسين بن محمد بن المفضل المعروف بالراغب
 الاصبهاني المتوفى سنة وسماه السيوطي في طبقات الحماة المفضل بن محمد و قال كان في اائل

ص
على المائة من
الشعب الثانية

ص
م

ص

ص

اما اصل المائة الخامسة فقل عن خط الزركشة ما مضى ذكر الامام فخر الدين الرازي في باسئيل لتقليد
 في الاصول ان الراغب من ائمة السنة وقرنه الغزالي الخ ويزيد كشف الفنون گفته ان اثنين بالبدعة
 للعامة اي القاسم حسين بن محمد المعروف بالراغب ويزيد كشف الفنون گفته الذر يقية الی
 كتاب الشريعة للامام ابو القاسم حسين بن محمد بن الفضل الراغب لاصيها في ذكره في اول
 سفراته الى ان قال قيل ان الامام حجة الاسلام الغزالي كان يستحب كتاب الذر يقية دائما
 وفيه تحسنا فقامتة ووزعم الادبا وياقوت حموي على ما نقل عنه مذکورست الحسين بن محمد الراغب
 الاصفهاني احد اعلام العلم بغير من من العلوي وادبها وحقها لکتاب تفسير القرآن قيل هو
 كبير اما آنچه گفته زير که خليفه و قوم وود ابو زين تشدد من علوم شجاست بنايد که درين عهد و امر مثل
 و زير که پس ظاهر است که اين قوم طوفاني هم از عبارات ثانی بهنج وجه مستخدميت مصغرات فحاشيت
 که مباحث را بشد و نسب بخلاف مباحث می سازد و صفت فطانت و غلظت او که معائب آن از مباحث
 کتبه و ظاهر است ياد می ماند اما آنچه گفته و در حقيقت نمی ازین برود و در قرآن نازل است و خود
 پیغمبر فرموده قوله تعالى فمن اتبني وراثة ذلك فاولئك هم العادون الخ پس مخدوش است
 بلکه اگر فرض است که محصل این الفاظ هر دو معنی کلام عرذ اهل است پس قطع نظر از آنکه این محصل از کلام عمر
 بهنج وجه دلالت و اشارت ظاهر شود بلکه عکس آن از کلام ظاهر است یعنی بودن این برود و در زبان
 جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم البته ظاهر است اعاده این معنی گفته را که لا یلی و مخاطب مطلع نظر داشته
 از معنی اناده و شدت تاثیر بیاد قهاسی و در چه هرگاه حسب نادر عمریه در حقیقت نمی ازین برود و امر در قرآن
 نازل باشد و خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بان امر فرموده باشد این همه مثل سائر کلام شریعیه
 خواهد بود و شدت تاثیر که بعضی اصناف بذات تشدد سادات فقط غلیظ حاصل میشد متحقق نخواهد بود و اگر
 فرض مخاطب ازین قول ز تعصیر قول عمر بانست بلکه فرض بیان حقیقت حال است پس باز هم لازم
 می آید که مخاطب باکمال الحال شدت تاثیر نمی عرذ و تلو ب مردم نمی خواهد چه بنا بر فرضش هرگاه ثابت
 خواهد شد که این نمی از احکام قرآنی است مردم انرا سناط نخواهند آورد و در عمل بان تساهل خواهند کرد
 و نهند باطلان او داعی دلالت قول حقیقی بر چه میوم متقد سابقا بر بیان واضح دانستی و در حق
 که آمده و اساطین این داعی و امی را رد می کنند که تحریم متقد از قرآن ثابت نمی و نهند و محمد بن عبد
 بن یوسف بن احمد بن علوان الزرقانی المصری المالکی در شرح موطن گفته اختلاف الاصولیون
 فی اجماع بعد الخلاف فصل بی وضع الخلاف السابق او لا یرفعه فیکون الخلاف باقی و من ثم

ص
 حرف اللذالی
 المعجزة ۱۲

جاه الخلفاء من فتح نواح مستعمل بعد اهل السنة العقد الخلفاء المتقدم فيروا له ليس من
 محرم في القرآن ولكنه يعاقب عقوبة شديدة ووزر قاتل ازاك ابرو جلد مشين سنيست وركشف القلوب
 وروى برواه كفته وشرحها عن موطا مالك خاتمة الحديثين محمد بن عبد الباق بن ابي سلف بن احمد بن
 علوان الرزقاني المصنف المالك المتوفى سنة اثنتين وعشرين ومائة و الف شرحا بسطافي ثلثة
 جلدات في بيان ادعا و ابي ثبوت تميم متقارن ازاناه و خود خلافتا ظاهرست که از کلام خود شتر
 ثابت است که او تميم متعبد حکم خدا و رسول نگردد بلکه از ابي خود کمال من روايه عمران بن سواده و طر فرتر از
 بر آنست که اين آيه کریمه مقدم بر تيميل متعبد است پس چگونه مقدم ناسخ سافر تواند شد و عجب کتاب
 در باب امانت و باب کفالت است و تهم نزل بعض آيات بمقابله الحق نايه و از غایت او نشد
 استدلال بان بر کذب رواياتی که ائمه اهل علم و سلفين تمام اهل اسلام آورده اند نايه و خود از لزوم اين
 اشکال غفلت فرمايد و از خود شيعيات شيعه بر خود باکی نايه و کالات آيه و اتمو الحج و العمرة بر نهي از غرض
 حج نيز صحيح بطلان است و دانستی که ظاهر ابن زفرم که تبصریح خود مخاطب از علمای اهل سنت و مدارح
 ظاهره و سابقا عرضه او بر زبان فریبي که تبصریح کاتبی و مخاطب امام اهل حديث است سابقا شنيد
 استدلال را با اين آيه بر رفع نسخ حج باطل ساخته و در آن نموده و لطيفت آنکه آيه و اتمو الحج و العمرة متعبد
 است بر حکم نسخ حج پس کال عجب است که مقدم چگونه ناسخ سافر گردید و همانا بر کمال علو حق و سطوح
 نوسدق بن است که اگر باب باطل بر ابي تصويب نهی عمر اقسامين و همان بر حقیقانی فرستند که ادعا
 تزل نهی مستبين و کلام الهی نموده و حقیقانی در هر دو دعوی تقضج ایشان با ملغ و جوه نموده و تقدم
 تزل آيه اتمو الحج الا بر حکم نسخ حج عبارت ابن الهمام سابقا ظاهر شد که او تبصریح از صاحب تصحيح نظر
 کرده که قوله تعالى و اتمو الحج و العمرة قد در سنه ششم نازل شده و ظاهرست که حکم نسخ حج در حجة الوداع
 بود و ظاهره و طبعی در تبصریح و شش من مائتة قالت و نقل رسول الله صلى الله عليه وسلم على مناعة بيت
 اذو نيز فقال لها اروت الحج قالت الله ما اجزلي الا وجهه صاب و... من شرحه على و قوله اللهم
 حيث جئت من كل مكان تحت المائدة و گفته و قوله عليه السلام حجني اشترط على قولي اللهم سبي
 حبيبتك و معناه ان عليه السلام الاستغفار من ابد الابد الحج امتلت بانها من رضة جانها خافت ان
 سر زمان يتعد عليها الاحلال بناء منها علان المحصر بالمرض لا يتحمل الا بالطواف بالبيت فان
 طالع يضربها و مذهبك لك و في رواية شيخنا ان شاء الله فلا خائف قرها رسول الله صلى الله
 عليه وسلم على ذلك ثم خص لها فان نشتر ان لها التحلل حيث حبسها مرصدا و بظااهد

صحيح
 في بيان فعل
 بل هو ماذو
 في بيان فعل
 بل هو ماذو
 في بيان فعل
 بل هو ماذو

ص
باریکه
فخر
کتاب

والعقود كما امر الله ما شئنا نتاح هذا النساء فلن وانما سجل نكح امرأته الاجل الا حتمه
 بالجائز وقربى ورفیقهم وشرح ابن هدیث گفته یقول علم الفکران قد نزل منازله ای استغنت
 احکامه و ثبتت معالمه فلا یقبل النسخ والتبدیل بعد ان تو فی فی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و ینقی بذلك ان منعه الحج قد رفعت لئلا یرتفع بها تمام الحج والعمره و منعه النکاح ای انها
 كذلك لما ذکرناه شراط النکاح فی کتابه ی بین احکامه فلا یزاد فیها ولا ینقص منها شیء ولا
 ینقص ولا یزاد فیها من غیر ما یرتفع کما ذکره کرم الله وجهه بامری با تمام حج و عمره استلال بر رفیع
 منعه الحج می شود پس اگر فرض قریبی از منعه الحج تمتع است پس ثابت شد که این الخطاب تمتع را مرفوع و مستوفی
 من التمس و بطلان رفیع و نسخ تمتع بالاتزان است که حاجت بیان داشته باشد و ائمه سنیة تحریر هم
 تمتع و رعایت شجاعت و تقاضای استه و اثر الاثنی و اربعین و توجیه فزیه فرازان می نمایند
 و تماشای زان می زند پس استلال خلافت با بر رفیع تمتع بجماع الممی ثابت کردن در حقیقت ثابت
 در شندی حضرتش و جبارت او بر سب تهمت نسخ تمتع بخدی تعالی ظاهر نبود است و اگر فرض
 از منعه الحج نسخ حج است چنانچه کلام قریبی در شرح صدر این هدیث دلالت بر آن دارد که اسبق نقل
 بر طریقی است که بر رفیق از تعلیل نسخ حج بسبب امر با تمام حج و عمره واقع شده مالا که بر ظاهر است
 که از نسخ حج بعد نزول این آیه واقع شده بطاریب پس اگر فرض امر با تمام مانع از نسخ حج باشد
 هر نسخ حج مانع این حکم خواهد بود نه آنکه مقدم مانع مانع برگردد و بطلان آن براهه ثابت است
 از تعصبات این حضرات آنجا شکایت توان کرد که در باره منعه آنها که قطعا و حتما جواز آن با جهار
 طرفین اولی ثابت و محقق است احادیثی که بر نسخ تراشیدند و آیات عدیده را با فقر و بهتان که
 هم دلالت بر بطلان آن ندارد نسخ کرده اند و در بطن نسخ حج که آنها هم قطعا و حتما ثابت است و
 احادیث متواتره بر آن دلالت دارد نیز خود را از وضع اختصاص آن بصحابه باز نهشته اند و این عقده
 را بر آن واقع نمی کنند اینها نسخ آن کرده اند و الحق که در رعایت خلافت با کوی سابق بر بود
 در توضیح دین ایمان اصلا مبالغه نمودند و ثبوت نسخ حج با احادیث متواتره از تخریج ائمه سنیة
 ثابت است چنانچه سابقا درستی که ابو بکر جصاص بعد از بعضی روایات عاصمه که دلالت میکند بر امر حجاب
 رسالت با سنی الله علیه و آله و سلم نسخ حج گفته و هذا هو الصحیح من خیرة من الامار المؤمنة
 فی غیر النبوی صحابیه یفسخ الحج قول عمر بن الخطاب صحابیه متعنان کانتا علیه و سلم الله صلی
 الله

بج
بالمعنی

انا انهی عنها ضرب علیها منعه النساء و منعه الحج و هو یعنی هذا المنع فلم

خودش هم مثل تقدیر اول کمال وضوح ظاهر میشود زیرا که خودش مر باب دوم صدق و صلاح تأمین
 را به شهادت امام الائمّه یعنی جناب رسالتنا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است و وقتی قریب است
 بر ادایات شان بمقابلت سخن کرده پس کمال حیرت است که چنان ان افاده را بر طاق نسیان گذارند
 کذب خود باشد و مقام انانها ده کانی را که بشارت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
 صادقین و صالحین اندازد بدترین ناصحین و فایزین و معانین بیدین که نبی قرآن بین در یاد
 حضرت خاتم النبیین انجا طریقی آنرا کرده اند و چون تعیل و توتیق جمیع صحابه و همچنین اثبات صدق و
 صلاح تأمین علی العموم از خصائص است هر تقدیر که ازین کلام را کرده اند نسبت تقدیر
 آخرست لا جماع المرکب بالجله اگر مخاطب اندک بهره از حیا و تامل و ایمان می داشت هرگز چنین
 حرف ای برای تصحیح و تاویل کلام خلافت ابی بزرگان بیاری نمی ساخت و قیامت بر سر خود و اولیا
 خود بر پا نمی کرد و قوانین مذہب و اصول انرا در هم و بر هم نمی نمود و لکن برای تاویل شنای کلمات
 ائمّه خود چنان خرافات بر زبان می آورد که تراویل حله خود هم با مبلغ وجه رسوایی شود و کلمات و
 افادات خودش کذب آن می نماید اما آنچه گفته این با احکام سلطان باید پس این کلام است
 صحیح دارد و بر آنکه کلام خدا و رسول برای هدایت مردم کافی و دافی نیست و حکام سلطان هستند
 تأثیر اس حکم الهی و القرآن است و این دلیل شافی و برهان کافی است برای اثبات خلافت
 علییه با کمال که سبنا کتاب الله در مقام رد و صیحت سرور نام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و صحابه
 که کتاب کتاب خدا را کافی و دافی و اندک صحیح است و سرور نام صلی الله علیه و آله و سلم هم
 نباشد و این نرم ناسد مانع کتابت وصیعت آنحضرت گردد و مخاطب این افاده خلافت ابی بزرگان
 صحیح و عین خلل قبیح دانسته آنرا پیش اندخته تنها قرآن را چه ذکر قرآن اص حدیث هم بر
 هدایت کافی نداند و ضرورت احکام سلطان بر طاعت گرداند محسنا قول الخاطب المراتب رد آنرا
 این مخاطب انعام بحسبیه الکتاب لراؤ علی سید الاطیاب صلی الله علیه و آله انجاب و هرگاه حسبنا ناده
 مخاطب نبی قرآنی و حکام امادیت برای هدایت مردم و اثر بارشان از قیاس کافی نباشد بلکه احکام
 می باید پس جو به نصب امام مصلحا کمال است و شمال آن بر مصالح حقه عظیمه کمال با هدایت ظاهر گردد
 و کلامت شاعت و داعی خلاف ما انصاف نیستی استمال نصب امام بر مفسد و قبیح ظاهر شد
 مقام هرست که مخاطب با حکام تمام ضرورت احکام سلطان ثابت می نماید و آنرا بر تبه هم می پذیرد
 که بمقابلت آن حکام قرآن و حدیث را بی مصرف می گرداند که انشاء آنرا استحسن میدانند نسبت

نسبت حکام را بر طرف نفس سلطان شتمن زکوة لطیفه و موجب عمل مردم بان می نماید و عظامی توأم
 اهل و جزو امام را شتمن بر فساد شیخ و شنیع دانسته اند و افاده کرده که او اورد و جب و ترک شیخ
 با عدم امام گزرت از روی ثواب زیرا که آن اشق است و اقرب باطل است که در آن احتمال بود آن
 از خوف امام شقی است یعنی وجود امام شیخ و شنیع است که در صورت وجود امام احتمال آتیا ن
 و جب ترک حرام بیب خوف امام منطبق میشود و تعارضی در شرح تعارض گفته احتجاج الفلکونی
 بوجوب نصب الامام علی الله تعالی بانه لطف من الله تعالی فی حق العباد اما عند الاحتیاج
 فلیتم تکفول به من تحصیل المعرفة الواجبة انظر العقل غیر کاف فی معرفة الله تعالی و
 عند الامتیاة فلان اذا کان لهم ویدر تاهد ینعم من المخطیات و یجثم علی اول
 کاف مع اقرب الی الطاعات ابعدهن المعاصی منهم بقدر اللطف و لوجب علی الله
 تعالی لما سبق و الجواب بکلامه المقتضی و القبح فیما یورثه لا یتأکله ما سبق
 حال الکبری و تفصیلا انما یتوکل لطفنا اذا خلا عن جمیع جهات القبح و هو ممنوع و
 السند ما مع وجوه اخر مثل ان اداء الواجب و ترک القبیح مع عدم الامام اکثر
 ثوابا لکن بهما اشق و اقرب الی الاغلاص من تنفاه لاحتمال کونها من خوف الامام و تو شیخ
 و شرح تجربیکشته و اجح الامام بان الامام لطف من الله تعالی فی حق عباده لانه اذا کان
 رئیس ینعم من المخطیات و یجثم علی الواجبات کانه مع اقرب الی الطاعات و ابعده
 من المعاصی منهم بقدر اللطف و لوجب علیه تعالی بناء علی اصله ان تعرض بان
 نصب الامام انما یتوکل لطفنا اذا غلاص من المعاصی کلها و هو ممنوع فان اداء الواجب و ترک
 الحد مع عدم الامام اکثر ثوابا لکن بهما اقرب الی الاغلاص من تنفاه لاحتمال کونها من
 خوف الامام ازین عبارات و اشغال آن ظاهر میشود که آتیا ن و جب و ترک حرام بخوف امام
 نهایت ترجیح و شنیع است که محض احتمال آن موجب فساد شیخ و شنیع است و وجود اصل امام است پس
 ما تحقیق و وجود آن چه رسد و کلام مخاطب بر کمال حسن عمل سلطان مردم را بر امتناع از حرام دارد
 که این معنی را بنیاب شرح بهتر دانسته که اظهار تحریر خدا و رسول متقین را خلاف محصلت و کلام
 محض دانسته و نسبت نهی زنان به سلطان و اظهار بودن آن حکم سلطان در کار دانسته و در کتاب
 این معنی را نکته لطیف و مشفق پنداشته ایم و آن در توفیق الکتب علی بر خود باید پس در بیان
 مخاطب کابلی و در کلام انصاف او تکذوب و تهاویب شیخ متحقق است که او شان محض عقل

ص

فصل در وجوب و ترک عوام از طرف امام شیخ و قبیح می بندارند که بسبب آن وجود اول امام و ششول برسد
و خلاف لطف می گویند و اینها نهایت حسن است و در مردم بخوبی امام ثابت می سازند و از طرف دیگر
شما از آنصورت عوام می سازند و لطیف تر آنست که از ما نشاید کتاب مخاطب نیز تا میدانی تقریر
پر تر و بر خلاف سنی ظاهر میشود و مخاطب در باب نامت گفته بلکه اگر تا بل فکر کنیم معلوم توایم کرد که
نصیب امام از جانب خداست و معاصد بسیارست زیرا که از ای عالمیان مختلف خواستش نفس و
تعدادت پس در تعیین شخصی بلکه اشخاصی چند برای تمام عالم و جمیع از منتهای دنیا و دنیا موجب بر آنست
مقتدره و اکثر شیخ و مرجع غیر تعطیل امر امامت و غلبه تطبیق و غم و تقیید آن اشخاص بلکه در وجوب
امامت خداست و این و همیشه مخالفت می بود آن اشخاصست چنانچه در حق جاد که امتداد
امامت دارد همین قسم واقعست و در عاقلان این مقام مذکورست قوله زیر که از ای عالمیان مختلف
ایگان فی مکان وجود الامام مختلف لیفعل الطاعة و یترک المعصية لاجل الخوف
منه لا کون طاعة و معصية و ذلك من اعظم المفاسد بخلاف ما اذا المرکن منصوب یا من اقله
حقالی بل نصب العامة مانع لا یفانده الا مقدار ما یخاف العامة لانه تا بهم ۱۱ فصل ازین بسیار
ظاهرست که اگر امام منصوب از جانب خدا باشد مکلف فعل طاعت و ترک معصیت بسبب خوف از امام
خوابد و این معنی از اعظم مفاسدست و هرگاه امام منصوب بجنب فاعلمت باشد این مفاسد مستحق
ست و اینست یعنی فعل طاعت و ترک معصیت بخوف امام درین صورت نخواهد پیش پسر این فاعلمت بر بعد
هم مخالفست ناقص فاعلمت از این مقامست و از ان ظاهر میشود که امتناع و از تجار مردم از نهی عمری و غیره
تا اثر آن در قلوب خلق ثابت کردن چیزی را که از اعظم مفاسدست بر خلاف کتاب ثابت نمودنست و اصل
این تقریر فاعلمت و عوامی وجود امام بر عینه از امامت شکلگیر و رئیس المفسدین ایشان امام رازیست
چنانچه در نهایت حصول گفته ایم آن سلنا ان لا بد فی القدر فی کون الامامة لطفان تعیین
وجه المصدق فاعلمت ان یقال ان نصب الامام یقتضی ان یکون المکلف تارکا للبیح
لا لکن و یجایب الخوف من الامام اما عند عدم نصب الامام فالمکلف انما یترک لقیح
لا لطف عن الامام فاذا کان كذلك کان فی نصب الامام هذه المصدق بالجلد برگاه بزم اهل
اهل باطل وجود امام مطلقا قبیح و شیخ کرده این سبب که وجود امام است ترک قبیح بسبب خوف امام
بسیار قبیح پس نکته لطیفه مخاطب که از اهل باطل و مخاطب بسبب انصافت نهی متعین میبوی خود
و محتاجی کم نماند رسول هرگز نماند و سنجیده گردید و بطلان و رکاکت آن بنیاد و ضوح

و موضح رسید که بنا برین می بایست که آن کتاب هرگز شناخت نمی بسوی خود نمی گردند تا که ترک قبیح سبب
 خوف آن مخالفت آب واقع نشود بلکه می بایست که بر مخصی نهی خدا و رسول ^ص اکتفا می نمودند تا ترک
 قبیح سبب قبیح واقع نشود و سبب خوف آن قلم غلیظ پس کمال عجب است که کابلی و منقلب
 از اخادات اسلام خود خبری بر نهاده شده در پی اختراع نکته و اسپه گردیدند و بمنافات آن ^ص تحقیقات
 ائمه و اساطین خود متنبه گردیدند و قور و لهند گفته اند که آن السلطان بیع اکثر مایع القیاس
 اقول لوقیل هنالك ان السلطان المهان یفرغ اکثر مایع الشیطان لکان ان فب
 بالمقام عند رباب الادهان و اصحاب الادیان نان خلیفتم السلطان تلابدع و عنان و حرم
 ما هو حلال بالسنه و القرآن و اخترع احکاما ما انزل الله بها من سلطان فوالله انما هو
 الشیطان لا الفانغ الرادع عن افواج الفسق و العصیان و الله الموفق و هو المستعان
 یا بجمه نظر است که غرض از تفرقه نزع السلطان اکثر مایع القرآن نیست که سلاطین رومی باید که احکام
 و عادیث سیدنا و الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم را مخصی است و سزا زنده نسبت احکام شریعیه بنده
 و رسول نکند بلکه احکام خود قرار دهند تا مردم آنرا قبول سازند بلکه نزع است که مجرد قرآن نیز تسلط
 سلطان مادل مانع مردم از ارتکاب شر و فساد و امارت انواع ضغائن و احتیاج نیست پس تسلط سلطان
 مادل ظاهر برای ترویج احکام قرآن و عادیث سرور است و جان صلی الله علیه و آله و سلم ضرورت است که
 او مردم را از احکام شریعیه مطلع سازد و مردم را حمل بران کند و در صورت تخلف از ان حدود و غیرت
 بشر چه باری نماید و در حقیقت این کلام مفید و خوب نصب امام است که مخاطب اسلاف و اثبات
 سفاسد و نظیر در آن می سازند که گفته بر مخاطب فی صدر باب الامره عجب که انرا بباد غفلت و زور
 درین مقام ضرورت وجود امام من حیث لا یشترک است می کنند که اشدت تاثیر او از قرآن ثابت نماید
 و مجرد احکام قرآن و حدیث را برای هدایت کافی نمی داند و کلام بلاغت نظام خلافت است که سبب است
 را بحال و موضح و نظم و بلاط می نماید اما آنچه گفته بر اضافت نبی مسیومی خود برای این نکته است
 پس این چند ترداو لیا و متعین مخاطب این نکته لطیف و نفیست لکن در حقیقت آن مخصی تخدیم
 و تلبیس و تمسک و دلیر و تخریب ناشی از سوسوسا و بیست و بطلان آن ظاهر است بوجه عدیده
اول آنکه بنا برین لازم آید که سلاطین و حکام و حیات و محرمات و مسائل حلال و حرام را احکام
 خود قرار دهند و از اضافت آن بپیدا و رسول ^ص مضر نمایند و آیات قرآنی و احکام رسول ^ص بزدانی
 را باطل مخصی سازند تا مردم بپندارند که این احکام سلطانی است نه احکام قرآنی و مالا لکن شیخ متدین

بعضی نخواهند شد بلکه حکام شرعی را بخدا و رسول منسوب زود و انرا احکام خود قرار دهد و بوقوم اگر از
 کلاش کار میشود نسبت کلمی بخدا و رسول منسوب تهاون تسامیل مردم در مثل این میباشد زیرا که
 عدم نسبت عزیزی متعه را بخیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسلم معتدل همین وجه ساخته پس بنابرین
 لازم آید که جمیع فقهاء معتبرین که ایتام تمام در اثبات احکام شرعی از قرآن و حدیث دارند و انرا
 بخدا و رسول منسوب می سازند در حقیقت نهایت سعی خداوند می نمایند که مردم عمل بر این نکنند
 و تهاون بر این کنند پس مخاطب باین کلام فریاد است نظام ساهی جمیله جمیع اهل احکام را در اثبات احکام
 سائل حلال و حرام باطل و بی کار و موجب طعن و تشنیع و استخفاف کرده اند و بدین وجه سب را درنگ
 و برهم ساختن زمی عالم محقق و محدث مدقق و فقیه عاقل و فاضل فاضل که توره بعد اولی و ذکره بعد آخری
 چنان جو امع کلم بر زبان گهرشان می رانند که هر یک از ان برای توهین و تهمین سائر معتبرین و
 فقهاء و محدثین و باطل ساهی جمیله شان و بدین معنی شتیده ایشان که اعمار فریزه در برابر امام شریف
 آن حرف کرده اند کافیست اناده میکنند آری اگر حاضرین زمان عمر را کفار و ملحدین و بیگانه خندا
 در رسول خدا قرار دهد البته بدین صورت می توان گفت که ایشان بسبب عداوت خدا و رسول حکام
 خدا و رسول را قبول نمیکنند و بدین گاه می دانستند که فلان حکم از خدا و رسول است از اطاعت سزا
 می یافتند پس این بسبب عزاز نسبت تحریم متعه بخدا و رسول اراض کرد و بنمود منسوب نسبت
 کلم بنابرین می باید که شکرین خدا و رسول احکام خلاف کتاب را که سنیه او را تابع خدا و رسول میگویند
 نیز بسبب معصفا نشوند و کارها را از ان کرده باز باها اگر انکه گویند که چون هر خود دشمن خدا و رسول بود
 لهذا شکرین خدا و رسول از حکم نامین خلاف کتاب گراست نیکو و بلکه بجای این بسبب سائل و
 راقب باین می شدند بصوم اگر نشاید و معاین و محسوس معلوم است که هر گاه سلطان قاهر
 امر میکنی باید و بدون آن حکم خدا و رسول هم بیان نماید طبع می باشد و تاثیر عمل اهل اسلام با این
 می باشد از ان حکم که انرا محسن و امانی قسین خود جاری نماید و این معنی محتاج بشاید و دلیل نیست که
 هر گاه مردم این زمان بیکم سلطان که سوا حق حکم خدا و رسول باشد زاید عمل کنند از کم ناشی از
 جور داری سلطان پس معتبرین که در اول سنیان امنی صحابه و تابعین اولی و حق باین معنی شتید
 پس در حقیقت خداوند تبارک و تعالی خود را در رسول مثبت خلاف این گفته است چهارم آنکه بنابرین
 لازم می آید که طبع اولی و ثانیه اولی که با ان نسبت احکام شرعی را بخدا و رسول کرده اند
 خواران مردم عمل بر این نوزود و همان گفته لطیف که شاه صاحب بدقت نظر و فهمش حکم از نظام

از کلام حضرت تمام خطاب بخلاف فهم سائر ملای اعلام بر آورده اند بلکه بتجلیه کابلی ایستادگان کرده اند
 دست دادند و بسبب تسامح تمام نقل عدم هتای مردم با حکام شرعی میگردیدند که این احکام را بخود نسبت
 ننمودند چنانچه سبب آنکه منقلین از سنیة اہتمام مبلغ وارند و اثبات این معنی که تحریم ستم حکم جناب رسالت
 بلکه ارتداد است و در باب ستم پس سبب مقتضای کلمة لطیفه شاه صاحب این حضرت مخالفت تمام
 می نمایند و سعی جمیل او را در تاکید و تشدید این حکم بدیدیم و بعضی نسبتش بنفس تفسیر آن منعنت شدید
 بیاد می دهند و ابطال و تحریف تفسیر آن آغاز می کنند ششم آنکه فخر رازی و تفسیر کبری که تفسیر قول
 عزرائیل فرج نموده و نا اہنی منہما ثابت مندی از اصلی اللہ علیہ وسلم است از این عبارت ظاهر است که خطاب
 قول عزرائیل است که من شیعہ نیستم از سنیہ این سبب که ثابت شد ترم من که حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم نسخ آن فرموده پس فخر رازی بصرحت تمام این کلمة لطیفه را بسیار مشوراً ساخته و بدتر از نقش بر
 آب نموده و چنانی این کلمة بترت که نسبت نمی ستم بعضی فرات نشد و ستمات خطاب ظاهر گردید و بودن
 آن حکم نزد رسول ثابت نگردد و چنانچه کلام مخاطب مراحمه و دلالت بران وارد و فخر رازی اہتمام شدید
 دلبر و در گذارین قول عزرائیل نسخ آن بجناب سالناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت می شود و لطیف
 اختصاص نمی بخند خطاب باطل است مهمتم آنکه والد ماجد مخاطب نیز سعی عظیم و کوشش و اثبات تحریم
 نمودیش که سمعت سابقا پس لازم آمد حسب فرمود مخاطب و خواجہ کابلی که والد ماجد مخاطب هم ستم
 جمیل خطاب را در تاکید این حکم و نیز تاثیر آن باطل و ضایع نموده ششم آنکه از لطائف آنست
 که مخاطب نیز سعی جمیل خطاب را در تاکید این حکم و نیز تاثیر آن بیاد فرماد و که سابقا و اتفاقا و اثبات
 حرمت ستم از قرآن و حدیث کوشش کرده و از تفسیر این کلمة لطیفه ترسیده و کابلی هم بانکه بادی آخر
 این کلمة است از مخالفت آن بیالاقی نگردد و در صدر کلام خود با اہتمام تمام حرمت ستم از امام و ستم
 بر حضرت نیز لاف نام ثابت کردن خواسته مهم آنکه نبوی دین با جبر و ایت نسبت خطاب محترم
 ستم بجناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده اند و والد مخاطب دست بران از مفسد چنانچه در
 از آنجا گفته البغوی فی تفسیر العالمین صالح بن عبد الله بن عمر بن الخطاب صلی
 علیہ وسلم و رواشی علی الله بن مال سابقا لرجال ینکفون هذه المنعہ قد نفی عنہا رسول
 صلی الله علیہ وسلم لا اجدر لعلہ الا حجتہ بالجماعہ و مال عدم المنعہ النجاج و
 الطلاق و لاجد من المیراث بن ماجہ القدری عن ابن عمر بن الخطاب و رضی الله
 عنہم خطاب الناس فقال ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم اذن لنا فی المنعہ لثنا ثم حرمها

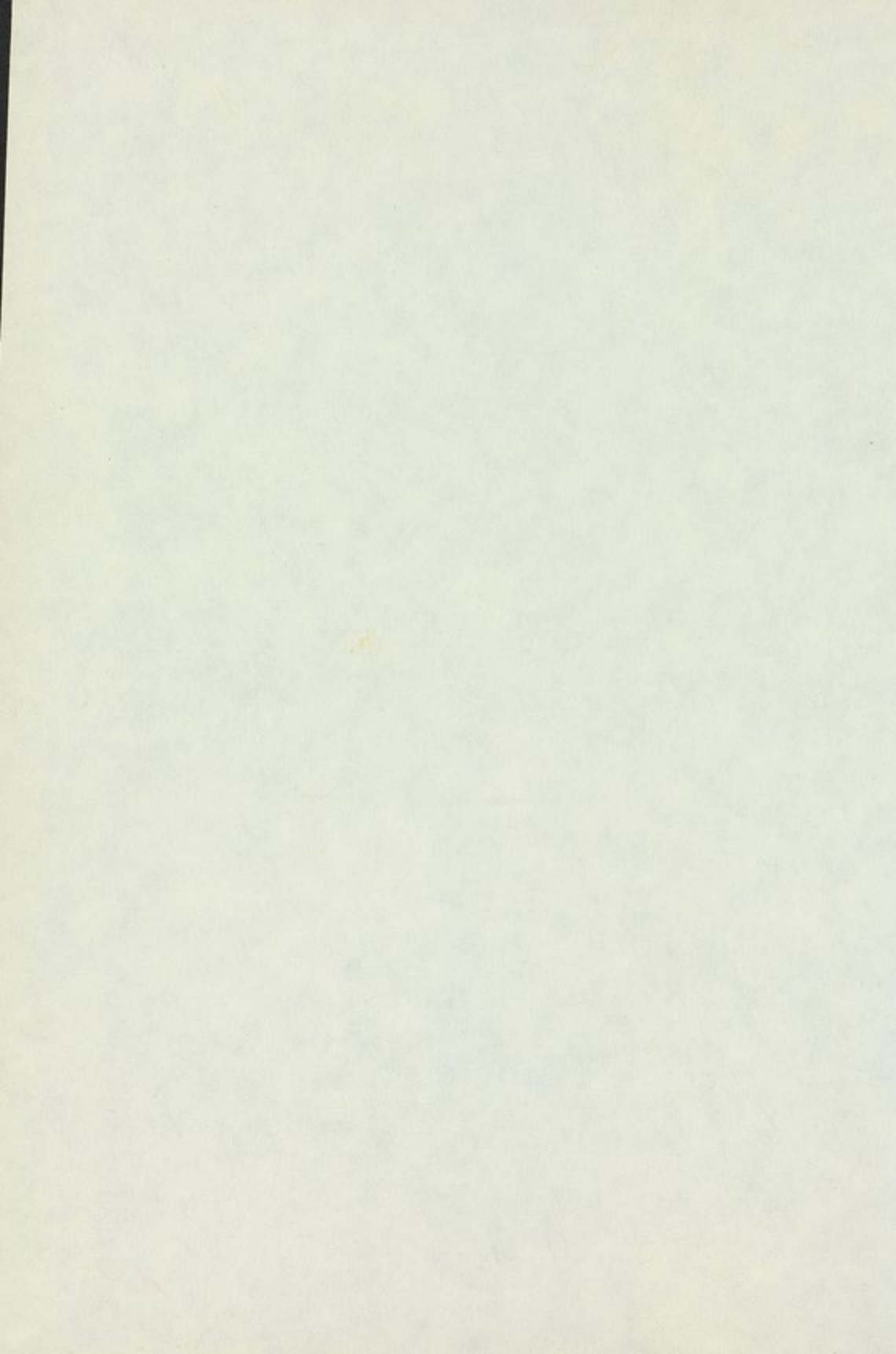
مخاطب
 از تفسیر

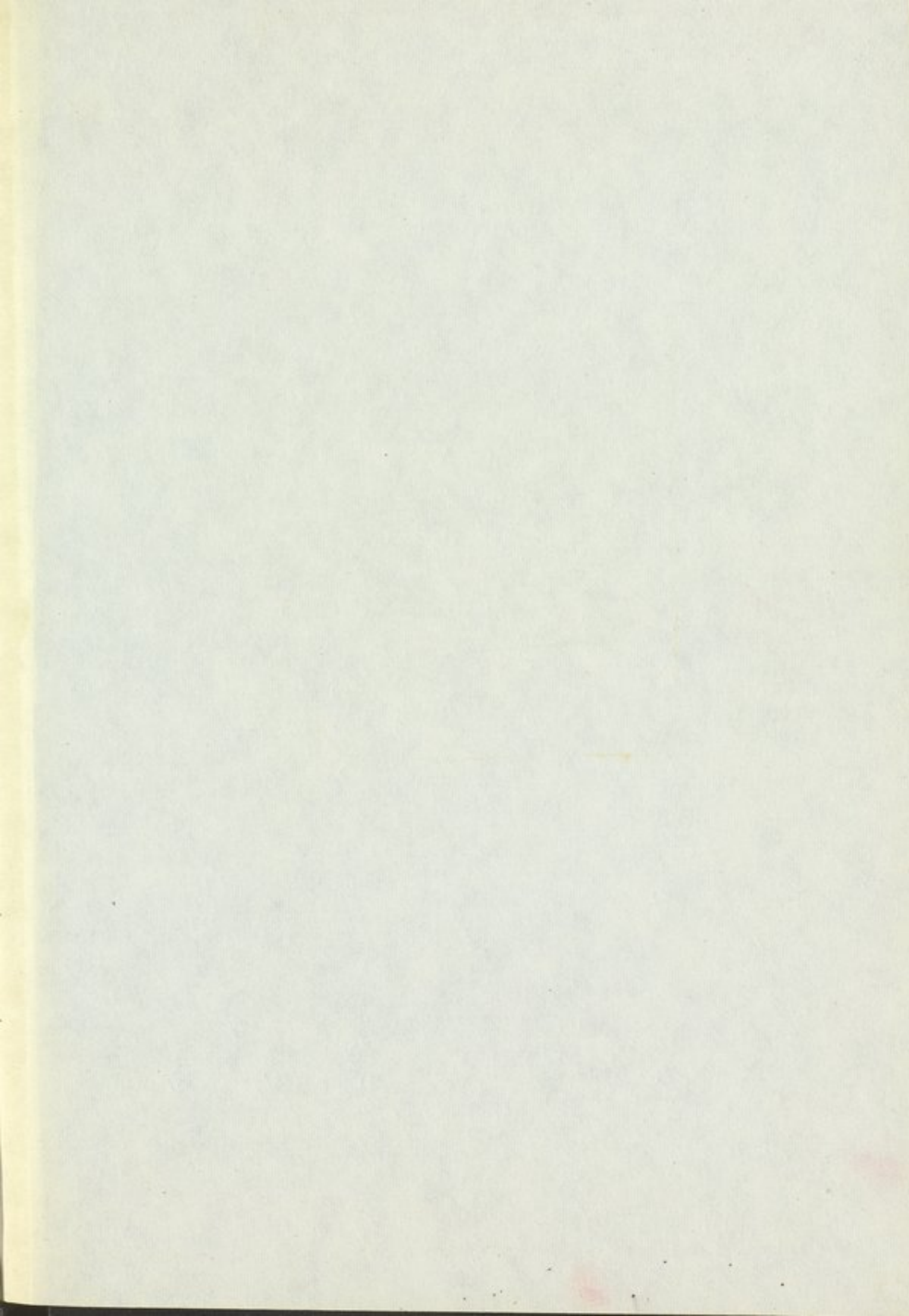
والله لا اعلم احد ممنوع وهو محسن الارجحة بالحجرات الا ان ياتيني باربعة اشهدون ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم احلها بعد اذ حرمها پس کمال محبت است که خود مقلات حسب زمر این حضرات
رأیت این گفته بلیغه که شاه صاحب کابلی بحدوث فرج و لطف طبیعت بی باقی برود نهنگ سیاه
بر ابر سفتد پس شاه صاحب اورین بازار و تزار بر بی عقلی مقلات می با پرگشت که حسن و تبرع
و نشت شان را قبول نکرده و سعی فضولی شاز با و فنا و ذوق نشتند که فساق و عوام الناس
نهی قرانی و احکام حدیث را چه بنظر می آرند این با احکام سلطانی می باید و لهذا گفته اند ان السلطان
یرع اکثر ما یرع القرآن و در حقیقت این تحقیق ریشیق مقلات برای مکتب است روایت ابن ماجه
و غیره کافی و روانی است و قد الحمد علی الله ذلک عجب آنست که از روایت ابن ماجه ظاهر است که مقلات
ثبوت تحلیل متعدد را متعلق با بیان چارش هر کرده اند طاکم جمعیت اخبار اعاود نزد حضرات سنیة پر طاهر
پس تعلیق ثبوت حکم متعدد در و شاد هم مقلات و دلائل و اگر بر جمعیت اخبار اعاودست چه جا تعلیق بر
چارش هر دو هم انکه از روایات و افاوات این حضرات ظاهر است که مقلات بر منع متعدد الحج کتاب
و سنت استدلال کرده اند و خود این حضرات نیز در اثبات این منع کتاب و سنت انزاق نموده اند
پس این فاده مقلات و مقلات این حضرات نیز ابطال این گفته رشید می نماید و هر گاه بالطاق بنی
و توقیقات نیز دانی از نقص و در و ابطال و نقص بیانی تو بهات و تاویلات و تدلیسات و تو جهات بی
مقلات برای مطاعن کافی خراغ حاصل شد مناسب چنان می نماید که بعضی دیگر از مطاعن عمر که مقلات نیز
ذکر نموده و ثابت طاقت کلام بران نیافته و برای تخدیع عوام و مقلات تعلیل مطاعن مقلات و اخصای
این خود هسته ذکر نمایم

تمحمد الله المثلان القسم الثالث من المجلد الاول، و یلیه

القسم الرابع من المجلد الاول من هذا الكتاب المستطاب

بعون الله الملك الوهاب







PRINCETON
UNIVERSITY
LIBRARY

